فرهنگ توصیفی تاریخ ایران

۱

جلد اول

از دوره اساطیری تا پایان عصر پهلوی



عباس قدیانی

فرهنگ توصیفی تاریخ ایران

از دورهٔ اساطیری تا پایان عصر پهلوی

جلد اول

عباس قدیانی

انتشارات فرهنگ مکتوب

قدیانی، عباس، ۱۳٤۲-
فرهنگ توصیفی تاریخ ایران: از دوره اساطیری تا پایان عصر پهلوی / عباس قدیانی. – تهران
: انتشارات فرهنگ مکتوب، ۱۳۸٤.
ج.: مصور، نقشه، جدول.

(دوره) ISBN 964-8839-05-0
(ج.۱) ISBN 964-8839-00-X
(ج.۲) ISBN 964-8839-01-8
(ج.۳) ISBN 964-8839-02-6
(ج.٤) ISBN 964-8839-03-4
(ج.٥) ISBN 964-8839-04-2

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. ایران ــ تاریخ. الف. عنوان.
٤ ف ٤ ق / ۱۰۹ DSR ۹٥٥
کتابخانه ملی ایران ۸۳-٤۱۶۰۲م



انتشارات فرهنگ مکتوب

تهران – صندوق پستی ۳۴۳۳-۱۹۳۹۵

فرهنگ توصیفی تاریخ ایران (جلد ۱)

از دوره اساطیری تا پایان عصر پهلوی

تألیف: عباس قدیانی

ناشر: انتشارات فرهنگ مکتوب

حروفچینی: آرون

چاپ اول: بهار ۱۳۸٤

چاپ دوم: زمستان ۱۳۸٤

چاپ سوم: زمستان ۱۳۸٥

چاپ چهارم: بهار ۱۳۸٦

لیتوگرافی: اسپادانا

چاپ: نگاران

شمارگان: ۱٥۰۰ نسخه

قیمت دوره: ٤۰۰۰۰ تومان

تقدیم به فرزندان عزیزم

دیباچه

ایران از آغاز تاریخ خود سرچشمه نیکی و قدرت، زیبایی و فضیلت بوده و با اینکه در طول تاریخ پرفراز و نشیب آن اقوام مختلفی بارها به این سرزمین حمله کرده و سعی نمودند آن را نابود کنند. این سرزمین استوار پای برجا ماند و مشعل فروزان فرهنگ و تمدن خود را همچنان روشن نگاه داشت و تجلیات روح هنری خود را در هر زمان نمایان کرد. تاریخ ایران، تاریخ با عظمت و درخشانی است که پس از ظهور اسلام و پذیرفتن دین اسلام توسط ایرانیان پا به دنیایی نورانی نهاد و تاریخ جدیدی آغاز گردید.

ایرانی در طول تاریخ دراز و پر افتخار خود ثابت کرد که قوهٔ حیاتی سرشار دارد و می‌تواند در برابر هر طوفانی مقاومت کند، حملات گوناگونی که به ایران شد هیچ یک نتوانست به ارکان تمدن آن تزلزل وارد آورد و مشعل فرهنگ ایران را خاموش نماید.

مؤلف سالها پیش با انگیزه لزوم تألیف یک فرهنگ تاریخی تخصصی اقدام به تدوین و تألیف فرهنگ فشردهٔ تاریخ ایران نمود که سالها پس از تکمیل آن اینک شاهد فرهنگ توصیفی تاریخ ایران می‌باشیم که استقبال غیر قابل پیش‌بینی دانشجویان حوزهٔ تاریخ‌پژوهی و علاقه‌مندان به مطالعه تاریخ ایران موجب گردید تا چشم‌اندازی فراخ و گسترده‌تر در برابر مؤلف قرار گیرد زیرا بسیاری از علاقه‌مندان، فرهنگ مذکور را نه‌تنها به‌عنوان منبعی وابسته به مطالعات تاریخی، بلکه به‌عنوان منبعی مستقیم برای مطالعه تاریخ نیز مورد استفاده قرار دادند و در حقیقت کاری که آغاز شده بود می‌بایستی به فرجامی نیک می‌انجامید و فرهنگ حاضر کاری بود که طی این سالها تدوین و با تغییرات و اضافه شدن کلید واژه‌ها به طبع رسید.

در تدوین این فرهنگ از منابع بسیاری استفاده گردیده که فهرست منابع اصلی آن در قسمت پایانی کتاب ذکر گردیده و اگر در اعلام اسامی دیگر منابعی که از آنها استفاده شده و نام آنها فراموش گردیده

پوزش خواسته می‌شود؛ از تمامی افرادی که از منابع آنان استفاده شده و رهگشای اینجانب بوده‌اند کمال قدردانی و تشکر می‌گردد. علاوه بر این سعی شده که از نظر اساتید تاریخ و باستان‌شناسی و زبان‌شناسی و علوم سیاسی در این زمینه استفاده گردد، که این تدوین، مجموعه‌ای است از دریای بی‌کران واژه‌ها و اصطلاحات، اشخاص، اماکن، اقوام و احزاب و... تاریخ ایران که امید است مورد فایده قرار گیرد به جهت سپاس ابتدا خداوند منان و یگانه را شاکرم که توفیق این کار را نیز به بندهٔ کمترین عطا فرمود که با یاری او کتابی را به طبع درآورم و نیز لازم است مراتب سپاس خود را از مدیریت و کارشناسان کتابخانهٔ ملی به‌خصوص جناب آقای پناهی، سرکار خانم شهلا عطاردی، که با گشاده‌رویی و امکانات، ابزارهای لازم را در راستای تحقیق اینجانب فراهم نمودند کمال سپاسگزاری را بنمایم.

از آقایان بهروز رحمانی، حسن قدیانی، و زهره اسم‌خانی به جهت استخراج در فهرست منابع، یاری در تصحیح و بازخوانی تشکر می‌نمایم.

خدایا چنان کن سرانجام کار
تو خشنود باشی و ما رستگار

عباس قدیانی
تهران ــ بهار ۱۳۸۴

مقدمه

برای عموم افرادی که به تاریخ ایران علاقه‌مندند و به‌خصوص دانشجویان تاریخ که در دانشگاههای ایران، تحصیل می‌کنند یک فرهنگ تخصصی تاریخی با موضوع ایران کاری قابل نگرش و ضمیمه‌ای است بر کتابهای دیگر تاریخ ایران. باید متذکر شد که کتابهای فرهنگ جزء منابع مطالعاتی مرجع تلقی می‌شوند، یعنی آن دسته از کتب که در قفسه کتابخانه‌ها جای می‌گیرند، در محلی نزدیک و قابل دسترسی جهت رفع نیازهای موردی هستند.

فرهنگها کلید واژه‌هایی هستند که درهای بسته را باز می‌کنند و هرچه دامنهٔ مطالعات وسیع‌تر و هدفمندتر باشد لزوم تألیف فرهنگهای گوناگون و تخصصی بیشتر احساس می‌شود.

ایدهٔ آماده‌سازی یک لغتنامه که دورهٔ خاصی از تاریخ را تحت پوشش قرار داده اطلاعات عمومی و معین خاصی را برای برخی جنبه‌های تمدن بشری فراهم می‌نماید که این یک منبع ارزشمند می‌باشد.

در این فرهنگ که فرهنگ توصیفی ایران از آغاز دورهٔ اساطیری تا پایان عصر پهلوی را شامل می‌شود اشاره به اماکن، اشخاص، اصطلاحات، جغرافیای تاریخی و رجال پرداخته شده است. بعضی از افراد به حوزه‌های موضوعی و جغرافیایی مستقل تواریخ دیگر تعلق دارند، اما به نوعی چون با گذشته در ارتباط بوده و یا ذیل تاریخ ایران محسوب می‌شوند و یا تاریخ ایران چنان با مسائل و موضوعات آنها مرتبط است که تفکیک آنها از یکدیگر عملاً امکان‌پذیر نبوده است.

در این راستا می‌توان تاریخ اموی و عباسی را به‌عنوان مثال ذکر کرد که این تواریخ را باید در تاریخ کشورهای اسلامی پی‌گرفت، اما تاریخ ایران پس از اسلام تا دورهٔ مغول، به لحاظ اثرگذاری و اثرپذیری به شدت با این دو دولت مرتبط است و شخصیتهای تاریخی دو حوزهٔ حاکمیت جغرافیای ایران و عرب و حتی یونان و روم نیز به هم پیوسته و علی رغم همهٔ فرازها و فرودها، بسیاری از سلاطین، شخصیتهای

سیاسی و مذهبی و لشکری دنیای اسلام و همچنین مناطق جغرافیای آن در حوزهٔ مطالعهٔ تاریخ ایران قرار می‌گیرند و به لحاظ تأثیر غیر قابل انکار، فرهنگ اسلامی را در ایران به دو بخش تاریخ پیش از اسلام و پس از اسلام تقسیم می‌کند. توضیح گرایشهای مسلط فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی و پدید آمدن فرق گوناگون اسلامی در ایران، نقش ائمه اطهار (ع) در این فرهنگ به نحو شایسته و برجسته نمایان می‌شود و در نتیجه تاریخ ایران بعد از اسلام به شکلی بارز و غیرقابل تفکیک با تاریخ اسلام گره خورده و ترکیب شد و نگارنده نمی‌تواند تاریخ ایران را جدا از تاریخ اسلام به نگارش در بیاورد و این امر در تاریخ عقاید نیز مصداق دارد و این فرهنگ در نگاه جامع خود به چنین فرهنگی ناگزیر است همهٔ مسائل مرتبط با تاریخ را به‌عنوان کلید واژه‌های فرهنگ تاریخی ملحوظ نماید و این امر منحصر به تاریخ دورهٔ اسلامی نیست؛ در تدوین فرهنگ حاضر کلید واژه‌های تاریخ تمدن یونانی و رومی در محدودهٔ ارتباطات عهد باستان ضرورت تام و تمام می‌یابد.

موارد فوق کلاً مباحثی است که در وجه عرضی فرهنگ توصیفی تاریخ ایران مطرح می‌باشند، اما تغییری که در وجه طولی آن رخ نموده افزون‌بخش سلسله پهلوی، اعم از شخصیتها و وقایع تاریخی مربوط به این دوره است، اما از آنجاکه انقلاب اسلامی ایران در دوران حاکمیت عصر پهلوی نطفه بسته است، بنابراین بسیاری از شخصیتها و چهره‌های انقلابی و رخدادهای مرتبط با انقلاب، در عصر پهلوی یاد شده است و چون شمول تاریخی این فرهنگ تا پایان عصر پهلوی است لذا شامل همهٔ چهره‌ها و شخصیتهای پس از انقلاب اسلامی که در ایران ایفای نقش کرده و می‌کنند نمی‌شود و این شخصیتها و کلید واژه‌ها را در فرهنگ تاریخی انقلاب اسلامی به‌صورت جداگانه می‌توان جستجو کرد.

باید اذعان نمود که نگارش فرهنگ تاریخی و تدوین تاریخ اصولاً دو مقولهٔ متفاوت هستند که مورخ می‌تواند با انتخاب بخشی از تاریخ یا موضوعی از موضوعات تاریخ، کار خود را سامان بخشد و با زاویه دید و چارچوب خاصی به موضوع تاریخ بنگرد، اما یک مؤلف فرهنگ تاریخی که با طول و عرض و ریز و درشت همهٔ وقایع تاریخی در اعصار مختلف مواجه است مختار نیست شخصیتی یا واقعه‌ای را نادیده انگاشته یا فروگذارد، هرچند که مؤلف فرهنگ از دغدغه تحلیل وقایع تاریخی و ارتباطات آنها با یکدیگر فارغ است، لیکن انتخاب مآخذ و انتخاب اصلی کلید واژه‌های تاریخی کار او را بسیار دشوار می‌سازد زیرا ناگزیر است در خصوص یک واژه، یک شخصیت و یک رخداد تاریخی به منابع مختلف بنگرد، دیدگاهها و تلقی‌های متفاوت را در کنار هم بگذارد و در عین حال از هر گونه داوری و اعمال نظر شخصی نیز

بپرهیزد، اما باید اذعان داشت که تألیف و تدوین یک فرهنگ تاریخی با لحاظ نمودن همهٔ خصیصه‌ها با ویژگی تاریخ یک کشور کهنسال کاری بسیار دشوار است و باید در آینده نادیده‌ها را مجدداً دید و به تدوین آن همت گماشت که امید است در بازنگری و ویرایش مجدد در چاپ‌های بعد کتاب را بی‌نقص‌تر ارائه نمود.

آ

آئینهٔ گیتی‌نما

جام کیخسرو یا جام جهان‌نما. جامی متعلق به کیخسرو از شاهان کیانی که احوال و حوادث گیتی را نشان می‌داد. بنا به گفته فردوسی، کیخسرو در جام نگاه کرد، زندان بیژن را دید و رستم را به جستجوی او فرستاد.

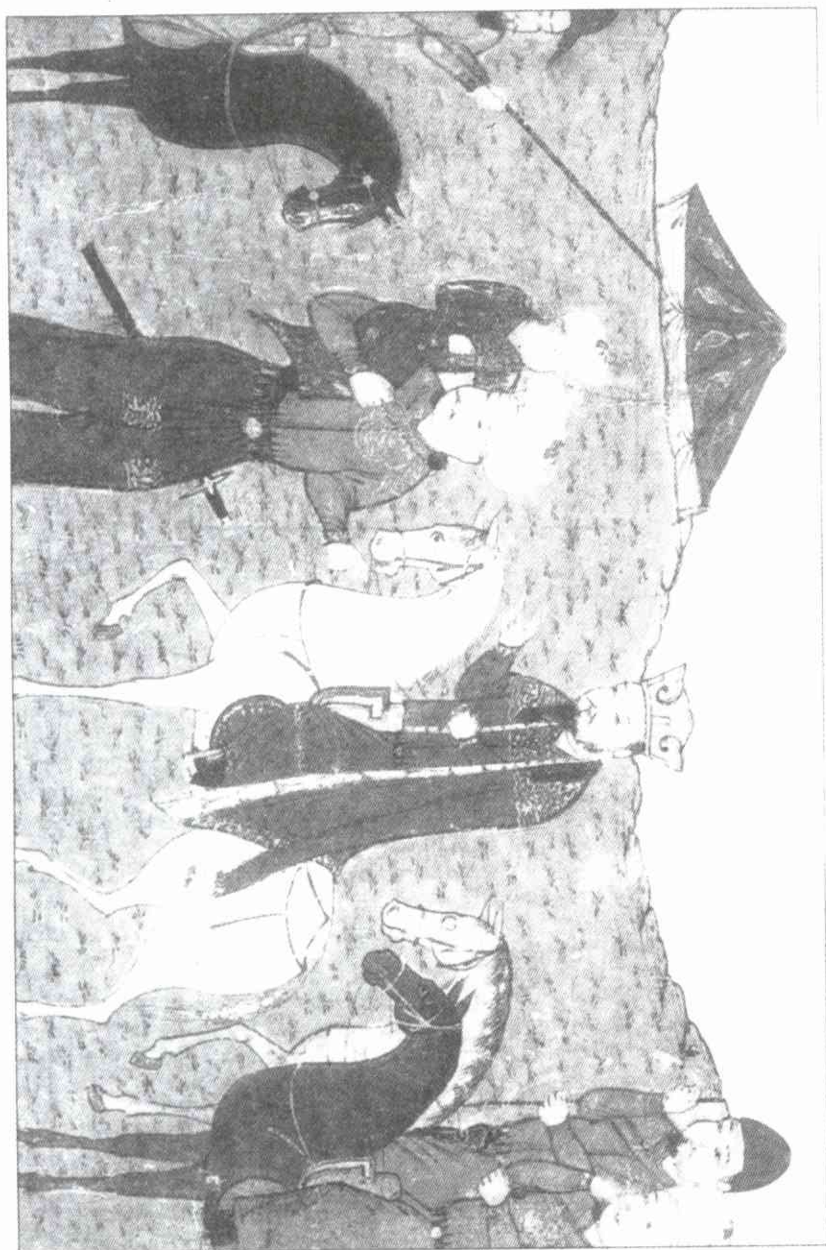
آباده زرتشت

نام یکی از چهار محلهٔ نیریز از شهرهای فارس.

آباقاخان

از ایلخانان ایران، بزرگترین پسر هلاکو که جنگها و فتوحات بسیاری نمود و در ۶۶۳ ه. به تخت نشست و در ۲۰ ذیحجهٔ ۶۸۰ در همدان جان سپرد.

ازجمله وقایع زمان آباقاخان فرستادن برادر خود، «منکو تیمور»، به تسخیر بلاد شام است. در سال ۶۷۵ ه. نزدیک حِمص جنگی بین لشکر مغول و سپاه سلطان مصر «سیف‌الدین قلاون» رخ داد که در آن لشکر مغول شکست فاحشی خورد و بسیاری از مغولان کشته شدند.



آباقاخان سوار بر اسب، مینیاتور ایرانی، از کتاب چنگیزخان و امپراتوری مغولان



آباقاخان به اتفاق پسرش ارغون (جامع‌التواریخ رشیدی)

آبان

نام ماه هشتم از سال خورشیدَی و نام روز دهم از هر ماه. و آن بودنِ خورشید باشد در برج کژدم. آبان ایزد موکل بر آبهاست و تدبیر امور و مصالح ماه آبان به او تعلق دارد. «پارسیان روز آبان از آبان ماه را عید کنند و آبانگان نامند». آبان از آپ اوستایی و اپی پارسی باستان و آپ پهلوی که به معنی آب می‌باشد برآمده است.

آبانگان یا جشن آبان

آبان نام فرشته موکل آبها می‌باشد و نام ماه هشتم از سال و روز دهم از هر ماهی است و چون نام روز با نام ماه برابر گشته طبق قاعده کلی که در هر یک از انواع جشنهای دوازده گانه رایج است ایرانیان کهن برای این روز جشنی برپا می‌سازند. بنابه نوشته برهان قاطع سبب بزرگداشت این روز آن است که «زو» پادشاه ایران، در این روز افراسیاب را شکست داده او را از ملک خویش بیرون راند و باز می‌گوید اهمیت این روز از این است که در آن روز بعد از هشت سال باران بارید و مردم را از قحطی نجات داد. در این روز حاجت از خداوند خواستن مبارک است.

آبانگاه

نام ایزدِ موکل بر آب.

آبان یشت

(اردوی سور ناهید) دارای ۳۰ کَرده و ۱۳۳ بند است و از جهت تفصیل، سوّمین یشت (پس از فروردین یشت و مهر یشت) به شمار می‌رود. آبان (=آب‌ها) نام متأخّر این سرود است. این یشت به اَردوی سورا اَناهیتا، ایزد بانوی آب‌ها و نعمت و برکت و آبادانی، که در اصل رودخانه‌ای بوده و بعدها جنبهٔ الوهیّت یافته است، اختصاص دارد. بندهای ۱ تا ۱۵ در توصیف و مدح و ثنای این ایزد بانوست. در بندهای ۱۷ تا

۱۹ آمـــده است کـه اهـوره‌مزدا او را ستایش کرده است. در بندهای ۲۱ تا ۸۳ از شاهان اساطیری و پهلوانانی که پیش از زردشت این ایزدبانو را ستایش کرده و مشمول لطف او شده‌انـد، سـخن رفته است و بندهای ۸۴ تا ۹۶ دربارهٔ اناهیتا و چگونگی ستایش اوست و بندهای ۹۷ تـا ۱۱۸ در سـتایش نـامداران مـعاصر زردشت است که اردوی سور نـاهید را ستایش کرده‌اند و بندهای ۱۱۹ تا ۱۳۳ در تعریف و توصیف و درخواست یاری از اوست.

در ایـن یشت، هـمانند یشـتهای دیگـر، اعـتقادات پیش از زردشت بـا عـقاید زردشـتی درآمـیخته است. در بندهای ۳ تا ۵ و ۹۶ و ۱۳۲ مشخصات پـیش زردشـتی ایـن ایـزدبانو و نـیروی حـیات‌بخشی او دیـده مـی‌شود. در بندهای دیگر خصوصیّت زردشتی شدهٔ وی آشکـــار است بــــه گـونه‌ای کـه اهوره‌مزدا به او حیات بخشیده است تا در ستیز آفریدگان نیک با بدی یاور آنان باشد (مانند بندهای ۱، ۶، ۷، ۹۴، ۹۵، ۱۰۴ تا ۱۱۸). این بـندها هـمه قـدیمی است و احـتمالاً بـه دوره‌هـای پـیش از هخامنشیان تعلّق دارد. بـعضی بـندهای دیگر حاصل انطباق و یکسـان شـمردن اَنـاهیتا بـا اَنـائیتیس، ایـزدبانوی سـامی است (بندهای ۱۲۳ و ۱۲۸) به نحوی که گویی سراینده، مجسّمه‌ای را در پیش رو داشته است. این بخش شـاید در زمـان اردشیر دوم (۴۰۵/۴ تـا ۳۵۹/۸ ق.م.)، کـه مـجسمه‌های اَنـائیتیس در سـراسر شاهنشاهی هخامنشی بر پا شـده بـود، سروده شده است. بخشهای متأخرتری نـیز وجـود دارد کـه تـحت تأثیر عـقاید زردشتی قرار دارد و از آن جـهت است که برای پرستش او اهمیت بیشتری قائل شوند. مانند بند ۱۷ که ظاهراً تقلیدی از بند ۱۰۴ است و در آن آمـده است کـه اهوره‌مزدا برای اَنـاهیتا قـربانی مـی‌کند. بخشهایی از این یشت که در ستایش از شـاهان اسـاطیری و قـهرمانان بـاستانی است، ویـژگیهای حـماسی و شـاعرانـه

دارد و در یشتهای دیگر مانند رام‌یشت (۱۵) و زامیاد یشت (۱۹) نیز دیده می‌شود. بخشهایی از آبان یشت احتمالاً از اردیشت (۱۷) گرفته شده است. محبوبیّت اناهیتا موجب شده بود که از اهمیّت اَشی، ایزد بانوی برکت، کاسته شود و خصوصیات وی به اناهیتا منتقل گردد. بندهای ۱۳۰، ۱۰۲، ۱۲۷ قابل انطباق با بندهای ۶ تا ۱۱ اردیشت (۱۷) است. کریستن‌سن ذکر نام بابل را در این یشت (بند ۲۹) قرینه‌ای می‌داند که این یشت در دورهٔ هخامنشی تدوین نهایی یافته است. هم آهنگی کامل از نظر زبانی در همهٔ یشت دیده می‌شود و این خود نمایانگر آن است که مطالب بسیار قدیم و متأخّر با مهارت با یکدیگر تلفیق شده است. «یکی از مطالب یشتها».

آبتین، آتبین، آثویه

پدر فریدون است و در اوستا از او جزو دانایان که رهنمای مردم و پیشوای دینی بوده یاد شده است. آبتین را یکی از ستایندگان فرشتهٔ هوم دانسته‌اند که در عوض خدا به او پسری چون فریدون عنایت فرمود. صاحب برهان معنی آن را نفس کامل و نیکوکار و صاحب گفتار و کردار نیک و اسعدالسعد آورده است.

آبخاز

نام قومی و نیز ناحیتی به قفقاز. آبخاز مسکن این قوم بود؛ این ناحیت در جنوب کوبان در مرتفعات اول قفقاز از سوی دریای سیاه واقع شده و به دو بخش آبخاز بزرگ و کوچک تقسیم می‌شود.

آبدالونیموس (Abdalonymos)

آخرین پادشاه صیدا از نژاد ایرانی. اسکندر وی را در سال ۳۳۳ پ. م. مجدداً بر تخت پادشاهی نشاند.

آبروکوماس

آبروکوماس در حدود سال ۳۶۰ ق.م فرمانروای سینوپ بوده است و قبل

از آن در سال ۳۹۰ ق.م اردشیر دوم او را با فرناباذ و تی‌تروست مأمور جنگ با مصری‌ها نمود.

آبریزان : ← جشن تیرگان

آب ریزکان

گویند در زمان یکی از ملوک عجم سالی باران نبارید و در این روز (تیرگان) حکما و بزرگان و خواص و عوام درجایی جمعیت نموده دعا کردند و همان لحظه باران آمد. و بدان سبب مردم شادی و نشاط کرده آب بر یکدیگر می‌ریختند و از آن روز این رسم بر جای مانده است بنابراین، و نوشته فرهنگ جهانگیری و یک نسخه خطی از کتب زرتشتی که در یادگارنامه اشپیگل نشر شده است تیرگان و آبریزکان و نوروز طبری با هم منطبق می‌شوند ولی درکتاب ایران در زمان ساسانیان به قلم «کریستنسن» جشن آبریزکان را روز ۳۰ بهمن نوشته و این‌طور شرح می‌دهد: در این روز مردم آبپاشی می‌کردند و به‌وسیله این عمل که منشاء آن ساحری بود می‌خواستند باران بیاید.

بیرونی مبدأ این جشن را به تاریخ قبل از هخامنشیان مربوط نمی‌کند بلکه به یکی از حوادث عهد ساسانیان مربوط می‌نماید از این قرار که می‌گفتند در زمان پیروز مدتی مدید خشکسالی پیش آمد. شاه به زیارت آذرخوره (Khovare) رفت و دعا کرد تا خدای تعالی آن آفت را دور گردانید.

آبسکون

بندری است در زاویه جنوب شرقی دریای خزر. آن را از توابع گرگان گفته‌اند.

آبسکون

دَریای خزر.

آبشنا ــ اَبِسنا

همان اوستا است.

آبِش خاتون

دختر اتابک سعدبن ابی‌بکر، کهَ در سال ۶۶۲ هـ.، پس از مرگ سلجوقشاه به حکومت فارس رسید. هلاکو در ۶۶۳ او را نامزد پسر خود مُنکو تیمور کرد و به ازدواج او درآورد، از این زمان به‌بعد سرزمین فارس که قریب نیم قرن به تدابیر اتابکان سلغری از استیلای تاتار محفوظ مانده بود رسماً ضمیمه قلمرو مغول گردید و حکومت اتابکان فارس برافتاد.

آبیس

گاو مقدس مصریان بود که کمبوجیه در حمله به مصر این گاو را در معبد ممفیس کُشت.

آپادانه

(از کاخهای تخت‌جمشید) سیزده ستون کاخ آپادانه در تخت‌جمشید هنوز پابرجاست. در این کاخ پادشاهان هخامنشی زندگی و فرمانروایی می‌کردند. می‌گویند کاخ آپادانه مرکز بارعام شاهنشاهی هخامنشی بوده و ۸۴ ستون داشته است و بر دیوارهای آن نقوش چهره‌های مردم ۲۲ ملت دیده می‌شد که تحت ارادهٔ پادشاه هخامنشی می‌زیسته‌اند.

آپارخی

در دوره سلوکیان ساتراپ‌نشینها به واحدهای کوچکتری به‌نام آپارخی و آپارخی‌ها به هیپارخی تقسیم می‌شدند.

آپامه‌آ

همسر ایرانی سلوکوس نیکاتر.

آپان

آبها، آب، فرشتهٔ نگهبان آب، نام هشتمین ماه سال و دهمین روز ماه.

«نام ماه هشتم است از سال شمسی و آن بودن خورشید باشد در برج عقرب ــ و نام فرشته‌ای است که موکل

است بر آبها و تدبیر امور و مصالح ماه آبان به او تعلق دارد ــ و نام روز دهم باشد از هر ماه شمسی و فارسیان به موجب قاعده‌ای کلی که نزد ایشان مقرر است آن روز را مبارک دانند، در این روز عید کنند و جشن سازند... پارسیان این روز را مبارک دانند و عید کنند و گویند نیک است. در این روز حاجت از خدای تعالی و سلاطین و بزرگان خواستن و سلاح ساختن (برهان).

«آبانگاه نام روز دهم فروردین ماه باشد و نام فرشته‌ای نیز هست که موکل آبست. گویند اگر در این روز باران ببارد آبانگاه مردان است و مردان به آب در آیند، و اگر نبارد آبانگاه زنان باشد و ایشان به آب درآیند و این عمل را بر خود شگون و مبارک دانند (برهان)»

آپ‌پیان اسکندرانی

وی مورخی بود یونانی از اهل اسکندریه مصر که در قرن دوم میلادی می‌زیست و معاصر ترایانوس (تراژان) و آدریان و آنتونیوس، امپراتوران روم بود. در جوانی به وکالت و دادخواهی از مردم می‌پرداخت و سپس به کارپردازی قصر شاهی ارتقاء یافت و بعداً به ریاست امور مالی دولت روم در مصر منصوب شد. او کتابی به زبان یونانی در ۲۴ جلد به نام رومانیکا در تاریخ روم نوشت که مشتمل بر حوادث آن دولت از آغاز تا زمان سلطنت ترایانوس بود.

شانزده کتاب یا شانزده جلد از تاریخ او از میان رفته و فقط هشت کتاب از آن که مشتمل بر کتب ششم و هفتم و هشتم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و هفدهم و بیست و سوم است در دست می‌باشد. کتابهای سیزده و هفده از نظر جنگهای داخلی روم بسیار قابل اهمیت است. اسلوب نگارش آپ‌پیان به‌طور کلی ساده و روشن است. وی در شرح حوادث رعایت ترتیب تاریخی را نکرده و بحثهای خود را براساس گفتگویی از ملتها گذاشته است و در آن کتاب تاریخ کشورهایی را که جبراً ضمیمه امپراتوری

روم شدند از پیش از الحاق آنها به آن دولت به تفصیل نوشته است.

نسخهٔ یونانی کتاب او در ۱۷۸۵ میلادی توسط شوایگه اوزر بطبع رسیده و بهترین ترجمهٔ آن به زبان فرانسه توسط کومب‌دونوس در سه جلد در ۱۸۰۸ میلادی انجام پذیرفته است. ترجمهٔ انگلیسی این کتاب توسط وایت با اصل یونانی آن در چهار جلد در مجموعهٔ کتب کلاسیک کتابخانهٔ لوب در سال ۱۹۱۲-۱۹۱۳ منتشر گردیده است.

آپی

خدای زمین که زن خدای آسمان بود، در مذهب سکاها.

آتالیق

مترادف «اتابک» است، که نه‌تنها نزد ترکان عثمانی، بلکه در قفقاز و ترکستان و نزد تیموریان و سلسله‌های ترک‌نژاد هند هم به‌کار رفته است. این کلمه در قرن نوزدهم هنوز در میان امرای بخارا و خیوه استعمال می‌شد، و یعقوب بیک، امیر کاشغر، عنوان «آتالیق غازی» داشت.

آتخش ای واهرامان

آتش بهرام، بزرگترین و مقدس‌ترین آتش و آتشکده است.

آتخش و خشنیتار

پیشوایی که در مراسم مذهبی نگاهداری آتش را برعهده دارد.

آتر: ← **آتش نیایش**

آتربان

در آیین زرتشتی، نگهبان آتش مقدس. نیز ← آسروان.

آتِرپات

آذرباد، کسی که در پناهِ آتش است.

آتروپات (Atropat)

خشتره‌ای که در زمان هخامنشیان در ماد کوچک (آذربایجان) حکومت می‌کرد و در ۳۲۸ ق. م. به تخت نشست. وی در آخرین جنگ داریوش در گوگامل از سرداران او بود. پس از شکست داریوش مطیع و طرفدار اسکندر شد و به فرمانروایی آذربایجان ابقا گردید. پس از مرگ اسکندر در تقسیم اولیهٔ ایالات اسکندر در ۳۲۲ ق. م. ماد کوچک بنا به موافقت پردیکاس نایب‌السلطنه در سهم آتروپات باقی می‌ماند. این بقایای طولانی آتروپات در مادکوچک اقتدار او را بیفزود و از آن پس، آن کشور را به‌نام او، آتروپاتن، گفتند. در پارسی قدیم آتروپاتکان به معنی جای آذربد یا آتروپات می‌شود، و آذربیجان یا آذربایجان معرب آن است.

آتروپات ماراسپندان: ← آذرپاد مهراسپندان

آتروپاتن (Atropatene): ← آتروپات

آتِروَخشْ

یکی از طبقات روحانی. در قدیم پیشوایان دینی هفت طبقه بودند و هر یک به حسب مقام و وظیفه اسم مخصوصی داشت. آتروخش واژه‌ای پهلوی و نام پیشوایی بوده که به خدمت آذر مقدس می‌پرداخته است.

آتروخشیه

عمل نگاهداری و مراقبت آتش به‌وسیله پیشوای دینی.

آتسز

ابن محمدبن انوشتگین. (جلوس ۴۹۰ هـ. ق.) از امیران خوارزمشاهیان که تا سال ۵۳۰ هجری قمری تابع سلطان سنجر بود و از آن پس استقلال یافت و چند بار بین او و سنجر جنگ درگرفت و در سال ۵۵۳ مغلوب گردید ولی سه

سال بعد وقتی که سنجر از ترکان شکست یافت، آتسز فرصت یافت و به حدود مرو تجاوز کرد و برای بار دَوم در سال ۵۳۸ هـ. ق. با سنجر آشتی کرد و رسماً حکومت خوارزم را به‌دست آورد. رشید وطوط زمخشری و زین‌الدین طبیب گرگانی به دربار او اختصاص داشتند.

آتش آمار دبیر

از دبیران دولتی و به‌معنی «دبیر عایدات آتشکده‌ها» در حکومت ساسانی.

آتش آیینی

سه گروه آتش آیینی در ایران باستان وجود داشته: آتش بهرام، آتش آذُران و آتش دادگاه. آتش بهرام قداست خاصی دارد؛ برای اینکه با تشریفاتی طولانی آماده می‌شود. شانزده آتش را از منابع مختلف جمع‌آوری می‌کنند و آنگاه ۱۱۲۸ بار آن را تطهیر می‌کنند، یعنی هیزم را روی آتش می‌گیرند؛ وقتی با گرمای آتش، این هیزم شعله‌ور شد، یک مرحلهٔ تطهیری انجام گرفته است. این جریان یک سال به درازا می‌کشد. تعداد آتشهای بهرام محدود است و به مراقبت خاص نیاز دارد. آتشهای آدران و دادگاه از اهمیت بسیار کمتری برخوردارند.

آتش بهرام = آذربهرام = آتش ورهرام

نام آتشکده‌های متعدد در شهرهای ایران در زمان ساسانیان. پارسیان آتشکده‌های بزرگ را آتش بهرام می‌نامیدند و در برابر آن آذران یا آدران یا آگیاری به آتشکده‌های کوچک اطلاق می‌شود.

آتشدان سنگی

این آتشدان سنگی که مربوط به عهد هخامنشیان است در سمیرم بختیاری اصفهان به‌دست آمده است.

دو سر ستون سنگی متعلق به دورهٔ ساسانی که نقش خسروپرویز روی آنها دیده می‌شود و یکی از آنها که سالم است در موزه ایران باستان و دیگری که کمی شکستگی دارد درکاخ چهل ستون اصفهان نگهداری می‌شود. این دو سرستون در حدود سال ۱۳۳۰ در نزدیکی تالار تیموری اصفهان کشف شده است.

آتشکدهٔ آتشکوه

آتشکده‌ای در محلات که به‌دورهٔ ساسانیان تعلق دارد.

آتشکده = آتشگاه

در آیین زردشتی، جایی که آتش مقدس را نگهداری کنند. شکل‌بنای آتشکده‌ها در هر جا یکسان بوده آتشدان در وسط معبد قرار داشته و پیوسته آتش مقدس در آن می‌سوخته. معمولاً هر آتشکده هشت درگاه و چند اطاق هشت گوشه داشته است. به‌تدریج در آیین زرتشتی مقرر شد که آفتاب بر آتش نتابد، و بنابر این اطاقی مطلقاً تاریک در وسط بنا می‌ساختند که آتشدان در آن قرار داشت. تعداد آتشکده‌ها بسیار بود ولی در عهد ساسانیان آذرگشنسب، آذر برزین مهر و آذر فرنبغ مهمتر بودند.

آتشکدهٔ آذر

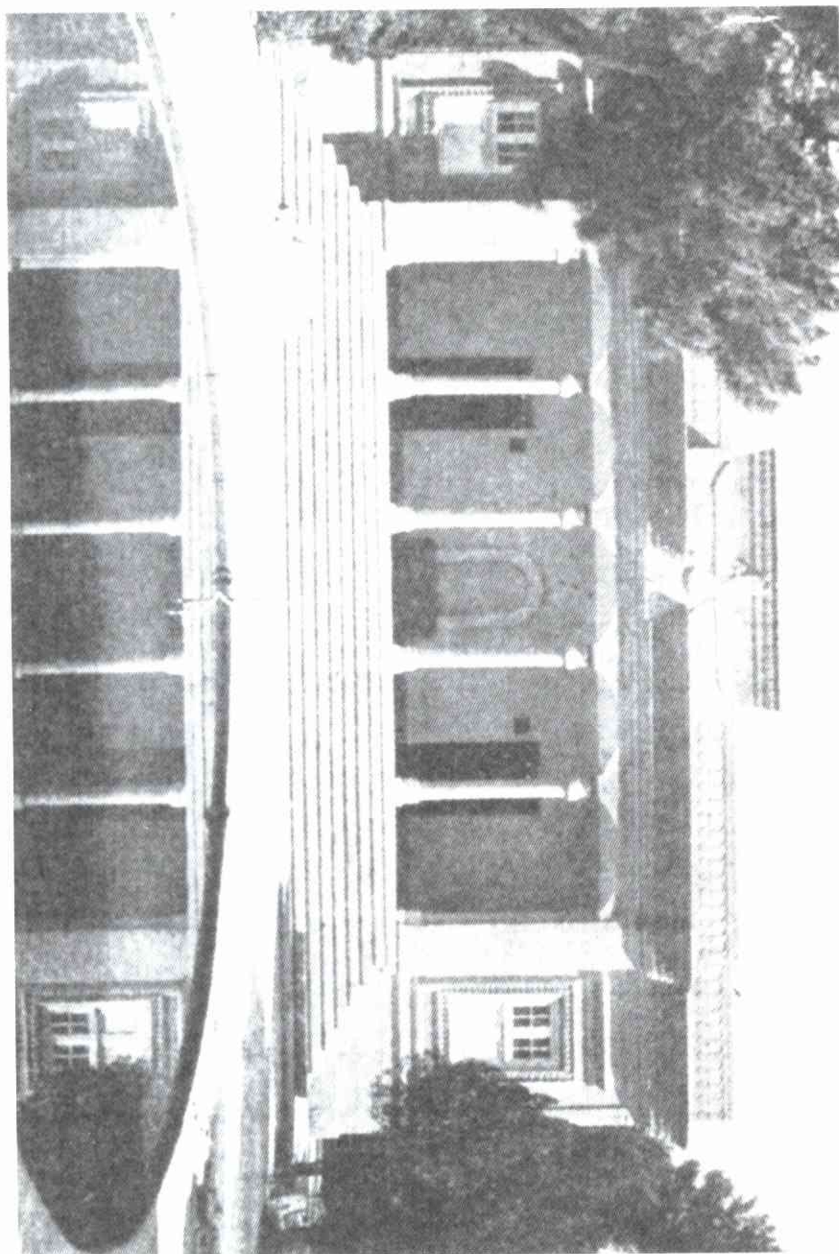
تذکره‌ای که در ۱۱۷۴ هـ. به‌نام کریم‌خان زند تألیف یافته است. مؤلف آن حاج لطفعلی بیگ آذربیگدلی شاملو، متخلص به آذر می‌باشد.

آتشکدهٔ آذربرزین مهر

آتشکدهٔ مخصوص کشاورزان در خراسان، یکی از سه آتشکدهٔ دورهٔ ساسانیان.

آتشکدهٔ آذرفرنبغ

آتشکده‌ای معروف در فارس، ویژهٔ موبدان در زمان ساسانیان.



آتشکده زردشتیان «یزد»

آتشکدهٔ آذرگشسب

آتشکده‌ای در آذربایجان شرقی، مخصوص لشکریان، از عهد اشکانیان و ساسانیان که به‌نام تخت سلیمان، معروف شده است. محل آن در شهر «شیز» در کنار دریاچهٔ ارومیه در تخت سلیمان بود.

آتشکدهٔ اصفهان

آتشکدهٔ اصفهان در مغرب اصفهان مشرف به جادهٔ اصفهان و نجف‌آباد روی قلهٔ کوه ساختمانی از خشت ضخیم و ملاط رس و قطعات نی به شکل قلعه ساخته شده بوده و در اثر مرور زمان و باد و باران قسمت مختصری از آن باقی مانده که به‌نام آتشگاه خوانده می‌شود و کوه آنجا را نیز کوه آتشگاه می‌نامند.

تاریخ احداث آن به‌طور وضوح معلوم نیست. آنچه محققان معاصر نوشته‌اند این است که این ساختمان بقیهٔ ساختمانی است که جغرافیانویسان قدیم و حمزهٔ اصفهانی نگاشته‌اند که بهمن بن اسفندیار در ناحیت «ماربین» آتشکده شهر اردشیر را بنا کرد و به گفته ابن حوقل در این بخش تل بزرگی است که بر روی آن قلعه‌ای بنا شده و در آن قلعه آتشکده‌ای است که می‌گویند آتش آن از آتشهای ازلی است و مراقبان آن مجوسی و همه مردمانی ثروتمند و نیز در محاسن اصفهان از قلعه «ماربین» و آتشکده مزبور نام می‌برد و معلوم می‌گردد در قرن پنجم دایر بوده است.

آتشکدهٔ بازه هور

بین مشهد و تربت حیدریه در محل رباط سفید چهارطاقی واقع شده که جزء آتشکده‌های دورهٔ ساسانی است.

آتشکدهٔ بیشابور

آثار به‌جای مانده دورهٔ ساسانی در شاپور فارس.

آتشکدهٔ جُره

بنای چهار طاقی است که مربوط به دورهٔ ساسانی می‌باشد. این بنا، در بین راه کازرون و فراش‌بند واقع شده است.

آتشکده جره: ← جره

آتشکدهٔ دره‌شامی (شَمی)

در چهل کیلومتری ایذه در ویرانه‌های شهر باستانی ایذه، آثاری از دوره عیلام و ادوار بعد و عهد اشکانی و ساسانی کشف شده است، ازجمله آنها حجاری و کتیبه سنگی و نقوش برجسته‌ای است که در کوهستان و غار شگفت سلمان (مغاره سلمان، شاه‌سوار و قلعه کژدم) باقی مانده است. این ناحیه از مراکز مهم دوره عظمت عیلام به‌شمار می‌رود.

این سرزمین در روزگار باستان یکی از نواحی آباد و از مراکز تمدن قدیم بوده است و به‌طوری که از سنگ‌نبشته‌ها معلوم می‌شود در روزگار قدرت عیلام اهمیت بسزایی داشته است و مرکز آنزان یا انشان قدیم در این ناحیه بوده است. در قلعهٔ تَل شش تصویر دوره عیلامی بر روی سنگ نقر شده و باقی مانده است. در دره شَمی علاوه بر بقایای آتشکده، اشیای زیرخاکی فراوانی از دوران اشکانی و ساسانی کشف نموده‌اند. از جمله مجسمه مفرغی اشکانی.

آتشکدهٔ دزماربین

از آثار دورهٔ ساسانی.

آتشکده ری

در دوازده کیلومتری جنوب شرقی حضرت عبدالعظیم بر فراز تپه‌ای به‌نام «تپه‌میل» آثار بنای کهنه‌ای از عهد ساسانی به چشم می‌خورد. این آثار بقایای آتشکدهٔ بزرگی از دوره ساسانی است. مسعودی در مروج‌الذهب احداث این آتشکده را به فریدون

داستانی نسبت می‌دهد. این آتشکده چهار طاقی قسمت اصلی بنا را تشکیل می‌داد. تالار مرکزی آتشکده مربع و محصور به چهار دالان بوده است. مؤلف ری باستان دربارهٔ محل آتشکدهٔ ری گوید: ظاهراً از قدیم تا عهد انوشیروان در جنوب غربی ری و ازآن زمان باز در دوازده کیلومتری جنوب شرقی ری عهد ساسانی برفراز تپه میل بوده که آثار آن بدین عهد نیز باقی است. در این حدودها آثار بناهای کهنه و قدیمی فراوان است. به‌طوری که از روی پاره‌ای از آنها مانند آثار چال ترخان، عده‌ای آن نواحی را شهر ری گمان کرده‌اند.

آتشکدهٔ سنگی

آتشکده‌ای در پارسارگاد فارس متعلق به دورهٔ هخامنشی.

آتشکدهٔ مسجد سلیمان

آتشکده‌ای بر فراز صفهٔ سنگی متعلق به دورهٔ اشکانی و ساسانی.

آتشکدهٔ میل اژدها

از آتشکده‌های دورهٔ اشکانی که در نورآباد ممسنی قرار دارد.

آتشکوه: ← آتشکدهٔ آذربرزین مهر

آتش نیایش

در اوستا، آتش، آتَرْ Atar نامیده می‌شود. در شمارهٔ یسناها، هات ۶۲ دربارهٔ آتش می‌باشد و مطالب آتش نیایش از بندهای یک تا ده آن برداشته شده. آتش نیایش اغلب آتش بهرام نیایش نامیده شده و بهرام (= وِرِثْرَغْنَه Verethraghna ایستادگی شکن، پیروزمند) صفت است برای آتش، چنانکه عبادت‌گاه را نیز آتش بهرام ایزد یا آتش ورهرام ایزد نامند.

آتش نیایش در آتشکده‌ها، در هر پنج گاه شبانه‌روز توسط موبدان تلاوت می‌شود و در روز نهم هر ماه که آذر یا

آتش نام دارد و در جشن‌های ویژهٔ آتش نیز خوانده می‌شود. در آغاز، ستایش و درود و نیایش است برای آتشِ سودرسانِ اهورا داده و خواندن «اَشِم وُهُو» و «فْرَوَرانِه» یا اقرار دینی. و این پیش درآمد برای هر پنج گاه شبانه‌روز تغییر نمی‌کند. آن گاه متن اصلی آتش نیایش تلاوت شده و در پایان قطعهٔ پازند خوانده می‌شود.

قطعهٔ پازند به واج یا باژ، یعنی زمزمه و آهسته باید خوانده شود: «به خشنودی مینوی اردیبهشت بلند و آذر و سروش و ورهرام ایزد و همهٔ امشاسپندان پیروزگر. نابود باد اهریمن و دیوان و دروغان و ستمگران و گناهکاران و دشمنان دین و دیو خشم که نور و فرّ را کاهش می‌دهد.»

آتوربورزین‌میتر (آذربرزین مهر)

«این آتشکدهٔ کشاورزان در خراسان و پایگاه آن بر بالای کوه ریوند در ابرشهر یا نیشاپور بوده، به گفتهٔ دقیقی در شاهنامه، گشتاسپ پس از پذیرفتن دین زرتشت، نخستین آتشکده‌ای که بنیاد نهاد، آذر مهربرزین بود.

آتورپات

۱ ــ نام دیگر آذربایجان که در فارسی میانه آتورپاتکان می‌باشد، در آثار کهن فارسی آذربادگان و در فارسی کنونی آذربایجان و در سریانی آذربایغان نام داشته است. این سرزمین به‌نام سردار آتورپات (کسی که آتش نگهبان اوست) خوانده شده، که در زمان حمله اسکندر استقلال خویش را اعلام کرد.

۲ ــ خاندان آتورپات در زمان اشکانیان ترقی کرد و با خاندان سلطنتی وصلت نمود. آخرین بازمانده دودمان آتورپات، یعنی «گائیوس یولیوس ارت وزد» در ۳۸ م. هنگامی که اشکانیان ماد صغیر را جزو مستملکات خود کرده بودند، در روم فعلی درگذشت.

آتورفرنبغ (آتشکدهٔ آذر فرنبغ)

«آذر فرنبغ نگهبان همهٔ پیشوایان و دانایان و دبیران شمرده می‌شد و جای آن در کاریان بود، در لارستان کنونی در سرزمین فارس. هنوز کاخ فروریخته آن به نزدیکی لار نمودار است».

آتورگوشنسپ (آتشکدهٔ آذر گشنسپ)

آذرگشنسپ که از آن همه سران و سپهبدان و بزرگان بود، آتش شاهنشاهی ایران بود و جایگاه آن در آذربایجان در شیز یاد گردیده است. جای این شهر را گروهی از دانشمندان خاورشناس، همان ویرانه تخت سلیمان کنونی در آذربایجان دانسته‌اند. این ویرانه در یکصد میلی جنوب شرقی دریاچه ارومیه در خاک افشار است».

آتوسا

قرن ششم ق. م. دختر کوروش و مادر خشایارشا، ابتدا زن برادر خود کمبوجیه بود، پس از آن زن سمردیس غاصب شد، بعد به همسری داریوش اول درآمد و از او خشایارشا به‌دنیا آمد.

آتونی

قرن نهم و دهم هجری. وی از زنان شاعر بود. همسر آتونی، ملا بقایی، مورد احترام و طرف مشورت امیرعلی شیرنوایی (۸۴۴ ـ ۹۰۶ ق.) قرار داشت. لطیفه و مطایبه‌ای از آتونی و همسرش در تذکره‌ها آمده است.

پس از انقراض سلسله تیموریان هرات، آتونی به دربار عبداللّه‌خان، از امرای شیبانی رفت و محرم و ندیم وی شد. تذکره‌ها از او به نامهای تونی آتون و بی‌بی آتون نیز یاد کرده‌اند.

آتویه

آثـویه. همان آتبین پدر فریدون است که در سانسکریت آپتیا گویند. معمولاً در اوستا آتویانَه آمده است و این صفت است به معنی از خاندان آثویه.

آثارالعجم

تألیف سید محمد نصیرحسَینی ملقب به فرصت‌الدوله متخلص به فرصت و معروف به میرزا آقاست. نامبرده متولد سال ۱۲۷۱ هـ. ق. است این کتاب مربوط به ایران به‌ویژه استان فارس قبل از دوران اسلامی می‌باشد.

آثویه: ← آتویه

آجودان‌باشی

در اصطلاح نظام قاجاریه، عنوان و سمت امیری بوده است که نایب و قائم‌مقام «امیرنظام» بود. در دورهٔ قاجاریه از کسانی که به این عنوان مشهور شده‌اند عزیزخان مکری، و دیگر حسین‌خان مقدم مراغه‌ای معروف به نظام‌الدولهٔ مراغه‌ای است که در آذربایجان آجودان‌باشی سپاه و نایب امیرنظام بوده است.

آخالگوری (Akalgori)

مکان تاریخی در قفقاز.

آخای خالا

از دژهای نظامی سرحد غربی ایران بوده که در ساحل چپ فرات واقع و به‌واسطه موقعیت جزیره مانند خود تصرف آن مشکل بوده است. بنا بر گفتهٔ امین مارسلن موقعی که سپاه ژولین از نزدیکی این دژ عبور می‌نماید مدافعین دژ حاضر به تسلیم نمی‌شوند و ژولین بواسطهٔ سختی موقع آن از محاصره منصرف و این دژ مهم را در پشت سرخود سالم گذاشته می‌گذرد (بند یکم-کتاب ۲۴). امروز در محاذات این دژ قریهٔ «آلوس» دیده می‌شود.

آخشنو

معرب اخشویرش، خشایارشا شاهنشاه هخامنشیان.

آخشنوار

این پادشاه در حوالی ۴۶۵م. به سلطنت نشست و از بزرگترین پادشاهان یفتالی است. وی زمستان را در بلخ و تابستان را در بدخشان اقامت داشت. این پادشاه معاصر با فیروز ساسانی است و در دو جنگ فیروز را شکست سخت داد. در جنگ دوم فیروز در خندقی که اخشنوار برای او کنده بود با بسیاری از همراهان فرو افتاده درگذشت. در این جنگ دختر او به دست اخشنوار افتاد.

پس از این فتح ولایات مرورود هرات را از ایران گرفته و باج سالیانه‌ای نیز بر ایران تحمیل کرد. در این زمان طایفهٔ دیگر یفتلی در زاول (زابل = زابلستان) نفوذکرده و بعدها ولایت غزنه را نیز تسخیر نمودند و توانستند به بعضی قسمتهای هند نیز دست پیدا کنند.

مشهورترین پادشاهان یفتالی زاولی در هند تورامانا و هیراکولا می‌باشند، که تا ۵۵۰ میلادی در هند سلطنت داشتند.

قباد به یاری اخشنوار و یفتالی‌ها توانست به سلطنت برسد و حتی پس از خلع خود از سلطنت دوباره به یاری آن قوم به پادشاهی رسید.

ظاهراً ایران در آن زمان تا مدتی باجگذار یفتالیها بوده است. سکه‌هایی از قباد به دست آمده که به الفبای کوشانویفتلی به ضرب رسیده است. به نظر مارکوارت، این مسکوکات برای پرداخت باج به پادشاهان یفتالی به ضرب رسیده است. چنانکه در پیش گفتیم سرانجام دولت یفتالیان بر اثر اتحاد ساسانیان و ترکان به دست خسروانوشیروان منقرض شد و سرزمین آنان به دو کشور تقسیم گشت.

آخورآماردبیر

از دبیران دولتی و به معنی «دبیر اصطبل شاهی» در حکومت ساسانی.

آخوربُد

از تشکیلات اداری عصر ساسانی، به معنی رئیس اصطبل شاهی.

آخوربذ = آخوسالار: ← آخوربُد

آخورپتان سردار

آخوربد سردار، میرآخور، سردار میرآخوران.

آخورپتان سردار (سالار)

واژهٔ پهلوی است. سردار و سالار هر دو به معنی سرو بزرگ است، و آخورپتان سردار یعنی سر و بزرگ آخور و اصطبل، استوربان. آخوربذ یا آخورسالار هم گفته می‌شده است. شغل دیگری به نام آخورآمار دیبهر (دبیر اصطبل شاهنشاهی) نیز در زمان ساسانیان وجود داشته است.

آخوند خراسانی: ← آیت‌الله آخوند خراسانی

آدران یا آذران

معابد وآتشکده‌های کوچک زرتشتیان.

آدرباد مهراسپند

ازجمله اوستادانان و دستوران مشهور زمان ساسانی است.

آدیابن

آدیابن در دورهٔ اشکانی بر آسور قدیم اطلاق می‌شد، و نینوا و اربیل و گوگامل از شهرهای این ناحیه بود. کرسی این ولایت را نصیبین می‌گفتند پادشاهان دست‌نشاندهٔ آدیابن از اشکانیان بودند، و گاهی در اوسرئن سلطنت می‌کردند. در زمان قدرت ارمنستان آدیابن ضمیمهٔ ارمنستان بود، ولی بعدها ارمنستان نتوانست ادس را از دستبرد پادشاهان آدیابن یا نصیبین حفظ کند، زیرا پارتیها از آنان حمایت می‌کردند.

نویسندگان کلیسایی می‌نویسند که آبگار پادشاه اوسرئن معاصر عیسی مسیح بود، و عیسی (ع) او را از مرض مهلک شفا داد، ولی این خبر ظاهراً درست نیست و باید از رفتن یکی از حواریون عیسی به نزد آبگار نامی از شاهان ادس که دین مسیحی را پذیرفته بود ناشی شده باشد.

به قول یوسف فلاویوس «عزت» از پادشاهان آدیابن بود و لقب «سندروک» داشت بعضی نام «عزت» را تصحیف «ایزد» دانسته‌اند. تاریخ اوسروئن و آدیابن مبهم است همینقدر معلوم است که پادشاهان این دو دولت، مانند پادشاهان ارمنستان از اشکانیان بوده یا با ایشان قرابت داشته‌اند.

آدیابنه

ناحیهٔ آشور قدیم، شمال دجله و بین زاب صغیر و زاب کبیر.

آذر، آتش (آتَر)

ایزدی است که او را پسر اورمزد به شمار آورده‌اند و آتش روشن نشانهٔ مرئی حضور اورمزد است. تقدس و گرامی بودن آتش ریشهٔ کهن دارد. قرینهٔ هندی خدای آتش، اَگْنی است که در اسطوره‌های هندی رابط میان خدا و آدمیان است.

در آیینهای زردشتی آتش مرکزیت دارد. بجز سه گروه آتش مقدس آیینی (نک مبحث بهرام) و پنج نوع آتش مینوی (نک مبحث تیشتر)، سه آتش یا آتشکدهٔ بزرگ اساطیری نیز وجود داشته که عبارت بودند از آذر فَرَنْبَغ (آتش موبدان)، آذر گُشْنَسْبْ (آتش ارتشتاران) و آذربُرزین مهر (آتش کشاورزان). این سه آتشکده به ترتیب در فارس، آذربایجان و خراسان به دست سه قهرمان زمینی یعنی جمشید، کیخسرو و کی‌گشتاسب تأسیس شده است. برای شخصیت مینوی آتَر یا آتش در اوستا اسطوره‌هایی نقل شده است. ستیزی که میان این ایزد با ضحاک (اژدی‌هاک) سه پوزهٔ بدآیین بر سر فرّهٔ

ایــــزدی در مــــی‌گیرد یکــــی از ایــن اسطوره‌هاست. اژدی‌هاک ویرانگر برای دستیابی به فرّهٔ ایزدی می‌تازد و آتش سعی در نجات آن دارد. اژدی‌هاک تهدید می‌کند که هرگز نخواهد گذاشت آتش روی زمین بدرخشد و آتش تهدید می‌کند که اگر اژدی‌هاک بر فرّه دست یابد چنان بر پشت و دهان او آتش خواهد افروخت که تاب راه رفتن نداشته باشد، و اژدی‌هاک از بیم دست پس می‌کشد.

اسطورهٔ دیگری از آتش، با آتش وازشیته، آتشی که در ابرهاست، در نبرد تیشتر با دیو خشکسالی شکل می‌گیرد (نک مبحث تیشتر). آتش بهرام خود شخصیتی اساطیری است (نک مبحث بهرام) که همچون شاهی بر تخت می‌نشیند و با دیوان مینوی نبرد می‌کند. برای قبولاندن دین زردشت به گشتاسب، ایزد آذر همراه با بهمن امشاسپند و اردیبهشت امشاسپند به دربار او وارد می‌شوند و حقانیت این آیین را بر او روشن می‌سازند.

در سفر آسمانی ارداویراف، ایزد آذر یکی از راهنمایان اوست.

آذرآیین

نام آتشکدهٔ چهارم از هفت آتشکدهٔ ایرانیان است که به شمارهٔ هفت سیاره کرده بودند و بخوری که متعلق به آن کوکب بوده در آن می‌سوخته‌اند. آن را آذر آبتین نیز ضبط کرده‌اند که برخی آن را منسوب به پدر فریدون نوشته‌اند.

آذرافروز

یکی از ۴ پسر اسفندیار است که دقیقی در شاهنامه آورده: بهمن، مهرنوش، آذر افروز، نوش آذر.

آذرانشاه

لقب آذر بهرام که نام آتشکدهٔ سوم از هفت آتشکده فارسی است.

آذرباد

نام آتشکده‌ای که در تبریز واقع شده است. آذرباد را به معنی آذربایجان و تبریز هم گفته‌اند. و نیز: ← آترپات

آذرباد زرادستان

نام حکیمی به زمان بهرام‌گور که بهرام را به نصیحت از شعر بازداشت.

آذربادماراسپند: ←
آذرپادمهراسپندان

آذربایجان

آذربایجان در زمان هخامنشیان جزئی از ایالت ماد بود و به‌نام ماد کوچک خوانده می‌شد، این ایالت در دورهٔ هخامنشی یکی از ایالات کشور شاهنشاهی ایران بود و در حملهٔ اسکندر، سردار ایرانی به‌نام آتروپات (آذربد) بر آنجا حکومت داشت. وی در آخرین جنگ داریوش، در گوگامل از سرداران او بود. پس از شکست داریوش، چون خود را ناتوان دید مطیع اسکندر شد و اسکندر او را همچنان به فرماندهی آذربایجان باقی گذارد.

پس از مرگ اسکندر، ماد کوچک به موافقت پردیکاس در دست آتروپات باقی ماند. و این بقای طولانی آتروپات در ماد کوچک، اقتدار او را افزود. ماد کوچک به همین مناسبت به آتروپاتن مشهور گردید.

این کلمه در پارسی قدیم آتروپاتگان است یعنی سرزمین آذربد یا آتروپات و معرب آن آذربیجان یا آذربایجان می‌باشد.

پایتخت قدیم این ناحیه گنجک یا شیز در تخت سلیمان، در جنوب شرقی مراغه بود که یونانیان آن را گزا نامیده‌اند.

بعد از آتروپات، خاندان او در اینجا باقی ماندند، و به مرور دولتی تشکیل

دادند، که اسماً جزئی از کشور سلوکیه به حساب می‌آمد ولی عملاً مستقل بوده‌اند. پس از قدرت یافتن پارتیها، آذربایجان متحد دولت پارت شد و پادشاهان این محل دست‌نشاندهٔ پارتیها بودند.

در زمان بلاش اول، برادر بزرگترش پاکر، پادشاه این ایالت شد. و رومیها برای تصرف این ناحیه تلاش داشتند ولی موفق نمی‌شدند.

پایتخت آذربایجان در زمان اشکانیان «پرسپه» نام داشته است و در ۲۵ فرسنگی جنوب شرقی دریاچه چیچست واقع بود. آتشکدهٔ آذرگشنسب یا آتش پادشاهان در نزدیکی شهر شیز واقع بود و پادشاهان ایران برای زیارت به این آتشکده می‌شتافتند و حدود این ایالت در این دوران بدین ترتیب بود: از شمال ارمنستان بزرگ‌واران، از مغرب ارمنستان بزرگ و کوچک و کردون و آدیابن، از جنوب ماد بزرگ، از مشرق دریای خزر و کادوسیان.

در زمان ساسانیان وقتی خسرو انوشیروان ایران را به چهار قسمت تقسیم کرد، هر قسمتی را پاذگس نامید. آذربایجان جزئی از قسمت باختر یا شمال به حساب آمد و دو کرسی داشت: اول گنزک، به عربی جنزق، و شیز نزدیک تخت سلیمان، دوم اردبیل.

آذربایجان پس از سقوط دولت ساسانی، مانند سایر نقاط ایران به‌دست اعراب افتاد. در سال ۲۲ ه، حذیفة‌بن الیمان به آذربایجان تاخت، و سپاه آذربایجان، که تازه از جنگ واجرود برگشته و از شکستی که در آن جنگ از تازیان یافته بودند بیم و ترس بر ایشان چیره گشته بود، بیش از چند روز ایستادگی نتوانستند و به ناچار از حذیفه زینهار خواسته و پیمان آشتی و فرمانبرداری بستند. و در سال ۸۵ ه اعراب، بازماندهٔ نواحی آذربایجان، اران و شروان و گرجستان را گشودند. ولی

مردم این نواحی آتش کینهٔ این دشمنان و بیگانگان را همواره در دل داشتند و در هر فرصتی علیه آنها به شورش و کینه‌جویی برمی‌خاستند. و برای همین، اعراب آذربایجان را جزء آن دسته از سرزمینهایی که به زور به تصرف عرب درآمده است به حساب می‌آوردند. و چون این سرزمین به تصرف اعراب درآمد، با آنکه نقطهٔ دوردستی بود، عدهٔ زیادی از اعراب به اینجا آمدند. چون علاوه بر شورشهای محلی که گفته شد، این ناحیه همسایه با مردمان جنگجویی چون گیلان و طالشان و موغان بود که استقلال و آزادی خود را از دست نداده، به حکومت اعراب سر تسلیم فرود نیاورده بودند. و اعراب مجبور بودند که پیوسته دستجات بزرگی از مجاهدان و غازیان را در آذربایجان داشته باشند. به علاوه خرمی و سرسبزی این ناحیه و وجود چراگاههای فراوان و چمنهای بس خرم و کوهستانهای بلند و دشتهای پهناور آن بهترین محل برای زندگی ایلی و عشیره‌ای بود. و به همین جهت اعراب از کوفه و بصره و جزیره و سوریه و یمن روی بدانجا آوردند.

یعقوبی دربارهٔ آذربایجان می‌نویسد:

مردمش پارسیان آذری و جاودانیان بودند. چون به‌دست مسلمانان گشاده شد تازیکان بدانجا فرود آمدند.

بلاذری گوید: اشعث بن قیس که در زمان خلافت عثمان والی آذربایجان بود «مردی از عرب از اهل عطا و دیوان در آنجا بنشانده و فرمود مردم را به اسلام خوانند».

و طبق گفتهٔ استخری و ابن حوقل در اواسط قرن چهارم ه: «زبان عربی را مانند زبان پارسی و زبان آذربایگان می‌نویسند»، و این بهترین دلیل بر انبوهی مهاجران عرب در این ناحیه می‌باشد و نشان می‌دهد که عربها در این ناحیه زیاد بودند و عربی یکی از زبانهای بومی به‌شمار می‌رفته است.

والیان آذربایجان در دوران تسلط عرب

نام	تاریخ جلوس
حذیفة بن الیمان	سنه ۲۲ ه
سماک بن الحارث	" ۲۳ "
عتبة بن فرقد	" ۲۴ "
سعیدبن ساریه الخزاعی	" ۲۵ "
قیس بن سعیدبن عباده بن دلیم بن حارثه الانصاری	—
عبیدالله بن العباس	" ۴۰ "
....	—
محمدبن مروان	" ۷۳ "
مسلمة بن عبدالملک	" ۹۱ "
ثابت النهروانی	" ۱۰۲ "
الجراح بن عبداللهالحکمی	" ۱۰۴ "
سعیدبن عمروبن اسودالحرشی	" ۱۰۶ "
مسلمة بن عبدالملک (بار دوم)	" ۱۰۷ "
مروان بن محمد	" ۱۱۴ "
....	—
ابوجعفرالمنصور	" ۱۳۳ "
یحیی بن خالدالبرمکی	" ۱۵۸ "
بسطام بن عمروالتغلبی	" ۱۶۱ "
یزیدبن مزیدبن زائدهالشیبانی (شروانشاه)	" ۱۷۱ "
....	—
یزیدبن مزید (بار دوم)	" ۱۸۳ "
حاتم بن هرثمه بن اعین	" ۲۰۲ "
عیسی بن محمدبن ابی خالد	" ۲۰۵ "
علی بن صدقه زریق	" ۲۰۹ "
ابراهیم بن اللیثبن الفضل	" ۲۰۹ "
محمدبن حمیدالطوسی	" ۲۱۱ "
علی بن هشام	" ۲۱۴ "
عجیف بن عنبسه	" ۲۱۷ "
منکجور	" ۲۲۴ "
محمدبن حاتم بن هرثمه	" ۲۲۵ "
حمدویةبن علیبن الفضل السعدی	" ۲۳۴ "
المعتزبن المتوکل (حاکم افتخاری)	" ۲۳۵ "
ابوسعید محمدبن یوسف المروزی	

(نایب او)	" ۲۳۵ "
یوسف بن محمد ابوالحسن	
علی بن یحیی‌الارمنی	" ۲۴۸ "
....	" ۲۴۹ "
العلاء بن احمد الازوی	" ۲۶۰ "
محمد بن عمر بن علی بن	
مرالطایی‌الموصلی	" ۲۶۱ "
فتح آذربایجان به‌دست محمدبن	
ابی‌الساج به سال ۲۷۶ ه	

والیان ارمنیه در

دوران تسلط اعراب

حذیفة بن الیمان	سنه ۳۲ ه
مغیرة بن شعبه	—
القاسم بن ربیعة‌الثقفی	—
سعیدبن ساریة الخزاعی	" ۳۶ "

امویان:

عبداللهبن حاتم بن‌النعمان	
الباهلی	" ۴۱ "
عبدالعزیزبن حاتم	" ۴۱ "
عکرمة بن ربعی	—
محمدبن مروان (برادر خلیفه	
عبدالملک)	" ۷۳ "
مسلمة‌بن عبدالملک	
(برادر خلیفه ولید اول)	" ۹۱ "
الجراح‌بن‌عبدالله‌الحکمی	" ۱۰۴ "
الحارث بن عمروالطایی (نایب او)	—
الجراح بن عبدالله (بار سوم)	" ۱۱۱ "
سعیدبن عمروبن	
اسودالحرشی	" ۱۱۲ "
مسلمة‌بن عبدالملک	
(بار سوم)	" ۱۱۲ "
مروان بن محمد	" ۱۱۴ "
عاصم بن یزید	" ۱۲۶ "

عباسیان:

محمدبن صول	" ۱۳۲ "
ابوجعفر منصور	" ۱۳۳ "
صالح بن صبیح الکندی	" ۱۳۳ "
یزیدبن أسیدالسلمی	" ۱۳۴ "
الحسن بن قحطبه	" ۱۳۶ "
یزیدبن أسید (بار دوم)	—
....	—

بکاربن مسلم العقیلی " ۱۵۲ "
الحسن بن قحطبه (بار دوم) " ۱۵۴ "
واضح العباسی " ۱۵۸ "
یزیدبن أسید (بار سوم) " ۱۵۹ "
عثمان بن عمارةبن خریم " ۱۶۵ "
روح بن حاتم المهلبی " ۱۶۹ "
حزیمة بن خازم التمیمی " ۱۶۹ "
یوسف بن راشدالسلمی " ۱۷۰ "
یـــزیدبن مـــزیدبن زائـدةالشـیبانی،
شروانشاه " ۱۷۱ "
عبیدالله بن المهدی " ۱۷۲ "
عبدالکبیربن عبدالحمیدالعدوی
(نایب او) ــ
فضل بن یحیی برمکی " ۱۷۵ "
عمربن ایوب الکنانی
سعیدبن الحرانی
ابوصباح } (نواب او)
خالدبن یزیدبن اسید السلمی
عباس بن جریربن
یزیدالبجلی " ۱۷۸ "
موسی بن عیسی بن موسی بن
محمدالعباسی " ۱۷۸ "
یحیی بن سعیدالحرشی " ۱۷۹ "

احمدبن یزیدبن أسیدالسلمی " ۱۷۹ "
سعیدبن سلم بن قتیبه‌الباهلی " ۱۸۱ "
علی بن عیسی بن ماهان " ۱۸۳ "
یزیدبن مزید (بار دوم) " ۱۸۳ "
اسدبن یزیدبن مزید " ۱۸۵ "
خزیمةبن خازم التمیمی
(بار دوم) " ۱۷۸ "
سلیمان بن یزیدبن
الاصم‌العامری " ۱۹۲ "
عباس بن زفر الکلابی " ۱۹۳ "
عیسی بن محمدبن ابی خالد " ۲۰۵ "
علی بن صدقه، زریق " ۲۰۹ "
حیدربن کاوس، افشین " ۲۲۰ "
خالدبن یزید (بار دوم) " ۲۲۷ "
المعتزبن المتوکل (حاکم
افتخاری) " ۲۳۵ "
یوسف‌بن محمدبن یوسف‌المروزی
(نایب او) ــ
علی بن یحیی الارمنی " ۲۴۸ "
.... " ۲۴۹ "
العلاء بن احمدالازدی " ۲۵۱ "
عیسی بن الشیخ بن السلیل
الشیبانی " ۲۵۶ "

و سلسله‌هایی که در این دوران در آذربایجان و نواحی اطراف آن حکومت داشتند عبارتند از: خاندان بنی ساج، کنکریان، سالاریان، روادیان، احمدیلیان، شیبانیان، شروانشاهان، امیران مرند، امیران ارومی، امیران نریز، امیران فاریسوس، خاندان آرجرونیان، خاندان باکراتونی، امیران تفلیس، شدادیان.

آذربایجان «ایران باستان»

نام آذربایجان برگرفته از نام فرمانروایی است ایرانی که اسکندر مقدونی آن ایالت را به او واگذار کرد این فرمانروا آتروپات نام داشت که در سال ۳۲۸ ق. م. به‌عنوان ساتراپ آن ناحیه که نام آن ماد کوچک بود برگزیده شد و از آن تاریخ ماد کوچک را آتروپاتگان و به یونانی آتروپاتن و به ارمنی آتروپاتاکان گفته‌اند که به معنی سرزمینی است که آتروپات (آذربد) در آنجا حکومت می‌کرده است.

کاپ‌کوه (کوه قاف)که، همان قفقاز امروزی است و قبق یا قبج جغرافی نویسان عرب باشد از سرزمینهای اپاختر به‌شمار می‌رفته است. یعقوبی آذربایجان را در شمار ولایات جبال یا الجبل آورده است و می‌نویسد که در زمان ساسانیان فرمانروایی داشته که او را اسپهبد آذربایجان می‌نامیدند سبئوس اسپهبد شمال را که همان اسپهبد آذربایجان باشد «ایشخان» ماد می‌نامد. موسی خورن اشتباهی کرده «اهمدان» یا «همدان» را از اپاختر جدا نموده جزو خراسان شمرده است، ولی این اشتباه را در نسخهٔ دیگر آن کتاب اصلاح کرده است. هنگامی که یزدگرد برای گرفتن کمک به‌سوی طالقان خراسان می‌رفت، خوره‌زاد امیر آذربایجان از پادشاه اجازه گرفته، از او جدا شد و به آذربایجان رفت. بعد از چندی چون تاب مقاومت در برابر لشکر عرب نیاورد از سردار عرب امان خواست و تسلیم شد و او را مانند

هرمزان به مدینه فرستادند هنگامی که عربها آذربایجان را تصرف می‌کردند، دو برادر دیگر رستم فرخزاد یکی به‌نام اسفندیار و دیگری به‌نام بهرام در آن نواحی حکومت داشتند. گنزک در ۴۸۵ اسقف‌نشین بود واسقفی نسطوری داشت همچنین شهرپایی تاکران (بیلقان) نیز اسقف‌نشین بود.

آذربد

یا آذرباد، آتورپات، به معنی نگهبان آتش است.

آذربدمهراسپند: ← **آذرپادمهراسپندان**

آذربُرزین مهر

در فصل ۱۷ بندهش از آتش سه آتشکدهٔ معروف ایران قدیم که عبارت باشد از آذرگشنسب شیز نزدیک ارمیه و آذرفروبا در کاریان فارس و آذربرزین مهر در ریوند خراسان صحبت شده است و از آتشکده‌هایی بود که مخصوص کشاورزان و پیشه‌وران بود.

آذربهرام

نام آتشکدهٔ سوم از هفت آتشکدهٔ بزرگ ایرانیان است. و نیز: ← آتش بهرام

آذرپاد زرتشتان

این آذرپاد نوهٔ آذرپاد مهراسپندان پسر زرتشت پسر آدرباد مهراسپندان است که آدرباد زرتشتان گفته شده است؛ او نیز به نوبهٔ خود موبدان موبد ایران بود.

آذرپاد مهراسپندان

که به صورتهای آتروپات ماراسپندان، آذربد مهراسپند، آدرباد ماراسپند و اترپاته نیز نام برده شده است، در سنت مزدیسنان معروف است.

آذرپیرا

خادم آتشکده. یعنی کسی که مواظبت از آتش با اوست.

آذرجشن

جشنی بوده است که در روز آذر از ماه آذر بر پا می‌کرده‌اند و در این روز به زیارت آتشکده رفته تمام آن مکانها را پاکیزه نموده صفا داده زینت می‌کرده‌اند در این روز موی ستردن و ناخن گرفتن را نیک می‌دانسته‌اند.

ابوریحان از قول زادویه روز اول شهریور ماه را هم آذرجشن معرفی کرده و کریستن سن هم گوید: آذرجشن اول، در هفتم شهریور بوده است.

آذرشب

نام آتشکده‌ای است که گشتاسب در بلخ بنا نهاد و گنجهای خویش را در آن پنهان کرد.

آذرشسب

ظاهراً مخفف آذرگشسب یا آذرگشنسب است.

آذرفرنبع

از آتشکده‌های دورهٔ ساسانی که اختصاص به موبدان داشت و محل آن در کاریان پارس، در نیمهٔ راه بین بندرعباس و داراب‌گرد بود.

آذر فرنبغ: ← **آتشکده آذرفرنبغ**

آذرکیوان

روحانی زردتشتی ایران، مؤسس آیین معروف به آیین آذرکیوان. از مردم شیراز یا حوالی آن و معاصر شاه عباس صفوی. و در دورهٔ سلطنت نورالدین جهانگیر با گروهی از مریدان خود به هند سفر کرد، و در پتنه اقامت گزید و در همانجا در سن ۸۵ سالگی درگذشت. آیین آذرکیوان ترکیبی است از ادیان

اسـلام، زردتشـتی، یـهودی، مسـیحی، مانوی، مزدکی، و بودایی. فرقهٔ آذرکیوان به حکـمت اشـراق شـیخ شـهاب‌الدّیـن سهروردی توجه خاص داشتند.

آذرگان

آذر روز (روز نـهم) در آذرمـاه را جشن آذرگان یا آذر جشن خـوانـند. در این روز معمولاً به آتشکده رفته نـیایش آتش سروده می‌شود. به موجب رسمی کـهن هـر خـانواده‌ای اخگـری از آتش مـقدس آتشکـده فـراهـم آورده وآتش زمسـتانی و ضـروری در خـانه را بـدان شعله‌ور می‌ساخت.

آذرگشسب

آتشکـده مـخصوص جـنگاوران و اشراف در دوره ساسانی.

آذرمهر

آذرمهر جـزو کسانی است کـه در زمـان خسـرو انـوشیروان آنـها را بـرای بررسی وضع مزدک گـرد آورده بـودند. در زند و هومن یشت مـی‌خوانـیم: «در زمان خسرو انوشیروان، مـزدک نـاپاک، پسر بامداد که دشمن دین بود پیدا شد و خسرو انوشیروان، ماهدادان و نوشاپور و دادهرمز را که از دستوران آذربـایجان بودند با آذرفروغ بغ (آذرنبغ) که مردی بی‌نیرنگ بود با آذرباد و آذرمهر و بخت آفرید نزد خود خواند و به ایشان گـفت که...»

آذرمهر (آتشکده)

نـام آتشکـدهٔ نـخستین از هـفت آتشکدهٔ بزرگ ایرانیان و ظاهراً اصل آن آذربرزین مهر است. در کارنامهٔ اردشیر آمـده: «شب سـوم بـاز چـنین دیـد کـه آذرفرنبغ و آذرگشسب و آذربرزین مهر به خانهٔ ساسان فروزانند».

آذرنرسی = آذرنرسه

از پادشاهان ساسانی (۳۱۰ م.)، که پس از هرمز دوم (پدر) بر تخت نشست،

چون پادشاهی ستمگر بود، بزرگان ایرانی او را از پادشاهی انداخته، هلاک کردند و منتظر زاییده شدن جنینی شدند که زن هرمز دوم در شکم داشت.

آذرنوش، نوش‌آذر

یکی از چهار پسران اسفندیار.

آذروان

آثروان، پیشوا و دستور مزدیسنی، نگهبان آتش.

آذرهرمز

یکی از شارحین و مفسرین زند و اوستا در زمان ساسانیان است که در کتب دینی پهلوی نام آنان برده شده است.

آراخوزیه

داریوش در سنگ نبشتهٔ بیستون از آراخوزیه همچون شارستانی جداگانه یاد می‌کند. شاروان آنجا ویوانه بود. افزون برین داریوش از سه مکان آراخوزیه، که جای درگرفتن جنگ بوده، یعنی دژکاپیشکانیش، رشادا و چشم‌انداز گنده‌وتوه نام می‌برد. مکان سوم در زبان ایلامی به گونهٔ ایردومقه باز داده می‌شود، چیزی که شاید در پارسی باستان رتاوکه بوده باشد. آنجا می‌توانسته بزرگترین شهر منطقهٔ گنده‌وتوه باشد. اکنون این پرسش پیش می‌آید که آیا بخش‌هایی از آن می‌توانسته در استان آراخوزیه باشد؟ موقعیت ستگیدیه تاکنون دقیق‌تر از این روشن نشده است. د. فلمینگ بر این است که شاید آن منطقهٔ پیرامون بانو در اپاختر شهر نوبنیاد درهٔ اسماعیل خان در کنارهٔ میان رود سند باشد. ا. هرتسفلد برخلاف وی، گنده‌وتوه را همان گندوه که در نیمروز کویته بلوچستان است، می‌شمارد. از راه گذرگاه بلان یک راه به قندهار می‌رود، که شاید جایی از ستگیدیه در همان راستا (مسیر) باشد.

دژ کاپیشکانیش بیشتر همان شهر

کاپیسا که در سوی دیگر جای دارد، دانسته می‌شود. البته موقعیت این شهر، تا این اندازه دور و در اپاختر خاوَری و در کنار گذرگاه هندوکش بسیار شگفت است، چون همانجا نخستین رویارویی ویوانه شاروان آراخوزیه و لشکر وهیزداته شورشی روی می‌دهد. این لشکر از پیشیاخوادا یعنی از استان پوروش کشیده شده بود. اگر این موقعیت کاپیشکانیش که تاکنون پذیرفته شده درست باشد، می‌توان گفت که ویوانه نخست از لشکری که پیش می‌آمد گریخت و سپس اندکی پس از ترک این شارستان در نظر گرفت که بایست وظیفه خود را انجام دهد. از این روی می‌توان یکی بودن کاپیشکانیش با کاپیشا را با علامت سوال بزرگی نادرست دانست.

آراد، اَرَد

نام روز بیست و پنجم از هر ماه شمسی، و نام ایزدی که موکل بر روز ارد می‌باشد. و امور و مصالح این روز به او تعلق دارد.

آراشْتی

عموی زرتشت، وی پسر پیترسب، برادر پوروشسب (پدر اشوزرتشت)، پدر میدیوماه (پسرعموی زرتشت) بود.

آراشکیان

نام سلسلهٔ اشکانیان در تاریخ عهد باستان.

آراکوزی (Arachosie)

رخج ناحیهٔ قدیمی واقع بین درانجیاق (زرنگ) از طرف مغرب و هند از طرف مشرق. (امروز آراکوزی جزء بلوچستان است).

آرام‌جان بیگم

۸۵۵ق. از زنان هوشمند و با اقتدار بود. وی همسر سلطان محمد میرزا (۸۳۰ ــ ۸۵۵ ق.)، نوهٔ امیر تیمور

(۷۷۱ ـــ ۸۰۷ ق.) و زنـی سـخنور و بـاهوش و زیـرک بـود. در مـدت کـمی همسرش چنان شیفته او شد که سررشته امـور حکـومت را بـه‌دست وی داد و اغـلب اوقـات احکـام دولتـی صادر می‌کرد.

آرامی

زبان ≈

نام دسته‌ای از زبانهای سامی که در اصل به سوریه تعلق داشته، و با استقرار حکومت هخامنشیان در آسیای غربی به رواج آن افـزوده شـد. در امـپراتـوری هخامنشی زبان دیوانی به‌شمار می‌رفت، و چند قرن زبان اداری و فرهنگی آسیای غـربی شـمرده مـی‌شد. در بسیاری از زبانهای ایرانی میانه مانند پهلوی و پارتی و سـغدی، بـعضی کـلمات رایـج را بـه آرامـی مـی‌نوشتند، ولی بـه‌زبان خـود می‌خواندند. این نوع کلمات و این رسم را به زبـان پـهلوی هـزوارش مـی‌گویند. خط پهلوی و پارتی و سغدی نیز از خط آرامی اقتباس شده است.

آرامیان

قوم آرامی، ساکنین قدیم سرزمین آرام (مـمتد از مـرزهای غـربی بـابل تـا مرتفعات آسیای غربی). چون زبان قوم آرامـی در مـیان اقـوام هـمسایه رسـوخ فراوان کرده بود، تشخیص حدود قطعی سرزمین این قوم دشـوار است. آرامـیان در انتشار الفبا و پـیشرفت تـمدن تأثـیر فـراوان داشـته‌انـد. در تـورات مکـرر از برخورد آرامیان و عبرانـیان سـخن گـفته شده است و نیز ـــ← آرامیها

آرامیها

آرامیها مردمی سامی‌نژاد بودند که در حدود سدهٔ پانزدهم پیش از میلاد از شبه جزیرهٔ عربستان به سوریه و عـراق مهاجرت کردند. سـامیها نـام آرام را بـه کشـور لبـنان و سـوریه و عـراق اطـلاق مـی‌کردند، و در تـورات از کشـور آرام، ســرزمینهای واقـع در شـمال شـرقی

فلسطین تا بین‌النهرین و آشور نام برده شده است و از غرب به دریای روم و از شمال به کوههای توروس در آسیای صغیر محدود می‌شده است. از کتیبه‌های بابلی که از قرن ۱۴ ق.م. به‌دست آمده معلوم می‌شود که گروهی از اقوام سوتی و اخلامی که هر دو از قبایل آرامی نژاد بودند؛ در نواحی دمشق و مناطق جنوب فرات و نزدیک خلیج فارس مسکن داشتند. بنابراین مرکز مسکن اقوام آرامی به دو قسمت می‌شود. دسته‌یی از ایشان در شمال غربی بلاد کنعان مأوا گرفته، و گروه دیگر به طرف مشرق در صحرای عراق و در پیرامون بابل و آشور مهاجرت کرده‌اند شاهان بابل و آشور کوششهای بسیاری در بیرون راندن قبایل آرامی از شهرهای آبادان آن زمان کردند ولی به علت مهاجرت مداوم آن قبایل به مناطق مزبور به آن کار توفیق نیافتند.

هجوم قوم هیتها در حوالی قرن ۱۲ ق.م. با آسیای صغیر و سوریه و عراق و قتل و غارت آنان در آن نواحی، مهاجرت آرامیها را به عراق و سوریه آسان کرد، زیرا پادشاهان آن عصر چون خود را در برابر خطری بزرگتر دیدند، از جلوگیری آرامیها به آن ممالک منصرف گردیده، با تمام قوا با قوم تازه نفس هیتی که از طرف شمال، کشور ایشان را تهدید می‌کردند، به نبرد پرداختند. آرامیها نیز موقع را مغتنم شمرده، از فرات گذشته، با فراغ بال در بلاد آبادان عراق و سوریه مسکن گزیدند؛ و در حوالی ۱۰۰۰ ق.م. که مقارن عصر داود نبی است، دولتهای کوچکی در سرزمین سوریه تشکیل دادند، که معروفترین آنها آرام دمشق و آرام صوبا در سرزمین حوران شام، و آرام بیترحوب در اطراف یرموک، و آرام معخادر منطقهٔ جبال حرمون بود. به علاوه دولتهای کوچکی در سوریهٔ شمالی تشکیل دادند. که مهمترین آنها دولت شمال بود.

آرامیان به علت نزاع دایمی، بین

زعمای خود به اتحاد و تشکیل دولت نیرومند مستقلی قادر نشدند، و پیوسته با خود و دیگر اقوام مجاور در منازعه می‌زیستند؛ چنانکه بنی‌اسرائیل از بدترین دشمنان آرامیها به شمار می‌رفتند، در تورات جنگهای آن دو قوم مسطور است. و در عهدنامهٔ شلما نصرشاه آشور ۸۵۹ـ۸۲۵ ق.م. آسوریان جنگ‌های سختی با آرامیها کردند (۷۳۸ ق.م.) و در اثر آن ارکان دول آرامی متزلزل شد. و بالاخره حکومتهای ایشان در آن نواحی در سنه ۷۱۰ ق.م. پس از سقوط دولت شمال و غلبه لشکر آشور تمام شد.

در قرون بعد دولتهای کوچک آرامی نیز در تاریخ پیدا شدند، که از جمله دولت تدمر (به یونانی پالمیر) در سوریه سر راه کاروانرویی که از سوریه به مصر می‌گذشت تشکیل شد و دولت ایشان سرانجام در ۲۷۶ میلادی به‌دست رومیان منقرض گشت. و دیگر دولت عربی و آرامی نبطی است که دولتی در شبه جزیره طور سینا تشکیل دادند. و پایتخت ایشان شهر سلع بود که به یونانی آن را پترا به معنی سنگ می‌گفتند این کشور تا به صحاری سوریه امتداد داشت، و دمشق و اطراف شهر فرات را در قلمرو حکومت خود آورد، و حتی به قسمتی از حجاز نیز دست یافت. این دولت در ۱۰۶ ق.م. به دست رومیهااز میان رفت. دیگر دولت کوچک اسروئن با خسروان در سوریه که پایتخت آن ادسا، اورها یا اورفا بزرگترین مرکز تمدن و فرهنگ آرامی سریانی بود که در ۱۳۲ ق.م. تشکیل و بالاخره ضمیمهٔ دولت روم شد با انقراض دول آرامی، نفوذ معنوی ایشان از میان نرفت، بلکه زیادتر شد. و دیری نگذشت که فرهنگ و زبان ایشان در آسیای قدامی (پیشین) شایع گشت و زبان بین‌المللی ملل خاور نزدیک گردید.

شاهان هخامنشی چون برای مرتبط کردن شاهنشاهی خود به یک زبان سهل و روان احتیاج داشتند، زبان

آرامی را زبان بین‌المللی و رابط بین ممالک دست نشاندهٔ خود ساختند. و آن زبان آرامی شاهنشاهی است، چنانکه کتیبه‌ها و آثاری که از خط و زبان آرامی از آن عصر به دست آمده صحت این مدعا را ثابت می‌کند. دبیران و منشیان دربار هخامنشی غالباً آرامی‌نژاد بودند، و توسط ایشان بود که لغات و کلمات سامی و آرامی در خط و کتابتهای ایرانی چون پهلوی اشکانی و ساسانی و سغدی راه یافت، حتی ایرانیها بعدها خط خود را از آرامیها اقتباس کردند و خط پهلوی و دیگر خطوط آسیای میانه از آن رسم‌الخط مأخوذ است.

آران (Arran)

آران، اران یا آلان سرزمینی در شمال غربی ایران و مغرب دریای خزر در قفقاز بود که روسها آن را آذربایجان روسیه نام نهاده‌اند. شهرهای عمده آن باکو، گنجه، شماخی، دربند، ایروان، و نخجوان است.

آرانیان

تیره‌ای از ایرانیان بودند و زبان جداگانه داشتند که شاخه‌ای از زبانهای ایران بود و همچون بسیاری از تیره‌های دیگر ایران همواره فرمانروایانی از خویش داشتند که «آرانشاهان» خوانده شده باجگزار و فرمانبردار شاهنشاه ایران بودند، آنها گاهی هم سر به شورش و نافرمانی می‌آوردند. به‌ویژه پس از انتشار دین مسیح که آرانیان نیز آن دین را پذیرفته و در کشاکشهایی که میان ارمنیان و گرجیان با لشکرهای ایران رخ می‌داد آنان هم به همکیشان خود می‌پیوستند.

آراء دینِ به مزدیسنان

رسالهٔ کوچکی است مشتمل بر ۱۵ بند و مطالب آن از نوع اندرزهای اخلاقی است که، گاه عیناً و گاه نظیر آنها، در کتاب ششم دینکرد و دیگر اندرزنامه‌های پهلوی آمده است.

فهرستی از ایزدان و متخاصمان آنان موضوع بند ۷ است. فهرستی از لغات و صفات اهورایی و برابر اهریمنی آنها در بند ۱۵ ذکر شده است. بند ۱۲ دربارهٔ مکان هر یک از ایزدان در اعضای بدن آدمی است.

آرباکس

از پادشاهان ماد که ۲۸ سال پادشاهی کرد.

آربلا

شهر آسور قدیم، مطابق اربیل کنونی. نزدیک آنجا (در گوگمل) اسکندر مقدونی، داریوش سوم را مغلوب کرد (۳۳۱ ق. م.) جنگ گوگمل را اغلب جنگ آربلا می‌نامند.

آرتاکساتا

اسم پایتخت ارمنستان بوده که در ۱۸۰ قبل از میلاد آرتاکس پادشاه ارمن به موجب دستور آنیبال سردار کارتاژی ساخته است. محل این شهر در جنوب ایروان و ساحل چپ رود ارس است. خط آهن جلفا به تفلیس از کنار خرابه این شهر می‌گذرد.

آرتاکساتا

از شهرهای قدیم ماد.

آرتاگزیاس (Artaxias)

ساتراپ ارمنستان بود، وقتی آنتیوکوس در مگنزی شکست خورد، او خود را شاه ارمنستان خواند و شهری به نام آرتاگزاتا (Artaxata) بنا کرد و آن را پایتخت خود قرار داد.

آرتمیتا

اسم قدیم شهر «دستگرد» است که در ساحل چپ رود دیاله واقع و از بناهای پادشاهان بابل بوده است. در اواخر سلطنت ساسانیان این شهر یکی از شهرهای معتبر ایران به‌شمار می‌رفت و حتی خسروپرویز آنجا را پایتخت

خویش قرار داد. در جنگ آخر خسروپرویز با هراکلیوس قصرهای سلطنتی دستگرد از طرف امپراتور روم به‌باد غارت داده شد. محل این شهر تقریباً در ۱۳۰ کیلومتری شمال شرقی تیسفون بوده است.

آرتمیزیون

خشایارشا آغازگر دوّمین نبرد ایران و یونان است، جنگهای او که منجر به شکست شد ده سال پس از نبرد ماراتون (ماراتن) که در سال ۴۹۰ ق.م. به شکست پدرش داریوش به پایان رسید، به وقوع پیوست. این ده سال آرامش و سکون در حقیقت آتش بس موّقت بین ایران و یونان باید تلّقی شود. پس از سرکوبی شورش بابل در سال ۴۸۴ ق.م. خشایارشا در سال ۴۸۳ ق.م. لشکرکشی به یونان (علیه آتن) را تدارک می‌بیند. وی پس از عبور از هلسپونت (داردانل) از طریق شبه جزیره آتوس (Athos) از کانالی که دستور حفر آن را داده بود می‌گذرد. عکس‌العمل و مقابله یونانیان در برابر این حمله در آغاز بدون اتّحاد و پراکنده است، در عین حال که خطر جدّی ایرانیان را حسّ کرده‌اند. فقط آتن تصمیم قاطع برای مقابله و مبارزه با سپاه خشایارشا را داشت، زیرا به او تنها اعلان جنگ داده شده بود.

تنها اسپارت با اعمال فشار و وعده و وعید آتن به آتنی‌ها پیوست، سایر دولت شهرها از پیشنهاد آتنی‌ها (تمیستوکل) استقبالی نکرده و با اکراه به این وحدت پیوستند. برخی نیز بی‌طرفی خود را اعلام کرده و به کنار ایستادند. پاره‌ای نیز علناً پیروزی ایرانیان را می‌خواستند، زیرا آنان که آرزومند پیروزی پارس‌ها بودند، به این امید که ایرانیان دوباره آنان را به موقعیت سیاسی اجتماعی پیشینشان برگرداند. ایجاد اتّحاد میان آتن، اسپارت و دولت شهرها را یونانیان، تجدید بنای اتّحاد ملّی خود نوشته‌اند. برنامه جنگی یونان در برابر حملات خشایارشا بدین‌گونه

بود که به موجب برنامه‌ریزی تمیستوکل تا سال ۴۸۱ ق.م. یونان بتواند یکصد و هشتاد کشتی جنگی را تدارک ببیند.

آتن می‌خواست پس از این جنگ به‌طور ضربتی رهبری قدرت دریایی اروپا را از آن خود بکند. خشایارشا در بهار سال ۴۸۰ ق.م. از شهر سارد (Sardeis) با یکصد هزار نیروی نظامی عازم میدان جنگ می‌شود. ناوگان جنگی وی متشکل از یکهزار کشتی جنگی است. این بار خشایارشا خطای پدر را تکرار نکرد و راه مطمئنی را از طریق تراکیه (تراس) و مقدونیه برگزید. آتن، اسپارت و متحدان آنها پیشروی ایرانیان را در ناحیه تسالی متوقّف کردند ولی به طرف تنگه ترموپیل عقب‌نشینی کردند. سپاه ایران و یونان در منطقه آرتمیزیون وارد جنگ شدند و این مصاف به کشتار دریایی آرتمیزیون معروف است.

آرتیستُن

یکی از همسران داریوش اول.

آرتیستون (Artystone)

یکی از همسران داریوش و دختر کوروش بزرگ هخامنشی.

آرتیشتاران

طبقه جنگیان در عصر ساسانیان.

آرتیکاس

از پادشاهان ماد (بنا به نقل کتزیاس) که ۵۰ سال پادشاهی نمود.

آرجرونیان: ← **خاندان آرجرونیان**

آردینی (Ardini)

الهه اورارتو نمایندهٔ خورشید.

آرزانن

اسم ولایتی از کردستان ارمن بوده که در مغرب دریاچه وان و سرچشمهٔ دجله واقع و قلعه معروف مارتیروپلیس در جنوب آن بوده است و امروزه جزو

ولایت بتلیس محسوب می‌شود.

آرزو

وی از زنان نوازنده قرن پنجم میلادی بود. وی دختر ماهیار زرگر بود که با چنگ‌زنی و میهمان‌نوازی، بهرام پنجم ساسانی، معروف به بهرام گور (۴۲۱ ـــ ۴۳۸ م.) را شیفته خود نمود.بهرام او را از پدرش خواستگاری کرد و ماهیار پذیرفت. بهرام که ناشناس به خانه ماهیار آمده بود تازیانه‌اش را بر در خانه ماهیار آویزان کرد تا سپاه به‌دور خانه ماهیار جمع شدند و بهرام و آرزو را تا حرمسرای بهرام همراهی کردند.

آرسان

نام پدر داریوش سوم.

آرْسِس

فرزند اردشیر سوم از مادری به‌نام «آتس» که پس از فوت اردشیر، آرسس توسط «بُاگواس» به تخت نشست. ولی توسط «نامبرده» در سال سوم سلطنتش به قتل رسید (۳۳۶ ق. م.).

آرسیت ــ شورش

داریوش دوم (۴۲۴-۴۰۴ ق.م). با خالهٔ خود پریزاد که یونانیون به او پریستاتیس گفته‌اند، ازدواج کرد. این زن در همهٔ سنگرهای سیاسی کشور موضع مداخله‌گرانه خود را تا پایان عمر، حتّی در زمان اردشیر دوّم پسر و جانشین داریوش دوّم حفظ کرد و در کلیّهٔ نیرنگ‌ها ودسائس دربار داریوش دوّم دست داشت. اصولاً در عصر این پادشاه به ویژه زنان و خواجه‌سرایان دربار بر امور دولتی اشراف کامل داشته و در حسّاس‌ترین مسائل لشکری و کشوری گستاخانه مداخله می‌کردند. نفوذ آنها در همهٔ ارکان جامعه بسیار گسترده بوده است. از جمله به این دلائل شورش‌های پی در پی در سرزمین‌های زیر سلطهٔ هخامنشیان رخ داد. از جملهٔ این یاغی‌گری‌ها، شورش آرسیت یا آرسس

(Arsses) بود. وی با تکیه بر عدّه‌ای یونانی که اجیر او بودند قیام خود را علیه برادر صورت داد. ولیکن داریوش این یونانیها را تطمیع کرد و با پرداخت پول به آنان، آنها را وادار کرد که دست از حمایت از آرسیت بردارند و با متفرّق کردن یونانیان بر برادر چیره گشت.

آرش

معروف به کمانگیر، در داستانهای ملی، از پهلوانان باستانی ایران که در تیراندازی بی‌مانند محسوب می‌شده است. گویند در روزگار باستان، ایرانیان از تورانیان شکستی سخت خوردند و پس از مذاکرات صلح و آشتی برای تعیین مرز دو کشور، مقرر بر آن گردید که مرز ایران از نقطهٔ شکست به اندازهٔ یک تیر پرتاب عقب رود. ایرانیان آرش را برگزیدند، و به او گفتند تا تیری به سمت مشرق بیندازد. آرش که می‌دانست جانش را در این راه از دست خواهد داد به مردم گفت که من پس از پرتاب تیر زنده نخواهم ماند. آنگاه به کوه برآمد و تیری در کمان نهاد، و به نیروی زیاد بکشید و پرتاب کرد. ایزدان آن تیر را که به اختلاف روایات از دماوند یا ساری یا آمل رها شده بود بگرفتند و مدتی دراز در هوا ببردند و سرانجام در مرو بر تنه درخت گردویی فرود آمد، و مرز ایران تعیین شد. بدن آرش نیز پس از این پرتاب پاره پاره گشت (این ماجرای افسانه‌ای در اوستا و تاریخهای مفصل ایران به زبان عربی و فارسی به تفصیل یاد شده است.)

آرشام

محمدعلی درخشی علّاف، فرزند غلامرضا که بعدها نام خود را به آرشام تغییر داد، درسال ۱۳۰۰ ش. در مشهد به‌دنیا آمد. او از مهرماه ۱۳۲۱ مسئولیتهای اطلاعاتی خود را به‌عنوان افسر مرزبانی رکن ۲ ستاد لشکر ۸ (خراسان) آغاز کرد. فعالیت وی در پادگان بجنورد، در شرایطی که منطقه

فوق تحت اشغال ارتش شوروی قرار داشت، سبب شد که آرشام در رابطه با سرویس اطلاعات نظامی انگلیس قرار گیرد و در چارچوب شبکه‌ای از عوامل انگلیس در منطقه به خرابکاری علیه روسها، به‌ویژه قلی اوف ــ افسر اطلاعاتی شوروی که در پوشش کنسول شوروی در گنبد عمل می‌کرد ــ دست زند. در اسناد موجود، گزارشی از آرشام موجود است که طبق آن وی معترف شده که به اتفاق اردشیر خان شادلو (از عوامل شوکت‌الملک علم و بزرگ مالک منطقه) فرد ترکمنی به‌نام موخی را به قتل رسانیده است. آرشام مدعی است که موخی یکی از مأمورین اطلاعاتی شوروی بوده است. طبق همین گزارش، آرشام در شکست ماجرای شورش افسران چپ‌گرا، معروف به «قیام افسران خراسان» (به رهبری سرگرد علی‌اکبر اسکندانی)، نقش داشته است.

فعالیتهای آرشام در خراسان مورد توجه انگلیسیها قرار گرفت. او به تهران احضار شد و محرمانه به آذربایجان رفت و در سالهای ۱۳۲۴ ـ ۱۳۲۵ به تشکیل شبکه‌های مخفی در این منطقه دست زد. او پس از این مأموریت مجدداً به مشهد اعزام شد و رئیس تجسّس رکن ۲ لشکر خراسان گردید تا نقش مهمتری در فعالیتهای اطلاعاتی و سیاسی سرویس اطلاعاتی بریتانیا در خراسان داشته باشد. او در دوران دولت دکتر محمد مصدق، از ۱۳۳۱/۵/۱ به آذربایجان منتقل شد و تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در این خطه بود. آرشام پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به‌عنوان رئیس اطلاعات لشکر خراسان مجدداً به این منطقه وارد شد و در زمستان ۱۳۳۴ به مناسبت مسافرت خروشچف و بولگانین به افغانستان در یک مأموریت سرّی، پنهانی وارد افغانستان شد و به تماس با شبکه‌های مخفی در این کشور پرداخت.

پس از تأسیس ساواک، نخستین ساواک استانی که تأسیس شد در

خراسان بود. آرشام در دیماه ۱۳۳۵ به‌عنوان اولین رئیس ساواک خراسان منصوب شد و به مدت ۵ سال در این ساواک نقش حساسی به‌عهده داشت. در این زمان زمینه‌های نارضایتی و عصیان در عشایر جنوب احساس شد و آرشام به‌عنوان یکی از زبده‌ترین عوامل در ساواک، در شهریور ۱۳۴۰ رئیس ساواک فارس و بنادر گردید و تا آذر ۱۳۴۱ در این سمت بود. آرشام در آذر ۱۳۴۱ ساواک فارس و بنادر را به سرهنگ مسعود حریری تحویل داد و در مرکز (اداره کل یکم ساواک) به کار پرداخت. او پس از طی دورهٔ ویژه اطلاعاتی در آمریکا (سیا)، در ۱۳۴۲/۲/۱۹ رئیس ساواک سیستان و بلوچستان شد و در تاریخ ۱۳۴۵/۶/۹ ریاست ساواک کرمان را به‌دست گرفت.

در کرمان، آرشام به سرعت به چهره مخوف استان بدل شد و سایر قدرتهای منطقه را تحت‌الشعاع حضور خود قرار داد، به‌نحوی که به تأسیس «دانشسرای عالی فنی آرشام» دست زد. او در سالهای ۱۳۵۰ ـ ۱۳۵۷ نقش کم نظیری در سرکوب حرکتها انقلابی در منطقه فوق ایفا نمود. با اوجگیری انقلاب اسلامی ایران، آرشام طراح و مبتکر اقدامات وحشیانه و قساوت‌بار در سرکوب انقلاب بود و به‌ویژه در حادثه خونین مسجد جامع کرمان (مهر ۱۳۵۷) نقش اصلی را داشت. در نتیجه، وزیر دادگستری دولت ازهاری برای حفظ «مصلحت» ساواک و آرشام، محترمانه برکناری او را به سپهبد ناصر مقدم توصیه نمود و آرشام در اواخر آذر ۱۳۵۷ برکنار شد.

آرشام

نام جد داریوش، پادشاه هخامنشی.

آرگیشتی Argishti

معاصر باسارگون پادشاه آشور ۸۰۰ـ۷۲۰ ق.م. و پسر اوروسای دوم که

در برابر قوم مهاجم کیمری‌ها که مردم آریایی نژاد بودند، مقاومت کرد، و دژها و قلعه‌ها در کشور خود بنا نمود. دیگر دو تن پادشاه به‌نام سردوری Sarduri بودند که دومین آنان معاصر آسوربانی‌پال ۶۴۴ ق.م. بود و پادشاه آشور با وی جنگ کرد و دو تن به‌نام روسا، و یک تن به‌نام منوآس Menuas . ظاهراً در اواخر قرن هفتم ق.م. قوم تازه نفسی که از نیاکان ارمنی‌های امروز باشند، از کاپادوکیه به سوی کشور آرارات هجوم آورده و دولت وان را منقرض ساختند، و بر بومیان آلارودی استیلا یافتند و در آن سرزمین سکونت گزیدند. بعضی از علمای تاریخ بر آنند که هوخشترا پادشاه ماد پیش از آن که با دولت لیدیه از در جنگ درآید در ۵۸۵ ق.م. دولت اورارتو را از میان برداشت.

باید دانست که به این سرزمین غیر ازوان و آرارات نامهای دیگر هم داده‌اند، که از آن جمله خالدا است. یونانیان، بومیان اصلی آن را خالداهایا کلدانیها نیز گفته‌اند. گمان می‌رود، وجه تسمیهٔ این کشور به وان به مناسبت نزدیکی آن مملکت به دریاچهٔ وان است. و نامیده شدن ایشان به خالدا و کلدانی به مناسبت شریک بودن بومیان آن کشور با کلدانیها در پرسش خدایان مشترک و همنام بین آن دو قوم بوده است.

قوم اورارتو رسم‌الخط و طرز نوشتن کتیبه‌های خود را از آشوری‌ها تقلید کردند. و پادشاهان ایشان در ابتدا به خط میخی آشوری می‌نوشتند. ولی بعدها خط میخی جدیدی به وجود آوردند، که به‌نام خط میخی اورارتو خوانده می‌شود. نقاطی که آثار مردم مزبور در آن یافت می‌شود، از ارمنستان و ارزروم در شمال آغاز و به دریاچهٔ وان تا ارومیه در جنوب منتهی می‌گردد. کنجکاوی راجع به کتیبه‌های میخی اورارتو از ۱۸۴۰ میلادی آغاز شده و آثاری که به‌دست آمده از صدها متجاوز است و مقدار زیادی از آن در اوج

کـلیسای نـخجوان و تـوپراق قـلعهٔ وان کشـف گـردید. خـوانـدن خـط مـیخی اورارتو در آغاز بسیار دشـوار مـی‌نمود ولی پس از آنکه نوشته‌هایی به دو خط اورارتو و آشوری یافتند کار آسان‌تر شد و بـالاخره گـویارد Guyard در ۱۸۸۰ میلادی به خواندن آن، کامیاب گشت و سپس، سـیس saycc در ۱۸۹۴ کـار او را تکـمیل کـرد بـیشتر کـتیبه‌های اورارتـو راجـع بـه تـاریخ بـنا و حـفر قـنوات، و مشـهورتر از هـمه سـالنامهٔ آرگـیشتی مربوط به وقایع سلطنت اوست.

آرمینیا (ارمنستان)

از خشـتره‌های عـصر هـخامنشی، این ایالت میان سرچشمهٔ فرات و دجله واقع بود و از شمال به کـلخید و ایـبری (گرجستان امروز) و آلبانی (ولایات واقع بین دربند کورا و رود ارس) و در جنوب آن آشور و ماد و بین‌النهرین قرار داشتند. پـایتخت ارمـنستان مـوسوم بـه «آرتاکزاستا» درکنار رودخانهٔ ارس بوده است. نـواحـی پست ارمـنستان به‌خصوص درهٔ ارس بسیار حاصلخیز و چـراگـاههای بـزرگی بـرای تـربیت چهارپایان داشت. به قـول هـرودوت از رود ارس به طرف شـمال «مـاتیانیان» و ساس‌پیرها (کـه بـین صـفحات مـجاور دریـای سـیاه و مـاد سکـنی داشـتند) مسخ‌ها که بومیان ایـبری یـا گـرجستان بودند کلخها کلخید یا لازستان، لزکیهای قـرون بـعد درکـنار دریـای سـیاه و آلارودی‌هـا بـومیان کشـور اورارتـو یـا آرارات، و تـیباریان درکـنار رود ترمودون جای داشتند. یونانیان رودی را که به دریای سیاه مـی‌ریخت تـرمودون می‌نامیدند و عقیده داشتند که آموزونها یعنی زنان سکایی بی‌پستان در آغـاز در کنار این رود می‌زیستند.

آرنواز

در داسـتانهای مـلی،نام خـواهـر جمشید که ضحاک، پس از غلبه یافتن به جـمشید، وی را بـا خـواهـر دیگـرش

شهرناز به همسری گرفت. فریدون، پس از شکست دادن ضحاک، آنان را از چنگ وی رهایی بخشید.

آرهیم پاسا

خدای زیبایی، در مذهب سکاها

آریا

شهری بوده که هریرود از آنجا می‌گذشت و آن همان هرات دورهٔ اسلامی است.

آریادخت

رئیس خزانهٔ اردوان چهارم در دوران هخامنشیان. از وی قالیچه‌ای بافته شده که در موزه آرمیتاژ روسیه موجود است.

آریارات

آریارات در حدود ۳۵۰ ق.م حکومت سینوپ را داشت و سکه‌های او نظیر سکه‌های آبروکوماس است، فقط در نام اختلاف دارند. در حملهٔ اسکندر به ایران، آریارات از هرج و مرج اوضاع مملکت استفاده کرد و کیلیکیه را جزو قلمرو فرمانروایی خود ساخت.

آریارامنه

(رامش‌دهندهٔ آریاییان). نام پدر آرشام، جد داریوش اول هخامنشی.

آریانا

نامی است که جغرافی‌دانان یونانی به قسمتی از ایران، یعنی سرزمین آرياييها داده بودند. اَراتِسْتَنْ آریانا را از شرق به رود سند، از شمال به کوههای پاروتامیسوس و کوههای دیگر تا دربند بحر خزر، از جنوب به دریای عمان، از مغرب تا دره دجله و از شمال تا بلخ و سند ممتد می‌دانست که بدین‌ترتیب شامل ماد و پارس نیز بوده است.

در سنگنبشتهٔ داریوش «هرای‌وه» و در تاریخ هرودوت «آیری‌یر» و در جغرافیای استرابون آریانا آمده و امروز

آن را هرات گویند که در مشرق ایران واقع بود. ـ واز ـ شهرهای مهم آن هرات و «بی‌تاکسا» یا بادغیس امروزی (یعنی بادخیز) بود. «ساری‌گا» که سرخس امروز است از شهرهای آریانا به‌شمار می‌رفت آریانا از مغرب به پارت و از مشرق به باختر و از شمال به مرو و از جنوب به «زرنگ» (سیستان) محدود می‌شد.

کوه «پاروپارانیسانا» در مشرق این ایالت واقع بود. در بند خزر تنگه‌ای بود که ماد را از پارت جدا می‌کرد در اینجا در عهد هخامنشی دیواری ساخته و دروازه‌ای از آهن بنا کرده بودند و پاسدارانی بر آن گماشته بودند.

«پاری تاکنه» یا «پاری تاک» که به پارسی (پری تکان) است همان فریدن اصفهان می‌باشد. کرسی ولایت هرات را «ارتکان» و استرابون آن را «ارتاکان» و آریان آن را «آرتاکوان» و دیودورسیسیلی «خورتاکان» ضبط کرده‌اند.

اسکندر در ولایت هرات شهری به‌نام خود ساخت که آن را «آریاناالکسندریا» می‌نامیدند. این محل را با هرات تطبیق کرده‌اند از این‌رو اسکندر را بانی هرات جدید می‌دانند. بطلمیوس این شهر را «آریامتروپولیس» خوانده است.

آریانداس

کمبوجیه پس از فتح مصر با توجّه به اینکه اهداف نظامی دیگری را در افریقا در نظر داشت حاکمی را برای ادارهٔ امور مصر و جلوگیری از طغیان احتمالی مصریان انتخاب کرد. این شخص آریاندس نام داشت که پس از روی کار آمدن داریوش از این سمت عزل و به خاطر خطاهایش مجازات شد. انتصاب آریاندس در سال ۵۲۳ پیش از میلاد یعنی در سال پس از فتح مصر و یک سال پیش از مرگ ناگهانی کمبوجیه بود.

آریاندوس

والی ایرانی مصر.

آریانوس

آریانوس فلاویوس که معمولا آریان خوانده می‌شود مورخ و فیلسوف معروف یونانی است که در اواخر قرن اول میلادی در حدود سال ۹۶ در نیکومیدیا از شهرهای بیتینیا در آسیای صغیر زاییده شد. در جوانی به محضر درس فیلسوف مشهور اپیکتتوس راه یافت و مورد محبت او قرار گرفت و درسهای او را در آتن انتشار داد. درازای این خدمت آتنیان او را به همشهریگری خود پذیرفتند. در سال ۱۲۴ میلادی از طرف امپراتوری هادریانوس به تابعیت روم پذیرفته شد و از آن زمان ملقب به فلاویوس گردید. در سال ۱۳۵ میلادی از طرف دولت روم به فرمانروایی ایالت کاپادوکیا منسوب شد. سال بعد آلانها را که از شمال قفقاز به آن نواحی حمله کرده بودند شکست داد. در زمان سلطنت آنتونینوس پیوس به مقام کنسولی رسید و سرانجام در پیری در عصر پادشاهی اورلیوس درگذشت.

آریان در شیوهٔ نگارش تاریخ خود مقلد گزنفون بود و حتی مانند او که کتابی در تربیت کورش نوشت، او نیز کتابی دربارهٔ اسکندر کبیر نوشته و شخصیت تاریخی او را تا به مقام قهرمانی و پهلوانی داستانی بالا برده است. از این جهت بهترین اثر او همین کتاب است که در هفت جلد دربارهٔ زندگینامه و لشکرکشیهای این فاتح روزگار باستان نوشته و آن را به تقلید گزنفون آنابازیس نامیده است و در میان تواریخ قدیم که دربارهٔ اسکندر نوشته شده بهترین کتاب به شمار می‌رود. وی کتاب دیگری به نام ایندیکا یعنی هند در ذیل کتاب مزبور دربارهٔ دریانوردی در خلیج فارس نگاشته که حاوی اطلاعات مفیدی از جغرافیای تاریخی آن نواحی است. این دو کتاب یعنی آنابازیس و ایندیکا توسط روبسون با اصل یونانی و ترجمهٔ انگلیسی آنها در مجموعه کتب کلاسیک کتابخانهٔ لوب به طبع رسیده است.

آریــــان کــتاب دیگــری دربــارهٔ دریانوردی در دریای سیاه نوشته و نیز کتابهای دیگری دربارهٔ ایران و مشرق به نام تاریخ جانشینان اسکندر و تاریخ بیتینیا و تاریخ پارت و آلانها داشته که همهٔ آنها از بین رفته است، فقط تکه‌ای از کتاب تاریخ آلانهای او که به نام روش جنگی آلانها است در قرن هفدهم میلادی در شهر میلان به دست آمده که از نظر ارتباط با تاریخ ایران بسیار سودمند است.

سبک نگارش آریان روشن و ساده است و مبتنی بر منابع تاریخی می‌باشد. آثار او مورد استفاده نویسندگان بعد از وی قرار گرفته و همگی او را بر مورخان معاصرش ترجیح داده‌اند.

آریاها

آریاییان یا ایرانیان در هزارهٔ دوم ق. م. به سرزمینی که بعدها به‌نامشان ایران خوانده شد در آمدند. این مهاجرت بزرگ از قرن ۱۴ تا ۶ ق. م. ادامه یافت و قرنها طول کشید تا ایرانیان بر همه جای این سرزمین وسیع دست یابند. در آن زمان در ایران اقوام و قبایل گوناگون می‌زیستند و برخی از آنان دارای فرهنگ و تمدن شایان توجهی بودند. در کرمان و بلوچستان و سواحل دریایی عمان مردمی از نژاد درآویدی می‌زیستند و عیلام در کرانه‌های شمالی خلیج فارس و خوزستان دولت نیرومندی بود. کاسیان و لولوبیان و کوتیان نیز در مرکز، غرب و شمال غربی ایران می‌زیستند، دولت «ماننا» در هزارهٔ اول در آذربایجان پادشاهی نیرومندی پدید آورد. کادوسیان، آماردها یا کاسپیان تپوران و هیرکانیان در گیلان و مازندران و گرگان می‌زیستند.

آریایی

شعبه اول از شاخه بزرگ مردمان هند و اروپایی‌اند که بعضی آمدن آریانها را به آسیای غربی به قرن ۱۴ ق. م. و برخی به دو هزار سال ق. م. مربوط

می‌دانند. در باب مساکن اصلی این مردمان نیز عقاید علمای فن مختلف است، از جمله پامیر، آسیای وسَطی، فلات ایران، ارمنستان، کوههای کارپات، جنوب روسیهٔ کنونی، سواحل رود دانوب سفلی، آلمان شمالی، جنوبی، غربی، اسکاندیناوی و سایر جاهای اروپا، در نتیجه اکثراً بر این عقیده‌اند که جایی در شمال اروپا و یا آسیا بوده است.

آریبال

ظرفی به شکل کیسه که سر آن نخ بسته باشد.

آریزانتها

یکی از شش قبیلهٔ ماد.

آریستاگر Aristagor

در موقع لشکرکشی داریوش به سکاییه، هیس تیانامی که جبار شهر میلت Milette بود و در حراست پل دانوب به داریوش خدمت کرده بود، منظور نظر شاه شد؛ و شهر میرسین Myrein را داریوش در تراکیه درازای این خدمت باو بخشید. پس از چندی وی در اینجا استحکاماتی بنا کرد. و بغابوخش رئیس قشون ایران در اروپا داریوش را از خیالات او آگاه ساخت. داریوش هیس‌تیا را به مرکز احضار و حکومت شهر میلت و میرسین را به داماد و پسر عم او آریستاگر داد، و خودهیس‌تیا محترمانه در دربار ایران متوقف بود. این شخص محرمانه از شوش داماد خود را که آریستاگر بود به یاغی‌گری تحریک می‌کرد، و برای اینکه نوشته‌های او افشاء نشود سرغلامی را می‌تراشید و روی پوست سر او مطالب خود را می‌نوشت. و پس از اینکه موی سر غلام بلند می شد او را روانهٔ میلت می‌کرد. در اثر این تحریکات شورشهایی در مستعمرات یونانی روی داد.

آریستاگر چون می‌دانست قشون ایران به زودی خواهد رسید، به یونان

رفته و از یونانیها استمداد کرد. اسپارتی‌ها حاضر به کمک نشدند، ولی آتنی‌ها بیست فروند کشتی به کمک او فرستادند. شورشیان به واسطهٔ این مساعدت قوت قلب یافته شورش به همه بلاد آسیای صغیر سرایت کرد. ایشان در ۴۹۸ ق.م. ناگهان به شهر سارد حمله بردند و آن را متصرف شدند و آتش زدند. ولی به گرفتن ارک استوار آن کامیاب نگشتند. و چون این خبر به پارسی‌هایی که در مشرق رود هالیس بودند رسید نیروی خود را گرد آورده به یاری لیدیها شتافتند و یونانیان را که مسبب این عمل بودند دنبال کردند و آنها را در شهر افسوس Ephesuse شکست دادند. پس از شکست یونانیها آتنی‌ها دست از تقویت یونانیها برداشته و به اریستاگر جواب دادند که کمکی نخواهند کرد، چه اقدامات یونانیها بر ضد داریوش بی‌حاصل است.

چون خبر آتش زدن سارد به‌دست یونانیها و آتنی‌ها به داریوش رسید، چنان خشمناک شد که فریاد برآورد من از آتنی‌ها انتقام می‌کشم. پس از آن به یکی از خدمتکاران خود گفت: هر روز وقتی که من بر سر سفره نشسته‌ام سه بار بگو: «شاها آتنی‌ها را فراموش مکن».

دیری نگذشت که لشکر ایران از هر سو به محل اغتشاش روی آور شدند، ناوگان فنیقی از طرف دریا عرصه را بر شورشیان تنگ کردند. بالاخره جنگی در نزدیکی میلت درگرفت. یونیان مضمحل شدند و میلت ولاد که جزیره‌ای در مقابل آن بود سقوط کرد، و غارت شد. و مردم آن کشته شده، کودکان به اسیری به آمپه Ampé واقع در دهانهٔ دجله برده شدند. و هیس‌تیا که باعث این شورش شده بود و به خدعه از شوش گریخته و به این نواحی آمده بود در یکی از جنگ‌ها اسیر شد و به امر آرتافرن کشته گردید.

پس از فرونشاندن شورشها داریوش اصلاحاتی در وضع مستعمرات یونانی کرده و ترتیبات

صحیح در وضع مالیات داد. این اصلاحات باعث آرامش یونانیها گردید. داریوش پس از آن مردونیه راکه پسر گبریاس و داماد داریوش بود با اختیارات تام و قشون کافی به آسیای صغیر فرستاد. مردونیه از هلس پونت گذشته به تراس درآمد، و تا دماغهٔ آتوس Atosse واقع در تراکیه پیش رفت، ولی سفاین او در دماغهٔ آتوس دچار طوفان شد، و در اثر آن نیمی از آنها از میان رفت. مردونیه تسلط ایران را دوباره در تراکیه مستقر نمود. وی برای این که مستعمرات یونانی را از ایران راضی کند، به آنها حکومت ملی اهداء کرد، مردونیه سپس الکساندر پسر آمین‌تاس پادشاه مقدونیه را مجبور کرد که به تعهدات پدرش در مقابل ایران رفتار کند.

مردونیه پس از تمشیت امور تراکیه در ۴۹۲ ق.م. به ایران احضار شد، و تعقیب کارهای او به داتیس و آرتافرن محول گشت. در حمله به سکائیه ظاهراً داریوش می‌خواست از عقب به بالکان حمله برد و یونانیان را از چوبهایی که به کار ساختن کشتی‌ها می‌رفت محروم سازد. داریوش برای این که اطلاعاتی از بلاد یونان و مغرب زمین به دست آرد دموکدس Democedes پزشک مشهور یونانی خود را با ناوگانی به سوی جزایر یونان فرستاد. تصور می‌رود که این هیأت به شهر تاراتوم در ایتالیا رسیده باشند. نیروی دیگری مرکب از سی کشتی سواحل غربی بحر اسود را مورد تفحص قرار داد و شهر بیزانس تابعیت ایران را پذیرفت.

آریستاگوراس

حاکم میلتوس. وی به تحریک هیستیاتوس مردم یونان را علیه ایران برانگیخت، و به کمک دولت آتن ساردین را گرفته سوزانید و پس از پیروزی مجدد ایرانیان فراری و کشته شد.

آرین

نام دیگر آریاییها.

آریوبرزن

یکی از سرداران بزرگ ایران در زمان داریوش سوم هخامنشی. وی در حملهٔ اسکندر به ایران مدافع دربند پارس بود، و با ۲۵۰۰ سپاهی آن معبر را اشغال کرده بود تا مانع ورود اسکندر به پارس گردد. اسکندر هنگام عبور دچار شکست سختی شد، به‌طوری که مجبور گردید از معبر عقب نشیند، ولی چوپانی قشون اسکندر را به‌پشت سر سپاهیان ایرانی راهنمایی کرد. سپاهیان اسکندر به سختی به قله کوه رسیدند و به قراولان پارسی برخوردند. پارسیان بی‌درنگ اسلحه برگرفته و حمله بردند. بعد که معلوم شد توسط یونانیان محصور شده‌اند و نه راه پیش دارند و نه راه پس، آریوبرزن با ۴۰ سوار و ۵۰۰ پیاده خود را بی‌پروا به سپاه مقدونی زد و عدهٔ بسیاری از دشمن را بکشت و تلفات هم داد ولی موفق گردید که از میان سپاه مقدونی بگذرد، و چون از محاصره بیرون جست خواست به کمک پایتخت بشتابد و آن را قبل از رسیدن مقدونیان اشغال کند، ولی قشون اسکندر مانع او شده و در جنگی با ایشان کشته شد.

آرِیّه

چنانکه استرابون می‌گوید استان آریه که به شمال باختری آراخوزیه - درنگینه پیوسته است، سرزمین بزرگیست. با این همه تنها سه سند به دست آمده که از رهسپاران آریه گزارش می‌دهند. یکی از این راهیان بگپاته است که سندی مهر شده از اربمیثه دارد. هرچند به علت روزمه نداشتن سندهایی که در آنها نام اربمیثه آورده شده نمی‌توانیم بگوییم که وی در کدام دورهٔ زمانی فرمانروا بوده، گمان می‌رود که شاروان این استان بوده باشد. با بگپانه معمولاً در بازگشت از پیشگاه شاه به آریه برمی‌خوریم. وی در ایستگاه کردوشوم درنگ می‌کند و برای ۴۹

پیشیار و ۶ اسب و ۲۰ استر جیرهٔ جو می‌ستاند. این صورتحساب به سال بیست و دو برمی‌گردد. در اینجا وی تنها یک و نیم لیتر آرد که جیرهٔ معمول آقایان بود، می‌ستاند. اما بر خلاف این در سندی که در بالا یاد شد ۴۰ لیتر به او داده می‌شود. از یک سنگ نبشته دیگر آشکارا ۲۰ لیتر برای او، اما از سوی دیگر برای ۱۲۰ جوان همراه وی تنها حداقل جیرهٔ معمولی که یک لیتر در روز بوده، برمی‌آید. هر دو نسخه نشان می‌دهد که بگپانه پایگاه بلندی به دست آورده بوده است. از این روی ممکن است که در سند دیگر نیز سخن از وی باشد. در آنجا وی همان دو لیتر می‌روزانه را دریافت می‌دارد و باز هم با سندی که شاه مهر کرده راه می‌سپارد. هر ـ ری ـ نو همچون آهنگ سفر وی گزارش شده است، که به فارسی باستان می‌تواند Arinya/Arina یا Haraina/Harainya خوانده شود. از در آمیزش (ترکیب) سندهای پیشین می‌توانیم به شهر آرییه برسیم که گمان می‌رود جای نشیمن شاروان و شاید هرات امروزی باشد.

در ماه هفتم سال بیست و سوم کسی به نام بگداته در راه آرییه به شوش بود، وی مُهر نامه‌ای از شاه که شاید تازه در تخت جمشید گرفته بوده، با خود داشت. جز این چند بار بگداته همچون راهبر سفر آراخوزیه ثبت شده است. ظاهراً وی رهه‌های شمالی‌تر را که به آرییه می‌رسیده‌اند، می‌شناخته است.

در ماه یازدهم سال بیست و هشتم یک راهبر به نام پوورادە با آقای خود هومایفرنه از آرییه به شوش می‌رفته است. ۵۸۸ مرد، ۱۸ اسب و ۱۰۰ اشتر همراه آنان بوده‌اند. وی مانند مرد باارزشی می‌نماید و به جز این در جایی دیگر رودرو نمی‌آید.

دو سند دیگر از رهسپارانی که به آرییه می‌رفته‌اند سخن دارد. در یکی از آنها بگپانه شاروان ایلام در ماه یازدهم سال بیست و دوم سنگ تراشانی را از

شوش به آریبه و در ماه دوازدهم همان سال کسی به نام امورته را در همین راه گسیل می‌کند.

آز

دیوی است که صفت سیری‌ناپذیر دارد و در پایان جهان، اهریمن او را می‌بلعد.

آزاد

سال ۱۱ هـ. ق. از نخستین زنان مسلمان ایرانی. وی همسر شهربن باذان و دختر عموی فیروز دیلمی بود. این دو از فرماندهان ارتش ساسانی بودند که سرزمین یمن را طی جنگی از حبشی‌ها بازپس گرفتند و سپس باذان از طرف خسروپرویز فرمانروای یمن شد. یمنی‌ها، آنان را ابناه می‌نامیدند. پیامبر اسلام (ص) در سال هفتم هجری نامه‌ای برای خسروپرویز ارسال داشتند و او را به اسلام دعوت کردند. وی ضمن پاره کردن نامه پیامبر (ص) به باذان نوشت که ایشان را دستگیر کرده و نزد وی بفرستد. باذان نیز به پیامبر (ص) نامه‌ای نوشت و تأکید کرد که هرچه زودتر ایشان به‌نزد خسروپرویز حرکت کند. دو پیک باذان، نامه را در مدینه تقدیم کردند. حضرت پس از اطلاع از نامهٔ باذان فرمود: «خداوند شیرویه پسر پرویز را بر پدرش مسلط نمود و او را نابود ساخت و به زودی اسلام مملکت خسرو پرویز را تسخیر خواهد کرد. شما به باذان بگویید به اسلام ایمان آورد». پیکها به یمن بازگشتند و آنچه شنیده بودند گفتند. چند روز بعد از ورود آنها به یمن، فرمانی از شیرویه به باذان رسید و در آن هلاکت خسروپرویز را اعلام و اظهار داشته بود که متعرض پیامبر (ص) نشود. باذان که پیش‌بینی پیامبر (ص) را درست دانست مسلمان شد و از طرف حضرت فرمانروای یمن گردید و ایرانیان همراه او نیز مسلمان شدند. فرزند وی به‌نام شهر نیز حاکم صنعا بود.

پس از حجة‌الوداع در سال یازدهم

هجرت اسود عَنَسی ادعای نبوت کرد و گروهی به او گرویدند و سپس به صنعا حمله کرد و شهر بن باذان را به همراه پدرزن او به‌قتل رساند و به زور با آزاد همسر شهر ازدواج کرد اما الفتی میان آن دو پدید نیامد. پیامبر (ص) پس از آگاهی از فتنه اسود، دستور قتل او را صادر کرد. فیروز دیلمی با مباشرت و راهنمایی آزاد، اسود را به‌قتل رساند و فتنه او را خاموش نمود. در تاریخ واقعه اسود اختلاف است. برخی آن را در سال یازدهم هجرت و برخی در سال دهم ذکر کرده‌اند. اما قتل اسود یک ماه پیش از رحلت پیامبر (ص) بود.

برخی منابع، نام آزاد را نیز مرزبان نوشته‌اند.

آزادان

دیگر از پایگاههای شاهنشاهی ساسانی قشر آزادان بود. شمارهٔ آزادان بسیار و گاه مالک اراضی نیز بودند. استثمار کشاورزان به‌طور عمده از طریق این قشر صورت می‌گرفت. آزادان از دیدگاه دولت اهمیتی بسزا داشتند. زیرا مبالغ عمده‌ای از مالیاتها، به‌وسیله آزادان به خزانهٔ دولت پرداخت می‌شد.

به هنگام پادشاهی بلاش، روستاییان که از سنگینی بار مالیات و بهره مالکانه گرفتار گرسنگی شده به جان آمده بودند، گروه گروه سرزمین و کشتزارهای خویش را رها کرده می‌گریختند.

در مآخذ پارسی، سغدی و ارمنی، آزادان را به همین نام نامیده‌اند. قشر آزادان به گروههای متعددی بخش می‌شدند و هر یک نامی چون «آزادکار»، «آزاد پیدرک»، آزادک ـ مذکر ـ و «آزادچ» ـ مؤنث ـ داشتند.

آزادان هستهٔ مرکزی «اسواران» در سپاه ایران ساسانی را تشکیل می‌دادند. این قشر اجتماعی بعدها پس از شکست نهضت مزدکیان نیز قوام و استحکام یافت. زیرا سیاست داخلی خسرو انوشیروان موجبات تقویت آزادان را

فراهم آورد. این قشر اجتماعی با دربار پیوستگی داشت و آزادان به خاطر خدمت در ارتش از دولت حقوق می‌گرفتند.

آزادبیک سلیمان خیل: ← آزادخان

آزاد پیدرک ← آزادان

آزادخان

آزادبیک سلیمان خیل از افغانهای ساکن کابل بود. در سال ۱۱۵۰ هـ. ق. که کابل به‌تصرف نادرشاه درآمد، او با جمعی دیگر از طوایف افغان داخل سپاه نادرشاه گردیدند ولی مدتی بعد در سال ۱۱۵۴ ق. به همراه نادرشاه به ایران آمد و تا نادرشاه زنده بود یکی از امرا و سرکردگان او به‌شمار می‌آمد و برحسب فرمان شاهی به خدمت امیر اصلانخان قرقلوی افشار والی آذربایجان پیوست. در سال ۱۱۶۸ آزادخان، گیلان را متصرف شد، ولی سرانجام از محمدحسن‌خان قاجار شکست خورد و آنجا را از دست داد. سال بعد در اورمی مجدداً محمدحسن‌خان او را شکست داد و او به بغداد رفت و سپاهی فراهم کرد و به جنگ محمدحسن خان شتافت ولی منهزم شد و به موصل و از آنجا به تفلیس رفت. پس از مدتی کریمخان او را امان داد و به نزد خویش دعوت کرد. آزادخان با کسانش در ارومیه به او پیوست و همراه کریم‌خان به شیراز رفت و سرانجام در این شهر به بیماری دیفتری درگذشت.

آزادشاذ

از موبدان موبدهای زمان خسرو اول ساسانی.

آزادمرد

یکی از موبدان زمان ساسانیان است.

آزرمیدخت

(= دختر همیشه جوان)، ۶۳۱ م. از

زنان فرمانروا. وی دختر خسروپرویز (۵۹۰ ـــ ۶۲۸ م.)، پادشاه ساسانی و خواهر پوراندخت بود که در جریان هرج و مرجی که بر کشور و دربار ایران حاکم بود، توسط بزرگان کشور به پادشاهی رسید، اما پادشاهیش چهار ماه بیشتر طول نکشید. به نوشته دکتر زرین‌کوب «آزرمیدخت هم که در این ایام بر تخت نشست مثل خواهرش پوران از خود تقریباً هیچ قدرت و اراده‌ای نداشت. مقارن جلوس او سپاهیانی که درگذشته تحت فرمان شهر براز بودند در نصیبین یک نواده خسرو دوم (خسروپرویز) را به‌نام هرمز پنجم بر تخت نشاندند. آزرمیدخت هم چون اسپهبد خویش، فرخ هرمزد را که خواست وی را به عقد خویش درآورد با خدعه به دام هلاک انداخت دچار انتقام پسر او، رستم فرخ هرمزد (رستم فرخزاد) شد و از سلطنت برکنار شد.»

به نوشته تاریخ بلعمی «چون آزرمیدخت به ملک اندر بنشست، عدل و داد کرد و کس وزیر نکرد و پادشاهی خود نگاه می‌داشت.» راجع به فرجام کار وی می‌نویسد: «رستم پسر وی (فرخ هرمزد) سر برداشت و با آزرمیدخت جنگ کرد و او را بگرفت و با وی قهر (جنگ) کرد و از وی مراد خویش بستد، بعد از آن هر دو چشمش کور کرد و بعد از آن او را بکشت.»

آزِس Azes (۵۸ ق. م.)

دومین پادشاه معروف هند و سکایی است. قلمرو حکومت وی از کی‌پین تا پنجاب و گندار بوده است. وی نیز در طرز سکه‌های خود از پادشاهان یونانی و باختر تقلید کرده است. انواع سکه‌های او به قدری زیاد است، که برخی از محققین به وجود دو آزس معتقد شده‌اند که تقریباً معاصر یکدیگر بوده، یکی در حوزهٔ ارغنداب و دیگر در پنجاب شرقی و گندار. وی نیز مانند موئس سکهٔ طلایی ندارد؛ و در روی مسکوکات خود تقریباً یک عنوان یونانی

«بازیلوس بازیلون ملااوس ازوس» یعنی شاهنشاه بزرگ ازس نوشته، و در پشت سکه به لهجهٔ پراکریتی و خط خروشتی نوشته شده: «مهاراجاساراجا سامهاتا سایاسا».

آژدهاک

پس از هووخشتره ایختوویگو معروف به اژدهاک بر اریکه سلطنت تکیه زد. در زمان وی همسایگان ماد بر اثر قدرت‌نمایی هووخشتره یارای تجاوز به سرزمین ایشان را نداشتند. اژدهاک پس از ۳۴ سال سلطنت بر اثر قیام نوه‌اش کوروش در سال ۵۵۰ ق. م. بساط عظمتش در هم پیچید و بدین ترتیب سلسلهٔ ماد منقرض گردید.

آژی

در اوستا اژی و در سانسکریت و در دین آریایی اَهی، اهریمنی مارسان است که در کوه مسکن دارد و دیوان را به یاری خود می‌طلبد. اهی رعدی سیاه و بورانی و طوفانی است که با هزاران حلقه و پیچ و تاب برفراز قلهٔ کوه می‌پیچد و دیوار مانند به سوی آسمان بالا می‌رود تا ایندرا رب‌النوع رعد با او مصاف دهد و او را بکشد. در ریگ‌ودا بارها از این مبارزه سخن رفته است و یقیناً ماری که در اساطیر و ادبیات حماسی و افسانه‌های اغلب ملل موجود است همان اَهی یا اژی آریاییان قدیم است که متدرجاً مشبه، که ابرهای سیاه باشد از یاد رفته، مشبهٌ به معنی اژدهای بدکار در خاطره‌ها محفوظ مانده است. داستان اَژی‌دهاک نیز به این افسانه مرتبط است.

آسارهادون

پادشاه آشور (۶۸۱ ـ ۶۶۸ پ. م).

آساک

یکی از پایتختهای اشکانی.

آستیاگس: ← اژدهاک

وی پسر هووخشتر، و مدت

سلطنتش موافق روایات هرودوت از ۵۴۸ تا ۵۵۰ بود. در زمان او دولت ماد منقرض گردید.

آسروان (Asravan)

روحانیان، از طبقات بالای تشکیلات جامعهٔ ساسانی.

آسک

بین ارجان و رامهرمزد آثاری یافت شده که متعلق به دوره ساسانی است. آسک شهر کوچک باستانی بین ارجان و رامهرمزد است که به گفته اصطخری در آن آتشفشان کوچکی وجود داشته است. خرابه‌های آن در شمال غربی بخش گرمسیر است که در دامنه کوه دیده می‌شود. نزدیک آسک از دوره ساسانی آثاری باقی مانده، از جمله ویرانه‌های کاخی که منسوب به قباد پدر انوشیروان است.

آسمان

نام ایزد نگهدارندهٔ سپهر است که وظیفهٔ دشوار زندانی ساختن اهریمن را به عهده خواهد گرفت. از ایزدان ایران باستان.

آسنتار

آسنتار، یکی از پیشوایان هشتگانه است که در مراسم یسنا عمل شستن و صاف کردن هوم را برعهده دارد.

آسنی

یکی از پنج قسمت روز که گاه خوانده می‌شود.

آسور: ← آدیابن

آسور جدید

این دوره از ۷۴۵ تا ۶۰۷ ق. م. است.

پادشاهان نامی آن:

۱. تیگلات پالسر چهارم

۲. سارگن دوم

این دولت به دست مادیها منقرض شد.

آسور قدیم

این عهد تقریباً از ۱۵۰۰ ق. م. شروع شده، در ۹۰۰ ق. م. خاتمه می‌یابد. بزرگترین پادشاه این عهد «تیگلات پالسراول» است.

آسور وسطی

دوره‌ای که از ۹۰۰ تا ۷۴۵ ق. م. می‌باشد که بزرگترین پادشاه این دوره «آسور نصیرپال» است.

آسوریک

آسوری، آشوری، متعلق به سرزمین آسور.

آسیاتیکوس: ← آنتیوخوس هفتم

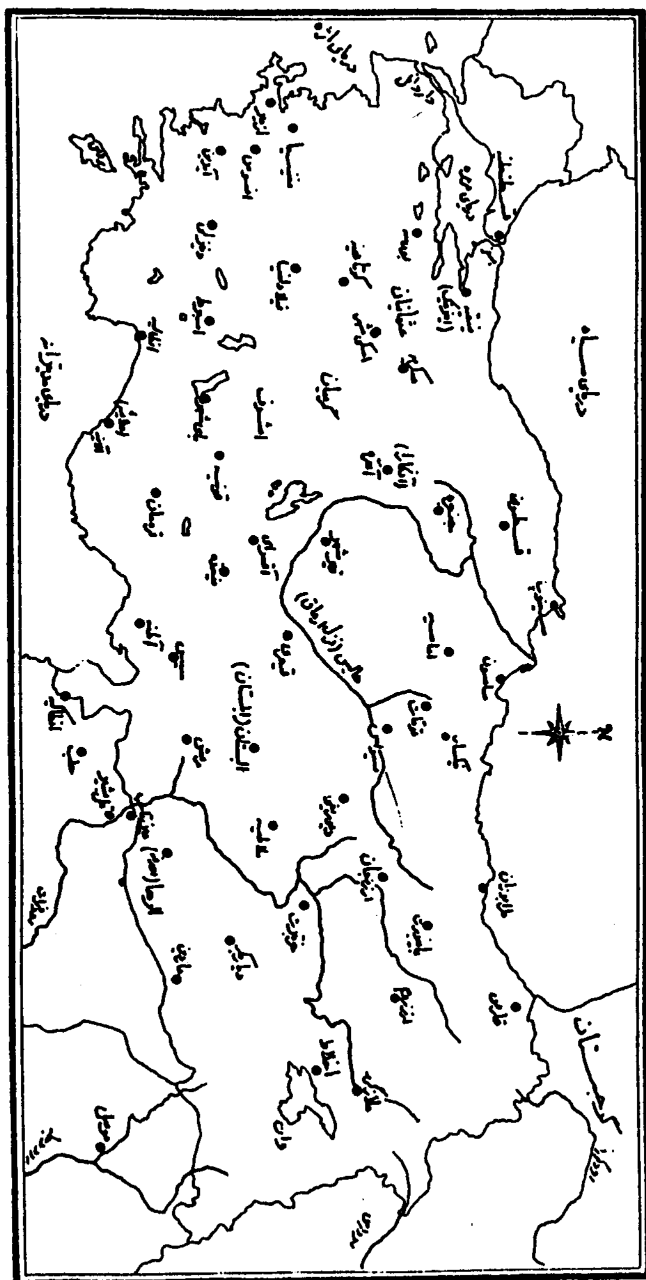
آسیای صغیر

کشورهای آن سوی فرات که در دوره هخامنشی آسیای صغیر مرکب از ده خشتره بود ـ سه در مغرب و دو در مرکز و دو در جنوب و سه در شمال.

۱ ـ لیدیه ـ لیدی که سابقاً مئونی Méonie نام داشت و در کتیبه داریوش اسپاردا آمده است از طرف جنوب بر رودخانه مئاندر Méandre و از شرق به فریگیه و از شمال به میسیه و از مغرب به ایونی محدود بود ـ شهر سارد در دامنه کوههای تملوس Tomolus پیش از پیوستن لیدیه به ایران پایتخت آن کشور بود.

۲ ـ ایونی **Ioni** ـ که داریوش آن را یه‌ئونه خوانده. این قوم مهاجران یونانی بودند که از ۹۰۰ سال قبل از میلاد آن ناحیه را تصرف کرده بودند این ایالات دارای ده شهر بود که مهمترین آنها می‌لت Milet است جزایر سامس Samos و خیوس Chios جزو این ایالت بودند.

۳ ـ کاری **Carie** ـ از طرف مغرب و جنوب محدود به دریا بود اهالی این ایالت در جزایر دریای اژه نشیمن داشتند و از جهت نزاع با یونانیان به آسیای صغیر مهاجرت کردند؛ رود



آسیای صغیر از قرن پنجم تا هشتم هجری

مئاندر Meandre این ایالت را مشروب می‌کرد و از شهرهای بزرگ این ایالت شهر هالیکارناس Halicarnass بود که مهاجرنشین یونانی و قبل از تصرف ایران مقر پادشاهان کاری بود. هرودوت مورخ مشهور یونانی از مردم این شهر بود.

۴ ـ میسیه **Mysié** ـ این ایالت از شمال به پروپونتید Propontide (دریای مرمره) و از مغرب به بحراژه، و از جنوب به لیدی و از مشرق به بی‌تی‌نیه محدود بود والی ایرانی در شهر داسی‌لیوم Dassylium که امروز دیاس‌کیلو Diaskillo نام دارد ساکن بود.

۵ ـ فریگیه **Phrigie** ـ دشتهای پهناور این ایالت بتوسط رود هالیس Halys (قزل ایرماق فعلی) مشروب می‌شد. در این ایالت است که کوروش پادشاه ایران کروزوس پادشاه لیدی را مغلوب ساخت.

۶ ـ کاپادوکیه **Capadoce** ـ در کتیبه داریوش کتپه‌توکه که از شمال به دریای سیاه و از مغرب به پافلاگونیه و از جنوب به کوههای توروس و از مشرق به ارمنستان محدود بود و شامل ناحیه‌ای واقع میان رود هالیس و فرات بوده است ـ این ایالت به دو قسمت کاپادوکیه بزرگ و کاپادوکیه کوچک منقسم می‌شد ـ مردم قسمت اول را یونانیان «شامیان سفید» می‌نامیدند و سوریه را که در یونانی قدیم «Syrie» بوده و در کتب مذهبی قدیم آرامی نامیده می‌شد اعراب شام گویند و معنای آن یسار و چپ است.

۷ ـ پافلاگونیه **Paphlagonie** ـ که در جنوب دریای سیاه واقع و بندر سی‌نپ Sinop امروز از شهرهای معروف آن بوده است.

۸ ـ بی‌تی‌نیه **Bithynie** ـ این ایالت کمتر فرمانبردار شاهنشاه ایران بود و فقط قسمتی از آن از شاهنشاه اطاعت می‌کرد.

۹ ـ لیکیه **Lycie** و پام فیلیه **Pamphilie** و کی‌لی‌کیه **Cilice** ـ ولایات

کوهستانی و نیم مستقل بودند که اغلب به ایالات مجاور تجاوز و آنان را بر ضد حکومت مرکزی ترغیب می‌کردند داریوش سوم درایسوس Issus از شهرهای کیلیکیه از اسکندر مقدونی شکست خورد؛ این ایالات در جنوب آسیای صغیر و در کنار دریای مدیترانه واقع بودند.

۱۰ ـ سوریه ـ از طرف شمال محدود بوده به کوههای توروس و از مشرق به فرات و عربستان و از جنوب به دریای مدیترانه و اگر فینیقیه و فلسطین را جزو آن حساب کنیم حد جنوبی آن مصر محسوب می‌گردیده است.

آسیه‌خانم

۱۲۱۷ ق. از زنان عابد و نیکوکار بود. وی مادر فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ ـــــ ۱۲۵۰ ق.) و از طایفه یوخاری‌باش بود. او در ترویج علم و بزرگداشت علما می‌کوشید. از آثار خیر او تعمیر مدرسه حکیم‌هاشم بود که از آن پس به مدرسه مادر شاه شهرت یافت. او شهریه مرتبی برای طلاب و مدرسان برقرار کرد و اوقافی برای مدرسان آن منظور نمود. آسیه‌خانم در تهران درگذشت. جنازه‌اش را بنابر وصیت به نجف منتقل کردند و در روضه حیدریه به‌خاک سپردند.

آشتیانی

حاجی میرزا حسن، متوفی ۲۸ جمادی‌الاولی ۱۳۱۹ هـ. ق. از مجتهدین بزرگ و فقهای معروف عهد ناصری. در مسئله الغای امتیاز تنباکو و مقاومتی که در مقابل ناصرالدین‌شاه نشان داد شهرت فراوان یافت.

آشروسنه = اسروشنه

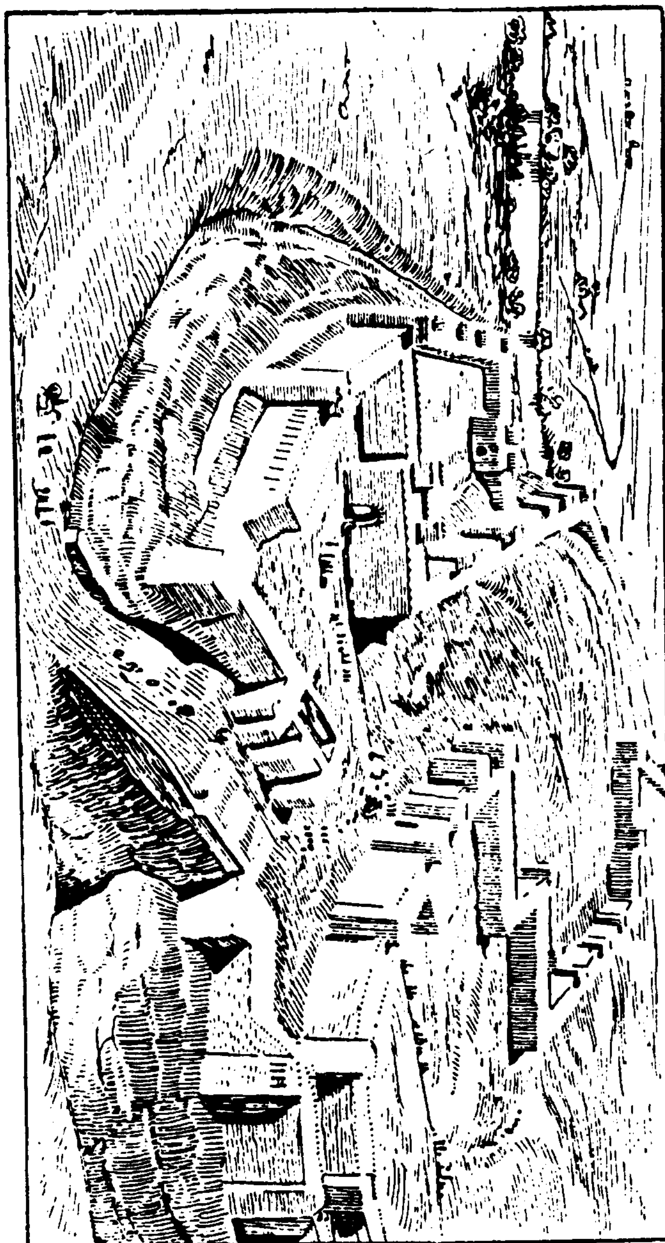
ولایتی در ماوراءالنهر بین سیحون و سمرقند، که در شمال آن چاچ و قسمتی از فرغانه و در جنوب آن کُش و چغانیان قرار داشت، و سمرقند در مغرب و فرغانه در مشرق آن بود. این

سرزمین به‌واسطه وفور آب و وجود معادن؛ آبادان و توانگر بوده است. از جمله شهرهای آن ولایت بنجیکت، ساباط، زامین و دیزک بود. فرمانروایان آن ولایت که افشین لقب عمومی آنها بود در شهر بنجیکت مقر داشتند و مذهب مردم آن ولایت شمنی یا مانوی بوده است.

آشور (Asur)

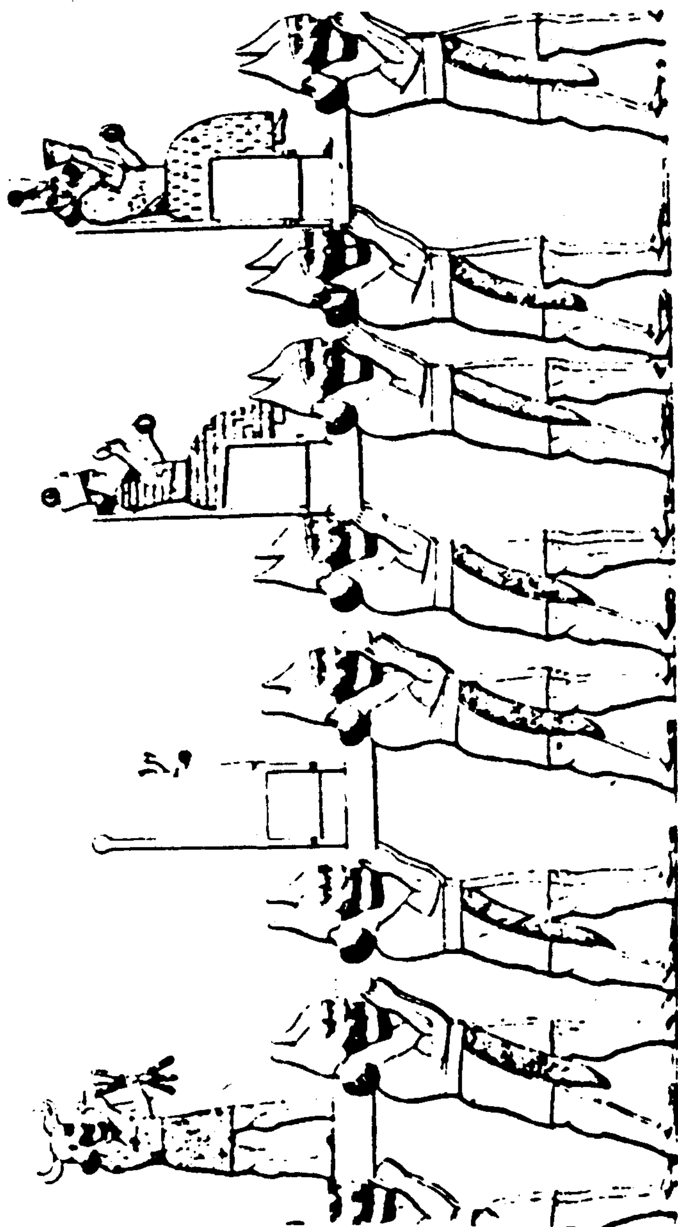
آشور یا آسور، نام قدیم ناحیه‌ای در دو طرف رود دجله بین زاب صغیر و مرز کنونی سوریه و عراق. و نیز نام رب‌النوع سرزمین آشور؛ از غرب به فلات بیابانی بین‌النهرین مرکزی، از شرق به کردستان، از شمال به ارمنستان، و از جنوب به سرزمین بابل محدود بود. اقلیم آن سردتر و بارانی‌تر از بابل، و قسمت مرکزی آن دشت آبرفتی حاصلخیزی بود. در جنگهای کشورگشایی پادشاهان آشور، امپراتوری آشور از اطراف مخصوصاً به جانب سوریه، گسترش یافت و امروز معتقدند که نام سوریه از آسور مشتق است. پایتخت امپراتوری ابتدا شهر آسور بود، و بعد به کالح و سپس به نینوا منتقل گردید؛ سارگن شهر دورشروکین (خرساباد کنونی) را پایتخت قرار داد. چون آشوریها از اطراف در معرض حملات قبایل و بدویان بودند، مردمی مبارز و جنگجو بار آمدند. و از این جهت بر بابلیها برتری داشتند ولی در فرهنگ به‌پای اینان نمی‌رسیدند. دین آنها تا حد زیادی برگرفته از دین بابل بود، قوانین آشور به مراتب شدیدتر از قوانین بابل بود و کتیبه‌های پادشاهان آشور عمدتاً شرح جنگهای خونین است.

سرزمین آشور در حدود ۲۳۰۰ ـ ۲۲۰۰ ق. م. جزء امپراتوری سارگن اکدی و جانشینان او و حدود ۲۰۵۰ ق. م. ـ حدود ۱۹۵۰ ق. م. قسمتی از آن مطیع



حصار استحکامات دفاعی شهر آشور در زمان اتمام ساختمان آن در قرن نهم ق. م.

از روی قراین مکشوف طی حفریات ــ و. آندره ــ رسم شده

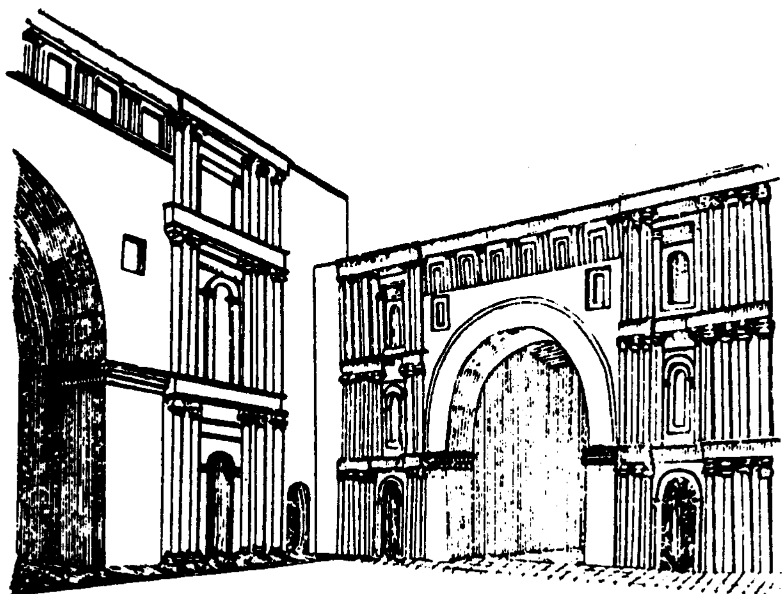


سربازان آشوری تیگلات پیلیسر سوم که تندیسهای خدایان یک شهر مغلوب را حمل می‌کنند

پادشاهان بابلی اور بود. پس از آن دورهٔ امپراتوری آشور می‌آید که تاریخ آن را به سه دوره ــ آشور قدیم (ح ۱۹۵۰ ــ ۱۵۰۰ ق. م.) آشور وسطی (ح ۱۵۰۰ ــ ۹۳۴ ق. م.) و آشور جدید (۹۳۴ ــ ح ۶۰۶ ق. م.) ــ تقسیم می‌کنند.

(۱) امپراتوری قدیم: تاریخ امپراتوری قدیم آشور از سلطنت (ح ۱۹۵۰ ق. م.) پوزور ــ آشور اول آغاز می‌گردد، و از آن به‌بعد تا مدت دو قرن قدرت سیاسی آشور ازدیاد و انبساط یافت و آشور به امپراتوری تجارتی ثروتمندی مبدل شد و در حدود ۱۹۰۰ بابل را تاراج کرد و روابط تجارتی پر رونقی با آسیای صغیر برقرار نمود و پاسگاههای تجارتی بسیاری دایر کرد. در سالهای بین ۱۹۵۰ و ۱۷۵۰ ق. م. نواحی آباد جنوب غربی آسیا مورد حملهٔ سامی‌نژادها قرار گرفت و تحت اشغال آنان درآمد و این مهاجمین را بابلیها و آشوریها آمورو [= غربیها] می‌خواندند، و بعدها این نام به‌صورت اموریان در تورات وارد شد. در حدود ۱۷۴۸ ق. م. یکی از سرکردگان امورو، به نام شمشی آداد سلطنت آشور را به‌دست گرفت و در عهد او و پسرش، ایشمه ــ داگان امپراتوری آشور مقتدرترین دولتهای آن عصر شد. سپس هرج و مرج روی داد، و سرانجام حمورابی بابلی آشور را گرفت (حدود ۱۶۹۶ ق. م.) و این سرزمین تحت حکومت بابل درآمد و از آن به بعد در مدت دو قرن (حدود ۱۷۰۰ ــ ۱۵۰۰ ق. م.) دولت آشور ضعیف و شاید دست نشاندهٔ دولتهای دیگر بود.

(۲) امپراتوری وسطی: از حدود ۱۵۰۰ ق. م. تا مدت یک قرن آشور وضع ثابتی نداشته و ظاهراً در قسمتی از این قرن استقلال داشته و شاید مدتی هم تابع قوم میتانی بوده و پس از اینکه دولت میتانی توسط هیتی‌ها از پا درآمد (حدود ۱۳۶۰ ق. م.) دگربار قد برافراشته و در سلطنت (حدود ۱۳۵۶ ــ ۱۳۲۱ ق. م.) آشور ــ اوبالیت اول،



آشور: کاخ پارتی

کشورگشایی را آغاز کرده، و بر بابل مستولی شده است. در سلطنت طولانی (۱۱۱۶ ـ ۱۰۷۸ ق. م.) تیگلت پیلسر اول، کار آشور دگربار بالا گرفت، و او شام و فنیقیه را اشغال کرد، و کوه‌نشینان ارمنستان و زاگرس را مطیع ساخت. پس از وی، دولت آشور به‌تدریج در مقابل قوم آرامی ضعیف شد، و در سلطنت (حدود ۹۶۶ ـ ۹۳۵ ق. م.) تیگلت پیلسر دوم، آرامیان تا دجله پیش آمدند، و خاک آشور به حداقل وسعت خود رسید.

(۳) امپراتوری جدید. امپراتوری جدید آشور به دو مرحله منقسم می‌شود. در مرحلهٔ اول (۹۳۴ ـ ۷۴۶ ق. م.) ابتدا سلاطین آشور به

سـرکوبی آرامـیان پـرداختند، و آسورنصیرپال سوم با منتهای بی‌رحمی در این امر اقدام کرد، و امپراتوری را به وسعتی که در زمان تیگلت پیلسر اول داشت باز گردانید. پسرش شلمنصر سوم، با همان نیروی پدر ولی بدون قساوت او، اساس امپراتوری را مستحکم ساخت، و اگرچه بعد از او سرزمینهای اطراف آشور که به تصرف این دولت درآمده بود از دست رفت، در سلطنت (۸۱۰ ــ ۷۸۳ ق. م.) آداد ــ نیراری سوم، دمشق و قسمتی از شام و فلسطین و قسمت اعظم سرزمین ماد تا دریای خزر مطیع دولت آشور شد. پس از آداد ــ نیراری دگرباره به انحطاط روی آورد. مرحلهٔ دوم (۷۴۶ ـ ۶۰۶ ق. م.) با روی کار آمدن تیگلت پیلسر سوم آغاز می‌شود که اعتبار آشور را باز گردانید. سارگن دوم آوازهٔ شهرت آشور را بلند کرد. پسرش سناخریب مواجه با قیام همسایگان شد. پسرش اسرحدون از شاهان بزرگ آشور است، و شهر بابل را که پدرش ویران کرده بود از نو بنا کرد، و قسمتهایی از عربستان و ماد را که ظاهراً پدرش از دست داده بود مطیع ساخت و ممفیس را در مصر گرفت. پسرش آسوربانی‌پال ۳۶ سال سلطنت کرد (۶۶۸ ـ ۶۳۳ ق. م.). او آخرین پادشاه بزرگ آشور است، که دولت عیلام را منقرض کرد. در عهد وی فرهنگ آشوری به اوج رفعت رسید، ولی جنگهای دورهٔ وی اساس امپراتوری را متزلزل کرد. بعد از او ظاهراً بین جانشینانش بر سر فرمانروایی نزاع درگرفت، و نبوپیلسر که حکومت بابل را داشت اعلام استقلال نموده، و با هووخشتره، پادشاه ماد، عقد اتحاد بست. در ۶۱۴ ق. م. مادها شهر آسور را گرفته ویران کردند، و دو سال بعد نینوا نیز دچار همان سرنوشت شد، و بین ۶۰۸ و ۶۰۶ ق. م. حران (مقر جدید سلطنت آشور) را هم مادها متصرف شدند، و دولت آشور برافتاد؛ دولت بابل از نو قد برافراشت، و از آن به بعد

کوششی برای تجدید امپراتوری آشور به‌عمل نیامد.

آشوربانی پال = آسوربانی پال

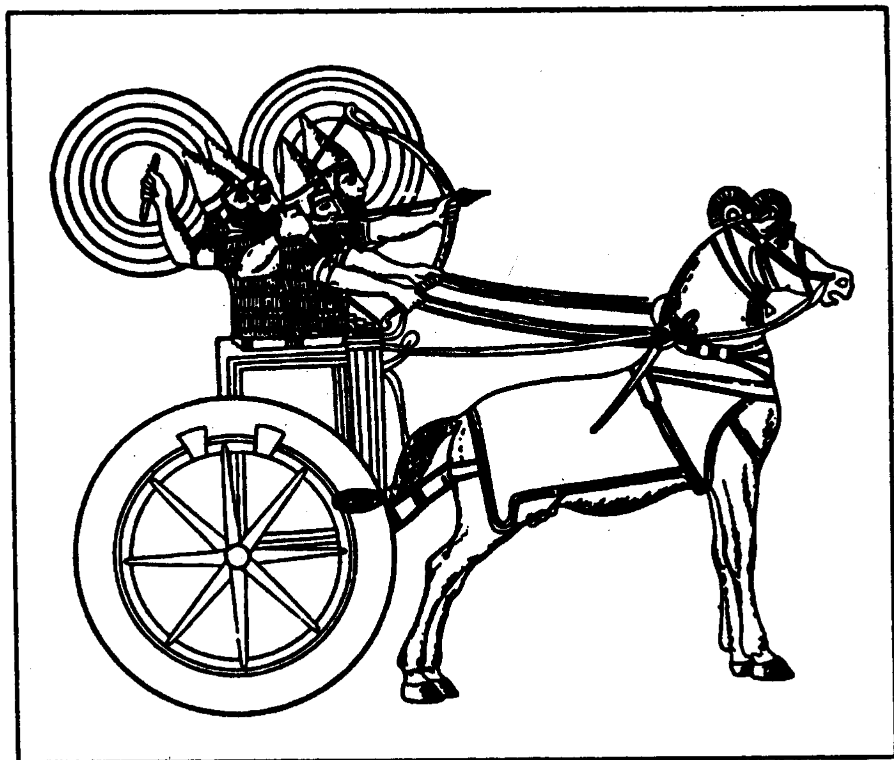
بزرگترین پادشاه (۶۶۸ ـ ۶۳۳ ق. م.) آشور، پسر و جانشین اسرحدون. در سلطنت وی امپراتوری آشور به اوج رفعت خود رسید ولی به سبب جنگهایی که در عهد او روی داد اساس امپراتوری آشور متزلزل شد و چندی بعد دولت آشور منقرض گردید. وی مصر را گرفت و مملکت عیلام را به آشور ضمیمه کرد (۶۳۹ ق. م.) او توطئه وسیعی را که به رهبری برادرش «شَمَش ـ شوم ـ یوکین» بر ضد او شکل گرفت را سرکوب کرد. به امر وی تمام اطلاعات آن عصر به خط میخی بر الواحی ضبط و جمع‌آوری شد و در کتابخانه سلطنتی مخزون گردید. قسمت زیاد این الواح در موزهٔ بریتانیایی موجود و از مآخذ عمومی اطلاعات کنونی از تاریخ و تمدن آشور می‌باشد.

آشور جدید

از ۷۴۵ تا ۶۰۷ ق.م. بالاخره رئیس شورشیان به‌نام تیگلات پیلسر چهارم، بر تخت نشست. وی آرامیان و کلدانیان را در بابل شکست داد و نبوکد نصر پادشاه بابل به اطاعت آشور در آمد. تیگلات پیلسر در شمال با دولت اورارتو جنگ کرد، و اگر چه نتوانست آن دولت را از میان بردارد، ولی ولایات جنوبی آن را متصرف شد و دولت دمشق را برانداخت. دیگر از پادشاهان این سلسله، سارگن دوم در ۷۰۵ ـ ۷۲۲ قبل از میلاد بود. در زمان او لشکر آشور از حال ارتش ملی خارج شد. و چون پیش از او، روحانیونی که دارای اراضی زیاد بودند از مالیات معاف بودند، و نمی‌خواستند زارعین در قشون داخل شوند، بالاخره مقرر شد، که به جای زارعین، اسرا را به کارهای کشاورزی وادارند، تا کشاورزان بتوانند، به خدمت لشکری درآیند. و چون روحانیون از این



پادشاه آشور بانیپال، قسمتی از تصاویر موجود بر یک قاب سنگی که یک صحنه جنگ را نشان می‌دهد



عرابهٔ جنگی آشوری، از نقش برجستهٔ آشوری در نینوا، قرن هفتم پیش از میلاد

حکم ناراضی بودند، سر به شورش برداشتند که سرانجام به تعیین سارگن منتهی گشت. و دولت مجبور شد، افرادی را که کسر دارد به‌طور مزدور استخدام کند. و از آنجا که این نوع سربازان، سپاهیان ملی نبودند، و در مواقع سخت می‌گریختند، لذا از این به بعد پایهٔ دولت آشور متزلزل گشت. در این دوره جنگهای آشور با عیلام آغاز شد، که به انقراض دولت عیلام خاتمه یافت.

آشور قدیم

۹۰۰-۱۵۰۰ ق.م. چون دبیران شاهی به امر آسور بانی‌پال، وقایع مهم آشور و بابل را در دفاتر و سالنامه‌هایی مرتب کرده‌اند، از این جهت می‌توان گفت که تاریخ آشور، از ۱۵۰۰ قبل از میلاد تقریباً مدون است. اولین واقعه که ذکر شده معاهده‌ایست میان کارا اینداشی Karaindashi پادشاه کاسیتها و شاه آشور ریمنی ششو و دورهٔ بعد ارتباط بین آشور و پادشاهان مصر است. و نیز در ۱۳۰۰ قبل از میلاد ادادنیراری اول دولت میتانی را منقرض ساخت و پسرش شلمانصر اول در ۱۲۷۰ فتوحات پدر را ادامه داد. در دورهٔ او، پایتخت دوم آشور، یعنی کالاه، بین دجله و فرات ساخته شد. تقریباً در ۱۱۰۰ ق.م. تیگلات پیلسر اول، به تخت نشست. فتوحات بسیار کرد و کشور خود را تا سرچشمهٔ دجله بسط داد، و تصویر و کتیبهٔ وی نیز هنوز در آنجاست. او هیتی‌ها را شکست داد، و تا دریای مدیترانه راند؛ و با فرعون مصر روابط حسنه یافت. سپس به بابل لشکر کشید، و آن را متصرف شد. ولی بابل دوباره کمر راست کرد؛ و کشور آشور را دست‌نشاندهٔ خود ساخت.

از وقایع مهمهٔ این عهد هجوم و مهاجرت آرامیها از عربستان به نواحی بابل و آشور بود (۱۳۰۰-۱۵۰۰ ق.م.). فشار آرامیها به قدری بود که دولت آشور را برانداختند؛ و به سوریه و

دمشق و حلب رفته و آنجا را تسخیر کردند. و دولتها تشکیل دادند (۱۱۰۰ ق.م.)

آشور میانه

این دوره، از ۹۰۰ تا ۷۴۵ ق.م. امتداد داشت. این دولت بر آرامیها فایق آمد؛ و از نو دولت آشور را تشکیل داد. بزرگترین پادشاه آن دورهٔ آشور نصیرپال بود (۸۶۰ تا ۸۸۴ ق.م.). وی حدود آشور را به زمان تیگلات پیلسر رسانید. وی مردی سفاک و خونریز بود. اسیران و کودکان مغلوب را در آتش می‌سوزانید. پسرش شلمنصر دوم؛ بر بابل تسلط یافت. دولت آشور در این عصر نیرومندترین دولت آسیای غربی بود. ولی در این هنگام دولت نوظهوری در ارمنستان و وان به‌نام اورارتو یا آرارات طلوع کرد. حاصل آنکه باز کشورهای تابع آشور از هم متلاشی شدند؛ و شورشها پدید آمد.

زمامداران آشور از زمان سلسله اول بابل

پوزور آشور اول ۲۱۲۰-۲۱۳۴

شالیم آخوم ۲۱۰۵-۲۱۱۹

ایلوشوما ۲۰۸۸-۲۱۰۴

ایری شوم اول ۲۰۶۷-۲۰۸۷

ایکونوم ۲۰۴۹-۲۰۶۶

شاروکین اول ۲۰۳۰-۲۰۴۸

پوزور آشور دوم ۲۰۱۱-۲۰۲۹

آهی آشور ۱۹۹۲-۲۰۱۰

ریم سین ۱۹۷۵-۱۹۲

ایری شوم دوم

ایری شوم آشور

ایزوکورسین

ایری شوم سوم

شمشی آدا اول

ایشم داگان اول

ایشم آشات

ریموش

آدازی

بل بانی

...، بعا

شارماآداد اول

لیل کودشاماش

بازئا

لولائا

سی نینوئا

شارماآداد دوم

ایری شوم چهارم

شمشی اداد دوم

یشم داگان دوم ۱۶۸۹ـ۱۷۱۳

شمشی اداد سوم ۱۹۸۳ـ۱۶۹۷

آشور نیراری اول ۱۶۵۷ـ۱۶۸۲

پوزور آشور سوم ۱۶۴۳ـ۱۶۵۶

الیل نصیر اول ۱۶۳۰ـ۱۶۴۲

نور ـ ایلی ۱۶۱۸ـ۱۶۲۹

آشورشادصابه ۱۶۱۸

آشور نیراری دوم ۱۵۸۹ـ۱۶۱۷

پوزور آشور چهارم ۱۵۶۰ـ۱۵۸۸

الیل نصیر دوم ۱۵۳۱ـ۱۵۵۹

آشور ربی اول ۱۵۰۲ـ۱۵۳۰

آشور نیراری سوم ۱۴۷۳ـ۱۵۰۱

آشور بل نیش شو ۱۴۴۴ـ۱۴۷۲

آشور ریم نیش شو ۱۴۳۸ـ۱۴۴۳

آشور نادین آهه ۱۴۰۹ـ۱۴۳۷

ایرباآداد اول ۱۳۸۱ـ۱۴۰۸

آشور اوبالیت اول ۱۳۴۱ـ۱۳۸۰

الیل ناراری ۱۳۲۶ـ۱۳۴۰

اریک دن ایلو ۱۳۱۱ـ۱۳۲۵

آدادنیراری اول ۱۲۸۱ـ۱۳۱۰

شولمان آشارداول ۱۲۵۶ـ۱۲۸۰

توکولتی نینور تا اول ۱۲۱۸ـ۱۲۵۵

آشور نادین آپلی ۱۲۱۴ـ۱۲۱۷

آشور نیراری چهارم ۱۲۰۸ـ۱۲۱۳

الیل کودور اوصور ۱۲۰۳ـ۱۲۰۷

نینور تاآپال اکور اول ۱۱۹۰ـ۱۲۰۲

آشوردان اول ۱۱۵۴ـ۱۱۸۹

نینور تاتو کولتی آشور ۱۱۵۲ـ۱۱۵۳

موتاکل نوسکو ۱۱۵۰ـ۱۱۵۱

آشوررش ایشی ۱۱۱۷ـ۱۱۴۹

توکولتی اپال اشار اول ۱۰۹۰ـ۱۱۱۶

نینور تا آپال اکور دوم ۱۰۸۸ـ۱۰۸۹

آشور بل کالا اول ۱۰۷۰ـ۱۰۸۷

ایرباآداد دوم ۱۰۶۸ـ۱۰۶۹

شمشی آداد چهارم ۱۰۴۸ـ۱۰۶۷

آشور نصیر آپلااول ۱۰۲۹ـ۱۰۴۷

شولمان آشارد دوم ۱۰۱۷-۱۰۲۷
آشور نیراری پنجم ۱۰۱۱-۱۰۱۶
آشورربی دوم ۹۸۰-۱۰۱۰
آشوررش ایشی دوم ۹۶۶-۹۷۹
توکولتی آپال اشارادوم ۹۳۳-۹۶۵
آشوردان دوم ۹۱۳-۹۳۲
آداد نیراری دوم ۸۹۱-۹۱۱
توکولتی نینوز تا دوم ۸۸۴-۸۹۰
آشور نصیر آپلی دوم ۸۵۹-۸۸۴
شولمان آشارد سوم ۸۲۴-۸۵۹
شمشی آداد پنجم ۸۱۰-۸۲۴
آداد نیراری سوم ۷۸۲-۸۱۰
شمشی آداد پنجم ۸۱۰-۸۲۴
آدادنیراری سوم ۷۸۲-۸۱۰
شولمان آشارد چهارم ۷۷۲-۷۸۲
آشوردان سوم ۷۵۴-۷۷۲
آشور نیراری ششم ۷۴۳-۷۵۴
توکولتی اپال اشارا سوم ۷۲۷-۷۴۵
شولمان آشارد پنجم ۷۲۲-۷۲۷
شاروکنو ۷۰۵-۷۲۲
شین آهه اریبا ۶۸۱-۷۰۵
آشور آءایدین ۶۶۹-۶۸۱
آشوربانی آپلی ۶۲۶-۶۶۸
آشور اتیل ایلانی ۶۲۱-۶۲۶
شین شارایشکون ۶۱۲-۶۲۱
آشوراوبالیت دوم ۶۰۹-۶۱۲

آشور نصیرپال

پادشاه (۸۸۴ ـ ۸۵۹ق. م.) بزرگ و جنگجوی آشور. کشورش را از غرب تا دریای مدیترانه گسترش داد. امور مملکت را منظم کرد. به‌دست اسرا و به‌وسیلهٔ خراجهایی‌که‌گرفت، کالح را از نو بنا کرده پایتخت قرار داد. بعد از او پسرش شلمنصر سوم به پادشاهی رسید.

آشوکا

پسر بندوسارا ۲۷۳-۲۳۲ ق.م. بزرگترین پادشاهان دودمان موریا است، و از بزرگترین پادشاهان هند به شمار می‌رود. قلمرو او از بنگال تا جنوب افغانستان و حوزهٔ ارغنداب بود و در جنوب دکن تسلط خود را تا ایالت

میسور امتداد داد. افسانه‌ها آشوکا را در جوانی، برهمنی زشتخوی و ستمگر توصیف کرده‌اند. بالاخره وی پادشاهی دادگر شده و در ۲۶۰ ق.م. به دین بودایی درآمده و از این به بعد دورهٔ پادشاهی او در سراسر زمان در امن و آرامش بود. وی از این زمان یک تن بودایی متدین و نیکوکار گردید. و آیین بودا را چه در هند و چه در بیرون کشور انتشار داد.

آشوکا در حمایت از دین بودا مانند گشتاسب در دین زردشت است. وی مبلغینی برای تبلیغ این آیین به خارج از هند مانند افغانستان و خراسان فرستاد. وی در فرمانهای سنگ‌نبشتهٔ خود که ۱۴ ستون از آنها تاکنون کشف شده است، مردمان را به پیروی از اصول مذهب بودا دعوت کرده، آنان را به ترحم به یکدیگر و شفقت بر حیوانات تبلیغ می‌نمود. وی پس از پذیرفتن دین بودا حکم یک راهب و فیلسوف را پیدا کرده بود که در اطراف دارمه Darma یعنی قوانین و اصول دین بودا تحقیق و بحث می‌کرد.

قلمرو دولت موریا در زمان آشوکا از دو نوع خاک و سرزمین تشکیل می‌یافت. یکی از سرزمینها هند و دیگری مشرق ایران، که بلوچستان و افغانستان فعلی می‌باشد را تشکیل می‌داد. پس از آشوکا پادشاهان نامداری روی کار نیامدند. از آن پس دولت موریا رو به انحطاط گذارد و نفوذ ایشان از جنوب شرقی ایران و افغانستان کاسته شد. آخرین امیر گمارده شده از طرف دولت موریا در افغانستان سوفاگازنوس Sophagasenes نام داشت، که معاصر ایوتیدموس پادشاه باختر بود. و در کابل حکومت می‌کرد. شاه باختر به طرف جنوب هندوکش لشکر کشید، و به نفوذ و آمریت سلاطین موریا در مشرق ایران خاتمه داد. و افغانستان را ضمیمهٔ دولت باختر کرد. (۲۲۰ ق.م.).

آصف‌الدوله

لقب «آصف‌الدوله» معمولاً به وزرا داده می‌شد. به مناسبت

آنکه آصف بن برخیا، وزیر معروف سلیمان پادشاه محتشم یهود بوده است. نخستین کسی که در دولت قاجار به این لقب شناخته شد (ولی بدان شهرتی نیافت) میرزا شفیع مازندرانی، صدراعظم فتحعلی شاه بود. پس از او اللهیارخان، پسر بزرگ میرزا محمدخان بیگلربیگی «دَوَلّوی قاجار» صاحب این لقب شد.

آغاباجی

۱۲۴۸ ق. ملقب به آغابیگم از زنان شاعر بود. وی دختر ابراهیم‌خان جوانشیر شوشی، از اهالی قره‌باغ بود. درسال ۱۲۱۳ / ۱۲۱۴ ق. به ازدواج فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۲ ـ ۱۲۵۰ ق.) درآمد ولی تا پایان عمر باکره ماند و سالها در منزل بزرگی در نزدیکی امامزاده قاسم زندگی می‌کرد. سپس به قم رفت و در آن شهر اقامت نمود و مستمری او از درآمد آن شهر و توابع تأمین می‌گردید. وی در شهر قم درگذشت.

آغابیگم طباطبایی

۱۳۲۳ ق. از زنان فقیه، محدث، سخنور، عابد و زاهد. مقامات علوم اسلامی و ادبیات عرب را از علمای آن زمان فرا گرفت. سپس نزد مردان دانشمند خانواده‌اش فقه آموخت. زمانی که به سن رشد رسید او را به ازدواج سید علی طباطبایی بروجردی در آوردند و از او پسری آورد به‌نام سید حسین (آیت‌الله عظمی بروجردی مرجع تقلید عصر) (ـ ۱۳۸۰ ق / ۱۳۴۰ ش.).

خانواده آغابیگم از خاندانهای بزرگ علم و فضیلت در بروجرد بود و از میان آنها مردان و زنان بزرگی برخاستند.

آن مرحومه در بروجرد درگذشت و برحسب وصیتش، پیکرش را به نجف اشرف منتقل کردند و در وادی‌السلام به‌خاک سپردند.

آغاجری

نام طایفه‌ای است که به‌صَورت آقاجری هم ضبط شده است، این قبیله از ترکمانان اُغوز ساکن ماوراءالنهر بودند که اصل آنها بنا به نوشتهٔ رشیدالدین به مغولان می‌رسد که نخست با چند طایفهٔ دیگر، به‌نام اَیغُور خوانده می‌شدند و سپس به سبب اینکه در حدود بیشه‌ها سکونت داشتند «آغاج ایری» به معنی «مرد بیشه» نامیده شدند.

آغاجی

۱ ــ عنوان منصب خاصی در دستگاه سلاطین و امرای ماوراءالنهر خراسان که دارندهٔ این منصب که ظاهراً مخصوص حاجبان بوده و در دوره غزنویان و سلجوقیان و ظاهراً سامانیان وجود داشته است. از نوشته‌ها چنین بر می‌آید که آغاجی مخصوصاً در مواقعی که امیر در خلوت بود و یا کسی را نمی‌پذیرفته، واسطه رساندن مطالب و مهمات و نامه‌های فوری و مهم به امیر یا سلطان بوده است. در دورهٔ مغول برای متصدی عنوان آغاجی غالباً (ترخان) به‌کار می‌رفته است.

۲ ــ ابوالحسن علی ابن الیاس آغاجی نجاری از شعرای فارسی زبان قرن چهارم هـ. از امرای دربار سامانیان.

آغاز تاریخ

تاریخ از زمانی شروع می‌شود که شهادتهای کتبی، و تاریخی راجع به وقایع و حوادث آن زمان به‌دست آمده و اعصاری که قبل از آن گذشته ازمنهٔ قبل از تاریخ به‌شمار می‌رود.

آغاسلطان

پس از ۹۳۸ ق. از زنان فاضل، عابد و نیکوکار بود. او دختر طهماسب قلی‌بیگ از بزرگان دولت صفوی بود. آغاسلطان در دربار پادشاهان صفوی بزرگ شد و علوم و فنون اسلامی و ادبیات را از فاضلترین علمای اصفهان

فـــرا گـــرفت. وی در اصـــفهان آثـــار و اقـدامـات ارزشـمندی انـجام داد کـه از جمله آنها تعمیر و بنای یک قسمت از مسجد جامع اصفهان و تـعمیر و تـزیین قسمت دیگری است که صاحب بن عبّاد بنا نهاده بـود. بـه نـوشته تـذکرةالقـبور، آغـاسلطان در اصـفهان درگـذشت و در بقعه علی‌بن سهل دفن شد.

آغاکوچک

قرن سیزدهم هجری. وی از زنـان شاعر بود. پـدرش شـاهزاده سـیف‌الله سـردار مـفخم و مـادرش آغـا، نـوهٔ عبدالوهاب مـعتمدالدوله، متخلص بـه نشاط بود. از این‌رو نسب او یک طرف به فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ ــ ۱۲۵۰ ق.) و از طـرف دیگـر بـه سـلسله صـفوی می‌رسید.

آفاق جلایر

قرن نهم و دهم هجری. وی از زنان نامدار شـاعر بـود. وی دخـتر امـیرعلی جلایر و خـواهـر امـیرحسـین جـلایر از سـرداران و شـاعران قـرن نـهم و دهـم هجری و نیز همسر امـیر درویش عـلی کتابدار (برادر امیرعلی شیرنوایی) بود. به نوشته تذکره مرآت‌الخیال وی در ایام سلطنت سـلطان حسـین بـایقرا (۸۷۵ ــ ۹۱۲ ق.) در هرات مرجع خاص و عام و صاحب خدم و حشم و امـلاک فـراوان بود و از اموال خود برای فضلا و شـعرا مقرری تعیین کرده بود و داستان تأخیر مقرری خواجه آصفی و مطایبه او با آفاق مشهور است.

آفریکانوس (سکتوس یولیوس)

آفریکانوس نویسندهٔ مسیحی است که در قرن سوم میلادی میزیست. وی در شهر امائوس (عموس) از بلاد فلسطین زایـــیده شـــد. هـــمشهریانش از وی خواستند که بـرای گـرفتن اجازهٔ تـعمیر شهرشان به نزد هـلیوگابال (۲۱۸-۲۲۲) امـپراتـور روم بـرود. وی قـبلا در زمـان امـــپراتـــوری سـپتیموس ســوروس

(۱۹۳-۲۱۱) در بعضی از جنگهای او با دولت اسروئن و آدیابن که دو دولت دست‌نشاندهٔ اشکانی بودند شرکت کرده بود. در زمان امپراتور گردیانوس (۲۳۸-۲۴۱) در فلسطین مقامی ارجمند داشت.

کتاب تاریخ‌نگاری او که در پنج جلد به زبان یونانی بوده و در آن حوادث جهان را از آفرینش عالم تا سال ۲۲۱ میلادی به رشتهٔ تحریر درآورده بود اکنون در دست نیست و فقط قسمتهایی از آن در کتاب تاریخ اوزبیوس باقی است. مورخان بیزانسی نیز از آن کتاب عظیم بهره‌ای بسیار برگرفته و قطعاتی از آن را در کتابهای خود نقل کرده‌اند. آفریکانوس کتاب دیگری شبیه به دایرةالمعارف داشته که آن را به یونانی خستویی و به فرانسه Les cestes می‌خواندند. در این کتاب از انواع علوم آن زمان از کشاورزی و طبیعیات و پزشکی و فنون نظامی بحث کرده بود. این کتاب نیز در دست نیست و تنها تکه‌هایی از آن به‌جای مانده است. آفریکانوس در تاریخ خود سنوات تواریخ عهد قدیم را با حساب سالشماری مسیحی مقایسه کرده است.

آفرین پیغامبر زردشت

متن کوتاهی است که در آن از زبان زردشت به گشتاسب دعا شده و در ضمن آن خصوصیّات و صفات شاهان و قهرمانان باستانی و ایزدان ذکر گردیده است.

آفرینگان

آیین آفرینگان، دعای خیر، دعای مخصوص آفرینگان.

«آفرینگان نام یک رشته از نمازهای زرتشتیان است که در مدت سال در جشنها و هنگامهای مختلف به‌جای آورده می‌شود. چهار تای آنها که مهمترین آفرینگان است در متن اوستای گلدنر به این ترتیب ضبط است: آفرینگان دهمان، آفرینگان گاتا،

آفـرینگان گـهنبار، آفـرینگان رپـیتوین (خرده اوستای پورداود ص ۲۲۴)».

در برهان چنین آمده: «آفرینگان نام نسکی است از جمله بیست و یک نسک کتاب زند». لبیبی نیز آن را به همین معنی گرفته:

از اطاعت با پدر زرتشت پیر
خود به نسک آفرینگان گفته است

آفرینگان دهمان

آفرینگان âfringan به نیایش خوانی و ستودن بـرگردانـده مـی‌شود. دَهْـمان Dahmân جـمع دَهْـمَ Dahma است بـه معنی پارسا و نیک و آزموده در امر دین. آفرینگان دهمان یعنی ستایش برای همهٔ نیکان و پارسایان.

آفرینگان دهمان برداشتی است از یسنا، های شست و بندهای دو تا هشت. در بند یکم از یسنای شست و یک، های شستم دَهْمَ آفریتی Dahma-afriti نامیده شده و از همین روی در خرده اوستا به آفرینگان دهمان نامزد شـده است و آن را «تندرستی» نیز می‌نامند.

این آفرینگان یا دعـا را در مـراسـم روز چهارم و دهم و سی‌ام و سرسال در گذشتگان می‌خوانند. برحسب مـعمول مـقدمه‌یی بـه پـازند در سـر ایـن دعـا آورده‌اند که آشکار است تازه و جـدید می‌باشد.

آفرینگان گاتا

در تقویم مزدیسنا، سال به دوازده ماه تقسیم می‌شد. هر مـاه درست سی روز داشت. هر روز نامی و دارای ۳۶۵ روز است. پنج روز باقی‌مانده را اندرگاه کـه هـمان پـنج روز پـایان سـال است می‌نامیدند. پنجه یا پنج روز نیز نـامزد بودند به‌نامهای پنج بخش گاثه‌ها. نامهای پنج‌گانهٔ پنج بخش گاثه‌ها چنین است.

۱ ـ اَهـونَه وَئـی تـی Ahunavaiti در پهلوی اِهنودگات.

۲ ـ اوشْـتَه وَئـی تـی Ushtavaiti، اشتودگات.

۳ ـ سْپِنْتَه مَـئین یـو Spenta-mainyu سپنتمدگات.

۴ ـ وُهــوخْشَثْرَه Vohu-Khshathra، وهوخشتره گات.

۵ ـ وَهــیشْتوایشْـتی Vahishto-ishti وهیشتواشت گات.

دعای این پنج روز را آفرینگان گاتا می‌نامند که طی آن ستایش و نیایش و محترم داشتن این روزها آمده است.

آفرینها

یک دسته از نمازها و نیایشها به نام آفــرینگان و یک دست دیگـر بـه زبـان پـازند مـوجود است کـه آفـرین نـامیده می‌شود.

آقاابراهیم شیخ‌الاسلام: ← ابراهیم شیخ‌الاسلام

آقاجری: ← آغاجری

آقاخان بیگدلی

از بزرگان طایفه شاملو و از رجـال زمـان نـادرشاه افشـار و پـدر حـاج لطف‌علی‌خان متخلص به آذر، صـاحب تــذکرهٔ آتشکــده مــی‌باشد. در ســال ۱۱۴۸ هـ. ق. که نادرشاه در دشت مغان بــه سـلطنت جـلوس کـرد، بسیاری از حکــام را تـغییر و تـبدیل داد، آقـاخان بیگدلی که از جمله حضار دشت مغان و همراهان موکب نادرشاه بـود، بـه‌سمت حکـومت لار و بـندرعباس و سـواحـل خلیج فارس، تعیین و اعزام گردید و در سال ۱۲۵۰ هـ. ق. درگذشت.

آقاخان نوری

صــدراعــظم نــاصرالدیـن شـاه و جانشین امیرکبیر. وی با سفارت انگلیس پنهانی روابطی را برقرار کرد ولی حاجی میرزا آقاسی از جریان باخبر شد و او را به چوب بسته و به کاشان تبعید کرد. به محض درگـذشت مـحمدشاه، مـهدعلیا صاحب اقتداری شد، میرزا آقاخان خود را شتابان به تهران رسانید و بـه خـانهٔ او رفت ولیکن زمانی که امیرکبیر به تـهران رسـید او را از ایــنکه بـدون اجازه از

تبعیدگاه خود خارج شده، مؤاخذه کرد لذا میرزا آقاخان به سفارت انگلیس پناهنده شد و سفیر اعلام نمود میرزا تبعه دولت انگلیس است. بالاخره مقرر گردید میرزا در خانهٔ خود بماند و بیرون نیاید. لیکن میرزا آقاخان به کمک مهدعلیا مادرشاه و دستهای خارجی و شاهزادگان دربار به دسیسه‌چینی مشغول شدند و شاه را از امیرکبیر ترسانیدند تا او را معزول و سرانجام به کشتن دادند. آقاخان سرانجام در ۱۲۸۱ ه. ق. در قم درگذشت.

آقامحمدخان قاجار

اولین پادشاه قاجاریه که پس از برانداختن مخالفان خود در نوروز ۱۲۰۰ ه. ق. در تهران پادشاهی خود را اعلام کرد ولی از تاجگذاری خودداری نمود تا اینکه در ۱۲۱۰ بنا به درخواست مکرر مردم راضی شد که مراسم تاجگذاری را به‌عمل آورد و در قصری که در تهران در کاخ گلستان ساخته بودند تاجگذاری کرد و دیهیمی مدور که به‌نام کلاه کیانی خوانده می‌شد بر سر گذاشت. وی در طی حکومت خود توانست قسمت اعظم خاک ایران را تحت انقیاد خویش درآورد. وی غالباً به‌جای به‌کار بردن شمشیر، با تدبیر و دادن رشوه به مقاصد و نیات خود می‌رسید. وی مردی سنگدل و خشن و کینه‌توز بود و قتل عامهای مکرری در تاریخ ایران انجام داد. وی با مردم کرمان



آقامحمدخان قاجار

پس از گرفتاری لطفعلی‌خان زند به قساوت رفتار نمود و دژخیمان او بیست هزار جفت چشم اهالی را از حدقه در آوردند. سپس دستور داد که ششصد نفر امیر کرمانی را گردن زده و سرهای آنان را به توسط سیصد تن دیگر که آنها را نیز بعد کشتند به شهر بم حمل کردند و در آنجا در نقطه‌ای که لطفعلی‌خان دستگیر شده بود از سرهای کشتگان مناره‌ای ساختند. آقا محمدخان هنوز در تهران مستقر نشده بود که فرمان نبش قبر کریم‌خان زند را داد و حکم کرد استخوانهای وی را از شیراز آورده و در زیر پلکان قصرش دفن سازند تا هر وقت به آنجا داخل یا خارج می‌شود بر استخوانهای آن پادشاه عادل گام گذارد. وی در سال ۱۲۱۱ ه‍. ق. در سن ۶۳ سالگی به‌دست خدمتکاران خود به‌قتل رسید.

آقاوان = آقاآن

جمع لفظ مغولی آقا

آقبوقابهادر: ← آقبوقاجلایر

آقبوقاجلایر

آقبوقاجلایر یا «آقبوقابهادر»، متوفی ۶۴۹ ه‍. ق. امیر و سردار مغول، از خاندان جلایر.

وی از ایناق‌ها و خواص تکودارخان بود، و بعد به گیخاتوخان، که دختر وی در حبالهٔ نکاح او بود پیوست، و در نزد او قربت تمام یافت. امیر شیخ حسن بزرگ، معروف به شیخ حسن جلایر و حسن ایلکانی، از نوادگان او بودند.

آقچه

کلمهٔ ترکی به معنی «سفید کوچک، سفیدک» نامی است که در دولت عثمانی به سکه‌های سیمین می‌دادند. این اصطلاح پیش از آن در زمان سلجوقیان عراق در قرن پنجم رواج داشت.

آق سنقر

مکنی به ابوسعید و معروف به اتابک آق سنقر، متوفی به سال ۴۸۷ ه. ق. امیر ترک نژاد و مؤسس سلسله آل زنگی و اتابکان موصل و شام و جزیره. وی در زمان سلطان محمود سلجوقی امارت بغداد یافت. به امر سلطان، همت به دفع صلیبیها و استخلاص حلب از محاصره آنها گماشت. در بازگشت به موصل، در مسجد جامع آن ولایت به‌دست فداییان اسماعیلیه مقتول شد، و پسرش عمادالدین زنگی به‌جای او نشست.

آقشاه

سردار معروف سلطان جلال‌الدین منکبرنی.

آق‌قویونلو

طایفه‌ای ترکمن در ۸۷۲ ه. که مرکز آنها، «دیار بکر» بوده و «بایندری ترکمن» هم نامیده می‌شده‌اند اولین کسی که از این طایفه مشهور گردید «بهاءالدین قراعثمان» معروف به «قرا ایلک» است. پس از قراعثمان نوادهٔ او، ابونصر حسن‌بیک، که او را به مناسبت قامت بلندش به ترکی «اوزون حسن» یعنی حسن دراز می‌خواندند، بنیانگذار سلسله‌ای به‌نام آق‌قویونلو گردید. اوزون حسن پس از غلبه بر جهانشاه و کشتن ابوسعید تیموری شاهنشاه ایران شد. آخرین پادشاه این سلسله «الوندبیک» است که به‌دست شاه اسماعیل صفوی کشته شده و دولت آق‌قویونلو در ۹۲۰ ه. منقرض گشت.



اوزون حسن، نقره، ضرب کندمان، وزن ۵ گرم.



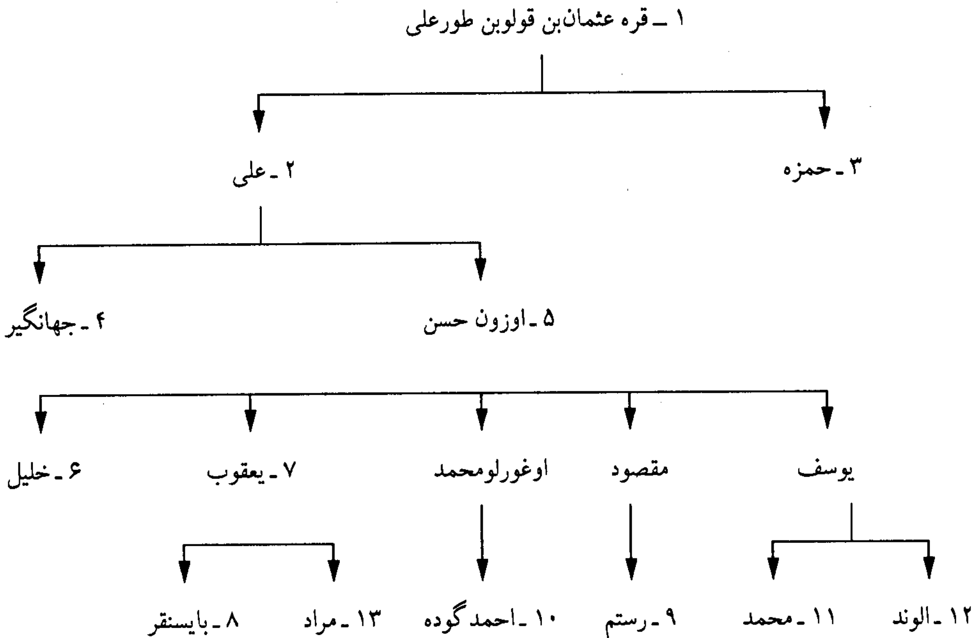
سورشارژ اوزون حسن بر سکه شاهرخ گورکانی، نقره، وزن ۵/۱ گرم.
سورشارژ: الله عدل سلطان ابوالنصر حسن بهادر، ۸۷۵ ه.



سورشارژ یعقوب بر سکه جهانشاه قراقویونلو، نقره، وزن ۵ گرم.
سورشارژ: عدل سلطان یعقوب، کاشان، ۸۸۲ ه.

تصاویر سکه‌های آق‌قویونلو

شجره‌نامه امرای آق‌قویونلو



آکیتو (Akitu)

در آشور مانند بابل مراسم دینی شامل دعا و قربانی و نذر، هم به‌صورت عمومی و هم به‌صورت خصوصی بود. مراسم مربوط به هر خدا را «آکیتو» می‌نامیدند که عبارت از حرکت دسته‌جمعی مردم بوده و در طی آن تندیس خدا را به پرستشگاهی می‌بردند که آن نیز آکیتو نامیده می‌شد و در خارج از شهر قرار داشت.

آکیناکس (Akinakés)

خنجر کوتاه سکاها.

آگاتانجلوس

آگاتانجلوس وقایع‌نگاری است ارمنی که منشی تیرداد (درتاد) دوم پادشاه ارمنستان بود. اصل وی یونانی است و نامش به یونانی آگاتاگلس است. وی از مورخان و نویسندگان کلاسیک ارمنی در قرن چهارم میلادی به شمار می‌رود. او در یکی از شهرهای ارمنستان غربی در همسایگی کشور روم می‌زیست. آگاتانجلوس در تاریخ خود از حوادث بین سالهای (۲۲۶-۳۳۰) میلادی گفتگو می‌کند. او در تاریخ ارمنستان خویش از بشارت و دعوت بنیانگذار کلیسای ارمنی یعنی گریگوریوس مقدس به روشنی بخش گفتگو کرده و به شرح جنگهای مقدس ریپسیم پرداخته است. تاریخ او به زبان ارمنی و یونانی است و مشتمل بر چند بخش است. در آغاز، هر یک از آنها کتابی مستقل بود ولی پس از سال ۴۵۶م. آن دو کتاب را به هم پیوسته و داستانهای افسانه‌آمیزی دربارهٔ ظهور مسیحیت در ارمنستان به آن افزوده‌اند که به هیچ وجه از آگاتانجلوس نیست. بین نسخهٔ ارمنی و یونانی اختلافات بسیاری مشاهده می‌شود، نسخهٔ یونانی این کتاب در طی مجموعهٔ بولاندیست در ۱۸۳۵ در ونیز به چاپ رسیده و نسخهٔ انتقادی ارمنی آن را ترمکرتیچیان و کانایانس با حواشی بسیار سودمند در شهر تفلیس در سال ۱۹۰۹ میلادی به طبع رسانیده‌اند.

آگاتانژ Agathange

منشی تیرداد دوم پادشاه ارمنستان بود ـ تاریخ او به دو زبان ارمنی و یونانی نوشته شده و از وقایعی صحبت می‌دارد که از ۲۲۶ تا ۳۳۰ میلادی روی داده است.

آگاش

دیو شورچشمی است در تاریخ اساطیری ایران که مردمان را چشم می‌زند.

آگنی

ربالنوع آتش، از مهمترین خدایان عصر «ودایی».

آل

لفظ عربی به معنی خاندان و دودمان. عنوان سلسله‌های فرمانروایان و نیز خاندانهای بزرگ که با لفظ آل شروع می‌شود معمولاً صورت دیگری نیز دارند، مانند آل زیار و زیاریان، آل عباس یا بنی‌عباس یا عباسیان و غیره.

آل اخشید: ← اخشید

آل افراسیاب

سلسلهٔ آل افراسیاب یا ملوک خانیه یا آل خاقان یکی از دودمانهای ترک مسلمان بودند که پادشاه آنان مدت دویست سال در ماوراءالنهر سلطنت کردند و دولت سامانیان به‌دست همین سلسله منقرض شد. اولین کسی که از این خاندان به حکومت رسید، بغراخان بود که نامش را هارون‌بن سلیمان و لقبش را شهاب‌الدوله قید کرده‌اند. بغراخان در سال ۳۸۳ بخارا را به تصرف خویش درآورد و چون به آب و هوای این شهر عادت نداشت، به‌جانب ترکستان عزیمت کرد ولی در میان راه بدرود حیات گفت. از پادشاهان این سلسله نصربن علی، قلیچ طمغاج خان و قلیچ ارسلان‌خان را می‌توان نام برد. نیز ← ایلک خانیان.

آلافرنگ

پسر گیخاتو ایلخان مغول.

آل الیاس

سلسلهٔ آل الیاس از اوایل قرن چهارم ه در کرمان حکومت داشتند. مؤسس این سلسله ابوعلی محمدبن الیاس المیع از اهالی سفد سمرقند از سرهنگان آل سامان و به قولی از ممالیک نصربن احمد سامانی بود.

دریای مدیترانه
روم شرقی
دریای سیاه
خزرها
شام
بغداد
مدینه
آذربایجان
همدان
خوزستان
اصفهان
طبرستان
فارس
کرمان
نیشابور
ترکستان
دریاچهٔ آرال
بخارا
ماوراءالنهر
آل افراسیاب
زرنگ
بازماندگان صفاریان
دریای عمان
هند

در اوایل قرن چهارم هـ به همراهی یحیی بر امیر نصر سامانی پادشاه خراسان و ماوراءالنهر قیام کرده نیشابور را متصرف شد و خطبه به‌نام یحیی کرد ولی چون خبر نزدیکی قشون نصر را شنید از نیشابور بیرون شد. و چون از اوضاع در هم کرمان مطلع گردید قصد آنجا را نمود و در سال ۳۱۸ هـ بر کرمان دست یافت.

در تاریخ کرمان (سالاریه) آمده است: «کرمان قبل از این تاریخ در دست گماشتگان خاندان صفاری بود و تا سنه ۲۸۸ هـ گماشتگان عمرولیث بر کرمان و مکران و سیستان فرمان می‌راندند. پس از آن طاهر نبیرهٔ عمرو تا سال ۲۹۵ هـ بر سیستان و فارس و کرمان حکم می‌راند و والی کرمان از جانب وی معین می‌شد. از این سال تا ۳۱۵ هـ که تقریباً بیست سال می‌شود والی مقتدری در کرمان نبود. رؤسای آنجا هر یک در هر بلدی از بلدان مملکت که بودند ریاست داشتند».

به همین جهت ابوعلی محمدبن الیاس به سهولت بر کرمان دست یافت.

امیر سامانی «ماکان بن کاکی» سردار معروف خود را در سال ۳۲۲ هـ با لشکری گران به فتح کرمان و اضمحلال ابوعلی فرستاد. ابوعلی که تاب مقاومت در برابر ماکان را نداشت عقب‌نشینی کرد و ماکان بر کرمان استیلا یافت و حکومت کرمان را از خراسان دریافت کرد، ولی به سبب اختلال امور خراسان مجبور به مراجعت گردید. ابوعلی محمد دوباره به کرمان آمد. و در گرایش پایتخت خود به تخت نشست و در آنجا و سایر شهرهای آن دیار آبادیها کرد.

در ۳۲۴ هـ ابراهیم سیمجور یکی دیگر از سرداران نامی آل سامان مأمور تسخیر دوبارهٔ کرمان گردید، ولی در راه، خبر لشکرکشی معزالدوله را از فارس به کرمان شنید و مراجعت نمود.

معزالدوله نخست متوجه سیرجان شد. سلیمان پسر ابوعلی والی سیرجان از ترس به گواشیر فرار کرده به پدر ملحق گردید. معزالدوله پس از تصرف سیرجان و بردسیر متوجه گواشیر گردید

و ابوعلی را محصور کرد. محاصره ۲ ماه طول کشید و بالاخره توانست بر ابوعلی پیروز شود و ابوعلی حاضر شد که در شهرهای کرمان نام عمادالدوله را در خطبه مقدم بر نام خود نماید.

پس از مصالحه با دیالمه ابوعلی بر پسر خویش الیسع بدگمان شد و او را در یکی از قلاع کرمان محبوس ساخت. مدتی گذشت تا روزی که ابوعلی در شکارگاه بود، به قولی بانوان حرم ابوعلی و به قولی طرفدارانش او را از زندان آزاد و بر او گرد آمدند. ابوعلی در شکارگاه از موضوع مطلع شد و به بخارا به خدمت منصوربن نوح رفت و در همین‌جا به سال ۳۵۶ ه وفات یافت.

الیسع بعد از پدر حکمران کرمان گردید. الیسع گرفتار حمله آل‌بویه شد. برخی می‌نویسند الیسع از فرط غرور، خود به جنگ دیلمیان رفت، ولی برخی دیگر را عقیده بر این است که معزالدوله بار دیگر به فرمان برادر به کرمان رفت. الیسع را نیروی مقابله با او نبود به همین سبب فرار کرده به خراسان و از آنجا به خوارزم رفت. در آنجا مبتلا به درد چشم گردید و از شدت مرض هر دو چشم خود را از حدقه بیرون آورد و مرد.

معزالدوله به سال ۳۵۸ ه کرمان را بر متصرفات دیالمه افزود و دولت آل الیاس سپری گردید.

۱ ـ ابوعلی محمدبن الیاس بن الیسع
۲ ـ الیسع بن محمد
۳ ـ سلیمان بن محمد
۴ ـ الحسین بن علی بن الیاس

آلان (Alan)

ناحیه‌ای است در قفقاز، شمال ایران، و مغرب دریای خزر و شهرهای مهم آن را باکو، گنجه، شماخی، دربند، ایروان و نخجوان تشکیل می‌دهد.

آلان: ← آران

آلانها

قومی وحشی بودند که برخی آنها را از نژاد سکاها می‌دانند و عدهٔ

دیگـری آنـها را آریـاییهای ایـرانـی می‌دانـند. آلانـها کـه در پشت کـوههای قفقاز ساکن بودند در ۷۵ م. به آذربایجان و ارمـنستان هـجوم آورده، و بـه غـارت پـرداختند و پس از سـه سـال غـارت و خـرابـی بسـیار بـه مـحل اولیـه خـود بازگشتند.

آلب ارسلان

فـرزند چـغری بـیک داود کـه بـه دستیاری ابوعلی حسن بن علی طوسی معروف به خواجه نـظام‌المـلک خـود را شـاه خـوانـد و در ۴۵۵ هـ. بـه تـخت نشست. وی فتوحات طغرل را دنبال کرد و ارمـنستان و گـرجسـتان و ابـخاز را در سال ۴۵۶ تسخیر کرد و در سال ۴۵۸ در هـنگامی کـه بـه مـرو بـازگشت پسـرش ملکشاه را رسماً بـه ولیـعهدی بـرگزید. وی پس از جنگی عظیم با امپراتور روم شرقی «رومانس دیـوجانس» مـلازگرد، اورفه و انطاکیه را تصرف کرد و با فـتح ملازگرد بود که استیلای ترکان سلجوقی بر آسیای صغیر آغاز شد و به‌تدریج در آن نـاحیه شـعبه‌ای از سـلاجقه کـه سلجوقیان روم خوانده مـی‌شوند جـای گرفتند و دولتی بزرگ تشکیل دادند.

آلبانی

اسـم قـدیم ارّان یـا شـیروانـات و داغستان بـوده کـه از طـرف مشـرق بـه دریای خزر، از طرف جنوب به رود کر و آذربایجان، از طرف مغرب به گرجستان و از جـانب شـمال بـه کـوههای قـفقاز محدود بوده است.

آل باوند

آل باوند یا باوندیان که همهٔ آنان به اسپهبد ملک‌الجبال ملقب بودند، خـود را از اعقاب «باو» مـی‌دانسـتند. ایـنان از اواخر عهد ساسانیان بر قسمتی از جبال طبرستان تسلط یافته بودند. پس از حملهٔ تازیان به ایران دایرهٔ نفوذ آنان کاسته شد تا در نتیجه اتـحاد بـا آل قـارون قـدرتی برای مقابله با حکام عرب یافتند و خلفا ناگزیر شدند بـا آنـان مـدارا کـنند و بـه خراجی قانع شوند. از میان خاندانهای

مختلف قدیم طبرستان که از جبال قارن تا رویان امارت داشتند آل باوند از همه قویتر بودند به‌طوری که در طبرستان سه بار به حکومت رسیدند. شهر یاران آل باوند که در حقیقت حکومت آنان را یکی از حکومتهای ملی ایران باید نامید تا سال ۶۰۶ هـ. در گیلان و طبرستان و قومی حکمرانی داشتند. باوندیان به‌دست سلطان محمد خوارزمشاه از میان رفتند.

نامهای آل‌باوند

۱ ـ اسپهبدان

ردیف	نام پادشاه یا فرمانروا	فرمانروایی به سال هجری شمسی	فرمانروایی به سال میلادی
۱	باو	۴۵	۶۶۷
۲	ولاش	۵۹	۶۸۱
۳	سرخاب پسر باو	۶۸	۶۹۰
۴	مهرمردان پسر سرخاب	۱۱۰	۷۲۲
۵	سرخاب پسر مهرمردان	۱۳۵	۷۵۷
۶	شروین پسر سرخاب	۱۵۵	۷۷۷
۷	شهریار پسر شروین	۱۸۱	۸۰۳
۸	شاپور پسر شهریار	۲۱۰	۸۳۲
۹	قارن شهریار (در سال ۲۲۷ هجری مسلمان شد)	۲۲۲	۸۴۴
۱۰	رستم پسر سرخاب پسر قارن	۲۵۳	۸۷۵
۱۱	شروین پسر رستم	۲۸۲	۹۰۴
۱۲	شهریار پسر رستم	۳۱۸	۹۴۰
۱۳	رستم پسر شروین (بین سالهای ۳۳۰ تا ۳۷۰ هجری)	ـ	ـ
۱۴	دارا پسر رستم پسر شروین	۳۵۵	۹۷۷
۱۵	رستم پسر شهریار	۳۹۶	۱۰۱۸
	قابوس وشمگیر (در سال ۳۹۷ هجری و ۱۰۱۹ مازندران را به چنگ آورد)		
۱۶	شروین‌پسرمحمد (درمرز سال ۴۰۰ هجری و ۱۰۲۲ میلادی)		

۲ ـ ملوک جبال

ردیف	نام پادشاه یا فرمانروا	فرمانروایی به سال هجری شمسی	فرمانروایی به سال میلادی
۱	حسام‌الدوله شهریاربن قارن	۴۶۶	۱۰۸۸
۲	نجم‌الدوله قارن پسر شهریار	۵۰۳	۱۱۲۵
۳	شمس‌الملوک رستم پسر قارن	۵۱۱	۱۱۳۳
۴	علاءالدوله علی پسر شهریار	۵۱۱	۱۱۳۳
۵	شاه‌غازی پسر علی (نصرت‌الدوله)	۵۳۴	۱۱۵۶
۶	علاءالدوله حسن پسر رستم	۵۶۰	۱۱۸۲
۷	حسام‌الدوله اردشیر پسر حسن	۵۶۷	۱۱۸۹
۸	شمس‌الملوک رستم پسر اردشیر	۶۰۲	۱۲۲۴

۳ ـ ملوک جبال

ردیف	نام پادشاه یا فرمانروا	فرمانروایی به سال هجری شمسی	فرمانروایی به سال میلادی
۱	حسام‌الدوله اردشیر پسر کینخوار	۶۳۵	۱۲۵۷
۲	شمس‌الملوک محمد پسر اردشیر (به دست آباقا کشته شد)	۶۴۷	۱۲۶۹
۳	علاءالدوله علی پسر اردشیر	۶۶۵	۱۲۸۷
۴	تاج‌الدوله یزدگرد پسر شهریار	۶۷۰	۱۲۹۲
۵	ناصرالدوله شهریار پسر یزدگرد	۶۹۸	۱۳۲۰
۶	رکن‌الدوله کیخسرو پسر یزدگرد	۷۱۴	۱۳۳۶
۷	شرف‌الملوک پسر کیخسرو	۷۲۸	۱۳۵۰
۸	فخرالدوله حسن پسر کیخسرو	۷۳۴	۱۳۵۶

آل برمک: ← برمکیان

آل‌برهان = بنی مازه

از خاندانهای مشهور و بزرگ بخارا در قرن ششم ه. ق. گذشته از ریاست مذهبی، در بعضی مواقع بزرگان این خاندان مقام امارت بخارا را نیز داشته‌اند. و در اواخر دولت قراختاییان، امور بخارا به‌کلی در اختیار آنها بود، و آنها به قراختاییان، باج می‌گذاردند. چون جد بزرگ این خاندان امام برهان‌الدین عبدالعزیز ابن مازه نام داشته است این سلاله را هم آل برهان و هم بنی مازه خوانده‌اند.

نامهای امیران آل‌برهان

ردیف	نام پادشاه	آغاز پادشاهی به سال هجری شمسی	آغاز پادشاهی به سال میلادی
۱	برهان‌الدین عبدالعزیزبن عمر	۴۵۰	۱۰۷۷
۲	حسام‌الدین عمربن عبدالعزیز	۵۰۰	۱۱۲۲
۳	احمدبن عبدالعزیز	۵۳۶	۱۱۵۸
۴	محمدبن عمر	۵۶۰	۱۱۸۲
۵	محمدبن محمد	–	–
۶	سیف‌الدین محمدبن عبدالعزیز	–	–
۷	سیف‌الدین احمدبن عبدالعزیز	–	–
۸	مسعودبن احمد	–	–
۹	محمدبن احمد	–	–

آل‌بویه = دیالمه

ابوشجاع بویه پسر فناخسرو جد آل بویه که نسبت خود را به مهرنرسی وزیر بهرام گور می‌رسانید. از طایفه شرزیل آوند از اهالی قریهٔ کیاکلیش در دیلمان بود و نخست به ماهیگیری می‌پرداخت. سپس شخصیتی یافته به خدمت ماکان کاکی سردار امیر نصر سامانی درآمد و پس از مرگ وی در سپاه مردآویج زیاری داخل شد. بویه سه پسر داشت: علی، حسن و احمد که نخستین در خدمت ماکان‌کاکی بود و سپس به مردآویج زیاری پیوست و از طرف او به حکومت کرج ابودلف در بین همدان و اصفهان که محل آن را با کرهرود اراک تطبیق کرده‌اند منسوب شد.

قدرت علی به‌تدریج افزون شد و به یاری سپاهیان دیلمی، اصفهان و ارجان را در ۳۲۰ ه. و نوبند جان را در ۳۲۱ ه. مسخر ساخت. آن‌گاه بعضی از نواحی فارس و خوزستان را بگرفت و از طرف خلیفه به عمادالدوله و برادرش حسن به رکن‌الدوله و احمد به معزالدوله لقب یافت. آل‌بویه پس از معزالدوله و رکن‌الدوله به سه طبقه قسمت می‌شوند:

اول ــ دیلمیان فارس، دوم ــ دیلمیان عراق و خوزستان و کرمان، سوم ــ دیلمیان ری و همدان و اصفهان.

آل بویه شیعه مذهب بودند و در ترویج آن مذهب با جدی بلیغ می‌کوشیدند. عزاداری برای سیدالشهدا و اهل بیت یادگار زمان ایشان است.

پادشاهان آل بویه اولین خاندان ایرانی هستند که توانستند بر خلفای بغداد تسلط پیدا کنند. ایشان خلفایی را که بازیچه‌ای بیش در دست ایشان نبودند برداشته و خلیفه‌ای دیگر به جای آن می‌گماشتند. تا زمان آل بویه عنصر ترک بر دستگاه خلافت نفوذ داشت و با روی کار آمدن آل بویه به سیطره ایشان خاتمه داده شد.

امرای آل بویه عبارتند از:

الف ــ دیلمان فارس:

۱ ــ علی‌بن بویه. عمادالدوله ابوالحسین (جلوس ۳۲۰ هـ. ق.).

۲ ــ خسروبن حسن. عضدالدوله ابوشجاع (جلوس ۳۳۸ هـ. ق.).

۳ ــ شیرذیل‌بن خسرو. شرف‌الدوله ابولفوارس (جلوس ۳۷۲ هـ. ق.).

۴ ــ مرزبان‌بن خسرو. صمصام‌الدوله ابوکالیجار (جلوس ۳۷۹ هـ. ق.).

۵ ــ فیروزبهاءالدوله ابونصر (از دیلمیان عراق) (جلوس ۴۸۸ هـ. ق.).

۶ ــ سلطان‌الدوله ابوشجاع پسر بهاءالدوله (جلوس ۴۰۳ هـ. ق.).

۷ ــ مرزبان خمام‌الدوله ابوکالیجار (جلوس ۴۱۷ هـ. ق.).

۸ ــ خسرو فیروزبن ابوکالیجارالملک‌الرحیم (جلوس در سال ۴۴۰). وی در سال ۴۴۷ هـ. به‌دست سلطان طغرل سلجوقی اسیر شد.

ب ــ دیلمان عراق، اهواز، کرمان:

۱ ــ احمدبن بویه معزالدوله، ابوالحسن (جلوس ۳۲۰ هـ. ق.).

۲ ــ بختیاربن احمد، عزالدوله (جلوس ۳۵۶ هـ. ق.).

۳ ــ خسروبن حسن عضدالدوله ملک فارس (جلوس ۳۶۷ هـ. ق.).

۴ ــ شیرذیل‌بن خسرو شرف‌الدوله «ملک فارس» (جلوس ۳۷۲ هـ. ق.).

۵ ــ فیروز بهاءالدوله ابونصر (جلوس ۳۷۹ هـ. ق.).

۶ ــ سلطان‌الدوله ابوشجاع فرزند بهاءالدوله از ملوک فارس (جلوس ۴۰۳ هـ. ق.).

اول ــ دیلمان عراق:

۱ ــ ابوعلی حسن‌بن بهاءالدوله شرف‌الدوله (جلوس ۴۱۱ هـ. ق.).

۲ ــ ابوطاهربن بهاءالدوله جلال‌الدوله (جلوس ۴۱۶ هـ. ق.).

۳ ــ مرزبان عمادالدوله ابوکالیجار

«ملک فارس» (جلوس ۴۳۵ هـ. ق.).

۴ ــ خسرو فیروزبن ابوکالیجار (ملک‌الرحیم) ملک فارس (جلوس ۴۴۰ هـ. ق.). این سلسله در سال ۴۴۷ به‌دست طغرل سلجوقی منقرض شد.

دوم ــ دیلمان کرمان:

۱ ــ ابوالفوارس‌بن بهاءالدوله. قوام‌الدوله (جلوس ۴۰۳ هـ. ق.).

۲ ــ عمادالدوله ابوکالیجار (جلوس ۴۱۹ هـ. ق.).

۳ ــ ابومنصور.

این سلسله به‌دست فضلویه شبانکاره در سال ۴۴۸ هـ. ق. منقرض شد.

ج ــ دیلمان ری و همدان و اصفهان.

۱ ــ حسن بویه رکن‌الدوله (جلوس ۳۲۰ هـ. ق.).

۲ ــ مؤیدالدوله ابومنصور «در اصفهان» (جلوس ۳۶۶ هـ. ق.).

۳ ــ علی، فخرالدین ابوالحسن (جلوس ۳۶۶ هـ. ق.).

۴ ــ رستم، مجدالدوله ابوطالب (جلوس ۳۸۷ هـ. ق. در سال ۴۲۰ به‌دست سلطان محمود خلع شد).

۵ ــ شمس‌الدین ابوطاهر «فقط همدان» (جلوس ۳۸۷ هـ. ق.).

۶ ــ بهاءالدوله ابوالحسن (جلوس ۴۱۲ هـ. ق.) در سال ۴۱۴ به‌دست ابن کاکویه معزول شد. هویت شخص اخیر دقیقاً معلوم نیست. نیز ← دیلمیان.

آل‌تبان = تبانیان

آلتمغا (آل‌تمغا)

اصطلاح مغولی به معنی مُهر سرخ، مهر مربعی که به تقلید از روی مهر چینیان ساخته شد. این مهر را با مرکب سرخ می‌آلودند و بر فرمانها و مکتوبات می‌زدند. هنگام سلطنت غازان‌خان به مناسبت مسلمان شدن او «آلتمغا» را به‌صورت دایره در آوردند و بر آن نام خداوند و رسول او محمد (ص) را نقش کردند.

آلتونتاش

حاجب ابوسعید (نام دیگر او هارون). آلتونتاش غلام ترکی بود که بعداً سردار سبکتکین غزنوی و دو جانشین او، و نیز والی خوارزم گردید. وی در زمان سبکتکین به مقام حاجب بزرگ که عالیترین مقام در میان حاجبان بود نایل آمد. پس از فتح خوارزم با لقب خوارزمشاه به حکومت آنجا منصوب و تا زمان مرگ خود در سال ۴۲۳ هـ. این مقام را حفظ کرد.

آلتین تپه (Altin Tépé)

مکان تاریخی واقع در ۲۰ کیلومتری مشرق از زنجان که در آنجا آثاری از دوران اورارتو پیدا شده.

آل‌جستان : ← جستانیان

آل‌جلایر = اُمرای ایلکانی: ← جلایریان

آل جنفه : ← غسانیان

آل خاقان : ← آل افراسیاب

آل خاقان : ← ایلک خانیان

آل خجند

طایفه‌ای که نسب خود را به «مهلب ابن ابی صفره» سردار مشهور اموی می‌رسانند و اصلاً در خجند از شهرهای ماوراءالنهر می‌زیسته‌اند که بعداً به اصفهان آمده و جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی در دربار صدرالدین خجندی می‌زیسته و مداح او بوده. «صدرالدین عبداللطیف بن محمد» از رؤسای آل خجند و هم از فضلا و ادبای ایران که در سال ۵۸۰ هـ. ق. وفات یافت.

آل دابویه : ← دابویه

آل زنگی

سلسلهٔ امرای مستقل ترک نژاد که

از ۵۲۱ تا حدود ۶۴۸ ه. ق. در موصل و سنجار و جزیره و شام به‌نام اتابکان موصل، اتابکان سنجار و اتابکان شام حکومت کرده‌اند. چون همهٔ آنها از اولاد عمادالدین زنگی، اتابک موصل، بودند به نام آل زنگی یا امرای زنگی موسوم می‌شدند.

آل زیار

دولت زیاریان در اوایل قرن چهارم هجری به‌دست مرداَویج در مغرب متصرفات سامانیان تشکیل یافت. مرد آویج، از سرداران اسفاربن شیرویه بود که بر وی شورید و سپاه وی را در سال ۳۱۵ در قزوین شکست داد. اسفار کشته شد و مرداَویج خود را سلطان خواند. از این خاندان که همگی ایران‌دوست و پیرو آیین تشیع و در صدد برانداختن حکومت و سلسلهٔ خلفای عباسی و احیای استقلال و مجد و عظمت ایران بودند، هشت نفر سلطنت کردند که عبارتند از:

۱ ــ مرد آویج بن زیار (حکومت ۳۱۶ ــ ۳۲۳ ه. ق.).

۲ ــ وشمگیر بن زیار. ابومنصور ظهیرالدوله (حکومت ۳۲۳ ــ ۳۵۶ ه. ق.).

۳ ــ بیستون بن وشمگیر ابومنصور ظهیرالدین (حکومت ۳۶۶ ــ ۳۶۶ ه. ق.).

۴ ــ قابوس بن وشمگیر شمس‌المعالی ابوالحسن (حکومت ۳۶۶ ــ ۴۰۳ ه. ق.).

۵ ــ منوچهر بن قابوس. فلک‌المعالی (حکومت ۴۰۳ ــ ۴۰۲ ه. ق.).

۶ ــ انوشیروان‌بن منوچهر. ابوکالیجار (حکومت ۴۲۰ ــ ۴۳۴ ه. ق.).

۷ ــ کیکاووس.

۸ ــ گیلانشاه.

آل ساسان : ← زیاریان

آل سامان : ← سامانیان

آل سلجوق : ← سلجوقیان

آل شنسب

شنسبیان، سلسله‌ای از سلاطین و امرای محلی ولایت غور که از عهد صفاریه در آن ولایت حکومت مستقل کم اهمیتی داشته و بعدها، رفته رفته قدرت و نفوذی در آن حدود کسب کرده‌اند. از حدود سنهٔ ۵۴۳ تا ۶۱۲ ه. ق. به غیر از ولایت غور و فیروزکوه، در غزنین و بلاد مجاور نیز حکومت کرده‌اند و در این سال دولت آنها به‌دست سلطان محمد خوارزمشاه منقرض گشته است. امرای این سلسله نسب خود را به شنسب نامی از اهل غور می‌رسانیده‌اند که گویند از نژاد ضحاک تازی بوده، و در زمان امیرالمؤمنین علی‌ابن ابی‌طالب (ع) و به‌دست او اسلام آورده است. مقارن سلطنت محمود غزنوی، امیر محلی این ناحیه از شنسبیان محمد ابن سوری نام داشت که غالباً متعرض بلاد سبکتکین و محمود بود. سلطان محمود در ۴۰۱ ه. ق. وی را مغلوب کرد، و ولایت غور را بگرفت و محمد ابن سوری را محبوس داشت تا خود را در حبس هلاک نمود. و سپس حکومت غور را به پسر وی ابوعلی داد. از آن پس، امرای غور دست نشانده و مطیع سلطان غزنوی شدند و سلطان مسعود غزنوی نیز چندین بار در ولایت غور لشکرکشی نمود، و شنسبیان، که امرای محلی آن ولایت بودند، پس از آن، با وجود ضعف و انحطاط تدریجی غزنویان، همواره از آنها اطاعت و تبعیت می‌نمودند. با قتل معزالدین محمد سام (معروف به شهاب‌الدین غوری) دولت شنسبیان به ضعف و تجزیه افتاد، و عاقبت به‌دست سلطان محمد خوارزمشاه دولت آنها برافتاد. غیر از شنسبیان غور، یک دستهٔ دیگر از شنسبیان در طخارستان حکومت می‌کرده‌اند. پایتخت شنسبیان طخارستان بامیان بوده است. شاخه‌ای

از آنها نیز، بعد از تصرف غزنین، در آنجا حکومت کرده‌اند. نیز ← غوریان.

آل صاعد

خاندانی از معاریف اصفهان که ریاست حنفیان آن شهر در قرن ششم هـ. ق. با آنها بوده. آل صاعد غالباً با آل خجند که رئیس شافعیان اصفهان بودند رقابت داشته‌اند. بعضی از شعرا نیز مانند جمال‌الدین اصفهانی و پسرش کمال اسماعیل آنها را ستوده‌اند. اختلاف و رقابت بین آل صاعد و آل خجند غالباً منتهی به مبارزات بین حنفیان و شافعیان می‌شده است، و غالباً در این منازعات قتلها و غارتها واقع می‌گردیده و هر بار محله‌ای در اصفهان زیر و رو می‌شده است.

آل طاهر: ← طاهریان

آل عراق = خوارزمشاهیان قدیم

حکام قدیم خوارزم، خاندان حکام قدیم خوارزم که در شهر کاث یا کات واقع در مشرق جیحون به‌عنوان خوارزمشاه حکومت می‌کرده‌اند و نسب خود را به کیخسرو ساسانی می‌رسانیده‌اند و ظاهراً از دورهٔ قبل از اسلام در این ناحیه حکومت می‌کرده‌اند. از مشاهیر امرای این خاندان یکی ابوسعید احمد ابن محمد ابن عراق است که اصلاحاتی در تاریخ خوارزمی کرد.

خاندان آل عراق حکام قدیم خوارزم نیز خوانده می‌شدند که به‌دست مأمونیان در سنهٔ ۳۸۵ هـ. ق. برافتاد.

آل فریغون

سلسله امرای مستقل ولایت جوزجانان که از حدود ۲۷۹ تا سنهٔ ۴۰۱ هـ. ق. در آن ولایت فرمانروایی کرده‌اند، و قبل از آن نیز این خاندان به احتمال قوی در آن ولایت اقتدار داشته‌اند. ولایت جوزجانان ناحیه‌ای بوده است بین مروالرود و بلخ، و مرکز آن ولایت

یهودیه نام داشته. امرای آل فریغون در حمایت و نگهداری و تشویق اهل فضل و ادب اهتمام داشته‌اند، چنانچه بدیع‌الزمان همدانی، ابوبکر خرازی، مؤلف مفاتیح‌العلوم و ابوالفتح بستی بدانها انتساب داشته‌اند. از امرای این خاندان ابوالحارث محمدابن فریغون با سبکتکین غزنوی خویشی داشت، و در اوایل استیلای محمود غزنوی در خراسان وفات یافت. بعد از او پسرش ابونصر احمدابن ابوالحارث به امارت جوزجان نشست و او در سنهٔ ۴۰۱ ه‍. ق. وفات یافت و با مرگ او ولایت جوزجانان ضمیمه قلمرو محمود غزنوی گشت.

نامهای فرمانروایان آل فریغون

نام	تاریخ آغاز حکومت	
	به سال هجری	به سال میلادی
۱ ـ احمدبن فریغون	۲۷۹	۹۰۱
۲ ـ ابونصر محمدبن فریغون	۳۳۷	۹۵۹
۳ ـ ابوالحارث احمدبن محمد	۳۶۸	۹۹۰

آل قارن

سلسله‌ای در طبرستان، کیوس پسر قباد و برادر خسرو انوشیروان چون آیین مزدکی داشت و در طبرستان فرمانروایی می‌کرد و مزدکیان می‌خواستند او را به پادشاهی بنشانند از این جهت خسرو انوشیروان او را از طبرستان برداشته، قارن پسر سوخرا را به‌جای او گماشت. و از این تاریخ بود که سلسله‌ای در طبرستان روی کار می‌آیند که ایشان را آل قارن می‌خوانند. محل حکومت ایشان کوه قارن متصل به فیروزکوه بود و شهر آن شهمار و قلعه‌اش پریم که امروز فیروزکوه خوانده می‌شود نام داشت.

آل قاورد: ← سلجوقیان کرمان.

آل کاکویه = اتابکان یزد

حکومت عراق و توابع آن بعد از وفات فخرالدوله به پسرش مجدالدوله ابوطالب رستم رسید، ولی چون بیش از

چهار سال نداشت مادرش سیده خاتون دختر اسپهبد رستم بن مرزبان، که زنی عاقل و کاردان بود، به‌جای او به ادارهٔ امور مملکتی پرداخت. او در حدود سال ۳۹۸ ه حکومت اصفهان را به علاءالدوله اسفهسالار ابوجعفر محمدبن ابوالعباس دشمن زیاد سپرد. پدر این شخص خال سیده خاتون بود، و خال را به دیلمی کاکویه می‌گفتند، یعنی کلمهٔ کاکویه در این زمان همان معنای خال عربی و دایی فارسی را داشت، و به همین علت است که علاءالدوله به «ابن کاکویه» و فرزندانش به دیالمهٔ کاکویه شهرت یافتند.

علاءالدوله از آغاز امر، از سرداران و سپهسالاران امرای دیلمی، در عراق و جبال بوده است، بدین جهت در زمان امارت اصفهان نیز در کارهای عراق و جبال دخالت می‌کرد. در سال ۴۱۴ ه، همدان را از سمساءالدوله پسرش شمس‌الدوله گرفت و تا حلوان پیش رفت، و نفوذ و قدرتی کسب کرد و ملقب به علاءالدوله گردید. ولی در جنگ باکسان مسعود بن محمود غزنوی شکست خورد و به بروجرد و از آنجا به تارم گریخت. ولی سالار تارم او را نپذیرفته گفت تاب دشمنی با خراسانیان را ندارم. ولی این شکست قدرت و نفوذ علاءالدوله را به کلی از بین نبرد، وی تا سال ۴۳۳ ه، سال وفاتش، دست از اصفهان و متصرفات خود برنداشت. نظامی عروضی در چهار مقاله به خطا نوشته است که وزارت علاءالدوله با ابوعلی‌سینا بوده است. می‌نویسند شیخ در آغاز سلطنت سماءالدوله پسر شمس‌الدوله به اتهام مکاتبه با علاءالدوله در قلعهٔ فردجان محبوس گردید، پس از آزادی از همدان بیرون رفت و به درخواست خواص دربار علاءالدوله با حرمت به اصفهان وارد شد. ابوعلی در دربار وی منزلتی تمام یافت. شبهای جمعه همهٔ علمای شهر در مجلس علاءالدوله حاضر می‌شدند و در جملهٔ فنون از بوعلی استفاده می‌کردند. و ابوعلی توانست در دربار وی به تکمیل تألیفات خود و تصنیف

کتب جدیدی به درخواست علاءالدوله و بستن رصدی به خواهش آن امیر و به یاری ابوعبید جوزجانی مبادرت کند و برای رصد آلاتی پدید آورد که تا آن وقت سابقه نداشت. و در حمله‌ای که سپاهیان مسعود به سال ۴۲۵ ه به اصفهان کردند قسمتی از کتب ابوعلی به غارت رفت.

پس از علاءالدوله، ظهیرالدین ابومنصور فرامرزی جای وی را گرفت. نفوذ این خاندان تا سال ۴۳۳ ه، در همدان، اصفهان، یزد و نهاوند باقی بود. در این سال طغرل سلجوقی، ظهیرالدین فرامرز را از حکومت اصفهان معزول کرد و سال بعد حکومت یزد و ابرقو را به وی مفوض داشت.

بعد از ابومنصور ظهیرالدین فرامرز، پسر وی امیر علاءالدوله علی به حکومت رسید. او دختر جغری بیک را که قبلاً در ازدواج القائم بامراله خلیفهٔ عباسی بود، به همسری خود برگزید. و در جنگی که بین برکیارق و تکش عم او، اتفاق افتاد، به قتل رسید. معزی نیشابوری شاعر معروف، مداح امیر علاءالدوله علی بود و اشعار زیادی در مدح وی سروده است.

پس از علاءالدوله پسرش امیر فرامرز که از دختر جغری بیک بود، به حکومت یزد رسید. امیر فرامرز به خدمت سلطان سنجر پیوست. و در جنگ قطوان، در سال ۵۳۶ ه، کشته شد. سنجر حکومت یزد را به دو دختر امیر فرامرز واگذاشت و دو برادر از اقوام آنها به‌نام رکن‌الدین سام و عزالدین لنگر را به اتابکی آن دو گماشت. به این ترتیب سلسلهٔ آل کاکویه در یزد به اتابکان یزد مشهور گردید. بعضی سال ۴۴۳ ه سال شروع حکومت ظهیرالدین فرامرز را در یزد، شروع تاریخ اتابکان یزد می‌دانند. برخی این شهرت را از سال ۵۹۰ ه به بعد می‌نویسند. آنچه که قریب به یقین است اینکه سلسلهٔ اتابکان یزد از اواخر قرن ۶ ه، با روی کار آمدن دو اتابک: رکن‌الدین سام و عزالدین لنگ و فرزندان این دو برادر تشکیل می‌شود.

دو برادر، اولین عضو اتابکان یزد و پسران وردان روز بودند. رکن‌الدین به علت عدم لیاقت، به نفع برادر از امور یزد و اتابکی دختران امیر فرامرز، استعفا داده، این سمت را به برادرش عزالدین لنگ واگذاشت. عزالدین یکی از برجسته‌ترین افراد این خاندان به سال ۵۹۰ ه. سال وفات یافت و رکن‌الدین سام رسماً به مقام اتابکی یزد رسید. و مانند برادرش رکن‌الدین، با سلاجقهٔ کرمان روابط حسنه و دوستی داشت.

بعد از وفات عزالدین، سال ۶۰۴ ه، مقام وی به پسرش وردن روز رسید. او مدت ۱۲ سال یعنی تا ۶۱۶ ه حکومت کرد. پس از وی برادرش ابومنصور اسفهسالار قطب‌الدین حکومت یافت، و پس از وی قطب‌الدین محمود بن قطب‌الدین ابومنصور اسفهسالار، به اتابکی یزد رسید و با دختر براق حاجب، امیر قراختایی کرمان ازدواج کرد. و تا سال ۶۳۷ ه، حکومت داشت. قطب‌الدین محمود دو پسر داشت: به‌نام رکن‌الدین علاءالدوله و مظفرالدین محمد، بعد از مرگ قطب‌الدین محمودشاه، رکن‌الدین علاءالدوله به اتابکی رسید. رکن‌الدین برادر ترکان خاتون، زوجهٔ اتابک سعدبن زنگی، از اتابکان فارس بود. و چنانکه در تاریخ اتابکان فارس بیاید، بعد از کشته شدن ترکان خاتون به‌دست سلجوق شاه اتابک فارس، هولاکوخان مغول را تحریک به لشکرکشی به فارس و جنگ با سلجوق شاه نمود.

بعد از رکن‌الدین، طغانشاه یا طغاشاه با لقب علاءالدوله اتابک یزد شد، که مدت هشت سال حکومت کرد (۶۶۲ ـ ۶۷۰). او دو پسر داشت به‌نام علاءالدوله یا علاءالدین که چندان طولی نکشید که در سال ۶۷۳ ه وفات یافت و برادر دیگر یوسف شاه، به‌جای وی نشست. یوسف‌شاه معاصر ارغون‌خان مغول بود، چون خراج و مالیات مقرری را به دربار او نفرستاد، ارغون تصمیم گرفت، به آن ناحیه لشکرکشی کند. ولی وفات یافت. تصمیم وی را بزرگان مغول به عهده گرفتند. اتابک یوسف‌شاه به

خراسان گریخت و سپاهیان مغول یزد را متصرف و غارت کردند و عدهٔ کثیری را کشتند.

ایالت یزد از سال ۶۹۴ هـ، از لحاظ امورمالی ضمیمهٔ متصرفات بایدو گردید، ولی اتابکان رسماً در این ناحیه تا سال ۷۱۸ هـ، حکومت داشتند و در این سال، درزمان حکومت حاجی شاه بن یوسف شاه، به‌دست امیر مبارزالدین، مؤسس سلسلهٔ آل مظفر، منقرض گردید.

آل کرت

طبقه‌ای از حکام محلی ایران شرقی که از ۶۴۳ ـ ۷۸۳ یا ۷۹۱ هـ. ق.، حکومت نموده و پایتخت آنها هرات بوده است.

آل کرت در اصل از هندوستان غور بودند که در طول مدت سلطنت ایلخانان مغول بر هرات حکومت می‌کردند و با انحطاط ایشان، قدرت آنان افزایش یافت. نخستین کسی که از این خاندان اسم و رسمی یافته «ملک رکن‌الدین بن تاج‌الدین» است که دختر سلطان غیاث‌الدین محمود غزنوی را به زنی گرفت و از جانب آن سلطان به‌حکومت دژخیار از دژهای بین هرات و غور منصوب شد. پس از ملک رکن‌الدین دختر زاده او شمس‌الدین محمد کرت به‌جای او نشست و او مؤسس آل کرت است (۶۴۳ ـ ۶۷۶ هـ.). وی به‌خدمت منگو قاآن مغول رسید و خان حکومت هرات و جام (از طرفی تا کنار سیحون و از طرفی دیگر تا کنار رود سند) را به او واگذاشت. پس از مرگ ملک شمس‌الدین در تبریز و مسموم شدن او به دستور «آباقاخان» پسرش ملک رکن‌الدین (۶۷۷ ـ ۷۰۵ هـ. ق.) به‌حکومت هرات رسید. امرای این سلسله عبارتند از:

۱ ـ ملک شمس‌الدین پسر ابی‌بکر کرت. (از ۶۴۳ ـ ۶۷۶ هـ. ق.).

۲ ـ رکن‌الدین پسر شمس‌الدین. (از ۶۷۶ تا ۷۰۵ هـ. ق.).

۳ ـ فخرالدین پسر رکن‌الدین. (از ۷۰۵ تا ۷۰۶ هـ. ق.).

۴ ـ غیاث‌الدین پسر فخرالدین. (از ۷۰۶ تا ۷۲۹ ه. ق.).

۵ ـ شمس‌الدین پسر غیاث‌الدین. (از ۷۲۹ تا ۷۳۰ ه. ق.).

۶ ـ ملک حافظ پسر غیاث‌الدین. (از ۷۳۰ تا ۷۳۲ ه. ق.).

۷ ـ معزالدین پسر غیاث‌الدین. (از ۷۳۲ تا ۷۷۱ ه. ق.).

۸ ـ غیاث‌الدین پسر معزالدین. (از ۷۷۱ تا ۷۸۳ ه. ق.).

این سلسله با کشته شدن امیر غیاث‌الدین به‌دست امیر تیمور گورکانی منقرض شد.

آل گاوبره = دابویهیان

این خاندان به آل دابویه یا آل گاوبره یا گاوبارگان یا دابوان معروفند. شروع حکومت این سلسله از زمان روی کار آمدن دابویه سال ۴۰ ه پس از مرگ پدرش گیل گاوباره، آغاز و به مرگ خورشید، به سال ۱۴۴ ه خاتمه می‌یابد.

در سال ۲۷ ه، گیلان شاه گاوباره از شاهزادگان ساسانی، آذرولاش نبیرهٔ قارن از خاندان آل قارن را خلع کرد و عنوان گیل گیلان و فر شوادگر شاه را از یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی دریافت نمود. و تا سال ۵۰ ه حکومت کرد و دژهای استواری بنا نهاد.

گیل گیلانشاه دو پسر داشت: دابویه و بادوسپان. دابویه در گیلان به تخت نشست و با دوسپان به امارت رویان رسید. دابویه مردی با سیاست، پر هیبت و بدخو بود، چندانکه گناه کسی را نمی‌بخشید. از او پسری ماند ملقب به ذوالمناقب فرخان بزرگ که لشکر به طبرستان آورد و تا حد نیشابور بگرفت. جمله سر بر خط عبودیت او نهادند و شهرها بنیاد نهاد... و طبرستان چنان معمورکردکه به‌ایام‌گذشته نشان ندادند... اول پادشاهی که عمارت شهر اصفهبدان فرمود و آنجا قصر ساخت، او بود.

شهریاران این خاندان از زمان روی کار آمدن فرخان (۹۰ ـ ۱۴۰ ه)، به بعد لقب اسپهبد داشتند.

دابویهیان از زمان روی کار آمدن پادوسپان، ملقب به «گادوسپا»، تنها

فرمانروای گیلان شدند، و نواحی رویان، رستمدار، نور و کجور، تحت نظر پادوسپانیان قرار گرفت.

دابویهیان از طریق پدر به جاماسپ، برادر سوم قباد (پدر انوشیروان) می‌پیوندند.

اسامی دابویهیان

اسپهبدان طبرستان و گیلان

(تختگاه آن فومن بود)

نام	تاریخ جلوس	تاریخ جلوس به سال طبرستانی
۱ ـ گیل بن گیلانشاه	۴۲ سنه	۲۴ ه
۲ ـ دابویه بن گیل	۵۷ "	۴۰ "
۳ ـ خورشیدبن گیل	۷۳ "	۵۶ "
۴ ـ فرخان(فروخان) بن دابویه	۱۰۷ "	۹۰ "
۵ ـ دادبر جمهربن فرخان	۱۲۰ "	۱۰۴ "
۶ ـ ساروية بن فرخان	۱۳۳ "	۱۱۶ "
۷ ـ خورشید بن دادبر جمهر	۱۳۳ "	۱۱۶ "

آل لیث : ← صفاریان

آلمان

آلمان که در اوایل قرن شانزدهم قبل از میلاد عادتاً «هالمان» نامیده می‌شد همان «حلوان» ـ یا کوهپایهٔ زاگرس بر سر راه بخش علیای رود دیاله می‌باشد.

آل مأمون

مأمونیان یا آل مأمون که در خوارزم حکومت داشتند، خوارزمشاه نیز می‌نامند. و نیز ← مأمونیان

آل محتاج

سلسله‌ای از حکمرانان خراسان که از اوایل اسلام تا دوره سلطنت سلطان محمود غزنوی در ولایت چغانیان حکومت می‌کرده‌اند. این خاندان به‌نام جد خود محتاج امیر سلاطین سامانی، معروف شده‌اند.

امرای معروف این سلسله عبارتند از:

۱ ــ ابوبکر محمدبن مظفرابن محتاج. (فوت ۳۲۹ هـ. ق.).

۲ ــ ابوعلی چغانی، احمدبن محمد. (فوت ۳۴۴ هـ. ق.).

۳ ــ ابومنصور نصربن احمد چغانی.

۴ ــ ابوالمظفر طاهربن فضل چغانی. «ممدوح منجیک ترمذی.» (مقتول در ۴۷۷ هـ. ق.).

۵ ــ ابوالمظفر فخرالدوله، احمدبن محمد چغانی. «ممدوح دقیقی و فرخی».

این سلسله به‌دست سلطان محمود غزنوی منقرض شد.

آل مروان

مروان که پیرمردی محیل بود با لشکری به‌سوی دمشق رهسپار شد و ضحاک‌بن قیس را که طرفدار عبدالله‌بن زبیر بود در محلی به‌نام مرج راهط در غوطه دمشق شکست داد و خلافت را بر خویشتن مسلم ساخت (۶۴ هـ.). و از این پس خلفای اموی به‌نام او آل مروان خوانده می‌شوند که از سال ۶۴ تا ۱۳۲ هجری خلافت کرده‌اند. مروان یک سال بعد در (۶۵ هـ.) بمرد و پسرش عبدالملک‌بن مروان به خلافت نشست.

آل مسافر = کنگریان = سالاریان

سلسله‌ای (قرن ۴ و ۵ هـ. ق.) از امرای محلی دیلمستان که نخست در تارم به فرمانروایی پرداختند، سپس به آذربایجان و اران و ارمنستان و زنجان و ابهر و سهرورد نیز دست یافتند.

امرای معروف این سلسله عبارتند از:

۱ ــ محمدبن مسافر.

۲ ــ وهسودان‌بن محمد.

۳ ــ نوح‌بن نوح.

۴ ــ جستان‌بن نوح.

۵ ــ ابراهیم‌بن مرزبان‌بن اسماعیل‌بن وهسودان.

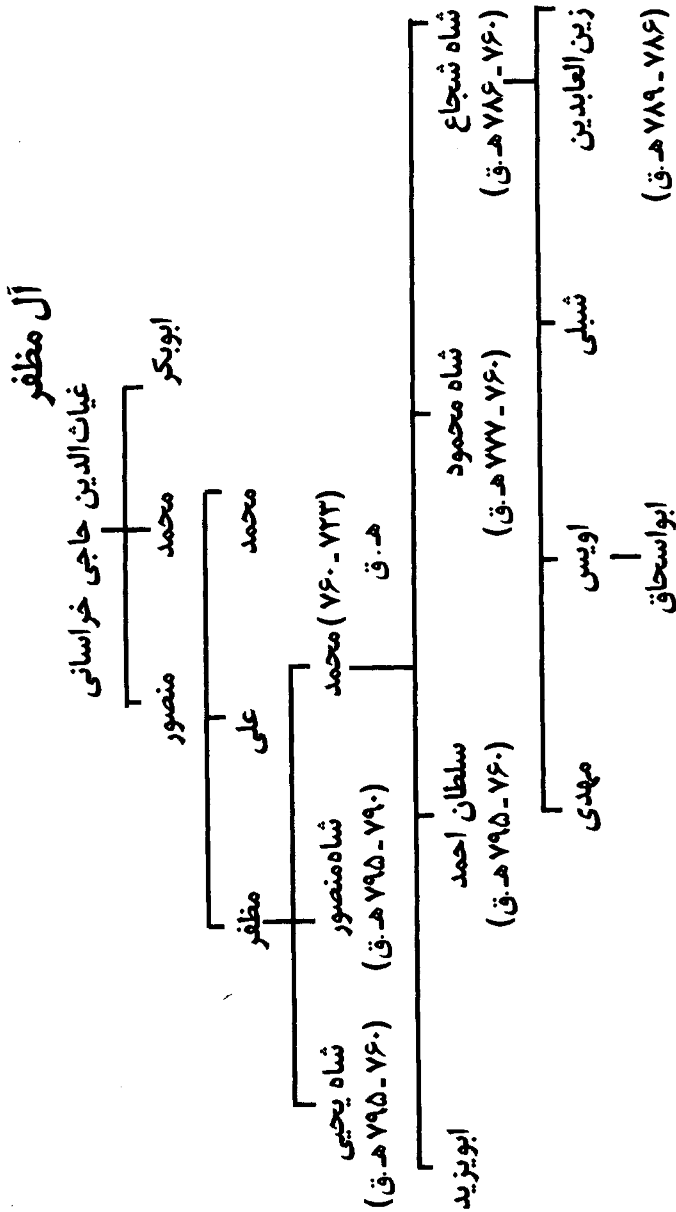
۶ ـ جستان‌بن ابراهیم.
۷ ـ مسافر.
نیز ← کنگریان
نیز ← سالاریان

آل مظفر

چون دولت مغول رو به‌ضعف گذاشت، در اطراف ایران سلسله‌های مستقلی تشکیل یافت و رشتهٔ وحدت گسیخته شد. آل مظفر مهمترین این سلسله‌ها بود که قسمت اعظم ایران را در دست داشتند. سرسلسلهٔ این دودمان «امیر مبارزالدین محمد» است و جد اعلای او غیاث‌الدین حاجی خراسانی که از اهل خواف بوده است. پدر مبارزالدین موسوم به امیر مظفر نزد ارغون و گیخاتو و غازان‌خان و الجایتو به مراتب عالی رسید و در سال ۷۱۳ به‌جای پدر حاکم میبد شد و از طرف سلطان ابوسعید در یزد و فارس مأموریتهای مهم یافت و سپس به کلوت یزد رسید و بعد از ضعف مغول، کرمان را ضمیمهٔ قلمرو خویش کرد و از کشتن شیخ ابواسحاق اینجو در۷۵۸ بر فارس و اصفهان مسلط گشت، سپس به آذربایجان حمله برد و تا شمال تبریز پیش راند اما پیروانش که به سبب سختگیریهای او از وی دلخوش نبودند وی را خلع کرده و چشمانش را میل کشیدند. شاه شجاع پس از واقعه کور کردن پدر بر جای او نشست و دوران سلطنت وی به نزاع بین او و برادرش شاه محمود گذشت. شاه شجاع در ۷۸۶ درگذشت و او را در شیراز به‌خاک سپردند. پس از وی زین‌العابدین به‌جای او نشست. آخرین پادشاه این سلسله شاه منصور (۷۹۰ ـ ۷۹۵ هـ. ق.) است که به‌دست لشکر تیمور شکست یافته و کشته شد. مظفریان هفت تن بودند و هفتاد و دو سال حکومت کردند.

سلاطین آل‌مظفر و زمان هر یک
(تواریخ براساس هجری قمری است)

۱ ـ امیر مبارزالدین محمدبن مظفربن


آل مظفر
غیاث‌الدین حاجی خراسانی
ابوبکر
محمد
منصور
محمد
علی
مظفر
محمد (۷۶۰ـ۷۲۳ هـ.ق)
شاه‌منصور (۷۹۵ـ۷۹۰ هـ.ق)
شاه یحیی (۷۹۵ـ۷۶۰ هـ.ق)
شاه شجاع (۷۸۶ـ۷۶۰ هـ.ق)
شاه محمود (۷۷۷ـ۷۶۰ هـ.ق)
سلطان احمد (۷۹۵ـ۷۶۰ هـ.ق)
ابویزید
زین‌العابدین (۷۸۹ـ۷۸۶ هـ.ق)
شبلی
اویس
ابواسحاق
مهدی

منصوربن غیاث‌الدین حاجی. (از ۷۲۳ تا ۷۶۰)

۲ ـ شاه محمودبن امیر مبارزالدین محمد (از ۷۶۰ تا ۷۷۷)

۳ ـ سلطان عمادالدین احمدبن‌امیر مبارزالدین محمد. (از ۷۶۰ تا ۷۹۵)

۴ ـ شاه نصرت‌الدین یحیی‌بن امیر مبارزالدین محمد. (از ۷۶۰ تا ۷۹۵)

۵ ـ شاه شجاع‌بن امیر مبارزالدین محمد. (از ۷۶۰ تا ۷۸۶)

۶ ـ سلطان زین‌العابدین‌بن شاه شجاع. (از ۷۸۶ تا ۷۹۰)

۷ ـ شاه منصوربن شاه مظفربن امیر مبارزالدین محمد. (از ۷۹۰ تا ۷۹۵)

آل‌مؤید

سلسله‌ای از امرا و غلامان سنجر که از ۵۴۸ تا ۵۹۵ هـ. ق. در قسمتی از خراسان حکومت کرده‌اند. این سلسله به‌نام مؤسس آنها «مؤید آل ابه» منسوبند که بعد از گرفتاری (۵۴۸ هـ. ق.) سنجر به‌دست غز کسب قدرت کرد. در عهد قدرت او حادثهٔ عمده‌ای که روی داد جنگها و نزاعهای خونین بود. مؤید آل ابه در ۵۶۸ هـ. ق. در جنگ کشته شد، و بعد از او پسرش طغانشاه ابن مؤید به‌قدرت رسید، که در۵۸۲ هـ. ق. پسرش سنجر شاه (متوفی ۵۹۵ هـ. ق.)، آخرین امیر آل مؤید، به جایش نشست. او مقهورسلطان‌تکش‌خوارزمشاه‌شد. مرکز امارت این سلسله نیشابور بوده است.

نامهای شاهان یا امیران آل‌مؤید

ردیف	نام پادشاه	آغاز پادشاهی به سال هجری شمسی	آغاز پادشاهی به سال میلادی
۱	مؤید آی‌ابه	۵۴۸	۱۱۷۰
۲	عضدالدوله ابوبکر طغانشاه‌بن مؤید	۵۷۳	۱۱۹۵
۳	سنجرشاه‌بن ابوبکر طغانشاه	۵۸۱	۱۲۰۳

آلن

آلن یا آلنها یک نژاد باستانی ایرانی بودند که در قفقاز شمالی سکونت داشتند و نخستین بار «امیانوس مارسلینوس» از آنان نام برده است.

آلن چارلز ترات

در سالهای جنگ دوم جهانی رئیس سرویس اطلاعاتی انگلیس در ایران بود که با پوشش کاردار سفارت بریتانیا در تهران عمل می‌کرد.

ترات، علاوه بر عملیات تدارک سلطنت محمدرضا پهلوی ــ که افشای آن توسط ارتشبد حسین فردوست نام او را در ردیف مهمترین چهره‌های جاسوسی جهان غرب قرار می‌دهد، در ایجاد مهمترین حوادث سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ نقش اصلی داشت.

نخستین اقدام مهم او، عملیات بازگردانیدن سید ضیاءالدین طباطبایی از فلسطین به ایران بود. این عملیات از مرداد ۱۳۲۰ (یک ماه قبل از سقوط رضاخان) با ملاقات سرهنگ تیگ انگلیسی و سید ضیاء در فلسطین آغاز شد و پس از شهریور ۱۳۲۰، در مکاتبات سر ریدربولارد با وزیر کشور بریتانیا مقیم قاهره ضرورت آن مورد بحث قرار گرفت.

دومین اقدام مهم ترات، عملیات اغتشاش در جنوب ایران است.

ترات به‌وسیلهٔ شیوخ وابسته، به تشکیل «اتحادیه عرب خوزستان» دست زد. نمایندگان این جمعیت خلق‌السّاعه در ملاقات با نایب‌السلطنه و نخست‌وزیر و وزیر امور خارجهٔ عراق خواستار جدایی از ایران و پیوستن به عراق شدند! رادیو بی. بی. سی. این خبر را با آب و تاب به‌عنوان ملاقات نمایندگان «عربستان» (یعنی خوزستان!!) و عراق پخش کرد.

همزمان، ترات به ایجاد شورش معروف به «نهضت جنوب» در فارس دست زد و با اجیر کردن سران ایل قشقایی (محمدناصر، خسرو،

ملک‌منصور، محمدحسین) و با همکاری سرلشکر فضل‌الله زاهدی و حمایت زیر پردهٔ قوام‌السلطنه (نخست‌وزیر) طرح آشوب «خودمختاری» فارس را پیاده کرد و برادران قشقایی فارس را به نفع خود مسلح کرد.

ترات، علاوه بر خوزستان و فارس، به اقدامات گسترده‌ای در منطقه بختیاری و لرستان دست زد و هدف این بود که در صورت موفقیت شوروی در آذربایجان و کردستان، در خوزستان و فارس و اصفهان یک حکومت انگلیسی قدرت را به‌دست گیرد.

آل وردان: ← اتابکان یزد

آماتونت (شاهان آماتونت)

در بین سران قوای بحری خشایارشا در سال ۴۸۰ ق.م، هرودوت، تیموناکس پسر تیماگوراس را نام برده است که هر دو شاه آماتونت بودند و در سال ۳۹۱ یکی از شاهان آماتونت که نام او در تاریخ ثبت نیست، با شاه سلوکی و کیتیوم، بر ضد اواگوراس اول، متحد شد. از این شاهان سکه‌ای به‌دست نیامده است.

سکه‌های اولیهٔ این منطقه متعلق به زوتیموس، لیزاندر، اپی‌پالس، و رواکوس می‌باشد و بعد دو شاه دیگر به‌نام‌های پازی‌سیپروس (۳۵۰ ق.م) و اندروکلس نیز در آماتونت سلطنت کردند.

آمادای : ← ماد

آمارد

به‌واسطه زندگی ماردها در حاشیه سپیدرود، سپیدرود به‌نام آنان رود آمارد خوانده می‌شد.

آماردی: ← رود قزل‌اوزن

آمازیس

فرعون مصر در زمان حمله کمبوجیه ۵۳۸ ق.م.

آمد

بنابه گفته امین مارسلن (کتاب ۱۸ بند نهم) شهر مستحکم آمد در ابتدا قلعه خرابه‌ای بیش نبوده و امپراتور کنستانس در اطراف آن حصار و برجهای مرتفعی ایجاد و با انواع ماشینهای دفاع مجهز نمود و آن را به یک قلعه جنگی مخوفی مبدل ساخت. از طرف جنوب رود دجله این شهر را مشروب می‌کند و از طرف مشرق مشرف به جلگه‌های بین‌النهرین است. رشته ارتفاعات کوه توروس که سرحد بین ارمنستان و نواحی ماوراء دجله است حد شمالی آن را تشکیل می‌دهد. از طرف مغرب با ولایت کماژن هم سرحد است. در پای قلعه داخلی شهر چشمه آب بزرگی موجود می‌باشد. این شهر مستحکم که رومیها آن را غلبه‌ناپذیر می‌پنداشتند در زمان قباد به تصرف ارتش ایران درآمد ولی به‌علت استحکام شهر محاصره آن مدتی به طول انجامید و باعث تلفات زیاد شد. محل این شهر را با دیاربکر امروزه تطبیق می‌دهند.

آمِد

شهر آمد یا دیار بکر، مرکز ولایت دیار بکر، بر ساحل چپ رود دجله قرار دارد و از مراکز صنعتی و بازرگانی است که شاپور دوم ساسانی آن را گرفت و در زمان خلافت عمر به‌تصرف مسلمانان درآمد (۱۹ ه. ق.) و در سال ۳۶۸ ه. ق. به‌دست آل بویه افتاد.

آم‌میانوس مارسلینوس

نام او را به زبان فرانسه آم‌مین مارسلن می‌نویسند. وی مورخی لاتین و یونانی‌الاصل است و در حدود سال ۳۳۰ در انطاکیه شام زاییده شد و از نجبای روم به شمار می‌رفت و لقب این‌گنوس را که به معنای آزاده و نجیب است و بر نجبای آن روزگار اطلاق می‌شد، برای خود اختیار کرده بود.

وی در زمان پادشاهی کنستانس در

ایتالیا وارد خدمت نظام شد و سپس در رشتهٔ سواره نظام معروف به کوهورتوس با سردار مشهور روم اوریسی کنیوس به انطاکیه اعزام گشت. پس از آن در رکاب سردار مزبور برای سرکوبی شورشیان گالیا (فرانسه حالیه) رهسپار شد. آمین‌مارسلن در ضمن مأموریتهای جنگی خود در سال ۳۵۹ در شهر آمد amid گرفتار محاصره لشکریان ایران شد. همین که شهر مزبور به‌دست ایرانیان افتاد او از بیم جان بگریخت. در لشکرکشی امپراتور یولیانوس در ۳۶۳ به قصد جنگ با شاپور ذوالاکتاف در رکاب آن امپراتور به ایران آمد و پس از کشته شدن یولیانوس و شکست رومیان، در شهر انطاکیه رحل اقامت افکند و از خدمت نظام تقاعد جست. پس از مدتی نیز از آنجا به روم بازگشت و تا پایان عمر در آن شهر به سر برد. در روم مشغول نوشتن تاریخ بزرگ خود شد، تا اینکه در زمان امپراتوری تیودوزیوس در حوالی سال ۳۹۰ میلادی درگذشت.

او کتاب خود را رسگسته نام نهاد و تاریخ وی در حقیقت ذیل تاریخ مورخ رومی تاسیتوس به‌شمار می‌رود. کتاب او که تاریخ مفصل روم است از سلطنت نروا آغاز شده و به مرگ والنس یعنی سال ۳۷۸ میلادی خاتمه می‌پذیرد و مشتمل بر حوادث ۲۸۲ سال از تاریخ روم می‌باشد. کتاب وی در اصل ۳۱ جلد بوده و سیزده جلد اول آن که مشتمل بر وقایع ۴۵۰ سال بوده از میان رفته و ۱۸ جلد دیگر باقی مانده است. جلد چهارم که از هفدهمین سال سلطنت کنستانس یعنی از سال ۳۵۳ میلادی آغاز می‌شود و حوادث مدت ۲۵ سال را در بر دارد که مشتمل بر وقایع بین سالهای ۳۵۳ و ۳۷۸ میلادی است.

سبک تحریر آمین مارسلن تحت تأثیر شخصیت سربازی او واقع شده و دارای استقلال فکر و نظر است، با اینکه نوشته‌های او را از نثرهای شیوای لاتینی شمرده‌اند مع‌الوصف اسلوب نگارش او

از اغراق و ابهام خالی نیست. آمیانوس مارسلینوس گذشته از مشاهدات شخصی که حاصل سفرهای جنگی او بوده‌اند از آثار اراتوستن و بطلمیوس و هرودیان بسیار برخوردار شده است. نخستین چاپ تاریخ وی در سال ۱۴۷۴ به سعی و اهتمام جمعی از دانشمندان در روم به زبان لاتین به طبع رسیده. در قرن نوزدهم عده‌ای از فضلا به تصحیح و ترجمه آن پرداختند و متأسفانه تاریخ روابط روم و پارتها که در سیزده جزء اول آن بوده از میان رفته است.

تنها مطلبی که می‌توان دربارهٔ اشکانیان از باقی‌ماندهٔ کتاب او استفاده کرد شرحی است که در پیرامون جغرافیای تاریخی ایران در کتاب بیست و سوم خود داده و از شهرها و ولایات اشکانی به تفصیل یاد کرده است.

آم‌مین مارسلن: ← آم میانوس مارسلینوس

آمنه‌بیگم مجلسی

قرن یازدهم و دوازدهم هجری. از زنان عالم، محدث و فقیه. وی دختر علامه محمدتقی مجلسی (۱۰۰۳ / ۱۰۰۴ ــ ۱۰۷۰ ق.)، معروف به مجلسی اول و خواهر ملامحمدباقر مجلسی (۱۰۳۷ / ۱۰۳۸ ــ ۱۱۱۰ ق.) معروف به مجلسی دوم بزرگترین دختر از چهار دختر پدرش بود. برخی کتابها تعداد دختران علامه مجلسی اول را پنج، شش و هفت نفر دانسته‌اند که تعداد چهار نفر درست است. آمنه بیگم هم از کمال و هم از جمال برخورداربود. وی در خانوادهٔ علم و فضیلت و تقوا پرورش یافت و مدارج ترقی را تا درجه اجتهاد به‌سرعت پیمود. پدرش، ملا محمد صالح مازندرانی را که از افاضل شاگردان خود و مردی تهیدست ولی با تقوا و مورد احترام و علاقه و اعتمادش بود جهت ازدواج به او پیشنهاد کرد. آمنه بیگم نیز با این بیان که «فقر و تنگدستی

عیب مردان نیست»، موافقتش را با ازدواج اعلام داشت.

به‌نوشته آقا احمد بهبهانی در مرآت‌الاحوال جهان‌نما، ملا محمد صالح در شب زفاف پس از شکر و حمد الهی به گوشه‌ای رفت و تا پاسی از شب مشغول مطالعه شد و صبح زود برای مباحثه یا تدریس از خانه بیرون رفت. آمنه بیگم که ناظر کار وی و متوجه مشکل علمی او شده بود پس از رفتن همسرش حل آن را بر روی کاغذی نوشت و در لای کتاب گذاشت. شب بعد که ملا محمد صالح کتاب را گشود و نوشته را دید و دانست که از همسر فاضله اوست سجده شکر بجا آورد و تا صبح مشغول عبادت و مطالعه شد و بدین ترتیب تا سه شب زفاف به تأخیر افتاد.

آمنه بیگم زنی پرهیزگار و مجتهد بوده است. آقا احمد بهبهانی او را «فاضلهٔ مقدسهٔ مجتهده» می‌نامد و صاحب ریاض نیز او را این‌گونه یاد می‌کند: «آمنه خاتون دختر ملا محمد تقی مجلسی، فاضله عالمه صالحه متقیه است. او همسر ملا محمد صالح مازندرانی است. شنیده‌ام همسرش با همه فضل و دانشی که دارد بعضی از مشکلات قواعد علامه حلی را از او استفسار می‌کند. آمنه خاتون خواهر استاد استناد ما [علامه مجلسی اول] مُدَّظِلُّه است.» با توجه به اینکه صاحب ریاض این مطلب را در زمان حیات استاد خود، علامه مجلسی دوم نوشته، مؤید آن است که آمنه بیگم قبل از این تاریخ هم صاحب فضل و کمال بوده است.

مؤلف ریاحین‌الشریعه به استناد یک نسخه خطی ریاض‌العلما (موجود در کتابخانه ملک)، دو اثر به آمنه بیگم نسبت می‌دهد: یکی شرح الفیه ابن مالک و دیگری شرح شواهد سیوطی. مؤلف ریاض‌الجنه نیز ضمن تمجید فضایل و کمالات وی می نویسد که کتابی بسیار خوب در فقه تا باب عبادت تألیف

کرده است. علاوه بر این در گردآوری اخبار بعضی از مجلدات بحارالانوار به برادرش نیز کمک می‌کرده است. بعدها نیز همسرش با همهٔ علم و فضلی که داشت در حل بعضی از مسائل علمی با وی مباحثه و مذاکره می‌نمود.

آیت‌الله بروجردی ــ که از نوادگان بزرگ آمنه بیگم بود ــ در رساله‌ای که راجع به سلسله خاندان خود و انتساب آنها به خاندانهای علمی شیعه نوشته به دستخط جد اعلایش، سید محمد طباطبایی اصفهانی در پایان رساله خطی موالید پیغمبر و ائمه (س)، پس از نقل داستان ابن قولویه راجع به بازگرداندن حجرالاسود توسط قرامطه به مکه معظمه و نصب آن در جای خود نوشته است: «این داستان از جده‌ام، ثقه عالمه فاضله زاهدهٔ عابده، آمنه، از پدرش علامه مولی محمدتقی مجلسی نقل شده است.» این مطلب مبین آن است که آمنه بیگم چه پایگاه والایی در نزد بزرگان و علما داشته است.

وی مادر فرزندان عالم و نوادگان بزرگ است که از میان آنها تاکنون دهها مجتهد مرجع تقلید و دانشمند بلند آوازهٔ دینی برخاسته‌اند. تاریخ فوت آمنه بیگم مشخص نیست. به‌نوشته ریحانةالادب مرقد وی در تخت فولاد اصفهان است ولی مؤلف زندگینامه علامه مجلسی این نظر را رد کرده و احتمال می‌دهد که یکی از قبرهای آن نوشته شده متعلق به آمنه بیگم بوده که در جریان تعمیر و مرمت، مشخصات روی سنگ قبر از میان رفته است. برخی منابع از او به آمنه خاتون نیز یاد کرده‌اند.

آمودریا = جیحون

نام یونانی آن اوکسوس (Oxus) رودی است به طول ۲۵۴۰ کیلومتر در آسیای مرکزی. از دامنه‌های جبال هندوکش سرچشمه گرفته مرز بین تاجیکستان و شمال شرقی افغانستان را تشکیل می‌دهد، و سپس به جانب غرب و شمال غربی، از شمال ترکمنستان و

غرب ازبکستان گذشته به دریاچهٔ آرال می‌ریزد.

رود جیحون در قدیم مرز اقوام فارسی زبان و ترک زبان یعنی ایران و توران بود. بلاد شمالی یعنی آن سوی رود جیحون را، اعراب، ماوراءالنهر در آن طرف نهر جیحون و به یونانی ترانس اوکسیان Transoxiane می‌گفتند و رود یاگسارتس Jaxartes را نهر سیحون نام دادند و در زمان هخامنشیان نام آن به پارسی وخش بوده و اکنون این نام به یکی از شعبات آن اطلاق می‌شود. گیگر دانشمند آلمانی معتقد است که نام جیحون و سیحون در اوستا به ترتیب رانگهه Rangha و اردویسو را Ardvisura بوده است.

در اواخر قرون وسطی یعنی مقارن حمله مغول نام جیحون و سیحون از استعمال افتاد و به جای رود جیحون «آمویه» یا «آمودریا» و به جای رود سیحون کلمهٔ «سیر دریا» معمول شد، اصل لفظ «آمویه و آمو» به هیچ وجه معلوم نیست. به قول حافظ ابرو این کلمه فقط اسم ولایت و شهری بوده در ساحل جیحون، در جانب خراسان (چهار جوی امروز). ممکن است عکس این مطلب هم صحیح بوده و اسم شهر آمل، واقع در ساحل رود جیحون، از نام رود آمویه یا آمو که نام فارسی رودخانه بوده مأخوذ و به جای جیحون عربی در افواه شایع شده باشد.

کلمهٔ «اوکسوس» که اسم یونانی این رود بزرگ است در نام «وخشاب» که یکی از شعب علیای رود جیحون می‌باشد باقی مانده، ولی ظاهراً اعراب هیچوقت نام «وخش» را بر رود اصلی جیحون اطلاق نکرده‌اند.

سرچشمهٔ رود جیحون، چنانکه ابن رسته و جغرافی نویسان قدیم گفته‌اند، دریاچه‌ای در تبت کوچک و در پامیر است. رود اصلی جیحون از ارتفاعات خاوری پایین می‌آید و با تلاق عظیمی را بگردبدخشان تشکیل داده به سمت شمال می‌رود و پیش از رسیدن به

حوالی خلم، به سمت باختر و سپس به سمت جنوب می‌پیچد و در این خمیدگی عظیم که مساوی سه چهارم دایره می‌شود از جانب راست چندین رشتهٔ بزرگ به آن می‌پیوندد.

وخشاب یا رودخانهٔ وخش از سمت راست جیحون به آن ملحق می‌گردد. این وخشاب چنانکه گفتیم همان است که یونانیان نام «اکسوس» را از آن گرفته‌اند. این رودخانه استان ختل و وخش را که در سمت مشرق آن واقع‌اند از استان قبادیان و چغانیان که در مغرب آن قرار دارند، جدا می‌سازد. وخشاب را امروز سرخاب نیز می‌گویند.

در محلی که رود جیحون پس از آن که از سه طرف بدخشان را احاطه می‌کند بسمت غرب می‌پیچد، از سمت چپ، یعنی از سواحل جنوبی آن دو رودخانه یکی طالقان و دیگری قندوز که از تخارستان می‌آیند به آن محلق می‌گردند. این دو رودخانه را ابن رسته بترتیب رود ختلاب و وتراب نامیده است.

رودخانه قبادیان و چغانیان (رود چغانیان را که از ترمذ می‌گذرد ابن رسته «زامل» نامیده است) از سمت شمال جیحون یعنی از ساحل راست آن، به آن محلق می‌شوند. این رودها از جبال بتم سرچشمه می‌گیرند.

این رشته جبال در شمال، آبهای جیحون را از آبهای زرافشان جدا می‌سازد و اینها آخرین شعب رود جیحون هستند زیرا در مغرب بلخ رودخانهٔ دیگری به رود جیحون ملحق نمی‌شود و این رود در بیابان جریان یافته به‌سوی غرب و شمال غربی پیش می‌رود تا به آبهای جنوبی دریای آرال می‌ریزد.

آمور

مغرب در زبان آکدی.

آموری

سامی‌های مغرب. و سامی‌های مشرق عبارت از آکدی‌ها و آشوری‌ها و اعراب

بوده‌اند و سامی‌های فلسطین و سوریه و قبایل کنعانی و آرامی و اسلاف فنیقیان را سامی غربی می‌خوانده‌اند.

آموزگار

جمشید آموزگار در سال ۱۳۰۲ هـ. ش. در تهران متولد شد. وی پس از انجام تحصیلات متوسطه به آمریکا رفت و در دانشگاه معروف «کرنل» آمریکا ثبت‌نام نموده و در رشته مهندسی بهداشت و هیدرولیک درجه دکتری گرفت و در همان دانشگاه مشغول تدریس شد. در سال ۱۳۳۰ به



جمشید آموزگار

ایران بازگشت و در اداره اصل چهار ترومن که تازه در ایران تأسیس شده بود، شروع به کار کرد. در سال ۱۳۳۴ دکتر جهانشاه صالح، وزیر وقت بهداری، آموزگار را به معاونت این وزارتخانه انتخاب کرد.

آموزگار نخستین‌بار در سال ۱۳۳۷ در کابینه دکتر اقبال به‌سمت وزیر کار و سپس وزیر کشاورزی معرفی شد و در کابینه منصور و در اولین کابینه هویدا وزارت بهداری را به‌عهده داشت. در نخستین ترمیم کابینه هویدا از وزارت بهداری به وزارت دارایی منتقل شد و تا اوایل سال ۱۳۵۳ یعنی قریب نه سال وزیر دارایی بود. آموزگار در کنار کارهای مربوط به وزارت دارایی، ریاست هیئت نمایندگی ایران در سازمان کشورهای صادرکننده نفت را نیز به‌عهده داشت و به‌واسطه نقش مهمی که در اوپک ایفا نمود، شهرت جهانی یافت. در اوایل سال ۱۳۵۳ در ترمیم کابینه هویدا وزیر کشور شد و در

سال ۱۳۵۵ به دستور شاه، دبیرکلی حزب رستاخیز را به‌عهده گرفت و در مردادماه ۱۳۵۶ به‌نخست‌وزیری رسید و کابینه خود را به شاه معرفی کرد.

مهمترین وقایع زمان نخست‌وزیری آموزگار عبارت بود از:

برگزاری جشن هنر در شیراز، اتخاذ سیاست ریاضت اقتصادی، شهادت حاج سید مصطفی خمینی، مسافرت شاه به آمریکا و برگزاری تظاهرات ضد سلطنتی در آمریکا، مسافرت جیمی کارتر رئیس جمهور آمریکا به ایران (۱۹ اسفند ۵۶)، واقعه خونبار تبریز در ۲۹ بهمن ۵۶ به مناسبت چهلم شهدای قم و نتایج آن، فاجعه آتش‌سوزی در سینما رکس آبادان و مرگ ۳۷۷ نفر زن و مرد بی‌گناه.

جمشید آموزگار که با شدت گرفتن قیام انقلابی مردم ایران به ناتوانی خود در کنترل اوضاع پی برده بود، سرانجام پس از یک سال و بیست روز نامداری، در چهارم شهریور ۵۷ از کار کناره گرفت.

آموزگار چند روز پس از استعفا از نخست‌وزیری ایران را ترک کرد و به آمریکا رفت.

کابینهٔ جمشید آموزگار

۱. وزیر دادگستری: غلامرضا کیانپور.
۲. وزیر امور خارجه: عباسعلی خلعت‌بری.
۳. وزیر کشور: نصر اصفهانی.
۴. وزیر جنگ: ارتشبد عظیمی.
۵. وزیر فرهنگ و هنر: مهرداد پهلبد.
۶. وزیر آموزش و پرورش: دکتر منوچهر گنجی.
۷. وزیر راه: مرتضی صالحی، مهدی صفویان.
۸. وزیر بهداری: دکتر نصرالله مقتدر مژدهی.
۹. وزیر پست و تلگراف و تلفن: کریم معتمدی.
۱۰. وزیر اقتصاد: حسن‌علی مهران.
۱۱. وزیر کشاورزی: دکتر احمدعلی احمدی.

۱۲. وزیر کار و امور اجتماعی: امیرقاسم معینی.

۱۳. وزیر اطلاعات: داریوش همایون.

۱۴. وزیر مسکن: فیروز توفیق.

۱۵. وزیر آب و برق: توکلی.

۱۶. وزیر مشاور در امور اجرایی: منوچهر آگاه، محمود کاشفی.

۱۷. وزیر مشاور در امور پارلمانی: هلاکو رامبد.

۱۸. معاون نخست‌وزیر: علی فرشچی.

۱۹. معاون نخست‌وزیر و سرپرست سازمان اطلاعات و امنیت کشور: ارتشبد نصیری، سپهبد مقدم.

۲۰. معاون نخست‌وزیر و سرپرست اوقاف: علی فرشچی

۲۱. وزیر صنایع و معادن: دکتر رضا امین.

۲۲. وزیر علوم و آموزش عالی: دکتر قاسم معتمدی.

۲۳. وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه و بودجه: منوچهر آگاه، مرتضی صالحی.

۲۴. وزیر مشاور در امور بانوان: مهناز افخمی.

آمی تیس

مادر کبوجیه سوم.

آمیرته ــ شورش

شورش مصریان در زمان داریوش دوم بود که رهبری این شورش را شخصی به نام آمیرته به‌عهده داشت. وی ایرانیان را از مصر بیرون کرده و خود را پادشاه مصر اعلام نموده است. داریوش برای رفع این فتنه ناوگان مجهّزی تدارک دید و قصد داشت آن را در اختیار لاکدمونی‌ها (لاسدمونی‌ها) بگذارد تا از فینیقیه دفاع شود، زیرا آمیرته پس از آنکه خود را سلطان مصر خواند به فنیقیه حمله برد تا آن را تصرّف کند. نتیجه این جنگ در منابع یونانی منعکس نشده است، ولی برخی پاپیروس‌های مصری متعلّق به الفانتین (Elephantine) که مستعمره یهودیان در

مصر بوده و محتوای این پاپیروس به زبان آرامی است، سرنوشت این جنگ و فرجام یاغیان را این گونه بیان کرده است: شورش تدارک دیده شده توسّط آمیرته دوّم به سرتاسر مصر کشیده شد و حتّی کاهنان معابد دورترین نقاط مصر به شورشیان پیوستند. شورشیان تلاش کردند که از رسیدن آب و آذوقه به پادگانهای ایرانیان جلوگیری کرده تا سربازان ایرانی توان مقاومت در برابر آنها را از دست بدهند. والی ایرانی مصر در آن زمان آرشام (Aršam-Arsames) نام داشت. وی بی‌درنگ به دربار داریوش دوّم آمد تا پادشاه را از اوضاع مصر آگاه کند. در همین سند آمده است که یهودیان با داریوش اُلفتی داشته و به‌موجب اسناد یهودیان، در سال ۴۰۸ ق.م. یهودیان، داریوش دوّم را پادشاه مصر دانسته‌اند. در منطقه آآز (Oasis) مصر سندی به‌دست آمده است که یک متن مذهبی مصریان یهودی است و در آن از داریوش دوّم نام برده شده است در این سند نام داریوش را «تاریوش» (Tarius) نوشته‌اند. داریوش برای مصریان انسانی رئوف بود و در جذب قلوب مصریان همّت زیاد مبذول داشت و توطئه یاغیانی مانند امیرته و پیشتر در عهد پدر و پدربزرگش، یاغی لیبیایی، به نام «ایناروس» را به حساب مصریان نمی‌گذاشت. روایت است که مصریان به داریوش دوّم القابی داده بودند که معمولاً به فراعنه داده می‌شده است. مانِ تن کاهن معبد مصریان که تاریخ نیز نوشت مدّت سلطنت داریوش دوّم را در سمت فرعون مصر نوزده سال نوشته است و پس از او آمیرته سلسله بیست و هشتم فراعنه را تأسیس کرده است. بر این سلسله فقط یک تن حکومت کرد و حکومت آمیرته بیش از شش سال دوام نیافت. بدین ترتیب باور کردنی است که مصر تا پایان عمر داریوش دوّم به امپراتوری هخامنشی تعلّق داشته است.

آناتو

اسم دژ محکمی در روی فرات بوده است که آب رودخانه مانند جزیره از دو طرف آن را احاطه می‌نموده. در موقع لشکرکشی ژولین به ایران «آناتو» یکی از دژهای مهم سرحدی ایران محسوب بود. محل آن را در مقابل شهر «عنه» امروزه حدس می‌زنند.

آناستاسیا

این شهر مستحکم در زمان امپراتور اناستاسیوس در بین‌النهرین شمالی و مغرب نصیبین و به مسافت پنج کیلومتری خط سرحدی ایران و روم ساخته شده و به اسم او معروف گردیده است.

آناهیتا

معبد ≈

یکی از آثار مکشوفه در شهر بیشابور است. بیشابور در دامنهٔ ارتفاعات معروف به کوهمره در ۲۳ کیلومتری غرب شهر کازرون قرار دارد. این معبد عظیم در بنایی بزرگ و سردابه‌ای شکل ساخته شده است. ساختمان مکعبی‌شکل با اضلاع ۱۴ متر که از سنگهای حجاری به ابعاد مختلف و بدون ملاط و به‌صورت دو جداره بنا گردیده است. معبد عظیم آناهیتا که در اثر کاوشهای باستانشناسی و مطالعات علمی نمایان شده است، سمبل یک پرستشگاه آب و گویاترین نماد آیینی زمان اردشیر بابکان می‌باشد. و نیز معبد آناهیتا.

آنتالسیداس

سفیری بود که اسپارتی‌ها نزد تریباذ فرستادند تا پیشنهاد صلح را توسط او تقدیم شاهنشاه نمایند. سفیر اسپارت گفت که دولت او نظری به شهرهای آسیای صغیر نداشته و آنها را جزو قلمرو پارس می‌شناسد. فقط آنچه تقاضای ماست، آن است که جزایر و

شـهرهای یـونانی (اروپـایی) مستقل باشند. این تقاضا صددرصد به نفع ایران بـود، زیـرا در نـتیجهٔ آن تـمام شـهرها و جزایر یونانی آسیای صـغیر تـابع ایـران می‌شدند، به علاوه ایجاد دول کـوچک یونانی و استقلال آنـها از قـدرت یـونان اصلی می‌کاست. مذاکرات این صلح در حـدود دو سـال طـول کشـید و سـپس تریباذ، انتالسیداس را بـه دربـار شـوش حضور اردشیر دوم برد و فـرمان صـلح صادر گردید. اواگوراس Evagoras پادشاه سالامین بر ایـران یـاغی شـد و خـود را مستقل دانست، از ایـن رو اردشـیر دوم پس از معاهدهٔ انتالسیداس و فـراغت از امـور آسـیای صـغیر بـه کـار قـبرس (سالامین) متوجه گردید. در این جـنگ تریباذ فرمانده قوای بحری بود و چنانکه دیو دور شرح داده، دارای سیصد کشتی جنگی بـوده است. اواگـوراس شکست خورد و تقاضای مذاکره کرد، ولی تریباذ گفت که او باید تمام شهرهای قبرس را تخلیه کند و فقط سالامین را نگاه دارد و مـطیع شـاهنشاه بـاشد. در ضـمن ایـن مذاکرات، دشمنان او دست به کار شده و نزد شاهنشاه از او سعایت کـردند، از این رو حکم تـوقیف او صـادر گـردید، ولی پس از محاکمه بی‌گناهی او ثابت و تبرئه گردید.

آنتالسیداس

نام پیمانی در ۳۸۷ ق. م. بین یونان و ایران که طبق آن بار دیگر استقلال دول یونانی در امور داخلی تأیید شد و باعث ازدیاد نفوذ ایران و یونان گردید.

آنتالسید ـ معاهدهٔ صلح

اردشیر دوّم، مِنُمون که یونانیان بـه او لقب شاهی با «حافظه قوی» داده‌اند و بر برادر خود کوروش که از سوی مـادر مشترکِشان «پریستاتیس Parisatis » قـویاً حـمایت مـی‌شد چیره گشت. کـوروش فرمانده بسـیار سـلحشور و غـیّور سـپاه ایران در آسیای صغیر بود. نبرد میان این دو برادر مقارن آخرین سالهای جنگهای

پلوپونز صورت گرفت. کوروش معروف به کوروش جوان (کوچک) در سال ۴۰۱ پیش از میلاد در نبرد کوناکسا که فاصله زیادی با بابل ندارد از پای درآمد. مزدوران یونانی او به‌سوی دریای سیاه حرکت کردند. در سال ۳۸۶ ق.م. پیمان صلح آنتالسید یا «پیمان صلح شاهان» به‌نام «آنتیالکیداس» به اردشیر تحمیل می‌شود، که فقط برتری قدرت ایرانیان در منطقه (هلنی) یونانی آسیای صغیر را به رسمیت می‌شناسد. ظاهراً پس از گذشت یکصد سال از نخستین جنگهای ایران و یونان، این نخستین امتیازی است که نصیب ایران می‌شود. در مقابل این امتیاز، مصر در تمام طول سلطنت اردشیر دوم (Mnemon) ناوابسته می‌ماند. در طول سالهای آخر سلطنت اردشیر شورش «داماتوس» (Damatos) در کاپادوکیه (Kappadokien) استحکام درونی امپراتوری را مورد تهدید قرار می‌دهد. بین سالهای ۳۶۷ و ۳۶۰ پیش از میلاد که همزمان با واپسین سالهای

سلطنت و عمر اردشیر دوّم است، قیام هم آهنگ ساتراپ‌ها که در آن بخش‌های غربی امپراتوری نیز که وابسته به دولت مرکزی هستند، صورت می‌گیرد که از همهٔ خطرات پیشین برای امپراتوری جدّی‌تر است. ولی با روی کار آمدن اردشیر سوم، خطر تجزیه و انحطاط امپراتوری در پناه قدرتمندی او برطرف می‌شود، نکته با اهمیتی که درباره پیمان صلح آنتالکیداس باید گفته شود، تأثیر بر سیاستمداری اردشیر است که از نظر کارشناسی مورد ستایش قرار گرفته شده است. اردشیر با این هدف این صلح را پذیرفته است که یک توازن سیاسی در یونان به وجود بیاورد. این موازنه در تعقیب این هدف است که نه آتن و نه اسپارت هیچ کدام به‌عنوان قدرت برتر در یونان قد علم نکنند، تا منافع و اقتدار ایران در آسیای صغیر آسیب‌پذیر نشود، ایران به آتن کمک کرد که دیوارها و استحکامات شهر که توسط اسپارت تخریب شده است را بازسازی

کند و از سوی دیگر در جنگهای پلوپزنز به‌طور منقطع به اسپارت کمک مالی و تسلیحاتی می‌کرد و هر دو را در مقابل خود بدهکار نگهداشت. در صلحی که با وساطت ایران میان آتن و اسپارت منعقد می‌گردد، این مادّه گنجانده شده است که براساس آن سلطهٔ ایران بر همهٔ آسیای صغیر و به ویژه یونیه (Ionien) مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است. این موجب شد که ایران هیچوقت در طول معتبر بودن صلح آتن و اسپارت این سلطه و منافع حاصل از آن را از دست ندهد.

آنتونی شرلی: ← شرلی

آنتی پاتر

متوفی ۳۱۹ ق. م.، سردار مقدونی، از رجال مورد اعتماد فیلیپ دوم و از دوستان اسکندر مقدونی بود. در دورهٔ جنگهای اسکندر در آسیا، آنتی پاتر نایب‌السلطنه بود (۳۳۴ ــ ۳۲۳ ق. م.) و در مقدونیه مقام داشت. بعد از مرگ اسکندر، به‌مخالفت با پردیکاس برخاست، و بعد از شکست خوردن پردیکاس، آنتی پاتر وحدت کشور را حفظ کرد.

آنتیگونوس اول

ملقب به کوکلوپس (یک چشم) «۳۸۲ ــ ۳۰۱ ق. م.» شاه (۳۰۶ ــ ۳۰۱ ق. م.) مقدونیه. از سرداران اسکندر مقدونی بود، و در ۳۳۳ ق. م. به حکومت فریگیا منصوب شد. در جنگ جانشینان اسکندر نقش عمده‌ای داشت. در ۳۱۶ ق. م. آسیای صغیر و سوریه و بین‌النهرین تحت استیلای او بود. سرانجام لوسیماخوس سلوکوس اول و بطلمیوس اول که از قدرت او هراسناک بودند برضد وی متحد شدند. آنتیگونوس با پسرش دمیتریوس در تجدید امپراتوری اسکندر کوشیدند، و به یونان لشکر کشیدند، و آنتیگونوس در ۳۰۶ ق. م. بطلمیوس را شکست داد،

ولی بعداً پدر و پسر در نبرد ایپسوس مغلوب شدند. آنتیگونوس به قتل رسید.
آنتیگونوس معروف به آنتیگونوس گوناتاس حدود ۳۲۰ ق. م. شاه مقدونیه، پس از مرگ پدرش دمیتریوس اول جانشین وی شد، ولی فقط بعد از شکست دادن گلها در تراکیا و تصرف (۲۷۶ ق. م.) مقدونیه سلطنت او تحقق یافت. در دوران سلطنت خود گرفتار جنگ با مصر و یونان بود. معذالک، موقعیت خود را حفظ کرد. دربارش مرکز شعرا و فلاسفه بود. قدرت مقدونیه را تجدید نمود، و یونان را برای مدت کوتاهی تحت لوای واحد درآورد.

دمیتریوس دوم جانشین او بود.
آنتیگونوس سوم معروف به آنتیگونوس دوسون (antigonos doson) متوفی ۲۲۱ ق. م. شاه مقدونیه. پس از مرگ دمیتریوس دوم نایب‌السلطنه پسرش گردید. زوجه بیوهٔ دمیتریوس را به زنی گرفت، و در ۲۲۷ ق. م. خود را شاه اعلام کرد. اتحادیهٔ آخایایی را در مقابل کلئومنس یاری کرد. پس از مرگش، یونان و مقدونیهٔ مقتدری برای فیلیپ پنجم به‌جا ماند.

آنتیگون یک‌چشم

یکی از سرداران اسکندر.

آنتیوخوس اول ملقب به سوتر (soter)

۳۲۴ ـ ۲۶۱ ق. م. شاه (۲۸۰ ـ ۲۶۱ ق. م.) سلوکی (پسر و جانشین سلوکوس اول معاصر بطلمیوس بود، و در جنگ با مصریان مقدار زیادی از متصرفات سلوکی را از دست داد.

آنتیوخوس پنجم

ملقب به ائوپاتور (eupator) [نیک پدر] ۱۷۳ ـ ۱۶۲ ق. م. شاه (۱۶۳ ـ ۱۶۲ ق. م.) سلوکی سوریه، پسر آنتیوخوس چهارم در ۹ سالگی به‌جای پدر نشست، و لوسیاس ولی او بود. با یهودیان صلح کرد. دمتریوس سوتن که

مدعی سلطنت بود او را مغلوب و مقتول نمود.

آنتیوخوس چهارم

معروف به اپیفانس (epifanes) متوفی ۱۶۳ (یا ۱۶۴ ق. م.) شاه سلوکی سوریه، پسر آنتیوخوس سوم جانشین برادرش سلوکوس چهارم ارمنستان و فلسطین را گرفت و کوشید که فرهنگ یونانی را وارد سرزمین یهودا کند و یهودیت را براندازد. این امر باعث شورش مکابیان شد. حملهٔ وی به مصر به علت مداخلهٔ رومیان به‌جایی نرسید.

آنتیوخوس دوم

آنتیوخوس دوم ملقب به تئوس (teos). ۲۸۶ ـ ۲۴۷ ق. م. شاه (۲۶۱ ـ ۲۴۷ ق. م.) سلوکی پسر و جانشین آنتیوخوس اول که جنگهای پدر را با مصر تعقیب کرد. این امر، و شورش ایالت پارت و باکریا، بیش از پیش دولت سلوکی را ضعیف نمود، و ارشک اشکانی سلسلهٔ اشکانیان را تأسیس کرد. آنتیوخوس ناچار زوجه خود لائودیکه (laodike) را رها نمود، و با برنیکه (berenike) ، دختر بطلمیوس ازدواج و با مصر صلح کرد (۲۵ ق. م.). بعد از مرگ بطلمیوس لائودیکه را نزد خود خواند، و گویند لائودیکه او را به‌قتل رسانید.

آنتیوخوس سوم

معروف به آنتیوخوس کبیر، ۲۴۲ ـ ۱۸۷ ق. م. شاه (۲۲۳ ـ ۱۸۷ ق. م.) سلوکی پسر و جانشین سلوکوس. در موقع جلوس او دولت سلوکی در شرف انحلال بود و آنتیوخوس نتوانست قدرت آن را کاملاً بازگرداند و در مشرق دولت جوان اشکانی و در مغرب دولت روم در بسط و توسعهٔ خود می‌کوشیدند.

آنتیوخوس برای تثبیت تسلط خود به‌ماد تاخت و معبد آناهیتا (ناهید) را غارت نمود، و از آنجا به پارت لشکر کشید و اردوان اول ناچار پادشاهی سلوکی را رها ساخت. سپس

آنتیوخوس پادشاه باکتریا را مغلوب و دست‌نشاندهٔ خود کرد. آنگاه به هند لشکر کشید، و هفت سال در آنجا ماند (۲۱۲ ــ ۲۰۵ ق. م.)، سپس از طریق خلیج فارس و جزیرهٔ بحرین به سوریه بازگشت و سوریهٔ جنوبی و آسیای صغیر را گرفت. وی متوجه خطری که از جانب رومیان او را تهدید می‌کرد نبود، و برخلاف نصایح هانیبال (که در ۱۹۳ ق. م. در دربار آنتیوخوس بود)، در موقعی که رومیها گرفتار جنگ با گلها بودند به آنها حمله نکرد، و بعداً در ۱۹۱ ق. م. در ترموپیل و در ۱۹۰ ق. م. در ماگنسیا از رومیان شکست خورد، و به موجب پیمان صلح ۱۸۸ ق. م. تمام متصرفات خود را در مغرب کوه توروس و نیز فیلها و کشتیهای جنگی خود را از دست داد، و پرداخت غرامت هنگفتی را تعهد کرد. دشمنان روم که به دربار او پناه آورده بودند، هانیبال را مجال قرار داده و سرانجام وی در زمانی که مشغول تاراج یکی از معابد عیلام بود به قتل رسید.

آنتیوخوس ششم

ملقب به سیدتس (sidetes) شاه (۱۳۹ ــ ۱۲۹ ق. م.) سلوکی سوریه، دومین پسر دمیتریوس اول جنگ با یهودیان را ادامه داد و در ۱۳۳ ق. م. اورشلیم را گرفت، و سپس با آنان صلح کرد. در جنگ با اشکانیان به قتل رسید.

آنتیوخوس کبیر: ← آنتیوخوس سوم

آنتیوخوس هفتم

ملقب به آسیاتیکوس (asia-tkios) [آسیایی] ۶۳ ق. م. آخرین پادشاه سلوکی سوریه در ۶۵ یا ۶۴ ق. م. پومپیوس دست او را کوتاه کرد، و سلطنت سلوکیان برافتاد.

آنشار (Anshar)

افق آسمان، در آفرینش بابلی نام ایزدی است که به اتفاق «کیشار» از گل و

لای آفریده شده‌اند و والدین آنو، رب‌النوع آسمان می‌باشند.

آنشهریک

به گروهی از بندگان دوره اشکانی اطلاق می‌شد که در میان بندگان از مقام برتری نسبت به بقیه برخوردار بودند. آنان در «دستکرتها» که املاک شخصی به‌شمار می‌رفت به‌کار اشتغال داشته و به‌مثابه بخشی از اموال اربابان ملک محسوب می‌شدند. اربابان می‌توانستند آنشهریکها را به رسم هدیه پیشکش نموده و یا از وجود ایشان برای گروگان استفاده برند. آنها به هنگام فروش مزرعه نیز فروخته می‌شدند.

آنشهریک: ← بندک

آنو

آنو جایی بین عشق‌آباد و مرو است و کاوشهای آن به وسیله پامپلی Pumpelly آمریکایی در روی دو تپه انجام گرفته که آنها را تپه شمالی و جنوبی نامیده‌اند و قدمت تپه شمالی را تا هشت هزار سال پیش از میلاد بالا برده و تصور می‌نمایند که تمدن آنو در ابتدای تمدنهای خاور زمین قرار می‌گیرد ولی پس از دقت در جزئیات می‌توان ظروف سفالی آنورا با ظروف سفالی تپه سوسیان شوش و ابتدای سیالک و حصاروری در یک ردیف قرار داد.

آنو (Anu)

رب‌النوع سومریها که «آقای آسمان» بود. فرزند انشار و کیشار، پدر اِئا. در دین بابلی «خدای خدایان» که با ائا و انیل سه خدای مرتبه اول را تشکیل می‌داد. وی مخصوصاً خدای آسمان بود.

آوارهاَ

در روزگار ساسانیان رقابت میان دو دولت بزرگ ایران و روم شرقی (بیزانس) به اوج خود رسید و

دگرگونیهایی بس بزرگ به همراه آورد که به انقراض هر دو دولت انجامید.

مسائل اقتصادی، از جمله پیکار بر سر ابریشم چین موجب بروز جنگهایی شد که حاصل آن چیزی جز ضعف این دو دولت باستانی و اقوام و تیره‌های نوخاسته نبود.

دولت روم شرقی می‌خواست بی‌هرگونه واسطه‌ای به ابریشم چین دست یابد و ثروت خویش را در اختیار واسطه‌ها نگذارد.

دولت ایران که وجود واسطه‌ای میان خود و چین و روم را تحمل نمی‌کرد، قصد داشت با افزایش بهای ابریشم، طلای رومیان را از چنگشان بیرون کند و مانع اجیر کردن لژیونرها و سپاهیان رومی شود. بدین ملاحظه دولت کوشان راکه به حایلی میان چین و ایران بدل شده بود، از میان برداشت. حاصل این کار چیزی جز کینه و دشمنی بازرگانان سغدی با شاهنشاهی ساسانی نبود.

امپراتوری چین نیز از موانعی که دولت ایران بر سر راه ابریشم پدید آورده و به تنها خریدار کالاهای چینی بدل گشته بود، ناخرسند می‌نمود. زیرا دولت ساسانی بهای خرید و فروش ابریشم را به میل خود معین می‌کرد. پارچه‌های ابریشمین زربفت ایرانی بسیار گران و تنها در دسترس اشراف و بزرگان رومی و پوشش جسد قدیسان بود.

بدین روال دو دولت بزرگ جهانی - چین و روم - از دو سو با ایران به رقابت و دشمنی برخاستند.

در این میان گروهی بزرگ و انبوه از «تورکیوتها» - ترکان - که در شرق کوههای اورال و شمال چین در سیبری می‌زیستند، سر برآوردند و در جستجوی نعمتهای زندگی به چین و پس آنگاه به غرب و آسیای مرکزی روان شدند. گذر از دیوار چین و پیکار با جمعیت انبوه آن سرزمین آسان نمی‌نمود. راه غرب نیز مستلزم تحمل

دشواری و گذر از صحراهای بی‌آب و علف بود. امّا تکیه‌گاهی نیز وجود داشت و آن سغدیان بودند که به خاطر کسب سود بیشتر و به منظور درهم شکستن قدرت شاهنشاهی ساسانی، مقدم هر بیگانه‌ای را پذیرا می‌شدند.

دولت امپراتوری روم شرقی نیز که از پیکار میان ایران و اقوام شرقی سود می‌جست، با شعفی زایدالوصف ورود ترکان را به آسیای مرکزی درود گفت.

ترکان در مدتی کوتاه سرزمین وسیعی را به تصرف آوردند و تا مرزهای ایران پیش تاختند. اما به سبب عادت به کوچ‌نشینی، نتوانستند در آغاز دولتی متحد و نیرومند پدید آورند. رفته رفته ترکان به دو خاقانات شرقی و غربی بخش شدند.

خاقانات شرقی با امپراتوری چین سر جنگ داشت و خاقانات غربی راه پیکار با ایران را در پیش گرفت. دولت امپراتوری روم شرقی نیز با ترکان پیمان اتحاد بست تا مشترکاً به سرزمین ایران حمله برند.

اندکی بعد رقابت و دشمنی میان دو خاقانات شرقی و غربی پدید آمد.

امپراتوری چین که خاقانات شرقی را دشمنی خطرناک می‌شمرد، راه اتحاد با خاقانات غربی را در پیش گرفت. بدین روال از کرانه‌های اقیانوس کبیر تا دریای مدیترانه اتحاد سه‌گانهٔ بزرگی شامل امپراتوری چین، خاقانات غربی و امپراتوری روم شرقی بر ضد ایران پدید آمد. چندی بعد خزران ساکن کرانه‌های ولگا و شمال دریای خزر نیز به سه دولت نامبرده پیوستند و اتحادی چهارگانه بر ضد شاهنشاهی ساسانی ترتیب دادند.

دولت ساسانی که موقعیت خویش را سخت در مخاطره دید، کوشید تا با پدید آوردن اتحادی دیگر به مقابله با دشمنانَ برخیزد. نخستین گام در این راه برداشته شد و آن اتحاد با خاقانات شرقی بود که راه دشمنی با چین و خاقانات غربی را می‌پیمود. دولت

ساسانی به منظور جلوگیری از پیوستن اردوی ترکان و خزران به لشکریان روم شرقی، کوشید تا متحدی در قفقاز جستجو کند. این متحد، آوارها بودند که در شمال قفقاز می‌زیستند و نیرویی بزرگ برابر هجوم ترکان و خزران به‌شمار می‌آمدند.

بدین روال در سدهٔ هفتم میلادی، دو اتحاد بزرگ جهانی پدید آمد و شکل گرفت. در یک سو امپراتوری چین، خاقانات غربی، خزران و امپراتوری روم شرقی متحد شدند و در سوی دیگر ایران، آوارها و خاقانات شرقی متحد گشتند.

آوان

نام نخستین سلسله‌ای که در ایلام دارای قدرت بودند.

آوجی: ← سعدالملک آبی

آهی: ← آژی

آیت‌الله آخوند خراسانی

از مراجع بزرگ در دورهٔ مشروطه.

آیت‌الله بروجردی

حاج‌آقا حسین طباطبایی پسر حاج علی‌آقا طباطبایی در سال ۱۲۹۲ هـ. ق. در بروجرد به‌دنیا آمد. تحصیلاتش را در بروجرد، اصفهان و نجف به‌پایان رسانید. در نجف از محضر درس آخوند ملامحمد کاظم خراسانی استفاده کرد.



آیت‌الله بروجردی

آیت‌الله بروجردی پس از نیل به‌درجه اجتهاد به بروجرد بازگشت و مدت ۳۳ سال در زادگاهش به‌سر برد و مرجعیت مردم غرب را به عهده گرفت تا اینکه پس از زیارت کعبه در سال ۱۳۶۳ هـ. ق. به ایران عزیمت و در قم سکونت نمود. وی پس از مرگ آیت‌الله اصفهانی و آیت‌الله قمی به مرجعیت شیعه رسید و تا پایان عمر یعنی تا سال ۱۳۴۰ شمسی در این مقام بود.

آیت‌الله خمینی

امام خمینی رضوان‌الله علیه روز بیستم جمادی‌الثانی (برابر با سالروز میلاد دخت گرامی پیامبر، حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها) سال ۱۳۲۰ هجری قمری در شهرستان خمین چشم به جهان گشود. پدرش آیت‌الله سید مصطفی موسوی، فرزند علامهٔ جلیل‌القدر مرحوم سید احمد موسوی بود. و مادرش بانو هاجر، که اسماعیل زمان را در دامان منزه خود پرورش داد، دختر حضرت آیت‌الله مرحوم میرزا احمد از علما و مدرسین والامقام بود.

مرحوم سید مصطفی تحصیلات خود را در نجف اشرف و سامرا در عهد میرزای شیرازی دنبال کرده و از زمره علما و مجتهدین عصر خود بود که پس از بازگشت از نجف اشرف، زعامت و پیشوایی اهالی خمین و حومه را عهده‌دار شد. مرحوم سید مصطفی دارای سه پسر و سه دختر بود که پسرهای ایشان عبارتند از:

۱. سید مرتضی (معروف به پسندیده) که از علمای جلیل‌القدر بود.

۲. سید نورالدین که از محترمین مقیم تهران بود و در سال ۱۳۹۶ هجری قمری به رحمت ایزدی پیوست.

۳. سید روح‌الله (امام خمینی) که آخرین فرزند آن مرحوم می‌باشد.

امام بیش از پنج ماه، لبخند مهربان پدر را ندید، چرا که مرحوم سید مصطفی هنگامی که آخرین فرزندش، امام خمینی، پنج ماهه بود، در بین راه



آیت‌الله خمینی

خمین ـ اراک مورد سوء قصد گروهی از اشرار و فئودالها قرار گرفت و بر اثر اصابت چند گلوله به کتف و کمر، در سن ۴۷ سالگی به شهادت رسید.

پس از شهادت آیت‌الله سید مصطفی موسوی، امام در دامان پر مهر مادر و با یاری عمهٔ مهربانش «صاحبه خانم» و تحت سرپرستی و کفالت برادر بزرگ خویش، علامه سید مرتضی موسوی، پرورش یافت.

امام در ماههای نخست زندگی، پدر را از دست داد و بیش از ۱۵ سال نداشت که روزگار ضربات تازه‌تری بر روح آزاده و مقاوم او وارد آورد. عمهٔ عزیزش صاحبه خانم که در کنار مادر و برادر یار و یاور ایشان بود به‌طور ناگهانی درگذشت و دیری نپایید که مادر نیز به دیدار او شتافت و امام را تنها گذارد.

امام دوران کودکی و نوجوانی را در شهر خمین پشت سر نهاد و تحصیلات ابتدایی و مقدماتی را همانجا نزد اهل فضل و دانش آموخت و در سن ۱۹ سالگی برای ادامهٔ تحصیل به اراک که در آن روزگاران، یکی از مراکز علمی و حوزه‌های بزرگ دینی به‌شمار می‌رفت، مسافرت نمود. حوزهٔ علمیهٔ اراک در آن زمان تحت زعامت آیت‌الله‌العظمی مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، که از فارغ‌التحصیلان و مجتهدین حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف بود و به دعوت فضلا و علمای شهر اراک برای زعامت حوزه علمیه به آن شهر تشریف آورده بود، اداره می‌شد.

در سال ۱۳۴۰ هجری حضرت آیت‌الله حائری به درخواست علمای بزرگ شهر مذهبی قم، از اراک به قم مهاجرت کرده و در جوار مرقد بانوی بزرگوار اسلام حضرت معصومه (س) حوزهٔ عظیم و با برکت قم را پایه‌گذاری نمود. امام نیز در پی استاد به قم مهاجرت کرد و در آن مهد علم و ایمان به فراگیری علوم اسلامی و تزکیه و تهذیب نفس پرداخت و از محضر استادانی چون آیت‌الله حائری و

آیت‌الله شاه‌آبادی کسب فیض نمود. و با فراگیری رشته‌های مختلفِ علوم اسلامی، به دلیل دارا بودن استعداد سرشار، پشتکار و لیاقت و اخلاق و فضایل پسندیده و والای انسانی — اسلامی، به زودی به درجهٔ عالی اجتهاد دست یافت.

امام، در سراسر دورانی که مسائل علمی و اسلامی را با هوشیاری و کنجکاوی ویژهٔ خویش می‌آموخت به فراگیری مسائل اخلاقی و خودسازی و تهذیب و تزکیهٔ نفس اهتمام ورزید.

پس از درگذشت مرحوم آیت‌الله حائری، جلسهٔ درس فلسفهٔ امام خمینی از پر جمعیت‌ترین جلسات تدریس دانشگاه عظیم قم بود. بیش از پانصد طلبهٔ جوان برای بهره‌گیری از محضر امام با شوق و شور در جلسهٔ درس ایشان حاضر می‌شدند و گرد شمع وجودش پروانه‌وار حلقه زده از دریای بیکران علم و دانشش سیراب می‌گشتند.

در دوران حیات مرحوم آیت‌الله بروجردی، که زعامت حوزهٔ علمیه را عهده‌دار بود، امام یکی از درخشانترین چهره‌های علمی و یکی از بارزترین فضلای حوزهٔ علمیهٔ قم به‌شمار می‌رفت. حوزهٔ تدریس ایشان از پر جمعیت‌ترین حوزه‌های درس و جلسهٔ فقه و اصول ایشان از باشکوه‌ترین جلسات بود.

پس از درگذشت مرحوم آیت‌الله بروجردی، امام خمینی از صدور اجازه برای چاپ رساله نیز ممانعت می‌فرمود تا بالاخره گروهی از طلاب، فضلا و مدرسین حوزهٔ علمیه به‌طور دسته‌جمعی به حضور امام رسیده و اجازه گرفتند که اندیشه‌ها و فتاوی امام را با هزینهٔ خویش، چاپ کنند. پس از مدتی نیز، حاشیهٔ ایشان را بر کتاب عروةالوثقی نوشتهٔ مرحوم سید محمد کاظم یزدی، و سپس رسالهٔ عملیهٔ ایشان را چاپ و در دسترس مؤمنین و مسلمانان و دانش‌پژوهان قرار دادند. از این پس، امام زعامت حوزهٔ علمیهٔ قم و

مرجعیت تقلید مسلمین را عهده‌دار گردید.

امام کتابهای بی‌شماری در رشته‌های گوناگون فقهی و اسلامی نوشته است و در هر مایهٔ نبوغ خارق‌العاده و فکر مواج خویش در همهٔ رشته‌های مختلف علوم اسلامی، فلسفه، کلام، منطق، اصول، عقاید، فقه، اصول اخلاق، آداب، علم‌الاجتماع، حکومت در اسلام و بحثهای حقوقی، اقتصادی، سیاسی و... کتابهای ارزنده و گرانقدری به رشتهٔ تحریر درآورده است.

فهرست تألیفات امام به شرح زیر است:

۱. آداب‌الصلاة
۲. اربعین حدیث
۳. اسرارالصلوة یا معراج‌السالکین
۴. کتاب البیع
۵. تحریرالوسیله
۶. توضیح المسائل (رساله)
۷. تفسیر سوره مبارکه حمد
۸. تهذیب الاصول
۹. حاشیه یا تعلیقات امام بر شرح فصوص‌الحکم و مصباح‌الانس
۱۰. حکومت اسلامی یا ولایت فقیه
۱۱. کتاب الخلل فی‌الصلوة
۱۲. رساله فی‌الطلب والاراده
۱۳. رساله‌ای مشتمل بر فوایدی در بعضی مسائل مشکله
۱۴. الرسائل
۱۵. زبده‌الاحکام
۱۶. شرح حدیث جنود عقل و جهل
۱۷. شرح حدیث راس‌الجالوت
۱۸. شرح دعای سحر
۱۹. شوون و اختیارات ولی فقیه
۲۰. کتاب الطهاره
۲۱. کشف‌الاسرار
۲۲. مصباح‌الهدایه الی‌الخلاقه و الولایه
۲۳. مکاسب‌المحرمه

اندیشه‌های سیاسی و مخالفت با رضاخان

حوزهٔ علمیه قم که با ارادهٔ آهنین و همت والای مرحوم آیت‌الله حاج شیخ

عبدالکریم حائری یزدی پایه‌گذاری گردید، در کوتاه‌ترین مدت توانست فضلا و محصلین جوان و با لیاقتی گردآوری و مجمعی پربرکت و آبرومند به‌وجود آورد. طولی نکشید که وضع سیاسی ایران دگرگونی یافت و رضاشاه جلاد و دیکتاتور، دشمنی خود را نسبت به امور دینی و اسلامی و به‌ویژه حوزهٔ علمیهٔ قم آشکارتر ساخت. روش خصمانهٔ آن دست‌نشاندهٔ استعمار، نسبت به اسلام و حوزهٔ قم و فشار بی‌حدی که بر آن دانشگاه تازه تأسیس وارد می‌آورد، می‌رفت که منجر به برچیدن و از میان رفتن آن گردد. روحیهٔ طلاب تازه کار از خفقان و فشاری که دست‌نشاندهٔ انگلیسها، رضاخان دیکتاتور به‌وجود آورده بود، خسته و روز به روز تضعیف می‌گشت. خطر سقوط، جامعهٔ عظیم روحانیت را تهدید می‌کرد و بیم آن می‌رفت که نونهالان بارور و جوانی که باید در محیط آرام و آزاد حوزه درختان تناور و پرثمری برای فردای اسلام گردند، در معرض تند بادهای سهمگین و خشم طوفانهای هولناک که به‌دست عامل سر سپردهٔ استعمار و استثمار بر پا شده بود، ریشه‌کن شوند. به‌حکم رضاخان کلیهٔ مجالس سوگواری و وعظ و ارشاد منع گردید تا مبلغین مذهبی فرصت آگاه ساختن ملت ایران را به وظایف و حقوق سیاسی و اسلامی خویش نیابند.

در سال ۱۳۴۱ هیئت وزیران به ریاست علم، تشکیل جلسه داد و لایحهٔ انجمنهای ایالتی و ولایتی را به تصویب رساند. طبق این لایحه، قید اسلام که برابر نص قانون اساسی، از شرایط حتمی کاندیداها و انتخاب کنندگان بود، حذف و سوگند به قرآن کریم نیز لغو گردید. بیش از چند ساعت از انتشار این خبر تکان‌دهنده نگذشته بود، که آیات عظام قم بر خانهٔ آیت‌الله زاده حائری تشکیل جلسه دادند، تا در مقابل رژیم موضع خود را مشخص سازند. علمای بیدار اسلام می‌دانستند که این کار رژیم

مقدمهٔ سپردن مقدرات کشور به‌دست عمال بیگانه و دشمنان اسلام است. این کار، مقدمهٔ مفاسد شوم و خطرناکی است که استعمارگران مصمم‌اند، در صورت سکوت و بی‌طرفی و سهل‌انگاری پیشوایان دینی و ملت بزرگ ایران انجام دهند.

آیات عظام قم در آن جلسه بدین نتیجه رسیدند که در نخستین فرصت طی تلگرافی به شاه مخلوع نسبت به این حرکت خلاف اسلام اعتراض کنند. آن روزها مصادف بود با شهادت حضرت فاطمه زهرا (س) و از همین روی مجالس سوگواری طبق معمول در تمام نقاط ایران برقرار بود و گویندگان و خطبای اسلام نیز در این مجالس بیشترین استفاده را برای آگاه نمودن و بیدار ساختن توده‌ها نمودند و با تشریح موارد اعتراض به دولت، مردم را به اهمیت موضوع آگاه ساخته و آنان را از خواستهای شوم و مقاصد پلید دولت آگاه ساختند. سرانجام پس از شش روز، در پاسخ تلگرام آیات عظام قم، از شاه مخلوع تلگرافی واصل گردید که در آن مطلب را به نخست‌وزیر احاطه کرده بود.

آیات قم نیز بی‌درنگ گردهم آمده و با توجه به آنکه موضوع به دولت محول شده بود، برآن شدند که مستقیماً به نخست‌وزیر تلگراف کرده و الغای تصویب‌نامه را از او بخواهند.

در این رابطه پیشوای روشن ضمیر اسلام نیز تلگرافی به تاریخ ۴۱/۷/۲۸ به نخست‌وزیر وقت (علم) مخابره کرده و ضمن اعتراض به الغای شرط اسلام از انتخاب‌کننده و انتخاب شونده، و تبدیل قسم قرآن مجید، به کتاب آسمانی یادآوری فرمود که:

«علمای اعلام ایران و عتبات مقدسه و سایر مسلمین در امور مخالف با شرع مطاع، ساکت نخواهند ماند و به حول و قوه خداوند تعالی، امور مخالف با اسلام، رسمیت پیدا نخواهد کرد...»

طی این تلگرام، پیشوای بزرگ

اسلام لغو فوری تصویب‌نامهٔ غیر قانونی و ضد اسلامی رژیم شاه را خواستار شد.

پاسخ نخست‌وزیر، به تلگرام حضرت امام و سایر آیات قم، یک ماه به طول انجامید. در طولِ این مدت، قم و سایر شهرستانها، شاهد اجتماعات با شکوه و تظاهرات بزرگی بود. هر روز که بر تأخیر جواب نخست‌وزیر می‌گذشت مردم خشمگین‌تر می‌شدند و در پی مخابرهٔ تلگرامها، نامه‌ها و طومارهای بزرگ و نیز با برپایی نشستهای پی در پی، هماهنگی و پشتیبانی خود را از نیات امام خمینی و حوزهٔ علمیهٔ قم ابراز داشته و مخالفت خود را با سیاست رژیم اعلام داشتند.

شاه پس از تبعید امام به ترکیه (۱۳ آبان ۴۳) و سپس عراق، به گمان خود مردم را از دسترسی به رهبر و مرجع عالیقدرشان بازداشت. ولی امام در تمام این مدت طولانی به‌طور خستگی‌ناپذیر با تربیت روحانیون برجستهٔ انقلابی، و تنویر افکار مردم و راهنمایی و ارشاد آنان جامعه را برای شروع یک انقلاب اسلامی آماده می‌ساخت. در همین دوران است که شاگردان و یاران وفادار او نیز در داخل و خارج کشور به پرورش نسل متعهد و انقلابی امروز همت گماشتند.

در این دوره امام طرح کلی حکومت اسلامی را در جلسهٔ درس خویش مطرح نمود که در آن زمان به‌صورت کتابی تحت عنوان «حکومت اسلامی» منتشر شد. و در فرصتهای مختلف با مطرح نمودن جنایات بی‌شمار رژیم شاه، همواره تنور مبارزه را گرم نگاه می‌داشت. وجود امام و آرمانهای والای انسانی ـ اسلامی او محوری بود که همهٔ آزادیخواهان و مسلمانان و مخالفان را حول خود گرد آورد.

با اوج‌گیری مفاسد رژیم و اعتراضات بی‌امان و روشنگریهای امام و آغاز تظاهرات خیابانی در شهرهای

مختلف ایران، و سرانجام سازش میان عراق و ایران، دولت عراق از امام خواست که از فعالیت سیاسی دست بکشد و برای ایشان تضییقاتی فراهم آورد. امام تصمیم گرفت عراق را ترک و از طریق کویت به سوریه برود. اما کویت به امام اجازهٔ اقامت نداد، عراق هم که دیگر جای ماندن نبود. کشورهای دیگر اسلامی نیز که با شاه رابطهٔ دوستانه داشتند، بی‌تردید یا با ورود امام موافقت نمی‌کردند و یا به ایشان اجازهٔ فعالیت سیاسی نمی‌دادند. لذا امام در ۱۴ مهر ۵۷ به پاریس هجرت فرمود و در محلهٔ نوفل لوشاتو پاریس اقامت گزید. نوفل لوشاتو مرکز اخبار سیاسی ایران و کانون مبارزه علیه رژیم وابسته پهلوی بود و امام با توان هر چه بیشتر انقلاب را از آنجا هدایت فرمود.

با اوج‌گیری انقلاب، شاه به همراه خانواده‌اش از ایران گریخت و امام پس از حدود ۱۵ سال دوری در ۱۲ بهمن ۵۷ قدم به‌خاک وطن گذاشت. سرانجام ده روز پس از ورود امام، در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ هجری شمسی انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و سرانجام امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران در آخرین ساعات شنبه شب خرداد ۱۳۶۸ دار فانی را وداع گفت و به حق پیوست.

آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی

از رهبران روحانی مشروطه‌خواه.

آیت‌الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای

حضرت آیت‌الله‌العظمی آقای حاج سیدعلی حسینی خامنه‌ای در سال ۱۳۱۸ در شهر مقدس مشهد پا به عرصهٔ وجود گذاشت.

خانواده وی از روحانیون معتبر به‌شمار می‌آمدند، پدرش آیة‌الله آقای حاج سید جواد از مجتهدین و علمای محترم مشهد بود که سالهای طولانی صبحها در مسجد گوهرشاد و ظهرها و شبها در مسجد بازار مشهد، اقامه

جماعت می‌نمود.

جدّ ایشان آیةالله سید حسین خامنه‌ای از علمای آذربایجانی مقیم نجف بود.

وی قبلاً در محله «خیابان» تبریز اقامت داشت، سپس به نجف اشرف سفر کرده و در آنجا به درس و بحث اشتغال ورزیده بود. وی مردی پرهیزکار و اهل علم و تقوی و زهد بود که عمری را با قناعت گذرانده بود.

پس از اتمام تحصیلات دبیرستان از نظر علوم اسلامی در مدرسه اسلامی، ادبیات عرب را شروع می‌کنند و سپس به مدرسه علوم دینیه «سلیمان‌خان» می‌روند و ادبیات عرب را در آنجا به‌پایان می‌رسانند. شرایع را هم در درس پدر شرکت می‌کنند و هنگامی که به کتاب حج می‌رسند، پدر به ایشان می‌گویند که در درس شرح لمعه که مبحث حج رسیده بود شرکت کنند و هم وارد مباحثه با برادرشان، حاج سید محمد آقا بشوند. بعد از مدرسه سلیمان‌خان به مدرسه علوم دینیه نواب می‌روند و سطح را به پایان می‌رسانند. پس از آن در دروس خارج مرحوم آیةاللهالعظمی میلانی شرکت می‌نمایند، و این کم نظیر بود که جوانی در سن ۱۶ سالگی بتواند در درس خارج شرکت نماید.»

اولین تدریس، ایشان کتاب امثله یا صرف میر بوده که برای دو شاگرد بزرگسال از روضه‌خوانهای مشهد تدریس می‌نموده‌اند و تا سال ۱۳۳۷ که در مشهد بوده، کتابهایی از صرف، نحو، معانی، بیان، اصول و فقه تدریس می‌کرده‌اند. و در قم همه در کنار دروسی که می‌خوانده‌اند، تدریس نیز می‌کرده‌اند.

پس از برگشتن از قم به مشهد، (در سال ۱۳۴۳) تدریس یکی از برنامه‌های اصلی و همبستگی ایشان بوده و در طول این سالها (تا ۱۳۵۶) سطوح عالیه، (مکاسب و کفایه) تفسیر و عقاید تدریس می‌کرده‌اند.



آیت‌الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای

معظم‌له دروس سطح را نزد اساتیدی چون آقای علوی، آقای مسعود، پدر بزرگوارشان، مرحوم آقا میرزا احمد مدرس یزدی، مرحوم آیةالله حاج شیخ هاشم قزوینی (که ایشان از شاگردان مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی و اهل ریاضت و مدرس درجهٔ یک مشهد و بسیار مرد محترم و ملا و معروف بودند و در بین خواص مشهد مرد آزاده و روشن ضمیری بودند، به‌خصوص در نزد اهل علم) به مدت پنج سال و نیم خوانده‌اند، و درس خارج را هم نزد اساتیدی چون: مرحوم آیت‌الله‌العظمی میلانی (ره)، آیةالله حاج شیخ هاشم قزوینی و درس فلسفه را نزد آیةالله میرزا جواد آقا تهرانی خوانده و ایشان کتاب منظومه و مطالب مرحوم حاج ملاهادی سبزواری را درس می‌گفته و رد می‌کرده‌اند، که در حقیقت این درس منظومه ایشان رد منظومه بوده و پس از مدتی بنا به پیشنهاد یکی از دوستانشان به درس آقا شیخ رضا ایسی که در مشهد ملای قدیمی و فاضل و حکیم و خیلی هم معتقد به حکمت بوده شرکت نموده‌اند.

ایشان پس از درک محضر اساتید بزرگوار ایران به نجف رفته و در درسهای آیات عظمای حکیم، خوئی، شاهرودی و آقا میرزا باقر زنجانی و مرحوم میرزا حسن یزدی و آقا سید یحیی یزدی شرکت نموده‌اند. و نیز از محضر اساتیدی چون آیت‌الله آقا مرتضی حاج شیخ و آیت‌الله بروجردی و حضرت امام خمینی (ره) و علامه طباطبایی بهره برده‌اند.

آیةالله خامنه‌ای، مجاهدی شجاع و با تقواست که در سراسر زندگی پر برکتش همواره در جهاد به‌وسیلهٔ قلم و سخن و سلاح بوده و به‌خصوص از سال ۱۳۴۱ که امام بزرگوار نهضت عظیم اسلامی را آغاز نمود، دقیقه‌ای از تلاش و جهاد باز نمانده است.

پس از شهادت شهید رجایی و شهید باهنر، از طرف روحانیت و سایر

نهادهای انقلابی نامزد ریاست جمهوری، گردیدند و با رأی عظیم و بی‌نظیر در انتخابات ریاست جمهوری به‌سمت سومین رئیس جمهوری اسلامی ایران، انتخاب گردیدند.

پس از رحلت جانگداز رهبر کبیر انقلاب، تمامی افکار، خلأ وجود رهبر در نظام مقدس را احساس و اظهار نگرانی می‌نمود ولی تأکید حضرت امام خمینی (ره) به شایستگی حضرت آیةالله‌العظمی خامنه‌ای برای رهبری نظام جمهوری اسلامی ایران که توسط حجةالاسلام والمسلمین رفسنجانی نقل گردید بارقه امیدی در دل انقلابیون پدیدار ساخت، ایشان فرمودند: «در جلسه‌ای با حضور سران سه قوه، آقای نخست‌وزیر و حاج احمدآقا در محضر امام بحث شد. حرف ما با حضرت امام این بود که اگر این قضیه اتفاق بیفتد، ما بعداً با قانون اساسی مشکل داریم، زیرا ممکن است خلأ رهبری پیش بیاید. ایشان گفتند: «خلأ رهبری پیش نمی‌آید و شما آدم دارید» گفته شد: چه کسی؟ ایشان در حضور آیةالله خامنه‌ای گفتند: «این آقای خامنه‌ای».

روزی من خصوصی خدمت امام رفتم، چون مقداری روی بازتری داشتم و مسائل را بی‌پرده می‌گفتم، در مورد قائم‌مقامی رهبری و مشکلاتی که پیدا می‌شود، صحبت کردم. باز ایشان صریح گفتند: «شما در بن‌بست نخواهید بود، چنین فردی «آیةالله خامنه‌ای» در میان شما هست. چرا خودتان نمی‌دانید».

و علاوه بر آن حاج احمدآقا نقل کرده‌اند: وقتی که آیةالله خامنه‌ای در سفر کره بودند، امام گزارشهای آن سفر را از تلویزیون می‌دیدند؛ از آن منظره دیدار از کره، استقبال مردم و با سخنرانیها و مذاکرات ایشان در آن سفر، خیلی برایشان جالب بود و فرموده بودند: «الحق ایشان شایستگی رهبری را دارند».

برخی از تألیفات:

۱. کتاب‌الجهاد (درس خارج معظم‌له)

۲. چهار کتاب اصلی علم رجال

۳. استفتائات
۴. حکومت در اسلام
۵. دررالفواید فی اجوبة‌القائد
۶. درسهایی از نهج‌البلاغه
۷. سیری در زندگی امام صادق (ع)
۸. گفتاری در باب صبر
۹. شخصیت سیاسی حضرت رضا (ع)
۱۰. گفتاری در وحدت و تحزّب
۱۱. شهید آغازگر
۱۲. گفتاری در باب حکومت علوی
۱۳. صلح امام حسن (ع)
۱۴. پیشوای صادق (ع)
۱۵. آینده در قلمرو اسلام
۱۶. ادعانامه علیه تمدن غرب
۱۷. از ژرفای نماز
۱۸. امام جعفر صادق (ع)
۱۹. انوار ولایت
۲۰. بازگشت به نهج‌البلاغه
۲۱. بحثی در نبوت
۲۲. درس اخلاق
۲۳. ترجمهٔ تفسیر فی ظلال‌القرآن
۲۴. درست فهمیدن اسلام
۲۵. پرسش و پاسخ (۵ مجلد)
۲۶. پژوهشی در زندگی امام سجاد (ع)
۲۷. رسالت انقلابی نسل جوان
۲۸. حضرت رضا (ع)
۲۹. رسالت حوزه
۳۰. سخن آفتاب
۳۱. پیام به کنگرهٔ جهانی هزارهٔ شیخ مفید (ره)
۳۲. جلوه آفتاب
۳۳. پیرامون عزاداری عاشورا
۳۴. ضرورت تحول در حوزه‌های علمیه
۳۵. طرح کلی اندیشهٔ اسلامی در قرآن
۳۶. عطر شهادت
۳۷. مسلمانان در نهضت هندوستان
۳۸. عنصر مبارزه در زندگی ائمه
۳۹. فریاد مظلومیت
۴۰. منشور تداوم انقلاب
۴۱. کوثر ولایت
۴۲. گروههای معارض در نهضتهای انبیاء و در انقلاب اسلام

و بسیاری از کتابها و مقالات دیگر.

آیت‌الله سیدمحمد طباطبایی

از رهبران روحانی مشروطه‌خواه:
← طباطبایی

آیت‌الله شیخ جعفر محلاتی

آیت‌الله شیخ جعفر محلاتی متولد ۱۲۴۳ شمسی متوفی ۱۳۱۸. مرحوم شیخ جعفر از فقها و مجتهدین بزرگ بود. تولدش در شیراز و پس از تحصیل سوار و مقدمات و علوم اولیه فارسی و عربی برای چند سال در آن شهر و نیز چندین سال در نجف نزد مرحوم آیت‌الله محمدکاظم مجتهد خراسانی و آیت‌الله حاج میرزا خلیل خلیلی تلمذ کرد و به اخذ جواز اجتهاد نایل آمد. مرحوم محلاتی علاوه بر فضایل علمی که داشت مردی آزادیخواه و مخالف نفوذ و قدرت دشمنان اسلام در ایران بود و به‌علت داشتن این مسلک شریف در جنگ بین‌الملل اول (۱۳۳۳ ـ ۱۳۳۷ هجری قمری) اهالی فارس را به دفاع از وطن و جنگ با دولت متجاوز انگلیس تشویق کرد. وی با ۷۰۰ نفر از مجاهدین شیراز به برازجان رفت و مدتی در آنجا توقف کرد تا انگلیسیها بوشهر را تخلیه نمودند. (در ایام اقامت به دلوار رفت در مراسم چهلمین روز شهادت رئیسعلی شرکت نمود و در مسجد دلوار به پدر رئیسعلی و دیگر اهالی دلوار شهادت رئیسعلی را تبریک و تسلیت گفت).

آیت‌الله شیخ محمدحسین مجتهد برازجانی

معروف به مجاهد از فقها و مجتهدین معاصر رئیسعلی دلواری است که طرف اعتماد عموم اهالی دشتی و دشتستان و بنادر جنوب و مردم به او اعتماد و اعتقاد خاص داشتند. و در جنگ بین‌الملل اول چون انگلیسها بوشهر را تصرف و با تنگستانیها آغاز جنگ و مخاصمت کردند، آن مرحوم اعلان جهاد داد و مرحوم رئیسعلی دلواری به متابعت حکم او با انگلیسیان

جنگید تا شهید شد.

آیت‌الله طالقانی ← طالقانی

آیت‌الله کاشانی

ابوالقاسم فرزند آیت‌الله حاج سید مصطفی کاشانی که از علماء و مراجع بزرگ شیعه در عصر خویش بود در ۱۲۶۴ ه. ش. در تهران متولد شد. در سال ۱۲۸۰ شمسی از ایران به نجف اشرف هجرت کرد و در آنجا ساکن گردید و به‌تدریس و تحقیق مشغول گشت. آیت‌الله کاشانی برای بسیج مردم و سران عشایر و سازماندهی آنان، طرحی را به کمک منشی خود، شیخ جواد زنجانی آماده و مهری با نام «جمعیت اسلامی عراق» تهیه کرد و با فرستادن نامه‌هایی برای سران عرب، آنها را به‌شرکت در این نبرد دعوت می‌نمود.

آیت‌الله کاشانی در سی‌ام بهمن‌ماه ۱۲۹۹ ه. ش. سه روز قبل از کودتای رضاخان وارد تهران گردید و پس از روی کار آمدن رضاخان مبارزهٔ خود را با وی و سیاستهای او آغاز نمود.

با شروع جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط متفقین و به‌دنبال آن سقوط



آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی

رضاخان از تخت پادشاهی آیت‌الله کاشانی بر شدت مبارزاتش علیه انگلیس افزود. قوام‌السلطنه که یکی از نوکران انگلیس بود وی را در تیرماه ۱۳۲۵ دستگیر و به بهجت‌آباد قزوین

تبعید نمود. تا اینکه در ۲۱ خرداد ۱۳۲۶ با اصرار مردم و زیر فشار علما که خواستار آزادی وی بودند آزاد شد و به تهران برگشت.

شاه پس از قوام، عبدالحسین هژیر را به‌عنوان نخست‌وزیر به‌مجلس معرفی نمود و کاشانی که از وابستگی هژیر به ایادی خارجی اطلاع داشت به مخالفت با نخست‌وزیری او برخاست و مردم را به‌یک راهپیمایی در جلوی مجلس به‌منظور جلوگیری از ورود هژیر به آنجا دعوت کرد.

ارتباط کاشانی با فداییان اسلام: در جریان ترور کسروی توسط فداییان اسلام و زندانی شدن آنان آیت‌الله کاشانی از آنان پشتیبانی نمود و آزادی آنها را خواستار شد و نهایتاً فداییان اسلام از زندان آزاد شدند. پس از این ماجرا آیت‌الله کاشانی تبعید شد ولی پس از مدتی منصورالملک نخست‌وزیر وقت ایران طی تلگرافی از آیت‌الله عذرخواهی و خواستار بازگشت او به ایران شد. وی پس از شانزده ماه تبعید در لبنان در ۲۰ خرداد ۱۳۲۹ هـ. ش. به زادگاهش بازگشت.

استعمار برای ایجاد حکومت دیکتاتوری در ایران و تمدید و توسعهٔ امتیاز نفت جنوب (قرارداد گس ــ گلشائیان) سپهبد رزم‌آرا را مناسب تشخیص داد و شاه نیز او را به‌عنوان نخست‌وزیر معرفی کرد و در این حال آیت‌الله کاشانی با وی به‌مخالفت برخواست و برای جلوگیری از تصویب قرارداد نفت در مجلس اعلامیه‌ای را خطاب به‌ملت ایران صادر نمود. اما رزم‌آرا با گستاخی تمام و بی‌اعتنا به‌نظر علما، نمایندگان مجلس و مردم بر روی تصویب قرارداد پافشاری نمود، ولی در شانزدهم اسفند ۱۳۳۹ هـ. ش. با گلولهٔ خلیل طهماسبی، یکی از اعضای فداییان اسلام از پای درآمد.

آیت‌الله کاشانی هرگز از منش ساده زیستی خارج نگشت و در همان خانهٔ سادهٔ پدری خویش تا پایان عمر

زندگی کرد و سرانجام در ۲۳ اسفند ۱۳۴۰ هـ. ش. چشم از جهان فروبست و در حضرت عبدالعظیم، بین مزار حضرت و امامزاده حمزه به‌خاک سپرده شد.

آیت‌الله میرزا حسین نائینی

از علماء بزرگ در دورهٔ مشروطیت.

آی‌تیمور: ← محمد آی تیمور

آیین اوستایی

در اوستا دو نیروی عظیم و متضاد همیشه تظاهر می‌کنند یکی نیروی نیکی به‌نام اسپنت مینو (خرد و معنای مقدس) و دیگری انگره مینو (خرد و معنای خبیث) که بعدها آن دو را به یزدان و اهریمن تعبیر کرده‌اند. بشر مختار است که از این دو نیرو یکی را برگزینند اگر نیکی را اختیار کند مستوجب بهشت و اگر بدی را اختیار کند مستحق دوزخ خواهد بود. سعادت و نیک‌بختی عبارت است از تشخیص نیکی و بدی و پیروی از اصول و دستورات نیک. بنابراین یک فرد زرتشتی در انتخاب این دو اصل آزاد و مختار بود و روی این فکر بزرگ خود را در طبیعت مختار و آزاد حس می‌کرد و از افکار جبری و صوفیانه احتراز می‌جست و می‌دانست که سعادت و شقاوت به دست خود اوست که می‌تواند خویش را نیکبخت یا بدبخت سازد. چون دین مزدیسنی (خداپرستی) یا زرتشتی بر اصول اخلاقی استوار بود از این‌رو برای نجات و خوشبختی سه اصل در آن دین مراعات می‌شد که آنها را سه «بوخت» یا سه راه نجات گفته‌اند و آن سه را هومته (پندار نیک) هوخته (گفتار نیک) هوورشته (کردار نیک) گویند. اهورامزدا سر سلسله و آفریدگار کائنات و مظهر نیکی و عدالت است.

ارباب انواعی که جنبهٔ فرشته بودن آنها بر جنبهٔ خداییشان غلبه دارد یزته می‌باشند و جمع آن یزتان و ایزتان نامیده می‌شود. ایزدان و ارباب انواع

جاویدانی را که تنها جنبهٔ معنوی دارد، امشاسپندان گویند که به معنی مقدسات نامیرا می‌باشند و آنها شش روانند از این قرار:

۱ ـ وهومنه Vahumana (بهمن یا اندیشه نیک)

۲ ـ اشاوهیشته Ashavashta یعنی اردیبهشت و بهترین پاکی.

۳ ـ خشتراوئیریا Xshtra Vairiya یعنی شهریور (دولت یا حکومت خوب).

۴ ـ اسپنتا ارمئی‌تی Spanta Armaiti یعنی اسفندارمذ یعنی عدالت و گذشت و جوانمردی.

۵ ـ هئوروتات Haurvatat خرداد یعنی تندرستی و نیکبختی.

۶ ـ امرتات Amertat امرداد یعنی جاودانی و فناناپذیری.

پایین‌تر از امشاسپندان وجودهای مجردی هستند که یزته نام دارند که هر کدام از آنها چیزی را حمایت می‌کنند. آفتاب و ماه و ستارگان و آب و آتش و خاک و هوا هر کدام تحت حمایت یکی از یزته‌ها می‌باشند. مثلا آتر Atar فرشته حامی آتش و وات Vata باد، و زما Zamâ (زمین) و آسمانه. یزته‌های حامی باد و زمین و آسمانند. پس از یزته‌ها فره‌وشی Faravashi (فروهران) یا ارواح مجردی هستند که حافظ انسانند و پیش از تولد او در آسمانند و پس از فوت انسان با روح او به آسمان می‌روند.

اهریمن و یزدان و نیک و بد و خیر و شر با هم همواره در جنگ‌اند و سرانجام هرمزد با ایزدان خود بر اهریمن و لشکریان او چیره خواهد شد و جهان به خیر و نیکی محض تبدیل خواهد گشت.

آیین بذ

آیین پذ، آیین پت، بویژه در ایران باستان زمان ساسانیان رئیس محافظینِ عادات و رسوم به شمار می‌رفت و ظاهراًکارهای قضایی انجام می‌داده است.

آیین گشسب

نام سپهبدی که هرمز او را به جنگ بهرام چوبینه فرستاد و او به دست مردی زندانی کشته شد.

آیین نامک = ایوین نامگ

[پهلوی = آیین نامه]، عنوان کتابی (و شاید کتابهایی) تاریخی و قانونی و اجتماعی از دوره‌ی ساسانیان، مسعودی درباره‌ی آن گوید کتابی است در رسوم، عظیم و در هزارها ورق. و کامل آن جز نزد موبدان و بزرگان به‌دست نیاید. ثعالبی (در غرر اخبار ملوک الفرس) و ابن قتیبه (در عیون الاخبار) و حمزه‌ی اصفهانی (در تاریخ سنی ملوک‌الارض و الانبیاء) و جاحظ (در کتاب التاج) صراحة از آن نام برده‌اند و نقل نموده، و بعضی مثل ابن‌البلخی (در فارسنامه) در جاهایی که در آیین دربار و غیره سخن می‌گوید، باحتمال قوی بدان نظر داشته. ابن المقفع کتابی بدین نام از پهلوی به عربی ترجمه کرده است، که بدبختانه از میان رفته است، و نامش در الفهرست و عیون‌الاخبار و غیره مانده، و چنانکه از کتابهایی که نام آن را آورده‌اند برمی‌آید، مطالب آن دربارهٔ آداب و رسوم و عادات و بعضی قوانین و بعضی از فنون (مثل تیراندازی و اسب سواری و تطیر و غیره) بوده.

آیین‌نامه: ← آیین نامک

آیینهٔ سکندری

کتابی در تاریخ ایران باستان، به فارسی، از میرزا آقاخان کرمانی. مؤلف در این کتاب در تفسیر و تأویل کلمات مطالب بی‌اساس آورده و به اشتقاق عامیانه پرداخته است.

آیین هوشنگ

کتابی مذهبی و اخلاقی و فلسفی‌گونه، به فارسی در بیان عقاید پارسیان، مشتمل است بر چهار رساله

۱ ـ نامهٔ خویشتاب، در اثبات واجب، از پیشتاپ شاگرد ساسان پنجم.

۲ ـ زردست افشار، در شناختن گوهر خرد، از آهو شکوی شاگرد ساسان دوم.

۳ ـ زنده رود، در بقای روح از زنده آزرم.

۴ ـ زورهٔ باستان، در شناختن آغاز و انجام و زمان و جهان و جهانیان و شناخت راه نیک از بد، گفتار ابراهیم زردتشت، ترجمهٔ آذر شروه اسپهانی

الف

اِئا

فرزند آنو، شوی دامکینا؛ پدر مردوخ. فرمانروای همهٔ ایزدان و آبهای شیرین پس از اپسو. در اساطیر سومری برابر نینتو است؛ فرمانروای زمین هم در اساطیر بابلی و هم در سومری، ایزد خلاق هوش، خرد و همهٔ هنرها و صنایع است. و نیز اِآ.

اَئِت

از جمله پارسایانی است که در جدول اسامی نامآوران در فروردین یشت فروشیاش نه ستوده شده و از خاندان مَیو معرفی شده است.

اَئِثْریَه

به معنی شاگرد و آموزنده است. کلمات ائثرَپئیتی و ائثریه به معنی استاد یا آموزگار و شاگرد یا آموزنده در اوستا بسیار استعمال شده.

اَئِشْمَه

خشم. در اوستا نام پتیاره (دیو)ای است که مظهر تندخویی و غضب شناخته شده و رقیب سروش فرشتهٔ

اطاعت است. هیچ دیوی در اوستا شدیدتر و شریرتر از خشم تعریف نگردیده است.

اثوپاتور: ← آنتیوخوس پنجم

اثوتروپیوس

فلاویوس اثوتروپیوس، مورخ رومی در قرن چهارم است که در لشکرکشی یولیانوس امپراتور روم به ایران همراه وی بود و در سال ۳۷۰ میلادی درگذشت. کتابی از او در تاریخ مختصر روم در دست است که تاریخ روم را به اختصار در ده کتاب از تأسیس آن دولت تا آخر سلطنت یویانوس سال ۳۶۳ م. به رشتهٔ تحریر درآورده است. وی کتاب خود را به شیوه‌ای ساده و بی‌طرفانه نوشته و دربارهٔ دولت اشکانی مطالبی سودمند دارد.

اثوتودموس

پادشاه و بانی عظمت بلخ قدیم که در حدود ۲۱۲ ق. م. آنتیوخوس سوم به کشور او تاخته وی را مغلوب و دست نشانده‌ی خود کرد.

اَثوروَت اَسپَ

لهراسب. نام پدر گشتاسب حامی زرتشت و به معنی «دارندهٔ اسبان تیزتک» است.

اَثوروَسارَ

نام امیری از مخالفان و دشمنان کیخسرو که به دست کیخسرو شکست یافت، معنی لفظی آن معلوم نیست. اثورُسارَ از ایزد اَنْدَر وای خواست که او را به دست کیخسرویلِ ممالِک ایران و متحد سازندهٔ کشور گرفتار نسازد و کیخسرو به کُشتن وی کامیاب نگردد اما اندروای درخواست او را نپذیرفت و نذرش مقبول نیافتاده کامروا نشد.

اَثوروَنْت

همان کوه الوند همدان است. رود

دجله را نیز به اوستا ائوروونت یا اَروَندرود نامند به معنی تند و تیز چون جریان آب این رودخانه خیلی سریع است. این واژه به معنی زرنگ و چابک و قوی نیز آمده.

نیریامن

در اوستا، اَئیریامَن به طبقهٔ پیشوایان دینی و روحانیون اطلاق شده است. این کلمه در ادبیات پهلوی «اَئیرمان» و در سانسکریت و اوستا اَری‌یامن به معنی یار و دوست بوده، و نیز نام یکی از خدایان وِدا است. اَئیریامَن ایزد درمان‌بخش است.

ائیریان وئجه

به زبان سانسکریت که خواهر زبان اوستاست اریه ورته می‌شود به معنی زادگاه و سرزمین آریاها است ـ در وندیداد می‌نویسد که این سرزمین ده ماه زمستان و دو ماه تابستان داشته است و به علت سرما یا تنگی جا آریاهای ایرانی مجبور به مهاجرت از آنجا شدند محل این کشور را برخی از علما حوزهٔ علیای رود سیحون و اراضی حوالی آن دانسته‌اند.

ائیریاوه

در اوستا، اسم خاندان منوچهر ائیریاوه آمده است یعنی یاری کنندهٔ ایرانیان.

اَئیریَنه

ایران (سرزمین آرياييها).

اَئیریَنَه وَئِجَه

جُزو اول این واژه همان ایران است.

ائیریو (ایرج)

ایرج نام پسر کوچک فریدون پادشاه پیشدادی است که کشور ایران نصیب وی گردید ولی به‌دست سلم و تور برادران بزرگتر خویش، کشته شد.

منوچهر انتقام خون او را بگرفت. معنی واژهٔ ایرج یاری‌دهندهٔ آریاییهاست.

ائیریُوخْشْتَ

نام کوهی است که آرش (اِرِخْش) تیرانداز آریایی از آن کوه به طرف کوه خَوانْوَنْتَ تیر پرتاب کرد. محل آن امروز به درستی معلوم نیست. ولی بعضی آن را در آمل (چهارجوی نزدیک جیحون) و برخی در تبرستان نوشته‌اند. کوه دومی را هم بعضی مرو نوشته‌اند. از آن خوانند آرش را کمانگیر / که از آمل به مرو انداختن تیر. آمل شهری است در غرب جیحون، به فاصلهٔ یک میل در راه بخارا، از سوی مرو مقابل (برایافر برکه) به شرق جیحون است. برخی هم ائیریوخُشوتَ را کوه رویان دانسته‌اند که سابق اسم ناحیه و شهری بوده در تبرستان.

ائیریوشَیَنَ

یا ائیریوشیانا، خان و مان ایرانیان، آشیان ایرانیها. در اوستا، خوارزم یا ایران وَئِچه که خیوهٔ حالیه باشد با مرو و سغد دو مملکت همسایه‌اش در بند ۱۳ و ۱۴ مهریشت ائیریوشین شمرده شده‌اند یعنی خان و مان یا اقامتگاه ایرانیان.

اَئیوی خْوَرِنَ

نام یکی از پارسیان و ناموران که در فروردین یشت فروشی‌اش ستوده شده است.

اَئیویسروثریم گاه

گاه چهارم از پنج گاه شبانه‌روز است و آن از سر شب است که ستارگان در آسمان پدیدار شوند تا نیمه شب. و نیز نام نیایش چهارم از نمازهای پنجگانه شبانروز. و نیز نام ایزد نگهبان این گاه، سروثریم است. ائیوی به معنی بَر، بالا، رو است و جزء دوم به معنی سرودن و خواندن. پاره‌ای از اوستاشناسان ائیبی‌گیه را مرادف آن دانسته و گیه را از کلمه گاه به معنی سرودن و خواندن

مشتق می‌دانند. پاره‌ای دیگر ائیبی‌گیه را ایـزد نگـهبان زنـدگی شمرده‌انـد. دو همکار ائیوی سـرونریم یکـی «فـرادت ویسـپم هـوجیائیتی» است و دیگـری «زرتشتروتم».

اِ آ (اِئا) (Ea)

رب‌النـــوع ــ (اِنکـی سـومری) فـرمانروای «اپسـو» قـلمرو آب شـیرین زیرزمین بود. وی مـنشأ کـلیهٔ دانشـهای جادویی مقدس بـود. مـرکز پـرستش او «اِیدو» بوده است.

ابخازشاه

پادشاه ابخازیان در ابخازستان کنار دریای سیاه (از پادشاهان محلی در دورهٔ ساسانی و دوره‌های بعد).

ابداگاسا

از پادشاهان سلسلهٔ پهلوها، پس از گندوفارس، یکـی از خـویشان او بـه‌نام ابداگاسا، به سلطنت نشست. عـنوان او در رسم‌الخّط یونانی بـر سکـه‌ها چـنین است: «بـــــازیلئون تس بـــــازیلون ابداگازوس».

ابراهیم ادهم

از اعـیان‌زادگـان بـلخ از صـوفیان ایرانی که به مکه رفت و تـا پـایان عـمر بدانجا بود و سرانجام در جنگ دریـایی ضد بیزانس کشته شد (۱۶۶ یا ۱۶۰ هـ. ق.).

ابراهیم اینال

از امرای مشهور سـلجوقی، بـرادر مادری طغرل بیگ. چـون طـغرل بـیگ، مسعود اول غزنوی را مغلوب کرد و بـر خراسان استیلا یافت، ولایت ری و جبل را به ابراهیم اینال داد و مدتی بعد، او را به سیستان فرستاد. چندی بعد ابراهـیم اینال در جبال و بلاد مغرب و آذربایجان و ارمنیه فتوحات بسیاری کرد، و موجب وحشت طغرل گشت و طغرل او را نـزد خود خواند و بین آنها وحشت و کدورت

پدید آمد. عاقبت ابراهیم اینال با بساسیری، بر ضد طغرل بیگ همدست شد و طغرل از پیش آنها به ری گریخت. چندی بعد البارسلان و قاورد و یاقوتی، پسر چغری بیگ داود، لشکر آوردند و ابراهیم اینال را در محلی به‌نام هفتاد پولان شکست دادند؛ ابراهیم اینال گرفتار و در ۴۵۱ ه. ق. کشته شد. لفظ اینال را به معنی سردار قبیله گفته‌اند.

ابراهیم حصیری

ابوالقاسم ابراهیم‌ابن عبدالله حصیری، از رجال و معتمدان دستگاه سلطان مسعود غزنوی. در اواخر سلطنت سلطان محمود غزنوی، به اتفاق ابوطاهر تبانی، به رسالت نزد قدرخان رفت (۴۲۱ ه. ق.)، و پس از بازگشت همچنان تا حدود سنهٔ ۴۵۰ ه. ق. حیات داشت.

ابراهیم حکیمی: ← حکیمی

ابراهیم‌خان

فرزند کریم‌خان زند (۱۲۱۶ ـ ۱۱۸۲ ه. ق.) که به دستور علی مرادخان کور شد و در اواخر عمر نیز به دستور آغامحمدخان به مازندران روانه گردید، اما پس از مدتی به نهاوند رفته و در آنجا درگذشت.

ابراهیم‌خان افشار ظهیرالدوله

برادر کهتر نادرشاه بود، نادرشاه پس از اینکه در سال ۱۱۴۸ ه. ق. به سلطنت رسید او را والی آذربایجان نمود (آذربایجان کنونی و تمام قفقاز). ابراهیم‌خان در سال ۱۱۵۲ ه. در جنگ با لزگیهای داغستان کشته شد.

ابراهیم‌خان بغایری

از امرای مشهور خراسان در دورهٔ بعد از قتل نادر. وی بعد از قتل میر علم‌خان خزیمه، که با وجود خویشاوندی به خیانت او هلاک شد،

مدتی با محمدحسن‌خان قاجار مرتبط بود، و پس از آن به کریم‌خان زند پیوست. در جنگهایی که بین کریم‌خان و فتحعلی‌خان افشار روی داد (۱۷۵ ه. ق.). وی به پاس دوستی و یکرنگی که با فتحعلی‌خان افشار داشت با چند تن از امرای دیگر توطئه چید، و در صدد برآمد کریم‌خان را هلاک کند. اما سرّ آنها فاش شد و امرای زندیه او را با سایر همدستانش در مجلس بزم کریم‌خان کشتند.

ابراهیم‌خان دولو

ابراهیم‌خان سردار قاجار دولو، پسر جان محمدخان دولو یکی از سرداران فتحعلیشاه قاجار بود که در سال ۱۲۱۳ ه. ق. فتحعلیشاه او را برای دفع جعفرقلی‌خان دنبلی که حسین‌خان برادر خود را در خوی محصور کرده بود فرستاد.

در سال ۱۲۲۱ ه. ق. که محمدعلی میرزا (دولت شاه) به‌سمت حکومت خوزستان ــ لرستان و کرمانشاه تعیین شد. او هم به سرداری آن حدود با شاهزاده به کرمانشاه رفت. وی پدر محمدناصرخان قاجار ظهیرالدوله ایشیک آقاسی وجد علیخان صفاء ظهیرالدوله بوده است.

ابراهیم‌خان زند

چهارمین پسر کریم‌خان زند که در زمان استیلای علیمرادخان زند بر شیراز نابینا گشت و تا سال ۱۲۰۶ ه. ق. در شیراز حیات داشت.

ابراهیم‌خان ظهیرالدوله

برادر نادرشاه افشار. سپهسالار و سردار نادر در آذربایجان و داغستان.

ابراهیم‌خان قاجار ظهیرالدوله

پسر، مهدیقلی‌خان قریونلو، برادر آغامحمدخان، مؤسس سلسلهٔ قاجاریه، و پدر حاج محمد کریمخان از پیشوایان بزرگ شیخیه بوده است.

ابراهیم سیمجور

ابوعلی ابراهیم‌ابن سیمجور، امیر قُهستان و والی خراسان در عهد سامانیان. نوح سامانی در سال ۳۳۳ هـ. ق. وی را به‌جای ابوعلی چغانی سپهسالار خراسان و والی نیشابور کرد. در سال ۳۳۵ هـ. ق. ابوعلی چغانی نیشابور را گرفت و او را از آنجا براند.

ابراهیم شاه افشار

شاهزادهٔ معروف سلسلهٔ افشاریه و از مدعیان سلطنت بعد از نادرشاه افشار. وی پسر کهتر ابراهیم‌خان ظهیرالدوله و برادرزادهٔ نادرشاه بود و نادرشاه بعد از برادر اسم و لقب او را به وی داد. (قبل از آن اسم وی محمدعلی بیگ بود.)

ابراهیم شیخ‌الاسلام

آقاابراهیم شیخ‌الاسلام خوی، که فتحعلیشاه او را در سال ۱۲۲۲ هـ. ق. به‌عنوان سفیر، برای تهنیت جلوس سلطان مصطفی‌خان چهارم به دربار استانبول فرستاد.

ابراهیم غزنوی

ابوالمظفر ظهیرالدوله رضی‌الدین ابراهیم ابن مسعود، دهمین پادشاه از سلسلهٔ غزنویان آل سبکتکین؛ پسر سلطان مسعود غزنوی.

ابراهیم کلانتر

در زمان لطفعلی‌خان زند کلانتر شیراز بود و به هنگام محاصره شیراز از طرف آقامحمدخان، او با تبانی قبلی وسیله تسخیر شهر را برای خان قاجار فراهم آورد و از این رو مورد توجه وی شد و به وزارت باباخان که حاکم ایالت جنوبی بود رسید. باباخان (فتحعلی‌شاه) پس از جلوس با آنکه تاج و تخت خود را مدیون او می‌دانست به‌سبب قدرت و نفوذ بسیار زیاد وی بیمناک گردید و او و همه خانواده‌اش را که شاغل مقامات مهم دولتی بودند، در یک زمان دستگیر

کرد و به قتل رسانید و فقط از قتل یگانه فرزند بیمار او صرفنظر نمود. او با وجود علیلی مزاج زنده ماند و خانواده قوام‌الملک را تشکیل داد.

اَبَرشهر

قدیمترین نام نیشابور است که مرکز یکی از نواحی چهارگانهٔ ایالت خراسان بوده است. بنا به نوشته جغرافی‌نویسان اسلامی این نام به‌فارسی به معنی «شهرابر» می‌باشد. لفظ ابرشهر به معنی شهر اپرنک است و اپرنک مهمترین قبیله از سه قبیلهٔ واهه بود که دولت پارت را تأسیس کردند.

اَبَرقُباد

ناحیهٔ قدیم عراق، مجاور دجله و بین واسط و بصره، که از قباد اول ساسانی، نام گرفته است. بعضی جغرافیدانهای قدیم، ظاهراً به اشتباه آن را نام ناحیهٔ ارجّان یا ناحیه‌ای که ارجان در آن بوده شمرده‌اند.

اَبَرویر

معرب پرویز، نام پادشاه ساسانی.

اَبِش‌خاتون

۶۶۲ ـ ۶۷۲ ق. و ۶۸۲ ـ ۶۸۳ ق.

از زنان فرمانروا. وی دختر سعدبن ابوبکر زنگی (۶۵۸ ق.) و ترکان خاتون و همسر منگو تیمور، پسر هلاکوخان (۶۵۴ ـ ۶۶۳ ق.)، و آخرین اتابک از خاندان سُلغری بود. در سال ۶۶۱ ق. سلجوق شاه با دسیسه ترکان خاتون از دژ استخر رهایی یافت و حکومت شیراز را در دست گرفت و از بیم نفوذ و فتنه‌انگیزیهای ترکان خاتون، نخست وی را به همسری خویش درآورد و در پی آن او را به‌قتل رساند. هلاکوخان مغول با آگاهی از قتل ترکان خاتون و سرداران مغولی در شیراز، لشکری به قصد سرکوب سلجوق شاه فرستاد. او از برابر لشکر هلاکو گریخت و پنج ماه بعد به‌قتل رسید (۶۶۲ ق.) و پس از او اَبش

خاتون را که به‌همراه خواهرش در دژ سپید زندانی بود در همان سال به حکومت رساندند. به نوشته رشیدالدین فضل‌الله، اَبش خاتون در زمان ترکان خاتون نامزد منگو تیمور شد و ازدواج وی در آغاز حکومتش و توسط جدّهٔ او یاقوت ترکان در دربار مغولان صورت گرفت.

در رجب ۶۶۳ ق. قاضی شرف‌الدین ابراهیم از سادات شیراز که ادعای مهدویت کرده بود بر اَبش خاتون شورید اما شکست خورد و کشته شد. از آن پس نابسامانی اوضاع شیراز و ناتوانی اَبش، عملاً حکومت شیراز را از دست او بیرون آورد، به‌نحوی که از حکومت جز نام برای او چیزی نماند. در پی این حوادث اباقاخان (۶۶۳ ـ ۶۸۰ ق.) کارگزارانی به شیراز گسیل داشت و در سال ۶۷۲ اَبش خاتون به همراه یک تن از آنان روانه دربار اباقاخان در تبریز شد. اقامت اَبش تا ۶۸۲ ق. و به مدت ده سال به درازا کشید. در این سال اباقاخان حاکم شیراز را برکنار و اَبش خاتون را به‌جای وی گماشت.

استقبال مردم شیراز از او و پیشگیری وی به خان مغول سبب شد تا او رفتاری خودسرانه با مردم در پیش گیرد. پس از پیروزی ارغون‌خان بر احمد تکودار (۶۸۳ ق.) وی اَبش خاتون را از حکومت شیراز برکنار کرد و به‌تبریز فرا خواند و سید عمادالدین را با فرمان ویژه به‌جای او منصوب کرد. پس از ورود سید به شیراز اَبش خاتون به تحریک و توطئه علیه وی برآمد و سرانجام در شوال آن سال به‌دست گماشتگان اَبش کشته شد و سپس برخی از خویشاوندان او به‌قتل رسیدند. فرزند سید که جان سالم به‌در برده بود به تبریز رفت و ارغون‌خان را از حوادث شیراز آگاه کرد. ارغون‌خان اَبش خاتون را به‌تبریز آورد. او در دادگاهی محاکمه و مجرم شناخته شد و به‌پرداخت پول نقد به خانواده مقتولان محکوم گردید.

آبش خاتون پس از یک سال و چند ماه از برکناریش در سال ۶۸۵ ق. در تبریز درگذشت. او را به شیوهٔ مغولان با ظرفهای طلایی و نقره‌ای پر از باده در چرنداب تبریز به‌خاک سپردند و پس از چندی جنازه‌اش را به شیراز منتقل کردند و در رباطی که خود بنا نهاده بود دفن کردند. برخی مدفن او را مدرسه عضدیه نیز می‌دانند. پس از مرگ، اموال او را مطابق وصیتش تقسیم کردند: یک‌بخش به‌دخترش کردوچین، یک بخش به شاهزاده الفانچی، یک بخش به ممالیک و آزادشدگان و بخش دیگر به طایجو پسر منگوتیمور تعلق گرفت. وی مدرسه‌ای در کوی طناب‌بافان و رباطی در شیراز بنا کرد که آرامگاه خانوادگی سلغریان بود. آثار این رباط اکنون به‌صورت بنای آجری‌مانند و نیمه ویرانی در بیرون دروازه قصابخانه شیراز پابرجاست که معروف به خاتون قیامت است. برخی منابع او را آبش خاتون نیز نوشته‌اند.

اُبُلّه

«اُبُلّه» نام بندری است بسیار قدیمی که از زمان هخامنشیان تا قرنهای نخستین اسلامی و پیش از آنکه بصره جای آن را بگیرد مهمترین مرکز دریایی ایران در این منطقه بود. این بندر در دهانهٔ خلیج فارس و در پیوندگاه رود بهمن اردشیر و دریا قرار داشت و کشتیهای بزرگ در آنجا پهلو می‌گرفتند. این بندر گذشته از اینکه از مراکز مهم بازرگانی دنیای قدیم بود، در دوران نخستین اسلامی از پایگاههای معتبر نظامی و دریایی ایران نیز بود و به‌همین علت سپاهیان ایرانی عازم یمن که در زمان انوشیروان از راه دریا به آن دیار می‌رفتند تا حبشیان را از آنجا برانند نخست از تیسفون از راه آبی دجله به اُبُلّه رفتند تا در آنجا کشتیهای خود را با کشتیهای دریانورد عوض کنند.

ابن ابی‌الحدید

عزالدین عبدالحمید ابن هبةالله

۵۸۶ ـ ۶۵۵ هـ.ق. ادیب و مورخ عرب. اثر مشهور خود شرح نهج‌البلاغه را به‌نام ابن علقمی تألیف کرد. در فتح بغداد به‌دست هلاکو، خود و برادرش اسیر مغول شدند. ولی ابن علقمی به وساطت خواجه نصیرالدین طوسی آنان را از مرگ نجات داد. وی سرانجام در بغداد وفات یافت.

ابن‌ابی‌توبه

نصیرالدین ابوالقاسم محمودابن مظفر ابن‌ابی توبه از فضلا و منشیان عهد سلجوقی و از وزرای سلطان سنجر که در حدود سال ۵۲۱ هـ. ق. به وزارت رسید.

ابن‌اثیر = ابن‌الاثیر

شهرت سه برادر از مردم جزیرةابن عمر، که همه از فضلا و نویسندگان معروف و فرزندان اثیرالدین ابوالکرم محمد موصلی جزری بودند. این برادران عبارتند از: ضیاءالدین، محمدالدین و عزالدین ابن‌اثیر. ولی ابن‌اثیر مطلق شهرت همین برادر سوم می‌باشد عزالدین‌ابوالحسن علی، (۵۵۵ــ ۶۳۰ هـ. ق.) مورخ معروف عرب که در بغداد و موصل تحصیل کرد و به شام نیز سفر نمود و سرانجام در موصل انزوا گزیده به تألیف پرداخت. اثر عمدهٔ ابن‌اثیر تاریخ بزرگ اوست به‌نام الکامل التواریخ که به کامل ابن‌اثیر نیز معروف است. و آن تاریخ عمومی عالم است سال به سال از ابتدای خلقت تا ۶۲۸ هـ. ق.

ابن‌اسحاق

ابوعبدالله محمدابن‌اسحاق‌ابن یسار. محدّث و نویسندهٔ عرب. اهل مدینه بود و به گردآوری اخبار مربوط به زندگی محمد (ص) علاقهٔ تمام داشت و دو کتاب: المبتدأ و المغازی را در این باب نوشت. تاریخ وفات او را ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲ و ۱۵۳ هـ. ق. نیز نوشته‌اند.

ابن اسفندیار

محمدابن حسن، مورخ ایرانی و مؤلف تاریخ طبرستان از شرح حال او جز آنچه خود در مقدمهٔ تاریخ طبرستان آورده است اطلاعی در دست نیست. در سال ۶۰۶ هـ. ق. که از کشته شدن رستم ابن اردشیر حاکم طبرستان اطلاع یافت، از بغداد به عراق عجم عزیمت کرد، و دو ماه در ری و پنج سال در خوارزم به جمع‌آوری کتاب خویش پرداخت.

ابن العبری

گریگوریوس ابوالفرج ابن اهرون از علمای مسیحی مشهور به ابن عبری است. تألیفات بسیاری به سریانی و عربی داشته و در ششصد و هشتاد و پنج هجری در مراغه وفات یافت.

دو کتاب مهم در تاریخ از وی به یادگار مانده یکی به سریانی و دیگری به عربی که مختصر کتاب سریانی است و مختصرالدول نام دارد و قسمتهایی راجع به ایران باستان. این دو کتاب را دکتر مشکور از متن سریانی و عربی استخراج و به زبان فارسی ترجمه و با حواشی و تعلیقات تحت عنوان (ایران باستان: به روایت ابن عبری) در تهران منتشر کرده است. کتاب ابن عبری از این لحاظ اهمیت دارد که تاریخ ایران قدیم را به خلاف دیگر مورّخان دورهٔ اسلامی از روی کتب و مآخذ یونانی گرفته است.

ابن‌المقفع

ابن‌المقفع از ایرانیان زردشتی است که از اهالی شهر گور (فیروزآباد کنونی) در فارس بود؛ نخست «داذبه» نام داشت. پدرش «داذگشسب» از طرف حجاج‌بن یوسف ثقفی حاکم عراقین عامل خراج فارس گردید. چون در امور مالی دقت نکرد حجاج دستور داد به‌قدری وی را زدند که دستش شکست و ناقص شد. به‌همین سبب در میان عرب به مقفع یعنی دست شکسته (یا کسی که دستش می‌لرزد) معروف

گشت. تولد وی را در حدود سال ۱۰۴ هجری قمری می‌دانند.

ابن‌مقفع در جوانی پیرو آیین زردشتی بود و چندی در بصره نزد یزیدبن عمر که در سال ۱۲۸ هجری قمری به‌حکومت عراق منصوب شده بود می‌زیست. سپس کاتب پسر او به‌نام داود شد. در سال ۱۳۲ هجری قمری که آغاز خلافت بنی‌عباس است حاکم مذکور توسط عباسیان کشته شد و عبداللـه‌بن مقفع در خدمت عیسی‌بن علی عبدالله عموی منصور، خلیفهٔ دوم عباسی و برادر او سلیمان که حاکم بصره بود وارد گردید و به دین مقدس اسلام مشرف شد و از آن زمان به‌بعد به ابومحمد عبدالله مقفع‌المبارک معروف گشت. چندی نزد سلیمان و عیسی ماند، و تا سال ۱۳۹ هـ. ق. که سلیمان حاکم بصره بود در خانوادهٔ ایشان به‌سر می‌برد و به تعلیم پسران اسماعیل‌بن علی برادر سلیمان اشتغال داشت و در همان خانواده نیز علم فصاحت عربی را فرا گرفت. در سال ۱۳۷ یا ۱۳۹ هـ. ق. عبداللـه‌بن علی عموی دیگر منصور خلیفه که برادر عیسی و سلیمان بود بر منصور خروج کرد و چون از سپاهیان خلیفه شکست خورد به بصره نزد برادران خود آمد و برادرانش از او نزد منصور شفاعت کردند، خلیفه شفاعت آنها را پذیرفت و مقرر شد که در آن باب امان‌نامه‌ای نوشته شود. برادران عبدالله نوشتن امان‌نامه را به ابن‌مقفع محول کردند. چون وی در تأکید امان‌نامه مبالغه زیاد کرد از خود کینه‌ای در دل خلیفه پدید آورد به‌همین سبب هنگامی که سفیان‌بن معاویه‌بن یزید به‌جای سلیمان حاکم بصره شد به غرض شخصی یا به‌قولی به اشارهٔ خلیفه، ابن‌مقفع را به اتهام مانوی بودن دست و پا بستند و در تنوری سوزاندند ـ سال ۱۴۱ یا ۱۴۲ هـ.ق.

ابن‌مقفع از فُصحای درجهٔ اول زبان عربی بود و شعر هم می‌گفت. وی چندین کتاب را از پهلوی به عربی

ترجمه کرد که از آن جمله می‌توان از: آیین‌نامه، مزدک‌نامه، تاج در سیرت انوشیروان، الادب‌الکبیر و الادب‌الصغیر و... را نام برد.

ابن‌النّدیم

«ابوالفرج محمدبن اسحق‌بن ابی یعقوب‌النديم الورّاق». در ۲۹۷ هـ. ق. متولد شد، ولی در باب تاریخ فوتش روایات مختلف است. چنانکه سنهٔ ۳۷۸ و ۳۸۵ و ۳۹۲ هـ. ق. را ذکر کرده‌اند.

از تألیفات او «کتاب‌الفهرست» است که حاوی اطلاعات مبسوطی راجع به کتب و خطوط دورهٔ ساسانی می‌باشد. این کتاب را «فهرس‌العلوم» نیز نامیده‌اند.

ابن‌بابویه

محمدبن علی بابویه از مردم قم و یکی از بزرگترین علمای شیعه است و چون اهل حدیث شیعه به منقولات وی اطمینان و اعتماد دارند او را به شیخ صدوق ملقب کرده‌اند.

شیخ صدوق در احادیث و اخبار و رجال تبحر خاصی داشت و کتب معتبری در رشته‌های مذکور از خود به‌یادگار گذاشته است. که از همه معروفتر «من لایحضره‌الفقیه»، «کتاب‌الخصال» و... می‌باشد. شیخ صدوق در سال ۳۸۱ در ری وفات یافت.

ابن‌بطوطه

ابوعبدالله محمدابن عبدالله طنجه‌ای، جهانگرد معروف عرب می‌باشد. وی در طنجه ولادت یافت و در ۷۲۵ هـ. ق. به قصد سیاحت از آنجا بیرون آمد و شمال آفریقا، مصر، شام، حجاز، عراق، ایران، یمن، بحرین، ترکمنستان و ماوراءالنهر و قسمتی از هند و چین و جاوه و مراکز آفریقا را سیاحت نمود و بسیاری از بزرگان و امرا و علمای این ممالک را ملاقات کرد و در تهیهٔ وسایل مسافرتهای خویش از بخششها و کمکهای بزرگان عصر

استفاده بسیار نمود. در بازگشت از این سفرها در شهر فارس به تقریر سرگذشتهای خویش پرداخت و سیاحتنامهٔ معروف خود را که موسوم به تحفةالنّظار است تقریر و املا نمود.

ابن بقیه

نصیرالدوله ابوطاهر محمدبن محمد، (۳۱۴ ـ ۳۶۷ هـ. ق. از وزرای رجال آل بویه که در ابتدا به خدمت معزالدوله دیلمی و سپس به خدمت عزالدوله بختیاری درآمد، ولی سرانجام معزول شد و عزالدوله دستور داد به چشمانش میل بکشند. پس از آنکه عضدالدوله بر بغداد مستولی شد، او را به پای فیل افکند و سپس به دار آویخت.

ابن بلخی

نویسندهٔ کتاب فارسنامه که به فارسنامهٔ ابن بلخی مشهور است. وی در قرن پنجم می‌زیست.

ابن بی‌بی

نویسنده و مورخ ایرانی در قرن هفتم. پدر او در دربار سلاجقه آسیای صغیر دبیر بوده‌اند. وی کتاب تاریخ سلاجقه آسیای صغیر را به زبان فارسی نوشته و سلطنت علاءالدین کیقباد را به تفضیل شرح داده است.

ابن جهیم

مفیدبن جهیم اسدی حلی، از فقهای شیعه در قرن هفتم، شاگرد محقق حلی.

ابن حمویه

ابومحمد عبداللهبن عمر سرخسی متوفی (۶۵۳) اصلاً از مردم خراسان بود که در شام پرورش یافت. وی صاحب سیاحتنامه و کتاب فی سیاست‌الملوک است.

ابن حوقل

ابوالقاسم محمدابن حوقل

بغدادی، جهانگرد و جغرافیدان عرب. سال ۳۳۱ هـ. ق. از بغداد به قصد تحقیق در احوال ممالک و ملل اسلامی و تجارت بیرون رفت. گویند در مسافرتهای خود در حدود ۳۴۰ هـ. ق. اصطخری از او خواست که بعضی از نقشه‌های جغرافیایی را تصحیح و به کتاب او مراجعه کند، ولی ابن حوقل این تألیف را از نو به‌نام المسالک و الممالک نوشت و نام خود را بر آن نهاد.

ابن خاقان

سه تن از وزرای دربار عباسی:

۱ ـ ابوالحسن عبیدالله ابن یحی‌بن خاقان. او از سال ۲۳۶ تا ۲۴۵ هـ. ق. وزارت خلیفه متوکل علی‌الله را داشته و بار دیگر از ۲۵۶ تا ۲۶۳ هـ. ق. وزیر معتمد بوده است.

۲ ـ ابوعلی محمد فرزند عبیدالله مذکور. او از زمان فوت پدر متصدی مناصب مهم گشت و عاقبت در سال ۲۲۹ هـ. ق. به وزارت رسید و با اینکه مقتدر خلیفه را بدو اقبال و میلی نبود به واسطهٔ یکی از زنان حرم در مقام خود باقی ماند.

۳ ـ ابوالقاسم عبدالله فرزند محمد مذکور در سال ۳۱۲ هـ. ق. وزیر شد و یک سال و نیم در این مقام بود، لیکن به‌علت مخالفت نصر قشوری رئیس حجاب، معزول و محبوس و اموال او مصادره گشت و در سال ۳۱۴ هـ. ق. درگذشت.

ابن خرداذبه

«عبیدالله‌بن احمد خرداذبه» در ۲۱۱ هـ. ق. تولد یافت و در ۳۰۰ هـ. ق. درگذشت. او ابتدا زرتشتی بود و بعد به‌دست برامکه مسلمان شد. از تألیفات او «المسالک و الممالک» است، که از ممالک صحبت کرده و ضمناً ترتیب باج و خراج دولت عباسی را در قرن سوم هجری و نیز وسایل وصول آن را فراهم نموده. این کتاب اطلاعاتی را راجع به دوره ساسانی می‌دهد.

ابن‌خلدون

«ولی الدین عبدالرحمن محمدبن محمدبن ابی‌بکر محمدبن حسن» (۸۰۸ ـ ۷۳۲ ه. ق.) یکی از برجسته‌ترین شخصیتهای فرهنگ عربی و اسلام . او را عموماً مورخ، جامعه‌شناس و فیلسوف شمرده‌اند. از این‌رو زندگی و آثار او تاکنون موضوع مطالعات بی‌شمار و منشأ تفسیرهای بسیار مختلف و حتی بسیار متناقض بوده است. ابن‌خلدون را بیشتر به‌سبب [مقدمه] و [کتاب‌العبر] وی می‌شناسند، ولی او آثار دیگری نیز داشته که فقط برخی از آنها به‌جای مانده است.

ابن خلکان

شمس‌الدین ابوالعباس احمدبن خلکان در اربل به‌دنیا آمد و از سلامه برمکیان است که به شام، حلب، دمشق و اسکندریه مسافرت کرده و مدتی در دمشق سمت قضاوت داشته و در قاهره در مدرسهٔ فخریه تدریس می‌نمود. تألیف مشهور او «وفیات‌الاعیان» در شرح حال رجال بزرگ و دانشمندان اسلام است (غیر از رجال قرن اول هجری). این شاکرالکتبی شرح حال بزرگانی که در «وفیات‌الاعیان» فراموش شده به رشتهٔ تحریر درآورده و نام آن را «فوات‌الوفیات» گذاشته. وفات ابن خلکان در سال ۶۸۱ رخ داد.

ابن روح

ابوالقاسم حسین‌ابن روح نوبختی وفات (۳۲۶ یا ۳۲۹) اصلاً ایرانی و از نژاد نوبخت، نائب سوم امام دوازدهم حضرت مهدی (عج) تعالی فرجه‌الشریف.

ابن سهلان

از وزیران آل‌بویه (دیلمیان) وزیر سلطان‌الدوله دیلمی که ابن سهلان را به وزارت برگزید و لشکری را زیر فرماندهی او به‌جنگ مشرق‌الدوله

(برادر خود) فرستاد، ولی در سال ۴۱۱ ه. ق. جلال‌الدوله برادر دیگر سلطان‌الدوله که حاکم بصره بود، برخلاف سلطان‌الدوله با او موافقت نمود، آنگاه برادران به اتفاق هم، ابن سهلان را گرفته و میل کشیدند و او را نابینا کردند.

ابن سیار

ابو ماهر موسی‌بن یوسف‌بن سیار طبیب ایرانی در عصر آل بویه، علی‌بن مجوسی شاگرد او بوده و خود او در طب تألیفاتی داشته و در شیراز می‌زیسته است.

ابن‌سینا

ابوعلی حسین‌بن عبدالله‌بن سینا که در مغرب زمین به‌نام آویس [آویسنا] معروف است. بنابر مفهوم جامعیت بر علوم که از زمان نخستین حکمای یونان سنت شده بود، ابن‌سینا فلسفه را با تحقیق در طبیعت متحد کرد و کمال انسان را در علم و در عمل هر دو می‌دانست و به‌علاوه هم فیلسوفی نامدار بود و هم پزشکی عالی مقدار.

انتقال علوم یونانی توسط مسلمانان و ترجمه آثار عربی به لاتین نخستین «رنسانس» یعنی تجدید حیات علمی را در جنوب اروپا سبب شد. دو اثر ابن‌سینا، «شفا» و «قانون» وی را در اروپا به‌صورت استاد بی‌بدیل طب و علوم طبیعی و فلسفه در آورد. از قرن دوازدهم تا شانزدهم پایه‌های علمی و عملی پزشکی، تعلیمات ابن‌سینا بود. اروپاییان با آثار ابوبکر محمدبن زکریای رازی نیز آشنا بودند و او را طبیب معالجی بهتر از ابن‌سینا می‌شمردند. ولی «قانون» مجموعهٔ تعلیمی بی‌نظیر به‌شمار می‌رفت که اساس طب شرق و غرب بود. ابن‌سینا در همدان دو مرتبه به وزارت شمس‌الدوله پسر فخرالدوله دیلمی نایل آمد (مابین سالهای ۴۰۵ تا ۴۱۲ ه. ق.) بعد از فوت شمس‌الدوله و جلوس پسرش

سـماءالدوله (۴۱۲ هـ. ق.) شـیخ بـه اصفهان رفت و به‌خدمت علاءالدوله‌بن کاکویه پیوست و از خـواص نـدیمان و مقربان وی گردید و بسیاری از کتابهای خود را به‌نام او نوشت و تا آخر عمر در خدمتش به‌سر برد ولی هـیچ‌گاه وزارت او را نـنمود. ابـوعلی‌سینا سـرانـجام در سـفری کـه هـمراه عـلاءالدوله کـاکـویه به‌همدان می‌رفت در راه بیمار گـردید و سرانجام در همدان جهان را بدرود گفت و در همانجا به‌خاک سپرده شد. (۴۲۸ هجری قمری).

ابن‌طقطقی

صفی‌الدین مـحمدبن عـلی مـورخ عراقی ظاهراً اندکی پس از تصرف بغداد به‌دست مغولان به‌دنیا آمد که از آن چنان سخن نمی‌گوید زیراکه خود شاهد عینی نبوده است. پدر وی «تاج‌الدین عـلی‌بن محمدبن رمضان» که رئیس نقیبان علوی به‌شمار می‌رفت، ثروت و نـفوذ فـراوان کسب کرده بود، ولی در توطئه‌ای که بر ضـد عـلاءالدیـن جوینی و بـرادر وی شمس‌الدین جـوینی طـرح ریـخته بـود جـان و مـال خـود را از کـف داد. ابن‌طقطقی نیز نقیب عـلویان شـد، ولی میدان اقتدار و نفوذ او و محتملاً از پدرش کمتر بود. ظاهراً در عـراق و آذربـایجان بسیار سفر کرد، و در یکی از این سفرها هنگامی که در سر راه تبریز در مـوصل اقامت کرده بـود، کـتاب تـاریخ‌الفـخری خود را برای فخرالدین عیسی‌بن ابراهیم موصلی تألیف کرد. کتاب مشتمل است بر بحث مختصری در آداب سـلطنت و شرح حال خلفا تا مستعصم، و در پی هر کدام ترجمه حالی از وزیران خلیفه مورد بحث آمده است.

ابن عَبّاد

ابـوالقـاسم اسـماعیل‌بن عـبادبن عباس‌بن عبادبن احمدبن ادریس. وزیر و ادیب دورهٔ آل بـویه مـلقب بـه کـافی‌الکـفات ولی اغـلب مـعروف بـه صاحب بوده است.

ابن عِبری

«گـــریگوریوس ابـــوالفـــرج بـــن هارون‌النصرانی» مشهور به ابن عبری در ملطیه سال ۶۲۳ هـ. تولد یافت و چندی در دمشق اسقف بود. فوت وی در مراغه بـه سـال ۶۸۵ هـ. ق. روی داد. کـتاب «مختصرالدّول» از تألیفات اوست.

ابن عطّاش

احمدبن عبدالملک، یکی از داعیان اسماعیلی که در اواسط قرن پنجم هـ. ق. دعوت آن فرقه را در عراق و غرب ایران بر عهده داشت. ابن عطاش در رمـضان ۴۶۴ هـ. بـه ری رفت و حسـن صـباح دعوت او را پذیرفت. او توانست رئیس مـظفر گـردکوهی را کـه بـعدها یکـی از فعالترین رهبران تزاری شـد بـه دعـوت خویش درآورد.

ابن عمید

ابـوالفـضل مـحمدبن عـمید کـاتب خراسانی از وزیران دولت آل‌بویه که پدر وی صاحب ترسل بود و به لقب عـمید وزارت مرداویج پسر زیار مؤسس دولت آل زیار را بر عهده داشت.

ابـــوالفـــضل در ســـال ۳۲۸ هـ. ق. بـه‌جای ابـوعلی ابـن قـمی بـه وزارت رکن‌الدوله دیلمی رسید. وی در نجوم و فلسفه دست داشت و در ادب و ترسل کمتر کسی به‌پای او می‌رسید. صاحب‌بن عباد از اتباع او بود. ابن عـمید در سـال ۳۵۹ هـ. ق. با لشکری به‌منظور جنگ با حســنویهٔ کُـرد بیرون رفت و در هـمین روزها بود که درگذشت.

ابن قتیبه

ابو محمد عبدالله ابـن مسـلم ابـن قتیبه ۲۱۳ ـ ۲۷۶ هـ. ق. مورخ و نویسندهٔ مسلمان. اصلاً ایرانی بـود؛ در کـوفه یـا بغداد متولد شـد، و در دیـنور پـرورش یـافت و بـه هـمین جـهت بـه ابـن قـتیبهٔ دینوری معروف است. پیشوای مدرسهٔ نحو بغداد بود که مخلوطی از دو مدرسهٔ

کوفه و بصره است. آثار عمده‌اش عیون‌الاخبار، کتاب‌المعارف، کتاب‌الشعر و الشعراء، و کتاب ادب‌الکاتب است.

ابن مسکویه

احمد بن محمد بن یعقوب الخازن الرازی، اهل ری بود و معروف به ابن مسکویه معاصر عضدالدوله دیلمی است. وی در قرن چهارم هجری می‌زیست و نخست زردشتی بود و سپس اسلام آورد و او صاحب کتاب تجارب‌الامم و تعاقب‌الهمم است که قسمت ایران آن در اغلب موارد عین مطالب تاریخ طبری است. ازجمله کتابهای نامبرده عبارتند از:

۱ ـ کتاب الطهارة فی علم اخلاق.

۲ ـ کتاب فی جواب‌المسائل‌الثلث.

۳ ـ کتاب تهذیب اخلاق.

۴ ـ کتاب آداب‌العرب و الفرس.

۵ ـ کتاب جاویدان خرد.

۶ ـ کتاب تجارب‌الامم.

ابن‌مقله

ابوعلی محمدبن مقله بیضاوی (اهل بیضای فارس) معروف به ابن مقله دانشمند و فقیه و خطاط معروف ایران که در زمان خلیفه عباسی به‌قتل رسید.

(گویند خلیفه عباسی «الراضی بالله» در اثر سعایت بدخواهان دستور داد دست راست این دانشمند را بریدند ولی بعداً او را بخشید. ابن مقله قلم به‌دست بریده می‌بست و می‌نوشت. بار دیگر خلیفه به سعایت دشمنانش زبان او را بریده به زندان انداخت تا در زندان درگذشت و یا به‌قتل رسید.

ابن‌ندیم

محمدبن اسحاق‌الندیم‌الوراق، معروف به ابن‌الندیم از نویسندگان بزرگ بغدادی قرن چهارم است. کتاب معروف او «الفهرست» نام دارد که در نوع خود اولین و مهمترین کتاب در تمدن اسلامی و در دنیای قدیم است. در این کتاب،

ابن‌ندیم راجع به جمیع علومی که در تمدن اسلامی رایج بود و علمای معروف آن علوم تا عهد خود و کتب مشهوری که نوشته‌اند و نیز راجع به‌علمای قدیم و ناقلین کتب آنان، و اصحاب آن علوم در اسلام با تألیفاتشان و تمام کتبی که از زبانهای مختلف در موضوعات گوناگون به عربی ترجمه شده بود بحث کرده و حتی از تحقیق در ادیان و مذاهب معروف عهد خود و کتب مشهور آنها و ترجمه‌هایی که از آنها شده بود نیز غافل نمانده و بدین طریق یکی از بهترین کتب دورهٔ بلوغ تمدن اسلامی را به‌وجود آورده است. ابن‌ندیم به‌سال ۳۷۸ هـ. ق. وفات یافت.

ابن نوبخت

نوبختی. ابوسهل اسماعیل بن علی ابن اسحاق‌بن ابی سهل دانشمند و پیشوای امامی در ۲۳۷ هـ. ق. در بغداد به‌دنیا آمد. وی از خانوادهٔ ایرانی اصل بنی نوبخت بود که چندتن از ایشان از زمان حکومت منصور خلیفه به بعد در بغداد به‌عنوان منجم و مترجم کتب پهلوی و حامی ادب حائز اهمیت بودند.

ابن واضح

احمدبن ابی‌یعقوب‌بن وهب‌بن واضح، اصلاً ایرانی و از مردم اصفهان بوده است. اما در این مورد که اجداد وی در چه زمان و به‌چه طریق به عراق رفته‌اند چیزی در دست نیست.

جد سوم یعقوبی، واضح نام داشت که از موالی منصور دوانیقی و صالح‌بن منصور بود. به‌همین جهت یعقوبی به ابن واضح شهرت یافت. ظاهراً در بغداد متولد شده و در سال ۲۸۴ هـ. ق. درگذشته است. اثر تاریخی وی را می‌توان قدیمی‌ترین تاریخ عمومی اسلام دانست. مطالب کتاب با داستان پادشاهان یهود آغاز می‌گردد. سپس افسانه‌ای دربارهٔ عیسی و حواریون می‌آید. آنگاه به‌شرح دربارهٔ فرمانروایان سوریه و آشور و بابل و هندوها و

یـونانیها و رومـیها و ایـرانـیها پـرداختـه است.

یـعقوبی در تـنظیم مـطالب تـاریخ خراسان از منبع اصـلی طـبری یـعنی از آثار مداینی استفاده کرده است. بـنا بـه گـفتهٔ «یـاقوت حـموی» یـعقوبی دارای تألیفات بسیار بوده که از آن جمله کتاب «البلدان» را می‌توان نام برد.

ابن هُشام

ابومحمد عبدالملک. دانشمندی که بیشتر بـه اثـر خـود دربـارهٔ سـرگذشت حـضرت مـحمد (ص) شـهرت دارد. گفته‌اند کـه خـاندان وی اصـل حِـمیَری داشته و از بصره به مصر مهاجرت کرده بودند و ابن هشام در اینجا به دنیا آمده و زیسته است. کتاب التجیان وی که درباره دوره‌های باستان عربستان جنوبی نوشته موجود است. شهرت عمدهٔ وی به سبب تـحریری است کـه از کـتاب [سـیرهٔ] (زندگی حضرت محمد ـ ص) تألیف ابن اسحاق کرده که اساسی‌ترین منبع در این خصوص است.

ابن یمین

امـیر فـخرالدیـن مـحمودبن امیر یـمین‌الدیـن طـغرایـی مـهمترین شـاعر قطعه‌سرای ایرانی.

ابواسحاق ابراهیم بن البتگین

حاکم غزنه در افغانستان شرقی از جانب سامانیان. پدرش البتگین فرمانده کل سپاه سامانیان در بخارا بود. ولی در ۳۵۰ هـ. ق. کـه نـتوانست نـصربن عبدالملک بن نوح را که هواخواه او بود بر تخت سلطنت سامانی بنشاند، ناگزیر از منصب خود کناره گرفت و در غزنه که بـر کـناره‌های دوردست امـپراتـوری سامانی بود مستقر شد.

ابواسحاق جهان‌الدین شاه اینجو

شاه شیخ ابواسحاق پسـر مـحمود شاه اینجو است. در سال ۷۴۳ هـ. ق. با امیر پیرحسن جنگید و او را شکست داد

و اصفهان و شیراز را متصرف شد. در سال ۷۵۴ هـ. ق. امیر مبارزالدین راجزی با لشکری به شیراز روی آورد و آن شهر را از دست شیخ ابواسحاق خارج کرد. شیخ به اصفهان برفت. با وجود مقاومت مردم، اصفهان نیز به‌دست امیر مبارزالدین گشوده شد و او اسیر و در ۷۵۷ هـ. ق. مقتول گردید.

ابوالحسن اصفهانی

حاج سید ابوالحسن اصفهانی، از علمای روحانی و از مراجع تقلید شیعه اثنی‌عشری و اصلاً از سادات موسوی بهبهانی بود. وی در سال ۱۲۷۷ هـ. ق. در قریه مدیسیه لنجان اصفهان تولد یافت و وفاتش در ۱۳۶۵ هـ. ق. بوده است.

ابوالحسن سیمجور

امیرابوالحسن محمد ابن ابراهیم ابن سیمجور وفات ۳۷۸ هـ. ق. امیر قهستان و سپهسالار حکمران خراسان و از امرای معروف سامانیان. وی از ۳۴۷ تا ۳۴۹ هـ. ق. در خراسان حکمران بود. در سال ۳۶۵ هـ. ق. نوح سامانی دختر او را به زنی گرفت و او را ناصرالدوله لقب داد. اما در ۳۷۱ هـ. ق. او را معزول کرد. وی چند سال در عزلت زیست.

ابوالحسن طاهربن محمد

از پادشاهان صفاری و نوهٔ عمرولیث که جوانی عیاش و شکارچی و کبوتر باز بود و سرانجام به‌دست غلام یعقوب لیث دستگیر و کشته شد.

ابوالحسن علی‌ابن‌ابی‌الکرم‌الشیبانی:

← ابن‌اثیر

ابوالحسن مزنی

ابوالحسن مزنی ابتدا مستوفی دیوان نوح‌بن منصور سامانی بود و بعد از کشته شدن ابوالحسن عُتبی وزارت دولت سامانیان را برعهده گرفت.

ابوالساج

متوفی ۲۶۶ هـ. ق. مؤسس و بانی

سلسلهٔ ساجیان در آذربایجان، و از امرای معروف دستگاه خلفای عباسی. وی اهل اشروسنه و از کسان و نزدیکان افشین بود و در عصیان منکجور نیز از جانب افشین مأمور فرونشاندن آن فتنه گشت. در منازعهٔ بین یعقوب لیث همراه شد. از این‌رو با شکست یعقوب حکومت خود را از دست داد. و در جندیشابور وفات یافت.

ابوالطیب

سهل‌ابن سلیمان صعولکی. یکی از علمای حدیث. وقتی که سرزمین ماوراءلنهر در تصرف ایلک‌خان درآمد سلطان محمود غزنوی ابوالطیب صعولکی را با هدایایی به‌سوی ایلک‌خان فرستاد. وی به ترکستان آمد و خطبه مواصلت در اوزگند بخواند و خان سر پوشیده خود را برای دوستی به خدمت محمود فرستاد.

ابوالعباس سامانی

متوفی سال ۲۸۹ ه. ق. امیرزادهٔ سامانی و حاکم طبرستان در دورهٔ امیراسماعیل سامانی و پسرش احمد سامانی.

ابوالعباس فضل‌بن احمد اسفراینی

ابوالعباس نخستین وزیر دولت غزنویان است که مقام وزارت سبکتکین و فرزندش سلطان محمود غزنوی را بر عهده داشته، وی ابتدا در دربار سامانیان اشتغال داشت و کتابت ابوالحسن فائق معروف به فائق خاصه را انجام می‌داد. مدتی صاحب برید مرو بود. در سال ۳۴۸ هجری که سبکتکین بر ابوعلی سیمجور وفائق خاص سرداران عاصی سامانیان غلبه یافت، ابوالعباس را به همکاری دعوت کرد و مقام وزارت خود را به او تفویض داشت. وی تا سال ۴۰۱ ه. ق. مقام وزارت سلطان محمود را بر عهده داشت تا اینکه اختلافی بین او و سلطان به‌وجود آمد و پس از لشکرکشی سلطان محمود به هندوستان در غیاب وی فضل‌بن احمد را آن‌قدر در زندان

شکنجه کردند تا در زندان درگذشت.

ابوالفتح

خازن عبدالرحمن. شهرروز می‌گوید تولد و زندگی او در دیار روم بوده است و خازن علی مروزی بود و در علم هندسه چون اقلیدس صوری و در نجوم و زیج مانند بطلمیوس بود و زیجی به‌نام سلطان سنجر ترتیب کرد و آن معروف به زیج سنجری است و حسن سمرقندی از منجمین معروف عهد سلاجقه شاگرد اوست.

ابوالفتح

وزیر برکیارق که در ۲۵ رجب سال ۴۹۰ به‌دست غلامی رومی کشته شد.

ابوالفتح خان زند

فرزند ارشد کریم‌خان وکیل از شاخهٔ زنداِیناق. پس از مرگ کریم‌خان در ۱۳ صفر ۱۱۹۳ ه. بر سر جانشینی او اختلاف پدید آمد. گروهی طرفدار ابوالفتح خان و جمعی هواخواه پسر سوم او محمدعلی خان بودند، ولی سرانجام سازش کرده هر دو را متفقاً به سلطنت برگزیدند و زکی‌خان از شاخهٔ بوداق که نخست با ابوالفتح خان مخالفت کرده بود، زمام امور را به‌دست گرفت.

ابوالفتح علی‌بن محمدبن عمید

فرزند ابن عمید که تا سال ۳۶۶ ه. ق. وزارت مؤیدالدوله دیلمی را برعهده داشت. او پس از چندی به زندان افتاد و در زندان جهان را بدرود گفت.

ابوالفتح منصوربن داراب شیرازی

وزیر ایرانی قائم بامرالله.

ابوالفداء

اسماعیل ابن محمود ابن عمر ابن شاهنشاه ابن ایوب الشافعی. اصلاً کرد و از سلاطین ایوبی و ملک حماة بود و الملک المؤید لقب داشت ۷۳۲-۶۷۲

هجری از تألیفات اوالمختصر فی‌اخبار البشر در تاریخ و کتاب تقویم‌البلدان در جغرافیا است.

ابوالفرج اصفهانی

«علی‌بن‌الحسین بن محمد بن‌الهیثم عبدالرحمن بن مروان بن‌الحکم‌القرشی الاموی‌الکاتب‌الصفهانی البغدادی» در اصفهان تولد یافت و در بغداد زندگی کرد. از تألیفات وی کتاب«ألأغانی الکبیر» است که راجع به موسیقی است و اطلاعاتی راجع به دورهٔ ساسانی می‌دهد. علامهٔ حلی گوید ابوالفرج شیعهٔ زندی بود. بعضی نویسندگان دیگر، مانند صاحب روضات‌الجنان نیز او را از علمای شیعه دانسته‌اند.

ابوالفرج ساجی

آخرین امیر معروف از خاندان ساجیان؛ پسر فتح ابن افشین.

ابوالفرج سگزی

از شاعران سیستانی قرن چهارم هجری. گفته‌اند که مردی طویل‌العمر و محتشم بوده است و عنصری و منوچهری شاگردی اوکرده‌اند. ابوالفرج مدح سیمجوریان خاصه ابوعلی عمادالدوله محمدبن ناصرالدوله ابوالحسن‌بن ابراهیم سیمجوردوانی می‌گفته و در علم شعر چند تصنیف نفیس داشته است، اما دیوان شعر وی رایج نبوده است.

ابوالفرج محمدبن عباس فسانجس

از وزیران دولت آل‌بویه در دورهٔ عضدالدوله

ابوالفضل محمدبن احمد حاکم (فقیه)

از وزیران نوح‌بن نصر سامانی (۳۳۱ ـ ۳۴۳ هـ.ق.). در دورهٔ حکومت نوح‌بن نصر علائم مقدمات سقوط حکومت سامانیان با وضوح تمام آشکار گردید.

پس از خاموش شدن جنبش

باطنیان (اسماعیلیه) نوح‌بن نصر، ابوالفضل محمدبن احمد فقیه را به وزارت خود برگزید و پس از چندی امیرنوح به‌حسب ضرورت ابوالفضل را به اُمرا سپرد و ایشان در سال ۳۳۵ ه. ق. به‌قتل او مبادرت نمودند.

ابوالقاسم ابراهیم ابن عبدالله حصیری: ← ابراهیم حصیری

ابوالقاسم حسین ابن روح نوبختی: ← ابن روح

ابوالقاسم سیمجور

از مشاهیر رجال خاندان سیمجوریان و از سرداران معروف خراسان در اواخر عهد سامانیان، پسر ابوالحسن سیمجور.

ابوالقاسم کثیر

از رجال و دبیران و کارگزاران مشهور غزنویان. خاندان ابوالقاسم کثیر از اهل هرات بودند، و او نیز در آنجا ثروت و مکنت داشت، و از توانگران عهد مسعود به‌شمار می‌آمد.

ابوالقاسم محمدابن حوقل: ← ابن حوقل

ابوالمظفر چغانی

معروف به امیر عبدالله ابن چغانی، متوفی ۳۴۰ ه. ق. از امیرزادگان چغانیان. وی پسر ابوعلی چغانی بود. پدرش بعد از چند نوبت جنگ با امیر نوح ابن نصر سامانی صلح کرد. و ابوالمظفر را به‌عنوان ضمانت به دربار بخارا فرستاد و در بخارا از اسب افتاد و بمرد.

ابوالمعالی النحاس اصفهانی

وزیر ایرانی المستظهربالله.

ابوبا (Abuba)

موجودی اسطوره‌ای و بالدار،

توفان یا غرش ابر. یاور بل مردوک در جنگ با تیامت.

ابوبکر ابن برهان علی، میرزا

آخرین فرمانروای شروان از سلسلهٔ خاقانها (شروانشاهان).

پسر برهان علی ابن سلطان خلیل. وی در بیست سالگی به داغستان نزد چرکسی‌ها گریخت و بعد به قریم (= کریمه) رفت. ترکان، بعد از تصرف ۹۸۷ ه. ق. ولایت شروانشاهان، مستمری در حق میرزا ابوبکر برقرار کردند.

ابوبکربن ابی صالح

از وزیران دورهٔ غزنوی وزیر سلطان فرخزاد که در آغاز حکومت ابراهیم‌بن مسعود غزنوی نیز عهده‌دار وزارت بود و در همین اوان به‌دست یکی از غلامان تُرک کشته شد.

ابوبکربن سعد

از اتابکان معروف فارس، ممدوح سعدی که حکومت او مقارن حملهٔ مغول بود ولی او با سیاست و اظهار اطاعت، خود را از قتل عام مغول حفظ کرد. ابوبکر در سال ۶۲۸ به‌حکومت رسیده و در ۶۵۸ ه. ق. فوت نمود.

ابوبکر چغانی

متوفی ۳۲۹ ه. ق. از امرای دورهٔ سامانیان آل مختاج. از جانب امیر سعید نصر سامانی سپهسالاری نیشابور و خراسان را داشت. بعد از وفات او پسرش ابوعلی چغانی به این مقام رسید.

ابوبکر لُر

شرف‌الدین ابوبکربن نورالدین، فرمانروای لر کوچک و سومین امیر از سلسلهٔ اتابکان لر کوچک. بعد از برادرش رستم لر به امارت نشست.

ابوجعفر محمد صیمری

از وزیران معزالدولهٔ دیلمی که در زمان معزالدوله وزیر بود و به عقل و

تدبیر شهرت تمام داشت.

ابوحاتم رازی

احمدابن حمدان، متوفی ۳۲۲ ه. ق. نویسنده و مؤلف قدیم اسماعیلیه و داعی اسماعیلی در ری.

ابودلف

قاسم بن عیسی ادریس. (فوت ۲۲۵ ه. ق.) یکی از سرهنگان مأمون و معتصم و یکی از جوانمردان شجاع که در هنر موسیقی نیز مهارت داشت.

در آغاز اختلاف امین و مأمون طرفدار امین بوده ولی پس از مدتی جدال طاهر ذوالیمینین او را به بیعت با مأمون فراخواند و او سرپیچی نمود ولی وقتی خود مأمون از او دعوت کرد او پذیرفت و خلیفه او را به حکومت کردستان منصوب کرد و این حکومت به ارث به فرزندان او رسید و بنای شهر کرج را که پدرش پی افکنده بود به پایان رسانید.

ابوریحان بیرونی

«محمدبن احمدالبیرونی». در خوارزم تولد یافت و در سن ۷۷ سالگی درگذشت. تاریخ وفاتش محققاً معلوم نیست. از تألیفات او «آثارالباقیه عن‌القرون الخالیه» است که راجع به اطلاعات هیئتی و نجومی و سال‌شماریهای ملل قدیمه نوشته. این کتاب دارای فهرستهایی است از سلسله‌های پادشاهان قدیم مصر، کلده، آسور، ایران، مقدونیه، روم و غیره.

کتاب دیگر او به کتاب «الهند» یا «ماللهند» مشهور می‌باشد که مشخص می‌کند در دورهٔ ساسانی، ایرانیان چه چیزهایی از هند اقتباس کرده‌اند.

ابوزید بلخی

ابوزید احمدبن سهل بلخی، از حکماء و علمای معاصر با ابوعلی چغانی و ابوعبدالله جیهانی وزیر معروف نصربن احمد سامانی است.

ابوزید در جوانی پیاده به عراق مسافرت کرد و مدت هشت سال در آنجاِ ساکن بود و در زمرهٔ شاگردان کندی درآمد. وی گذشته از تألیفات زیادی که در علم کلام و فلسفه و علوم دارد. کتابی نیز در جغرافیا به‌نام «صورالاقالیم» نوشت.

ابوسعید بهادر

ایلخانان ایران، فرزند الجایتو. وی در حالی که بیش از سیزده سال نداشت به تخت نشست و به کمک سپهسالار خود امیر چوپان، امیران یاغی را یکی پس از دیگری سرکوب کرد. وزارت خود را مانند پدرش به خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی و خواجه تاج‌الدین علیشاه تبریزی داد. وی که در ۷۳۵ هـ. جهت دفع ازبک‌خان عازم آذربایجان شده بود به مناسبت گرمی هوا و عفونت بیمار شد و در سیزده ربیع‌الثانی سال ۷۳۶ درگذشت. پزشکان تشخیص دادند که سلطان مسموم شده و ظاهراً به‌دست بغداد خاتون مسموم گردیده است. با مرگ ابوسیعد بهادر بود که دورهٔ سلسلهٔ ایلخانان بزرگ مغول به پایان رسید.

ابوسعید خسروشاه: ← **خسروشاه دیلمی**

ابوسعید گورکان

متوفی رجب ۸۷۳ هـ. ق. آخرین پادشاه معروف از سلسله تیموریان، پسر میرزا سلطان محمد گورکانی.

ابوسعید لر

ابوسعید ابن پیر احمد، متوفی ۸۲۰ هـ. ق. فرمانروای لر بزرگ و پانزدهمین اتابک از سلسله اتابک لر بزرگ، پسر پیر احمد لر.

ابوسلمهٔ خلاّل

ابوسلمه، ایرانی تبار و از توانگران کوفه بود. وی همواره داراییش را در راه داعیان بنی‌عباس صرف می‌کرد، تا جایی که بعضی می‌گویند: «حکومت

عباسی با شمشیر ابومسلم و پول ابوسلمه روی کار آمد.»

ابوسلمه داماد بکیربن ماهان، و بکیر دبیر خاص ابراهیم امام جد اعلای عباسیان بود. ابراهیم امام در «حمیمه» نزدیک شام مسکن داشت. بکیر به‌هنگام مرگ، ابراهیم امام را گفت: «در کوفه دامادی دارم که به ابوسلمه خلال مشهور است و او را در امر دعوت شما (عباسیان) به‌جای خود برمی‌گزینم». امام پس از مرگ بکیر نامه‌ای به ابوسلمه نوشت و او را در امر تبلیغ، دعوت به همکاری نمود. ابوسلمه با از خودگذشتگی این امر را برعهده گرفت و تا پایان نیز بدان ادامه داد. وی در اصل طرفدار آل‌علی بود و چنانکه جرجی زیدان در تاریخ اسلام می‌نویسد: «ابتدا قرار بود که علویان حکومت را به‌دست گیرند ولی عباسیان بیعت را شکستند و شیعیان علی در عراق و فارس و خراسان که به‌نام علویان دعوت می‌کردند خواه ناخواه از انتقال خلافت به عباسیان اظهار رضایت کرده تسلیم شدند. از آن جمله ابوسلمه از رجال نامی و ثروتمند ایران بود که در «حمام اعین» نزدیک کوفه مقیم بود و از حقوق خاندان علی با جدیت دفاع می‌کرد. وی همین که از مکر عباسیان باخبر شد خشم خویش را پنهان ساخته منتظر پیشامدها گشت که به وی خبر رسید ابراهیم امام مسلم را به خراسان فرستاده و به وی دستور داده که هر کس را متهم به مخالفت دانستی بکش و ابوسلمه صلاح را در آن دید که علی‌رغم میل قلبی خویش با ابومسلم و عباسیان همراه گردد و حتی در زمان کشته شدن امام ابراهیم در زندان امویان می‌خواست خلافت را به آل علی برگرداند ولی در این اثنا سفاح و ابوجعفر منصور بر او وارد شده بودند و مجبور به بیعت گشت» و اکثر مورخان اتفاق‌نظر دارند که ابوسمله از شیعیان آل‌علی (ع) بوده است.

ابوسهل خجندی

منشی دربار سلطان محمود و

سلطان مسعود غزنوی، وزیر سلطان ابراهیم‌بن مسعود که مردی فاضل و دانشمند بود؛ در عهد سلطان ابراهیم (۴۵۱ ـــ ۴۹۲ هـ. ق.) به مقام وزارت رسید، ولی بعد از مدتی طبق معمول مورد غضب سلطان ابراهیم واقع شد و سرانجام طبق دستور وی هر دو چشمش را کور کردند.

ابوسهل زوزنی

ابوسهل زوزنی در زمان سلطنت سلطان محمود غزنوی از ملازمان وی بود که پس از مرگ سلطان محمود به فرزندش مسعود پیوست و سرانجام به وزارت او رسید. دستگیری و قتل ناجوانمردانه حسنک وزیر با همراهی و همکاری وی انجام گردید. وی سلطان مسعود را برآن داشت تا انعامهایی که سلطان محمود در زمان سلطنت خود به‌هرکس داده بود باز ستاند و همین امر سبب دشمنی و انزجار بیشتر مردم از او گردید. مدت وزارت ابوسهل بسیار کوتاه بود، زیرا بعد از آمدن احمدبن حسن میمندی از هندوستان از وزارت معزول گردید ولی در همین مدت زمان کوتاه نیز چند واقعه ناگوار تاریخی که مهمتر از همه اعدام و سنگسار کردن حسنک وزیر بود در دوران وزارت او اتفاق افتاد.

ابوسهل سیمجور

از امرای دورهٔ سامانی از خاندان سیمجوریان پسر ابوالقاسم سیمجور. در ماه رجب ۳۸۸ هـ. ق. که پس از چند جنگ بین ابوالقاسم سیمجور و بکتوزون صلح افتاد ابوالقاسم سیمجور این پسر خود را نزد بکتوزون به ضمانت فرستاد.

ابوطاهر فضلویه

فرمانروای لر بزرگ و مؤسس و اولین اتابک سلسلهٔ اتابکان لر بزرگ؛ پسر محمدابن علی. وی در خدمت اتابک سنقربن مودود، اتابک معروف فارس، خدماتی انجام داد. اتابک سنقر

به پاداش خدمت، ولایت کهکیلویه را به وی داد و او را به تسخیر لرستان فرستاد اما او چندی بعد داعیهٔ استقلال یافت، و از فرمان اتابک سنقر سر فرو پیچید، و خود را اتابک خواند و مدتی به استقلال حکومت کرد.

ابوطلحه منصوربن مسلم

از سرداران نامی خراسان که به عمرولیث اظهار اخلاص کرده و از طرف وی سپهسالاری خراسان را گرفت.

ابوعلی پسر ماکولا

ابوعلی پسر ماکولا وزیر جلال‌الدوله پسر بهاءالدوله دیلمی.

ابوعلی چغانی

امیر ابوعلی احمدبن محمد چغانی، متوفی ۳۴۴ هـ. ق. از چغانیان و از مشاهیر امرای سامانی. ابوعلی، در زمان امیرنصر سامانی بعد از پدر، سپهسالاری خراسان و امارت نیشابور یافت. امیر نوح سامانی در ۳۳۳ هـ. ق. وی را معزول کرد و ابراهیم ابن سیمجور را به‌جای وی نشاند.

ابوعلی خطیر

وزیر عبدالله پسر فخرالدوله دیلمی.

ابوعلی دامغانی

از وزرای دولت سامانیان که پس از عبدالله عزیز به‌مقام وزارت رسید. ولی بر اثر هرج و مرجی که در اواخر دورهٔ سامانی مستولی بود از عهدهٔ انجام این مهم برنیامد. ناگزیر نوح‌بن منصور سامانی دوباره عبدالله عزیز را به‌مقام وزارت برگزید و ابوعلی دامغانی را از این سمت معزول کرد.

ابوعلی سیمجور

عمادالدوله ابوعلی محمد، متوفی ۳۸۷ هـ. ق. از امرای قهستان و سردار و سپهسالار معروف خراسان در اواخر

عهد سامانیان؛ پسر ابوالحسن سیمجور. وی بعد از وفات پدر به حکومت خراسان دست یافت و نوح سامانی او را عمادالدوله لقب داد. اما او چندان اعتنایی به لقب امیر نوح ننمود و خود را «امیرالامراءالمؤید من‌المساء» خوانده و فایق خاصه را شکست داد و خراسان را گرفت. وی سرانجام به‌دست لشکریان امیر نوح دستگیری شد و سبکتکین او را محبوس کرد، و چندی بعد بکشت.

ابوعلی سینا: ← ابن‌سینا

ابوعلی شقیق بلخی

از مشایخ کبار متصوفه ایران. گویند او درک خدمت امام موسی‌الکاظم (ع) کرده بود و حاتم اصم از مریدان اوست. وی در ماوراءالنهر به سال ۱۷۴ هـ. و به روایتی در ۱۵۳ هـ. در جهاد با ترکان و به‌قولی به جرم تشیع کشته شد.

ابوعلی محمد بلعمی

وزیر عبدالملک بن نوح و منصور بن نوح سامانی صاحب کتاب ترجمه تاریخ طبری است که تاریخ محمد جریر طبری را در ۳۵۲ هجری به امر امیر منصور سامانی به فارسی ترجمه کرد و اکنون معروف به ترجمه تاریخ طبری است.

ابوعلی مسکویه

ابن مسکویه، شهرت احمدبن محمدابن یعقوب، متوفی به سال ۴۲۱ هـ. ق. مورخ و طبیب و فیلسوف ایرانی عربی‌نویس. وی منشی و کتابدار مهلبی وزیر بود و بعدها در زمان عضدالدوله و صمصام‌الدولهٔ دیلمی در دستگاه ابوالفضل‌ابن عمید و پسرش ابوالفتح ابن عمید تقرب یافت و در ری مقام شامخی داشت و سرانجام در اصفهان وفات یافت. از آثار معروف وی کتاب «تجارب‌الامم» است که در آن وقایع عمومی عالم را از بعد از طوفان نوح تا سال ۳۶۹ هـ. ق. شرح داده و دیگر کتاب تهذیب‌الاخلاق است در علم اخلاق.

ابوعلی معدل‌بن علی

(۲۹۷ ــ ۲۹۸ ه‍. ق.) از پادشاهان صفاری که به‌دست سامانیان اسیر شد و سلسلهٔ صفاری منقرض گشت.

ابوغالب محمدبن علی

محمدبن علی معروف به ابوغالب وزیر مشرف‌الدولهٔ دیلمی.

ابولؤلؤ

فیروز ابولؤلو، ایرانی ــ که عمر را در اواخر ذیحجه سال ۲۳ ه‍. مجروح ساخت و عمر در اثر همان جراحت کشته شد.

ابومحمد عبدالملک: ← ابن‌هُشام

ابومسلم خراسانی

نام ابومسلم را به اختلاف گفته‌ها، مسلم، عثمان، ابراهیم و کنیه‌اش را اسحاق ضبط کرده‌اند. ابومسلم در سال ۱۰۰ ه‍. در اصفهان پای به‌عرصهٔ وجود نهاد. در کوفه به سن رشد رسید و در نوزده سالگی به‌خدمت ابراهیم امام درآمد وی که آثار هوش و زیرکی را در او می‌دید در احترامش کوشید و بدو پیشنهاد کرد تا نام و کنیه‌ای دیگر برگزیند، و او نام و کنیهٔ عبدالرحمن و ابومسلم را بر خود نهاد. پس از چندی ابراهیم امام، ابومسلم را به ریاست پیروان خویش گماشت و به سال ۱۲۴ ه‍. وی را برای گرفتن بیعت به‌سوی خراسان گسیل داشت. در آغاز ابومسلم چند سالی به‌طور نهانی برای آل عباس از مردم بیعت گرفت. در سال ۱۲۸ ه‍. ابراهیم امام نامه‌هایی به پیروان خود در خراسان نوشت و به موجب آن نامه‌ها، خطهٔ خراسان را رسماً تحت فرمان ابومسلم گذاشت و به مردم گوشزد کرد که وی در امور مربوط به حکومت و بیعت استقلال تام دارد و ابومسلم همچنان بیعت پنهانی را پی گرفت. ابومسلم در زمان خلافت منصور به سال

۱۳۷ هـ. ناجوانمردانه به قتل رسید. زمانی که ابومسلم به دستگاه خلافت آمده بود با علامت منصور سپاهیان از پشت پرده بیرون ریخته وی را با خنجر تکه تکه کردند و بدین ترتیب حامی خویش را به قتل رساندند. ابومسلم مردی بود که در فصاحت و بلاغت کم نظیر بود. وی مسلط به فارسی و عربی و دارای مهابتی ویژه بود. از وی پرسیدند چگونه بدین مقام رسیدی پاسخ داد: کار امروز را به فردا نگذاشتم. پس از مرگ ابومسلم یارانش ادعا کردند که وی نمرده است. این گروه به مسلمیه معروفند و ابومسلم را امام می‌دانستند.

ابومظفر محمدبن ابراهیم

وزیر دولت سامانی که بنا به‌پیشنهاد امیر ناصرالدین سبکتکین ابومظفر محمدبن ابراهیم به مقام وزارت دولت در حال اضمحلال سامانیان برگزیده شد. بعد از مرگ نوح‌بن منصور و انتقال سلطنت سامانیان به منصوربن نوح، ابوالمظفر از مقام وزارت استعفا نمود و ابتدا به جوزجانان و سپس به نیشابور رفت و تا آخر عمر مدت سی سال به‌مطالعه و تألیف رسایل پرداخت.

ابومنصور بیستون

(۳۵۷ ــ ۳۶۶ هـ.) از حکمرانان زیاری؛ فرزند وشمگیر که پس از مرگ پدر به شاهی نشست.

ابومنصور محمدبن عزیز

ابومنصور محمدبن عزیز در زمان حکومت عبدالملک‌بن نوح سامانی به‌مقام وزارت برگزیده شد. در این زمان رقابت و کشمکش بین سپهسالاران و حاجب درگاه و وزیران در گرفت. به همین جهت مدت جلوس او بر مقام وزارت بسیار کوتاه شد. و سرانجام در اثر این اختلاف و کشمکش ابوالفضل محمدبن عزیز نیز از مقام وزارت معزول شد و به زندان افتاد. (۳۴۵ هـ. ق.).

زند و اوستا در زمان ساسانیان.

ابومنصور موریانی

وزیر طغرل شاه سلجوقی آخرین پادشاه سلجوقیان عراق.

ابونصر ابوزید

وزیر دولت سامانیان در دورهٔ امیر نوح سامانی که سرانجام به زخم کارد یکی از غلامان ترک که در این هنگام به‌حد زیادی بر دولت سامانیان تسلط یافته بودند، کشته شد.

ابونصر مشکان

از رجال معروف و از نویسندگان دربار محمود غزنوی. در ۴۰۱ هـ. ق. صاحب دیوان رسالت محمود شد. در دربار مسعود غزنوی نیز مقامی داشت. ابوالفضل بیهقی او را استاد خود می‌خواند و فضایل او را می‌ستاید.

اَبَهْرگ

از موبدان و مفسرین و شارحین

ابی‌عباد ثابت‌بن یحیی رازی

وزیر ایرانی قائم بامرالله.

اَپاختَر

باختر. در اوستا، اپاختر شمال است. در مزدیسنا، باختر پایگاه اهریمن و دیوان، و دَرِ دوزخ و آسیب دانسته شده است. چنانکه جنوب جایگاه فروغ و گذربهشت است.

اپاختر

۱) باختر، شمال. ۲) ستاره. سیاره.

آپام نپات یا بُرزایزد

ایزدی است بسیار قدیمی به معنی تخمهٔ آبها و یکی از سه خدای بزرگی است که لقب اهورا داشته‌اند و این خود گویای اعتبار اوست. بُرزایزد که نامی آشنا در اسطوره‌های ایرانی است در حقیقت لقبی برای اپام نپات به شمار

می‌آید. در زامیادیشت ـ یشتی که به نام زمین است اما بیشتر مطالب آن مربوط به فرّه است ــ اپام‌نپات به‌عنوان ایزدی نیرومند و بلند بالا و دادرسِ دادخواهان ستایش می‌شود و صفت تند یا تیزاسب دارد و خواستهٔ او این است که به فرّه‌ای که در نبرد «ایزد آتش» با اژدهای سه‌پوزهٔ بددین (ضحاک) به سوی دریای فراخکرد گریخته است دست یابد. این ایزد کم‌کم در برابر اردوی سوره اناهیتا رنگ می‌بازد و قدرت ویژگیهایش را به این ایزد بانو منتقل می‌کند.

اپرتی ــ سلسله (۱۸۵۰ ــ ۱۵۰۰ ق.م.)

اپرتی دوم در سال ۱۸۵۰ ق.م. با منقرض کردن سلسلهٔ دوم سیمشکی، سلسلهٔ جدیدی را که به‌نام خود او معروف است در ایلام بنیانگذاری کرد. در اوایل سلطنت او، سبیوم، شاه سلسلهٔ اول بابل، بر ایلام تسلط یافت، ولی اپرتی با راندن بابلیها توانست دوباره استقلال ایلام را به دست آورد.

در سال ۱۸۴۰ ق.م. کودور ـ مبوک نوهٔ اپرتی به بین‌النهرین حمله کرد و بخشی از آن سرزمین را به تصرف خود درآورد. در سال ۱۸۳۴ ق.م. نیز شهر لرسَ را تصرف کرد و حاکمیت ایلامیها بر لرسَ آغاز شد. در سال ۱۷۹۴ ق.م. ایلامیهای لرسَ سلسلهٔ آیسین را منقرض و آیسین را به قلمرو خود منضم کردند. در سال ۱۷۶۳ ق.م. خمّوراپی، شاه سلسلهٔ اول بابل، لرسَ را از دست ایلامیها بیرون آورد و به سلطهٔ ایلامیها بر بخشهایی از بین‌النهرین خاتمه داد. دولت ایلام نیز به دنبال شکست از خمّوراپی به تابعیت شاه بابل درآمد.

پس ازمرگ خمّوراپی سلسلهٔ اول بابل رو به زوال رفت و در سال ۱۷۱۱ق.م. ارتش ایلام تحت فرمان کوتر-نهّونت اول، شاه ایلام، بر بابل غلبه یافت و ایلامیها بر بخش عمده‌ای از بین‌النهرین تسلط پیدا کردند، اما این تسلط چندان به طول نینجامید و در اواسط قرن هفدهم پیش از میلاد ایلام

دوباره تحت سلطهٔ سلسلهٔ اول بابل درآمد. نوشته‌ای از کوک ـ نشور دوم، شاه ایلام، یافت شده است که دارای تاریخ بابلی است و به سال ۱۶۴۶ ق.م.، یعنی سال اول سلطنت امّی ـ صدوق، شاه سلسلهٔ اول بابل، تاریخگذاری شده است و این امر نشانهٔ تابعیت شاه ایلام به شاه بابل است.

در سال ۱۵۹۵ ق.م. سلسلهٔ اول بابل به‌دست دولت هیتی که در آسیای صغیر قرار داشت منقرض شد و پس از آن قلمرو سلسلهٔ اول بابل تحت تصرف دولت کاسی بابل یا سلسلهٔ سوم بابل درآمد؛ بدین ترتیب ایلام نیز تحت سلطهٔ کاسیهای بابل قرار گرفت. در سال ۱۵۰۰ق.م. کاسیهای بابل با برانداختن کوتر ـ نهوّنت دوم، آخرین شاه سلسلهٔ اپرتی، این سلسله را منقرض کردند.

کاسیها در اوایل هزارهٔ دوم پیش از میلاد در نزدیکی لرستان کنونی به سر می‌بردند. در سال ۱۷۴۰ ق. م. کاسیها با تصرف بخشی از سرزمین بابل، سلسلهٔ سوم بابل را تأسیس کردند.

اپرسن

نام سلسله کوهی است که از سیستان تا خوزستان کشیده شده است

اپرگ

نام یکی از مفسران اوستاست که گویا پیش از ساسانیان می‌زیسته است.

اپرنیان

پرنیان ـ قبیلهٔ پرنیان ـ قبیله‌ای بود که ارشک از آن قبیله بود.

اپستاک

اوستا، کتاب مقدس زرتشتیان

اَپسو

در اساطیر بین‌النهرین، شوهر تیامت، پدر انشار و کیشار؛ فرمانروای همهٔ ایزدان و آبهای شیرین. برابر سومری آنو (آن).

اپوش (اَپوشه)

در تاریخ اساطیری ایران دیو خشکی و خشکسالی است که تیشتر با او نبرد می‌کند (نک: مبحث تیشتر).

اپولودروس

اپولودروس دانشمند نحوی آتنی که در قرن دوم میلادی در حدود سال ۱۴۰ می‌زیست و از شاگردان نحوی یونانی آریستارخوس بود.

اپولودروس راکتابی به‌نام بیبلیوتکه مشتمل بر تاریخ خدایان و قهرمانان بزرگ است که در آن اشاراتی به تاریخ اشکانیان شده است. این کتاب توسط فرایزر به انگلیسی ترجمه شده و در مجموعهٔ لوب منتشر گردیده است.

اپیغانس: ← آنتیوخوس چهارم

اپیفانس: ← سلوکوس ششم

اتابک

کلمه‌ای است ترکی و مرکب است از «اتا» به معنی پدر و «بیگ» به معنی بزرگ. این لقب و عنوان معمولاً به «لله‌ها» و پرستاران شاهزادگان سلجوقی داده می‌شد که در آغاز امر به‌صورت غلام در دربار مشغول خدمت می‌شدند و به‌مرور در اثر کاردانی و لیاقت یا به جهات دیگر مورد عنایت سلطان و دیگر درباریان قرار می‌گرفتند و به کسب مقام و موقعیتی در مملکت توفیق می‌یافتند. اینان پس از ضعف حکومت سلجوقیان حکومت اتابکان را به‌وجود آوردند.

اتابک آبش خاتون

از اتابکان فارس؛ بعد از مرگ سلجوق‌شاه در دودمان سلغریان مردی که شایستهٔ حکومت باشد نبود و از این خاندان جز آبش خاتون دختر سعد و خواهر او سلغم، کسی که وارث تاج و تخت شود نبود.

هولاکو حکومت را به آبش خاتون، دختر سعدبن ابوبکر واگذار نمود و سکه و خطبه به‌نام وی کرد. پس از مدت یک سال (۶۶۳ ه)، هولاکو آبش خاتون را به همسری پسر خود منکو تیمور درآورد. و بدین ترتیب عملاً ایالت فارس ضمیمهٔ دیوان ایلخان گردید. حکومت ظاهری آبش خاتون، مدت بیست سال طول کشید. وفات وی سال ۶۸۴ ه در تبریز، اتفاق افتاد. با مرگ وی سلسلهٔ اتابکان فارس که از سال ۶۶۳ ه در حقیقت استقلال و حکمیت خود را از دست داده بود، به کلی منقرض گردید.

اتابک آق‌سنقر: ← آق‌سنقر

اتابک اعظم

متوفی ۵۶۸ ه. ق.، فرمانروای آذربایجان و اران در عهد سلاجقه عراق، و مؤسس سلسله اتابکان آذربایجان. وی در آغاز کار غلام سلطان محمود سلجوقی بود و در دستگاه او تربیت و ترقی یافت تا به رتبهٔ امارت رسید و به حکومت آذربایجان منصوب شد. پس از آن، سلطان مسعود زوجه طغرل‌ابن محمد برادر متوفای خود را به او داد، و او تربیت و اتابکی ملک ارسلان‌ابن طغرل را بر عهده گرفت، و بعدها او را به سلطنت رسانیده در دفع مخالفان او و قلع و قمع باطنیان سعی تمام نمود. چنانکه مؤید آی ابه را در خراسان واداشت که خطبه به‌نام ارسلانشاه کند، و همچنین در سنهٔ ۵۵۷ ه. ق. گرجیان را شکست سخت داده قسمتی از اران و آذربایجان را از آن قوم پس گرفت. پس از اتابک ایلدگز پسرش محمد، معروف به جهان پهلوان، اتابک آذربایجان شد. تاریخ وفات او را در ۵۶۹ و ۵۷۱ نیز گفته‌اند.

اتابکان

دولت سلجوقی بر نظام لشکری استوار بود و فرماندهی لشکرهای ایشان را غلامانی ترک در دست داشتند. این

غلامان آنچنان وفاداری خود را به مخدومین خویش به اثبات رسانیده بودند که به مقامات عالی لشکری رسیدند و غالباً به سپهسالاری نیز می‌رسیدند. هر بار که سلطان، ناحیه‌ای از کشور را به‌عنوان تیول به یکی از شاهزادگان واگذار می‌کرد، یکی از این سرداران را که سابقهٔ غلامی داشتند به خدمت او می‌گماشت و وی را مربی آن شاهزاده می‌کرد. این شخص را اتابک که در ترکی به معنای پدر است می‌خواندند. اتابک وظیفه داشت که قلمرو اقطاعی شاهزاده را از طرف او اداره کند. اتابکان در اواخر دورهٔ سلجوقی که دولت ضعیف شده بود هر کدام در ناحیه‌ای برای خود دولتی تشکیل دادند که به‌نام دولت اتابکان مشهور شد. از معروفترین آنها اتابکان دمشق و موصل، اتابکان آذربایجان، اتابکان فارس، اتابکان زنگی، امرای بکتکین ارتیقه، اتابکان لرستان، قتلغ خانیان و شاهان ارمنستان می‌باشند.

اتابکان آذربایجان

(۵۳۱ ـ ۶۲۲ هـ. ق.). مؤسس این سلسله شمس‌الدین ایلدگز غلام یکی از امرای سلجوقی بود که سرانجام در دربار سلاطین سلجوقی معزز شد و بیوهٔ طغرل برادر سلطان مسعود سلجوقی را به همسری گرفت و با وی در حکومت آذربایجان شریک شد. اتابکان آذربایجان عبارت بودند از:

۱ ـ شمس‌الدین ایلدگز (جلوس ۵۳۱ هـ. ق.).

۲ ـ محمد جهان پهلوان بن ایلدگز (جلوس ۵۶۸ هـ. ق.).

۳ ـ قزل ارسلان عثمان بن ایلدگز (جلوس ۵۸۱ هـ. ق.).

۴ ـ ابوبکر نصرةالدین محمد (جلوس ۵۸۷ هـ. ق.).

۵ ـ مظفرالدین اوزبک (جلوس ۶۰۷ هـ. ق.).

این سلسله به‌دست جلال‌الدین خوارزمشاه منقرض شد. اتابکان

آذربایجان که پایتخت آنها تبریز بود در آبادی این شهر کوشیدند و دربارشان مرکز شعرا و نویسندگان معروفی بود.

اتابکان سلغری: ← اتابکان فارس

اتابکان سنجار

سلسله‌ای از امرای آل زنگی که در ولایت سنجار حکمرانی کرده‌اند. سیف‌الدین غازی در سال ۵۶۶ ه. ق. ولایت سنجار راگرفت، و حکومت آنجا را به برادر خود عمادالدین زنگی ابن مودود سپرد. بعد از وفات عمادالدین زنگی، پسرش قطب‌الدین محمد به‌جایش نشست، بعد از او پسرش شاهنشاه امارت یافت، اما به زودی برادرش محمودابن محمد جای او را گرفت، ولیکن امارت او نیز طولی نیافت، حکومت اتابکان سنجار به‌دست ایوبیان منقرض شد.

اتابکان شبانکاره = بنی فضلویه

اتابکان فارس

نسبت اتابکان فارس به «سلغر» (سنقر) نامی می‌رسد که در خدمت سلجوقیان منصب حجابت یافت و با اولاد و حشم خویش به‌جانب فارس رفت و بر شهر شیراز مستولی گردید. سلغر مدت سیزده سال حکمرانی کرد و در سال ۵۵۷ بدرود حیات گفت. بعد از وی حکمرانان متعددی بر فارس حکمرانی کردند که آخرین آنها «آبش خاتون» دختر سعدبن ابوبکر بود که هلاکوخان ایالت فارس را به وی داد. وی در عقد منکو پسر هلاکوخان درآمد و «آبش» در سال ۶۸۶ به دیار باقی شتافت و با مرگ او دولت اتابکان فارس از میان رفت.

امرای این سلسله عبارتند از:

۱ ــ سنقربن مودود (۵۴۳ ه. ق.).

۲ ــ زنگی‌بن مودود (۵۵۷ ه. ق.).

۳ ــ تکلةبن زنگی (۵۷۱ ه. ق.).

۴ ــ طغرل‌بن سنقر (۵۹۰ ه. ق.).

۵ ــ سعدبن زنگی (۵۹۹ هـ. ق.).

۶ ــ ابوبکربن سعد (۶۲۸ هـ. ق.).

۷ ــ محمدبن سعد (۶۵۸ هـ. ق.).

۸ ــ محمدبن سلغرشاه‌بن سعد (۶۶۰ هـ. ق.).

۹ ــ سلجوق‌شاه‌بن سلغر (۶۶۰ هـ. ق.).

۱۰ ــ آبش خاتون (۶۶۲ هـ. ق.).

اتابکان لرستان

این طایفه را باید امرای لرستان نامید و عنوان اتابک را بدون جهت بر خود گذاشته‌اند، زیرا لقب اتابکی از طرف سلجوقیان به کسانی داده می‌شد که در تربیت اولاد آنها می‌کوشیدند و سرسلسلهٔ این خانواده بدان مقام نرسیده است. ابوطاهر نام در خدمت «اتابک سنقر» خدمات شایسته نمود و از او اجازه خواست تا حدود لرستان را متخلص سازد. سنقر به او اجازه داد و با لشکری وی را بدان طرف فرستاد. در اندک مدت «ابوطاهر محمدبن علی‌بن‌الحسن فضولی» در لرستان مستقر گشت و دم از استقلال زد و خود را اتابک نامید. اسامی اتابکان لرستان و سال جلوس آنان به شرح زیر بوده است.

۱ ــ ابوطاهربن محمد ۵۴۳ هـ. ق.

۲ ــ نصرةالدین هزاراسپ ۶۰۰ هـ. ق.

۳ ــ تلکه ۶۵۰ هـ. ق.

۴ ــ شمس‌الدین الپ ارغو ۶۵۷ هـ. ق.

۵ ــ یوسف شاه اول ۶۷۳ هـ. ق.

۶ ــ افراسیاب اول ۶۸۷ هـ. ق.

۷ ــ نصرةالدین احمد ۶۹۶ هـ. ق.

۸ ــ رکن‌الدین یوسف‌شاه ثانی ۷۳۲ هـ.ق.

۹ ــ مظفرالدین افراسیاب ثانی ۷۴۰هـ.ق.

۱۰ ــ شمس‌الدین هوشنگ ۷۵۶ هـ. ق.

۱۱ ــ احمد ۸۷۰ هـ. ق.

۱۲ ــ ابوسعید ۸۱۵ هـ. ق.

۱۳ ــ حسین ۸۲۰ هـ. ق.

۱۴ ــ غیاث‌الدین ۸۲۷ هـ. ق.

این سلسله را سرانجام سلطان ابراهیم‌بن شاهرخ منقرض کرد.

اتابکان یزد

(۵۳۶ ــ ۷۱۸ هـ. ق.). ظهیرالدین

ابومنصور پسر علاءالدوله از فرزندان وردان زور می‌باشد که آنها به آل وردان نیز معروفند و در ولایت یزد و ابرقو در سالهای ۵۳۶ ـ ۷۱۸ ه. ق. حکومت کرده‌اند. امرای معروف آنها عبارتند از:

۱ ـ ظهیرالدین فرامرزبن علاءالدوله.

۲ ـ علاءالدوله علی‌بن فرامرز.

۳ ـ فرامرز بن علی.

۴ ـ رکن‌الدین سام.

۵ ـ عزالدین لنگر (فوت ۶۰۴ ه. ق.).

۶ ـ وردان زوربن لنگر.

۷ ـ ابومنصور سپهسالاربن لنگر.

۸ ـ قطب‌الدین محمودشاه (فوت ۶۳۷ ه. ق.).

۹ ـ علاءالدوله سلغرشاه.

۱۰ ـ طغانشاه (فوت ۶۷۹ ه. ق.).

۱۱ ـ علاءالدوله (فوت ۶۷۳ ه. ق.).

۱۲ ـ یوسف شاه‌بن طغانشاه (فوت ۶۹۰ ه. ق.).

۱۳ ـ حاجی شاه‌بن یوسف شاه.

سلسلهٔ اتابکان در سال ۷۱۸ به‌دست امیر مبارزالدین آل‌مظفر منقرض شد.

اتابکان یزد: ← آل کاکویه

اتابک خاموش قزل ارسلان بن ازبک

(۶۲۲ ـ ۶۲۶)

مظفرالدین ازبک را باید آخرین امیر اتابکان آذربایجان نامید، چون پس از وی عملاً این سلسله از بین رفت، تنها فرزند ازبک، پسر کر و گنگ مادرزادی بود که به اتابک خاموش معروف بود. او نوادهٔ کربه ارسلان علاءالدین را به عقد خود داشت و چند سالی، تا سال ۶۲۶ ه بر قسمتی از آذربایجان، از جمله مراغه و روئین‌دز امارت داشت. و چون جلال‌الدین خوارزمشاهی به گنجه آمد، اتابک خاموش در خدمت او رفته، تحت اطاعت وی درآمد. از آنجا به الموت رفت و پس از یک ماه درگذشت. و سلسلهٔ اتابکان آذربایجان پس از قریب به ۸۵ سال منقرض شد.

از امرای این سلسله ایلدگز و دو

پسرش جهان‌پهلوان و قزل‌ارسلان، در تاریخ ادبیات زبان فارسی به نیکی یاد شده‌اند. گویندگان و شعرای زیادی چون: ظهیرالدین محمد فاریابی، افضل‌الدین خاقانی، شروانی، شرف‌الدین شغروهٔ اصفهانی، مجیرالدین بیلقانی، اثیرالدین اخسیکتی و جمال‌الدین اشهری، قصائد غرایی در مدح ایشان گفته‌اند. و قصائدی که شعرایی چون نظامی و خاقانی در مدح آنان گفته‌اند می‌رساند، که ایلدگزیان در رفاه و آسایش به‌سر می‌بردند.

اتابک سعدبن زنگی

از اتابکان فارس، مظفرالدین ابوشجاع سعدبن زنگی، پس از غلبه بر اتابک قطب‌الدین در سال ۵۹۹ ه‍، زمام امور را در دست گرفت. وی بزرگترین اتابک فارس است. کرمان را متصرف و دست ملوک شبانکاره را کوتاه کرد و حکومت کرمان را به برادرزادهٔ خود محمدبن زیدان سپرد.

اتابک سعد در جود و بخشش و شجاعت تالی نداشت و ملک را رونق و صفایی می‌داد. فارس در زمان او آبادان و فارسیها در رفاه و آسایش به‌سر می‌بردند.

سعد در سال ۶۰۰ ه‍، به قصد تصرف اصفهان و عراق که در دست اتابکان آذربایجان بود، حرکت کرد. اتابک ازبک بن جهان‌پهلوان، برای منصرف کردن وی به شیراز حمله کرد و قتل و غارت نمود. و باز در سال ۶۰۲ ه‍، غیاث‌الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه برای تنبیه اتابک سعد مأمور شد. اتابک از مقابل او گریخت. ولی پس از رفتن غیاث‌الدین به حدود خوزستان، اتابک دوباره به فارس آمده در آنجا مستقر گردید.

در سال ۶۰۷ ه‍، اوضاع کرمان مغشوش شد و محمدبن زیدان، حکمرانی که از جانب اتابک سعد در آنجا حکومت داشت، بر او شورید و سلطان محمد خوارزمشاه از این

موقعیت استفاده کرده کرمان را متصرف شد.

در سال ۶۱۴ ه اتابک سعد با لشکری در حدود هزار تن به عراق رفت و تا حدود ری پیش رفت و با آنکه بیش از چند صد سوار به همراه نداشت خود را بر لشکر خوارزمشاه زد. ولی در این جنگ شکست خورده اسیر گردید. او را به نزد سلطان محمد بردند و سلطان چون علت این برخورد را پرسید، گفت: «نمی‌دانستم که این لشکر لشکر سلطان عالم است.» خوارزمشاه می‌خواست او را بکشد، ولی به علت وساطت ملک زوزن، او را عفو کرد. و صلح‌نامه‌ای با او امضا نمود: که اتابک دو قلعهٔ استخر و اشکنوان را با چهار دانگ محصول سالیانهٔ فارس به خوارزمشاه واگذارد و فرزند بزرگش زنگی را در خدمت سلطان محمد، به رسم گروگان بفرستد، و دختر ملکه خاتون را نامزد پسر سلطان، یعنی جلال‌الدین منکبرنی نماید.

اتابک پس از امضای قرارداد با احترام به فارس فرستاده شد. ولی چون در غیاب اتابک، فرزندش ابوبکر به‌جای پدر حکومت می‌کرد، به بهانهٔ اینکه مصالحهٔ پدر با خوارزمشاه توهین‌آمیز است و تعهدات وی را قبول ندارد، بر پدر شورید، و او را به شیراز راه نداد و بین پدر و پسر کار به محاربه کشید. ولی مردم شیراز مخفیانه اتابک سعد را به شهر برده بر تخت نشاندند و ابوبکر گرفتار و در قلعهٔ استخر محبوس شد.

اتابک سعد تا سال ۶۲۳ ه، سال وفاتش در فارس حکومت کرد و دیگر چندان لشکرکشی مهمی انجام نداد. بیشتر وقت خود را برای احداث ابنیه و عمارات و ایجاد آبادانی مصروف داشت و با مردم به عدل و داد رفتار می‌کرد و ادبا و بزرگان را گرامی می‌داشت.

بنای بازار، مسجد، رباط، حمام و حصار دور شیراز و احداث قنوات از کارهای اوست.

اتابک سعد ممدوح چند تن از

مشاهیر و شعرای فارسی است. وزرای دورهٔ اتابک سعد در ابتدا رکن‌الدین صلاح کرمانی، و در آخر عمیدالدین ابونصر اسعد بود. ابونصر به علت فصاحت و بلاغتی که داشت، در تحکیم اساس سلطنت اتابک سهم بزرگی داشت و در موقعی که به‌عنوان رسالت نزد سلطان محمد خوارزمشاه رفت، «سلطان او را اعزاز کرد و بر کرسی زرین نشاند.»

این وزیر صاحب سخن در زمان ابوبکر، جانشین اتابک سعد با پسرش تاج‌الدین محمد به اتهام سازش با خوارزمشاهیان به زندان افتاد، و بقیهٔ حیات خود را در قلعهٔ اشکنوان، در محبس گذراند، زیرا شهرت یافته بود که سلطان محمد خوارزمشاه به او پیشنهاد وزارت داده، و او در رد یا قبول آن تردید دارد.

طغرای اتابک سعد در صدر فرامین: وارث ملک سلیمان سلغر سلطان مظفرالدنیا والدین تهمتن سعدبن اتابک زنگی ناصر امیرالمؤمنین و توقیعش‌الله بود.

اتابک قطب‌الدین طغرل

از اتابکان فارس؛ پس از مرگ اتابک مظفرالدین تکله، عموزادهٔ وی اتابک قطب‌الدین طغرل بن سنقر بن مودود به حکومت رسید. وی پادشاهی هنرپرور بود. بین او و عم‌زاده‌اش: سعدبن زنگی، بر سر حکومت فارس اختلاف و کشمکش افتاد، که مدت ۹ سال به‌طول انجامید. و در این گیر و دار فارس روبه خرابی گذاشت.

اتابک محمدبن سعدبن ابوبکر

از اتابکان فارس، سعد پسر ابوبکر سالیانه جهت عرض ارادت و تقدیم هدایا از طرف پدر مأمور دربار هولاکوخان می‌شد. در موقع مرگ اتابک ابوبکر در شیراز نبود و خبر مرگ پدر در بین راه که از خدمت هولاکو مراجعت می‌نمود، به او رسید، ولی سعد بیمار

بود و قبل از اینکه بتواند به شیراز برسد، و به‌جای پدر قرار گیرد، در یکی از قراء تفرش در ۱۷ جمادی‌الاولی، دوازده روز بعد از مرگ پدر، درگذشت.

سعد مردی دانا و محترم و مربی اهل علم و ادب بود. سعدی سخن‌سرای توانای زبان فارسی، از خواص او بود، و تخلص خود را از نام وی گرفته است و دیباچهٔ گلستان را به‌نام او نوشته است.

پس از مرگ سعدبن ابوبکر پسر کوچکش نامزد حکومت شد. و کفالت آن را مادرش ترکان‌خاتون، که زنی کاردان و مقتدر بود، به عهده گرفت. خواجه نظام‌الدین ابوبکر وزیر را با هدایای بسیار به خدمت هولاکوخان مغول فرستاد، و به وی اظهار اطاعت کرد، و فرمان حکومت را از دست هولاکو به‌نام اتابک محمد دریافت نمود. مدت حکومت محمد دو سال و هفت ماه طول کشید و در ذی‌الحجه سال ۶۶۰ ه‍ ق. به علت سقوط از بام کشته شد.

اتابک محمدشاه‌بن سلغرشاه‌بن سعدبن زنگی

از اتابکان فارس. بعد از وفات اتابک محمد، بزرگان یکی از نوادگان سعدبن زنگی، به‌نام محمد را حکومت دادند.

محمد مردی سفاک و بی‌رحم و عیاش بود و بیشتر وقت خود را به عیش و طرب می‌گذرانید. عاقبت به علت خونریزی، عدم لیاقت، مخالفت ترکان خاتون، و مماطله در اجرای دستور هولاکو، دایر به حضور در بغداد، موجب نفرت عموم قرارگرفت، و بعد از هشت ماه حکومت، امرا او را تقید ساخته نزد هولاکوخان مغول فرستادند. (دهم رمضان سال ۶۶۱ ه‍).

اتابک مظفرالدین ابوبکر بن سعد

از اتابکان فارس. اتابک ابوبکر قتلغ‌خان بن سعدبن زنگی، که مدت هفت سال در زندان پدر بود، پس از

مرگ پدر به حکومت رسید.

او از مشهورترین اتابکان فارس، به منزلهٔ چشم و چراغ دودمان سلغری است. در زمان او شوکت این سلسله و آبادی فارس به منتهی درجه رسید. اتابک عاقل و دوراندیش بود و خرابیهای ناشی از لشکرکشیهای ملوک شبانکاره و سلطان غیاث‌الدین بر فارس را مرمت کرد. چون مغولان در ایران بنای تاخت و تاز گذاشته، خرابیهای بی‌حد و اندازه نمودند، صلاح را در این دید که اطاعت از مغول را گردن نهد و با اوکتای قاآن جانشین چنگیز از در تبعیت و انقیاد در آمد، و برادرزادهٔ خود تهمتن را به دربار اوکتای فرستاد، و به پرداخت خراج گردن نهاد. و برای اینکه هیچ بهانه‌ای به‌دست مغول برای غارت فارس، که یکی از پر ثروت‌ترین ایالات ایران بود، ندهد و جلو پیشرفت و حملات آنها را که تا اصفهان پیش آمده، همه جا را با خاک یکسان کرده بودند، بگیرد، پسر خود سعدبن ابوبکر را با مال فراوان به دربار هولاکو فرستاد. و شحنگان مغول را در بیرون شهر شیراز مقام داد، و در راحتی ایشان کوشید. و کسانی را برگماشت تا مواظب باشند مردم عوام نزد آنها آمد و شد نکنند، مبادا بر احوال مملکت آگاه گردند.

با این تدبیر حکیمانه، خطهٔ فارس و جنوب ایران را از آسیب تخریب و قتل عام مغول محفوظ داشت. و به علت همین رفتار عاقلانهٔ خود، از طرف اوکتای لقب قتلغ خان دریافت.

اتابک در سال ۶۲۸ ه، لشکر به سواحل خلیج فارس کشید و بر بسیاری از نواحی ساحلی و جزایر خلیج (عمان، مسقط، کیش)، از بصره تا سواحل هند، دست یافت و در نتیجه کسب قدرت، شهرت فراوان یافت. و نام او حتی در بعضی از بلاد هندوستان نیز در خطبه‌ها آورده شد. و از این تاریخ لقب سلطان البرز و البحر یافت.

اتابک ابوبکر که مدت سی و پنج سال سلطنت کرد، مردی عادل و دادگر و

هنرپرور و شعردوست بود.

فارس در عهد او آسوده و آباد و مرکز اجتماع فضلا و شعرایی گردید که در مهاجمهٔ خونخواران مغول، در جستجوی گوشهٔ امن و راحت، از شمال به جنوب پناه آورده بودند و ابوبکر نسبت به آنان ابراز ملاطفت می‌کرد. ابوبکر به شعرا حتی آنهایی که در نواحی دوردست چون هندوستان به زبان فارسی شعر می‌گفتند صلات گرانبها می‌داد. همین امر بیشتر سبب جلب فضلا و شعرا و موجب بلندی نام وی گردید. شعرا و نویسندگان از او در اشعار و مصنفات خود به نیکی یاد کردند.

مشهورترین این جماعت، سعدی استاد سخن است، که کتاب بوستان خود را به‌نام او به انجام رسانیده است. ولی با وجود چنین اهمیتی که به ارباب علم و ادب می‌گذاشت، صاحب سعید عمیدالدین اسعد، وزیر پدر را به‌واسطهٔ وحشتی که از او داشت محبوس کرد که در آنجا مرد.

اتابک ابوبکر مانند پدرش ابنیه و آثار ذیقیمتی در شیراز بنا نهاد. دارالشفای شیراز که در آنجا مریضها را مجاناً معالجه می‌کردند، از بناهای او بود. و در جوار دارالشفا «بستانی ترتیب داد بسیار باصفا، که در بهار گردشگاه مردم شیرازی بود».

وزارت او با امیر فخرالدین ابوبکر و مقرب‌الدین مسعود بود.

اتابک ابوبکر مدت سی سال حکومت کرد و آثار زیادی، چون مساجد و مدارس از خود باقی گذاشت، وفاتش به سال ۶۵۸ هـ افتاد.

اتابک مظفرالدین زنگی بن مودود

از اتابکان فارس؛ بعد از سنقر برادرش زنگی جانشین وی شد. چون در هنگام مرگ برادر در شیراز نبود، چند تن از اقربایش، از جمله شوهر خواهر خود «سابق» طمع در ملک او کردند. ولی زنگی توانست پیروز شود، و

حکومت را در دست گیرد.

اتابک زنگی مانند برادرش گرفتار زد و خورد با ملوک شبانکاره بود. عاقبت برای استحکام سلطنت و موقعیت خویش، به خدمت ارسلان بن طغرل سلجوقی، سلطان عراق رفت و مورد احترام قرار گرفت و از او فرمان رسمی اتابکی فارس را دریافت نمود و تا سال ۵۷۱ ه، مدت چهارده سال، با عدل و داد حکومت کرد.

اتابک مظفرالدین سلجوق‌شاه بن سلغر شاه بن سعدبن زنگی

از اتابکان فارس؛ پس از دستگیری محمد، برادر او سلجوق‌شاه که از طرف مادر نسبش به پادشاهان سلجوقی می‌رسید، و در زمان حکومت برادرش در قلعهٔ استخر محبوس بود، به صلاحدید ترکان‌خاتون و عده‌ای از بزرگان از زندان آزاد و به اتابکی رسید. سلجوق‌شاه بعد از رسیدن به حکومت ترکان‌خاتون را به همسری خود انتخاب کرد، لیکن یک شب در پایان مستی، فرمان قتل وی را صادر کرد. چون خبر قتل ترکان خاتون منتشر شد، علاءالدوله اتابک یزد، برادر ترکان‌خاتون، هولاکو را به جنگ با سلجوق‌شاه تحریک کرد.

معروف است چون خبر قتل ترکان‌خاتون به هولاکو رسید آلتاجو یکی از سرکردگان مغول را مأمور تنبیه سلجوق‌شاه و قتل وی نمود. سلجوق‌شاه از ترس مقابله با آلتاجو، شیراز را رها کرده متوجه سواحل دریای جنوب شد. آلتاجو در تعقیب وی به کازرون رسید و سلجوق‌شاه را که به مسجد ابواسحاق کازرونی پناهنده شده بود، اسیر و مقتول ساخت، سال ۶۶۲ ه.

اتابک مظفرالدین سنقربن مودود

اتابک مظفرالدین از اتابکان فارس که پادشاهی عالیقدر بود و مدت قریب به چهارده سال، با عدل و داد، حکومت کرد. به شیراز پایتخت خویش علاقهٔ بسیار داشت و عمارات زیاد چون

مساجد، خانقاه و رباط، از خود به یادگار گذاشت.

اتابک سنقر با ملوک شبانکاره، از جمله نظام‌الدین یحیی، بر سر تصرف کامل فارس چندین بار جنگ کرد. وزارت اتابک مظفرالدین سنقر، به عهدهٔ خواجه تاج‌الدین شیرازی، وزیر اسبق سلطان مسعود سلجوقی بود.

وفات وی به سال ۵۵۸ ه، اتفاق افتاد.

اتابک مظفرالدین تکلةبن زنگی

از اتابکان فارس که بعد از پدر به حکومت رسید. در آغاز سلطنتش گرفتار حملهٔ اتابک پهلوان به شیراز و قتل و غارت وی در این شهر شد.

مدت بیست سال، با خوش‌نامی به عدل و داد حکومت کرد و ابنیه و آثار زیادی از خود به‌جای گذاشت و به سال ۵۹۰ ه، درگذشت.

وزارت او را خواجه امین‌الدین کازرونی که در جود و بخشش مشهور و به حاتم طائی زمان خود معروف بود، به عهده داشت.

اتاق فرهاد

دخمه‌ای از دوران ماد نزدیکی سرپل ذهاب که به‌نام اتاق فرهاد نامیده می‌شود.

اُتانا

پسر فرناسب است که داریوش به او در کتیبه‌اش هوتانه می‌گوید، وی از یاران داریوش بود و پس از موفقیت داریوش در کودتایش علیه گئومات مغ به ریاست سازمان اطلاعات و امنیت داریوش منصوب شد.

اترار

شهر قدیم ترکستان بر ساحل راست سیر دریا که ممکن است همان شهر فاراب بوده باشد. در دوره چنگیزخان از جمله سرزمینهای سلطان محمد خوارزمشاه بود و در همین زمان

بود که حاکم اترار، به‌نام اینالجق، فرستادگان مغولان را که ظاهراً برای ایجاد روابط تجاری آمده بودند بکشت (۶۱۴ هـ. ق.).

اَتْرَتْ

پدر گرشاسب، و برابر ملحقات شاهنامه از نواده‌های جمشید می‌باشد.

اتروان

طبقه روحانیون در عصر ساسانیان.

اتروان

در اوستا نخستین گروه رسم طبقاتی را گروه موبدان و هیربدان و آموزگاران و همه اهل هنر و دانش تشکیل می‌دادند که به اتروان معروف است.

اتره

براساس روایتی از فهرست پادشاهان سومری، اتره خسیس، پسر اوبرو ـ توتو، پادشاه شوروپ پک (تل فره جدید در بین‌النهرین میانه) بود که در کتیبهٔ یازدهم از حماسهٔ گیلگمش، پدر اوت نه پیش تیم قلمداد شاه است. در واقع، اتره خسیس به معنای «خرد بیش از حد» و اوت نه پیش تیم «کسی که زندگی یافت»، هر دو طلایه‌داران «نوح» توراتی هستند؛ معادل سومری آنها نیز زیو سودرَه به معنای «زندگی طولانی» است. بنابراین اتره خسیس یکی از چهره‌های عمومی دوران عتیق بزرگ است.

این اسطوره به این ترتیب آغاز می‌شود که خدایان (نه انسانها) همهٔ کارهای سخت را انجام می‌دهند، به کندن کانال‌ها و تمیز کردن آنها می‌پردازند، در حالی که این کار را دوست ندارند. پس از گذشت ۳۶۰۰ سال به این نتیجه می‌رسند که به اندازهٔ کافی کار کرده‌اند و خود را در مقابل ال‌لیل مسلح می‌کنند. ال‌لیل از این که در نیمه‌های شب تهدید شده است

ناخشنود است و چهره‌اش مانند درخت گز زرد می‌شود. وی خدایان بزرگ را گرد می‌آورد تا حرف آنها را بشنود، و آنها تصمیم می‌گیرند که بیلیت ـ ایلی، الههٔ زهدان، میرندگان را بیافریند، و از آن پس میرندگان همهٔ کارهای سخت را انجام دهند. او این کار را می‌کند و هفت مرد و هفت زن می‌آفریند. از این گروه کوچک جمعیت عظیمی پدید می‌آید که از نظر ال‌لیل بیش از حد زیاد است:

۶۰۰ سال یا کمتر از ۶۰۰ سال، گذشت، و کشور بسیار پهناور، و مردم بسیار افزون شدند.

هیاهوی آنها آرامش خدا را بیش از پیش برهم زد و ال‌لیل ناگزیر بود به سرو صدای آنها گوش دهد.

او خدایان بزرگ را مخاطب قرار داد،

«هیاهوی انسان زیاده از حد شده است، هیاهوی آنها خواب از چشمان من ربوده است».

ال‌لیل طاعون را آزمایش می‌کند، خشکسالی را آزمایش می‌کند، قحطی را آزمایش می‌کند. اتره خسیس سعی می‌کند اطمینان دهد که آنها عمل نخواهند کرد.

روایت‌های بابلی استاندارد وکهن با هم فرق می‌کنند، اما در پایان تأثیر هر یک از این سه مجازات ویرانگر است: پس از گذشت شش سال، مردم دختران خود را می‌خورند، و دیگر نمی‌توانند کارهای سختی را که برای آن آفریده شده‌اند انجام دهند. انکی و ال‌لیل دربارهٔ بهترین روشی که باید در پیش گرفت با هم به منازعه برمی‌خیزند. ال‌لیل تصمیم می‌گیرد یک «کردار بد» انجام دهد (توفان)، و انکی به اتره خسیس هشدار می‌دهد، و دربارهٔ قایقی که باید ساخته شود به او رهنمودهای مشخص می‌دهد، و به او اطلاع می‌دهد که توفان به مدت هفت روز ادامه خواهد یافت.

توفان مانند یک گاو غریدن آغاز کرد، و بادها به سان خری وحشی که

نعره می‌کشد زوزه کشیدند.

تاریکی همه جا را گرفته بود، خورشید پیدا نبود.

متأسفانه در اوج حادثه (و درست همان جایی که می‌توان به مقایسه‌ای جذاب با حماسهٔ گیلگمش و تورات اقدام کرد) خلأ بزرگی در حدود پنجاه و هشت سطر وجود دارد، و داستان در نقطه‌ای از سر گرفته می‌شود (مانند موردی در حماسهٔ گیلگمش) که خدایان در اطراف قربانی تقدیم شده توسط اتره خسیس گرد آمده‌اند، و دربارهٔ این که چه کسی باید سرزنش شود دعوا می‌کنند. انکی به پاس افشا کردن راز بر اتره خسیس تحسین می‌شود، اما در پایان کتیبه که بسیار هم تکه‌پاره است به نظر می‌رسد توافق می‌شود که بر تولید مثل انسان محدودیتی اعمال شود. مسئولیت این کار بر عهدهٔ زنان گذاشته می‌شود که باروری آنها باید محدود شود، گاهی اوقات از طریق نازا کردن آنها، و گاهی اوقات به گونه‌ای تعمدی و از طریق بعضی مقولات اجتماعی (از قبیل فاحشه‌های معبد).

این حماسه با یک سرود مذهبی موجز به پایان می‌رسد که احتمالاً توسط ال‌لیل خوانده می‌شود:

«ما چگونه توفان نازل کردیم.
اما یک انسان از این فاجعه جان به در برد.
شمارایزن خدایان هستید؛
من در فرامین شما تناقض آفریدم.
بگذار ایگی‌گی به این آواز گوش دهد
تا شما را ستایش کند،
و بگذار آنها از بزرگی شما بگویند.
من آواز توفان را بر همهٔ مردم خواهم خواند:
گوش کنید!»

اتسز

از سلاطین خوارزمشاهی. فرزند «قطب‌الدین» محمد که در ۵۲۱ هـ. به‌جای پدر نشست.

وی نخستین پادشاه خوارزمشاهی بود که علم استقلال برافراشت. مدت خوارزمشاهی او به دو دورهٔ متمایز تقسیم می‌شود. در دورهٔ اول از ۵۲۲ تا ۵۳۰ که در آن زمان وی مانند پدرش فرمانبردار سنجر بود و دورهٔ دوم از ۵۳۰ تا ۵۵۱ که بر علیه سنجر قیام کرد.

اتسز در ۵۵۱ در قوچان درگذشت. وی پادشاهی دلیر و دانش‌پرور و شعرشناس بود.

اتنه

این اسطوره به یکی از پادشاهان بسیار کهن کیش می‌پردازد که نامش در فهرست پادشاهان سومری آمده است. حکایتی دربارهٔ یک عقاب و یک مار که در یک درخت لانه کرده‌اند، با نقشنایهٔ محوری یک پادشاه بی‌فرزند که به دنبال یک گیاه جادویی است تا وارثی پیدا کند در هم تنیده‌اند. این تنها اسطورهٔ بین‌النهرینی است که برای آن تصاویری به دست آمده است: مهرهای استوانه‌ای دورهٔ اکدی (۲۲۴۹ ـ ۲۳۹۰ ق.م.) آن قطعه‌ای را نشان می‌دهد که در آن اتنه بر پشت عقاب به سمت آسمان صعود می‌کند. این امکان وجود دارد که منازعهٔ میان عقاب و مار روزگاری یک حکایت مستقل مربوط به حیوانات بوده است؛ داستان سومری گیلگمش و درخت هَلوب که از سکونت مشترک یک مار و یک پرنده در یک درخت تبریزی حکایت می‌کند، شاید تأییدی بر این نظریه باشد.

کتیبهٔ اول با بنیانگذاری شهر کیش آغاز می‌شود که در آن خدایان بزرگ، هم ایگی‌اگی و هم اِن‌نون‌اکی، نقش داشته‌اند. ایشتر بالا و پایین را در جستجوی یک پادشاه زیر پا می‌گذارد، و ال‌لیل در جستجوی یک شاه‌نشین است. متأسفانه ۱۲۰ سطر آخر این کتیبه از میان رفته است، امّا می‌توانیم گمان بزنیم که در این سطور ال‌لیل و ایشتر، بر تخت نشستن اتنه را تضمین می‌کنند.

کتیبهٔ شمارهٔ ۲ مار را معرفی می‌کند

که در یک درخت تبریزی در سایهٔ شاه‌نشین زندگی می‌کنند. هر دو پیمان می‌بندند که محدودهٔ تعیین شده به وسیلهٔ شه‌مش را زیر پا نگذارند، و برای مدتی با هماهنگی زندگی می‌کنند، و به نوبت شکاری به چنگ می‌آورند و میان خود و بچه‌هایشان قسمت می‌کنند. امّا هنگامی که جوجهٔ عقاب بزرگ می‌شود و بلوغ پیدا می‌کند:

عقاب در دل خویش نقشه‌ای شیطانی کشید،

و نقشه‌ای شیطانی کشید در دل خویش،

و به این فکر افتاد که بچه‌های کوچک دوستش را بخورد.

عقاب بلافاصله هشداری دریافت کرد:

یک جوجهٔ نوپرواز و بسیار عاقل، خطاب به عقاب، به پدرش، چنین گفت،

«پدر، نخورا! تور شه‌مش تو را گرفتار خواهد کرد.

دام‌هایی [که بر آنها] سوگند شه‌مش [یاد شده است] تو را سرنگون و اسیر خواهد کرد.»

اما عقاب به این هشدار توجهی نمی‌کند. تا غروب منتظر می‌ماند، سپس پایین می‌رود و بچه‌های مار را می‌خورد. مار باز می‌گردد، در حالی که باری گوشت به همراه دارد، و به لانهٔ خود خیره می‌شود؛ «خیره شد، زیرا لانه‌اش در آنجا نبود.»

مار تمام مدت شب در انتظار عقاب می‌ماند، و هنگام صبح شروع به گریستن می‌کند و به شه‌مش متوسل می‌شود:

«من به تو اعتماد کردم شه‌مش جنگجو،

و من یار عقاب بودم که در شاخه‌ها زندگی می‌کند.

اکنون لانهٔ مار غم‌زده است.

لانهٔ من آنجا نیست، حال آنکه آشیانهٔ او امن است.

بچه‌های من پراکنده شده‌اند، و بچه‌های او سالم‌اند.

او پایین آمد و بچه‌های مرا خورد!
تو می‌دانی که چه کار بدی با من کرده
است، شه‌مش!
آه شه‌مش، به درستی که تور تو به
گستردگی زمین است،
دام تو به وسعت آسمان است!
عقاب نمی‌تواند از تور تو
بگریزد...»

شه‌مش این درخواست را می‌شنود، و به مار اندرز می‌دهد که به جستجوی یک گاو وحشی برآید (که بی‌حرکت افتاده و در انتظار به‌سر می‌برد)، درون او را بگشاید و خود را در معدهٔ گاو پنهان کند. انواع پرندگان برای خوردن گوشت او فرود خواهند آمد و عقاب نیز در میان آنها خواهد بود. هنگامی که عقاب به خوردن مشغول می‌شود، مار باید بالش را بگیرد، آن را بشکند، و پرنده را در چاهی بی‌انتها بیندازد تا از گرسنگی و تشنگی بمیرد.

همه چیز طبق برنامه پیش می‌رود، هر چند بچه عقاب خردمند بار دیگر سعی می‌کند جلوی پدرش را بگیرد («پایین نرو، پدر؛ شاید مار در درون این گاو وحشی به انتظار نشسته باشد!»). بار دیگر هشدار نادیده گرفته می‌شود و به زودی عقاب، با بال شکسته ته چاه است.

اکنون نوبت عقاب است که به شه‌مش متوسل شود، و هر روز این کار را می‌کند. سرانجام شه‌مش چنین پاسخ می‌دهد:

«تو شروری و قلب مرا شکسته‌ای.
کردار تو بخشش‌ناپذیر و مایهٔ
نفرت خدایان است.
تو در حال مرگی و من به تو نزدیک
نخواهم شد!
امّا انسانی که من او را می‌فرستم،
نزد تو می‌آید ـ بگذار یاریت دهد.»

اینِ انسان اتنه است، و او نیز همه روزه به درگاه شه‌مش دعا می‌کند:

آه خدا، بگذار کلام از زبان تو
جاری گردد
و گیاه ولادت را به من ده

گیاه ولادت را به من بنمای
مرا از شرمساری برهان و پسری به من عطا کن!»

شه‌مش به اتنه رهنمودهای دقیق می‌دهد که کجا عقاب رها شده را پیدا کند، و به او می‌گوید که این پرنده گیاه ولادت را به تو نشان خواهد داد.

کتیبهٔ سوم در حالی آغاز می‌شود که اتنه عقاب را در چاه می‌یابد و از پرنده می‌خواهد که گیاه ولادت را به او نشان دهد. عقاب بلافاصله می‌پذیرد، امّا نخست باید به او کمک شود تا از چاه خارج گردد؛ و به این ترتیب، اتنه، با صبوری بسیار به عقاب یاد می‌دهد که بار دیگر پرواز کند. یک ماه، دو ماه، سه ماه، چهارماه، پنج ماه، شش ماه، هفت ماه، می‌گذرد:

در ماه هشتم به او کمک کرد که از چاه خارج شود.
عقاب، اکنون خوب تغذیه کرده و مانند یک شیر ترسناک نیرومند بود.

عقاب به سخن درآمد و با اتنه چنین گفت،
«دوست من، ما واقعاً دوستان یکدیگریم، تو و من!
به من بگو از من چه می‌خواهی، تا به تو بدهم.»

اتنه بلادرنگ از عقاب می‌خواهد که سرنوشت او را تغییر دهد، و گیاه ولادت را برای او پیدا کند. عقاب در اطراف کوه‌ها به پرواز می‌آید امّا نمی‌تواند این گیاه را پیدا کند، و لذا به اتنه پیشنهاد می‌کند که او را بر پشت خود سوار کند و به هوا ببرد.

«بازوانت را دو سوی من بگذار
و دستانت را بر شهپرهای بال‌های من بگذار!»

اتنه بازوانش را دو سوی بدن عقاب قرار می‌دهد و دستانش را بر شهپرهای بالهای او، و به اندازهٔ یک مایل در آسمان اوج می‌گیرند. عقاب به اتنه می‌گوید: «دوست من به آن کشور نگاه کن! چگونه به نظر می‌آید؟» اتنه پاسخ می‌دهد که

دریای فراخ به اندازهٔ یک آغل است.
آنها یک مایل دیگر بالا می‌روند:
«دوست من، به آن کشور نگاه کن!
چگونه به‌نظر می‌آید؟»
«آن کشور به یک باغ تبدیل شده
است...
و دریای فراخ بزرگتر از یک سطل
نیست!»
یک مایل دیگر نیز بالا می‌روند و
عقاب دوباره سؤال می‌کند. اما این بار
اتنه پاسخ می‌دهد که او دیگر نه کشور را
می‌بیند، و نه دریای فراخ را.
«دوست من، من نمی‌توانم بیش از
این به سمت آسمان بروم.
این راه راباز‌گرد، و بگذار من به
شهر خود بروم!»
عقاب او را به زمین باز می‌گرداند،
و به دنبال آن یکی جاافتادگی وجود دارد
که میزان آن مشخص نیست و در آن
ظاهراً آنها به کیش باز می‌گردند، و اتنه
یک سلسله رؤیا می‌بیند که او را تشویق
می‌کند بار دیگر به سوی آسمان عزیمت
کند. عقاب یک بار دیگر او را بر پشت
خود قرار می‌دهد ـ یک مایل، دو مایل،
سه مایل، ـ و آنها وارد آسمان انو
می‌شوند. آنها تعظیم می‌کنند، و در
همین جا متن شکسته است. بر ما روشن
نیست در آسمان انو چه اتفاقی می‌افتد،
امّا شاید بتوانیم حدس بزنیم که
سرانجام آنها گیاه ولادت را پیدا می‌کنند،
زیرا دست کم در فهرست پادشاهان
سومری، پسری به‌نام بلیْهْ جانشین اتنه
می‌شود.

آثورا

نام قدیم آسور.

اثورنان: ← **پشقرا**

اثیم

لقب یزدجرد بن بهرام، نزد عرب.

اجوجه ابکچی

مادر قنقربای بن هولاکو.

اجیبی

بانک ~

در اوایل دورهٔ سلطنت هخامنشیان، که سکون و آرامشی در سرتاسر امپراتوری آنها برقرار گردید، بانکی به‌نام بانک اجیبی در شهر بابل تأسیس شد.

احسائی

شیخ احمد احسائی فرزند زین‌الدین. متولد در سال ۱۱۶۶ و متوفی در ۱۲۴۲ ه. ق. استاد سید کاظم رشتی و مؤسس فرقهٔ شیخیه در ایران و خارج از ایران بوده است.

احسن‌التقاسیم

از کتابهای معتبر و مفید جغرافیا و تاریخ، تألیف ابوعبدالله مقدسی قرن ۴ ه. ق.

احسن‌التواریخ

تاریخ عمومی، از حسن‌بیگ روملو، متوفی ۹۳۸ ه. ق. در ۱۲ مجلد، که ظاهراً فقط دو جلد ۱۱ و ۱۲ آن شناخته شده. از قرائن چنین برمی‌آید که مؤلف از زمان شاه طهماسب صفوی مشغول تألیف آن بوده است و آن را به‌نام شاه اسماعیل دوم صفوی نوشته و به‌تدریج مطالبی بر آن می‌افزوده است.

احسن‌التواریخ

یا تاریخ محمدی ــ تألیف محمدتقی ساروی راجع به وقایع روی کار آوردن آقامحمدخان قاجار و حوادث اواخر حکومت زند و جنگهای این خاندان با طایفه قاجار است. مؤلف در تاریخ ۱۲۰۱ ه. ق. شروع و در سال ۱۲۱۱ آن را به پایان رسانده است.

احشویروش = اخشورش

صورتهای نام خشایارشا، پادشاه ایران درکتاب مقدس.

احمدابن اسد سامانی

متوفی ۲۵۰ ه. ق. حاکم ایرانی

فرغانه و سمرقند از جانب خلیفه و طاهریان. وی نوادهٔ سامان خداة وجد امرای سلسلهٔ سامانی است.

احمدابن حسن میمندی

خواجه ابوالقاسم احمدابن حسن میمندی، ملقب به شمس‌الکفاة متوفی ۴۲۴ هـ. ق. وزیر معروف سلطان محمود غزنوی و سلطان مسعود غزنوی. گویند از کوچکی با محمود از یک پستان شیر خورد، و در یک مکتب پرورش یافت، و در ایام سپهسالاری محمود در خراسان نیز نزد او بود. وی در سنهٔ ۴۰۱ هـ. ق. پس از عزل فضل‌بن احمد اسفراینی به وزارت نشست، و در حدود سال ۴۱۵ هـ. ق. معزول و زندانی شد. پس از وفات سلطان محمد، با سلطان مسعود غزنوی از زندان آزاد شد و دیگر بار وزارت یافت و تا آخر عمر در این مقام بود. احمدابن حسن میمندی به فضل و تدبیر و رای و کفایت موصوف است، و گویند دیوان‌ها را، که در زمان وزارت ابوالعباس اسفراینی از عربی به فارسی نقل شده بود، دیگر بار به عربی باز آورد. وی در سال ۴۲۴ هـ. ق. جهان را بدرود گفت.

احمد ایلکانی

احمد جلایر (سلطان غیاث‌الدین احمد بهادر) متوفی به سال ۸۱۳ هـ. ق. چهارمین پادشاه از سلسلهٔ ایلکانی معروف به آل جلایر؛ پسر اویس ایلکانی.

احمدبن ابی‌خالد

وزیر ایرانی مأمون عباسی.

احمدبن اسماعیل سامانی

(۲۹۵ ــ ۳۰۱ هـ.) پس از پدر برجای او نشست و از طرف مکتفی خلیفه فرمان امارت ماوراءالنهر و خراسان را یافت. وی به حکومت «معدل‌بن علی‌بن لیث» امیر صفاری خاتمه داد و دولت صفاریان را منقرض

ساخت. احمد در آغازکار با عموی خود اسحق‌بن احمد که در سمرقند بر وی طغیان کرده بود بجنگید و او را دستگیر کرده به بخارا آورد. ابوالفضل محمدبن عبدالله بلعمی که مردی دانشمند و با تدبیر و وزیر پدرش بود را دیگرباره وزارت داد و سرانجام در شکارگاهی به‌دست چند تن از غلامان خود در جمادی‌الاخر سال ۳۰۱ ه. کشته شد و به همین سبب او را امیر شهید لقب دادند.

احمدبن حامد

۴۷۲ ـــ ۵۲۶ ه. ق.، مستوفی اصفهانی، از مشاهیر رجال دولت سلجوقی، خزانه‌دار سلطان محمود سلجوقی بود، و در آخر کار، سلطان او را در بغداد گرفت و به قلعه‌ای در تکریت فرستاد، و در آن زندان او را به قتل رسانید.

احمدبن حمویه

از امرای دورهٔ سامانی، که مدتها با عزت به خدمت نوح اول و برادرش پرداخت ولی سرانجام به تحریک دشمنان به زیر چوب شکنجه در ۳۳۵ ه. ق. کشته شد.

احمدبن خضرویه بلخی

از صوفیان ایرانی، اهل بلخ که سال فوت او را ۲۳۲ و ۲۴۰ ه. نوشته‌اند.

احمدبن سهل

از سرداران بزرگ سامانیان.

احمدبن عبدالصمد

وزیر معروف سلطان مسعود و سلطان مودود غزنوی و ملقب به شمس‌الوزراء است. وی ابتدا وزیر آلتونتاش خوارزمشاه بود. احمدابن عبدالصمد از مشاهیر رجال دربار غزنوی و ممدوح شعرایی چون منوچهری و فرخی است که در ۴۳۷ بدرود حیات گفت.

احمدبن یوسف

وزیر ایرانی قائم‌بامرالله.

احمدبیک نورکمال

احمدبیک نورکمال از وزیران شاه طهماسب اول صفوی بود.

احمدبیگ ترکمان

از پادشاهان سلسلهٔ امرای آق‌قویونلو؛ پسر اغورلو محمد. وی در ذیقعده سنهٔ ۹۰۲ رستم بیگ ترکمان را کشته به امارت نشست. اما خود او سال بعد، و پس از ۶ ماه سلطنت، در جنگ با امرای سرکش خود به قتل رسید.

احمد خاقان

سلطان ماوراءالنهر و از امرای خاندان آل خاقان یا ایلک خانیان پسر خضرخان. وی در حدود ۴۷۳ هـ. ق. امارت یافت و دست‌نشاندهٔ سلاجقه بود و در ۴۸۲ هـ. ق. ملکشاه سلجوقی او را اسیر کرده به اصفهان برد و چندی بعد او را دیگربار امارت ماوراءالنهر داد. خاقان احمدخان در سمرقند به تهمت زندقه و به فتوای علمای سمرقند به قتل رسید.

احمدخان ابدالی: ← احمدشاه درانی

احمدرضا پهلوی

یکی از فرزندان رضاشاه بود که در سال ۱۳۰۴ متولد شد و در شهریور ۱۳۲۰ به جزیره موریس و سپس ژوهانسبورگ رفت.

احمد سامانی

ابونصر احمدابن اسماعیل سامانی، مشهور به امیر شهید دومین امیر از سلسلهٔ امرای سامانیان در سال ۲۹۵ هـ. ق. به‌جای پدر در بخارا به امارت ماوراءالنهر و خراسان رسید. وی نخست عم خود اسحاق ابن احمد را که حاکم سمرقند بود بگرفت و سپس ری

را نیز ضمیمهٔ قلمرو خویش نمود (۲۹۶ هـ. ق.). اما در سیستان با طغیان بقایای صفاریان مواجه شد. و آن را نیز فرو نشاند و دربار سیستان را فتح نمود. چندی بعد عامل او در ری، که نامش محمدابن صعلوک بود، از امیر علوی طبرستان، موسوم به داعی کبیر، شکست خورد و این خبر او را چنان متزلزل کرد که گویند از خدا طلب مرگ نمود. از قضا در همان روزها به‌دست چند تن از غلامان خویش در شکارگاهی به قتل رسید.

احمدشاه درانی

احمدخان ابدالی متوفی ۱۱۹۲ هـ. ق.، از سرداران نادرشاه افشار و مؤسس استقلال افغانستان، پسر زمان‌خان ابدالی. وی از طایفهٔ موسوم به درانی یا ابدالی (منسوب به ابدال نام) بود و درانی، نام مشهور طایفهٔ ابدالی افغانی است که با غلجایی غالباً مخالف بوده‌اند. احمدخان ابدالی اصلاً از مولتان بوده، و بعدها پدرش به قندهار و سپس هرات رفته. و مدتی به دست طایفهٔ غلجایی در قندهار زندانی بوده و نادر او را آزاد کرده در مازندران مسکن داد. در دورهٔ نادر منشأ خدمات شد و یساول حضور گردید. پس از قتل نادر وی به اتفاق طایفهٔ افغان و ازبک خیمه‌ها را غارت کرد و راه قندهار را پیش گرفت و بر قسمتی از خزاین نادر که از هند به ایران می‌آوردند دست یافت. وی بر هرات و غوریان نیز دست یافت و دورهٔ سلطنت شاهرخ به خراسان آمد و در ۱۱۹۲ هـ. ق. به بیماری جذام درگذشت.

احمدشاه قاجار

(۱۳۲۷ ـ ۱۳۴۳ هـ. ق.) پسر دوم محمدعلیشاه در سال ۱۳۱۴ هـ. ق. در تبریز متولد و در سال ۱۳۲۷ هـ. ق. در سن ۱۲ سالگی به‌جای پدر مخلوع خود به شاهی برگزیده شد و چون هنوز به سن بلوغ نرسیده بود پنج سال در تحت

قیمومیت دو نایب‌السلطنه، عضدالملک قاجار (مدت یک سال و اندی از ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ تا ۱۷ رمضان ۱۳۲۸ ه. ق.) و ابوالقاسم‌خان ناصرالملک قره‌گوزلو (مدت چهار سال) باقی ماند و در سال ۱۳۳۲ ه. ق. خود زمام سلطنت را در دست گرفت و پس از دوازده سال پادشاهی سرانجام در مجلس پنجم، اوایل آبان سال ۱۳۰۴ ه.ش. (ربیع‌الثانی ۱۳۴۴ ه. ق.) با اکثریت ۸۰ رأی موافق در برابر ۵ رأی مخالف انقراض سلطنت خاندان قاجار را تصویب و اعلام نمود. احمدشاه عاقبت در بیمارستان نویی (نزدیک پاریس) وفات یافت.

احمد طوسی

از وزرای عهد تیموریان.

احمد عبدالصمد شیرازی

از وزیران سلطان مسعود غزنوی که در سال ۴۲۴ هجری بعد از مرگ احمدبن حسن میمندی مقام وزارت سلطان مسعود غزنوی به وی محول گردید. وی مدت هشت سال وزیر سلطان مسعود و دو سال وزارت پسرش مودود را برعهده داشت. بعد از آن در اثر سعایت امیران به زندان افتاد و سرانجام دشمنانش زهر در شربتی ریخته و به او دادند که در اثر آن درگذشت.

احمد قوام: ← قوام‌السلطنه

احمد کسروی

نویسندهٔ تاریخ مشروطیت ایران و بسیاری آثار تاریخی دیگر. در ابتدا فقط در نوشته‌های خود به مطالب تاریخی می‌پرداخت ولی بعدها در مسائل دینی هم کتب و رسالاتی منتشر کرد و عده‌ای از جوانان را هواخواه خویش ساخت. او شدیداً عزاداری حسینی و اعمال مربوط به آن را مردود می‌دانست و بر ضد معتقدات اسلامی و شیعی نیز مطالبی

منتشر کرد و به همین سبب به‌دست سید حسین امامی یکی از افراد فداییان اسلام به‌عنوان مرتد کشته شد.

احمد متین دفتری: ← **متین دفتری**

احمد مسکویه

احمدبن محمد یعقوب‌الخازن الرازی. بعضی او را ابن مسکویه نامیده‌اند. چنانکه نوشته‌اند زرتشتی بوده که بعدها مسلمان شد.

از تألیفات او کتاب «تجارب‌الامم و تعاقب الهمم» است که راجع به دورهٔ ساسانی اطلاعات گرانبها می‌دهد. مؤلف از طوفان نوح شروع کرده و در سال ۳۶۸ هـ. به‌وقایع نویسی خود خاتمه داده.

احمدمیرزای گورکانی

معروف به‌سلطان‌احمدمیرزا، متوفی ۸۹۹ هـ.ق. پادشاه سلسلهٔ تیموریان؛ پسر سلطان ابوسعید گورکان. وی در سال ۸۷۳، به‌جای پدر در سمرقند به سلطنت نشست. و در ۸۹۹ شیبک‌خان او را هلاک نمود، و سلطان محمود میرزای گورکانی به‌جایش نشست.

احمدیلیان

پس از استیلای سلجوقیان نخستین بار که نام یک حکمران بومی برده می‌شود به سال ۵۰۱ است که ابن‌اثیر از او به‌نام امیر «احمدیل» را که نیای بزرگ احمدیلیان است و او را خداوند بزرگ مراغه می‌دانند نام برده است. احمدیلیان بازماندگان روادیان تازی می‌بودند.

امرای احمدیلیان

۱ ـ احمدیل پسر ابراهیم پسر وهسودان روادی از ۵۰۱ تا ۵۱۰ هجری برابر ۱۱۲۳ تا ۱۱۳۲.

۲ ـ شیرگیر نصرت‌الدین خاصبک ارسلان‌آبه ۵۳۰ ـ ۵۷۰ برابر با

۱۱۵۲ تا ۱۱۹۲.

۳ ـ علاءالدین کرپاارسلان ۵۸۴ ـ ۶۰۴ برابر ۱۲۰۶ تا ۱۲۲۶.

۴ ـ فلک‌الدین ۵۷۰ برابر ۱۱۹۲ نصرت‌الدین محمد ۵۹۳ برابر ۱۲۱۵.

۵ ـ فلک‌الدین احمد ۵۹۳ برابر ۱۲۱۵.

۶ ـ زنی (خداوند روئین‌دژ) ۶۱۸ ـ ۶۲۴ برابر ۱۲۴۰ ـ ۱۲۴۶.

اخبارالطوال

کتابی تاریخی از زمان آدم تا مرگ معتصم خلیفهٔ عباسی (۱۹ ربیع‌الاول سنهٔ ۲۲۷ هـ. ق.) از ابوحنیفهٔ دینوری؛ این کتاب در بعضی قسمتها از اسناد و مدارک معتبر به‌شمار می‌آید و چون وی از علمای نجوم و طبیعی بوده است کمتر به خرافات پرداخته. قسمت عمدهٔ کتاب مخصوص تاریخ ایران قبل از اسلام و بعد از اسلام است، و این قسمت دارای اهمیت بسیار و مورد توجه علمای شرق و غرب می‌باشد.

اخبار و وقایع دارالخلافه تهران

روزنامه‌ای بود که در دورهٔ قاجاریه منتشر می‌شد. این اولین روزنامه بود که به‌وسیلهٔ میرزا صالح شیرازی که از نخستین تحصیلکردگان ایران در انگلستان بود، انتشار می‌یافت. اولین شمارهٔ این روزنامه روز دوشنبه ۲۵ محرم سال ۱۲۵۳ هـ. ق. منتشر شد و در هر ماه فقط یک شماره بیرون می‌آمد.

اختر

قدیمترین روزنامه‌ای که در خارج از ایران انتشار یافت، روزنامه اختر بود. شماره اول آن روز پنجشنبه ۱۶ ذیحجه ۱۲۹۲ هـ. ق. در اسلامبول منتشر شده و انتشار آن قریب به بیست و سه سال ادامه یافته است. این روزنامه مورد اعتنای کامل بزرگان زمان بود، و از روزنامه‌های وزین و پر سود به‌شمار می‌رفته است.

اختر کاویان

همان درفش کاویانی است که به کاوهٔ آهنگر منسوب است و پیش بند چرمی آهنگری‌اش بود.

اخراجات

خراجی بوده است که برای نگاهداری دستگاه امیران و پرداخت مخارج ایلچیان و رؤسای مغول پرداخت می‌گردیده.

اُخُس: ← اردشیر سوم

اَخسی

از جمله قصبات ماوراءالنهر.

اخسیکث = اخشیکث = اخسیکت

شهر قدیم فرغانه، بر ساحل شمالی سیر دریا. در قرن چهارم ه. ق. پایتخت فرغانه بود. در اوایل قرن هفتم ه. ق. در جنگهای سلطان محمد خوارزمشاه و در حملات مغول ویران شد. اگرچه پایتخت فرغانه به اندیجان منتقل گردید، ولی تا مدتی این شهر به‌نام اخسی، دومین شهر فرغانه باقی ماند. خرابه‌های آن هنوز هم باقی است.

اخشنوار

پادشاه‌هیاطله‌در قرن پنجم میلادی.

اخشید

۱ ــ به معنی شاهزاده، فرمانروا، لقبی دارای ریشهٔ فارسی که به برخی از فرمانروایان ترک داده شد در عصر مغول، نام امرای فرغانه.

۲ ــ نام سلسله‌ای از امیران ترک که از ۹۳۹ تا ۹۶۵ م. (۳۲۰ تا ۳۵۸ ه.) در مصر فرمانروایی کردند.

اُخوس: ← درازدست

اخی‌بک

فرستاده شاه اسماعیل صفوی نزد

والی هرمز و حاکم لار، امیر علاءالملوک.

ادادینراری

نام چندین نفر از پادشاهان آشور.

ادب (Adab)

از شهرهای مهم سومر.

ادب، روزنامه

این روزنامه به‌همت مرحوم ادیب‌الملک فراهانی ابتدا در تبریز و سپس در تهران انتشار می‌یافت. آغاز انتشار این روزنامه سال ۱۳۱۶ هجری قمری است، اگرچه از حیث نفیس بودن به روزنامه تربیت نمی‌رسد، اما از روزنامه‌های مهم و مفید عصر قاجاریه به‌شمار می‌رفت.

اَدَپَه

ادپه نیز مانند اتنه و گیلگمش موجودی میرا از تباری آسمانی است، و مانند گیلگمش به سادگی امکان جاودانگی را از دست می‌دهد، امّا در قبال آن چیزی به‌دست می‌آورد ـ او به خردمندترین انسان تبدیل می‌شود.

ادپه یکی از کاهنان اِآ است که در معبد پرستشگاه خود در اریدو به سر می‌برد. ادپه همه روزه در مراسم حضور می‌یابد: او نان می‌پزد و سفرهٔ نذر پهن می‌کند، و به‌عنوان ماهی‌گیر معبد، با قایق خود به ماهی‌گیری می‌رود. یک روز باد جنوب، برنامهٔ روزمرهٔ او را به هم می‌ریزد، هر چند دقیقاً نمی‌دانیم چگونه این اتفاق می‌افتد، زیرا مقدار نامشخصی از مطالب افتاده است. هنگامی که بار دیگر متن از سرگرفته می‌شود، ادپه باد جنوب را با خشم سرزنش می‌کند و تهدید می‌کند که بال او را خواهد شکست. سپس این کار را می‌کند، و باد جنوب به مدت هفت روز نمی‌تواند به سمت زمین بوزد. انو متوجه می‌شود و از وزیرش ایلَب‌رَت علت آن را می‌پرسد. ایلبرت به او

می‌گوید که ادپه‌بال باد جنوب را شکسته است، و انو ادپه را احضار می‌کند. امّا پیش از آن که ادپه عازم شود، اِآ به او هشدار می‌دهد:

«هنگامی که به پیشگاه انو رسیدی.

آنها برای تو نان مرگ خواهند آورد، و تو نباید از آن بخوری.

آنها برای تو آب مرگ خواهند آورد، و تو نباید از آن بنوشی.»

ادپه به حضور انو می‌رسد و آنچه را که اتفاق افتاده است توضیح می‌دهد:

«خداوندا، من در میان دریا ماهی می‌گرفتم.

برای خانهٔ خدایم [راآ].

اما او دریا را به توفانی برآشفت.

و باد جنوب وزید و مرا غرق کرد!

من مجبور شدم در خانهٔ ماهیان منزل بگیرم.

من خشمگین شدم و باد جنوب را ناسزا گفتم.»

دو موزی وگیزیدا، دو دربان خدایان، در دفاع از ادپه با انو سخن گفتند. او تسکین یافت و دستور داد که برای ادپه غذا و آب بیاورند.

آنها برای او نان زندگی [جاودانه] آوردند، امّا او نخورد.

آنها برای او آب زندگی [جاوندانه] آوردند، اما او ننوشید.

ادپه با عنایت به دستورات اِآ، آب و نان جاودانگی را رد کرد.

متأسفانه بقیهٔ مطالب این حماسه از دست رفته است، و بر ما روشن نیست که اِآ تعمداً اَدَپَه را فریب داده است، یا واقعاً اعتقاد داشته است که به ادپه نان وآب مرگ داده خواهد شد.

ادس

موافق سالنامه‌های ادس دولت اوسرئن در ۱۳۱ یا ۱۳۲ ق.م. بنا شد، و آن در زمانی بود که آنتیوخوس سی ده، پادشاه سلوکی اسیرپارتها گردید. در همین زمان دولت اشکانی تا به فرات رسید و پادشاهان ادس دست نشاندهٔ دولت نامبرده گردید. باید دانست که

ادس کلمه‌ایست مقدونی و سلوکیها بیاد شهری باین اسم که در مقدونی بود این شهر را ادس Edess نامیدند.

ارمنیها آن را Ourrha اورها و عربها روها Roaha (رها) می‌نامیدند، و اکنون اورفا نام دارد در دیاربکر واقع و از قصبات ترکیه است.

سوریها فرمانروای ادس را ملکا (شاه) می‌خواندند و خود پادشاهان آن شهر در سکه‌های خود نام خویش را بازیلوس Basilus و گاهی مگاس بازیلوس Méagsbasilus شاه بزرگ می‌خواندند.

رومیان آنان را توپارخس Toparches یعنی امیران محلی می‌خواندند. نویسندگان قدیم، لقب آنان را فیلارخ Phyilarche یا شیخ‌الطایفه نوشته‌اند. زیرا این پادشاهان دست نشانده اشکانی بر طوایف عرب فرمانروایی می‌کردند.

در تاریخ ادس نام نخستین پادشاه این کشور «اورهی Qrrhoi پسر خویا Kheuia آمده (۱۳۶ ق.م.) پروکوب لقب او را اسرهه نوشته و گوید: ادس و حوالی آن از نام این پادشاه اسرهن Osrhoéne نام دارد. در ۱۳۰ ق.م. قومی عرب در رها نزول کرده و آن را تأسیس کردند آنان به تدریج متمدن گشته تابع اشکانیان شدند و در جنگهای ایران و روم نقش مهمی داشتند تا در سال ۳۱۶ میلادی دولت روم آن دولت را منقرض کرد نام او سرئن یا اوسرهوئن تصحیفی از کلمهٔ اورهوئن است و چنانکه نوشته‌اند با کلمهٔ خسرو به معنی شاه ارتباطی ندارد.

ظاهراً شاهان یا فرمانروایان نخستین این شهر را اشکانیان ارمنستان تعیین میکردند، بعد حکومت در اینجا ارثی شد. چند تن از پادشاهان خسرون، آبگار Abgar نام داشتند. موسی خورن برخی از پادشاهان ارمنستان را از خانوادهٔ آبگارها و اینان را از خاندان اشکانی می‌داند.

ادس = ادسا

اسم قدیمی «اورفه» امروزه است

که از شهرهای مستحکم بین‌النهرین و کرسی ولایت خسروئن و یکی از شهرهای سرحدی مهم امپراتوری روم محسوب و از حیث اسلحه‌سازی معروف و سپرهایی که در اینجا می‌ساختند شهره عالم بوده. در جنگهای ایران و روم این شهر مستحکم چندین مرتبه به تصرف ارتش ایران درآمده است.

اِدِسا: ← انتاکیه کالیّره

ادوارد برون

خاورشناس انگلیسی که سهم بسزایی در شناساندن تمدن و فرهنگ ایران به اروپاییان داشته است. وی استاد دانشگاه کمبریج و به زبانهای فارسی، ترکی و عربی آشنایی کامل داشت. از او آثاری چند دربارهٔ تاریخ ایران باقی مانده است که از جمله می‌توان به‌تاریخ ادبی ایران در چهار جلد و یک سال در میان ایرانیان نام برد که حاوی مطالب سودمندی در باب احوال اجتماعی و اخلاقی و فرهنگی ایرانیان مقارن انقلاب مشروطیت است.

ادیب‌الممالک

میرزا صادق ادیب‌الممالک، سردبیر روزنامهٔ «ادب» که در تهران منتشر می‌شد. نخستین شمارهٔ این روزنامه در نوزدهم اکتبر ۱۹۰۳ م. انتشار یافت.

اراضی مفتوحه

در حکومت عباسیان عبارت از ملک عمومی که ملک دولت به‌حساب می‌آمد، ولی در دست صاحبان باقی می‌ماند ولی باید بعد از کشت خراج بپردازند که تفاوتی نیز بین زمینهای خراجی و عشری وجود داشت.

اران: ← آران

ارّان: ← آلبانی

اران (ران)

این استان ایران باستان در مثلث بزرگی در مغرب ملتقای دو رود کور و ارس واقع شده و به همین مناسبت حمدالله مستوفی اراضی بین این دو رود را «بین‌النهرین» نامیده است. اران از شمال به رود کور و کوههای قفقاز و از مغرب به آلازان و از مشرق به دریای خزر و از جنوب به رود ارس محدود بوده است.

در زمان تئوفانس می‌تی‌لن تاریخ نگار یونانی معاصر پومپه ۱۰۶ — ۴۸ ق. م. گوید بیش از ۲۶ زبان و لهجه در آن استان وجود داشت حتی در قرن پنجم میلادی آلبانی‌ها زبان مخصوص بخود داشتند که برای آن دانشمندی به‌نام ماشتک یک الفبای مخصوص اختراع کرد. موسی خورن تصور کرده که آن زبان گارگاراچیک‌های اطراف برذعه بود که ماشتک الفبای مزبور را برای آن اختراع کرد و آن زبانی حلقی و خشن و زمخت بوده است.

جغرافی‌نویسان عرب در قرن چهارم هجری به زبانی مخصوص در آن ناحیه به‌نام «الرانی» اشاره کرده و اصطخری آن را زبان ملایمی توصیف می‌کند. ارانی‌ها یا مردم آلبانی را نباید به اسم یونانی آن با آلبانیهای شبه‌جزیره بالکان اشتباه کرد آلبانی اران از قدیم کشوری غیر آریایی بوده بنابراین فرضیه گلدنر محقق در کتاب اساس فقه‌اللغهٔ ایرانی که ایران ویج اوستایی را در آن سرزمین پنداشته درست نیست. اران یا آلبانی اصلی که بین رودکور و قفقاز واقع شده شامل مناطق ذیل بوده است:

اخنی در نزدیکی ایبری در کنار رود الوان یا آلبانس، کامبیچان در کنار رودکور و شهر گوگاو در کنار رود الوان و منطقه بیخ در نزدیک قفقاز در مشرق مناطق شکی (شکه)، ودگارو در کنار رودی به همین نام در مشرق پایتخت قدیمی کوالک یا به قول پلینوس کبالکا که به عربی قبله شده است. سرزمین

کامبیچان بنابر نوشته استرابون از مستملکات تیگران جزء دولت ارمنستان بزرگ بود. کاسپیانه که در قرون بعد آن را پالتاکاران می‌خواندند نخست جزء مادآتروپاتن بود و توسط آرتاکسیاس از آن ایالت منتزع شد و در زمان تئوفانس مورخ از ولایات آلبانی به‌شمار می‌رفت آلبانی‌ها به‌عنوان متحد شاهپور دوم ساسانی (۲۷۹-۳۱۰م.) بسیاری از نواحی ارمنستان مانند یوتی و شکشن و گاردماناژور و کلت را متصرف شدند که موشل دوباره آنها را پس گرفت. پس از تقسیم دولت ارمنستان آلبانی‌ها دوازده ناحیهٔ آرکاکس را در قره‌باغ امروزی و هشت ناحیه «یوتی» را در شرق گوگارک و شمال آرکاکس را متصرف شدند. پادشاه آلبانی در سال ۳۵۹ در هنگامی که شاهپور دوم شهر آمد را محاصره کرده بود به‌عنوان متحد آن شاهنشاه در آن جنگ حضور داشت. بعد هم به حمایت آن شاهنشاه بر ضد پاپ پادشاه ارمنستان بجنگید اما نقشه‌های شاهپور را برای موشل سردار ارمنی فاش کرد و به شاهپور خیانت نمود. آلبانی‌ها موظف بودند که در جنگهای ایران بر ضد ارمنستان به ایران کمک کنند. در پنجمین سال سلطنت پیروز ساسانی (۴۶۱م.) پادشاه آلبانی که واچه نام داشت پس از شورش چند ساله علیه ایران ناچار به تسلیم شد و کشور آلبانی را تحویل به ایران داد و خود رهبانیت اختیار نمود. از آن پس دیگر اثری از پادشاهان آلبانی نیست. قباد پسر فیروز ساسانی در سال ۵۰۷م. شهر پرتو که اعراب آن را معرب کرده و بردعه گفته‌اند تبدیل به دژی مستحکم در برابر هونها کرد و نام آن را «پیروزکواذ» نامید. این شهر بتدریج کاوالاک را که پایتخت قدیم اران بود تحت‌الشعاع قرار داد.

زخاریاس در سال ۵۵۴م. از امیری در آلبانی یاد می‌کند که تابع پادشاه ایران بوده است. پس از انقراض سلسله قدیمی اران به‌نظر می‌رسد که در اواخر قرن ششم میلادی «مهران» نامی از

خـــاندان بـــرادران «بـــندو» و «وســـتام» (ویســـتهم) از قـــتل عـــام آن خـــانواده به‌دست خسروپرویز گریخته سلسله جدیدی درآران تأسیس کرد. از جمله شاهانی که خسرو انوشیروان از طرف خود در قفقاز به سلطنت گماشت «شاه لیران» با لقب «ببران شاه» بود؛ این نام در کـتب جـغرافیهای قـدیم بـه اخـتلاف قـرائت: ایـرانشـاه ـ اللیران ـ والیـران ـ والیرانشاه آمده است که بـایستی هـمان ارانشاه باشد کشور این امیر بین شروان و مغان قرار داشت و با کشور الران اصلی تطبیق می‌کند.

الران به معنی وسیعتری بـا آلبـانی قدیم مطابقت دارد که در شمال تا گردنهٔ چور (دربند) می‌رسید ولی‌اران به مفهوم مـحدود خـود عـبارت است از امـارت ارانشاه پس از انتزاع امارتهای شـروان و قبله و شکی و مـغان یـعنی مـناطق بـین رودکـور و ارس کـه سـرزمین آراکس واوتی و با پایتخت آن پرتو یعنی برذعه بـــاشد. در زمـان مسـعودی صـاحب مروج‌الذهب، ارانشـاه مـحمد بـن یـزید پس از مرگ شروانشاه علی بـن جشـم، کشور شروان را تصرف کرد این مـحمد افتخار می‌کرد که از نسل بـهرام چـوبین است.

دربارهٔ مـنشأ قـوم آلبـانی، بـارتولد خاورشناس روسی می‌نویسد که منشاء ایشان با اقوام گرجی یکی است.

در ســـال ۴۶۱ م. آلبـــانیا (اران) به‌صورت بخشی از شاهنشاهی ساسانی درآمد و مـرزبانی ایـرانـی بـه آن ایـالت گماشته شد.

باید دانست که آلانها آریـایی نـژاد بـــوده پـــدران او سکت‌هـــای امـــروز می‌باشند. در یک جغرافیای ارمنی که در ســـال ۸۰۰ مـــیلادی نـوشته شـده غربی‌ترین قوم‌آلان آران به‌نام اشتی‌گور آمده و این نام بـه احـتمال قـوی از آس دیگور ارمنی گرفته شده است دیگورکه در همین جغرافیا به‌نام دیکور نیز آمـده نام او سکت غربی امـروز است از ایـن جهت ایشان قوم آس و زبانشان را آسی

می‌خوانند و گاهی نیز آن زبان ایرونی یعنی ایرانی و آریایی خوانده می‌شود.

اران سپهبذ

بزرگترین شغل نظامی در دوره ساسانیان شغل «اران سپهبذ» است که صاحب این شغل در واقع سمت وزیر جنگ و فرمانده کل قوا را داشته و از نقطه نظر سیاست خارجی مذاکرات صلح و بستن قراردادهای نظامی به‌عهده او بوده است «ارن سپهبذ» عضو اول شورای عالی سطنتی ساسانیان و بعد از شاه مقام اول را داشته است. ولی نظر به اینکه غالب شاهان ساسانی در موقع جنگ شخصاً فرماندهی کل قوا را عهده‌دار می‌شدند بالطبع در زمان این پادشاهان «اران سپهبذ» چندان قدرت و استقلالی نداشته است.

در زمان انوشیروان ضمن اصلاحات ارتش شغل «اران سپهبذی» ملغی و تمام کشور به چهار منطقه نظامی تقسیم و برای فرماندهی قوای مقیم هر منطقه یک «سپهبذ» تعیین گردید.

اران وینارت کوات

ایران وینارد قباد، نام شهری است که در کتاب پهلوی «خسرو قبادان وریدک» آمده است.

ارانی ــ تقی

پس از برگزاری دومین کنگرهٔ حزب کمونیست ایران در شهر «رستوف» رهبری حزب به سه شاخه تقسیم شد؛ نیک‌بین در شوروی، مرتضی علوی در آلمان و پیشه‌وری در ایران. در همین دوران پر از دسیسه بود که «دکتر ارانی» در آلمان با «مرتضی علوی» آشنا می‌شود و از طریق «مجله پیکار» که با مدیریت علوی در آلمان انتشار می‌یافت با او همکاری نزدیکی برقرار می‌کند.

درواقع باید گفت که فعالیت کمونیستی «ارانی» برای نخستین‌بار، پس از آشنایی با «علوی» بود که در «برلن» شکل واقعی به‌خود گرفت. در سال

۱۹۲۸ میلادی، پس از بازگشت «مرتضی علوی» از جشن دهمین سالگرد انقلاب اکتبر در روسیه، مسئله از سرگیری فعالیت مجدد کمونیستها در ایران به‌طور جدی مطرح می‌شود. در اوایل سال ۱۳۱۳ «دکتر ارانی» پس از تماس با کمینترن راهی ایران می‌شود و با کامبخش و سیامک ارتباط برقرار می‌کند. بدین‌ترتیب در این دوره حزب کمونیست ایران به رهبری «ارانی، کامبخش و سیامک» فعالیت مجدد خود را از سر می‌گیرد و اقدام به انتشار «مجله دنیا» می‌کند. تا اینکه در سال ۱۳۱۶ دومین یورش پلیس رضاخان به‌حزب کمونیست آغاز می‌شود و در اثر یک خیانت که برخی از اعضای حزب در آن دخیل بودند، تعداد زیادی از اعضای حزب معروف به «گروه ۵۳ نفر» که تحت رهبری «دکتر ارانی» فعالیت می‌کرد، در اردیبهشت ماه ۱۳۱۶ بازداشت و زندانی می‌شوند.

سرانجام پس از محاکمهٔ گروه «دکتر ارانی» مسئولیت رهبری گروه را می‌پذیرد و طبق «قانون ۱۳۱۰» به ده سال حبس محکوم می‌گردد. دکتر ارانی پس از گذراندن دو سال از محکومیت خود، سرانجام در سال ۱۳۱۸ در زندان به قتل می‌رسد.

اَرَبایَ

نام قدیم عربستان (بادیه‌های عرب‌نشین بین بین‌النهرین و شامات در حوالی شامات).

اربن

کوچکترین واحد سپاه که متشکل از ده نفر سپاهی بود، در تشکیلات لشکری مغول.

ارپاخان = ارْپه‌خان

ضبط صحیح آن ارپای گائون،متوفی ۷۳۶ هـ. ق. دهمین پادشاه (ربیع‌الثانی ۷۳۶ ـــ شوال ۷۳۶ هـ. ق.) از سلسلهٔ ایلخانیان؛ وی بنا به وصیت ابوسعید

بهادرخان به‌جای او به سلطنت نشست.
خواجه غیاث‌الدین محمد وزارت او را داشت. ارپاخان، بغداد خاتون را به تهمت زهر دادن به ابوسعید هلاک کرد. و در دربند شروان ازبکان را شکست داد و ساتی‌بک (دختر الجایتو) را که سابقاً در ازدواج امیر چوپان بود به زنی گرفت. ارپاخان پادشاهی بود ساده و عاقل و عاری از تجمل و تکلیف، ولیکن مواجه با طغیان امرا و دعوی مخالفان گشت. امیرعلی پادشاه در دیاربکر موسی‌خان را که نوادهٔ بایدوخان بوده به سلطنت برداشت، و با ارپاخان به جنگ برخاست. در نزدیکی مراغه بین فریقین جنگ روی داد و ارپاخان و خواجه غیاث‌الدین محمد شکست خورده، هر یک از گوشه‌ای فرا کردند. خواجه غیاث‌الدین گرفتار و کشته شد و ارپاخان نیز چندی بعد به او ملحق گردید. (شوال ۷۳۶).

اریه‌خان: ← ارپاخان

ارت

نام روز بیست و پنجم ماه است و ایزد نگهبان مال و دارایی است. «ارت یا اشی گاهی اسم مجرد است به معنی توانگری و بخشایش و برکت و مزد و پاداش و بهره و گاهی اسم خاص ایزدی است که نگهبانی ثروت و دارایی به عهده اوست. در جهان مینوی و در روز واپسین پاداش اعمال نیک و سزای کردار زشت به دستیاری او بخشیده خواهد شد. در فروردین یشت‌اشی به صورت دختری زیبا و نیرومند توصیف شده است (یشتها ــ پورداود)».

«ارد بکسر اول نام فرشته‌ای است که موکل بر دین و مذهب است و تدبیر و مصالح روز آرد که بیست و پنجم از هر ماه شمسی است بدو تعلق دارد. نیک است در بین روز نو بریدن و پوشیدن و بد است نقل و تحویل کردن (برهان)»

«سرآمد کنون قصه یزدگرد
به ماه سفندارمذ روز ارد

(فردوسی ــ صحاح)

ارتاکساتا

پایتخت ارمنستان در دورهٔ اشکانی بود و در کنار رود ارس و دامنهٔ کوه آرارات قرار داشت. «استاتوس پری سکوس» سردار روم در سال ۱۶۲ میلادی به ارمنستان لشکر کشید و این شهر را ویران کرد و به‌جای آن شهر جدیدی به‌نام «کاینه پولیس» بنا کرد.

ارت‌بازان

پسر داریوش بزرگ و برادر پدری خشایارشا و مادر او، دختر گئوبرو.

ارتخشتره

اردشیر.

ارتخشر

اردشیر (نام خاص).

ارتشتاران: ← رته ئشترو

ارتشّومر

پسر سوترنه دوم پادشاه میتانی و برادر توشرت؛ بعد از سلطنتی کوتاه به‌دست اود ــ حی کشته شد.

اَرَتنا

نام فرمانروایی که در اصل اُیغوری بود و در آسیای صغیر در مقام جانشین حکومت ایلخانان به دولت رسید. احتمال می‌رود که ارتنا که در خدمت امیرچوپان منزلت داشته و در ملازمت پسر او تیمورتاش که از طرف ابوسعید ایلخانی به حکومت آسیای صغیر منصوب شده بود در این ناحیه مستقر شده باشد.

ارتوان

اردوان (نام خاص).

اَرْتَ وَزْدَه

پادشاه آذربایجان در زمان فرهاد

چهارم که به تحریک او سردار رومی آنتینوس که استرابواز او نام می‌برد، در سال ۳۶ پیش از میلاد با بیش از صد هزار جنگجو و پشتیبانی پادشاه ارمنستان که او هم اَرتَ وسدس (در پارسی باستان اَرتَ وَزدَه) نام داشت به جنگ فرهاد چهارم اشکانی شتافت. گنجک (فراذه اسپ) پایگاه پادشاه آذربایجان که او هم ارت وَزده نام داشت به محاصرهٔ لشکر رم افتاد. پس از کوشش بسیار، در پشت دیوار و باروی گنجک، سپاه رم نومید شده و شکست خورده، بازگشت. نام پادشاه آذربایجان در زمان اردوان اشکانی و نام پسر اردوان نیز ارته وزده بود.

ارتوقاپو

کتیبه‌ای از خشایارشا هخامنشی در ارتوقاپوی.

ارتوقیان

سلسله‌ای از امرای ترک که بر تمامی یا قسمتی از دیاربکر مستقلاً یا تحت حمایت مغولان از پایان سدهٔ پنجم ه. تا آغاز سدهٔ نهم، فرمانروایی می‌کردند.

ارت وهیشت

اردیبهشت، یکی از امشاسپندان است، نام سومین روز ماه و دومین ماه سال است و معنی آن «بهترین راستی» است.

«اردیبهشت در عالم روحانی نماینده صف راستی و پاکی و تقدس اهورامزداست و در عالم مادی نگهبانی کلیه آتشهای روی زمین بدو سپرده شده است. سومین یشت مختص به این فرشته است و به قول بندهشن گل مرزنگوش مخصوص به اوست (یشتها- پورداود)».

«به معنی آتش است... و نام ماه دوم است از سال شمسی و بودن آفتاب در برج ثور و نام روز سیم از هر ماه شمسی باشد و نام فرشته‌ای هم هست که

محافظت کوهها کند و تدبیر امور و مصالح ماه اردیبهشت و روز اردیبهشت تعلق بدو دارد، و بنابر قاعدهٔ کلی که نزد فارسیان مقرر است که چون نام ماه با نام روز موافق آید آن روز را عید کنند و جشن سازند، در این ماه این روز را عید کنند و جشن سازند و آن را اردیبهشتگان هم خوانند به فتح اول. در این روز نیک است به معبد و آتشکده رفتن و از پادشاهان حاجت خود خواستن و به جنگ و کارزار شدن (برهان)».

ارته باذ

ارته باذ، والی فریکیهٔ سفلی (هلس پونت) در زمان پادشاهی اردشیر سوم بود که در (۳۵۶ ق.م.) بر او یاغی شد و از آتنی‌ها یاری گرفت؛ ابتدا اردشیر تیروس‌تس را با هفتاد هزار کس به جنگ او فرستاد؛ ولی تیروس‌تس شکست یافت. اردشیر آتن را تهدید کرد، و چون آتن با چندی از جزایر یونان در جنگ بود. از این تهدید هراسیده دست از کمک به ارته‌باذ بکشید. ارته‌باذ ازتب کمک خواست؛ ولی سرانجام شکست یافته به فیلیپ پادشاه مقدونیه پناه برد. اما بعد بر اثر شفاعت من تور سردار یونانی مزدور ایران شاه از گناه او درگذشت.

ارته باذ

چند تن از رجال ایرانی در عهد هخامنشی.

۱ ــ در جنگ خشایارشا با یونانیان (۴۸۰ ق. م.) فرمانده دسته‌ای از سپاهیان ایرانی بود. پس از شکست ایرانیان در پلاته، با ۴۰,۰۰۰ سرباز گریخته به سلامت به آسیا رسید.

۲ ــ سردار اردشیر دوم هخامنشی در جنگ با داتامس بود. در زمان اردشیر سوم والی آسیای غربی بود که بر اردشیر شورش کرد ولی مغلوب شد و به فیلیپ مقدونی پناهنده گردید. بعداً اردشیر او را بخشید و به ایران بازگشت و از صاحب منصبان وفادار داریوش سوم بود.

ارته خشتر

نام اردشیر به زبان پارسی باستان درکتیبه‌های هخامنشی.

ارته کاماس

والی فریگیهٔ بزرگ از جانب کورش پادشاه هخامنشی.

اَرت یشت

یشت هفدهم اوستا با عنوان اَرتْ یشت، یا اَشی یَشت، به‌نام ایزد بانوی اَشی Ashi، ایزد باروری و حامی جوانان آمادهٔ زناشویی و نگهبان آنان است. از این جوانان آماده، پرستاری و حمایت می‌کند و فرشتهٔ نگهبان آنان می‌باشد. کودکان و سالمندان نباید در مراسم آیینی او شرکت کنند. او به زنان زیبایی می‌بخشد، بخت و توانگری و ثروت می‌دهد و با آنها برکت در خانه پدید می‌آورد. همچنین جانوران به هنگام جفت‌گیری در پناه او هستند.

اَرْت Art یا اَرد نیز که یکی از خدایان مورد توجه آریایی در آیین هخامنشیان است و به مفهوم نظم اساسی و کیهانی است و همان است که در آیین ودایی هندوان رْتَه Rta می‌باشد و در اوستا نیز همان مفهوم و کارآیی اَشی را دارد و ایزد بخشندهٔ نعمت و ثروت و برکت است. نامش در ترکیب با وَهیشتَه (اَشَه وهیشته- یا اَرْتَه وهیشْتَه) به معنی بهترین نظم می‌باشد و یکی از امشاسپندان است.

واژهٔ اَشی خود به معنی بهره و بخشش است. بهره و پاداشی که در این جهان عاید می‌شود و پاداشی که در جهان پسین و همچنین کیفر و عقابی که به بزهکاران تعلق می‌گیرد. از مصدر Ar به معنی بخشیدن و بهره رسانیدن. اَشی در اوستا اغلب با ونگوهی Vanguhi به معنی نیک و خوب می‌آید ـ اَشی وَنگوهی. درگاتها نیز این دو واژه با هم و یا تنها کاربردی قابل اعتنا دارد. شکل

پهلوی آن اَرد ـ یا اَرت می‌باشد که ایزدی است بـا دهش ثـروت و بـهرهٔ نـیک و خوب.

در سراسر اوستا از ـ اَشی گاتایی یا ارد وارت ـ پـهلوی، ایـزد تـوانگـری و ثروت بسیار گفتگو شده است. اما همهٔ آگاهی‌های مـا مـی‌توانـد از روی یشت هفدهم کـه ویـژهٔ ایـن ایـزد و بـه نـام او مـوسوم است بـه دست آیـد: «یشت هفدهم ـ ارت یشت راجع است به ایزد اشی و توصیفی که در بندهای (۷ـ۱۴) از زندگی با شکـوه و تـجمل و مـقرون بـه سعه و فراخی «نْمانَ پَتی Nmana-Pati » در آن می‌شود، یعنی: صاحب زنان زیبا، گردونه‌ای که به اسبان تندرو بسته شود، اشیای نفیس، و پوشش‌های عالی که از بلاد خارج آورده باشند، همه به خوبی با تمدن دورهٔ هخامنشی سازگار است. بند پنج از بند هشت یشت دهم گرفته شده است و در جای خود بهتر و مناسب‌تر از این جاست که جنبهٔ تقلیدی آنان آشکار است.

ارتیشتاران (arteshtaran)

جنگیان، یکـی از طـبقات جـامعه ساسانی.

ارجاسب

ارجـــاسپ یـــا ارجـــاسب، در داستانهای ملی، از نوادگان افراسیاب، و پـــادشاه تــوران در زمــان پــادشاهی گشتاسپ و پیامبری زرتشت. وی دژی مستحکم به‌نام رویین‌دژ بنا نهاد و چـند پســر گشــتاسپ را در جـنگ بکشت و لهــراسپ پــدر گشــتاسپ را کــه تــرک پــادشاهی گــفته و در بــلخ بـه عـبادت مشغول بـود بـه قـتل آورد و بـه‌آفرین و هـــمای را کـــه دخـــتران گشــتاسپ بــودند گــرفته در رویــین‌دژ مــحبوس داشت. ســـرانـــجام اسـفندیار پسـر گشــتاسپ رویــین‌دژ را تسـخیر کـرد، خواهران را رهایی بخشید و ارجاسپ را بـه انـتقام خـون بـرادران و نـیای خـود بکشت.

ارجان

ارجـان یـا ارگـان شـهری است در خوزستان قدیم که هم‌مرز با ایالت پارس بوده است.

ایــن شــهر بـر رود طـاب (آب کردستان یـا مـارون کـنونی) قـرار دارد. گویند قباد اول ساسانی آن شهر را برای منزل دادن زنـدانـیان و اسـرای جـنگی شهر «آمد» که از روم گرفته بود بنا کرد و «به آمد قباد» نامید. این شهر تا قرن هفتم هجری مرکز ایالتی بـه هـمین نـام بـوده است. شـهر بـهبهان در چـهارمیلی ایـن شهر واقع است.

ارجه تاسپا: ← ارجاسب

ارج

ایرج پسر فریدون

«در فـصل ۳۱ بـندهشن آمـده: از فریدون سه پسر به‌وجود آمد: سلم و تور و ایـرج. از ایـرج دو پسـر و یک دختر بـه‌وجود آمـدند، دو پسـر بـه وانـیتارو اناستوخ موسوم بودند و دختر مـوسوم بـود بـه گـوزک ایـرج. بـلعمی در تـاریخ طبری آورده: او (فـریدون) را سـه پسـر بود مهمترین تـور نـام و مـیانین سـلم و کـهترین ایـرج. پس آفـریدون هـم بـه زندگانی خود جهان بر فرزندان قسـمت کرده ناحیت ترک و خزر و چین و ماچین و مشرق تور را داد و او را فغفور نام کرد و زمین روم و روس و آلان و مغرب سلم را داد و او را قیصر نام کرد و اقلیم میان را که آن را ایران زمین خوانـند عـراقـین و آذربایجان و پارس و خراسان و حجاز تا حد یمن به ایرج داد.

فردوسی در شاهنامه گوید:

نهفته چو بیرون کشید از میان
بسه بهره کرد آفریدون جهان
نخستین بسلم اندرون بنگرید
همه روم و خاور مر او را گزید
دگر تور را داد توران زمین
ورا کرد سالار ترکان و چین
وز آنپس چو نوبت به ایرج رسید

مر او را پدر شهر ایران گزید

(یشتها جلد ۲، ص ۵۲ ـ پورداود)

اِرِخْشَ

آرش. بهترین تیرانداز آریاییها.

ارد (ard) [= راستی]

در آیین زرتشتی، یکی از ایزدان. در جهان مادی، مال و جلال و خوشی دینداران از پرتو اوست. و در جهان مینوی پاداش کارهای نیک و سزای کردارهای بد بهیاری او داده می‌شود. ارد موکل روز بیست و نهم (موسوم به ارد) هر ماه شمسی است.

ارد اول

ارد در سال ۵۵ ق. م. به سلطنت رسید. وی شهر تیسفون را به پایتختی برگزید. از وقایع مهم دوران سلطنت او جنگهای ایران و روم است. در اوایل سلطنت ارد یکی از سرداران رومی بهنام کراسوس جهت تسخیر هند و ایران او را از این خیال بر حذر گردانید ولی کراسوس از تصمیم خود منصرف نشد و در جنگی که میان طرفین درگرفت رومیان به سختی شکست یافته، سردار خود کراسوس را از دست دادند. آنگاه در صدد تسخیر سوریه برآمد لیکن شکست یافت و نه سال بعد فرزند خود پاکر را مأمور سوریه گردانید. ارد در سال ۳۷ ق. م. فرهاد پسر دیگر خود را به جانشینی خویش برگزید و آنگاه کناره‌گیری اختیار کرد.

ارداویرافنامه

اردا به معنی مقدس است و ویراف نام شخصی است. نامهٔ ارداویراف گزارشی از سفر ویراف مقدس به نمایندگی از مزدیسنان به جهان دیگر است.

در الفبای پهلوی «ف» «ز» خوانده می‌شود. از این‌رو برخی ویراف را تصحیف شدهٔ ویراز و بازماندهٔ Viraza ـ اوستایی ـ که نام شخصی است،

می‌دانند. ارداویرافنامه ظاهراً متعلق به سدهٔ سوم هجری است. نویسندهٔ آن نیز ناشناخته است. زرتشت بهرام پژدو ـ که در نیمه دوم سدهٔ هفتم هجری می‌زیسته است ـ این متن را به نظم فارسی دری ترجمه کرده است. هوگ و وست، چاماسپ آسا و عفیفی آن را چاپ کرده‌اند و هوگ و وست و فریدون وهمن و عفیفی برای ارداویرافنامه واژه‌نامه‌ای تنظیم نموده‌اند. هوگ آن را به انگلیسی و رشید یاسمی و عفیفی آن را به فارسی ترجمه کرده‌اند. فیلیپ ژینیو این متن را با الفبای لاتینی حرف‌نویسی و آوانویسی نموده و آن را به فرانسه ترجمه کرده است و واژه‌نامه‌ای هم برای آن تنظیم نموده است.

ارداویرافنامه به گجراتی و سنسکریت هم ترجمه شده و متن پازند آن برجای مانده است.

اردبیل (اردویل)

آذربایجان در سده سوم میلادی (عهد ساسانی) بخشی از دولت ساسانیان گردید و پایتخت باستانی این استان یکی گنزک یا شیز بود که دربارهٔ آن پیش از این سخن فراوان رفت. بنابه نوشته بلاذری اردبیل جایگاه مرزبان آذربایجان بوده است؛ فردوسی و یاقوت حموی پی‌ریزی آن شهر را از کارهای شاهنشاه پیروز می‌دانند و قزوینی در آثارالبلاد خود آن را از دورانی کهن‌تر می‌شمارد.

اردشیر

اسم سه شاهنشاه ایران از سلسلهٔ ساسانیان. و نیز اسم سه شاهنشاه هخامنشی.

اردشیر آرتاشس

یا آرداشس پسر ارتک، پادشاه ارمنستان که ۲۶ سال سلطنت کرد.

اردشیر اول

از شاهنشاهان هخامنشی. اردشیر

اول ملقب به درازدست، پسر خشایارشاه. دورهٔ سلطنت وی جز چند سال اول، به آرامی گذشت. در زمان او «ویشتاسپ» پسر خشایارشا که در باختر دعوی سلطنت می‌کرد در دو جنگ مغلوب گردید. (۴۶۲ ق. م.). و «ایناروس» که در مصر علم طغیان برافراشته بود و یونانیها او را یاری می‌کردند به‌دست حاکم سوریه بغابیش (مگابیز) مغلوب شد و آن فتنه فرو نشست، ولی همین حاکم یاغی گردید و دو بار لشکر شاه را شکست داد و در پایان با اردشیر صلح کرد. همچنین در زمان اردشیر بین ایران و آتن معاهدهٔ «سیمون» بسته شد و آتنی‌ها قبرس را جزو شاهنشاهی ایران شناختند (فوت ۴۲۴ ق. م.).

اردشیر بابکان

مؤسس سلسلهٔ ساسانی که پس از نبرد با اشکانیان در سال ۲۲۶ م. تاجگذاری و عنوان «شاهان شاه» ایران را اختیار کرد. وی ارمنستان را ضمیمهٔ ایران نمود. اردشیر چون خود موبدزاده بود، حمایت از دین زرتشت را از وظایف خود می‌دانست. از این‌رو آن دین را کیش رسمی ایران ساخت. او پادشاهان محلی را معزول کرد؛ وضع ملوک‌الطوایفی را برچید و به‌جای آن استاندارانی گماشت. اردشیر بابکان شهر گور را در محل فیروزآباد کنونی در فارس بنا کرد. به‌جای شهر سلوکیه که خراب شده بود شهر «به‌اردشیر» را در کنار دجله ساخت. «ریواردشیر» را که خرابه‌های آن اکنون «ریشهر» نام دارد، نزدیک بوشهر کنونی بنا کرد. کتاب «کارنامک اردشیر پاپکان» به زبان پهلوی مربوط به اوست.

اردشیر بهمن

در کتب پهلوی از اردشیر بهمن جانشین کی‌گشتاسب بیش از پادشاهانی که پس از او به سر کار آمده‌اند سخن رفته و وی پادشاه پارسا و دینداری

معرفی شده است.

اردشیر پسربیژن

پهلوان عهد بهمن و پسر اسفندیار بوده است.

اردشیر جی

اردشیر جی پسر ایدلجی پسر شاپور جی در ۲۲ اوت ۱۸۶۵ م. در یک خانوادهٔ زرتشتی ایرانی‌تبار در بمبئی به‌دنیا آمد. پدر و پدربزرگ او گزارشگران روزنامهٔ انگلیسی تایمز در بمبئی بوده‌اند و لذا اردشیر نام خانوادگی «ریبورتر» را برگزید و به اردشیر جی ریبورتر شهرت یافت. دوران زندگی اردشیر ریبورتر را می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد: از تولد تا ۲۷ سالگی، که دوران شکل‌گیری شخصیت او در خارج از ایران است، و از ۲۷ سالگی تا پایان زندگی در سن ۶۸ سالگی که دوران فعالیت اطلاعاتی و سیاسی او در ایران است.



اردشیر جی

اردشیر در نوجوانی برای تحصیل عازم انگلیس شد و با حمایت اینتلیجنس سرویس تحصیلات دانشگاهی را در رشته‌های علوم و حقوق سیاسی، تاریخ شرق و تاریخ باستان به پایان رسانید و عالیترین آموزشهای اطلاعاتی را فرا گرفت. در این دوران اردشیر توانست چنان چهرهٔ درخشانی از خود ترسیم کند که او را شایسته مهمترین مأموریتهای سری در

ایران متلاطم عهد مشروطه و پس از آن، با آن وزن و اهمیت سیاسی، بگرداند و وی را تا پایان عمر در زمره «دوستان صمیمی» رجال معروف انگلیس، چون سر پرسی سایکس، سر دنیس راس، لرد لینگتن و غیره قرار دهد. با توجه به نقش روچیلدها و رابطه ویژه‌ای که بعدها لرد ویکتور روچیلد با شاپور جی، پسر اردشیر جی داشت و با توجه به عملکردهای اردشیر جی در ایران اعتقاد بر این است که در سالهای اقامت در انگلیس اردشیر جی روابط ویژه‌ای با لرد لئونیل والتر روچیلد و برادرانش داشت و همین رابطه نقش اساسی در سرنوشت بعدی اردشیر و ارتقاء وی در دستگاه اطلاعاتی انگلیس ایفا کرد. اقامت اردشیر در لندن تا سال ۱۸۹۳ ادامه داشت و در اوایل این سال اردشیر ۲۷ ساله به بمبئی بازگشت.

اردشیر ۲۳ ساله بود که با فتوای تاریخی میرزای شیرازی نهضت تنباکو رخ داد و استعمار بریتانیا را متوجه عمق خطری که از جانب ایران منافع او را تهدید می‌کرد، نمود و فعالیتی شدید را برای سوار شدن بر امواج انقلاب ایران و تحکیم مواضع خود در این نقطه حساس و استراتژیک آغاز نمود. در پاییز ۱۸۹۳، چند ماه پس از بازگشت وی به بمبئی، اردشیر از سوی نایب‌السلطنه هندوستان مأموریت یافت که راهی ایران شود و در فضایی که بوی انقلاب در آن استشمام می‌شد، سنگرهای دستگاه پر توطئه و ترفندباز اینتلیجنس سرویس انگلستان را استوار سازد. ورود اردشیر ریپورتر به ایران به یک پوشش مناسب نیاز داشت، به‌نحوی که وی در قالب آن بتواند به سرعت و سهولت به دربار و محافل اشرافی حاکم راه یابد و دانش و آموزش و تجربه خود را به‌نحوی ثمربخش در عالیترین سطوح به‌کار گیرد. با مرگ مرموز کیخسرو جی خانصاحب، سرپرست زرتشتیان ایران، در کرمان و در میانه سفرش به تهران، که حامل هدایای انجمن اکابر پارسیان بمبئی برای

دربار قاجار بود، موقعیتی مطلوب پدید آمد. اردشیر از سوی سر دینشاه پتیت، رئیس انجمن اکابر پارسیان بمبئی، به‌عنوان نماینده این انجمن و سرپرست جدید زرتشتیان ایران راهی کرمان شد و محموله گرانبهای کیخسرو جی را به‌دست گرفت و در تهران به ناصرالدین شاه، ظل‌السلطان، امین‌السلطان (صدراعظم) و دیگر رجال ناصری تقدیم کرد. بدینسان، نقش پنهان و بس مؤثر ۴۰ ساله اردشیر ریپورتر آغاز شد و نام او را به‌عنوان مؤسس و کارگردان نخستین شبکه‌های اینتلیجنس سرویس و از بنیانگذاران فراماسونری ایران در تاریخ معاصر کشور ما به ثبت رسانید.

اردشیر خُره

یکی از بخشهای قدیم فارس، که شهرهای شیراز و فیروزآباد و خفر و میمند و سیراف و کازرون در آن واقع بود.

اردشیر دوم

از شاهان هخامنشی. یونانیان وی را «آرزاکس» می‌خواندند. وی نخستین پادشاه هخامنشی است که در کتیبه‌های وی به‌نامهای میترا و آناهیتا برمی‌خوریم. ظاهراً وی سخت سر سپردهٔ این دو الهه و به‌ویژه آناهیتا بوده است و معابدی برای او در نواحی مختلف امپراتوری بنا کرد. اردشیر دوم پسر و جانشین داریوش دوم بود. و٠ی قیام برادر کوروش کوچک را فرو نشاند و بر ضد دولت اسپارت، که به کوروش یاری کرده بود، به تقویت آتن پرداخت. اردشیر دوم نیز به مصر قشون‌کشی کرد. در زمان او، امپراتوری ایران دستخوش اختلافات داخلی و سرکشی امرای استقلال‌جوی گردید.

اردشیر دوم

از پادشاهان ساسانی، برادر شاپور بزرگ. از وقایع ایام حکمرانی او جنگ با

هونها و کشمکش بر سر ارمنستان است. وی تا ۳۸۲ م. سلطنت کرد. و پس از چهار سال توسط بزرگان خلع شد، او پادشاهی نیکوکار و دادگر بود و بعضی از مالیاتها و عوارض را بخشید. از این جهت او را «ارتخشیر کرفک کرتار» یعنی اردشیر نیکوکار لقب داده‌اند.

اردشیر دوم: ← اردوان اول

اردشیر زاهدی

اردشیر زاهدی، پسر فضل‌الله زاهدی، در مهرماه ۱۳۰۷ در تهران به‌دنیا آمد. او پس از تحصیلات ابتدایی در تهران و اصفهان، تحصیلات متوسطه را در سال ۱۳۲۵ در دبیرستان اسلامیه بیروت به پایان برد و راهی آمریکا شد. وی در سال ۱۳۲۸ گواهینامه کشاورزی را از کالج کشاورزی ایالت «یوتا»ی آمریکا دریافت داشت. مدرک تحصیلی اردشیر توسط وزارت فرهنگ وقت به‌عنوان «معادل لیسانس» ارزیابی شده است. اردشیر که احتمالاً از سالهای تحصیل در بیروت با کرمیت روزولت آشنایی یافت و با سرویس اطلاعاتی نوپای آمریکا در ارتباط قرار گرفت، در بازگشت به ایران دارای روابط دوستانه با آمریکاییان مقیم تهران بود. او در اردیبهشت ۱۳۳۱ به همراه مرتضی امیر ارجمند (کارشناس ساختمانهای روستایی) به استخدام وزارت کشاورزی درآمد و در پست معاونت و خزانه داری «کمیسیون مشترک ایران و آمریکا برای بهبود امور روستایی» (اصل ۴ ترومن)



اردشیر زاهدی

قرار گرفت. اسناد موجود از روابط بسیار نزدیک اردشیر زاهدی با ویلیام وارن، رئیس «اصل ۴ ترومن»، خبر می‌دهد. طبق این اسناد، اردشیر زاهدی ظاهراً در اسفند ۱۳۳۱ از طرف وزارت کشاورزی به مدت یک سال برای آموزش به آمریکا اعزام شد. خاطرات کرمیت روزولت حضور فعال اردشیر زاهدی را با نام مستعار «مصطفی» و «ویسی»، در جریان عملیات کودتا در تهران نشان می‌دهد و مشخص می‌سازد که مأموریت آمریکایی زاهدی پوششی برای استتار حضور وی در تهران و مشارکت در عملیات «سیا» بوده است. اردشیر زاهدی به‌خاطر نقش فعال در کودتا به دریافت نشان درجه یک رستاخیز نائل شد و در ۳ آبان ۱۳۳۲ آجودان کشوری شاه گردید.

اردشیر زاهدی در سالهای صدارت پدرش در کنار او بود، معهذا با برکناری فضل‌الله زاهدی، اردشیر با حمایت سرویس اطلاعاتی آمریکا در تهران ماند و شاه در سال ۱۳۳۵ دخترش، شهناز، را به نامزدی او درآورد. اردشیر در آبان ۱۳۳۶ با شهناز پهلوی ازدواج کرد. این ازدواج در سال ۱۳۴۳ به متارکه انجامید و حاصل آن یک دختر به‌نام مهناز بود. پس از این طلاق مدتها شایعاتی پیرامون ازدواج شهناز با برادرشاه مراکش و سپس با پسر محمود زنگنه مطرح بود تا بالاخره وی با خسرو جهانبانی، از اعضای خانواده درباری جهانبانی‌ها ازدواج کرد.

محمدرضا پهلوی در سال ۱۳۳۸ اردشیر زاهدی را به‌عنوان نماینده خود برای تماس با دانشجویان ایرانی در اروپا اعزام داشت.

سالهای وزارت اردشیر زاهدی (بهمن ۱۳۴۵ ـ شهریور ۱۳۵۰) یکی از بدنام‌ترین دوران تاریخ وزارت امور خارجه می‌باشد. پروندهٔ اردشیر زاهدی نشان می‌دهد که وزارت وی و معاونش، پرویز خوانساری، در میان بخشی از کارکنان با سابقه این وزارتخانه حساسیت شدید برانگیخت و تنشهایی را علیه این دو سبب شد. این تنشها تا

اواخر سال ۱۳۴۷ به صورت انتشارنامه‌های بدون امضاء علیه زاهدی و خوانساری نمود داشت و از آن پس متوقف شد. علی‌رغم پیگیری نصیری، که با اردشیر زاهدی دوستی نزدیک داشت، عامل این افشاگریها شناخته نشد.

اردشیر سوم

(پادشاه ساسانی) از سلسلهٔ ساسانیان. وی را پس از مرگ پدرش، قباد دوم در هفت سالگی به تخت نشانیدند. پس از یک سال و نیم شهربراز او را هلاک کرد.




سکهٔ نقرهٔ اردشیر سوم

اردشیر سوم (اُخُس)

پادشاه هخامنشی. وی پس از مرگ اردشیر دوم بر تخت شاهی نشست. وی در آغاز پادشاهی، شاهزادگان خانوادهٔ شاهی را از میان برداشت تا در آینده مدعی‌ای برای تاج و تخت پیدا نشود. نام او اُخُس بود که تصور می‌کنند یونانی شده و «هوک» است. ولی پس از اینکه به تخت نشست، خود را اردشیر نامید. یونانیان، به تشویق دموستن، از او برای مقابله با فیلیپ مقدونی کمک خواستند و در همین زمان به‌دست باگواس کشته شد.

اردشیر موبد موبدان

موبد موبدان شاه فیروزیزدگرد. او تا زمان انوشیروان حیات داشت.

اردوان = ارتبان = ارته‌پان

نام عده‌ای از ایرانیان باستان از جمله پنج تن از شاهان اشکانی و پسر وشتاسپ پسر ارشام هخامنشی.

اردوان اول. اردشیر دوم

از پادشاهان اشکانی (فوت ۱۹۱ ق. م.) چون تیرداد به سال ۲۱۱ ق. م.

درگذشت فرزندش اردوان به تخت نشست. آنگاه به متصرفات سلوکی‌ها دست‌اندازی کرد و همدان را متصرف شد و در جنگی که میان او و آنتیوکوس درگرفت، شکست یافته به جانب گرگان هزیمت جست و سرانجام با حکم پادشاه سلوکی سلطنت اردوان به رسمیت شناخته شد.

اردوان اول: ← **اشک سوم**

اردوان پنجم

پادشاه اشکانی، چون بلاش چهارم درگذشت، میان پسرانش بلاش و اردوان بر سر تصاحب تاج و تخت شاهنشاهی اختلاف‌نظر پیدا شد و کار به مجادله کشید و سرانجام دو برادر با یکدیگر صلح کردند و قرار شد بلاش در بابل و اردوان در مغرب ایران سلطنت کنند. هم زمان با این حوادث که در ایران می‌گذشت سپتیموس سوروس امپراتور روم درگذشت و کاراکالا به مقام امپراتوری رسید و چون از اوضاع ایران اطلاع یافت در صدد حمله برآمد لیکن از راه خدعه و نیرنگ دختر اردوان را به زنی خواست و در شب عروسی که کاراکالا شخصاً برای بردن عروس با سپاهیان رومی به ایران آمده بود، همراهان اردوان را کشت، اما پادشاه ایران جان به سلامت برد. رومیها شهرها و دهکده‌های ایران را به باد غارت گرفتند. اما سرانجام امپراتور ناجوانمرد روم در ضمن راه توسط افراد خود به قتل رسید و بدین‌وسیله پاداش نیرنگبازی خود را گرفت. اما اردوان سپاهی گرد آورده و با ماکرینوس جانشین کاراکالا به جنگ پرداخت و شکست سختی به رومیها وارد آورد و مبلغ گزافی به‌عنوان غرامت از ایشان گرفت. اردوان پنجم سرانجام مغلوب اردشیر بابکان گردید و در ۲۲۶ م. کشته شد.

اردوان دوم

پادشاه اشکانی (حدود۱۲۸ ق. م.ـ ۱۲۴ یا ۱۲۳) جانشین فرهاد دوم. با

قوم یوئه‌چی که بر اثر فشار هونها از مغولستان به طرف ایران هجوم آورده بودند جنگید و در جنگ کشته شد.

اردوان سوم

پادشاه اشکانی (۱۲ ب. م. ـ ۳۹ یا ۴۰) میان قوم داهه می‌زیست، و بزرگان ایران که از ونن اول ناراضی بودند، او را از سلطنت برداشتند و سرانجام اردوان بر ونن پیروز شد و پس از بیرون راندن وی از ارمنستان پسر خود راکه نامش ارد بود به جانشینی او فرستاد ولی ارد توفیق نیافت، و ارمنستان تابع روم شد.

اردوانیان

اشکانیان، پادشاهان پارت. ابن‌اثیر این نام را اردوانیون یاد کرده است.

اردوی سورناهید: ← آبان‌یشت

اَرِدْویسور نیایش

یکی از قدیمترین و پربارترین یشت‌ها، آناهیت یشت، یا یشت پنجم است که به اَرِدویسورَ آناهیته Aredvisura-Anahita ایزد آبها پیش‌کش شده است که ترجمه و تفسیر آن ضمن بخش یشت‌ها مذکور است. در شمار نیایشها، نیز نیایشی ویژهٔ آب یا اناهید، ایزد موکل و سرپرست آبها آمده است که سرچشمهٔ مینوی آبهاست.

مطالب این نیایش از بندهای آغازین آبان‌یشت و همچنین از بعضی بندهای یسناهای ۶۵ برداشته شده. این نیایش در اوستا آبان نیایش، آبزور نیایش و آبزور بُن نیز نامیده می‌شود. در سرودهای یسنا، هات‌های ۶۳ تا ۶۹ را نیز «آبرور» می‌نامند.

روز دهم هر ماه که آبان نام دارد، آبان نیایش تلاوت می‌شود. این نیایش به مناسبتِ معمولاً کنار رودها و جویبار و آب‌های روان خوانده می‌شود، اما تلاوت آن در شب منع شده است.

اردویل: ← اردبیل

اردیبهشت (اَرْته وَهیشته یا اشه‌وَهیشته)

به معنی بهترین اشه یا ارته (راستی) است که زیباترینِ امشاسپندان و نمادی است از نظام جهانی، قانون ایزدی و نظم اخلاقی در این جهان. سخنِ درست گفته شده، آیین خوب برگزار شده، گندم بسامان رشد کرده و مفاهیمی از این نوع، نشانه‌ای از اردیبهشت دارند. او نیایشها را زیر نظر دارد. آنانکه اردیبهشت را خشنود نکنند از بهشت محرومند. این امشاسپند نه تنها نظم را در روی زمین برقرار می‌سازد، بلکه حتی نگران نظم دنیای مینوی و دوزخ نیز هست و مراقبت می‌کند که دیوان، بدکاران را بیش از آنچه سزایشان است تنبیه نکنند. نمایندهٔ این جهانی او آتش است. این امشاسپند مذکر است.

اردیبهشتگان

اردیبهشت در اوستایی اشاوهشته (Ashavahishta) بوده و یکی از امشاسپندان است که نگهبانی دومین ماه و سومین روز از هر ماه باو سپرده شده است. وی در جهان مینوی نماینده پاکی و تقدس و قانون اهورامزداست و در جهان خاکی نگهبانی آتش بدو سپرده شده است. به جهت اهمیت این امشاسپند، ایرانیان باستان روز سوم از هر ماه را به نام این ایزد نامیده و در ماه اردیبهشت که نام ماه و روز با هم برابر آمده برای بزرگداشت فرشته مذکور جشنی بر پا می‌کردند و نام جشن را اردیبهشتگان خوانده مراسمی از قبیل رفتن به آتشکده و معبد اجرا می‌کردند. در برهان قاطع آمده است که در این روز نیک است از پادشاهان حاجت خواستن و به جنگ و کارزار رفتن.

اردیبهشت یشت

سومین یشت در اوستا موسوم است به «اردیبهشت یشت». و در اوستا اَرْدیبهشت (= اَشَه وهیشْتَه Asha

Vahishta) یکی از امشاسپندان است جز اردیبهشت، در میان یشت‌های موجود، تنها خورداد (= هَئورْوَتات Haurvatat) است که دارای یشتی مستقل می‌باشد شاید به گمان قوی، دیگر امشاسپندان نیز دارای یشت‌هایی ویژه بوده‌اند که از میان رفته و به‌دست ما نرسیده است.

یشت مورد نظر دارای نوزده بند می‌باشد. مطلب عمده در این یشت، گفت و گو از دو نماز بسیار معروف است. این دو نماز یا دو دعا، یکی دعای «اَشِمْ وُهو Ashem-Vohu» می‌باشد که به نام امشاسپند اَردیبهشت به نماز اَشَهْ هیشتَه نیز معروف است.

اَرْدیشت

هفدهمین یشت در اوستاست. شکل تلفظی مشهور این واژه «اَردْ ـ اَرْت Ard- Art » است و در اوستا به گونهٔ «اَشی Ashi» با صفت «وَنْگوهی Vang-uhi » آمده است. از ایزدان مورد توجه و قدیم زرتشتی است. در گاتها که نام هیچ یک از ایزدان مندرج نیست، بارها به‌نام این ایزد به گونه‌ای مجرد و پالوده برمی‌خوریم. در کتیبه‌های هخامنشی نیز که جز از مهر ایزد، از هیچ ایزد دیگری یاد نشده، به‌نام اَرت، بسیار برمی‌خوریم. اَرْت یا اَشی به معنی ثروت و خواسته و نعمت است. وَنگوهی نیز به معنی نیک و خوب می‌باشد و روی هم به معنی «ثروت و خواستهٔ نیک بخشنده» می‌باشد. روز بیست و پنجم هر ماه نامزد است به‌نام این ایزد.

اَرْدیشت (اَشی)

دارای ۱۰ کرده و ۶۲ بند و در ستایش اَشی، ایزدْبانوی ثروت و برکت، است. بندهای ۱ تا ۵ در ستایش و معرفی این ایزدْبانو و در بندهای ۶ تا ۱۴ از ثروتهای مادّیی که اَشی می‌بخشد، سخن رفته است. بندهای ۱۵ تا ۲۲ دربارهٔ ملاقات زردشت با اَشی است.

در بندهای ۳۲ تا ۵۲ سخن از

شاهان اساطیری و پهلوانان و شخصیّتهایی در میان است که این ایزدبانو را ستوده‌اند و از او یاری خواسته‌اند. مانند هوشنگ، جمشید، فریدون، ضحاک، هوم، کیخسرو، زردشت و گشتاسب (این بندها برابر است با بندهای ۳۰ تا ۳۱ یشت ۹).
بندهای ۵۳ تا ۶۲ در ستایش اَشی و آیینهای پرستش وی است. در بند ۵۳ فهرست کسانی ذکر شده است که از نثارهایی که به اَشی هدیه می‌شود، محروم‌اند. در بندهای ۵۵ و ۵۶ به اسطوره‌ای اشاره شده است که بر طبق آن اشی در هنگامی که تورانیان او را تعقیب می‌کردند، خود را در زیر پای گاو و بعد زیر گردن قوچی پنهان کرد، امّا پسران جوان و دوشیزگان شوی ناکرده جای او را نشان دادند و اَشی از این رفتار گله‌مند است. در بندهای بعد سه گلهٔ او از گناهکاران ذکر شده است.

اردیشت از جهت زبانِ توصیف غنی است. خانه‌های مردانی که از لطف اَشی برخورداری دارند، زنان آنان که بر بالشهایِ تزیین شده تکیه زده‌اند و مرکبهای این مردان به خوبی توصیف شده است.

اررا: ← **حماسهٔ اررا**

ارزروم = ارض‌الروم

در دورهٔ فرمانروایی سلجوقیان آبادی و رونق بسیار یافت و پایتخت «ملک» ترکی یا فرمانروای دست‌نشانده بود.

ارزن

ارزن (ارهن)، آرزنن رومیان، یکی از پنج ایالتی بود که شاهپور بزرگ از رومیان باز پس گرفت. این شهر در نزدیکی ارزروم، و در شهرستان ارمنی آلزنیک بود و در آنجا یک اسقف‌نشین وجود داشت.

یاقوت می‌نویسد که ارزن از نواحی ارمنستان در نزدیکی شهر خلاط بود. آم

میانوس این زندان را آگ‌بن و ایرانیان آن را «انوشبرد» (انهوشبرد) یعنی قلعه فراموشی می‌خواندند که یونانیان آن را «لثه» گفته‌اند. موسی خورن نیز این زندان را در خوزستان می‌داند. قباد پدر انوشیروان پس از خلع از سلطنت مدتی در این زندان محبوس بوده است.

اَرِزْوَ

در فروردین یشت از فروشی این نام‌آور با دیگر پارسایان یاد شده است.

ارژنگ

در داستانهای ملی، پهلوانی تورانی، فرزند زره، که در جنگ با طوس کشته شد و نیز در داستانهای ملی، دیوی که در مازندران با رستم جنگید و رستم او را در نبرد کشت. همچنین نام کتاب مانی.

ارسلان ابن طغرل

رکن‌الدین ملک ارسلان‌ابن طغرل‌ابن محمد. متوفی ۱۵ رجب (و به‌قولی جمادی‌الاخر) ۵۷۱ هـ. ق. پادشاه (۵۵۵ ـ ۵۷۱ هـ. ق.) سلجوقی عراق. وی پرورش یافتهٔ اتابک ایلدگز بود. و اتابک مادر او را نیز به زنی گرفته بود و ملک ارسلان در آخر سلطنت سلیمانشاه به کمک ایلدگز از آذربایجان به عراق آمد، و به سلطنت نشست و کارها بر دست اتابک ایلدگز و پسران او بود. وی با مخالفت محمدابن طغرل مواجه شد. و او را بکشت. پس از این، سلطان ابخاز را در حدود گنجه شکست داد. و قلاع اسماعیلیه را که در حدود قزوین ساخته بودند، خراب کرد. پس از آن غالباً بین بلاد همدان و ری و اصفهان و ساوه و زنجان تردد می‌نمود و با مخالفت امرا مواجه بود. وی در همدان به سن ِ۴۳ سالگی درگذشت و پسرش طغرل ابن ارسلان به‌جای او نشست.

ارسلان ارغون

از شاهزادگان سلسلهٔ سلاجقه؛

برادر ملکشاه سلجوقی. وی حکومت مرو را داشت و بعد از وفات ملکشاه (۴۸۵ هـ. ق.) داعیهٔ استقلال و سلطنت یافت و بر خراسان مستولی گشت. برکیارق یک چند به دفع او پرداخت. ولی در نهایت فرمان حکومت خراسان را به برادر خویش سنجر داد و خود به‌سوی خراسان و دفع ارسلان ارغون رفت، اما قبل از وصول لشکر برکیارق به خراسان ارسلان ارغون به‌دست یکی از غلامان خود به سن ۲۶ سالگی به قتل رسید، و خراسان به آسانی به‌دست برکیارق افتاد.

ارسلان جاذب

از امرا و سرداران مشهور سلطان محمود غزنوی در حدود سال ۳۸۹ هـ. ق. وی تا سال ۴۱۹ هـ. ق. که محمود به دفع ترکمانان سلجوقی به خراسان آمد، حیات داشت، و والی طوس بود، و ظاهراً اندکی قبل از سلطان محمود وفات یافت.

ارسلان حاجب

معروف به ارسلان یالو متوفی ۳۹۱ هـ. ق. از امرا و رجال اواخر عهد سامانی. وی بعد از سقوط دولت عبدالملک دوم سامانی به منتصر سامانی پیوست (۳۸۹ هـ. ق.) و در حدود سمرقند با جعفر تکین برادر ایلک‌خان جنگ کرد و در رکاب امیر منتصر دلاوری و فداکاری نمود. اما به سبب غروری که داشت امیر منتصر از او رنجید و عاقبت به سعایت ابوالقاسم سیمجور، او را با تمام قصور و کاهلی در جنگ به قتل رسانید.

ارسلان‌خان‌ابن علی

متوفی‌درسال ۴۱۵ هـ. ق. پادشاه (حدود ۴۰۸ ــ ۴۱۵ هـ. ق.) سلسلهٔ ایلکخانیان ترکستان که بعد از برادرش طغان‌خان به پادشاهی نشست. علی تکنی از امرای ترکستان غالباً منازع و معارض او بود.

ارسلانشاه اول

(ارسلانشاه ابن کرمانشاه) (محرم ۴۹۵ ـ صفر ۵۳۷ ه. ق.) پادشاه ششم از سلسلهٔ سلاجقهٔ کرمان پسر کرمانشاه اول. بعد از ایرانشاه سلجوقی که وی از ترس او یک چند در دکان کفشگری مخفی می‌زیست، به سلطنت نشست و پس از ۴۲ سال سلطنت، به‌دست پسرش محمد ابن ارسلانشاه مخلوع شد.

ارسلانشاه دوم

(ارسلانشاه بن طغرل شاه) متوفی رمضان ۵۷۲ ه. ق. دهمین پادشاه (۵۶۲ـ ۵۷۲ ه. ق.) از سلسلهٔ سلاجقهٔ کرمان، پسر طغرلشاه. وی در جنگ با تورانشاه دوم نزدیک جیرفت به قتل رسید.

ارسلانشاه غزنوی

(سلطان‌الدوله ابوالملوک ارسلانشاه ابن مسعود) حدود ۴۷۶ ـ ۵۱۲ ه. ق.) پادشاه (۵۰۹ ـ ۵۱۱ ه. ق.) سلسلهٔ غزنویان آل‌ناصر، پسر سلطان مسعود سوم غزنوی که بعد از کشتن شیراز غزنوی به تخت سلطنت نشست.

ارسلان یالو: ← ارسلان حاجب

ارشاک

ارشک، اشک، مؤسس سلسله اشکانی، وی از بزرگان پارت بود که در ۲۵۶ ق. م. بر آنتیوکوس دوم یا سوم پادشاه سلوکی طغیان نمود و پس از دو سال نبرد، پارت را آزاد کرد. وی در سال ۲۵۳ ق. م. درگذشت.

ارشام

شاه هخامنشی پسر آریارمنه (۵۹۰ ـ ۵۵۰ پ. م.) بنابر لوحه زرین مکشوف از همدان به عنوان شاه بزرگ، شاه شاهان ـ شاه پارس پسر آریارمنه پادشاه هخامنشی مدنی شده است. وی

پـدر هـیستاسپ و پـدربزرگ داریـوش بزرگ است.

ارشاناک

پنجمین پادشاه اشکانی که وی را با مهرداد دوم تا فرهاد سوم تطبیق می‌کنند.

ارشتات

یا اشتاد نام بیست و ششـمین روز هر ماه نـزد زرتشـتیان و هـمچنین ایـزد نگـهبان راسـتی و عـدل و داد است. اشتاگشسب نام یکی از پهلوانـان ایـران باستان از همین واژه مشتق است.

ارشک

متوفی ۳۳۶ ق. م. پـادشاه ایـران از سلسلهٔ هخامنشی. وی پسـر و جـانشین اردشیر سـوم بـود و بـه‌دست بـاگـواس کشته شد و داریـوش سـوم بـه جـایش نشست.

ارشک: ← اشک

آرشکیه

نام شهر ری در قدیم و آن اقامتگاه شاهان اشکانی در فصل بهار بود؛ رگا.

ارض‌الروم: ← ارزروم

ارغوان‌آغا

مـتوفی ۶۷۳ هـ. ق. از امـرا و سـرداران مـغول. وی در سـال ۶۳۱ بـه حکومت خراسان منصوب شد و پس از آن مـدت ۳۹ سـال از جـانب اولاد چـنگیزخـان در بـلاد مـختلف ایـران حکومت کـرد، و در طـوس درگـذشت. امیر نوروز، اتابک و پیشکار غازان‌خان، فرزند ارشد ارغون‌آغا بود.

ارغون‌خان

از ایـلخانان ایـران ـ پس از کشـته شدن تگودار، ارغون‌خان پسـر آبـاقا در هشترود آذربایجان به پادشاهی نشست و پسر خود غازان را بـه هـمراهـی امیر



سکه درهم، دوره ارغون (۶۹۰ ــ ۶۸۳ هـ.)، ضرب تبریز

نوروز روانه خراسان کرد و فرمانروایی آن سامان را به او داد. خواجه شمس‌الدین جوینی که در این زمان در اصفهان می‌زیست از ترس جان خود به‌خدمت ایلخان رسید و طلب بخشایش کرد. ارغون از گناهان او گذشت و قرار شد که او و امیر بوقا به اشتراک هم وزارت ایلخانی را داشته باشند. امیر بوقا که از تجدید نفوذ خواجه در دربار مغول می‌ترسید، او را در پیش ایلخان به مسموم کردن پدرش آباقا متهم کرد. ارغون دستور داد که وی را در ۶۸۳ هـ. در نزدیکی اهر از میان به دو نیم کردند و بدین وضع فجیع آن وزیر با کفایت و دانشمند را از میان بردند.

از جمله کارهای ارغون آن بود که برای جلوگیری از نفوذ مصر با پاپ مسیحی و ادوارد اول، پادشاه انگلستان و فیلیپ پوبل پادشاه فرانسه روابط سیاسی برقرار کرد.

ارکان دولت قاهره

به امرای دولتخانه در سلسله صفویه اطلاق می‌شده است.

ارگ

در عهد ساسانیان، قلعهٔ مستحکم را می‌گفتند. در اوایل عهد ساسانی ارگبذ



ارغون‌خان به اتفاق دو تن از همسرانش، غازان و برادرانش

(جامع‌التواریخ رشیدی)

بـه فـرمانده ارگ اطـلاق مـی‌شد، ولی بـعدها عـنوان یکـی از مـقامات عـالی لشکری گردید.

ارگان: ← ارجان

ارگبذ

در عهد ساسانیان، فرماندهٔ ارگ.

ارگ بم

از زمرهٔ قلاع بسیار مـهم نـظامی و تـاریخی مـی‌باشد و بـر روی صـخره طبیعی ساخته شده. تاریخچه ارگ بم تا صد و پنجاه سال قبل مسکون بوده و به موجب نوشته حدودالعالم و کتب معتبر دیگری که در قرن چهارم هجری قمری تألیف شده از قریب دو هزار سال پیش از این، پی افکنده‌اند و بارها تعمیر شده است.

بنای ارگ کلاً از خشت خام است و شامل: حصار، بـرج دیـده‌بانی، مـدخل قدیمی، بارو، بناهای صفوی، مسجد و عمارت چهارفصل است.

ارگ علیشاه

از بـناهای مـعروف و عـظیم قـرن هشتم هجری در تبریز است. ساختمان ایـن بـنا و مـنارهای مـرتفع آن از آثـار تـاجالدیـن عـلیشاه تـبریزی وزیـر غازان‌خـان ایـلخان مـغولی بـوده است. تاریخ ساختمان ایـن بـنای مشـهور بـین سـالهای ۷۱۶ ــ ۷۳۶ هـجری قـمری می‌باشد.

ارگ کریمخانی

از آثـار تـاریخی شـهر شـیراز کـه بـه‌صورت یک قـلعه بـا حـصار بـلند از دوران کریمخان زند باقی مانده است. در اطراف محوطه داخلی، تـالار و اتـاقها و ابـنیه مـختلف دسـتگاه سـلطنتی دوران زندیه به‌حال اصلی باقی است.

ارگیشتی اول

شاه اورارتو (۷۸۱ ــ ۷۶۰ پ. م).

ارمن: ← آرزانن

ارمنستان

در اوایل هزارهٔ اول قبل از میلاد ایرانی‌ها در پیشرفت خود از جنوب به شمال در طول زاگرس و شمال شرقی تا نزدیک دریاچهٔ وان و کوههای قفقازیه به دولت آرارات (Urartu) برخوردند. در این دوره و مدتی قبل از آن، اغلب آشوریان با آراراتی‌ها در جنگ و ستیز بودند و سرانجام پس از مدتی ایرانی‌ها موفق شدند دولت آرارات و دولت مقتدر آشور را ساقط سازند و بنیان تشکیلات اولین شاهنشاهی بزرگ دنیا را پی‌ریزی کنند.

ارمنستان در حدود سالهای ۶۱۲ و ۶۱۰ ق.م جزء دولت ماد گردید ودر زمان کوروش جزء دولت هخامنشی شد و وقتی داریوش اول به تشکیلات و تقسیمات ایالات پرداخت، این منطقه یکی از ایالات شاهنشاهی به شمار می‌رفت و به نام ایالت سیزدهم خوانده شد. شاهنشاهان هخامنشی مانند سایر ایالات برای ارمنستان نیز فرماندار یا نایب‌السلطنه تعیین می‌کردند که زیر نظر شخص شاهنشاه عهده‌دار امور آن سامان باشد. چنانکه تریباذ از طرف اردشیر دوم در زمانی که کوروش، شاهزادهٔ هخامنشی، حکمران آسیای صغیر بود و با کمک یونانی‌ها بر ضد برادرش قیام کرد، به نیابت سلطنت ارمنستان منصوب گردید.

در سال ۳۹۳ ق. م. تریباذ نایب‌السلطنه و در حدود ۳۶۲ ق.م اورنت والی ارمنستان بوده‌اند، ولی هیچ کدام در این منطقه سکه نزدند، بلکه سکه‌های آنها، چنانکه در قسمت‌های قبل شرح داده شد، در ایالات دیگر ضرب خورده است.

اسکندر در حملهٔ خود به ایران متوجه ارمنستان نشد، ولی در تقسیمات امپراتوری اسکندر، پس از کشمکش‌هایی، این منطقه جزء دولت

سلوکی درآمد و سلوکوس اول، بنابر ترتیب شاهنشاهی هخامنشی، از طرف خود فرمانروایی برای آنجا تعیین کرد و این وضع ادامه داشت تا در دورهٔ آنتیوکوس سوم که ارمنستان خود را تقریباً نیمه مستقل کرد.

وقتی مهرداد هخامنشی شاه پنت، قسمتی از ایالات غربی ایران را از چنگ سلوکی‌ها خارج ساخت، ارمنستان هم از موقعیت استفاده کرد و از سلوکی‌ها جدا شد و با حفظ استقلال داخلی تابع دولت پارت گردید. وضع ارمنستان چه در دورهٔ پارت‌ها و چه بعد از آن، بدین منوال بود که هر وقت حکومت مرکزی ضعیف می‌شد، ناحیهٔ مزبور قدرتی به هم می‌زد و از اطاعت دولت مرکزی سرپیچی می‌کرد و تا در مقابل خود قدرتی می‌دید، سر اطاعت فرود می‌آورد و بعدها که امپراتوری روم تأسیس گردید، ارمنستان در مقابل ایران و روم قرار گرفت و هر یک از آن دو که قوی‌تر می‌شدند، به آن طرف متمایل می‌گشت و گاهی نیز وجه مصالحهٔ بین دو طرف می‌گردید. ولی در همه حال شاهزادگان ارمنستان لقب شاهی را بر روی سکه برای خود به کار برده‌اند و نوشتهٔ سکه‌های آنها مانند سکه‌های سلوکی به خط یونانی است.

صورت کاملی از امرا و شاهان ارمنستان به طور دقیق در دست نیست ولی آنهایی که دارای سکه هستند از قرار زیر می‌باشند:

خاراسپس ۲۴۰ـ۲۶۰ ق.م
آرشام ۲۱۰ـ۲۴۰ ق.م
آبدیسارس ۲۱۰ـ۱۹۰ ق.م
گزرسس ۱۷۰ـ۱۹۰ ق.م
زاریادرس ۱۶۵ـ۱۹۰ ق.م
آرتاگزیاس ۱۵۹ـ۱۹۰ ق.م
مورفیلیگوس ۱۴۹ـ۱۵۰ ق.م
تیگران دِوم(بزرگ) ۵۴ـ۹۴ ق.م
آرتاوازدسوم ۳۴ـ۵۴ ق.م
تیگران سوم ۱۲ـ۲۵ ق.م
تیگران چهارم ۱۲ ق.م ـ ۲ ب.م
آرتاوازد چهارم ۲ـ۵ ق.م

آرتاوازد پنجم ۲-۱۱ ب.م

ارمنیها نژاد خود را به شخصی به‌نام «هایکا» می‌رسانند. به قول ایشان وی در آغاز در بین‌النهرین زندگی می‌کرد و سپس با کسان خود به ارمنستان آمد. یکی از بازماندگان هایکا آرام نام داشت او سرزمین ارمنستان را به ارمنستان کوچک و بزرگ تقسیم کرد ارمنی‌ها گویند او معاصر نینوس پادشاه آسور بود. گویند نام ارمن مأخوذ از نام او یا از آرمناک پسر هایکا است.

یونانیان و رومیان نام ارمن را فریگی دانسته‌اند و گویند هایک دوم هم پیمان با بخت‌النصر بود و در نیمهٔ قرن ششم ق.م. تیگران که از خانواده‌های هایک بود ارمنستان را از دست همسایگان رهانید. پس از آن طولی نکشید که ارمنستان جزء دولت پارس شد. این خلاصهٔ گفتار مورخان ارمنی بود و باید گفت پیش از اینکه ارمنی‌ها در این سرزمین مسکن گزینند در این کشور مردمی زندگی می‌کردند که اورارتوها یا آرارات نام داشتند.

ارمنی‌ها که آریایی و به قول بعضی ایرانی نژاد هستند در اوایل قرن ششم ق.م. به ارمنستان کنونی آمده‌اند.

علمای علم تاریخ را عقیده آن است که ارمنیها از راه بسفر و تراکیده به آسیای صغیر قدم گذاشتند و مدتی با فریگی‌ها در آسیای صغیر می‌زیستند بعدها با هی‌تی‌ها آمیزش یافتند و بعضی آثار هی‌تی در آنجا باقی مانده است، چنانکه تصور می‌کنند که کلمه «هایک» بایستی نام هی‌تی باشد. در اوایل قرن ششم ق.م. ارمنیها از کاپادوکیه بسوی کشور آرارات یا اورارتو رفتند و دولت وان یا آرارات را منقرض ساختند.

در لشکرکشی هوخشتره شاه ماد به لیدی، ارمنستان جزو دولت ماد گردید و در زمان کوروش جزو دولت هخامنشی درآمد و در زمان اسکندر یکی از ایالات امپراتوری مقدونی بود. ارمنی‌ها در هنگامی که آنتیوخوس سوم از رومیان شکست خورد موقع را مغتنم شمرده

مستقل شدند، دو تن از فرمانروایان ارمنستان به‌نام آرتاکسیاس (آرتاسیس) و «زاریادرس» ارمنستان را بین خود تقسیم کردند. ارمنستان بزرگ را آرتاکسیاس تصرف کرد (۱۹۳-۲۲۳ق.م.) حدود ارمنستان بزرگ در آن زمان از شمال پونت ـ کلخید ایبری، گرجستان و آلبانی (آران) و از شرق ماد و کوههای آذربایجان و از جنوب آسور (آشور) قدیم و موصل کنونی و از مغرب رود فرات بود که ارمنستان بزرگ را از ارمنستان کوچک جدا می‌کرد.

در زمان مهرداد اول اشکانی ارمنستان برسلوکیان بشورید و شاهزاده‌ای به‌نام «واغارشاک» (والارشاک) به حمایت مهرداد بر تخت ارمنستان نشست (۱۲۷-۱۴۷ق.م.) پس از او آرشاک و پس از وی پسرش «آراشس» شاه شد و معاصر مهرداد دوم بود.

سلسلهٔ خاندان اشکانی ارمنستان تا ۴۲۹م. دوام داشت و آخرین پادشاه این سلسله آرتاسیس چهارم پسر ورمشاپوه (بهرام شاهپور ۴۲۲-۴۲۹م.) بود. پس از آن ارمنستان بین ایران و دولت بیزانس تقسیم گردید.

در زمان اردشیر اول ساسانی خسرو اول (کسرواس) ملقب به کبیر برارمنستان کوچک حکومت می‌کرد ولی در ۲۴۲م. اردشیر آن کشور را ضمیمه شاهنشاهی خود کرد و از ۲۳۲ تا ۲۵۹م. سلطنت ارمنستان به‌دست اردشیر ساسانی و پسرش شاهپور اول بود ولی بعداً تیرداد دوم پسر خسرو حکومت ارمنستان را در دست گرفت (۳۱۴م.) در زمان بهرام چهارم ساسانی شاهی به‌نام خسرو سوم از طرف ایران بر ارمنستان حکومت می‌کرد ولی چون طرفداری از روم می‌نمود، شاه ایران او را احضار کرده در قلعه فراموشی بزندان افکند و برادرش ورهام شاپوه (بهرام شاهپور) از طرف ایران بشاهی ارمنستان رسید (۳۹۲م.)

خسرو پس از مرگ برادر به فرمان

یزدگرد اول ساسانی به‌سلطنت رسید (۴۱۲م.) در سال ۴۲۸ م. آرتاکسس پسر بهرام شاهپور از سلطنت معزول شد و ارمنستان مانند استانی ضمیمهٔ ایران گردید.

مارکوارت خاورشناس آلمانی در کتاب ایرانشهر دربارهٔ ارمنستان چنین می‌نویسد: «اردشیر اول ساسانی بی‌نتیجه به ارمنستان حمله کرد ولی در سال ۲۵۲ ایرانیان ارمنستان را کاملاً متصرف شدند. ولی پس از لشکرکشی توأم ارمنی‌ها وروميان، با پیروزی کاروس امپراتور روم ارمنستان به پادشاه قانونی آن تیرداد مسترد شد.

نرسی پادشاه ساسانی در سال ۲۹۶م. دو بار ارمنستان را اشغال کرد ولی پس از صلح سال ۲۹۸م. دوباره آن را تخلیه کرد. بر اثر صلح ژووین (۳۱۳م.) نه فقط پنج ولایت ماوراء دجله که شامل آرزنون (ارز روم) و موک سوان (مک) زابده، بیت رحیمه و کوردوئن (بیت کاردو یا قاردو) می‌شد به ایران مسترد گردید بلکه ارمنستان هم به ایران واگذار شد. پس از جنگهای بسیار بین ایران و روم و ارمنستان سرانجام این کشور در سال ۳۸۴م. میان ایران و روم تقسیم شد. هر کدام از این دو قسمت پادشاه جداگانه‌ای داشت ولی در عین حال نواحی زیادی از هر دو طرف جدا شده و به قسمت ایران افزوده شد و ایرانیان، ایبری و آلبانی را که سابقاً در دست رومیان بود پس گرفتند. در سال ۳۸۹م. تقسیم دوم انجام پذیرفت و آرشاک سوم رسماً از حق پادشاهی خود صرف‌نظر کرد و کشورش را به قیصر روم واگذار نمود و او هم ارمنستان را تحت امر یک استاندار رومی به‌نام کومس گذاشت. ولی اداره ایالات مانند سابق به عهدهٔ ساتراپهای موروثی بود. قسمت ایرانی موقتاً پادشاهش را نگاه داشت ولی در سال ۴۲۶ م. پادشاه آن آرتاشس از طرف دولت ایران معزول شد و این کشور تبدیل به یک ایالت یا یک مرزبانی ایرانی شد و این وضع تا

پایان ساسانیان باقی بود.

لسترنج می‌نویسد: که ارمنستان یا ارمنیه در دوران تسلط عربها بدو قسمت ارمنیه داخلی و ارمنیه خارجی تقسیم می‌شد. کرسی ارمنستان در زمان حکومت مسلمین شهر دبیل بود که دوین یا توین هم نامیده می‌شد و اکنون به‌جای آن دهکدهٔ کوچکی در جنوب ایروان نزدیک رود ارس قرار دارد.

دبیل در قرن چهارم از اردبیل بزرگتر بود و مهمترین شهر ارمنستان به‌شمار می‌آمد؛ بارویی با سه دروازه داشت و مسجد جامع درکنار کلیسا قرار گرفته بود. مقدسی گوید در دره‌های آرارات هزار دهکده است و پارچه‌های پشمی دبیل که با کرم قرمزی رنگ می‌شد مشهور بود. در ساحل دریاچهٔ وان یا ارجیش شهرهای اخلاط، وان و وسطان جای داشت. اصطخری در وصف این دریاچه گوید که طول آن ۲۰ فرسنگ است و ماهی کوچکی از آن صید می‌شد که طریخ (ماهی هرینگ) نام دارد.

ارمنستان: ← آرمینیا

ارنگ

نام رودی است در سرزمین ایران خاوری.

اُرواتس

اُرواتس از زمان کورش در مقام ساتراپ سارد (لیدیُ) حکمرانی می‌کرد. این شخص، پیش از آن، در پایان سلطنت کمبوجیه، با نابود کردن پولیکرات جبارساموس از طریق توسل به خیانت، نامی به هم رسانده بود.

هرودوت می‌گوید:

«بعد از مرگ کبوجیه و حکمرانی مغان، اُرواتس در شهر سارد مانده بود و هیچ خدمتی در حق پارسیان، که به وسیلهٔ مادها از حکومت رانده شده بودند، نمی‌کرد؛ و برعکس، او در این دوران، متیروبَتس حکمران ایالت

دسکیلیون و [همچنین] کِرَسنَسِپس پسر متیروبَتس را که در میان پارسیان از نجبای بزرگ و اصیل به شمار می‌رفتند نابود کرد و به جنایت‌های زشت دیگر دست آلود.»

آنگاه هرودوت تصریح می‌کند که اُرواتس در راه بازگشت، یک قاصد داریوش را نیز اعدام کرد زیرا «شایسته مأموریتی که به او سپرده بودند نبود» این واقعه، بالاخص از این نظر، اهمیتی بیشتر به خود می‌گرفت که این نخستین نافرمانی آشکار یک ساتراپ امپراتوری به شمار می‌آمد.

هرودوت، تاریخ وقوع این رویدادها را به دقت داده است. می‌نویسد: «جوشش و ناآرامی هنوز ادامه داشت» و «داریوش به تازگی قدرت را به دست گرفته بود» بنابراین، زمانی است که اغتشاش، در همه جا به اوج رسیده است؛ و می‌توان حدس زد که داریوش که در این وقت (آغاز ۵۲۱) در اکباتان به سر می‌برده است ـ به اُرواتس فرمان داده است تا با سپاهیان موجود خود از رودخانه هَلیس بگذرد و به ارتش‌های شاهی که در برابر شورش‌های مادی و ارمنی، وضعی دشوار داشته‌اند، کمک برساند. اُرواتس به دلگرمی گارد ساتراپی خود (هزار جنگجوی پارسی) ترجیح داد فرمان‌های داریوش را نادیده بگیرد و در برابر اقتدار تازهٔ داریوش، سر به ایستادگی بلند کند. داریوش که مایل نبود واحدهایی از سپاهیان پارسی را در جبههٔ تازه‌ای سرگرم کند، به پارسیان اطراف خود روی آورد و چنانکه هرودوت می‌نویسد سی تن از پارسیان به خدمت شتاب کردند و «هر یک از آنها می‌خواست آنچه را که داریوش طلب می‌کند، انجام دهد» قرعه به‌نام بغاپوخشه افتاد؛ و او چون به سارد رسید، برای سنجش وفاداری افراد گارد، حیله‌ای به‌کار زد. وقتی دریافت که این افراد در برابر مکتوب‌های شاهانه که یکی بعد از دیگری به‌وسیلهٔ منشی او

گشـوده مـی‌شدند، احـترام و سـتایشی عـظیم از خـویش ظـاهر مـی‌سازند، شخصاً آخرین نامه را گشود و خـوانـد: «داریوش شاه به پارسیان سـارد فـرمان می‌دهد، اُرواتس را به قتل آورند» و این همان کـاری بـود کـه گـاردها بـلافاصله انـجام دادنـد؛ و تـمام امـوال سـاتراپ، مصادره شد.

روایت هـرودوت، حـتی در بـیان سـبک‌تر و کـمتر پـر طـمطراق‌اش نـیز، کاملاً نمایانندهٔ مناسباتی است کـه شـاه جدید با پارسیان داشته است؛ نه تنها با پارسی‌هایی که در حضور و در اطراف او وجود داشته‌اند، بلکه با پارسیان پراکندهٔ امپراتوری که در سرزمین‌های گوناگـون آن بوده‌اند. هرودوت، بر وفاداری آنـها تأکید و اصرار دارد و می‌خواهد بگوید که این افراد پارسی تـا چـه حـد از قـتل نـجیب‌زادگـــان بـــلندپایه‌ای چـون متیروبَ‌تس و پسرش متنفر و در خشـم بوده‌اند. با توجه به نوشتهٔ هرودوت باید به این نتیجه رسید که به نظر نـمی‌رسد اروواتس در میان پارسی‌های مقیم سارد پشتیبان‌های زیـادی بـرای هـمراهـی بـا خود در شورش عـلیه داریـوش داشـته است. به موازات وفاداری بـه سـلطنت، بـرای ایـن پـارسیان اراده بـه نگـهداری انواع و اقسـام امـتیازهایی کـه از بـرکت حکومت امپراتوری نصیب آنان بوده نیز در کـــار بـــوده است؛ و پـیداست کـه ارواتس، با سرپیچی از کمک به داریوش و به پارسیان برای استقرار نظم در میان سرزمین‌های تسخیر شده، نه تنها اقتدار داریوش را در معرض خطر می‌گذاشت، بـلکه بـنیان و اسـاس سـاختاری را کـه کورش و داریوش بر پا داشته بودند و با یک قـدرت مـرکزی نـیرومند، فـعال و کـارآمـد و مشـروع و قـانونی، مـلازمه داشت، با نابودی روبه‌رو می‌کرد.

اُرواتس: ← طغیان اُرواتس

اروپوس

نام «ری» که از شهرهای ماد جنوبی

بود و پس از خرابی، «سلوکوس نیکاتر» آن را دیگر باره آباد کرد و نام آن را تغییر داده «اروپوس» نامید.

اروسیوس (پولوس)

اروسیوس (پولوس). مورخ و عالم کلامی مسیحی که در اواخر قرن چهارم در تاراگون از بلاد اسپانیا زاییده شد و در سال ۴۱۵ میلادی به انجمن کشیشان مسیحی که در اورشلیم تشکیل گشت دعوت شد. او را کتابی در تاریخ مفصل عالم است که آن را به امر سنت اگوستین از آباء کلیسای کاتولیک در هفت جلد نوشته و مشتمل بر حوادث جهان از آغاز آفرینش تا سال ۴۱۷ میلادی است که در ضمن به تاریخ اشکانیان نیز اشاره کرده و منابع او بیشتر تواریخ لاتینی است

اروغ

مجموع فرزندان و خویشان و کسانی که از تیره یک خان یا شاهزاده مغولی بودند «اروغ» او و طایفه و مردم مطیع تحت اوامر را «اولوس» می‌گفتند که به معنی مردم و ملت است

ارهن: ← ارزن

اریامَنْ

نام ایزد دوستی و پیوند و آرامش است. نخستین پزشک مینوی است که چاره و درمان دردها به دست او سپرد شده است. در برابر هزاران دردی که اهریمن می‌آورد، او درمان عرضه می‌کند. از ایزدان ایران باستان.

آریاندس

آریاندس فردی بود که کمبوجیه او را برای حکومت بر مصر برگزیده بود؛ او بعداً معدوم شد. زیرا می‌خواست خود را با داریوش برابر نهد. او می‌دانست و می‌دید که داریوش قصد دارد از دوران سلطنت خود به‌عنوان یک بنای یادبود، چیزی به یادگار بگذارد که هیچ شاه دیگری پیش از او نکرده باشد؛

او هم از او تقلید کرد تا زمانی که پاداش واقــعی رفـتار خـود را از او گـرفت. داریوش، از طریق حرارت دادن، طلا را تا بالاترین درجهٔ ممکن خالص کرده و با آن مسکوک ضرب کرده بود؛ اریـاندس که والی مصر بود، همین کار را بـا نـقره کـرد و امـروزه نـقره «آریـاندیک» خالص‌ترین نقره است. لیکن داریوش که از این حالت اریاندس آگاه شده بود او را به گناه دیگر یعنی شـورش عـلیه شـاه ـ متهم کرد و به قتلش رساند.

اریدو

شهر قـدیم سـومری بـین‌النـهرین، نزدیک فرات، به‌فاصله کـمی از اور، در حدود هزارهٔ هشتم ق. م. بندری بر خلیج فـارس و مـرکز عـبادت ائـا بـود. مـحل کنونیش حـدود ۱۶۱ کـیلومتر از خـلیج فارس فاصله دارد.

اریشونگ

مـوکل روز بـیست و پـنجم مـاه و نگهبان مال و دارایی است.

اریق بوقا

برادر هلاکوخان مغول.

اُریوتس

والی سارد از جانب کوروش

اریه‌ورته: ← **ایئریان وئجه**

ازبک (Ozbak)

عـنوان شـعبه‌ای از ایـل و طـایفهٔ جوجی‌خان مغول، که بـه‌نام ازبک‌خـان (از عقاب جوجی)، به‌نام طوایف ازبک مشهور شده است.

این طوایف نخست در نواحی واقع بین «اورال» و «چو» سکونت داشته‌اند، و از امرای آنها ازبک و پسرش جانی‌بیگ در تاریخ قبل از تیمور مشهورند. در عهد صفویه، ازبک و ازبکان عـنوان سـلسله امرای شیبانی است که به‌وسیله مـحمد شاه‌بخت، مشهور به شاهی‌بک یا شیبک

(شیبک خان)، تأسیس شد (۹۰۵ هـ. ق.) و غالباً به‌سبب تعصب در تسنن و تجاوز به‌خراسان با سلاطین صفویه در زد و خورد بوده‌اند. مرکز امرای مذکور با خانان خیوه و خانان بخارا و امرای هشترخان خویشاوند و منسوب بوده‌اند و دولت آنها نیز به‌وسیله امرای هشترخان منقرض شده است.

ازپ دوسزار Eusop Decosare

ازپ قیصری ـ از کشیشان مسیحی متولد در فلسطین ۲۶۳-۳۴۰ میلادی بود و کتب زیادی راجع به عیسویت و قسطنتین اول نوشت ـ او را پدر تاریخ عیسویت خوانند. وی کتابی در تاریخ کلیسا از ابتدای ظهور مسیح تا ۳۳۴ میلادی نوشت که اطلاعات بسیاری راجع به مشرق و ایرانیان می‌دهد.

ازهاری

غلامرضا ازهاری در سال ۱۲۹۱ هـ. ش. در شیراز متولد شد. وی پس از انجام تحصیلات ابتدایی و متوسطه وارد دانشکدهٔ افسری شد و بعد از اخذ درجه ستوان دومی به شیراز اعزام گردید. ازهاری تا درجه سروانی در فارس خدمت می‌کرد و بعد از انتقال به تهران با درجهٔ سرگردی وارد دانشگاه جنگ شد. هنگامی که درجه سرهنگی داشت به آمریکا اعزام شد و در مراجعه با درجه سرتیپی، در اداره مستشاری با مستشاران نظامی آمریکا همکاری کرد. مقامات بعدی او فرماندهی لشکر



غلامرضا ازهاری

کرمان، معاونت دانشگاه جنگ، ریاست ستاد نیروی زمینی، ریاست دانشگاه جنگ و نمایندگی ایران در سازمان پیمان سنتو بود و با درجهٔ سپهبدی، هنگامی که معاونت ستاد کل را بر عهده داشت، بازنشسته شد. ولی بعد از کناره‌گیری ارتشبد فریدون جم از ریاست ستاد کل، مجدداً به خدمت فرا خوانده شد و با درجه ارتشبدی به ریاست ستاد کل منصوب گردید.

ازهاری بیش از هفت سال در ریاست ستاد کل باقی ماند و علت دوام او در این سمت اطاعت محض وی از شاه و به‌عبارت واضحتر «بی‌خطر» بودن او برای شاه بود. شاه به همین دلیل، بعد از سقوط دولت ۷۰ روزهٔ آشتی ملی شریف امامی، در چهاردهم آبان ۱۳۵۷ وی را مأمور تشکیل یک دولت نظامی کرد و ازهاری پس از چند روز کابینه خود را به شاه معرفی کرد. مهمترین وقایع دوران نخست‌وزیری ازهاری عبارت بودند از:

بازداشت و توقیف عده‌ای از دولتمردان سرشناس سابق رژیم نظیر هویدا، ارتشبد نعمت‌الله نصیری، عبدالعظیم ولیان، منوچهر آزمون، غلامرضا نیک‌پی و...، گردهمایی سران چهار کشور آمریکا، انگلیس، آلمان و فرانسه در کنفرانس گوادالوپ در آمریکا به منظور بررسی حوادث ایران، اوج‌گیری تظاهرات مردم در تهران و شهرستانها، اعتصاب آموزگاران، دبیران و دانش‌آموزان مدارس تهران، اعتصاب کارکنان شرکت نفت، اجراء برنامه خاموشی توسط کارکنان برق و پیام تاریخی امام خطاب به ملت مسلمان ایران به مناسبت فرا رسیدن محرم.

سرانجام غلامرضا ازهاری در برابر امواج انقِلاب اسلامی تحمل نیاورد و در ۲۵ آذرماه ۱۳۵۷ دچار حمله قلبی شد و بستری گردید و عملاً کارها متوقف و دولت او در دوازدهم دی ماه ۵۷ مستعفی اعلام گردید.

کابینهٔ غلامرضا ازهاری

ازهاری در ابتدای کار این افراد را برای همکاری دعوت به کار کرد:

۱. وزیر امور خارجه: امیرخسرو افشار قاسملو.

۲. وزیر جنگ: ارتشبد رضا عظیمی.

۳. وزیر صنایع و معادن: محمدرضا امین.

۴. وزیر کشور و سرپرست وزارت امور اقتصادی و دارایی: ارتشبد عباس قره‌باغی.

۵. سرپرست وزارت کار و امور اجتماعی: ارتشبد غلامعلی اویسی.

۶. سرپرست وزارت مسکن و شهرسازی: سپهبد امیرحسین ربیعی.

۷. سرپرست وزارت آموزش و پرورش و وزارت فرهنگ و هنر: دریاسالار کمال حبیب‌اللهی.

۸. سرپرست وزارت اطلاعات و جهانگردی: سپهبد ابوالحسن سعادتمند.

۹. سرپرست وزارت نیرو: سپهبد ایرج مقدم.

۱۰. وزیر مشاور: دکتر عزت‌الله همایونفر.

پس از چند روز کابینهٔ ازهاری به‌صورت زیر ترمیم و تکمیل شد:

۱. وزیر کار و امور اجتماعی: سپهبد کاتوزیان.

۲. وزیر آموزش و پرورش: دکتر محمدرضا عاملی تهرانی.

۳. وزیر بازرگانی: دکتر معمارزاده.

۴. وزیر راه: حسن شالچیان.

۵. وزیر مشاور در امور اجرایی: دکتر مصطفی پایدار.

۶. وزیر مشاور در برنامه و بودجه: مرتضی صالحی.

۷. وزیر پست و تلگراف و تلفن: کریم معتمدی.

۸. وزیر علوم آموزش عالی: دکتر مفیدی.

۹. وزیر مشاور در امور پارلمانی: احمد ناظمی.

۱۰. وزیر مشاور و سرپرست اوقاف: محسن شریعتمداری.

۱۱. وزیر دادگستری: دکتر حسین نجفی.

ازیرین‌گاه (Oziringah)

از تقسیمات نماز شبانه‌روزی در دین زرتشت که موقع آن از سه ساعت بعد از نیمروز تا آغاز شب و بیدار شدن ستارگان است.

ازیلیزس (۴۰ ــ ۴۵ ق. م.)

از پادشاهان سکائی، وی پیش از نشستن بر تخت سلطنت با پدرش ازس در امر پادشاهی شریک بود و سکه‌هایی از وی به شرکت پدرش به‌دست آمده است. انواع مسکوکات او زیاد است و همهٔ آنها از نقره و مس است، و در روی سکهٔ تنهای او به نقره به یونانی این عبارت نوشته شده: «بازیلوس ازیلیزوس». یعنی شاهنشاه بزرگ ازیلیزوس و در پشت سکه به خط خروشتی نوشته شده «مهاراجا ساراجاتی را جاسامهاتا سائی‌لی‌زاسا».

اژدهاک: ← ایشتوویگو

اژی: ← آژی

اژی‌دهاک

اژدهاک، ضحاک

«به قول شاهنامه پس از آنکه جمشید خودستایی آغاز کرد و فرایزدی از او جدا گشت مغلوب ضحاک شد. مدت سلطنت ضحاک تازی و دورهٔ ستم و بیدادش هزار سال بوده است تا آنکه فریدون او را شکست داده به کوه دماوند به زنجیر بست... در هزارهٔ هوشیدرماه دومین موعود مزدیسنا، ضحاک از کوه دماوند زنجیر خواهد گسست و دست تطاول گشوده یک ثلث از مردمان و ستوران و گوسفندان و دیگر مخلوقات ایزدی را نابود خواهد کرد. آنگاه اهورامزدا گرشاسب را از دشت زابلستان برانگیخته [illegible] را نابود

خواهد ساخت. از اوستا چنین برمی‌آید که اژدی‌دهاک از قوم دیگری است و از مملکت بابل است».

(یشتها ۱ ـ پورداود)

اژیدهاکا: ← ضحاک

اسپزگان و گاوشگان

سازمان اطلاعات و امنیت داریوش اول که به سازمان چشم و گوش شاه موسوم بود. اسپزگان به معنای «آنان که دزدانه یا مخفیانه می‌نگرند» و گاوشگان به مفهوم «آنانکه استراق سمع می‌کنند» می‌باشد.

اسپنته مینو

اصل همهٔ خیرها و خوبیها در دین زرتشت.

اسپنجروش / سپنجروش / سپنجگر (سپنجغریه)

همکار اپوش دیو است.

اسپندارمد، اسفندارمد، سِپندارمد (سِپَنْته آرَمَئیتی)

به معنی اخلاص و بردباری مقدس است. سپندارمد با نمادی زنانه، دختر اورمزد به شمار می‌آید و در انجمن آسمانی در دست چپ او می‌نشیند. چون ایزدبانوی زمین است، به چهارپایان چراگاه می‌بخشد. زمانی که پارسایان در روی زمین، که نماد این جهانی اوست، به کشت و کار و پرورش چهارپایان می‌پردازند یا هنگامی که فرزند پارسایی‌زاده می‌شود او شادمان می‌گردد و وقتی مردان و زنان بد و دزدان بر روی زمین راه می‌روند آزرده می‌شود. همان‌گونه که زمین همهٔ بارها را تحمل می‌کند، او نیز مظهری از تحمل و بردباری است.

اسپندارمذ

(بردباری و فروتنی مقدس)، در آیین زرتشتی، یکی از امشاسپندان،

نمایندهٔ بردباری و سازش اهورامزدا، واسطهٔ بین آفریدگار و آفریدگاران. در جهان خاکی نگهبانی زمین با اوست. وی موکل به روز پنجم هر ماه شمسی و دوازدهمین ماه (موسوم به اسپندارمذ) هر سال شمسی است.

اسپندارمذ: ← جشن اسپندارمذ

اسپ‌وارگان

صنف اصلی ارتش در زمان ساسانیان مانند دوره اشکانیان، سوارنظام است که اکثر فتوحات ایران در پرتو شجاعت و مهارت این صنف به‌دست آمده است. شاهان ساسانی به تعلیم و تربیت سواران توجه تمام داشتند و استادان مخصوص سوار نظام «اَندَرز بَذاسپ‌وارگان» موظف بودند که به شهرها و ولایات رفته به عدّه‌های ساخلو آنها فن سواری، طرز استعمال اسلحه و شیوه‌های جنگی را بیاموزند. آنها در نگاهداری و پرورش اسب نیز مراقبت می‌نمودند. برای توجه و معالجهٔ اسبها، بیطاران مخصوص به اسم «ستورپزشک» در ارتش ایران وجود داشت و هنگام جنگ مخصوصاً بر میزان علیق اسبها میافزودند که به زودی از پا در نیایند.

سوارنظام ایران در این دوره بیشتر سنگین اسحله و استعداد تعرضی آن به حدی بوده که غالباً لژیونهای معروف روم را بحال سواره مورد حمله قرار می‌داده است.

سوار سنگین اسلحه سراپا غرق آهن و پولاد می‌شد. اسلحه تعرضی او عبارت از یک نیزه بلند (۲ متر)، زین محکم، تیر و کمان و گاهی شمشیر با تبرزین بوده است. اسلحه دفاعی شامل یک سپر کوچک، زره بلند و کلاهخود بوده که صورت و پشت گردن را حفظ می‌نموده و همچنین زانوبند آهنین. این سوارها بر روی اسبهای خود برگستوان چرمی می‌کشیدند. از سوارنظام سبک اسلحه دوره اشکانی در این زمان کمتر

اسم برده می‌شود. وظیفهٔ این قسمت سوار را در ارتش ساسانیِ غالباً سوارهای سبکبار عرب انجام می‌دهند.

قسمت ممتاز سوار نظام ایران همان واحدهای گارد سلطنتی است که باسم جاویدان و جاناسپار معروف بوده است.

از بین سواران چریک که سلاطین دست نشانده ایران برای خدمت دولت حاضر می‌کردند دیلمیها، گیلکیها، چولهای گرگان و ارامنه در رشادت معروف و مورد توجه بوده‌اند.

اسپه

خاندان این پادشاهان به آخر نامشان کلمهٔ اسب افزوده‌اند و آنان طبقهٔ دوم از سلسلهٔ کیانی می‌باشند. چون اسب در زندگی آریاهای ایرانی و جنگاوران شرقی در روزگار قدیم نقش بزرگی را بازی می‌کرد، سواری و فروسیت از افتخارات ایشان محسوب می‌شد. از این‌رو نامهای کسان بسیاری را می‌بینیم که به کلمهٔ اسب ختم می‌شود، مانند: لهراسب یا ائوروت‌اسپه، گشتاسپه، پوروشسبه. ارجت سپه، جاماسپه. چون پایتخت ایشان در بلخ بود، از این جهت آن شهر را «زراسپ» یعنی اسب طلایی می‌گفتند.

اسپهبدان

سرزمین اسپهبدان بین دو ولایت گرگان و گیلان قرار داشت. از اصل و نسب این سلسله اطلاع درستی در دست نیست. به علت لقب «جیل» یا «گیل» آنها را از اهالی گیلان دانسته‌اند.

در تاریخ دسته‌های مختلفی از امیران طبرستان را به‌نامهای اسپهبدان یا اصفهبدان فاذوسپانان و استنداران می‌یابیم.

فان‌ذوسبان یا پادگسبان (به عربی فاذوسفان یا فادوسبان و به فارسی پاذوسبان یا پادوسپان) در زمان ساسانیان لقب امیر ناحیه یا حاکم

پادگس را داشت و اسپهبد لقب امیر سپاه آن ناحیه به حساب می‌آمد. و استنداران دورهٔ ساسانی شغل مدیریت املاک خالصه را داشتند.

ظاهراً در یک زمان معین تمام مناصب لشکری و کشوری ساسانی در طبرستان تقلید شده است.

سلسلهٔ اسپهبدان طبرستان در سال ۱۴۸ ه به‌دست خالدبن برمک حاکم طبرستان منقرض گردید و آخرین امیر این سلسله به‌نام خورشید خود را مسموم کرده هلاک شد.

در سال ۱۶۷ ه، ونداد هرمز نامی که خود را از بازماندگان قارن (کارن) سردار معروف اشکانی می‌دانست، سلسلهٔ جدیدی در طبرستان تأسیس کرد و خود را اسپهبد نامید. هادی خلیفهٔ عباسی او را امان داد (سال ۱۶۹ ه) و هارون در سال ۱۸۹ ه اسپهبدی او را به رسمیت شناخت.

مازیار (یا ماه یزدیار، یعنی کسی که ایزد و ماه یار اوست)، پسر قارن معروفترین فرد این خاندان ظاهراً اسلام را پذیرفت و مأمون او را «محمد مولی امیرالمؤمنین» نام نهاد و کنیت ابوالحسن به وی داد و همچنانکه بلاذری می‌نویسد: او را به حکومت طبرستان و رویان و دماوند نشاند و مرتبهٔ اسپهبدی به او داد.

مازیار ملک پدر را متحد کرده، به فکر توسعهٔ آن افتاد. جبال شروین را نیز متصرف شد و خود را پتشخوارگر یا ملک جبال که مخصوص امرای شروین بود ملقب ساخت. سرانجام علیه خلفا و حکومت بغداد قیام نموده و به فکر تجدید عظمت ایران باستان افتاد و به قول رابینو «از جاجرم تا گیلان دیواری ساخت که دارای دروازه‌ها و نگهبانان بود و هیچ کس اجازه نداشت از محلی که ماز نام داشت و داخل آن مازندران بود، رفت و آمد کند».

مازیار بالاخره در سال ۲۲۵ ه به دستور معتصم خلیفهٔ عباسی توسط عبدالله بن طاهر گرفتار و به بغداد روانه

گشت و در آنجا کشته شد.

اسپهبدان: ← **طبرستان**

اسپهبدیه

سلسلهٔ اسپهبدیه در نواحی طبرستان، گیلان، ری و قومس، با روی کار آمدن حسام‌الدوله شهریار بن قارن بن سرخاب بن شهریار تأسیس گردید. شهر ساری پایتخت ایشان بود. کوکب اقبال فرمانروایان اسپهبدیه در سال ۴۶۶ ﻫ درخشیدن گرفت. در آغاز از طرف سلجوقیان و سپس از جانب خوارزمشاهیان در این نواحی حکومت داشتند. آخرین فرد این سلسله شمس‌الملوک رستم بود که تا حملهٔ مغول به طبرستان (سال ۶۱۶ ﻫ) در آن نواحی حکومت راند.

اسپین تازا

از پادشاهان لیسی، نام این شاهزاده، علاوه بر سکه‌های او، بر روی سنگ نوشتهٔ قبر پسرش در تلمه سوس، که یکی از شهرهای مهم لیسی بوده است، حک شده است. متن نوشته، بدین قرار است: «توینه زیس پسر اسپین تازا» در این صورت پدر و پسر هر دو بر قسمتی از لیسی حکومت کرده‌اند.

استائوین

ایالتی که آتش جاودانی در آتشکدهٔ آن وجود داشته و ارشاک مؤسس سلسلهٔ اشکانی در مقابل آن آتش به تخت شاهی نشست. این آتشکده نسبتی با آتشکدهٔ آذر برزین مهر داشته که ظاهراً مکان آن نیز در شهر آساک بوده است.

اِستاتیرا

دختر داریوش که اسکندر در شهر شوش وی را به زنی گرفت.

استاجلو

قبیله‌ای بودند که به‌مساعدت شاه

اسماعیل اول (صفوی) درآمدند.

استاجلو: ← عبدالله‌خان استاجلو

استاجلو: ← مرشدقلی‌خان استاجلو

استاذسیس
قیام ~

در سال ۱۵۰ هجری شخصی به‌نام استاذسیس در خراسان علم طغیان برافراشت و پیروانی در حدود سیصد هزار تن از نواحی هرات و بادغیس و سیستان گردآورد و زحمات زیادی برای دولت عباسیان فراهم ساخت. این نهضت در مشرق ایران بالا گرفت و استاذسیس با سیصد هزار مرد جنگجو به‌سوی مروروود حرکت کرد. در اینجا اجثم مروروودی با عده‌ای به جنگ او برخاست، لیکن اجثم و یاران او کشته شدند و در نهایت خلیفه خازم‌بن خزیمه را به جنگ او فرستاد. در طی این مبارزات هفتاد هزار تن از پیروان او کشته شدند و چهارده هزار تن اسیر گردیدند که بلافاصله پس از پایان نبرد سرهای آنان را از تن جدا کردند. قوای خلیفه پس از آنکه بر استاذسیس دست یافتند او را به زنجیر کردند و به بغداد بردند. منصور استاذسیس را در بغداد به دار آویخت و به حیات وی پایان داد.

استال (Stahl)

مدیرکل روسی چارپارخانه‌های ایران (۱۲۹۴ تا ۱۲۹۵ هـ. ق.).

آستاندس

اصطلاح پارسی آستاندس astandes در متون متعدد یونانی تکرار شده است؛ بنابه نوشتهٔ پلوتارک در شرح حال اسکندر، داریوش سوم تا قبل از رسیدن به پادشاهی همین عنوان را در دربار داشت. لغت‌نامه سودا Souda این واژه را چنین معنا می‌کند: «آستانده‌ها حاملان نامه‌اند که پیغام‌ها را پی‌درپی از یکی به

دیگری می‌رسانند». هزی‌قیوس این افراد را (چاپار - پیک) می‌نامند.

استانما

ایستگاههای پستی هخامنشی بوده که بعدها به‌صورت کوچکترین واحد اداری درآمده است. در دوره سلوکیان استانما واحد کوچکتر هیپارخی بوده است.

استبذ

در زمان ساسانیان رئیس تشریفات دربار بوده است. و آنان را اندیمان کاران سردار هم می‌گفتند.

استخر

در زمان اشکانیان، در پارس نیز مثل سایر قسمتهای ایران شاهان کوچک و دست‌نشانده حکومت می‌کردند. شهر استخر و حوالی آن تحت حکومت مؤبدان معبد «آناهیتا» بود و بابک بر آن حکومت می‌کرد و بعد از او پسرش شاهپور و بعد اردشیر جانشین او شد. استخر در تمام مدتی که اردشیر در حال نبرد علیه اشکانیان بود پایتخت ساسانیان محسوب می‌شد و پس از سقوط اردوان و شکست دیگر مدعیان مانند خسرو، شاه اشکانی ارمنستان، پایتخت ساسانیان از استخر به تیسفون منتقل گردید. بعد از سقوط ساسانیان و تصرف ایران به‌وسیلهٔ اعراب مدتی ایران دارای حکومت مستقلی نبود و این سرزمین تحت تسلط اعراب بود و شهرهای مدینه در زمان خلفای راشدین، دمشق در زمان امویان و بغداد در زمان عباسیان مرکز حکومت بود. بعد از قیام ایرانیان تا زمان سلجوقیان هیچ گاه تمامی ایران زمین زیر یک درفش نبود که بتوان گفت کدام شهر پایتخت بوده و پایتختهای آن زمان با در نظر گرفتن اینکه در یک زمان چند شاه بر این سرزمین حکومت می‌کردند به شرح زیر هستند:

نیشابور ــ طاهریان.

زابل ــ صفاریان.

بخارا ــ سامانیان.

غزنین ــ غزنویان.

گرگان ــ آل‌زیار.

اصفهان ــ آل‌بویه.

همدان ــ آل‌بویه.

شیراز ــ آل‌بویه.

بغداد ــ آل‌بویه.

کرمان ــ آل‌بویه.

استخری

ابواسحاق ابراهیم‌بن محمد، از مردم استخر فارس بود که به کرخی نیز معروف بوده است. در سال ۳۴۰ هجری قمری شروع به‌مسافرت کرد و از عربستان تا اقیانوس اطلس را سیاحت نمود. ضمن این مسافرت با عدهٔ زیادی از دانشمندان آشنا گشته، سپس مشاهدات و اطلاعات خود را در دو کتاب به‌نامهای «صورالاقالیم و المسالک‌الممالک» تألیف کرد. وی را می‌توان اولین دانشمند در عالم اسلام دانست که دربارهٔ علم جغرافیا مبادرت به تألیف کرده است.

استرابون (Strabon)

جغرافی‌نویس معروف یونانی که در حدود سال ۵۰ ق. م. در آماسیه از بلاد کاپادوکیه متولد شد. تحصیلات عمیق و متنوع خود را در مدارس آسیای صغیر طی کرد، سپس در مصر به سفر پرداخت و تا آبشارهای نیل پیش رفت. در اسکندریه به مطالعه آثار جغرافی‌دانان متقدم پرداخت و طرح نگارش جغرافیای عظیم خود را ریخت. وی پس از مدتها سیر و سفر در سیسیل، یونان و آسیای صغیر حوالی سال ۲۱ میلادی در رم درگذشت. وی کتابی به‌نام «خاطرات تاریخی» داشته که از میان رفته که به دنبال و ذیل خاطرات تاریخی مذکور جغرافیای خود را در هفده جلد نوشته است. در این جغرافیای تاریخی علاوه بر وصف ممالک، به تاریخ مردم

آن و آداب و رسوم ایشان نیز پرداخته است.

استراتژ: ← ساتراپ

استراتک

از لحاظ اداری دولت سلوکیان به ساتراپیهایی منقسم می‌گردید که در رأس آنان حکام مأمور از طرف پادشاه یعنی فرمانداران کل و ساتراپها قرار گرفته بودند. به‌طوری که آپ‌پیان خبر می‌دهد در کشور سلوکیان تعداد ۷۲ ساتراپی وجود داشت ولی تارن معتقد است که این رقم مقرون به حقیقت و صحت نیست و آپیان ساتراپی‌ها را با تقسیمات آن مخلوط کرده است و با تقسیمات فرعی آنها که آپارخیا نامیده می‌شد یک‌جا به حساب آورده است.

آنچه مسلم است این است که در دولت سلوکیان تعداد ۲۵ تا ۲۸ ساتراپی وجود داشته است. ساتراپی‌ها به نواحی و نواحی به حوزه‌ها تقسیم می‌شدند. ساتراپ‌نشینها به اپارخیا و اپارخیاها به هیپارخیا و هیپارخیاها محتملا به استاتما تقسیم می‌شدند. استاتماها در آغاز همان ایستگاههای پستی هخامنشینان بوده و بعداً واحدهای اداری پایین‌تری را تشکیل می‌دادند.

(این واحدها در دوران حکومت اشکانیان نیز وجود داشته‌اند). هرساتراپی مرکزی داشت که استراتگ خوانده می‌شد و مقر جلوس فرمانده کل یعنی ساتراپ و همچنین ادارات مرکزی ساتراپی و خزانه شاهی و آرشیو (در این آرشیو اسناد رسمی و صورت مجلسهای حقوقی خصوصی نگاهداری می‌شد)، در آنجا بود و هر یک شعباتی به نام کازوفیلاکیا و خرئوفیلاکیا در تمام شهرهای ساتراپی داشتند. و منتسب به آن بودند و همان حقوق و اختیاراتی را داشتند که یک نفر شهرنشین در پلیس یونان داشت. بنابراین موضوع ملیت نه در داخل شهرها اهمیت داشت و نه در وضع حقوق حکومتی. شهرهایی هم

وجود داشتند که از این نوع مختلط بودند به‌طوری که مثلا در میان پلیس یونان در مشرق عده زیادی از اهالی محل با سازمانهای مستقل مدنی به نام پولی‌توما وجود داشتند. برای مثال چنین شهر «دوگانه»ای شهر سلوکیه واقع در کنار دجله را می‌توان نام برد. یعنی شهر عظیمی که به‌وسیلهٔ سلوکوس اول در قرن اول بعد از میلاد بنا شد و ششصد هزار تن جمعیت داشته است. در روی بعضی از سکه‌های این شهر دو الهه شهرها دیده می‌شوند که دست یکدیگر را گرفته و برجک کوچکی بر سر دارند.

از آنجایی که شهرهای محلی به سیستم پلیس اتصال می‌یافتند و در این سیستم سازمانهای اجتماعی و سیاسی و حقوقی صورتهای منطقی و قابل انعطافی داشتند (یعنی از لحاظ جنبه‌های مذهبی و بقایای مراسم و عادات منسوخهٔ کهنه و غیره آزادتر بودند) از این جهت طبیعتاً جوامع شهری تمدن و فرهنگ و همه نوع حیات یونانی را بهتر تحمل می‌کردند. زیرا این نوع تمدن با سازمانهای پلیسی ارتباطشان تنگ‌تر و نزدیکتر بود. جریان نفوذ تمدن یونان بیشتر جنبهٔ غیر منظم و خارج از اراده داشت. بدین معنی که یونانیان موقعیکه به‌عنوان فاتح وارد آسیا شدند و در ردیف هیئت حاکمه قرار گرفتند ذوق و سلیقه و طرز زندگی و زبان و عادات آنها مورد تقلید واقع شد و اهالی وابسته به طبقات عالی اجتماعی سعی کردند آن آداب و سنن را در زندگانی خویش وارد سازند. پادشاهان سلوکی قصد تبعیض ملی و یا نژادی نداشتند و به شهرهای محلی متکی بودند و طبقات عالیه و ممتازه را مهم می‌شمردند و از لحاظ متحدالشکل ساختن حکومت خود از این جریان حمایت می‌کردند.

استر Ester

همسر خشایارشا که مورخان یونانی دربارهٔ زیبایی، آرایش، غرور و

زیور و زینت آلات این زن داستانهایی باورنکردنی بیان داشته‌اند.

اَشْتَوَت

در اوستا زیاد آمده و به معنی ستودن و ستایش است.

استوت ارت: ← سوشیانت

استودان

استخواندان ـ چاه و یا لوله‌های استوانه‌ای شکل که زردشتیان استخوانهای اجساد را در درون آن می‌ریخته‌اند، زیرا آب و خاک و آتش مقدس‌اند و آلودن آنها در دین زرتشت جایز نیست.

اَستوویذودتو

(استوپهات) دیومرگ است که با دیووایو می‌آید. در پرگرد ۵ وندیداد صراحتاً از دیو مرگ یاد شده که در سرپل چینوت می‌کوشد روان را به دوزخ بکشاند.

اَستویداد / اَستوِهات

دیوی که مفهوم نام او در هم شکننده و از هم جدا کنندهٔ استخوانهاست. او دارای کمندی است که آن را برگردن قربانی مورد نظر خود می‌اندازد. اوست که برای نخستین بار مرگ را بر کیومرث، پیش نمونهٔ انسان، مستولی می‌کند. دیوی است که چون دست بر مردم زند، خواب آورد و چون سایه بر آنان افکند، تب و چون دیده بر آنان دوزد، مرگ.

اسحاق‌ابن‌البتکین

فرمانروای مستقل ولایت غزنه و از امرای دولت غزنویان در دورهٔ قبل از سلطنت آل ناصر. وی بعد از وفات پدرش البتکین به حکومت غزنه رسید (۳۵۲).

اسحاق ترک

قیام ~

اسحاق از کسانی بود که پس از قتل

ناجوانمردانه ابومسلم، بر ضد عباسیان به‌پا خاسته بود. اسحاق به اعتبار شروع دعوت خویش در شهرهای ترک ماوراءالنهر به اسحاق ترک مشهور شد و پس از قتل ابومسلم به ماوراءالنهر رفته و مدعی شد که ابومسلم نمرده بلکه در یکی ازکوههای ری پنهان شده است و روزی دوباره ظاهر خواهد گشت و آنان را به قبول رسالت ابومسلم دعوت کرد. گفته‌اند که: اسحاق از نسل زیدبن علی بود و به این اعتبار دعوی امامت می‌کرد. کار وی در این ادعا روز به‌روز بالاگرفت و گروه انبوهی بر او گرد آمدند. هواخواهان اسحاق را مسلمیه می‌گفتند، زیرا طرفداران ابومسلم بودند و اسحاق نیز می‌گفت که ابومسلم را زرتشت فرستاده و زرتشت نمرده است، بلکه وی بار دیگر ظهور خواهد کرد و کیش ایرانیان را به مقام و منزلت نخستین خواهد رسانید.

اسدالله علم: ← علم

اسرائیل‌ابن سلجوق

متوفی سال ۴۲۲ یا ۴۲۶ هـ. ق.، از اجداد سلاجقه. سلطان محمود غزنوی، به‌سبب آنکه او با علی تکین بخارا را تصرف کرده بود، به ماوراءالنهر رفت و وی را گرفتار نمود و در قلعهٔ کالنجر مولتان بازداشت. اسرائیل هفت سال بعد در صدد فرار برآمد، اما دستگیر شد و در راه وفات یافت.

اسرحدون

پادشاه (۶۸۱ـ۶۶۸ ق. م.) آشور، پسر سناخریب که کلدانیان را مغلوب و مصر را فتح نمود. وی ایلام را مطیع ساخت و آسوربانی پال جانشینش شد. از بناهای بزرگی که ساخته قصر نمرود است در نزدیک نینوا.

اَسَرو (Asaru)

یکی از عناوین مردوخ که او را به دَهِش‌های آب و آبیاری باغها مربوط می‌کند.

اسروشنه: ← اشروسنه

اسرون

پیشوای دینی، روحانی، کسی که مأمور نگهبانی آتش مقدس است.

اسفاربن شیرویه

از رجال متنفذ دستگاه فرزندان ناصرکبیر. وی مردی سفاک و سختگیر و شجاع بود و به زودی در گرگان و طبرستان دستگاهی یافت و سپس گرگان را از سید ابوجعفر منتزع ساخت و مازندران را فتح کرد و مدتی میان او و «ماکان» بر سر طبرستان و گرگان زد و خورد بود تا در ۳۱۵ ه. ق. شکست یافت و به خراسان گریخت و چندی بعد به همراهی یکی از سرداران خود بهنام مردآویج به طبرستان تاخت. در این جنگ داعی صغیر بهدست مردآویج کشته شد و گرگان و طبرستان بار دیگر بهدست اسفار افتاد. وی از آنجا به ری حمله برد و ماکان را از آن دیار بیرون راند و بر قزوین و قم و زنجان نیز تسلط یافت و قزوین را غارت کرد. در این هنگام مردآویج از او روی برگرداند و از قزوین به زنجان که اقطاع او بود رفت و از آنجا لشکری گرد آورد و بر قزوین تاخت، اسفار از او بگریخت و به ری و قومس و از آنجا به طبس پناه برد و چون دشمن او ماکان در این هنگام در خراسان بود از آنجا بهقصد دیلمیان بازگشت و در طالقان گرفتار لشکر مردآویج شد و به قتل رسید.

اسفراینی

فضلبن احمد اسفراینی که مدتی وزارت و کتابت سلطان محمود غزنوی را داشته است؛ او فردوسی طوسی را جهت نظم شاهنامه بارگاه پادشاه بزرگ غزنین دعوت کرده است. خدمت بزرگتر فضلبن احمد این است که او در زمان وزارت کتابت، دیوان خویش را از تازی به پارسی برگردانید و بدین طریق

زبان فارسی، زبان رسمی و دولتی گردید و تسلط تازیان برافتاد.

اسفندیار (خاندان)

یکی از خاندانهای هفت‌گانه ساسانی (ویس پوهران). مقر افراد این خاندان ری بوده.

اسفندیاری ـــ ثریا: ← ثریا اسفندیاری

اسفهسالار: ← سپهسالار

اسکایی‌ها: ← ساک‌ها

اسکندر

پسر قرایوسف از پادشاهان قراقویونلو که در سال ۸۲۳ به حکومت رسید و بیش از یک سال از سلطنت او نمی‌گذشت که مورد حملهٔ سپاهیان شاهرخ قرار گرفته و به ناچار فرار کرد، ولی چندی بعد مجدداً به آذربایجان برگشت. بالاخره در سال ۸۴۰ هـ. ق. به تحریک شاهرخ از جهانشاه قراقویونلو برادر خود، شکست خورد و یک سال بعد در ۸۴۱ هـ. ق. به‌دست پسرش کشته شد.

اسکندربیگ منشی

مورخ ایرانی و منشی شاه عباس اول صفوی. اثر معروفش «تاریخ عالم آرای عباسی» است.

اسکندرخان زند

متوفی ۱۱۶۷ هـ. ق. از رؤسا و دلاوران طایفهٔ زند؛ برادر مادری کریم‌خان زند. وی در دوره‌ای که زندیه به حال تبعید در خراسان به‌سر می‌بردند از رؤسای آنها محسوب می‌شد و مقارن قتل نادرشاه افشار نیز از کسانی بود که ریاست کریم‌خان را قبول نموده بود. اسکندر در جنگ با محمدحسن‌خان قاجار در استرآباد که منتهی به فرار کریم‌خان به تهران شد، از همدستان

کریم‌خان بود و در جنگ با آزادخان افغان هم وی جزء امرای کریم‌خانِ بود و حسادت و رقابت او با شیخ علی‌خان زند، تا حدی از اسباب شکست اول کریم‌خان در این جنگ شد. بعد از شکست کریم‌خان در دو آبهٔ سیلاخور، از آزادخان افغان، اسکندرخان با او به جانب شیراز رفت و در قمشهٔ اصفهان با فتحعلی شاه افشار که از جانب آزادخان در پی دفع کریم‌خان بود برخورد نمود و پس از جنگ سختی اسکندرخان کشته شد.

اسکندر قراقویونلو

متوفی ۸۱۴ هـ. ق. امیر (۸۲۳ـ ۸۳۸ هـ. ق.) ترکمان از طایفهٔ قراقویونلو، پسر و جانشین قرایوسف در ۸۲۸ هـ. ق. اخلاط و در ۸۳۰ هـ. ق. کردستان را ضمیمه قلمرو خویش کرد. در ۸۳۲ از امیر شاهرخ تیموری شکست خورد و در ۸۳۹ امیر شاهرخ، ملک او را به برادرش جهانشاه قراقویونلو که به اطاعت او در آمده بود داد. اسکندر به روم رفت و چندی بعد برگشته در صوفی‌آباد تبریز با جهانشاه جنگ کرد اما منهزم شد و چندی بعد به‌دست پسرش قباد به قتل رسید.

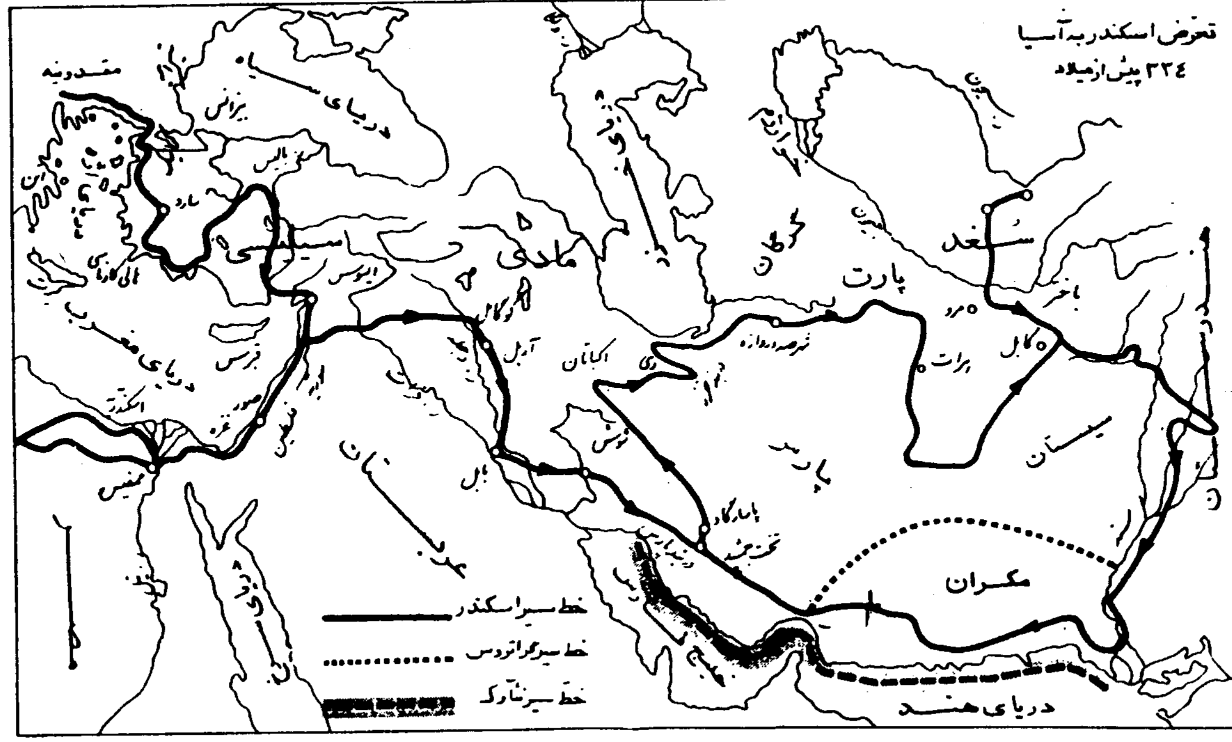
اسکندر گورکانی

پادشاه و شاهزادهٔ سلسلهٔ گورکانی، پسر میرزا عمر شیخ. وی در ۸۱۲ هـ. ق. پس از کشته شدن برادرش پیر محمدابن عمر شیخ در فارس به‌جای او نشست و چندی بعد بر اصفهان نیز استیلا یافت و آن شهر را از برادر خویش میرزا رستم گرفت و بر عراق و فارس مستولی شد (۸۱۳ هـ. ق.) عاقبت میرزا شاهرخ جهت سرکوبی او و به‌تحریک و التماس برادرش میرزا رستم، به دفع او لشکر کشیده عراق و فارس را از او گرفت. او با آنکه در نزدیک اصفهان شکست خورد، به‌دست شاهرخ گرفتار گشته به امر او و به سعی و تحریک گوهرشادآغا به‌دست برادر خویش

میرزا رستم نابینا گشت (جمادی‌الاولی ۸۱۷ هـ. ق.).

اسکندر مقدونی

اسکندر کبیر. اسکندر سوم (در سلسلهٔ پادشاهان مقدونیه) در مآخذ اسلامی اسکندر رومی یا اسکندر ذوالقرنین پادشاه (۳۳۶ ـ ۳۲۳ ق. م.) مقدونیه؛ پسر فیلیپ دوم. در خدمت ارسطو تعلیم و تربیت یافت و در ۲۰ سالگی به سلطنت رسید. در آغاز پادشاهی گرفتار جنگهای داخلی و شورش شهرهای یونان شد. در ۳۳۴ ق. م. به قصد ایران از تنگهٔ هلسپونت وارد آسیا شد. نخستین جنگ او با ایرانیان جنگ گرانیکوس است که با پیروزی او پایان یافت (۳۳۴ ق. م.) پس از مرگ ممنون، راه ایران را در پیش گرفت. در جنگ (۳۳۳ ق. م.) ایسوس، داریوش سوم شکست خورد و اگرچه جان سالم به‌در برد، مادر و زن و دخترش به‌دست اسکندر افتادند. پس از تصرف فینیقیه و مصر، به تعقیب داریوش از دجله و فرات گذشت، و در جنگ (۳۳۱ ق. م.) گوگمل نیز پیروز شد. پس از تسخیر بابل و شوش، عازم تخت جمشید گردید؛ مقاومت آریو بارزانس به‌جایی نرسید و اسکندر تخت جمشید را گرفته عدهٔ زیادی از مردم را کشت و شهر را غارت کرد و به‌تحریک طائیس، کاخهای شاهان هخامنشی را آتش زد (برخی از مورخین معتقدند که آتش گرفتن تخت‌جمشید به‌دست اسکندر نبوده است). بعد از تسخیر خراسان تا کنار سیحون پیش رفت و از آنجا تا هند و رود سند را گرفت، ولی چون لشکریانش حاضر نشدند از آنجا فراتر روند از جنوب ایران به بابل بازگشت. وی دیری نگذشت که تسلیم آداب و رسوم ایرانی شد و لباس شاهان هخامنشی را به تن کرد و تاج کیانی بر سر گذاشت. شهرهای زیادی به اسم اسکندریه (از جمله اسکندریه در مصر) بنا کرد. و نیز گفته‌اند از کارهای وی بنای


تعرض اسکندر به آسیا
۳۲۴ پیش از میلاد
مقدونیه
دریای سیاه
بیزانس
دریای مغرب
دریای خزر
ماد
گرگان
پارت
سغد
مرو
باختر
کابل
هرات
اکباتان
پارس
پاسارگاد
تخت جمشید
شوش
بابل
مکران
سیستان
هندوستان
دریای هند
ممفیس
خط سیر اسکندر
خط سیر کراتروس
خط سیر نئارک

سد یأجوج و مأجوج است. اسکندر در اوج جوانی از دنیا رفت.

اسکندر منشی

اسکندر، منشی شاه عباس بزرگ؛ وی تاریخ حیات صفویه را تا شاه صفی جانشین شاه عباس به‌نام عالم‌آرای عباسی به رشتهٔ تحریر درآورده است. تاریخ تألیف کتاب مذکور سال ۱۰۲۵ هجری است.

اسکندرنامه

از کتابهای فارسی که اصل پهلوی داشته‌اند، اسکندرنامه است. حکیمی به نام کالیستنس (۳۶۰ تا ۳۲۷ ق.م.) کتابی دربارهٔ فتوحات اسکندر نوشته بود که در همان اوان از میان رفته بود. در قرن دوّم میلادی قصه‌پردازی از مردم مصر که به احتمال قوی با فرهنگ یونانی آشنا بوده، از اخبار و اقوال و روایاتی که دربارهٔ اسکندر شنیده بود، مجموعه‌ای به یونانی فراهم آورد که منشأ همهٔ روایات موجود از قصهٔ اسکندر است. وی را کالیستنس دروغین می‌نامند. اصل کتاب وی نیز در دست نیست. در سال ۳۳۰ میلادی نویسنده‌ای به نام ژولیوس والریوس این اثر را از یونانی به لاتینی ترجمه کرد و در اواخر ساسانی قصهٔ اسکندر از یونانی به پهلوی ترجمه شد و از همین ترجمهٔ پهلوی در تدوین خدای نامه استفاده گردید. قصهٔ اسکندر به سریانی، ارمنی، عبری، عربی و حبشی نیز ترجمه شده است. قدیم‌ترین اسکندرنامهٔ منثور فارسی موجود، در زمانی میان قرن ششم تا هشتم میلادی نوشته شده است.

اسکندری، ایرج

دبیر اول سابق حزب توده و نمایندهٔ مجلس در دورهٔ چهارم و عضو «گروه ۵۳ نفر». پس از برگزاری شانزدهمین‌پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب توده در اسفندماه ۱۳۵۷ از مقام دبیر اولی حزب برکنار می‌گردد.

اسکندری، محسن

محسن اسکندری (سلیمان میرزا) از سران «حزب اجتماعیون» و از پیشگامان اولیه و مؤسس «حزب تودهٔ ایران» و وزیر فرهنگ در کابینهٔ رضاخان.

اسماعیل‌بن احمد سامانی

امیراسماعیل‌بن احمد در حقیقت بنیانگذار دولت سامانی است. وی بر ماوراءالنهر دست یافت و پس از شکست دادن عمرولیث. خراسان و سیستان را، تا ری و قزوین به قلمرو خود بیفزود و مدتی بر گرگان و طبرستان نیز حکومت کرد و در آن ناحیه با سادات علوی زیدی در افتاد. او برخلاف یعقوب و عمرو با خلیفهٔ بغداد میانهٔ خوش داشت و به ایشان وفادار بود و خلفای عباسی از او و خاندان سامانی حمایت می‌کردند. اسماعیل سامانی مردی دلیر و جوانمرد و پرهیزکار و دیندار و خداترس بود و پس از غلبه بر دشمنان داخلی به جهاد با کفار و جنگ با ترکان غیر مسلمان پرداخت، از این جهت او را در تاریخ سالارغازیان خوانده‌اند. ابوالفضل بلعمی وزیر فاضل وی بود. اسماعیل کمی پس از غلبه بر ترکان در ۱۴ صفر سال ۲۹۵ هـ. درگذشت. جسد او را در همان شهر بخارا که پایتخت او بود به خاک سپردند که هنوز بقعهٔ او باقی است.

اسماعیل خوجانی

خواجه اسماعیل خوجانی از وزیران میرزا سلطان ابوسعید (دورهٔ تیموریان).

اسماعیل دوم

فرزند شاه طهماسب صفوی از پادشاهان بی‌لیاقت و عیاش دوره صفویه.

اسماعیل سامانی

(ابوابراهیم اسماعیل‌ابن احمد سامانی) دومین امیر (۲۷۹ ـ

۲۹۵ هـ. ق.) از امرای سلسلهٔ سامانی. در فرغانه به دنیا آمد. از سال ۲۶۰ تا ۲۷۹ هـ. ق. از جانب برادرش نصرابن احمد در بخارا امارت کرد. و بعد از وفات برادر نیز که امارت تمام ماوراءالنهر بدو رسید، همچنان در بخارا ماند و در سال ۲۸۰ هـ. ق. خلیفه فرمان امارت ماوراءالنهر بدو داد. در ۲۸۷ با عمرولیث صفاری که به قصد مبارزه با او آمده بود روبرو شد و او را در بلخ اسیر نمود. اما محمدبن زید پادشاه طبرستان مدعی امارت خراسان شد و سردار سامانی محمدابن هارون، وی را شکست داد، ولی خود عصیان کرد. و اسماعیل خود به دفع وی پرداخت و ری و قزوین را ضمیمهٔ قلمرو خویش ساخت. وی هجوم ترکان را که از جانب مشرق آمده بودند در سال ۲۹۱ دفع کرد. او در بخارا وفات یافت و در همانجا مدفون شد.

اسماعیلیه

فرقه‌ای است که از نام اسماعیل یکی از پسران امام جعفرصادق (ع) مأخوذ است. اینان را به القاب مختلف چون باطنیه، قرامطه، تعلیمیه، فاطمیه، سبعیه، ملاحده، حشیشیه، نزاریه، مستعلویه و سفاکین خوانده‌اند.

این جماعت تا حضرت امام جعفرصادق (ع) با شیعیان اثنی‌عشریه موافقند و پس از آن حضرت، گروهی اسماعیل‌بن جعفر را که در زمان پدر وفات کرده بود، امام هفتم می‌دانستند و به‌تدریج محمدبن اسماعیل را پیغمبر دانسته و بر این شدند که حق جل و علا، هفت پیامبر یا «ناطق» فرستاده است. از زمان عبدالله القداح مذهب اسماعیلیه به‌تدریج با سایر مذاهب شیعه اختلاف پیدا نمود به نوعی که سایر شیعیان هم از آن بیزار بودند. ولی از طرف دیگر مذهب اسماعیلی طرفدار جدی پیدا نمود تا بالاخره تأسیس سلطنت فاطمی را در مصر نمودند. از مبلغین و رؤسای نامدار اسماعیلیه در ایران حسن صباح بود.

امرای اسماعیلی الموت

داعیان دیلم

۵۱۸ـ۴۸۳ ق / ۱۱۲۴ ـ ۱۰۹۰ م.

حسن صباح (۳۴ سال).

۴۸۳ ق / ۱۰۹۰ م. تصرف الموت.

۴۸۵ ق / ۱۰۹۳ م. مرگ نظام‌الملک و ملکشاه.

۴۸۷ ق / ۱۰۹۴ م. مرگ المستنصر: شقاق نزاری.

۴۹۴ ق / ۱۱۰۰ م. احمد عطاش در شاهدز.

۴۹۸ ق / ۱۱۰۴ م. مرگ برکیارق؛ محمد تپر در قدرت.

۵۰۰ ق / ۱۱۰۷ م. سقوط شاهدز.

۵۱۱ ق / ۱۱۱۸ م. مرگ محمد تپر، برداشته شدن شهربندان الموت.

۳۲ ـ ۵۱۸ ق / ۳۸ ـ ۱۱۲۴ م.

بزرگ امید (۱۴ سال).

۵۲۰ ق / ۱۱۲۶ م. ساخته شدن میمون‌دز.

۵۲۹ ق / ۱۱۳۵ م. قتل المسترشد.

۵۷ ـ ۵۳۲ ق / ۶۲ ـ ۱۱۳۸ م.

محمدبن بزرگ امید (۲۴ سال).

۵۳۲ ق / ۱۱۳۸ م. قتل الراشد.

امامان قیامت

۶۱ ـ ۵۵۷ ق / ۶۶ ـ ۱۱۶۲ م.

حسن دوم علی ذکره‌السلام (۴ سال).

۵۵۹ ق / ۱۱۶۴ م. قیامت: نسخ شریعت.

۶۰۷ـ ۵۶۱ ق / ۱۲۱۰ ـ ۱۱۶۶ م.

محمد دوم پسر حسن دوم (۴۴ سال).

۵۸۸ ق / ۱۱۹۳ م. مرگ راشدالدین سنان، رئیس اسماعیلیان شام.

۵۹۰ ق / ۱۱۹۴ م. خوارزمشاهیان در عراق عجم جانشین سلجوقیان می‌شوند.

امامان ستر

۱۸ ـ ۶۰۷ ق / ۲۱ ـ ۱۲۱۰ م.

حسن سوم پسر جلال‌الدین‌بن محمد دوم (۱۱ سال).

دولت اسماعیلی و مراکز مهم آن در قیام

۶۱۲ ق / ۱۲۱۵ م. شکست منگلی.

۵۳ ـ ۶۱۸ ق / ۵۵ ـ ۱۲۲۱ م.

محمد سوم علاءالدین‌بن حسن سوم (۳۴ سال).

۶۲۸ ق / ۱۲۳۱ م. مرگ سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه.

۶۵۱ ق / ۱۲۵۳ م. گردکوه در برابر مغولان پایداری می‌کند.

۵۴ ـ ۶۵۳ ق / ۵۶ ـ ۱۲۵۵ م.

خورشاه رکن‌الدین‌بن محمد سوم (۱ سال).

۶۵۵ ق / ۱۲۵۷ م. مغولان اسماعیلیان را قتل‌عام می‌کنند و خورشاه را می‌کشند.

اَسنَیه

ایزدان نگهبان اوقات پنجگانهٔ شبانه‌روز. کلمهٔ اوستایی اسنیه به گاه و هنگام ترجمه شده است. اسنیه از کلمه اسنه به معنی روز آمده و وقتی یه به آن اضافه شود معنی روزانه یا تقسیمات روز را می‌دهد. در پنج نماز و سرود که بایستی در این پنج گاه سروده شوند همه نیکان، همه عناصر سود رسان طبیعت، فروهران، ایزدان، امشاسپندان، صفات و اعمال نیکو و خداوند بزرگ ستوده شده‌اند.

اُشهنگاه: ← **اوشهین‌گاه**

اشاقه‌باش = قویونلو

ایلاتی بودند از تیره و قبایل قاجار که در طول درهٔ رود گرگان کوخهایی را بر پا کرده بودند و بعدها میان این کوخ‌نشینها اختلافاتی روی داد. سران ایل، حد فاصلی برای حوزه سکونت و چراگاه احشام قبایل تعیین کردند که رود گرگان شاخص آن بود و بدین ترتیب عده‌ای از قبایل قاجار در حوضهٔ علیای رود گرگان و عدهٔ دیگر در حوضهٔ سفلای آن رود ساکن شدند که به دستهٔ اول «یُخاری‌باش» و به دستهٔ دوم «اشاقه‌باش» که دو اصطلاح ترکی است

مشهور شدند و دستهٔ اول به «دولو» و دستهٔ دوم به «قویونلو» معروف گردیدند. این دسته از حیث مختصات محلی و از لحاظ حسن خدمت به سلاطین عصر به‌تدریج قوت گرفتند و هر کدام که بهتر می‌توانستند محبت و توجه سلاطین را به‌خود جلب کنند بیشتر مورد نوازش و عطایای ملوکانه قرار می‌گرفتند.

اشاوهشتا

به معنی بهترین تقوی، در دین زرتشت.

اشاوهشته: ← اردیبهشتگان

اشتات

نام روز بیست و ششم ماه است و نام ایزدی است که موکل این روز است.

«اشتاد نام روز بیست و ششم است از هر ماه شمسی و نام فرشته‌ای است که موکل است بر روز اشتاد و امور و مصالحی که در آن روز واقع می‌شود تعلق به او دارد و نیک است در این روز حاجت خواستن و جامه پوشیدن و صدقه دادن و نام نسکی است از جملهٔ بیست و یک نسک کتاب زند (برهان)».

اَشْتاد

نماد دیگری از عدالت است. او را راهنمای مینوان و جهانیان می‌دانند و می‌گویند به همراه زامیاد، ایزد زمین، روان مردگان را در ترازو می‌گذارد. از ایزدان ایران باستان. در آیین زردشتی، ایزد راهنمای مردم این جهان و جهان دیگر، موکل بر زمین و بروز بیست و ششم.

اشتاد: ← ارشتات

اَشْتاد یشت

دارای ۹ بند است. آشتاد صورتِ پهلویِ اَرْشْتات اوستایی به معنی «درستی، عدالت» است. نام این یشت با

مطالب آن مناسب نیست و حتی این واژه در متن این یشت نیامده است. بندهای ۱ و ۲ دربارهٔ فرّه ایرانی و غلبهٔ آن بر دیوان گوناگون و کشورهای غیر ایرانی است. در بندهای ۳ و ۴ ایزدبانو اَشی و دربندهای ۵ تا ۷ باد و تیشتر و در بند ۸ دعای اهونَوَر ستایش شده است و یشت با ستایش مجدّد فرّه ایرانی پایان می‌پذیرد.

اشرف افغان

متوفی ۱۱۴۲ ه. ق. غاصب سلطنت صفوی که در ۱۱۳۷ ـ ۱۱۴۲ ه. ق. در ایران پادشاهی کرد. پسر میرعبدالله افغان و پسر عم و جانشین محمود در ۱۱۳۷ که به‌جای وی نشست. در آغاز کار در صدد استمالت شاه سلطان حسین برآمد و از خود تدبیر و شفقتی نشان داد، اما چون از این راه موفق به اجرای خیالات خود نشد، از آن شیوه دست بداشت. وی با ترکان عثمانی که با روسها بر ضد افغان متحد شده بودند جنگ کرد. و با آنکه بر آنها ظفر یافت، قراردادی دوستانه با آنها بست و خلافت سلطان عثمانی را به رسمیت شناخت و قسمتی از ولایات ایران را نیز به آنها واگذاشت (۱۱۴۰ ه. ق.) چندی بعد مواجه با قیام شاه طهماسب دوم صفوی شد که به کمک نادرقلی افشار، مشهد و هرات را گرفته و قدرتی یافته بود. اشرف راه خراسان را در پیش گرفت، اما در مهماندوست دامغان شکست خورد و به‌سوی اصفهان عقب نشست. نادرقلی، سردار شاه طهماسب، اشرف را تعقیب کرد، اشرف در مورچه‌خورت اصفهان به مقاومت پرداخت اما شکست خورد، پس به اصفهان رفت و خزاین را برگرفت و شاه سلطان حسین را کشت و راهی شیراز شد. نادر در پی او رفت و در زرقان اشرف را شکست دیگری داد. اشرف راهی قندهار شد اما در راه به‌دست یکی از رؤسای بلوچ مقتول شد و سرش

را بـا پـاره‌ای الـماس درشت کـه بـر بازویش بسته بود به اصفهان نزد شاه طهماسب دوم فرستادند.

اشرف‌الدین حسینی

۱۲۸۸ هـ. ق. (۱۳۱۳ هـ. ش.) شاعر و روزنـامه نـویس ایـرانـی، نـخست در رشت روزنامۀ نیسم شمال را منتشر کرد. پس از استقرار مشـروطیت، بـا سـپهدار اعظم به تهران آمد، و روزنامۀ مـزبور را کـه حـاوی اشـعار فکـاهی اجـتماعی و انتقادی وی بود در پایتخت انـتشار داد. کتاب باغ بهشت و نسیم شمال قسمتی از آثار فکاهی اوست.

اشرف پهلوی

وی دخـتـر رضـاشاه و خـواهـر دوقلوی محمدرضا پهلوی بود. او با علی قوام ازدواج کرد که حاصل ایـن ازدواج یک فرزند به‌نام شهرام پهلوی نیا بود که در نیروی دریـای شـاه سـمت مـعاونت فرماندهی را داشت.

اشرف چوپانی

مـسـتوفی ۷۵۸ هـ. ق. از امـرای بـزرگ خـاندان چـوپانی در دورۀ سلطنت ایلخانیان، پسر امیر تیمورتاش و نـوادۀ امـیر چـوپان. وی در سـنۀ ۷۴۳ هـ. ق. بـه حکـم بـرادر خـویش امیر شیخ حسن چوپانی جـهت تسـخیر شـیراز رفت. امـا کـاری از پـیش نـبرد و چندی بـعد یکـی دیگـر از امـرا کـه بـه خدمت امیر شـیخ حسـن ایـلکانی بـود به‌تحریک امیر شیخ حسـن چـوپانی در صدد گرفتن او برآمد ولی اشرف از آنجا بگریخت و یک چـند در حـدود ابـهر و اصفهان و شـیراز راه غـارت را در پـیش گرفت و پس از آن به آذربایجان رفت. در سال ۷۵۸ هـ. ق. جانی‌بیگ پادشاه ازبک جهت دفع شر او بـه آذربـایجان لشکـر کشید، ملک اشرف مـتواری و شکست خورد، اما در راه دستگیر شد و به قـتل رسید. ملک اشرف موصوف به ظـلم و تعدی است.

اشعری

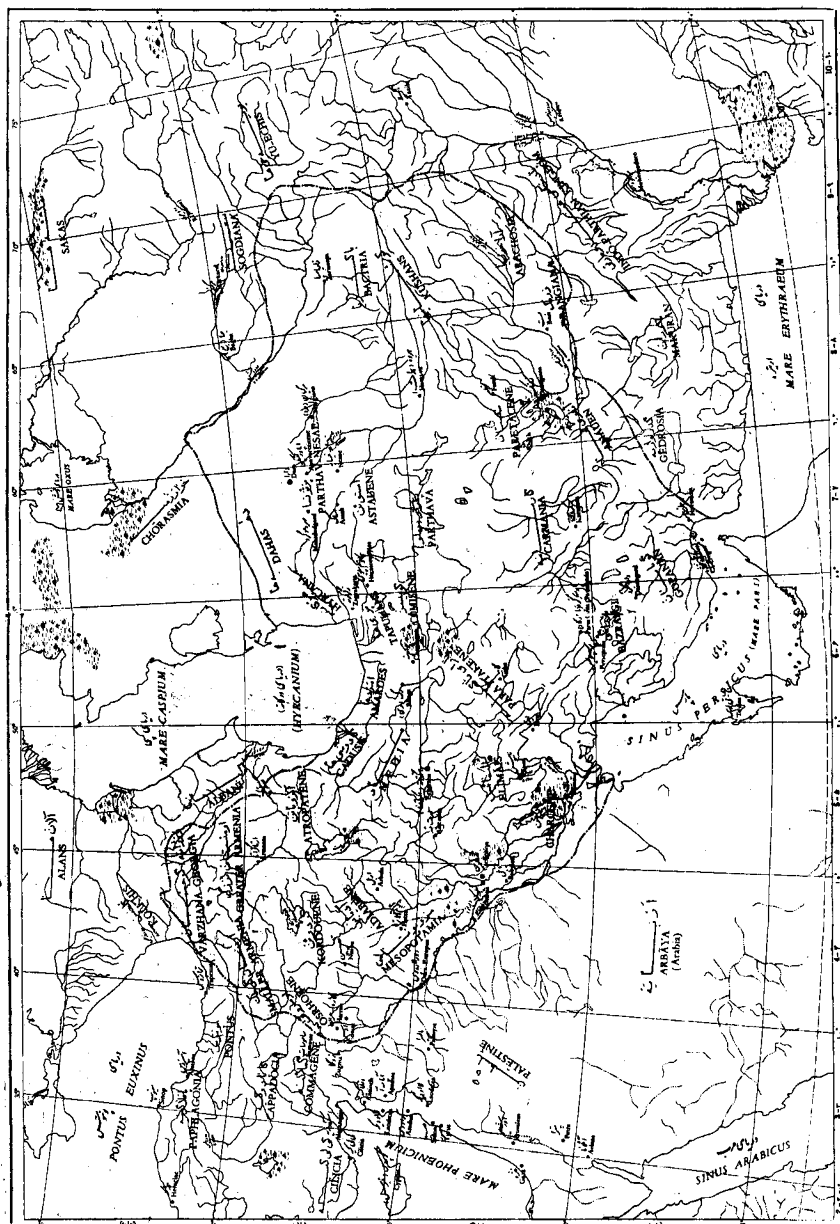
بنیانگذار این نحله، «علی‌بن اسماعیل معروف به ابوالحسن اشعری»، به سال ۲۶۰ ه. ق. تولد یافت و در ۳۳۰ چشم از جهان فرو بست. او تا چهل سالگی پیرو معتزله بود و در اصول آن مذهب در زمرهٔ صاحبنظران قرار داشت. پس از آن در یک روز جمعه از مسجد بیرون رفت و از معتزله کناره گرفت و مذهب اشعری را به‌وجود آورد. در زمان آل‌بویه گروهی از پیروان اشعری در نواحی خراسان وجود داشتند.

اشک = ارشک (Arsace)

اشک اول مؤسس سلسلهٔ اشکانی در سال ۲۵۰ ق. م. به مساعدت قبیله چادرنشین «آپارنی» که شعبه‌ای از قوم «داهی» بود، خود را از تحت حمایت سلوکیان رها ساخت و گویند در جنگی که با باختران نمود کشته شد (۲۴۸ ه. م.). پادشاهان اشکانی به احترام او کلمهٔ اشک را بر نام خود افزودند. نام اشکانی که در اصل ارشکانی بوده مأخوذ از اسم ارشک، سرسلسلهٔ این خاندان است. بعد از کشته شدن او جانشینانش نام وی را بر خود نهاده و او را لقب اپیفانس که به معنی دلبر و نامدار است ملقب ساختند.

اشکانیان

(۲۵۰ ق. م. ۲۲۴ م.) اشکانیان که از قوم پارت بودند از ایالت پارتیا که مشتمل بر خراسان فعلی بود برخاستند. نام سرزمین پارت در کتیبه‌های داریوش «پرثوه» آمده است. چون پارتیان از اهل ایالت پهله بودند، از این جهت در نسبت به آن سرزمین ایشان را پهلوی نیز می‌توان خواند. ایالت پارتیا از مغرب به دامغان و سواحل جنوب شرقی دریای خزر و از شمال به ترکستان و از مشرق به رود تجن و از جنوب به کویر نمک و سیستان محدود می‌شد. قبایل پارتی در آنجا با قوم داهه که در مشرق دریای



اشکانیان (پارت‌ها)

خـزر مـی‌زیستند در یکـجا سکـونت داشـتند و سـپس از آنـها جـدا شـده در ناحیه خراسان مسکـن گـزیدند. بـر اثـر انحطاط و ضعفی کـه در دولت مـرکزی اشکانی پدید آمده بود اردشیر یکـی از امیران دست‌نشـاندهٔ پـارس کـه قـدرتی به‌هم رسانیده بود، برعلیه اردوان سر به شورش برداشت. اردشیر پس از تسخیر کـرمان و اصـفهان، اردوان را در دشت هرمزگان که مـیان بـهبهان و شـوشتر در کنار رود جراحـی قـرار داشت شکست سختی داد و او را در آن جنگ بـه قـتل رسـانید. سـپس اردشیر خـود را شـاه خـوانـده بـر هـمهٔ ایـران دست یـافت و بیشتر شاهزادگـان اشکـانی را بکشت و دولت نیرومند اشکانی پس از ۴۷۰ سال حکـــومت مـنقرض گشت (۲۲۴ م.).

تاریخ دولت اشکانی را می‌توان بـه سـهٔ دوره تـقسیم کـرد: ۱ ـ تأسیس دولت اشکانی وکوتاه کردن دست سلوکیان، از قـیام ارشک تـا دورهٔ مـهرداد دوم؛ ۲ ـ اعتلای دولت اشکانی و رقابت ایـران و روم؛ ۳ ـ انحطاط دولت اشکانی.

شاهان مهم اشکانی عبارت بودند از:

۱ ـ اشک اول (فوت ۲۴۸ ق. م.).
۲ ـ تیرداد اول (فوت ۲۱۱ ق. م.).
۳ ـ اردوان اول (فوت ۱۹۱ ق. م.).
۴ ـ فری یاپت (فوت ۱۷۶ ق. م.).
۵ ـ فرهاد اول (فوت ۱۷۱ ق. م.).
۶ ـ مهرداد اول (فوت ۱۳۸ ق. م.).
۷ ـ فرهاد دوم (فوت ۱۲۵ ق. م.).
۸ ـ اردوان دوم (فوت ۱۲۳ ق. م.).
۹ ـ مهرداد دوم (فوت ۸۷ ق. م.).
۱۰ ـ ساناتروک (فوت ۸۷ ق. م.).
۱۱ ـ فرهاد سوم (فوت ۵۷ ق. م.).
۱۲ ـ مهرداد سوم (فوت ۵۵ ق. م.).
۱۳ ـ ارد اول (فوت ۳۶ ق. م.).
۱۴ ـ فرهاد چهارم (فوت ۲ ق. م.).
۱۵ ـ تیرداد دوم (فوت ۳ ق. م.).
۱۶ ـ فرهاد پنجم (فوت ۴ م.).
۱۷ ـ ارد دوم (فوت ۶ م.).
۱۸ ـ ونن اول (فوت ۱۲ م.).
۱۹ ـ اردوان سوم (فوت ۴۰ م.).
۲۰ ـ تیرداد سوم (جلوس به تخت ۳۶ م.).

۲۱ ــ وردان (فوت ۴۵ م.).
۲۲ ــ گودرز دوم (فوت ۵۱ م.).
۲۳ ــ ونن دوم (فوت ۵۱ م.).
۲۴ ــ بلاش اول (فوت ۷۸ م.).
۲۵ ــ پاکر دوم (فوت ۱۱۰ م.).
۲۶ ــ اردوان چهارم (فوت ۸۱ م.).
۲۷ ــ خسرو (فوت ۱۲۹ م.).
۲۸ ــ بلاش دوم (فوت ۱۴۷ م.).
۲۹ ــ مهرداد چهارم (فوت ۱۴۷ م.).
۳۰ ــ بلاش سوم (فوت ۱۹۱ م.).
۳۱ ــ بلاش چهارم (فوت ۲۰۹ م.).
۳۲ ــ بلاش پنجم (فوت ۲۲۲ م.).
۳۳ ــ اردوان پنجم (فوت ۲۲۶ م.) و نیز ← پارتیان.

اشکانیان «جغرافیای تاریخی»

موقعیت پارت: نام پارت در سنگنبشته‌های هخامنشی «پرثوه» آمده، قومی بودند که در خراسان می‌زیستند و سرزمین ایشان پارت نام داشت و پارت را به زبان ارمنی «پهل شاهسدان» می‌گفتند. کلمه پهلوی یا پهلوانانی، منسوب به پارت است و به مرور زمان «پرثوه» به پهلو و «پرث» به پهل تبدیل شده است.

سرزمین پارت از جنوبشرقی دریای گرگان (خزر) به شکل صفحهٔ باریکی به طرف مشرق امتداد دارد و این منطقه از طرف شمال و جنوب بین کویرها و بیابان‌های لم‌یزرع واقع است. از این لحاظ که می‌گوییم صفحهٔ باریک، منظور این است که آن سرزمین نسبت به کویرهای اطراف عرض و طولش بسیار کم است.

زیرا این صفحه از غرب به شرق تا هریرود ۵۱۴ و از شمال به جنوب تا کویر مرکزی ۳۲۲ کیلومتر است. چهار زنجیرهٔ کوه از جنوبشرقی دریای گرگان به طرف مشرق بطور متوازی امتداد یافته است و چون این زنجیره‌ها از یکدیگر جدا هستند وادی‌هایی در میان آنها تشکیل شده و اطراف این وادی‌ها یا دره‌ها دارای درخت و سبزه است و خاک دامنهٔ کوهها حاصلخیز است.



حجّاری دیواری برجسته یک شاه اشکانی و یکی از رعایا

گرگان در سمت شمال و غرب این صفحه بود و پارت در طرف جنوب و شرق آن قرار دارد، یعنی بزرگترین قسمت این دره‌ها وادی‌های رود اترک و گرگان جزء ایالت گرگان بوده و کمترین قسمتش جزء پارت بوده است.

هرودوت پارتی‌ها را با خوارزمی‌ها، سغدیان، هراتی‌ها، گرگانی‌ها، زرنگی‌ها (سیستانی‌ها) و سامانیان از یک قوم می‌شمارد ولی داریوش بزرگ در سنگنبشته‌های پارت خود را با زرنگ و هرات و ساگارتی‌ها (که در کویر لوت می‌زیسته‌اند) و گرگان ارتباط می‌دهد.

معلوم است که نمی‌توان تمامی مردمان را که هرودوت نامبرده یا تمام سرزمین‌هایی که داریوش ذکر می‌کند جزء پارت دانست. از آثار نویسندگان عهد قدیم استنباط می‌شود که پارت، خراسان کنونی بوده یعنی از دامغان کنونی آغاز شده و به هریرود امروز منتهی می‌شده است. از قدیم در بند دریای گرگان (خزر) را حد فاصل بین پارت و ماد میدانستند، بنابراین پارت قدیم در جای ولایات کنونی خراسان بوده است، و شامل شهرهای دامغان، شاهرود، جوین، سبزوار، نیشابور، مشهد، بجنورد، قوچان، دره‌گز، سرخس، اسفراین، تربت‌جام، باخرز، خواف، ترشیز (کاشمر) و تربت حیدریه می‌باشد.

طول این ولایات از طرف مغرب به مشرق تقریباً چهارصد و هشتاد کیلومتر است و عرض آنها تقریباً به ۲۰۰ کیلومتر می‌رسد. بنابراین سطح پارت ویژه معادل ۹۸۰۰۰ کیلومتر بوده است. این سرزمین از کوهستانهایی در شمال و جلگه‌هایی در جنوب بدین ترتیب ترکیب یافته است: اولاً سه رشته کوه است یکی به‌نام دامان کوه یا کوههای اکراد که دامنه‌اش به سمت کویر خوارزم امتداد دارد. دیگری به‌نام آلاداغ و میرابی در وسط و سومی به‌نام جغتای یا کوههای جوین که در جنوب این ناحیه

کوهها با هم متوازی‌اند. رشته کوههایی، نخستین آبهایی را که به کوه اترک می‌ریزد از آبهای رود تجن جدا می‌کند و زنجیره‌های کوههای مرکزی و جنوبی، آبهای گرگان رود را از آبهای نیشابور.

حدود پارت از طرف شمال خوارزم و مرو و از مشرق هرات و از جنوب زرنگ (سیستان) و ساگارتی (نواحی کویری) و ازمغرب گرگان بوده است.

دربارهٔ نژاد پارت‌ها در میان مورخان قدیم اختلاف است. ژوستن عقیده دارد که پارتی‌ها از مردمان سکایی بوده‌اند و به زبان سکایی، پارت به معنی تبعید آمده است.

استرابون گوید که پارتیها از مردم قبیله «داهه» بوده‌اند و ایشان نخست در کنار دریای «مئوتید» یعنی دریای «آزوو» از شعب دریای سیاه سکنی داشتند سپس از آنجا کوچیده و به خوارزم آمده و در همسایگی گرگان نشیمن گرفته‌اند.

زبان پارتیها را لهجهٔ پارتی یا پهلوی



مجسمهٔ کوچک مرمرین شاید از آن الهه‌ای باشد.
پیدا شده در نسا. اندازه در حدود ۲ : ۱ .
از سدهٔ دوم پ. م. از روی شکل مندرج در:
(Union Sovietique, December, 1954)

شمالی می‌دانند که با زبان پارسیک یا پهلوی جنوبی اندک اختلافی دارد. بر خلاف کسانی که پارتیها را از اصل «آلتایی» شمرده و به ترکان منسوب داشته‌اند باید گفت که اینان از آریاییهای خالص ایرانی بوده‌اند ولی چون در مهاجرت به فلات ایران از میان طوایف سکایی گذشته مدتها همجوار سکاها بودند و با آنان آمیزش داشتند طبعاً آداب و رسوم آنها را پذیرفته‌اند.

دولت پارت در زمان عظمت خود بر این ولایات حکومت می‌کرده است: پارت ویژه یا خراسان، دامغان و سمنان و سرزمین ماردها یا مردها تقریباً تنکابن کنونی و حوالی آن، ماد بزرگ که شامل ری، همدان، کرمانشاهان، عراق عجم و اصفهان بوده است. ماد کوچک، آذربایجان، آدیابن (آسور قدیم)، کردون (کردستان) ارمنستان بزرگ و کوچک، خوزستان، شوش، خسرون (ادسا یا اورفا) الحضر، کلده قدیم، بابل تا خلیج‌فارس، پارس، کرمان، صفحات مجاور کویر مانند سیستان و ساگارتی، باختر که در مشرق ایران واقع بوده تا هندوکوشان و کوههای هیمالیا و حوزه سند و حوزه جیحون.

در زمان سلطنت مهرداد اول ششمین شاه اشکانی، وسعت دولت پارت از جیحون تا فرات و در زمان مهرداد دوم یا کبیر مرز این دولت به کوههای هیمالیا رسید و از شمال، حد پارت به دریای خزر و کوههای قفقاز می‌رسیده است. آگاتانژ مورخ ارمنی گوید که ماساگتها هم جزء دولت اشکانی بوده‌اند و حدود دولت آنها به رود سیحون میرسیده است. پایتخت دولت اشکانی در تیسفون بود ولی محل مزبور وقتی پایتخت شد که دولت پارت تا دجله و فرات توسعه یافت. نخستین پایتخت اشکانیان را در شهر «آساک» دانسته‌اند و آن را با قوچان و بجنورد فعلی تطبیق می‌دهند و برخی پایتخت قدیم پارت‌ها را شهر نسا می‌دانند. شهر نسا در میان عشق‌آباد و فیروزه بود و آثار

تاریخی بسیاری از آنجا به‌دست آمده است. بر اثر حفاری، این شهر از زیر خاک بیرون آمد که در دایره‌ای به قطر ۴/۵ کیلومتر قرار داشت و در اطراف آن دیواری به ارتفاع ۸/۱۷ متر کشیده شده بود. در وسط شهر از چهار سو خیابان‌های وسیع دیده می‌شود که به‌وسیله گودال عمیقی در مرکز شهر به هم وصل می‌گردد. گودال مزبور از قرار معلوم آن انبار بزرگی بوده است که در مرکز شهر قرار داشته و به واسطهٔ کانالهای زیرزمینی با چشمه سارهای «کویت داغ» ارتباط می‌یافته است. معبدی نیز در آن شهر یافت شده که بر چند ستون قطور سنگی استوار بوده و سقفهایی موزائیک کاری و دیوارهای کاشیکاری بوده است. در نتیجه این حفریات باستان‌شناسان، دو مجسمه انسان و یک سرشیر از گل سرخ پخته پیدا شده است.

تیسفون که به یونانی آن را «کتزیفون» می‌نامیدند و نویسندگان ارمنی نام آن را «ویسپون» نوشته‌اند مهمترین پایتخت اشکانی بوده است. این شهر در کنار دجله و در مغرب ایران قرار داشته و مدتی هم اشکانی‌ها در شهر سلوکیه پایتخت سلوکیان اقامت داشتند. ظاهراً تیسفون مقر حکمرانی وادارات دولتی بوده است. چنانکه استرابون نوشته است شاه اشکانی زمستان را در اینجا که دارای هوای مطبوع بوده می‌گذارنیده و باقی سال را در همدان و گرگان بسر می‌بردند؛ این پادشاهان پس از گذشتن زمستان از تیسفون حرکت کرده به طرف گرگان می‌رفتند و در شهرهایی مانند همدان، ری و شهر صد دروازه (در نزدیکی دامغان) توقف می‌کردند تا به گرگان می‌رسیدند و بهار را در ری می‌گذرانیدند و از این جهت ری را «ارشکیه» می‌خواندند. به قول ایزیدور خاراکسی، ری از همهٔ شهرهای ماد بزرگتر بود. محل شهر صد دروازه را تاکنون نیافتند.

ویلیام جکسون عقیده دارد این محل باید مرکز ولایت سابق قومس (کومش) باشد و باید آن را در ۸ میلی جنوب دامغان جستجو کرد، از سال ۱۹۳۱م. تا ۱۹۳۲م. دکتر اشمیدت به هزینهٔ دانشگاه فیلادلفیا در تپه حصار مشغول حفریات و کاوشهایی شد با این منظور که بتواند شهر صددروازه را کشف کند، ولی تاکنون اثری از این شهر حاصل نگردیده است.

هوفمان نوشته است که در شهر آساک که یکی از پایتختهای اشکانی بوده یک آتش جاودانی وجود داشته و آن آتشکده در ایالت «استائوین» بوده که ارشاک مؤسس سلسله اشکانی در مقابل آن آتش به تخت شاهی نشست. این آتشکده نسبتی با آتشکدهٔ آذربرزین مهردارد که ظاهراً مکان آن نیز در شهر آساک بوده است.

هکاتم پولیس پایتخت اشکانیان را راولینسون که از کتب یونانی اطلاع داشته در حوالی شهر جاجرم دانسته و «آپولودوروس» آن را ۱۲۶۰ استاد یا ۱۴۴ میلی شرق در بندهای خزر دانسته است. «شیندلر» و جکسون آن را با همان شهر قدیم قومس که ۷ میلی جنوب دامغان کنونی و در ۱۶ میلی تاک که دژی قدیمی بوده دانسته است.

آرتامیتا شهری نزدیک قزل رباط کنونی در کرمانشاهان بوده است. ارگ اکباتان یا همدان مانند عصر هخامنشی در دورهٔ اشکانیان نیز اهمیت داشت. پولی‌نی مورخ یونانی قرن دوم قبل از میلاد گوید: در پای این قلعه قصری واقع بود که در آن آجرهایی از طلا و نقره به‌کار برده بودند و در کنار آن قصر معبدی با ستون‌های مطلا ساخته بودند. ایذودور خاراکسی محل معبد آناهیتا را در اکباتان دانسته است.

کردون جزو ایالتی بوده که اروستان (عربستان) نامیده می‌شد و در بین‌النهرین علیا واقع بود و مرکز آن «نصیبین» نام داشت. «آدیابن» قسمتی از آشور قدیم بود.

حران شهری بود در بین‌النهرین که در میان ادسا (اورها یا اورفا) و رأس‌العین قرار داشت و مرکز صائبین بود و آن را به رومی «کاره» می‌گفتند. الحضر همان شهری بود که یونانیان آن را «هاترا» می‌نامیدند. این شهر در مسافت سه روز از موصل امروزی واقع بود و دژ محکمی داشت و خرابه‌های آن در طرف جنوب غربی موصل واقع است.

پرسپه از شهرهای معروف دورهٔ اشکانی بود که خرابه‌های آن موسوم به تخت سلیمان است و آتشکدهٔ آذرگشنسب در آن ناحیه بوده است و این شهر در یکصد میلی ارومیه قرار داشته است. نام این شهر در کتاب استرابون «ورا» است که مصحف «بیر» به معنای دژ است و جکسون آن را با پرسپه یکی دانسته است.

«تیگرانوسرتا» از شهرهای ارمنستان بوده است که تیگران پادشاه ارمنی آن را بنا کرده بود.

در اربیل در حدود سال یکصد میلادی جماعتی از مسیحیان در مشرق دجله مسکن داشتند و بعد از شهر اربیل، شهر کرکوک قرار داشت که آن را «کرخابیت سلوخ» می‌خواندند.

ولایت مسن یا «مزون» در مصب دجله در ساحل خلیج فارس بود. این ولایت در دست اعرابی بود که از عمان آمده بودند و از آغاز سلطنت ساسانی ناحیهٔ حیره را در مغرب فرات اشغال کردند.

شهر «دورا» که ظاهراً در خوزستان و نواحی «پالمیر» بختیاری بود تا زمان اردشیر بابکان باقی بود و بتخانهٔ بزرگی در آن بر پا شده بود و خرابه‌های آن در آن نواحی مشهود است.

شهر «دارا» را تیرداد (اشک دوم اشکانی) در محل «آپاورتن» یا «آپاوارتا» بنا کرد و آن را پایتخت جدیدی برای خود قرار داد. به قول بایرون هوفر، آپاوارتا همان «بوارد» است. اگر چنین باشد، می‌توان آن را حمل به کلات

نادری نمود که در نزدیکی ابیورد قرار دارد و بنابراین بوارد همان ابیورد است. این شهر را از هر طرف کوههایی احاطه کرده بودند و دارای جلگه‌ای حاصلخیز در اطراف بود و جنگلی انبوه با نهرهایی جاری و شکارگاههایی فراوان داشت و تیرداد آن را دارا یا داریون نام نهاد، محل این شهر به درستی معلوم نیست و گمان می‌رود در دره گرگان واقع بوده است. سایکس حدس می‌زند که این محل در «کله ماران» به فاصله پنجاه میلی شرق استرآباد باشد و خرابه‌های آن نیز آنجا دیده می‌شود. باری پس از چندی چون شهر دارا برای پایتخت بودن مناسب نبوده است، تیرداد پایتخت خود را به هکاتوم پولیس (صددروازه) انتقال داد.

شهر پهل شاهسدان را در کوشان و بیشتر مورخان در گرگان نوشته‌اند. باید دانست که شاهسدان ارمنی شدهٔ شاهستان است و موسی خورن آن را «پهل آراوادان» نوشته است.

نصیبین را در این زمان «مدزپین» می‌گفتند و ناحیهٔ «اروستان» را ارمنی «آرواسدان» می‌گفتند که در نزدیکی تازیک که به ارمنی به آن تاجیک می‌گفتند در سوریه بود و نصیبین جزء آن ایالت به‌شمار می‌رفت.

پایتخت آذربایجان یا مادآتروپاتن در زمان پارتها شهر «پرسپه» بوده که به قول مارکوارت در اصل «فراداسپه» بوده است.

دولت خسرون در این زمان توسط پارت‌ها بنا شد. به قول پروکوپیوس نخستین پادشاه ادسا «اسرهواس» نام داشت. باید دانست که «اسروهه» همان کلمهٔ خسرو پارسی است. پایتخت این ناحیه «ادس» بود. این نام یونانی است و سلوکیها به‌نام شهری که به این اسم در مقدونیه وجود داشته این شهر را هم ادس نامیدند. ارمنیان این شهر را «اورها» و عربها آن را «روها» یا «الرها» نامیده‌اند و نام کنونی آن اورفا است که در جنوب ترکیه واقع است.

پالمیر یا «تدمر» به معنی نخلستان

شهری بوده در سوریه که دربادیةالشام واقع است و تدمر نام دارد.

ولایت «مه‌سنه» که کلمه‌ای یونانی است به عربی میشان و به فارسی مشان گفته میشود. این شهر در خوزستان بود و شهر عمدهٔ آن «خاراکس» نام داشت و خود ولایت هم به اسم شهر مزبور «خاراکسن» خوانده می‌شد. این دولت ثروتمند کوچک باج‌گذار دولت اشکانی

شهر «ارتاکساتا» پایتخت ارمنستان دورهٔ اشکانی بود و درکنار رود ارس دامنهٔ کوه آرارات قرار داشت. استاتوس‌پری‌سکوس سردار روم در سال ۱۶۲ میلادی به ارمنستان لشکر کشید و این شهر را ویران کرد و به‌جای آن شهر جدیدی به‌نام «کاینه‌پولیس» بنا کرد و سپس این شهر به‌نام «واغارشارک» شاهزادهٔ ارمنی «ولارشاپات» نامیده شد. «اچمییادزین» کنونی همان ولارش آباد است که کلیسای آن در سال ۳۰۳ میلادی بنا شده است.

جدول زمان‌بندی شده سلسله اشکانی

الف ـ براساس کرونولوژی تهیه شده توسط مورخان اروپایی

۱ ـ حدود سال ۲۵۰ پیش از میلاد مسیح، ارشک دولت پارتی را در شرق ایران تأسیس کرد. (Arsakes I.250v.c.h.)

۲ ـ از حدود سال ۲۴۸ پیش از میلاد مسیح تیرداد یکم پادشاه اشکانی بود.

(Tiridate I.248-211 v.c.h.)

۳ ـ از سال ۲۱۱ تا ۱۹۱ پیش از میلاد مسیح اردوان یکم به مدت ۲۰ سال پادشاه اشکانی بود.

(Artabanos I.211-191 v.ch.)

۴ ـ از سال ۱۹۱ تا ۱۷۶ پیش ازمیلاد مسیح پری یا پت پادشاه اشکانی بود.

(Pripatios I. 191-176 v.ch.)

۵ ـ از سال ۱۷۶ تا ۱۷۱ پیش از میلاد مسیح فرهاد یکم بر اشکانیان سلطنت کرد. (Phraates I.176-171 v.ch.)

۶ ـ از سال ۱۷۱ تا ۱۳۷/۸ پیش از میلاد مسیح مهرداد یکم پادشاه اشکانی بود.

در این مدت از سال ۱۵۰ پیش از میلاد مسیح قدرت برتر در برابر رومیان با اشکانیان بود و در شرق ایران و بین‌النهرین و ارمنستان اشکانیان قدرت برتر بودند.

(Mithridates I. 171-138-7 v.ch.)

۷ ـ از سال ۱۳۷/۸ تا ۱۲۸ پیش از میلاد مسیح فرهاد دوم پادشاه اشکانی بود.

(Phraates II. 138-7-128 v.ch.)

۸ ـ از سال ۱۲۸ تا ۱۲۴/۳ پیش از میلاد مسیح اردوان دوم بر اشکانیان سلطنت کرد.

(Artabanos II. 128-124-3 v.ch.)

از سال ۱۲۷ پیش از میلاد مسیح جنبش اقوام تخاری موسوم به یوئه‌چی (Yue-Tschi) آغاز شد و اردوان دوم هفت سال پس از آن به‌دست آنها زخمی شد و بر اثر آن درگذشت.

۹ ـ از سال ۱۲۳ تا ۸۸/۷ پیش از میلاد مسیح مهرداد دوم پادشاه اشکانی بود.

(Mithridates II. 123-88-7 v.ch.)

خط پارتی یا پهلوی اشکانی در واپسین سال سلطنت این پادشاه در ایران به کمک الفبای آرامی سریانی به وجود آمد.

۱۰ ـ از سال ۹۱ تا ۸۱/۸۰ پیش از میلاد مسیح دوره زمامداری گودرز یکم بود

(Gotarzes I. 91-81-80 v.ch.)

۱۱ ـ از سال ۸۰ تا ۷۶/۵ پیش از میلاد مسیح ارد یکم پادشاه اشکانی بود.

(Orodes I. 80-76-65 v.ch.)

۱۲ ـ از سال ۷۶/۵ تا ۶۹ پیش از میلاد مسیح دورهٔ زمامداری سنتروک آمده است.

(Sanatrukes, 76-5-69 v.ch.)

۱۳ ـ از سال ۶۹ تا ۵۸/۷ پیش از میلاد مسیح فرهاد سوم پادشاه اشکانی بود.

(Phraates III. 69.58-7 v.ch.)

در سال ۶۳ پیش از میلاد مسیح مهرداد اشکانی ملقب به مهرداد حاکم پونت (Pontos) که از رومیان شکست خورده بود خودکشی کرد. از همین زمان آیین میترا یا مهرپرستی (Mithraismus) دین متداول در نزد ایرانیان، از طریق آسیای صغیر و به وسیله نظامیان به اروپا و روم رفت.

۱۴ ـ از سال ۵۷ تا ۳۷/۶ پیش از میلاد مسیح اُرُد دوم پادشاه اشکانی بود.

(Orodes II. 57-37-6 v.ch.)

۱۵ ـ از سال ۳۸ پیش از میلاد مسیح، تا سال دوم پیش از میلاد فرهاد چهارم پادشاه اشکانی بود.

(Phraates lv./38-2 v.ch.)

۱۶ ـ از سال دوم تا سال چهارم پیش از میلاد مسیح فرهاد پنجم (فرهادک) پادشاه اشکانی بود.

(Phraates V. (Phraatakes) 2. v.ch - 4.n.ch)

در منابع تاریخی مورخان اروپایی آمده است که در زمان فرهاد پنجم تدوین دو نوشته ایرانی به نامهای وندیداد و نیرنگستان انجام پذیرفت.

۱۷ ـ از سال چهارم تا ۳۸ میلادی دوران زمامداری همزمان اُرُد سوم، ونون یکم و اردوان سوم در ایران اشکانی بوده است:

(Orodes III., Vonones I., Artabanos III. 4-38 n.ch.)

۱۸ ـ از سال ۳۸ تا ۵۱ میلادی گودرز دوم پادشاه اشکانی بود.

(Gotarzes II. 38-51)

در اواسط سدهٔ یکم میلادی کوجولا کادفیزس (Kujula kadfizes) اقوام یوئه‌چی را متحد کرد و امپراتوری کوشان را تأسیس نمود.

۱۹ ـ از سال ۵۱/۲ تا ۷۹/۸۰ میلادی بلاش (ولخش) یکم پادشاه اشکانی بود.

(Vologeses i. 51/2-79/80 n.ch.)

روایات و گزارشات تأیید نشده بر این باورند که بلاش یکم نوشته‌های دینی ایران قدیم (اوستا) را گردآوری،

بازنویسی و نگهداری کرد.

بین سالهای ۲۳ تا ۷۹ میلاد پلینیوس (Plinius) مورخ معروف رومی، همزمان با بلاش یکم زندگی می‌کرد.

(Pakoros ll. 78-115/16 n.ch.)

۲۰ ــ از سال ۷۸ تا ۱۱۵/۶ میلادی پاکور دوم سلطنت کرد.

(Pakoros ll. 78-115/16 n.ch.)

۲۱ ــ از سال ۱۰۹/۱۰ تا ۱۲۸/۹ میلادی اُشْر زمامدار بود.

(Osroes 109/10-128/29 n.ch.)

در این زمان مورخ معروف دیون کریسوستوموس (Dion chrysostomos) که از سال ۴۰ تا ۱۲۰ میلادی زیست ظهور کرد.

و نیز پلوتارک (Plutarch) مولف کتاب حیات مردان نامی که از سال ۴۶ تا ۱۲۰ میلادی زیست آثار خود را تألیف نمود.

۲۲ ــ از سال ۱۰۵/۶ تا ۱۴۷ میلادی بلاش دوم پادشاه اشکانی بود.

(Vologeses. ll., 105/6-147 n.ch.)

در این زمان لوکیان (Lukian) که از ۱۲۰ تا ۱۸۰ میلادی زیست، آثار خود را به رشته تحریر درآورد و نیز پاوزانیاس (Pausanias) که زندگی وی تنها از ۱۴۳ تا ۱۷۶ میلادی نوشته شده است، به تألیف آثار خود پرداخت. وی در زمینه فلسفه تاریخ صاحب نظر بوده است.

۲۳ ــ از سال ۱۴۸ تا ۱۹۲ میلادی بلاش سوم پادشاه اشکانی بود.

(vologeses lll. 148-192 n.ch.)

در زمان سلطنت بلاش چهارم باردزان ادسی (Bardesanes Von Edessa) آثار خود را به رشته تحریر درآورد. زمان زندگی این مورخ را از سال ۱۵۴ تا ۲۲۲ میلادی نوشته‌اند. آپیان (Appian) مورخ معروف نیز همعصر با بلاش سوم بود.

آئلیان که از سال ۱۷۵ تا ۲۳۵ میلادی زندگی کرد، را همزمان با بلاش سوم پادشاه اشکانی دانسته‌اند. از سال ۱۶۵ تا ۲۳۰ میلادی ویمه کادفیزس (Vima kadfizes) پسر و جانشین کوجولاکادفیزس بنیانگذار امپراتوری

کوشان، بر آن سرزمین فرمانروا بود.

۲۴ ـــ از سال ۱۹۱ تا ۲۰۷/۸ میلادی بلاش چهارم سلطنت اشکانیان را به عهده داشت.

(Vologeses IV. 191-207/)

۲۵ ـ از سال ۲۰۷/۸ تا ۲۲۲/۳ بلاش پنجم فرمانروای اشکانی بود.

(Vologeses V. 207/-222/)

۲۶ ـ از سال ۲۱۳ تا ۲۲۷ میلادی سلطنت اشکانیان به نام اردوان پنجم واپسین پادشاه این سلسله نوشته شده است.

(Artabanos. V. 213-227)

در سال ۲۲۶ میلادی تسخیر سلوکیه، تیسفون و چند منطقه مهم دیگر توسط اردشیر بابکان صورت گرفت و سلسله ساسانی توسط وی تأسیس شد.

گفتنی است که بین سالهای ۲۰۰ و ۳۰۰ میلادی مورخ معروف ژوستن (Justin) که نام اصلی وی یونیانوس یوستینوس (Junianus, justinus) بود ظهور کرد. ژوستن بخش قابل توجهی از تاریخ اشکانیان را به رشته تحریر درآورد و اکثر مورخان رومی و سریانی پس از وی به او استناد کرده و اطلاعات و گزارشات وی را اکثریت قریب به اتفاق مورخان تأیید کرده‌اند.

ب: جدول زمان‌بندی شده شاهان سلسله اشکانی براساس منابع مورخان معاصر ایران

۱ ـ ارشک اول از ۲۵۰ تا ۲۴۷ پیش از میلاد مسیح

۲ ـ تیرداد یکم از ۲۴۷ تا ۲۱۱ پیش از میلاد مسیح

۳ ـ اردوان یکم از ۲۱۱ تا ۱۹۱ پیش از میلاد مسیح

۴ ـ پریپیت (پری پایت) از ۱۹۱ تا ۱۷۶ پیش از میلاد مسیح

۵ ـ فرهاد یکم از ۱۷۶ تا ۱۷۱ پیش از میلاد مسیح

۶ ـ مهرداد یکم از ۱۷۱ تا ۱۳۸ پیش از میلاد مسیح

۷ ـ فرهاد دوم از ۱۳۸ تا ۱۲۸ پیش از میلاد مسیح

۸ ــ اردوان دوم از ۱۲۸ تا ۱۲۴/۳ پیش از میلاد مسیح

۹ ــ مهرداد دوم از ۱۲۴/۳ تا ۸۷ پیش از میلاد مسیح

۱۰ ــ سینه تروک (سناتروک، سندروک) از ۷۸/۷ تا ۷۱ پیش از میلاد مسیح

۱۱ ــ گودرز یکم از ۹۱ تا ۷۸ پیش از میلاد مسیح

۱۲ ــ ورد یکم از ۷۸ پیش از میلاد مسیح تا؟

۱۳ ــ فرهاد سوم از ۷۰ تا ۵۸/۷ پیش از میلاد مسیح

۱۴ ــ وُرد دوم از ۵۷ تا ۳۸ پیش از میلاد مسیح

۱۵ ــ مهرداد سوم از ۵۷ تا ۵۵ پیش از میلاد

۱۶ ــ فرهاد چهارم از ۳۸/۷ پیش از میلاد مسیح تا ۲ پیش از میلاد مسیح

۱۷ ــ تیرداد دوم از ۳۱ تا ۲۵ پیش از میلاد مسیح

۱۸ ــ مهرداد از؟ پیش از میلاد مسیح تا سال ۱۰ میلادی

۱۹ ــ فرهاد پنجم (فرهادک) از ۲ پیش از میلاد مسیح تا ۴ میلادی

۲۰ ــ وهونام از ۷ تا ۱۲ میلادی

۲۱ ــ ورد سوم از ۴ تا ۷ میلادی

۲۲ ــ فرهاد از ۳۵ میلادی تا؟

۲۳ ــ اردوان سوم از ۱۲ تا ۳۸ میلادی

۲۴ ــ تیرداد سوم در سال ۳۵/۶ میلادی

۲۵ ــ وردان از ۳۹ تا ۴۷ میلادی

۲۶ ــ گودرز دوم از ۳۸ تا ۵۱ میلادی

۲۷ ــ مهرداد در سال ۴۹ میلادی

۲۸ ــ وهونام دوم در سال ۵۱ میلادی

۲۹ ــ ولگش یکم از ۵۱ تا ۸۰ میلادی

۳۰ ــ پکور دوم از ۷۷ تا ۱۱۵ میلادی

۳۱ ــ اردوان چهارم از ۸۰ تا ۸۱ میلادی

۳۲ ــ ولگش دوم از ۷۸/۷ تا ۸۹/۹۰ میلادی

۳۳ ــ خِسرو از ۸۹ تا ۱۲۸ میلادی

۳۴ ــ ولگش سوم از ۱۰۵ تا ۱۴۷ میلادی

۳۵ ــ مهرداد چهارم از ۱۲۸ تا ۱۴۷ میلادی

۳۶ ـ ولگش چهارم از ۱۴۸ تا ۱۹۲؛ میلادی

۳۷ ـ ولگش پنجم از ۱۹۰/۱ تا ۲۰۶/۷ میلادی

۳۸ ـ ولگش ششم از ۲۰۷ تا ۲۲۷ میلادی

۳۹ ـ اردوان پنجم از ۲۱۳ تا ۲۲۴ میلادی

۴۰ ـ اردوزد از ۲۲۶ تا ۲۲۷ میلادی

ج: جدول زمان‌بندی شده شاهان سلسله اشکانی در آثار مورخان ایرانی

۱ ـ ارشک از سال ۲۵۶ تا ۲۵۳ پیش از میلاد مسیح. او دولت پارت را تأسیس کرد.

۲ ـ تیرداد از سال ۲۵۳ تا ۲۱۴ پیش از میلاد مسیح. او به تحکیم دولت پارتی‌ها پرداخت.

۳ ـ اردوان یکم از سال ۲۱۴ تا ۱۹۶ پیش از میلاد مسیح. او گرگان را ضمیمه قلمرو پارتیان نمود.

۴ ـ پری‌پایت از سال ۱۹۶ تا ۱۸۱ پیش از میلاد مسیح.

۵ ـ فرهاد یکم از سال ۱۸۱تا ۱۷۳ پیش از میلاد مسیح. این پادشاه شهر خاراکس را در ری بنا کرد.

۶ ـ مهرداد یکم از سال ۱۷۰ تا ۱۳۸ پیش از میلاد مسیح. او با سلوکیان جنگید و بر آنان چیره شد.

۷ ـ فرهاد دوم از سال ۱۳۸ تا ۱۲۵ پیش از میلاد مسیح. او با آنتیوخوس سیدت شاه سلوکی جنگید؛ بر او چیره شد و سلوکیان را از مرزهای ایران براند.

۸ ـ اردوان دوم از سال ۱۲۵ تا ۱۲۴ پیش از میلاد مسیح. این پادشاه در نبرد با یوئه‌چی‌ها زخم برداشت و بر اثر آن درگذشت.

۹ ـ مهرداد دوم (کبیر) از سال ۱۲۴ تا ۸۷ پیش از میلاد مسیح. او به سکاها شکست سختی وارد کرد. در زمان او ایران با دولت بزرگ روم ارتباط یافت. مهرداد حدود ایران را به کوههای هیمالیا در مشرق و به

بین‌النهرین در مغرب رسانید.

۱۰ ـ سندروک از سال ۷۷ تا ۶۹ پیش از میلاد مسیح. پس از مهرداد کبیر مدتی به فترت گذشت تا سال ۷۷ پیش از میلاد که سندروک به تخت سلطنت نشست.

۱۱ ـ فرهاد سوم از سال ۶۹ تا ۶۰ پیش از میلاد مسیح.

۱۲ ـ مهرداد سوم از سال ۶۰ تا ۵۶ پیش از میلاد مسیح.

۱۳ ـ اُرُد یکم از سال ۵۵ تا ۳۷ پیش از میلاد مسیح. او در نخستین جنگ با رومیان، حرّان را فتح کرد و در سال ۵۳ پیش از میلاد کراسوس کشته شد.

۱۴ ـ فرهاد چهارم از سال ۳۷ تا ۱ پیش از میلاد مسیح، او در دومین و سومین جنگ با رومیان مارک آنتوان را کراراً شکست داد و رومیان از تسخیر ایران ناامید شدند و در نتیجه صلحی درازمدت را با ایرانیان خواستار شدند.

۱۵ ـ فرهاد پنجم، از سال اول پیش از میلاد مسیح تا سال دوم میلادی.

۱۶ ـ اُرُد دوم از سال دوم میلادی تا ۶ میلادی.

۱۷ ـ وانان یکم از سال ۷ تا ۱۶ میلادی.

۱۸ ـ اردوان سوم، واردان، گودرز، وانان دوم از سال ۱۶ تا ۵۱ میلادی، اردوان سوم پادشاه ماد و دست‌نشانده پارتی‌ها بود. بعد تخت پادشاهی را از وانان گرفت. در زمان واردان، گودرز و وانان دوم جنگ خانگی در قلمرو اشکانیان میان مدعیان سلطنت درگرفت.

۱۹ ـ بلاش یکم (ولگش) از سال ۵۱ تا ۷۷ میلادی، او در نبرد با عشیره دها بر آنان پیروز شد.

۲۰ ـ پاکِر دوم و اردوان چهارم در سال ۱۰۷ میلادی، این زمان دوره فترت بود و یک سال به طول انجامید.

۲۱ ـ خسرو از سال ۱۰۷ تا ۱۳۳

میلادی. در زمان او تراژان قیصر روم با ایران جنگید. (تراژانِ پس از به وجود آوردن. حوادث زیاد با طغیان مردمان سرزمین تسخیر کرده‌اش روبه‌رو و ناگزیر از عقب‌نشینی گردید و با ایران صلح کرد.)

۲۲ ـ بلاش دوم و بلاش سوم از سال ۱۳۳ تا ۱۹۱ میلادی سلطنت کردند.

۲۳ ـ بلاش چهارم از سال ۱۹۱ تا ۲۰۸ میلادی سلطنت کرد. او در نبرد با رومیان سپتیم سور امپراتور روم را وادار به عقب‌نشینی کرد.

۲۴ ـ بلاش پنجم از سال ۲۰۸ تا ۲۱۶ میلادی سلطنت کرد. در زمان اوکاراکالا با نیرنگی زبونانه به ایران آمد. رومیان از ایران شکست خوردند و ناچار به پرداخت غرامت به پادشاه اشکانی شدند. رومیان از سال ۲۱۷ تا ۲۱۸ میلادی به دولت اشکانی غرامت پرداخت کردند.

سال ۲۲۴ میلادی سال انقراض دولت اشکانی است.

جدول زمان‌بندی شده شاهان اشکانی با در نظر گرفتن مقاطع جنگهای داخلی به استناد منابع تاریخ‌نویسان ایرانی

پادشاهان اشکانی

مدعیان تاج و تخت پادشاهی اشکانیان

شاهانی که همزمان زمامدار بوده‌اند

اشک اول یا ارشک نخست از ۲۴۷-؟ پیش از میلاد مسیح

تیرداد از؟ تا ۲۱۱ پیش از میلاد مسیح

ـ

اردوان یکم از ۲۱۱ تا ۱۹۱ پیش از میلاد مسیح

ـ

پریپت از ۱۹۱ تا ۱۷۶ پیش از میلاد مسیح

ـ

فرهاد یکم از ۱۷۶ تا ۱۷۱ پیش از میلاد مسیح

مهرداد یکم از ۱۷۱ تا ۱۳۸ پیش از میلاد مسیح
سینه تروک از ۷۸/۷ تا ۷۱ پیش از میلاد مسیح
گودرز یکم از ۹۱ تا ۷۸ پیش از میلاد مسیح
فرهاد دوم از ۱۳۸ تا ۱۲۸ پیش از میلاد مسیح
وِرُد یکم از؟ تا ۷۸ پیش از میلاد مسیح
اردوان دوم از ۱۲۸ تا ۱۲۴/۳ پیش از میلاد مسیح
فرهاد سوم از ۷۰ تا ۵۸/۷ پیش از میلاد مسیح
وِرد دوم از ۵۷ تا ۳۸ پیش از میلاد مسیح
مهرداد سوم از ۵۷ تا ۵۵ پیش از میلاد مسیح
فرهاد چهارم از ۳۸/۷ تا ۲ پیش از میلاد مسیح
تیرداد دوم از ۳۱ تا ۲۵ پیش از میلاد مسیح
فرهادک از ۲ پیش از میلاد تا ۴ میلادی
وهونام یکم از ۷ تا ۱۲ میلادی
مهرداد از؟ تا ۱۰ میلادی
ورد سوم از ۴ تا ۷ میلادی
—
فرهاد ۳۵ میلادی
اردوان سوم از ۱۲ تا ۳۸ میلادی
گودرز دوم از ۳۸ تا ۱۱۵ میلادی
تیرداد سوم ۳۵/۶ میلادی
وردان از ۳۹ تا ۴۷ میلادی
—
مهرداد ۴۹ میلادی
وهونام دوم ۵۱ میلادی
پکور دوم از ۷۷ تا ۱۱۵ میلادی
ولگش یکم از ۵۱ تا ۸۰ میلادی
خسرو از ۸۹ تا ۱۲۸ میلادی
اردوان چهارم از ۸۰ تا ۸۱ میلادی
ولگش دوم از ۷۷/۸ تا ۸۹/۹۰ میلادی
—
ولگش سوم از ۱۰۵ تا ۱۴۷ میلادی
—
مهرداد چهارم از ۱۲۸ تا ۱۴۷ میلادی
—
ولگش چهارم از ۱۴۸ تا ۱۹۲ میلادی
—

ولگش پـــنجم از ۱۹۰/۱ تـــا ۲۰۶/۷ میلادی
اردوان پنجم از ۲۱۳ تا ۲۲۴/۶ میلادی
ولگش ششم از ۲۰۷ تا ۲۲۷ میلادی
اردوزد از ۲۲۶ تا ۲۲۷ میلادی

جدول زمـان‌بندی پـادشاهان اشکـانی بـه اســـتناد مـــنابع تـــاریخی کــه تــوسط اشکانی‌شناسان اروپایی تنظیم شده است

پادشاهانی که رقیب و مدعی تاج و تخت بوده‌اند (نتیجه جنگهای داخلی اشکانیان).

پادشاهان اشکانی

تیرداد از زمانی نامعین تـا ۲۱۱ پیش از میلاد مسیح
اشک یکم ۲۴۷ پیش از میلاد مسیح
اردوان یکم از ۲۱۱ تا ۱۹۱ پیش از میلاد مسیح
گودرز یکم از ۱۹۱ تا ۷۸ پیش از میلاد مسیح
پریاپاتیوس از ۱۹۱ تا ۱۷۶ پیش از میلاد مسیح
اُرُد یکم از ۷۸؟ پیش از میلاد مسیح
مهرداد یکم از ۱۷۱ تا ۱۳۷ پیش از میلاد مسیح
فرهاد یکم از ۱۷۶ تا ۱۷۱ پیش از میلاد مسیح

—

فرهاد دوم از ۱۳۸ تا ۱۲۸ پیش از میلاد مسیح
ســنتروک از ۷۸/۷ تـا ۷۱/۷۰ پیش از میلاد مسیح

—

اردوان دوم از ۱۲۸ تا ۱۲۴ پیش از میلاد مسیح

—

تیرداد دوم از ۳۱ تـا ۲۵ پـیش از مـیلاد مسیح
مهرداد دوم از ۱۲۸ تا ۸۷ پیش از میلاد مسیح
فرهاد سوم از ۷۰ تا ۵۸/۷ پیش از میلاد مسیح
مهرداد در حدود سال ۱۰ پیش از میلاد مسیح

اُرُد دوم از ۵۷ تا ۳۷ پیش از میلاد مسیح

مهرداد سوم از ۵۷ تا ۵۵ پیش از میلاد مسیح

فرهاد در حدود سال ۳۵ میلادی

فرهاد چهارم از ۴۰ تا ۳۲ پیش از میلاد مسیح

ونن یکم از ۷ تا ۱۲ میلادی

تیرداد از ۳۵ تا ۳۶ میلادی

فرهاتک از ۲ پیش از میلاد تا ۴ میلادی

مهرداد در سال ۴۹ میلادی

اُرُد سوم از ۴ تا ۷ میلادی

بردان دوم از ۵۶ تا ۵۸ میلادی

اردوان سوم از ۱۲ تا ۳۸ میلادی

اردوان چهارم از ۸۰ تا ۸۱ میلادی

گودرز دوم از ۳۸ تا ۵۱ میلادی

—

—

ونن دوم در سال ۵۱ میلادی

پاکوراس دوم از سال ۷۷ تا ۱۱۵ میلادی

مهرداد چهارم از ۱۲۸ تا ۱۴۸ میلادی

بلاش یکم از ۱۵ تا ۸۰ میلادی

خسرو از ۸۹ تا ۱۲۸ میلادی

—

بلاش دوم از ۷۷/۸ تا ۸۸/۹ میلادی

—

—

بلاش سوم (دوم) از ۱۰۵ تا ۱۴۷ میلادی

—

بلاش پنجم (چهارم) از ۱۹۰/۱ تا ۲۰۶/۷ میلادی

اردوان پنجم از ۲۱۳ تا ۲۲۴/۶ میلادی

بلاش ششم (پنجم) از ۲۰۷ تا ۲۲۷ میلادی

آرتاوازد از ۲۲۶ تا ۲۲۷ میلادی

ن: جدول زمان‌بندی شاهان سلسله اشکانی به استناد منابع همخوان اروپایی و ایرانی

۱ ــ اشک نخست یا ارشک زمان سلطنت وی از ۲۵۰ تا ۲۴۸ پیش از میلاد

۲ ــ تیرداد نخست زمان سلطنت وی از ۲۴۸ تا ۲۱۱ پیش از میلاد

۳ ــ اردوان یکم زمان سلطنت وی از ۲۱۱ تا ۱۹۱ پیش از میلاد

۴ ـ پریپت یا فری یاپت زمان سلطنت از سال ۱۹۱ تا ۱۷۶ پیش از میلاد

۵ ـ فرهاد یکم زمان سلطنت وی از ۱۷۶ تا ۱۷۱ پیش از میلاد

۶ ـ مهرداد یکم زمان سلطنت وی از ۱۷۱ تا ۱۳۸/۷ پیش از میلاد

۷ ـ فرهاد دوم زمان سلطنت وی از ۱۳۸/۷ تا ۱۲۸ پیش از میلاد

۸ ـ اردوان دوم زمان سلطنت وی از ۱۲۸ تا ۱۲۴/۳ پیش از میلاد

۹ ـ مهرداد دوم زمان سلطنت وی از ۱۲۴/۳ تا ۸۸/۷ پیش از میلاد

۱۰ ـ سینه تروک یا سنتروک زمان سلطنت وی از ۷۶/۵ تا ۷۰/۶۹ پیش از میلاد

۱۱ ـ فرهاد سوم زمان سلطنت وی از ۷۰/۶۹ تا ۵۸/۷ پیش از میلاد

۱۲ ـ مهرداد سوم زمان سلطنت وی از ۳۷/۶ تا ۲ پیش از میلاد

۱۳ ـ وِرُد نخست یا اُردیکم زمان سلطنت وی از ۵۷ تا ۳۷/۶ پیش از میلاد

۱۴ ـ فرهاد چهارم زمان سلطنت وی از ۳۷/۶ تا ۲ پیش از میلاد

۱۵ ـ تیرداد دوم زمان سلطنت وی از ۳۲/۳۰ تا؟ پیش از میلاد

۱۶ ـ فرهاد پنجم (فرهادک) زمان سلطنت وی از ۲ ق.م. تا ۴ میلادی

۱۷ ـ ورد دوم یا ارد دوم زمان سلطنت وی ۴ میلادی تا ۶/۷ میلادی

۱۸ ـ وهونام یکم یا وانان، ونون یکم زمان سلطنت وی از ۷/۸ تا ۱۲ میلادی

۱۹ ـ اردوان سوم زمان سلطنت وی از ۱۲ تا ۳۹/۴۰ میلادی

۲۰ ـ تیرداد سوم زمان سلطنت وی سال ۳۶ میلادی

۲۱ ـ وزدان زمان سلطنت وی از ۳۹/۴۰ تا ۴۵ میلادی

۲۲ ـ گودرز دوم زمان سلطنت وی از سال ۴۱ تا ۵۱ میلادی

۲۳ ـ وهونام دوم یا وانان، ونون دوم زمان سلطنت وی سال ۵۱ میلادی

۲۴ ـ ولگش یکم یا بلاش، ولخش یکم

از سال ۵۱ تا ۷۸/۷۷ میلادی

۲۵ ـ پکور یا پاکر، پاکور دوم زمان سلطنت وی از ۷۸ تا ۱۰۸/۱۰ میلادی

۲۶ ـ اردوان چهارم زمان سلطنت وی از سال ۸۰ تا ۸۱ میلادی

۲۷ ـ خسرو زمان سلطنت وی از ۱۱۰ تا ۱۲۸/۹ میلادی

۲۸ ـ ولگش دوم، بلاش دوم زمان سلطنت وی از ۱۲۸/۹ تا ۱۴۷ میلادی

۲۹ ـ مهرداد چهارم زمان سلطنت وی از ۱۲۸/۹ تا ۱۴۷ میلادی

۳۰ ـ ولگش سوم، بلاش سوم زمان سلطنت وی از ۱۴۷ تا ۱۹۱ میلادی

۳۱ ـ ولگش چهارم، بلاش چهارم زمان سلطنت وی از ۱۹۱ تا ۲۰۹ میلادی

۳۲ ـ ولگش پنجم، بلاش پنجم زمان سلطنت وی از ۲۰۹ تا ۲۲۲ میلادی

۳۳ ـ اردوان پنجم زمان سلطنت وی از ۲۰۹ تا ۲۲۶ میلادی

۳۴ ـ ولگش ششم، بلاش ششم زمان سلطنت وی؟

۳۵ ـ اردوزد تا اروتاوازد یا اردوازد پسر اردوان پنجم؟

خاندانهای اشکانی رقیب و مدعی تاج و تخت پادشاهان اشکانی

اشک اول (rsk) ۲۴۷ پ.م.

تیرداد (tyrdt) در حدود ۲۱۱ پ.م.؟

اردوان اول rtpn و در حدود ۲۱۱-۱۹۱ پ.م.

پریاپتیوس (prypt) در حدود ۱۹۱-۱۷۶ پ.م.

فرهاد اول (prdh, pyrdty) در حدود ۱۷۶-۱۷۱ پ.م.

سنتروک (sntrwk) در حدود ۸۷ یا ۷۷-۷۱ یا ۷۰ پ.م.

گودرز اول (gwtrz) در حدود ۹۱-۷۸ پ.م.

ارد اول (wrẃd) در حدود ۷۸ پ.م.

مهرداد اول (mtrdt) در حدود ۱۷۱-۱۳۷ پ.م.

فرهاد دوم در حدود ۱۳۸-۱۲۸ پ.م.

اردوان دوم در حدود ۱۲۸-۱۲۴ پ.م.

مهرداد دوم در حدود ۱۲۴-۸۷ پ.م.

ارد دوم در حدود ۵۷-۳۷ پ.م.

تیرداد دوم در حدود ۳۱-۲۵ پ.م.

مهرداد در حدود ۱۰ پ.م.

فرهاد چهارم در حدود ۴۰-۳۲ پ.م.

فرهاتک (prdtk) در حدود ۲ پ.م. -۴ م.

ارد سوم در حدود ۴-۷ م.

اردوان سوم در حدود ۱۲-۳۸ م.

گودرز دوم در حدود ۳۸-۵۱ م.

مهرداد سوم در حدود ۵۷-۵۵ پ.م.

ونن اول (Pwhwnm) در حدود ۷-۱۲ م.

فرهاد سوم در حدود ۷۰-۵۸/۵۷ پ.م.

بردان دوم؟ در حدود ۵۶-۵۸ م. اردوان چهارم در حدود ۸۰-۸۱ م.

ونن دوم در حدود ۵۱ م.

بلاش اول در حدود ۵۱-۸۰ م.

برادران (wrl'n) در حدود ۳۹-۴۷ م.

پاکوراس دوم (Pkwr?) در حدود ۷۷-۱۱۵م.

خسرو در حدود ۸۹-۱۲۸ م.؟

مهرداد چهارم در حدود ۱۲۸-۱۴۷ م.؟

بلاش دوم در حدود ۷۸/۷۷ - ۸۹/۸۸ م.

بلاش سوم (دوم) در حدود ۱۰۵-۱۴۷م.

بلاش پنجم (چهارم) در حدود ۱۹۰/۱۹۱-۲۰۶/۲۰۷ م.

بلاش ششم (پنجم) درحدود ۲۰۷-۲۲۷م.؟

اردوان پنجم درحدود۲۱۳-۲۲۴/۲۲۶م.

آرتاوازد (rtwz) در حدود ۲۲۶-۲۲۷م.؟

پادشاهان اشکانی

ارشک پسر فری یاپیت ۲۵۶-۲۵۳ ق.م.

تیرداد پسر فری یاپیت ۲۵۳-۲۱۴ ق.م.

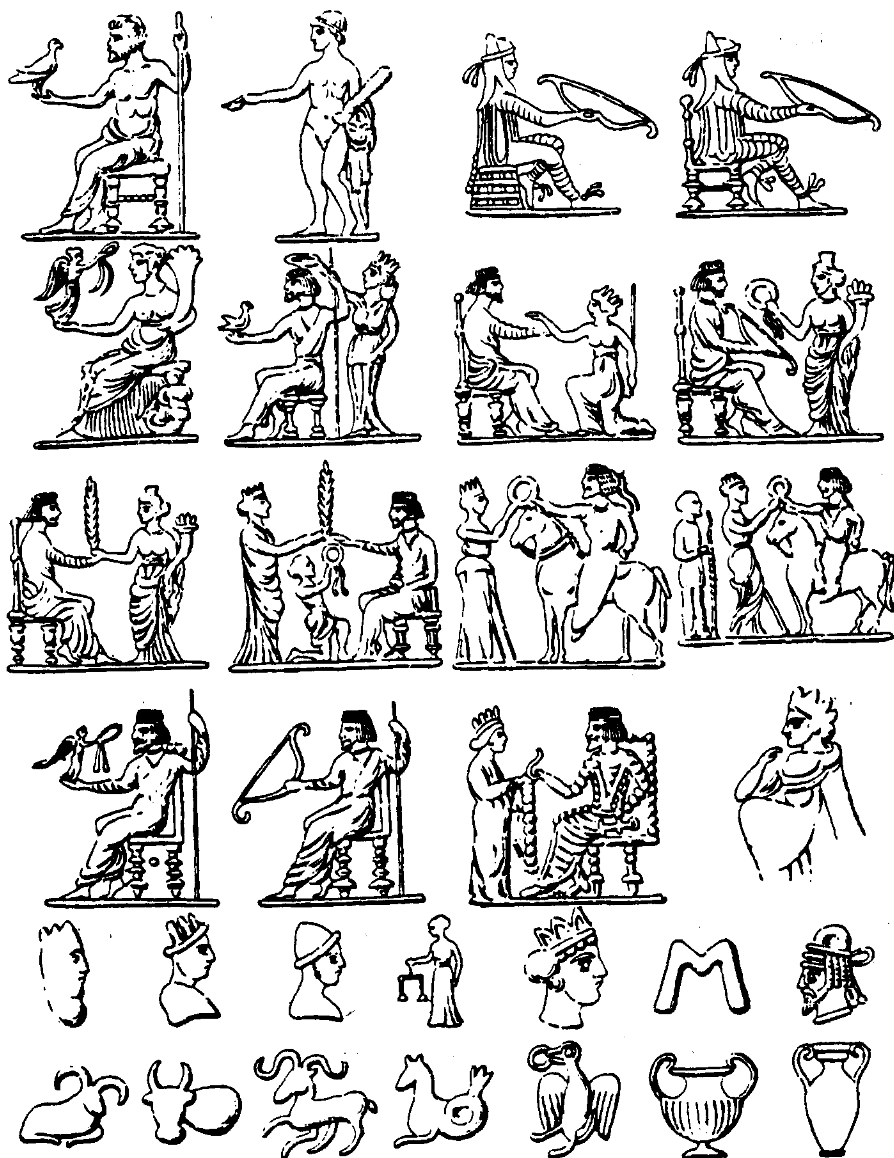
اردوان اول پسر تیرداد ۲۱۴-۱۹۶ ق.م.

فری یاپیت ۱۹۶-۱۸۱ ق.م.

فرهاد اول پسر تیرداد ۱۸۱-۱۷۳ ق.م.

مهرداد اول برادر فرهاد اول ۱۷۳-۱۳۶ ق.م.

فرهاد دوم پسر مهرداد اول ۱۳۶-۱۲۸ ق.م.



بعضی از مهمترین تصاویر و نقوش حک شده در پشت سکه‌های اشکانی

مهمترین القاب شاهان اشکانی بر پشت سکه‌ها

ارشک	ΑΡΣΑΚΟΥ.
خودمختار، مستقل	ΑΥΤΟΚΡΑΤΟΡΟΣ.
شاه شاهان	ΒΑΣΙΛΕΩΣ. ΒΑΣΙΛΕΩΝ.
عادل، دادگستر	ΔΙΚΑΙΟΥ.
نامی، نامدار، مشهور	ΕΠΙΦΑΝΟΥΣ.
نیکوکار	ΕΥΕΡΓΕΤΟΥ.
خدا	ΘΕΟΥ.
خدا پدر	ΘΕΟΠΑΤΟΡΟΣ.
بُرادر دوست	ΦΙΛΑΔΕΛΦΟΥ.
یونان دوست	ΦΙΛΕΛΛΗΝΟΣ.
روم دوست	ΦΙΛΟΡΩΜΑΙΟ.
پدر دوست	ΦΙΛΟΠΑΤΟΡΟΣ.
بزرگ، کبیر	ΜΕΓΑΛΟΥ.
فاتح، پیروز	ΝΙΚΗΦΟΡΟΥ.

شجرهٔ نسب خاندان اشکانی

ارته خشتره (اردشیر دوم هخامنشی) (؟)

فری یاپاتی (؟)

(۱) ارشک (اشک یکم) ۲۴۸ ق.م

(۲) تیرداد یکم (۲۱۱ ق.م)

(۳) اردوان یکم (۱۹۱ - ۲۱۱ ق.م)

(۴) فری یاپاتی (۱۷۶ - ۱۹۱ ق.م)

(۱۰) سنتروک (۷۱ - ۷۸ ق.م) وارشک (پادشاه ارمنستان) (۸) اردوان دوم (۱۲۴ - ۱۲۸ ق.م) (۶) مهرداد یکم (۱۳۸ - ۱۷۱ ق.م) (۵) فرهاد یکم (۱۷۱ - ۱۷۶ ق.م)

(۹) مهرداد دوم (۸۷ - ۱۲۴ ق.م) (۷) فرهاد دوم (۱۲۸ - ۱۳۸ ق.م) رودگونه دختر مهرداد

(۱۱) فرهاد سوم (۵۷ - ۷۰ ق.م)

ارته وزده (پادشاه ارمنستان) (۱۲) مهرداد سوم (۵۵ - ۵۷ ق.م) (۱۳) هوراوده (ارد ۳۸ - ۵۵ ق.م)

(۱۶) هوراوده (۸ - ۴ م.) (نسبش معلوم نیست) (۱۴) فرهاد چهارم (۲ م - ۳۸ ق.م) پاکور

دختر فرهاد چهارم (۱۵) فرهادک (۴ - ۲ م.) (۱۷) ونن یکم (۱۷ - ۸ م)

(۲۱) ونن دوم (۵۴ - ۵۱ م.) (۱۸) اردوان سوم که پدرش از اشکانیان آذربایجان و مادرش دختر فرهاد چهارم بود (۴۰ - ۱۸ م.)

(۱۹) بردان (واردان) ۴۵ - ۴۰ م. (۲۰) گودرز (۵۱ - ۴۶ م.) هوراوده (پادشاه ارمنستان)

تیرداد (پادشاه ارمنستان) (۲۲) ولخش یکم (۷۸ - ۵۲ م.) پاکور (پادشاه آذربایجان)

(۲۳) پاکور دوم (۱۱۰ - ۷۸) (۲۴) خسرو (۱۲۸ - ۱۱۰ م.)

(۲۵) ولخش دوم (۱۴۸ - ۷۸ م.)

(۲۶) ولخش سوم (۱۹۱ - ۱۴۸ م.)

(۲۷) ولخش چهارم (۲۰۸ - ۱۹۱ م.)

(۲۸) ولخش پنجم (۲۲۷ - ۲۰۸ م.) (۲۹) اردوان پنجم (۲۲۴ - ۲۱۶ م.)

اردوان دوم پسر مهرداد اول ۱۲۹-۱۲۴ ق.م.

مهرداد دوم (کبیر) پسر اردوان دوم ۱۲۴-۸۷ ق.م.

ساناتروک پسر مهرداد اول ۷۷-۶۹ ق.م.

فرهاد سوم پسر ساناتروک ۶۹-۶۰ ق.م.

مهرداد سوم پسر فرهاد سوم ۶۰-۵۶ ق.م.

ارداول پسر فرهاد سوم ۵۵-۳۷ ق.م.

فرهاد چهارم پسر ارد اول ۳۷-۱ ق.م.

فرهاد پنجم پسر فرهاد چهارم ۱-۲ م.

ارد دوم (محققاً معلوم نیست) ۲-۶ م.

وانان اول پسر فرهاد چهارم ۷ م.

اردوان سوم پسر ارد دوم ۱۶-۵۱ م.

واردان پسر اردوان سوم ۱۶-۱۵ م.

گودرز پسر گیو ۱۶-۵۱ م.

وانان پسر ارد دوم ۱۶-۵۱ م.

بلاش اول پسر وانان دوم ۵۱-۷۷ م.

خسرو (بعضی او را پسر پاکر می‌دانند) ۱۰۷-۱۳۷ م.

بلاش دوم (محققاً معلوم نیست) ۱۳۳-۱۹۱ م.

بلاش سوم پسر بلاش دوم ۱۳۲-۱۹۱ م.

بلاش چهارم پسر بلاش سوم ۱۹۱-۲۰۷م.

بلاش پنجم پسر بلاش چهارم ۲۰۷-۲۱۶م.

اردوان پنجم پسر بلاش چهارم ۲۱۶-۲۲۴م.

اشک بیستم ــ گودرز (۴۶ ــ ۵۱ م.)

بزرگان ایران پس از کشته شدن «واردان» گودرز را به شاهی برداشتند. این شاه در سال ۵۱ درگذشت. از او سنگ‌نبشته‌ای در بیستون به خط یونانی باقی است.

اشک بیست و پنجم و بیست و ششم

(۱۳۰ ــ ۱۹۱ م.) پس از خسرو، بلاش دوم بر تخت نشست. در زمان او آلانها از دربند قفقاز گذشته به آذربایجان هجوم آوردند و به قتل و غارت پرداختند. پس از او پسرش بلاش سوم، شاه شد. وی در سال ۱۶۱ میلادی به ارمنستان حمله کرد و پادشاه دست‌نشانده روم را از آنجا بیرون کرد.

دیری نگذشته بود که کالیوس یکی از سرداران نامدار روم به جنگ او آمد و وی را شکست داد. سپس رومیان قسمت غربی ایران را که شامل ارمنستان تا بین‌النهرین می‌شد ضمیمه کشور خود ساختند.

اشک بیست و چهارم

خسرو (۱۰۹ ـ ۱۳۰ م.) در زمان او پس از صلح پنجاه ساله، جنگ جدیدی بین ایران و روم بر سر ارمنستان در گرفت.

اشک بیست و دوم

بلاش اول (۵۴ ـ ۷۸ م.) وی پس از جلوس بر تخت سلطنت به ارمنستان لشکر کشید و برادر خود تیرداد را به حکومت آنجا برگزید. بلاش نخستین پادشاه اشکانی است که در ترویج دین زرتشتی و رسوم ایرانی کوشش می‌کرده است. در پشت سکه‌های وی نقش آتشگاهی با یک تن موبد دیده می‌شود.

تا زمان او سکه‌های اشکانی به خط و زبان یونانی بود و این نخستین بار است که سکه با الفبای پهلوی ضرب می‌شود. بنا به روایات زرتشتی در زمان همین پادشاه بود که اوستای پراکنده گردآوری شد. پس از بلاش اول شاهزاده‌ای به‌نام پاکور که او را پاکور دوم نوشته‌اند، بر تخت نشست و تا ۱۰۹ م. سلطنت کرد.

اشک بیست و هشتم و بیست و نهم

پس از مرگ بلاش چهارم دو پسر او مدعی سلطنت شدند. این دو برادر مدتها با یکدیگر در جنگ و ستیز بودند. تا اینکه اردوان پنجم در ۲۱۶ م. بر تخت نشست. وی آخرین پادشاه اشکانی است.

اشک بیست و هفتم

بلاش چهارم (۱۹۱ ـ ۲۰۸ م.) پس از پدر بر تخت نشست. او از اختلافات بین سرداران روم استفاده کرده بعضی از سرزمینهایی را که در زمان پدرش

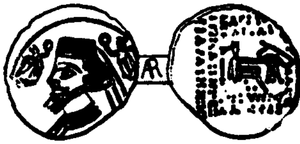
رومیان از ایران گرفته بودند، اشغال کرد. اما پس از اینکه «سپتیموس» قدرت را در دست گرفت و به امپراتوری روم رسید در ۱۹۵ م. از فرات گذشت، شهر نصیبین و سلوکیه را تسخیر کرد و سپس در سال ۱۹۷ م. تیسفون را با وجود مقاومت پارتیها تصرف نمود و قریب صدهزار تن از زنان و کودکان را به اسارت برد. اما از عهدهٔ تسخیر شهر الحضر بر نیامد و ناچار به عقب‌نشینی شد. پس از بازگشت رومیان شهرهای یغمازدهٔ سلوکیه و بابل و تیسفون بار دیگر به‌دست بلاش افتاد.

اشک بیست و یکم ــ ونونهٔ دوم

پس از مرگ گودرز، بزرگان ایران «ونونه دوم» را که برادر اردوان و در ماد حکومت می‌کرد به پادشاهی خواندند.

اشک پانزدهم

فرهاد پنجم (۲ ق. م. ۴ میلادی). وی با مادرش موزا مشترکاً بر تخت



سکه اشک پانزدهم (فرهادَک)

سلطنت نشستند. ایرانیان چون از وی ناراضی بودند وی را بکشتند.

اشک پانزدهم

فرهاد سوم (۶۷ ــ ۶۰ ق. م.) پس از مرگ سنتروک بر تخت نشست. وی با روم مناسباتی نیکو داشت. وی توسط دو پسرش مهرداد و ارد مسموم گردید.

اشک پنجم

فرهاد اول (۱۸۱ ــ ۱۷۴ ق. م.). پس از اشک چهارم بر تخت نشست و تپورستان را بگرفت و قوم «مارد» را که در محل تنکابن کنونی مسکن داشتند مجبور کرد که دربند خزر یعنی راهی که

از خراسان به ماد می‌رفت مشغول مرزداری شوند. این شاه شهر خاراکسی را که برخی با شهرستانک کنونی تطبیق کرده‌اند در ری بنا نهاد. لقب او به یونانی فیلادلفیوس یعنی دوستدار برادر بود.

اشک چهاردهم

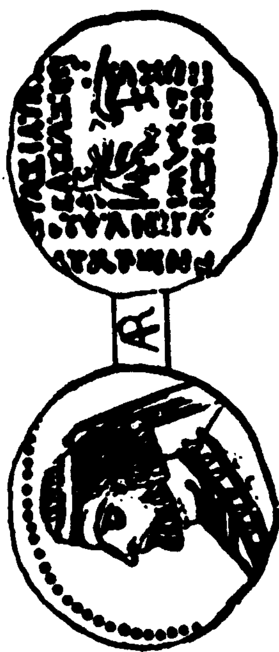
فرهاد چهارم (۳۷ ـ ۲ ق. م.). پس از مرگ پاکور، فرهاد چهارم را جانشین خود ساخته از سلطنت کنار گرفت. همین که فرهاد پادشاه شد، برادران خود را بکشت و چون ارد او را ملامت کرد، پدر را نیز به‌دنبال آنان فرستاد. وی به بیداد و ستم خود بر رعیت ادامه می‌داد که در این وضع مردم بر او شوریده و تیرداد نامی را به شاهی نشانیدند. فرهاد گریخته به پادشاه سکاها پناه برد و پس از چندی بار دیگر به کمک آنها به پادشاهی نشست. امپراتور روم برای استوار ساختن دوستی بین دو کشور، کنیزکی ایتالیایی که «موزا» نام داشت را به‌عنوان هدیه برای فرهاد فرستاد. بر اثر این حسن‌نیت، قریب یکصد سال بین دو کشور جنگ موقوف شد. فرهاد از این زن رومی فرزندی پیدا کرد که او را فرهادک نامیدند و همین پسر بود که پدرش را زهر داد و با مادر رومیش بر تخت نشست.

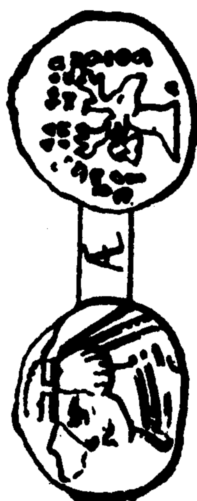
اشک چهارم

فری‌یاپت (۱۹۶ ـ ۱۸۱ ق. م.) (از پادشاهان اشکانی). وی پس از پدر بر تخت نشست و مدت پانزده سال در پارت به آسودگی و آرامش پادشاهی کرد. زیرا در زمان او پادشاهان باختر متوجه هند بودند و با اشکانیان در صلح می‌زیستند. سلوکیان نیز مشغول کشمکش با رومیان شدند و توجهی به جانب مشرق نداشتند.

اشک دوازدهم

مهرداد سوم (۶۰ ـ ۵۵ ق. م.). وی پس از کشتن پدر بر تخت نشست و برای

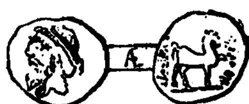


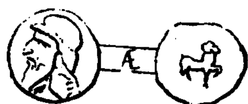
سکه‌های اشک دوازدهم (مهرداد سوم)

باز گرفتن ایالت کردون (کردستان) به ارمنستان لشکر کشید و آن ایالت را پس گرفت، اما در غیاب او بزرگان ایران بر وی شوریده و برادرش ارد را بر تخت نشاندند.

سپس شهری به‌نام دارا در نزدیکی ابیورد کنونی بساخت و در پیری درگذشت.







سکه‌های اشک دوم (تیرداد اول)

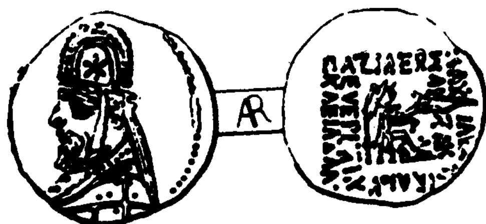
اشک دوم

تیرداد اول (۲۴۷ ـ ۲۱۴ ق. م.) (از شاهان اشکانی). تیرداد اول پس از برادر شاه شد. وی ۳۳ سال پادشاهی کرد و وضع خود را در برابر سلوکیان و پادشاهان باختر (بلخ و افغانستان) استوار ساخت. او پایتخت خویش را از شهر آساک که در نزدیکی عشق‌آباد کنونی بود به شهر هکاتم پیلس یا صد دروازه انتقال داد و خود را شاه بزرگ خواند.

اشکانیان، سال جلوس او یعنی ۲۴۷ ق. م. را مبدأ تاریخ خود قرار داده‌اند. تیرداد با پادشاه سلوکی، «سلوکوس کالی نیکوس» جنگ کرد و او را شکست داد.

اشک دهم

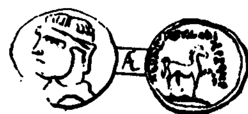
سنتروک (۸۶ ـ ۶۷ ق. م.). ظاهراً برادر اشک ششم مهرداد اول است که به یاری سکاها بر تخت نشست.

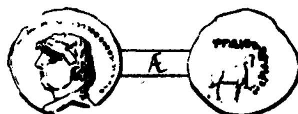


سکه اشک دهم (سَنتروک)

اشک سوم

اردوان اول (۲۱۴ ـ ۱۹۶ ق. م.) (از پادشاهان اشکانی). اردوان اول، پس از





سکه‌های اشک سوم (اردوان اول)

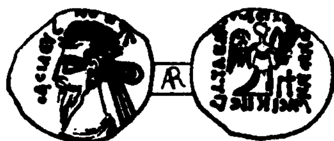
پدر به تخت نشست. از اختلافات بین سلوکیها استفاده کرده به تسخیر ولایت آمارد که در جنوب دریای خزر و نیز ری و همدان پرداخت. اما به زودی آنتیوخوس سوم به مقابل وی شتافت و همدان را از وی گرفت و معبد آناهیتا را در آنجا غارت کرد. سرانجام آنتیوخوس با او صلح کرد و به باختر رفت و از راه کابل و درهٔ خیبر به هند رهسپار شد و از کرمان و سیستان بازگشت.

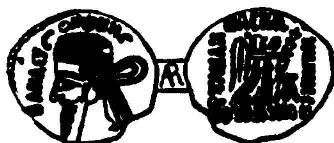
اشک سیزدهم

پس از عزل برادرش بر تخت نشست. وی یکی از پادشاهان بزرگ اشکانی است. مهمترین واقعه که در زمان او رخ داد جنگ مشهور حران (در ماوراءالنهر) است که در سال ۵۳ ق. م. واقع گشت.

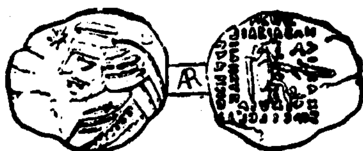
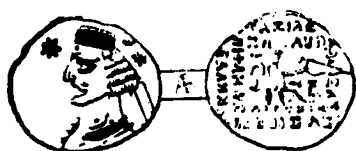
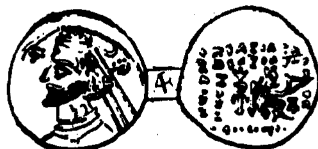
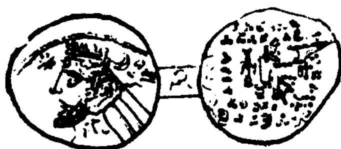
اشک شانزدهم و هفدهم

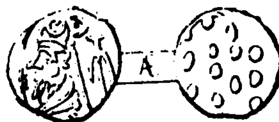
(۴ ـ ۱۲ م.). پس از مرگ فرهادک شاهزاده‌ای به‌نام ارد دوم بر تخت نشست ولی توسط مردم کشته شد. پس از آن، مجلس مهستان از امپراتور روم خواستند که «ونونه» پسر فرهاد چهارم را که در روم بود به ایران بفرستند، ولی بزرگان از وی ناراضی شده شاهزاده‌ای را به‌نام اردوان که در آذربایجان حکومت می‌کرد برای پادشاهی دعوت کردند.

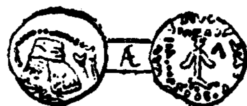
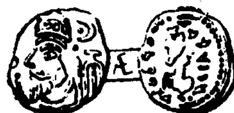
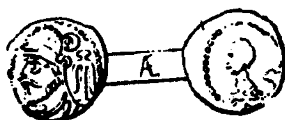
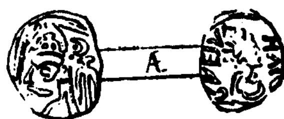
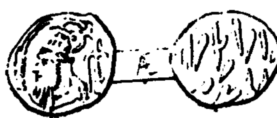


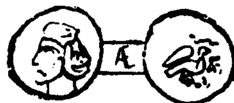
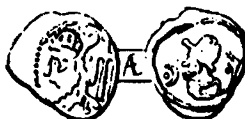
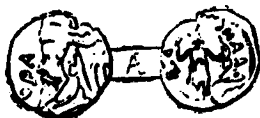


سکه‌های اشک هفدهم





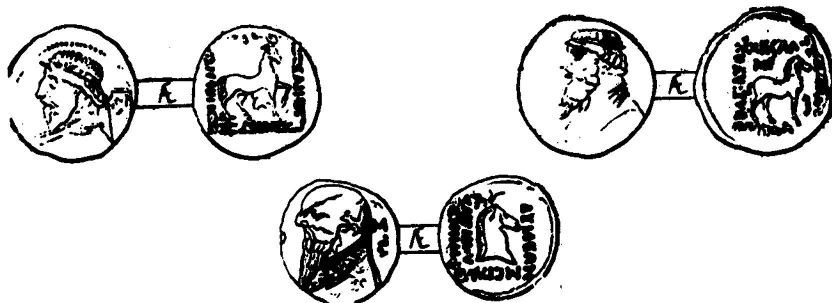

سکه‌های اشک سیزدهم (ارد یکم)

اشک ششم

مهرداد اول (۱۷۴ ـ ۳۱۶ ق. م.) به وصیت برادرش فرهاد بر تخت نشست. وی بانی عظمت دولت پارت است و مورخان او را داریوش سلسلهٔ اشکانی دانسته‌اند. دولت سلوکی در زمان او بر اثر جنگ با رومیان و مصریان و یهودیان به ناتوانی گراییده بود. مهرداد به کشور باختر لشکر کشید و قسمت غربی آن ناحیه را ضمیمهٔ پارت کرد و سپس به ماد بزرگ حمله نمود و آن ایالت را به پارت ملحق ساخت. پس از آن به طرف باختر رفت و از آنجا به هند درآمد و تا رود هیداسپ در پنجاب براند. بزرگ شدن پارت، دولت سلوکی را به وحشت انداخت. دمتریوس دوم خیال حمله به پارت را داشت که به دست مهرداد گرفتار شد. مهرداد با او به‌خوبی رفتار کرد و دخترش «روزگونه» را به او به زنی داد و در سال ۱۳۶ ق. م. درگذشت.

اشک نوزدهم

واردان (۴۰ ـ ۴۶ م.) پس از اردوان پسرش واردان شاه شد. چون برادرش گودرز مدعی سلطنت بود پیش از آنکه جنگی بین آن دو روی دهد قرار شد دو برادر با هم صلح کنند و گودرز از ادعای سلطنت صرف‌نظر کرده در گرگان بماند. پس از چندی گودرز دیگرباره سر به



سکه‌های اشک ششم (مهرداد اول)

شورش برداشته به کمک قبیله داهه برادر را شکست داد و سپس «واردان» به قتل رسید (۶۴ م.).

اشک نهم

مهرداد دوم (۱۲۴ ـ ۸۶ ق. م.). از پادشاهان بزرگ اشکانی که سکاها را شکستی سخت داد و با چینیان پیمان بازرگانی و ترانزیت بست. در زمان وی بود که ایران و روم برای نخستین‌بار با یکدیگر رو به‌رو شدند و اختلاف آنها تا آخر بر سر مسئله ارمنستان بود.

اشک هجدهم ← اردوان سوم

اشک هشتم ← اردوان دوم

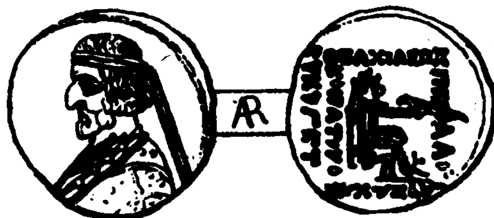
پسر فری‌پایت از زمامداران اشکانی عموی فرهاد دوم که در جنگ با اقوام «یوئچی» کشته شد.

اشک هفتم

فرهاد دوم (۱۳۶ ـ ۱۲۷ ق. م.). وی پس از پدر (مهرداد اول) بر تخت نشست. دمتریوس شاه سلوکی که در پارت تحت نظر بود در زمان او بگریخت



سکه اشک نهم (مهرداد دوم)



سکه اشک هفتم (فرهاد دوم)

ولی دوباره گرفتار شد. زنش را به گرگان فرستاد و آنتیوخوس هفتم همدان را تسخیر کرد. فرهاد در این هنگام دمتریوس برادر آنتیوخوس را از زندان آزاد کرد تا رقیب برادر شده سلوکیه را از برادرش بگیرد. در همان زمان شورشی از طرف ایرانیان بر ضد سپاهیان سلوکی روی داد و آنتیوخوس کشته شد و این آخرین جنگ سلوکیان با اشکانیان است (۱۲۹ ق. م.). فرهاد دوم در ۱۲۷ ق. م. به‌دست سکاها کشته شد.

اَشموغ / اَهْلَموغ

دیو بدعت است. از منفورترین دیوان که سوشیانس در پایان جهان سپاهی برمی‌انگیزد و به کارزار او می‌رود و سرانجام او را به سوراخی فرو می‌کند.

اَشَوَنْ

کسی که پیرو قوانین مزدا و معتقد به دین راستین است اشون خوانده می‌شود. غالباً خود زرتشت در اوستا اشوْ خوانده شده است. بر عکس، آنکه از اشا روی بگرداند و به کیش دروغین گرود، دِرگَوَنتْ یعنی پیرو دروغ نامیده می‌شود. اَشَا یا ارتْ در سر بعضی نامها آمده است.

اش‌وهیشت

اش‌وهیشت، اردیبهشت. بهترین پارسایی. دومین امشاسپند و فرشتهٔ موکل پاکی و پرهیزکاری است.

اَشي: ← اُرْدیشت

اَشي یا اَرْد (اَهریشوَنگْ)

به معنی «اشيِ خوب»، ایزد بانویی است که نماد توانگری و بخشش است. او را دختر اورمزد و سپندارمد به شمار آورده‌اند که پیشرفت و آسایش به خانه‌ها می‌برد و خرد و خواسته می‌بخشد. در اوستا به صورت زنی

درخشان، بسیار نیرومند، خوش‌اندام، مجلل، شکوهمند و آزاده‌نژاد توصیف شده است. بر زنان نفوذ دارد و زنانی که اشی یارشان باشد سفیدبختند. او یکی از شخصیتهای مینوی است که در موقع زاده شدن زردشت حضور داشته است. او خواهر ایزدبانوی دین (دَئِنا) است و در برخی متنها سروش و رشن را از برادران او به شمار آورده‌اند. ایزد بانویی به نام «آدا» که نقش او روشن نیست، در اوستا همراه با «اَشی» و «چیستا» ذکر می‌شود.

اصطخر

اصطخر در ایام ملوک فرس‌دارالملک ایشان بوده است و در آغاز گیومرث آن را بنا کرده بود و هر پادشاهی که به تخت می‌نشست بر آن بنایی اضافه می‌کرد و طهمورث به خصوص بسیار عمارت بر آن کرد و چون پادشاهی جهان به جمشید رسید آن را به شهری عظیم تبدیل کرد چنانکه بلوکی برای آن ساخت به مسافت چهار فرسنگ در عرض ده فرسنگ و سه قلعهٔ (ساخت) یکی قلعهٔ اصطخر دوم قلعهٔ شکسته سوم قلعهٔ شکنوان که در میان شهر نهاده بود و آن را سه گنبدان می‌گفتند و سرایی در آنجا بنا در پایان کوهی که در همه جهان مانند آن نبود و صفهٔ این سرای آن است که در پایان کوه دکهٔ ساخته است از سنگ خارا سیاه رنگ و این دکه چهار سو است از یک جانب در کوه پیوسته است و سه جانب در صحرا است.

اِصطَخری

ابواسحق ابراهیم محمدالفارسی الاصطخری در اصطخر تولد یافت و بزرگ شد. در ۳۲۹ هـ. ق. به سیاحتِ پرداخت و ممالک را از هند تا اقیانوس اطلس دید. از تألیفات او «صورالاقالیم» است و «مسالک‌الممالک» که اطلاعات جغرافیایی مفیدی ارائه می‌دهد.

اصلاندوز

جنگ ~

محلی در کنار رودخانه ارس که به سال ۱۲۲۸ ه. بین جنگجویان ایران و روس نبردی در این محل درگرفت که به پیروزی سپاه روس، و در نتیجه به انعقاد قراردادی که به پیمان گلستان معروف است انجامید.

اصلانی (کامران قزوینی)

نمایندهٔ کمینترن و از اعضای رهبری «حزب کمونیست ایران» در دوران رضاخان.

اَطروش

حسن‌بن علی معروف به «اطروش» از جانشینان علویان در طبرستان بوده. وی مدت ۱۳ سال در این منطقه حکومت نمود و مذهب تشیع را رواج کامل داد و به‌دست او گروه فراوانی مسلمان شدند و مساجد زیادی را بنا کردند. وی در سال ۳۰۴ ه. کشته شد. حسن چون از یک گوش کر بود او را حسن اطروش یعنی حسن کر می‌خواندند. نیز ← حسن‌بن علی.

اعتضادالسلطنه

لقب علیقلی میرزا، از فضلای مشهور سلسلهٔ قاجاریه؛ پسر فتحعلی شاه قاجار. در زمان محمد شاه برای مدتی کارگزار امور مادر شاه بود. ناصرالدین شاه حکومت خلخال را بدو سپرد و در ۱۲۷۲ ه. ق. لقب اعتضادالسلطنه را بدو داد. در ۱۲۷۴ ه.ق. به ریاست مدرسهٔ دارالفنون و در ۱۲۷۵ ه. ق. به وزارت علوم منصوب شد. وی در تهران وفات یافت.

اعتمادالدوله

عنوان عالیترین مقامات دولتی در دربار صفویه. اعتمادالدوله وزیراعظم به‌شمار می‌آمد و تمام مخارج و مصارف و عواید و احکام به اجازه و تصویب و

مهر او بستگی داشت و تمام مدارک و اسناد حکام و عاملان دیوان از نظر او می‌گذشت. در کشیک‌خانهٔ دولتخانه هر روز به عرایض مردم می‌رسید، و مستوفیان و وزیران از او اخذ دستور می‌کردند.

اعتمادالسلطنه

محمدحسن‌خان ملقب به صنیع‌الدوله بعداً ملقب و معروف به اعتمادالسلطنه از مقربین دربار ناصرالدین شاه و وزیر انطباعات بوده و دارای تألیفات متعددی است که دانشمندان دیگر هم در تنظیم آن دست داشته‌اند. از جمله تألیفات او یکی مرآةالبلدان است (در جغرافیای بعضی از شهرها و دیه‌ها و یک قسمت از تاریخ سلطنت ناصرالدین شاه) دیگر مطلع‌الشمس (در شرح بعضی راههای خراسان، آثار و ابنیه و تاریخ مشهد و غیره) و خیرات‌الحسان (در شرح حال بزرگترین زنان مسلمان) و کتاب المآثر و الآثار و منتظم ناصری در تاریخ و چند کتاب دیگر.

اعتمادزاده، محمود (به‌آذین)

نویسنده و مدیر شورای نویسندگان و مسئول هفته‌نامهٔ «اتحاد مردم» و عضو کمیتهٔ مرکزی «حزب توده».

اغریرث

افراسیاب دو برادر داشت: یکی اغریرث، و دیگر گرسیوز. نام اغریرث در اوستا Aghraeratha (اغرئه رثه) با صفت نروا Narava یعنی دلیر آمده است. و از جملهٔ نیکان است که به‌دست فرنگرسین (افراسیاب) کشته شد. کیخسرو، کین او بگرفت. بنابر روایت پهلوی، اغریرث را پسری به‌نام (کپت شه) Gop atshah بود، که از سر تا کمر به‌صورت انسان، و مابقی تنش به شکل گاو بود.

در شاهنامه اغریرث جوانی با تدبیر و خردمند و بخشنده و مهربان

است، و بـه علـت آزاد کـردن اسـرای ایـرانـی در جـنگ افـراسـیاب بـا نـوذر، به‌دست برادرش افراسیاب کشته شد.

افتالیتو

وی نخستین پادشاه یفتالی است در ۴۲۵ م. با لقب افتالیتو یا افـتالیتوس بـه معنی رئیس، تاج شاهی بر سر گذاشت. وی بـادویست و پـنجاه هـزار سپاه از جیحون گذشته و به ایـران حـمله آورد. بهرام پنجم با لشکری اندک در مرو رود به وی شبیخون زد و او را شکست داد و این شاه یفتالی را بکشت، و تاج او را به آتشکـدهٔ شـاهی آذرگ[illegible] آذربایجان فرستاد.

افراسیاب

در اوستا فرنگره‌سیان Frangrasyan با صفت نئیریا NAIRYA یعنی گـناهکار آمـده و از دشـمنان بـزرگ ایـران و کشـندهٔ سـیاوش است. جـنگهای او با ایرانیان از عـهد مـنوچهر آغاز شـده. وی پسر پشنگ بود، و نسب به تور پسر فریدون می‌رساند. و پس از کشتن نوذر پیشدادی دوازده سال بر ایران حکومت کرد.

در دیـنکرد آمـده کـه اهـریمن، افراسیاب را مانند ضـحاک و الکسـاندر گجستک، جاویدان و فناناپذیر خلق کرده بود. اما هرمزد ایشان را فناپذیر ساخت. هرتل آلمانی معتقد است که فرنگرسین اصلا خدای جـنگ و بـزرگترین خـدای اقوام تورانی بوده است.

افراسیاب در شاهنامه عـلاوه بـر پهلوانی، جادوگری زورمند بود چنانکه می‌توانست به جادویی جهان را بر چشم هماورد تیره سازد، و قوت از بـازوان او سلب کند. افراسیاب از میان پـهلوانـان ایران تنها از قارون و زال و از همه بیشتر از رستم بیم داشت. در اوستا آمـده کـه افراسیاب به‌دست هئوم گرفتار شد. بنابه روایـات پـهلوی و شـاهنامه سـرانـجام افراسـیاب بـه‌دست کـیخسرو بـه انـتقام سیاوش کشته شد.

افراسیاب چلاوی

آخرین پادشاه ملوک باوند.

افراسیاب لر

۱ ــ اتابک افراسیاب اول، متوفی ۶۹۵ هـ. ق. فرمانروای لر بزرگ و هشتمین اتابک از سلسلهٔ اتابکان لر بزرگ.

۲ ــ افراسیاب دوم، ملقب به مظفرالدین، فرمانروای لر بزرگ و یازدهمین اتابک از سلسلهٔ اتابکان لر بزرگ. وی بعد از وفات یوسف شاه دوم لر به امارت لر بزرگ رسید.

افراسیابیان مازندران

سلسله‌ای از امرای محلی مازندران که عده‌ای از آنها از ۷۵۰ هـ. ق. تا حدود ۹۰۹ هـ. ق. با وجود توالی فتنه‌ها، در آن ولایت فرمانروایی داشته‌اند. مؤسس این سلسله، افراسیاب‌ابن کیا حسن، سپهسالار فخرالدین حسن باوندی (آخرین امیر از شاخهٔ کینه خواریهٔ آل بویه باوند) بوده است که او را کشته و مازندران را به‌دست گرفت، و بدین سبب اعقاب او را «کیاهای چولاب» یا چلابی یا افراسیابیان مازندران خوانند. وی در سال ۷۶۰ هـ. ق. به‌دست مریدان سید قوام‌الدین مرعشی مقتول شد، و بعد از او کیافخرالدین چلابی امارت یافت و پس از وی کیاگشتاسپ به امارت رسید تا آنکه اسکندر شیخی، پسر افراسیاب ابن کیاحسن که به هرات گریخته بود، به کمک تیمور لنگ، دیگربار بر مازندران استیلا یافت. آخرین فرد از این سلسله کیاحسن (یا حسین) ابن لهراسپ‌ابن افراسیاب است که در سال ۹۰۹ هـ. ق. با استیلای شاه اسماعیل اول صفوی بر مازندران، حکومت او خاتمه یافت و دولت افراسیابیان مازندران منقرض گشت.

اَفَروغ

یکی از موبدان و شارحین اوستا در

اواخر دوران ساسانی است.

افشار

طایفه‌ای از ترکمانان غز، که ظاهراً در عهد سلاجقهٔ با سایر طوایف غز به حدود ایران آمده‌اند، و بعضی از آنها در خدمت سلاجقه بوده‌اند. و شاید در همان زمانها در سوریه و آسیای صغیر نیز پراکنده شده‌اند. مع‌هذا بعضی مورخین نام افشار را از اسم «اوشار» پسر ارشد «یلدیزخان» مغول مشتق دانسته‌اند. نام طوایف افشار در عهد سلطنت آق‌قویونلو مکرر ذکر شده است و در عهد صفویه نیز این طایفه از ارکان قزلباش بوده‌اند. طایفهٔ افشار به شعبه‌های چند مثل افشار قاسملو، افشار بکشلو و افشار قرخلو، یا قرقلو تقسیم می‌شده‌اند و نادرشاه افشار از شعبهٔ اخیر بوده است که آنها را اسماعیل اول صفوی از آذربایجان برای جلوگیری از مهاجمات ازبک و ترکمن به شمال خراسان کوچانیده بود. طایفه افشار در عهد صفویه در آذربایجان و خمسه و قزوین و تهران و فارس و کرمان و خوزستان پراکنده بوده‌اند.

افشاریه

سلسله‌ای از پادشاهان ایران که از ۱۱۴۸ تا حدود ۱۲۱۰ هـ. ق. سلطنت کرده‌اند. چون مؤسس این سلسله نادرشاه به شعبهٔ قرخلو از طایفهٔ افشار منسوب بود، سلسلهٔ اعقاب و احفاد او در تاریخ به افشاریه موسوم شده است. قلمرو وسیع مملکت نادرشاه بعد از قتل (۱۱۶۰ هـ. ق.) او، هم به‌سبب بی‌لیاقتی اعقاب او و هم به‌علت ظهور مدعیان مختلف تجزیه شد و علیقلی‌خان برادرزادهٔ او، که به‌نام عادلشاه بعد از او به سلطنت نشست بعد از کشتن پسران و نوادگان نادر با مخالفت برادر خود ابراهیم‌خان مواجه گشت و در آخر هر دو مدعی به‌دست امرای شاهرخ افشار پسر رضاقلی میرزا و نوادهٔ نادر مغلوب و مقتول شدند. اما با ظهور قدرت محمدحسن‌خان قاجار و کریم‌خان زند و


ایران در زمان نادرشاه افشار
دریای مازندران
دریای سیاه
دریای مدیترانه
دریای سرخ
دریای عمان
خلیج فارس
عمان
خراسان
خوارزم
دریاچه آرال
قندهار
کشمیر
هرات
کرمان
شیراز
اصفهان
مشهد
ابیورد
کلات
قفقاز
بغداد
پایتخت
شهر
محل جنگ
مسیر لشکرکشی های نادر

آزادخان افغان و احمدشاه درانی، حدود قلمرو شاهرخ به همان ایالت خِراسان محدود ماند. هر چند احمدشاه درانی پادشاه افغان و کریم‌خان زند سلطنت آن ولایت را برای شاهرخ محفوظ شناختند لیکن او حتی در قلمرو خود نیز چندان قدرت حیثیت نداشت، و امرا و فرزندانش بر امور مستولی بودند. آقا محمدخان قاجار، بعد از آنکه سلسلهٔ زندیه را برانداخت، خراسان را تسخیر کرد و شاهرخ را با تعذیب و شکنجهٔ بسیار هلاک نمود. در اوایل عهد فتحعلی شاه قاجار، نادر میرزای افشار پسر شاهرخ، دو بار در خراسان علم طغیان برافراشت، اما این طغیانها که عاقبت به قتل او منتهی گشت نتوانست دولت متوفای افشاریه را احیا نماید.

سلاطین افشاریه و مدت هر یک از آنها (تواریخ براساس هجری قمری است)

۱ ـ نادرشاه. (۱۱۴۸ ـ ۱۱۶۰)

۲ ـ عادلشاه و ابراهیم شاه برادرزادگان نادر. (۱۱۶۰ ـ ۱۱۶۱)

۳ ـ شاهرخ شاه. (۱۱۶۱ ـ ۱۲۱۰)

۴ ـ نادرمیرزا. (۱۲۱۰ ـ ۱۲۱۸)

افشار: ← **فتحعلی‌خان افشار**

افشین

خیذربن کاوس ملقب به افشین از سرداران معتصم خلیفهٔ عباسی که میل داشت بر خراسان و سیستان حکومت کند، اما با وجود عبدالله‌بن طاهر، تحقق این خواسته را نامقدور می‌دانست، پس در پنهان با مازیار دست یگانگی داد و او را بر علیه عبدالله برانگیخت. پس از قتل مازیار، افشین نیز که مورد سوءظن خلیفه قرار داشت و به ارتباط او با مازیار پی برده بود او را در پی یک توطئه دستگیر و خانهٔ وی را آتش زده و او را به هلاکت رساند. گویند بنا به‌دستور معتصم وی در اثر گرسنگی به هلاکت رسید.

افضل‌الدین محمد کرمانی

خواجه فضل‌الله محمد کرمانی از

وزیران نامی و هنرمند دورهٔ تیموری.

افغانان غلجه‌زایی

قیام افغانان غلجه‌زایی بزرگترین قیامی بود که در میان اقوام ایرانی در روزگار صفوی روی داد. و غلجه‌زایی قومی ایرانی و چادرنشین افغانی بودند که در نزدیکی قندهار اقامت داشتند. بعضی معتقدند که غلجه‌زاییان همان قوم خلج قدیمند که در افغانستان اقامت گزیده و زبان ایشان را فراگرفتند و به‌نام غلیج ـ غلجه موسوم گشتند.

محمود افغان در سال ۱۱۳۰ ه. طایفهٔ افغانان ابدالی را که از دشمنان غلجه‌زاییان بودند مغلوب کرد و اسدالله‌خان پسر عبدالله‌خان ابدالی سردار ایشان را بکشت. خرابی و آشفتگی اوضاع ایران به محمود افغان اجازه داد تا به لشکرکشی به ایران جسارت ورزد. وی در سال ۱۱۳۲ به قصد گرفتن پایتخت از راه سیستان خود را به کرمان رسانید و آن شهر را گرفت لکن در آنجا به‌دست لطفعلی‌خان والی فارس که برادرزاده فتحعلی‌خان وزیراعظم بود شکست سختی خورده و به قندهار گریخت ولی در ۱۱۳۴ با بیست هزار افغانی از طریق سیستان و کرمان به اصفهان لشکر کشید. در بین راه دوازده هزار سوار عرب تحت فرمان سید عبدالله مشعشع والی خوزستان به سپاهیان ایران ملحق شدند و در ۱۱۳۴ نزدیک دهکدهٔ گلون‌آباد در شرق اصفهان جنگ میان دو سپاه در گرفت، ایرانیان شکست خوردند و محاصرهٔ اصفهان توسط افغان آغاز شد و هفت ماه طول کشید. برای دفع محاصره محمود افغان، ملک محمود سیستانی با ده هزار مرد برای استخلاص اصفهان نزدیک گشت، ولی محمود افغان او را فریب داد و به حکمرانی مستقل خراسان امیدوارش کرد و از آن کار منصرفش نمود. در بهار همان سال طهماسب میرزا سومین فرزند شاه به قزوین گریخت و شاه سلطان حسین

چاره‌ای ندید جز این که تاج و تخت خود را تسلیم محمود افغان نماید. محمود در چهاردهم ماه ۱۱۳۵ به اصفهان آمد و در چهل ستون به‌جای شاه سلطان حسین به‌تخت سلطنت ایران نشست و در آن وقت ۲۳ سال بیشتر نداشت. وی حملاتی به مراکز ایران از جمله کاشان، قم، قزوین، گلپایگان و غیره نمود. در قزوین بسیاری از دهکده‌ها علیه افغانها سر به شورش برداشتند تا اینکه محمود را متوحش ساختند. قیام مداوم ایرانیان بر ضد محمود، او را چنان درنده ساخت که کار وی را به جنون کشانید و قتل عامهای وحشتناکی را در تاریخ ایران انجام داد. در سال ۱۱۳۷، اشرف پسر عموی محمود که پدرش میر عبدالله به‌دست او کشته شده بود، از تنفر مردم نسبت به وی استفاده کرده او را به انتقام پدر خود بکشت و به‌جای وی پادشاه ایران شد.

اقبال

منوچهر اقبال فرزند میرزا ابوتراب مقبل‌السلطنه خراسانی در دهم مهرماه ۱۲۸۸ در کاشمر خراسان متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در مشهد به اتمام رساند و سپس به تهران آمد و در مدرسه دارالفنون ادامهٔ‌تحصیل داد و دیپلم گرفت. در سال ۱۳۰۶ هـ. ش. برای ادامه تحصیل به اروپا رفت و رشته پزشکی را انتخاب کرد. در سال ۱۳۱۳ هـ. ش. به ایران بازگشت و در مشاغل پزشکی به‌فعالیت پرداخت. آنگاه در سال ۱۳۲۱ هـ. ش. با تلاش برادر بزرگترش علی اقبال که نماینده مجلس و از دوستان قوام بود، به معاونت وزارت بهداری رسید. در سال ۱۳۲۴ هـ. ش. در کابینه احمد قوام وزیر بهداری شد و آنگاه در کابینه‌های ساعد، هژیر، منصور و رزم‌آرا در پستهای دیگری از جمله فرهنگ، بهداری و راه به وزارت رسید.

پس از کنار گذاردن حسین علاء، منوچهر اقبال در ۱۵ فروردین ۱۳۳۶ از طرف محمدرضا پهلوی مأمور تشکیل کابینه شد. با انتصاب منوچهر اقبال به

ریاست دولت، دیکتاتوری محمدرضا پهلوی رسماً شروع شد و اقبال در استقرار و تحکیم این دیکتاتوری سهم قابل ملاحظه‌ای ایفا کرد. اقبال کابینه خود را در بیست فروردین به محمدرضا معرفی کرد.

از عمده‌ترین وقایع زمان صدارت اقبال می‌توان به‌تشکیل کنگره‌ای جهت اصلاح بعضی از اصول قانون اساسی، تشکیل احزاب سیاسی در کشور، تأسیس بانک مرکزی، تأسیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک)، تأسیس سازمان بازرسی شاهنشاهی، وابستگی شدید ایران به آمریکا، قطع رابطه سیاسی ایران و مصر و برگزاری انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی اشاره کرد.

دکتر اقبال در ۶ شهریور ۱۳۳۹ از مقام خود استعفا داد و در سال ۱۳۴۲ ه. ش. از طرف اسدالله علم، نخست‌وزیر وقت، به‌عنوان رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران منصوب شد و این سمت را تا پایان عمر خود حفظ کرد. وی همچنین در سال ۱۳۵۲ به‌عضویت هیئت امنای دانشگاه تهران و در سال ۱۳۵۳ به ریاست هیئت رئیسهٔ نظام پزشکی مرکز رسید. سرانجام اقبال در چهارم آذرماه ۱۳۵۶، پس از ۶۸ سال زندگی، در تهران بر اثر سکتهٔ قلبی درگذشت. گفته می‌شود یک ساعت قبل از سکته، هویدا، وزیر دربار، در منزل اقبال حضور یافته و استعفای او را از ریاست شرکت نفت گرفته بود.

کابینهٔ دکتر منوچهر اقبال

۱. کفیل وزارت دادگستری: محمد مجلسی، وزیر دادگستری: دکتر محمدعلی هدایتی.
۲. وزیر امور خارجه: دکتر علیقلی اردلان ــ علی‌اصغر حکمت ــ دکتر جلال عبده ــ عباس آرام.
۳. وزیر کشور: دکتر فتح‌الله جلالی ــ سپهبد نادر باتمانقلیچ ــ رحمت اتابکی.

۴. وزیر جنگ: سرلشکر احمد وثوق.
۵. وزیر دارایی: علی‌اصغر ناصر ـ سرلشکر علی‌اکبر ضرغام.
۶. وزیر فرهنگ: دکتر محمود مهران.
۷. وزیر راه: سرلشکر ولی انصاری.
۸. وزیر بهداری: دکتر عبدالحسین راجی، دکتر محمدحسین ادیب.
۹. وزیر پست و تلگراف و تلفن: مهندس امیرقاسم اشراقی.
۱۰. وزیر بازرگانی: مصطفی تجدد ـ عباسقلی نیساری ـ حسنعلی منصور.
۱۱. وزیر کشاورزی: سرتیپ حسن اخوی ـ دکتر جمشید آموزگار.
۱۲. وزیر کار: آقاخان بختیار ـ دکتر جمشید آموزگار ـ حسنعلی منصور ـ مهندس علیرضا انصاری.
۱۳. وزیر صنایع و معادن: جعفر شریف امامی.
۱۴. وزیر گمرکات و انحصارات: سرتیپ علی‌اکبر ضرغام. کفیل وزارت گمرکات و انحصارات: موسی خطاطان. وزیر گمرکات و انحصارات: موسی خطاطان.
۱۵. وزیر مشاور: مهندس خلیل طالقانی.
۱۶. معاون پارلمانی: ناصر ذوالفقاری ـ دکتر غلامرضا کیان.
۱۷. معاون اداری: اشرف احمدی.
۱۸. معاون پارلمانی و قائم‌مقام نخست‌وزیر در سازمان برنامه: خسرو هدایت.
۱۹. معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان امنیت و اطلاعات کشور: سرلشکر تیمور بختیار.

* وزیر مشاور: دکتر نصرت‌الله کاسمی، وزیر مشاور در سازمان برنامه: خسرو هدایت.
* کفیل نخست‌وزیر و وزیر صنایع و معادن: جعفر شریف‌امامی.
* معاون در امور بازرسی: دکتر مصطفی الموتی.
* معاون و سرپرست تبلیغات: نصرت‌الله معینیان.

به‌یک ناحیه بود.

اقطاع

زمینی که حکمران به رسم تیول به کسی واگذارد تا از آن او گردد. این‌گونه زمینها را «قطاع یا قطائع» می‌گویند؛ بخشیدن ملک یا قطعه زمینی به کسی تا از درآمد آن زندگی کند. تفاوت سیورغال با اقطاع آن بود که صاحبان موروثی سیورغال گذشته از معافیت مالیاتی که صاحبان اقطاع نیز از آن نصیب داشتند از حق معافیت قضایی واداری نیز برخوردار بودند.

نیز ← سیورغال.

اقطاع دیوانی

اقطاعی بود در دورهٔ سلجوقی که وضع این اقطاعات چنان بود که زمینها را به امیران واگذار می‌کردند. این نوع اقطاع در سراسر دورهٔ سلجوقی مرسوم بود. در زمان سلاطین سلجوقی اعطای این‌گونه اقطاعات تنها به‌منزلهٔ شناختن حق مالکیت بالفعل یک امیر نسبت به‌یک ناحیه بود.

اقطاع شخصی

اقطاعاتی بود که به ارث به فرزندان منتقل می‌شد و گیرندهٔ آن تعهدی در مقابل دیوان نداشت و ظاهراً از خراج هم معاف بود. ضمناً تفاوتهایی بین اقطاع شخصی با املاک شخصی در دورهٔ سلاجقه دیده می‌شود.

اقطاع لشکری

در دورهٔ سلجوقی وضع کلی اقطاعات لشکری بدین قرار بود که قشون توسط عایدی آن امرار معاش می‌کرد، اندازهٔ چنین اقطاعاتی کوچکتر از اقطاعات دیوانی بوده و به ارث به فرزندان منتقل نمی‌شد. ثانیاً ظاهراً مقطعیان نیز به زور آن را متصرف نشده، بلکه از دیوان آن را دریافت کرده بودند. این اقطاعات تفاوتهایی با اقطاعات شخصی داشت.

اکباتانا

پایتخت مادها و اقامتگاه تابستانی شاهان اشکانی بوده و آن شهری بزرگ و دارای ارگی مستحکم بود و خزانه مملکت در آن جای داشت. اکباتانا و کامبادن (کرمانشاه) از شهرهای ماد بزرگ و رگه (ری) و ماد بزرگ در رگیانا بود، اما ماد کوچک یا آتروپاتن که آذربایجان باشد در دورهٔ هخامنشی یکی از ولایت کشور شاهنشاهی ایران بود و در حمله اسکندر، سردار ایرانی به‌نام آتروپات (آذربد) بر آن حکومت می‌کرد و چون خود را در برابر وی ناتوان دید با اسکندر از در صلح درآمد و اسکندر آن سرزمین را بر وی ابقا کرد و از این‌رو ماد کوچک به‌نام وی آتروپاتگان یعنی محل آتروپات نامیده شد. این کلمه بعدها ازپاتگان و آذربایگان و بعد آذربایجان شد. پایتخت قدیم آن «گنجک» یا «شیز» در تخت سلیمان در جنوب شرقی مراغه بود.

اکّد ــ اکّدیها

اقوامی سامی‌نژاد که مقر خود را در بابل قرار داده بودند و پس از آنکه سارگن حکومت آکاد را تشکیل داد سومر را نیز در زمرهٔ متصرفات خود در آورد. اکدیها با سومریها در مملکتی که بعدها موسوم به کلده شد سکنی گزیدند و بعد بر تمام منطقه تسلط یافتند. از شهرهای مهم اکد: سیپ پار، کیش و بابل بوده است.

اکراد یزیدی

از جنبشهای دورهٔ صفوی؛ اوایل سلطنت شاه اسماعیل، اولین اعتراض مذهبی بر ضد وی از جانب کردهای یزیدی در بین‌النهرین و نواحی غرب ایران آغاز شد. مؤسس این فرقه به‌قولی «شاهدبن جراح» است، اما وی خود را به یزیدبن معاویه و نیز یزیدبن انسیه خارجی منسوب می‌داند، که از مروّجان طریقت یزیدی بودند. از دیگر مروجان

و شیوخ این طریقت حسن‌بن عدوبن مسافر اموی (مرگ ۵۵۷ ه. ق.) می‌باشد و نام دیگر این فرقه (عدویه) نیز از اوست.

یزیدیان مانند دیگر طرایق، دارای شیوخ و مقامات معنوی می‌باشند. در سال ۱۵۰۶ پیروان این طریقت بر ضد مؤسس دولت صفوی قیام کردند. رهبری آنان را شیرصارم برعهده داشت. اسماعیل با سپاهی عظیم به اتفاق سردار معروف خود بایرام بیگ قهرمانی، عازم «سولوک» اقامتگاه وی شد و شکست سختی به صارم داد و این اعتراض را در نطفه خفه نمود.

اکومن (اَکه مَنه)

دشمن بهمن است و نمادی است از بداندیشی و آشتی ناپذیری. او پیام‌آور اهریمن است.

اکونوم

در دوره سلوکیان امور مالی هر ساتراپ توسط مأموری که اکونوم خوانده می‌شد و مستقیماً زیر نظر شاه بود اداره می‌شد.

اَکه تَش

دیو انکار است در تاریخ اساطیری ایران که مردمان را وادار می‌کند که هر چیز خوبی را انکار کنند.

اگتای قاآن: ← اوکتای قاآن

اگوم دوم

ملقب به شمشیر رحمت در حدود ۱۵۹۵ ق. م. بر کتیبه‌ای خود را پادشاه کاسیان، اکدیان، و پادشاه کشور پهناور بابل و کوتیان و... می‌خواند گرچه این ادعا کمی گزافه‌گویانه است با این همه می‌تواند نمودار قدرت کاسیان در آن زمان باشد. بدین ترتیب اگوم دوم سلسله شاهان کاسی بابل را به‌وجود آورد که تا قرن ۱۲ ق. م. دوام یافت. کاسیان مردمی صنعتگر بودند. برخی از آثار هنری آنان

در لرستان و سیلک به‌دست آمده است. محققان برآنند که بسیاری از اشکال هنری، فنون و اساطیر توسط کاسیان از ایران به بابل برده شده است.

اگیپت

اگیپت (مصر) که در زمان کمبوجیه فتح شد؛ یکی از خشتره‌های بزرگ هخامنشی بوده است و ظاهراً با لیبیا (لیبی) و سیران مستعمرهٔ یونانی در آفریقاکه سیره نائیک نام داشت و «برقه» بنقازی کنونی تحت نظر یک خشتره پوان یا شهربان اداره می‌شد. مصریان خود را «کی‌مست» می‌نامیدند که به معنی سیاه است زیرا زمینهای مصر را زمین سیاه و اراضی کویرها را زمین سرخ می‌دانستند. نام مصر، در بیشتر زبان‌های اروپایی اگیپت یا اجیپت از لفظ «خی‌کپتا» گرفته شده است زیرا فنیقیها ممفیس پایتخت مصر علیا را به آن نام می‌خواندند و از فنیقی‌ها این اصطلاح به اروپا سرایت کرده است، خی‌کپتا هم از لغت مصری «خات‌کاپ‌تا» آمده که به معنی معبد روح «پتا» است.

بندر پلوزیوم بر مصب اول شعبه نیل از بلاد مصر بود و هروپولیس یعنی خلیج سوئز کنونی در کنار آن قرار داشت. جزیرهٔ الفانتین یا فیله نیز در رود نیل قرار داشت و مستعمرهٔ یهود در مصر علیا بود زیرا عده‌ای از یهودیان پس از خراب شدن اورشلیم به دست بخت‌النصر به این جزیره در مصر مهاجرت کردند. در حدود هفتاد سال پیش اسنادی در این جزیره یافت شد که بیشتر مربوط به دوره حکومت ایرانیان در مصر بود و یهودیان به جهت محبتی که به ایرانیان داشتند این اسناد را حفظ کرده بودند. این جزیره که در دورهٔ اسلامی «انس‌الوجود» نام گرفت در زمان عبدالناصر که سد اسوان را بر رود نیل بست، به زیر آب رفت.

شهر «اوآزیس» که به معنی واحه است و شهر تبس و آمون از بلاد مصر قدیم بود و شهر سائیس شهر مقدس

مصری‌های قدیم بود و معبد خدای «نیت» در آنجا قرار داشت، دیگر شهر «نوکراتیس» و «آن‌تیلا» از شهرهای قدیم مصر بود و دیگر شهر «بوت» بود که غیب‌گویان آن شهر شهرتی داشتند. «ماره‌آ» از بلاد مصر و «آفردیسیا» جزیره‌ای بود در نزدیکی لیبی. شهرهای مهم مصر درکنار نیل از منفیس به طرف جنوب از این قرار بودند: منفیس، هرموپولیس، کیلوپولیس، آبی‌دوس، گپ‌تس، تبس و سی‌نن. شهرهای مصر درکنار بحر احمر از شمال به جنوب از این قرار بودند: آرسی‌نوا، میوس، هرس، لکوس‌لی‌من.

الاستبصار

ازکتب مهم شیعه اثنی‌عشری در ۴ جلد تألیف شیخ طوسی.

البارسلان

بعد از مرگ طغرل سلطنت به برادرزاده‌اش البارسلان رسید. این پادشاه عمیدالملک کندری راکه از نویسندگان معتبر آن دوره بود به وزارت خود انتخاب کرد. اما این وزیر پس از چندی به‌تحریک خواجه نظام‌الملک به‌قتل رسید و مقام وی به امر سلطان به‌خواجه داده شد. تمام دوران سلطنت این پادشاه به‌جنگ با عیسویان و بسط نفوذ اسلام به ارمنستان و نقاط دیگر عیسوی مصروف شده است. به این معنی که در همان ابتدای کار با سپاهی عظیم به ارمنستان رفت و غالب بلاد آن سرزمین از قبیل قیصاریه و سیواس را تحت تصرف خود درآورد. امپراتور روم ارمانیوس دیو جانس چون از فتوحات البارسلان آگاهی یافت، با عده کثیری در اوایل سال ۴۶۴ به جنگ وی آمد و در محل ملازگرد از البارسلان شکست سختی خورد و خود او نیز دستگیر شد. پس از این فتح کلیهٔ نقاط ارمنستان جزء قلمرو سلطنتی سلاجقه درآمد. سپاهیان سلجوقی که همیشه عادت به ییلاق و قشلاق داشتند و زندگی در دشتهای

وسیع را به‌نقاط کوهستانی ترجیح می‌دادند، آسیای صغیر را برای اِقامت انتخاب کرده و سلسلهٔ جداگانه سلاجقهٔ آسیای صغیر را تأسیس نمودند. الب‌ارسلان کشور خویش را در مدت نه سال و نیم سلطنت، در اثر کفایت خود و تدبیر وزیرش خواجه نظام‌الملک، از طرفی به کنار سیحون و از طرف دیگر به‌ساحل دریای مدیترانه رسانید. در ۴۶۵ که برای سرکوبی شمس‌الملک نصر پادشاه توران از جیحون می‌گذشت، قلعه بانی به‌نام یوسف خوارزمی را دست بسته نزد او آوردند و چون یوسف با شاه درشتی کرد، الب‌ارسلان دستور داد تا دستهایش را باز کنند که به ضرب تیر خودش وی را از پای درآورد. اما تیر خطا رفت و یوسف با کاردی که همراه داشت زخمی به سلطان زد که عاقبت باعث مرگ او شد.

الب ارغو

ملقب به شمس‌الدین، متوفی ۶۷۲ ه. ق. فرمانروای لر بزرگ و ششمین اتابک (۵۶۵ ـ ۶۷۲ ه. ق.) از سلسلهٔ اتابکان لر بزرگ. وی بعد از کشته شدن برادرش اتابک تکلة‌ابن هزار اسپ به امارت لر بزرگ رسید (۶۵۶) و مدت ۱۵ سال امارت کرد.

البتکین = الپتکین

متوفی به سال ۳۵۲ ه. ق. مؤسس دولت غزنویان. وی در آغاز از غلامان درگاه سامانیان بود، و سپس ترقی یافته به درجهٔ حاجب سالاری در نزد آنها رسید و در دستگاه عبدالملک اول سامانی قدرت و نفوذی یافت و عاقبت به سپهسالاری خراسان و امارت نیشابور رسید، اما چون با سلطنت منصور اول سامانی موافقت نداشت از آن سمت معزول شد و به بلخ رفت و لشکری راکه امیر سامانی به دفع او فرستاد، شکست داد و سپس از آنجا به غزنه رفت و آن ولایت را از امیر محلی آنجا که «لاوک» نام داشت بگرفت و دولت غزنویان را

تأسیس کرد و خود چندی بعد وفات یافت. بعد از او پسرش اسحاق‌ابن‌البتکین به امارت غزنه نشست.

البورز

البرز، کوه البرز.

الپتکین: ← البتکین

التزام‌نامه: ← محتسب‌الممالک

التون تمغا

واژه‌ای مغولی، مهری که سلاطین ترک با مرکب طلایی و با آب زر بر فرمانها می‌زدند.

التهذیب‌الاحکام

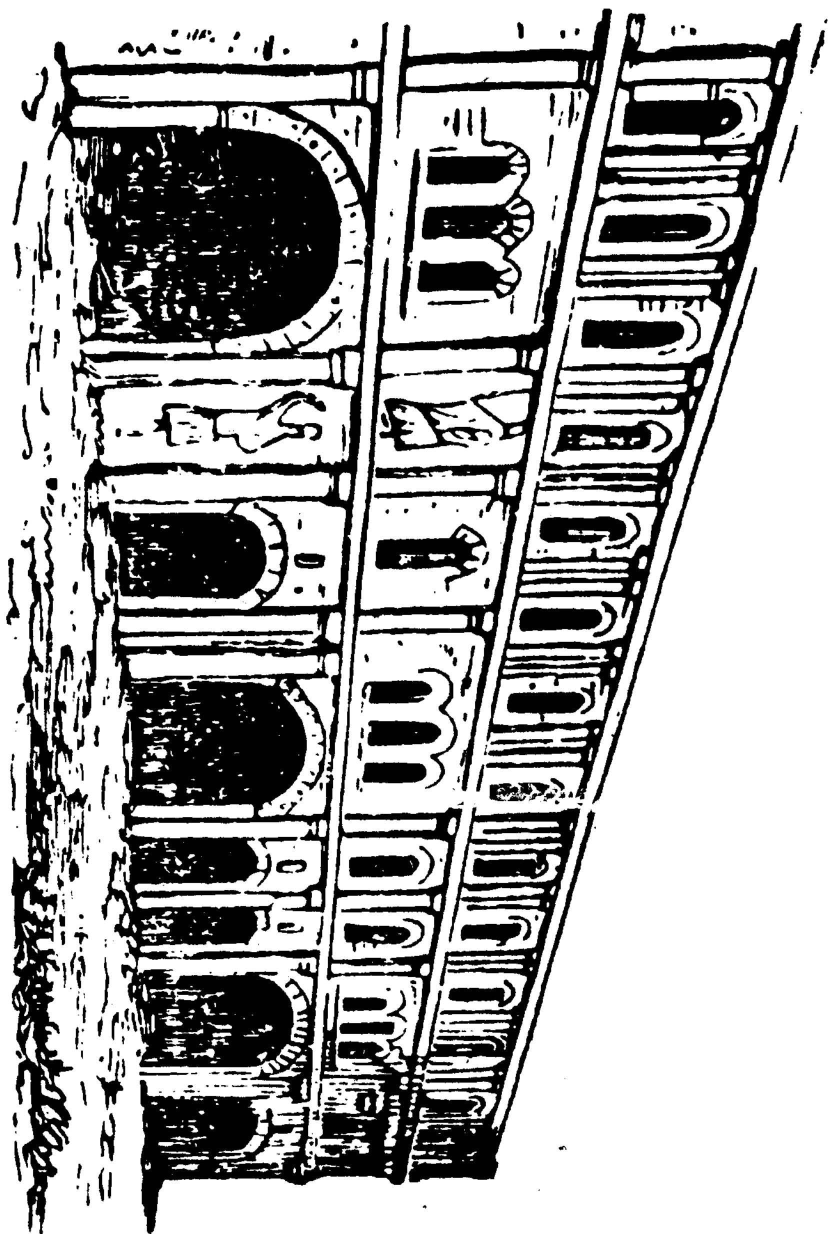
از کتب مهم شیعه اثنی‌عشری در ۱۰ جلد، تألیف شیخ طوسی.

الجایتو: ← سلطان محمد خدابنده

الحضر

الحضر شهری بود عربی نشین که رومیان آن را «هاترا» Hatra می‌نامیدند. این شهر در مسافت سه روز راه از موصل امروز واقع بود. خرابه‌های آن شهر مقابل تکریت در بیابانی مابین تکریت و موصل و فرات قرار دارد. بنای این شهر را جغرافی‌دانان قدیم به ساطرون بن اسطیرون جرمقی نسبت داده‌اند. این شهر در اوایل قرن دوم میلادی موقعیتی مهم داشت، و به‌واسطهٔ بهره‌مندی که در ۱۱۶م. در مقابل قیصری مقتدر مانند تراژان و در ۱۹۸م. در مقابل قیصر دیگر معروف به سپ‌تیموس سوروس یافت، دارای معروفیت خاص گردید.

دِر این وقت الحضر شهری پرجمعیت بود و دیوارها و حصارهای محکم و استوار داشت و در درون آن معبدی بود معروف به قصر آفتاب که به‌واسطهٔ نذورات گرانبهایی که از طرف



معبد الحضر روزی که آباد بوده

مردم مقدس به این معبد تقدیم می‌شد پر از ذخایر و اشیاء نفیسه بود و همین ذخایر طمع دو قیصر مذکور روم را به حرکت آورد، و باعث محاصرهٔ تاریخی آن شهر گردید. این شهر از سنه ۳۶۳م. روی به ویرانی نهاد، تا این که خالی از سکنه شد.

بنابراین باید دوره آبادی آن را از حدود ۱۰۰ الی ۳۰۰ میلادی دانست و آثار و ابنیهٔ عظیم آن را که تاکنون مانده است به ۱۵۰ میلادی نسبت می‌دهند. به‌طور کلی طرز ساختمان الحضر را به اسلوب معماریهای روم و بیزانس تشبیه کرده‌اند. بناهایی که در الحضر است یا پارتی است و در عصر اشکانی ساخته شده و یا این که در زمان ساسانیان بنا شده، و اسلوب معماری آنها از روی سبک پارتی اقتباس گردیده است. این دولت در زمان اشکانیان تحت نفوذ پارتها بود. در آغاز پادشاهی شاپور اول ساسانی، مانیزان پادشاه الحضر علاوه بر اینکه از فرمان این پادشاه سر بر تافت شهرهای جزیره را در شمال بین‌النهرین متصرف شد، تا این که شاهپور الحضر را بر اثر خیانت دختر پادشاه آن، که به شاهپور عاشق شده بود بگرفت. درکتب تواریخ عرب نام پادشاه الحضر که بلاد جزیره را تسخیر کرد «خیزن» و نام دخترش که عاشق شاهپور شد «نضیره» آمده است.

تواریخ مزبور، اهالی الحضر را از قبیلهٔ قضاعه به شمار آورده‌اند.

الحضرالجدید: ← **نوهاترا**

الراشد بالله (سی‌امین خلیفهٔ عباسی)

پس از کشته شدن المسترشد ابوجعفر منصور پسرش، با لقب الراشد بالله به خلافت نشست. مسعود سلجوقی از راشد باجی راکه المسترشد بالله پدرش تعهد کرده بود، مطالبه کرد. اما راشد که پرداخت مالیات را به مسعود موجب وهن مقام خلافت می‌دانست، از پرداخت امتناع کرد. و به

تحریک داود بن محمود سلجوقی مدعی مسعود و عمادالدین زنگی امیر موصل، نام مسعود را از خطبه انداخت و مسعود با قوایی عظیم بغداد را محاصره کرد.

خلیفه با یاران خود به موصل گریخت و از آنجا به مراغه پیش داود سلجوقی رفت. خلیفه در این محل نیز از مسعود شکست خورد و به خوزستان و سپس به اصفهان گریخت و در آنجا به‌دست یکی از اسمعیلیه و به روایتی به‌دست چند تن از غلامان خود به قتل رسید.

مدت خلافتش فقط یک سال و چند ماه بود.

الراضی بالله (بیستمین خلیفه عباسی)

بعد از خلع القاهر بالله، ابولعباس احمد بن المقتدر با لقب الراضی بالله خلیفه گردید که در فلسفه و مباحث مذهبی اطلاعات عمیقی داشت. او مردی ادیب و دانشمند بود و در مدت خلافتش به عدل و داد پرداخت و علما و فضلا را گرامی داشت.

الراضی بالله آخرین خلیفه‌ای بود که ایام جمعه بر منبر می‌رفت و خطبه می‌خواند. پس از او خلفای دیگر عباسی به این کار اقدام نکردند.

از وقایع این دوره خروج حنبلیها را که به‌نام امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده بودند باید نام برد. بر اثر قیام این جماعت کار به هرج و مرج کشید. راضی برای جلوگیری از این اغتشاشات مأمورانی گماشت و منشوری مشتمل بر تخطئه حنبلیها و رد عقاید ایشان صادر کرد.

دیگر خروج محمدبن علی شلمغانی را می‌توان نام برد که می‌نویسند عقاید کفرآمیزی داشته است. در زمان خلافت مقتدر شغل وزارت مفهوم اصلی خود را از دست داده بود. در این اوقات شغل وزارت به مزایده گذاشته می‌شد و هر کس تعهد بیشتری می‌کرد وزیر می‌شد.

الراضی بالله در آغاز خلافت خود وزارت را به ابن مقله داد. ولی چون کار وصول مالیات سخت شد، خلیفه ابن مقله را زندانی و محمدبن رائق، والی واسط را امیرالامرایی داد. ابن رائق با کاتب خود به دلخواه دخل و خرج می‌کردند. و چندی بعد نیز بجکم نامی از سرداران ترک خلیفه، منصب امیرالامرایی یافت.

الراضی مدت ۶ سال و دو ماه خلافت کرد. و در ربیع‌الاول سال ۳۲۹ ه وفات یافت.

الصولی

(ابوبکر محمدبن یحیی) از خانوادهٔ شاهزادهٔ ترک جرجانی است. پدرش سولتکین از آیین زردشت به دین اسلام مشرف گشت (فوت صولی ۳۳۵).

الطایع بالله (بیست و چهارمین خلیفهٔ عباسی)

المطیع به علت ابتلای به مرض فلج در سال ۳۶۳ ه مقام خویش را به پسرش عبدالکریم که ملقب به الطایع بالله گردید، واگذار نمود.

در سال جلوس ابوبکر عبدالکریم بن المطیع بالله، ترکان بغداد علیه عزالدوله بختیار قیام کردند. عزالدوله به واسط گریخت و در چندین جنگ از ترکان شکست خورد و ناگزیر از عضدالدوله عموزاده خود که در فارس حکومت داشت کمک خواست. عضدالدوله با قوایی عظیم بغداد را متصرف و اتراک را منکوب و عزالدوله را در آنجا مستقر ساخت. ولی در سال ۳۶۷ ه خود عضدالدوله، عزالدوله را از بغداد بیرون کرد و خود جای وی را گرفت و عزالدوله در جنگی که با عضدالدوله کرد گرفتار و کشته شد.

عضدالدوله در بغداد به ترمیم خرابیهای دورهٔ هرج و مرج پرداخت. بازارها و مساجد را تعمیر کرد، شهرها را گشود و پلهای خراب شده را ساخت، و بیمارستان عضدی را بنا نمود.

پس از مرگ عضدالدوله (سال ۳۷۲ ه). به ترتیب پسرانش صمصام‌الدوله، شرف‌الدوله و بهاءالدوله بر بغداد تسلط یافتند.

بهاءالدوله در سال ۳۸۱ ه بر طایع خشم گرفت و او را از خلافت برداشت و القادربالله را بدان سمت برگزید.

الطایع بالله مدت ۱۷ سال و نه ماه خلافت داشت.

الظاهر بالله (سی و پنجمین خلیفهٔ عباسی)

پس از فوت الناصرالدین بالله پسرش محمد، ملقب به الظاهر بالله که مدتها در حبس پدر بود، و در این وقت ۵۲ سال داشت، خلیفه شد. مردی عادل و با انصاف بود و دستگاه جاسوسی پدر را لغو کرد و به تربیت فضلا و علما توجه داشت.

دوران خلافتش نه ماه و چهارده روز بود و وفاتش در رجب سال ۶۲۳ ه اتفاق افتاد.

العبید

فلات ایران و بین‌النهرین علیا مدتها قبل از مسکون شدن جلگهٔ رسوبی فرات و دجله، مسکون بوده و مردم آن تمدنی جالب داشته‌اند که آثار آن در زمینهای بیاض به‌دست آمده است شهرهای قدیمی که این تمدن در آنها رواج داشته عبارتند از: در شمال فلات ایران، تپه حصار نزدیک دامغان و تپه سیالک نزدیک کاشان و ری نزدیک تهران. در درهٔ هابور، تل حلف و شاغر بازار و در درهٔ دجله، نینوا و تل آرپاجیه. این دورهٔ مقدماتی که به (ماقبل عبید) معروف شده به مناسبت سفالهایی که برنگ صورتی و گاهی الوان بوده و یا کاسه‌هایی که در بین‌النهرین سفلی وجود نداشته، از دوره‌های بعد متمایز می‌گردد. در تپه گوره (در آشور) خصوصیات جالبی به‌نظر می‌رسد، در طبقات عمیق این ناحیه خانه‌هایی با خشت خام دیده می‌شود و در یکی از

آنها دالانی که از دو طرف به اطاقهای زیرزمینی متصل می‌شده جلب نظر می‌کند؛ این اطاقها، ظاهراً مخصوص کوره‌های کاشی‌پزی بوده است. در این اراضی مجسمه‌های بسیار کوچکی از گل پخته و همچنین صفحاتی که روی آنها آثار نقاشی باقی است به‌دست آمده، سفالگران این ناحیه آبخوری‌هایی ساخته‌اند که نمونهٔ آن در دو هزار سال پیش از میلاد به‌دست صنعتگران هوری نیز ساخته شده است، این آبخوری‌ها معمولا با خطوط مارپیچ سیاه روی زمینهٔ نخودی رنگ زینت یافته و گذشته از این بر روی گل رس اثر مهره دیده شده و این موضوع وجود مهرهای حک شده را ثابت می‌کند.

سکنهٔ بین‌النهرین سفلی ظاهراً از آسیای مرکزی، و فلات ایران به این حدود مهاجرت کرده‌اند و آثار ابنیه و لوازم زندگی آنها در العبید، اور، اوروک، لاگاش واریدو، در سطح زمین بکر دیده شده است. در طرف مغرب، این مهاجرین از تل حلف گذشته در کار خمیش کنار فرات، اوگاریت، کنار مدیترانه و حماه استقرار یافتند. از این مهاجرین در نواحی جنوب شرقی فلات ایران و بعدها یعنی در نیمهٔ دوم دورهٔ عبید در تپه‌گیان (نزدیک نهاوند) و پرسپولیس و شوش و بندر بوشهر آثاری به‌دست آمده ولی با اینکه در تمام نقاط، آثار مربوط به این دوره دارای صفات مشترکی می‌باشند مع‌ذلک هر یک دارای خصوصیاتی هستند که مایه امتیاز هر یک از آنهاست. درهٔ رودخانه دجله را می‌توان حد فاصل میان این اختلاف سبک‌ها که به‌طور کلی به دو دسته تقسیم شده‌اند قرار داد، تل حلف در مغرب و فلات ایران در مشرق این رودخانه قرار گرفته‌اند.

الغ بتکچی

واژه‌ای ترکی رایج در عصر مغول به معنی محاسب بزرگ، حسابرس بزرگ.

الغ بیگ

ملقب به علاءالدوله متوفی ۸۵۳ هـ. ق. پادشاه (۸۵۰ ـ ۸۵۳ هـ. ق.) سلسلهٔ تیموریان. وی پسر شاهرخ تیموری بود و در زمان حیات پدر از ۸۱۴ هـ. ق. حکمرانی ترکستان و ماوراءالنهر را داشت. در لشکرکشی هند و کابل و بعضی لشکرکشیهای دیگر با جد خود تیمور همراه بود در ۸۲۴ هـ. ق. رصدخانه معروف سمرقند را بنا نهاده و زیج‌الغ بیگی را به کمک علمای مشهوری مانند غیاث‌الدین جمشید و معین‌الدین کاشانی و قاضی‌زادهٔ رومی که در دستگاه او بودند، در ۸۴۱ هـ. ق. به پایان آورد. الغ بیگ بعد از وفات پدر به سلطنت نشست. (۸۵۰). اما از آغاز با مخالفت برادرزادهٔ خویش میرزا علاءالدولهٔ تیموری و میرزاابوالقاسم بابر مواجه شد و علاءالدوله پسر وی عبداللطیف تیموری را بگرفت و به زندان انداخت، اما چندی بعد او را آزاد کرده به احترام نزد الغ بیگ فرستاد. لیکن چون عبداللطیف حکومت بلخ را که پدر به او داده بود لایق شأن خویش نمی‌دانست بر وی شورید و چون بر او دست یافت امر داد او را بکشتند.

الفانتین

یکی از مهمترین کُلنی‌های هخامنشیان در مصر.

الفبای اوستا

الفبایی که اوستا بدان نوشته شده است «دین دبیری» نامیده می‌شود. این الفبا ظاهراً در اواخر دورهٔ ساسانی (حدود سدهٔ ششم میلادی) برای کتابت اوستا ـ که تا آن زمان سینه به سینه نقل می‌شد ـ از روی الفبای پهلوی کتابی و زبوری ساخته شده است. الفبای اوستایی از راست به چپ نوشته می‌شود و هر کلمه با یک نقطه از کلمهٔ دیگر جدا می‌گردد. این الفبا را با نشانه‌های مختلفی حرف‌نویسی

کـرده‌انـد. در سـدهٔ حـاضر شـایعترین روش، روشـی است کـه بـارتلمه وضـع کـرده است. در سـالهای اخـیر روش دیگری رایج شده که هوفمان پایه‌گذار آن است.

الفبای پهلوی اشکانی

الفبای پـهلوی اشکـانی از الفـبای آرامـی گـرفته شـده است. ایـن الفبا از راست به چپ و حرفهای آن جدا ازهم نوشته مـی‌شود. در نـوشته‌های پـهلوی اشکـانی، الفـبای پـهلوی اشکـانی هزوارش به‌کار رفته است.

الفبای مانوی

مـانی الفـبای مـانوی را از الفـبای تدمری اقتباس کرده است. از تدمر ـ که خرابه‌های آن در نزدیکی حمص سوریه قرار دارد ـ کتیبه‌هایی به زبـان و الفـبای آرامی متعلق به سدهٔ اول پیش از میلاد تا سدهٔ سوم میلادی به دست آمده است. مانی الفبای تدمری را با تغییراتی که آن را برای نـوشتن فـارسی مـیانه مـتناسب کرده بود به کار گرفت. الفبای مانوی از راست به چپ نوشته می‌شود. حرفهای آن به هم نمی‌چسبند؛ از این رو همیشه یک صـــورت دارنـد. در نـوشته‌های فارسی میانهٔ تـرفانی، هـزوارش بـه‌کـار نرفته است.

القائم بامرالله (بیست و ششمین خـلیفهٔ عباسی)

القادر بالله در سال ۴۱۴ ه پسرش ابوجعفر عبدالله را با لقب القائم بامرالله مـقام ولایـتعهدی داد. القـائم چـون بـر مسند خلافت نشست مـانند پـدرش در عدل و داد کوشید. مردی بسیار فـاضل بود و اشعار نغز می‌سرود.

مـدت خـلافت وی چـهل و چـهار سـال و دوازده روز بـود. و در اواسـط خـلافت وی (سـال ۴۳۷ ه) آخـرین امـیرالامـرایـی بـویهیان در بـغداد، الملک‌الرحیم، به‌دست طغرل سلجوقی گرفتار و در قلعهٔ تبرک ری حبس گردید.

به این ترتیب قدرت امرای آل‌بویه در دربار خلافت پایان یافت.

از مهمترین حوادث دورهٔ استیلای بویهیان بر بغداد، تشکیل حکومت خلفای فاطمی مصر را می‌توان نام برد که در سال ۲۹۷ ﻫ در تونس حالیه، دولتی تشکیل دادند. در سال ۳۵۶ ﻫ بر وادی نیل دست یافتند و شهر قاهره را به یادگار این فتح بناکرده پایتخت خود قرار دادند. این خلفا را برای آنکه خود را از نسل فاطمه زهرا (س) می‌دانستند، فاطمی می‌نامند. و چون نخستین خلیفهٔ آنها عبیدالله نام داشت عبیدیان نیز نامیده شدند. خلفای عباسی آنها را از اولاد دیصان یهودی، مؤسس فرقه دیصانیه یهود می‌خواندند.

خلفای فاطمی علاوه بر کشورگشایی و قدرت سیاسی، قدرت مذهبی خلفای عباسی را به‌وسیلهٔ دستگاه عظیم تبلیغاتی خود به شدت تهدید می‌کردند. خلفای فاطمی به علت اسماعیلی بودن، جداً مدعی خلفای بغداد و امرایی که تحت حمایت این خلفا می‌زیستند، بودند. و چون داعیان اسماعیلی که از ایران برخاسته بودند و در موطن اصلی خود به علت قدرت سامانیان و غزنویان نتوانسته بودند دولت عظیمی تشکیل دهند، جانشینان ایشان همیشه میل داشتند که دامنهٔ استیلای خود را به مشرق بسط دهند و خلافت عباسی را یکسره براندازند، و این مقام را به علویان که فاطمیون خود را به ایشان منتسب ساخته بودند واگذارند.

فاطمیان در نتیجهٔ انتقال پایتخت از تونس به قاهره، حدود دولت خود را از سمت مشرق گسترش دادند. و در ۳۹۴ ﻫ. رسماً حلب را به ممالک خویش ضمیمه ساختند. همچنین امرای نواحی چون دیار بکر و سایر نقاط الجزیره تبعیت از حکم خلیفهٔ فاطمی مصر را قبول کردند. و در دورهٔ خلافت القائم بامرالله بغداد و خود قائم نیز سخت مورد خطر فاطمیان قرار داشت.

ظهور سلجوقیان یعنی دسته‌ای از

ترکمانان که از ضعف غزنویان استفاده کرده به خراسان آمدند و در آنجا سلسله‌ای تشکیل دادند، برای خلیفهٔ بغداد نعمت غیر مترقبه‌ای بود. زیرا برعکس آل‌بویه، سلجوقیان سنی مذهب بودند و ظاهراً به خلیفه علاقهٔ بیشتری نشان می‌دادند.

مقارن ورود طغرل به بغداد اختیار کارهای دربار القائم بامرالله در دست مملوکی بود از غلامان سابق بهاءالدوله دیلمی، به‌نام ابوالحارث ارسلان بساسیری که رئیس لشکریان ترک بود و خلیفه در حقیقت در مقابل بساسیری و اصحاب او قدرتی نداشت. به‌خصوص از سال ۴۴۶ ﻫ به بعد که محرمانه با مستنصر فاطمی علیه خلیفه ساخته بود، خاتمه بخشیدن به‌کار بساسیری و نفوذ وی در بغداد کار سهلی نبود

طغرل مدت سیزده ماه در بغداد ماند. و به امر خلیفه القائم بامرالله در جمعه هشت روز به آخر رمضان سال ۴۴۷ ﻫ در بغداد به‌نام او خطبه خواند. خلیفه دختر داود برادر طغرل (خواهر الب‌ارسلان) را به زنی گرفت. به این ترتیب بین دو خاندان سلجوقی و عباسی رابطه قرابت سببی نیز برقرار گردید.

از وقایع این دوره، فتنهٔ شافعیان و حنبلیان، طغیان مردم بغداد به شکایت از ظلم و جور سپاهیان طغرل، و فتنه بساسیری را می‌توان نام برد که در سال ۴۵۰ پس از مراجعت طغرل از بغداد به همدان، فرصت مناسبی یافته بار دیگر وارد بغداد شد و خطبه به‌نام المستنصربالله خلیفه فاطمی مصر کرد، و به این ترتیب نام خلیفهٔ عباسی در بغداد از خطبه حذف گردید.

بساسیری درست بعد از یک سال اقامت در بغداد، از ترس طغرل و مردم شورشی، دارالخلافه را رها کرد و طغرل دوباره قائم خلیفه را به بغداد بازگردانده بر کرسی خلافت مستقر ساخت و در

عوض این خدمت از طرف خلیفه به لقب‌السلطان الشرق و الغرب مفتخر شد. بساسیری در جنگ کشته شد و سرش، به امر طغرل در ذی‌الحجه سال ۴۵۱ ه به حضور خلیفه فرستاده شد. و به این ترتیب دورهٔ استیلای فاطمیان بر بغداد پایان یافت.

القائم بامرالله در سال ۴۵۲ ه فرزند خود عبدالله را با لقب المقتدی ولایتعهدی داد.

القائم، دورهٔ طغرل و جانشینش را گذراند و در زمان سلطنت ملکشاه پسر الب‌ارسلان در سال ۴۶۷ ه به سن ۷۶ سالگی وفات یافت.

وزارت او را ابوالفتح منصور شیرازی و ابونصر محمد موصلی به عهده داشتند.

القائم‌بن‌القادر

ابوجعفر عبدالله‌القائم‌بن‌القادر از خلفای عباسی معاصر سلجوقیان (۴۲۲ ه. ۱۰۳۱ م.).

القادر بالله (بیست و پنجمین خلیفه عباسی)

ابوالعباس احمد بن اسحق بن المقتدر در رمضان سال ۳۸۱ ه به کمک بهاءالدوله به خلافت رسید. مدت چهل و یک سال خلافت کرد. و در سن ۸۶ سالگی (سال ۴۲۲ ه) وفات یافت.

القادر خلیفه‌ای بسیار عادل و کاردان بود و در تمشیت امور مملکتی کمال لیاقت و درایت را نشان می‌داد.

مقام امیرالامرایی بغداد را پس از مرگ بهاءالدوله (سال ۴۰۳ ه) پسرانش: سلطان‌الدوله‌و شرف‌الدوله‌وجلال‌الدوله داشتند.

القاهر بالله (نوزدهمین خلیفه عباسی)

بعد از قتل المقتدر رجال درباری و سرداران، محمد بن معتضد را با لقب القاهر بالله به خلافت برداشتند.

القاهر جوانی سختگیر و خونریز بود. مسعودی می‌نویسد: همیشه با نیزهٔ

بزرگی مسلح بود. القاهر بالله توانست دست مادر وکسان مقتدر و زنان درباری را از کارها کوتاه سازد. این خلیفه، مونس سردار معروف و امیرالامراء و چند تن دیگر از سرداران متنفذ ترک را به حیله دستگیر کرده کشت. خود نیز پس از یک سال خلافت به‌دست رجال و غلامان ترک درباری خلع و نابینا گردید و در جمادی‌الاولی سال ۳۲۲ ه درگذشت.

الکافی

از کتب مهم شیعه اثنی‌عشری در ۷ جلد، تألیف محمدبن یعقوب کلینی.

الکسندر

اسکندر پادشاه مقدونیه، در برهان به‌صورت «اسکندر» و «الاساندرا» آمده است.

الله‌وردیخان

از سرداران نامی و فداکار و کاردان شاه عباس اول. این سردار اصلاً ارمنی و از مردم گرجستان و عیسوی بود. در جوانی به غلامی فروخته شد و پس از آنکه چند بار از مولایی به مولای دیگر منتقل گشت سرانجام به‌خدمت شاه طهماسب اول صفوی داخل شد و در حلقهٔ غلامان وی درآمد و مسلمان شد، و چون جوانی صدیق و فداکار و عاقل بود، به‌منصب قوللر آقاسی یعنی ریاست و سرداری غلامان خاص شاه رسید. شاه عباس در سال ۱۰۰۴ هجری علی‌رغم میل سرداران قزلباش او را برکشید و به امیرالامرایی یا حکومت ایالت فارس و سپهسالاری ایران منصوب کرد و یک سال بعد حکومت کوه‌گیلویه را هم بر حوزهٔ حکمرانی وی افزود.

اللهیارخان آصف‌الدوله

از وزرا و امرای معروف دولت قاجاریه، پسر محمدخان دولوی قاجار. وی در دورهٔ فتحعلی‌شاه به منصب

صدارت رسید، و چندی بعد، به تهمت قصور و تقصیر در امور جنگهای ایران و روس برکنار شد. در دورهٔ محمدشاه قاجار که خواهرزادهٔ وی بود، به دستور قائم‌مقام فراهانی، حکومت خراسان را گذاشته به طمع صدارت به تهران آمد، اما بی‌نتیجه به خراسان بازگشت. هنگام توجه محمدشاه به هرات نیز، وی در دفع افغان و ازبک اهتمام بسیار نمود. در سال ۱۲۶۲ ه‍. ق. مقارن شروع خیالات پسرش سالار که داعیهٔ سلطنت و استقلال به‌هم رسانیده بود، وی خراسان را گذاشته با اموال و نقدینه و جواهر به تهران آمد و به مکه رفت. بعد از قتل سالار نیز امیرکبیر به او اجازهٔ بازگشت به تهران را نداد و حتی وساطت وزیرمختار انگلیس در تهران نیز نتیجه‌ای برای بازگشت وی از عتبات به تهران را نداد.

اللهیارخان ابدالی

حکمران هرات از طایفه ابدالی و از رؤسای آنها. وی مقارن ظهور دولت افاغنهٔ غلزایی در دنبال طغیانها و اختلافات محلی طایفهٔ ابدالی و از جانب آنها به حکومت انتخاب شد. (۱۱۳۸ ه‍. ق.) نادرقلی افشار در شوال ۱۱۴۱ ه‍. ق. در نزدیکی هرات چند بار وی را شکست داده مجبور به مطالبهٔ صلح کرد. و او با سایر رؤسای ابدالی به تبعیت از شاه طهماسب دوم صفوی ناچار شده و در دفع افاغنه غلزایی قول مساعدت به نادرشاه طهماسب داد و شاه طهماسب او را دیگر بار حکومت هرات داد. هنگام اشتغال نادر به جنگ عثمانی در تبریز، چون افاغنهٔ ابدالی به‌تحریک حسین غلزایی حکمران قندهار، طغیان کرده عازم تسخیر خراسان شدند، اللهیارخان به ایران وفادار مانده به مشهد نزد ابراهیم‌خان ظهیرالدوله رفت. نادر در ۱۱۴۴ یاغیان هرات را مغلوب کرده بار دیگر اللهیارخان را به حکومت هرات نشاند، اما چندی بعد اللهیارخان در صدد

طغیان برآمد، لیکن نادر هرات را گرفته و وی را به مولتان تبعید کرد.

المپیاس Olimpias

نخستین زن فیلیپ المپیاس دختر اسیری از اپیروت Epirote زنی بسیار زیبا، ولی تندخو و بی‌رحم بود. فیلیپ از او یک پسر به‌نام الکساندر و دختری به‌نام کلئوپاتر cléopâtre داشت. تدریجاً فیلیپ از زن خود بیزار شد و در مراجعت خود از مقدونیه زنی را از اهل وطن خود به ازدواج درآورد، که او نیز کلئوپاتر نام داشت. در جشن عروسی، آتالوس Attalus عموی آن زن به اسکندر توهین کرد و در حلال‌زادگی او تشکیک نمود. شاهزادهٔ جوان بسر آتالوس زد و فیلیپ در حال مستی برخاسته بر روی پسر شمشیر کشید. اسکندر پدر را استهزاء کرد و با مادرش از دربار سلطنت دور گشت. ولی به زودی این مشاجره رفع شد. اما بعد چون اسکندر خواست دختر ساتراپ کاریه‌را به زنی بگیرد، فیلیپ خشمناک شد و این مواصلت را به هم زد و چهار تن از دوستان اسکندر را که گمان می‌کرد بر ضد او کار می‌کنند تبعید نمود.

المتقی بالله (بیست و یکمین خلیفه عباسی)

پس از وفات الراضی، بحکم ماکانی امیرالامرای بغداد، ابوالحق ابراهیم بن المقتدر را با لقب المتقی بالله به خلافت گماشت.

در این دوره، از خلافت و وزارت جز اسمی باقی نمانده بود. همهٔ امیران داعیهٔ امیرالامرایی داشتند و المتقی در دست امرا و حکامی مانند البریدی خوزستانی، ابن واثق و امرای آل حمدان، که با یکدیگر مبارزه و رقابت داشتند، بازیچه‌ای بود. تا آنکه در سال ۳۳۱ هـ توزون نامی از امرای ترک مقام امیرالامرایی از خلیفه دریافت نمود و یک سال بعد توزون با خلیفه بنای مخالفت را گذاشت. خلیفه ناچار به رقه

گریخت و بالاخره در ۳۳۳ ه خلیفه و همراهانش گرفتار توزون شدند.

مدت خلافت این خلیفه سه سال و یازده ماه بود.

از وقایع زمان وی روی کار آمدن امرای بویهی در ایران است که خوزستان را تهدید می‌کردند.

المحمره ← خرم دینان

المسترشد بالله (بیست و نهم خلیفهٔ عباسی)

پس از وفات المستظهر پسرش ابومنصور فضل بن المستظهر بالله ب[illegible] المسترشد خلیفه شد (۵۱۲ ه. ۱۱۱۸ م.)، که مردی بسیار فصیح و بلیغ و متکبر و مغرور بود.

در زمان این خلیفه میان دو پادشاه سلجوقی عراق و خراسان، یعنی سلطان مسعود سلجوقی و سلطان سنجر، اختلاف و کشمکش درگرفت و مسترشد خلیفه، از این آشفتگی اوضاع قدرتی یافت و کارها را شخصاً به‌دست گرفت و به عزم غلبه بر مسعود سلجوقی، که خود را صاحب اختیار بغداد می‌دانست، به آذربایجان آمد ولی شکست خورد و اسیر شد. او را به خیمه‌ای با احترام فرود آوردند و چند نفر را به محافظت وی گماشتند. قرار بود در مقابل پرداخت باجی آزاد شود، ولی چند روز بعد خلیفه به‌دست عده‌ای که می‌گویند از فداییان اسماعیلی بودند کشته شد. (سال ۵۲۹ ه)، مدت خلافتش هفده سال و شش ماه و بیست روز بود.

المستضئی بامرالله (سی و سومین خلیفهٔ عباسی)

ابومحمد حسن بن یوسف المستنجد ملقب به المستضئی بامرالله در سال ۵۶۶ ه بعد از وفات پدر بر مسند خلافت نشست. می‌نویسند او نیز مانند پدرش خلیفه‌ای عادل و کریم بود.

این خلیفه نه سال و هشت ماه خلافت داشت و به سال ۵۷۵ به مرض

خناق مرد. در زمان خلافت وی سلسلهٔ فاطمیان مصر منقرض گردید.

المستظهربالله (بیست و هشتمین خلیفهٔ عباسی)

پس از وفات المقتدی پسرش احمد، مکنی بابوالعباس و ملقب به المستظهربالله بر مسند خلافت نشست (۴۸۷ ه ۱۰۹۴ م.).

خلیفه‌ای بود عادل و با کرامت، خط نیکو می‌نوشت و اشعار نغز می‌سرود. او با برکیارق پسر ملکشاه سلجوقی معاصر بود و در سال ۵۱۲ ه بعد از ۲۵ سال خلافت درگذشت.

المستعصم بالله (سی و هفتمین خلیفهٔ عباسی)

ابواحمد عبدالله المستعصم بالله بن المستنصر در سال ۶۴۰ ه سال وفات پدرش به تخت نشست. مردی عشرت‌طلب بود و بیشتر اوقات خود را به تماشای مسخرگان و یا با مطربان می‌گذرانید و به مطالعه کتاب علاقه داشت. دربار این خلیفه محل کشمکش بین امرای مختلف و پیروان تشیع و تسنن بوده است.

مستعصم در سنه ۶۴۲ ه، منصب وزارت خویش را به مؤیدالدین معروف به ابن‌العلقمی داد. او که مذهب شیعه داشت به طرفداری از اهل تشیع برخاست. و ابوبکر پسر مستعصم جانب سنیان را گرفت و بر اهل تشیع ناروایی‌های بسیار کرد. ابن‌العلقمی به این دلیل از خلیفه رنجید و موقعی که هولاکو قصد بغداد را نمود، دربار خلافت گرفتار چند دستگی و اختلافات خانمان‌برانداز بود.

هولاکو از همدان سفرایی نزد خلیفه فرستاد و سفیرانی نیز از بغداد به خدمت هولاکو آمدند. هولاکو از خلیفه تقاضای قبول ایلی می‌کرد و تقاضا داشت که بر ضد اسمعیلیان با وی همدست شود. ولی تقاضای او بی‌جواب ماند. خلیفه از این فرصت

مناسب استفاده نکرد و مغولها به طرف بغداد سرازیر شدند. خلیفه قدرتِ جمع کردن قوا و مقاومت نداشت و لشکر کوچکی که برای دفاع فرستاده شده بود به آسانی درهم شکست. مغولها دست به غارت شهر بغداد و تخریب دیوارهای شهر زدند. قصر خلیفه غارت شد و خلیفه را با عدهٔ زیادی از خویشانش به بیرون شهر برده کشتند. می‌نویسند او را در نمد پیچیده مالیدند تا مرد.

مدت خلافتش شانزده سال و هشت ماه و حیاتش به قول حمدالله مستوفی قزوینی چهل و شش سال و سه ماه بود.

بدین طریق با مرگ وی سلسله عباسی، بعد از چندین قرن سیادت دنیوی و مذهبی، منقرض گردید. (سال ۶۵۶ ه).

المستعین بالله (دوازدهمین خلیفهٔ عباسی)

پس از مرگ منتصر، ابوالعباس احمد ملقب به المستعین نوادهٔ معتصم، به دستیاری اتراک بر مسند خلافت نشست.

او بازیچه‌ای در دست سرداران ترک بود. در سال ۲۵۱ ه بغا یکی از سرداران ترک به دستور وی به قتل رسید، و همین امر سبب شورش و طغیان اتراک گردید.

خلیفه با دو تن از سرداران ترک از سامره به بغداد فرار کرد. شورشیان بغداد را محاصره و شهر را مسخر شدند. و مستعین به درخواست شورشیان به نفع معتز از خلافت کناره گرفت (۳ محرم سال ۲۵۲ ه). دوران خلافت مستعین سه سال و نه ماه بود.

در موقع تسلیم بغداد شرط شده بود که به جان خلیفه مستعفی (مستعین) کاری نداشته باشند و او در واسط اقامت گزید.

پس از چندی معتز کس فرستاد تا او را به‌عنوان بردن به سامره از واسط حرکت دادند. در راه سعید بن صالح

پیشخدمت معتز به مأموریت محرمانه به سراغ او آمده او را کشته سرش را برای خلیفه برد. تن بی‌سر مدتی در راه افتاده ماند تا گذریان دیدند و به خاک کردند.

المستکفی بالله (بیست و دومین خلیفهٔ عباسی)

توزون پس از عزل و کور کردن المتقی، پسرش ابوالقاسم عبدالله را با لقب المستکفی به خلافت نشاند.

ولی قدرت توزون چندان دوامی نیافت. پس از چندی توزون به بیماری فلج درگذشت و دبیری به‌نام محمد بن شیرزاد جانشین وی گردید. ولی امیرالامرایی او نیز دوامی نیاورد. زیرا امیر آل بویه احمد که در این موقع خوزستان و نواحی مجاور آن را متصرف شده بود به بغداد آمد و بدون زحمت به سال ۳۳۴ ه وارد بغداد شد. خلیفه در حق او اعزاز تمام روا داشت و سکه به‌نام او زد و او را معزالدوله نامید.

به این ترتیب فصل جدیدی در دورهٔ خلافت عباسیان آغاز گشت. معزالدوله چندی با خلیفه المستکفی به مسالمت رفتار نمود. ولی دسیسه کاری خلیفه و اطرافیانش سبب شد که احمد، مستکفی را از خلافت خلع نماید.

مدت خلافت وی یک سال و چهار ماه بود.

المستنجد بالله (سی و دومین خلیفهٔ عباسی)

ابوالمظفر یوسف بن محمد، پس از مرگ پدرش المقتفی با لقب المستنجد بالله خلیفه شد و برادر خود را که با جمعی از کنیزان درباری برای کشتن وی توطئه کرده بودند، دستگیر کرد. عده‌ای را کشت و عده‌ای را در دجله انداخت و کار خلافت را با سیاستی آمیخته به عدالت به‌دست گرفت.

در سال یازدهم خلافت، به علت اختلاف با سرکردهٔ غلامان خود و رئیس دربار، به فکر دستگیری آنها بود که خود به‌دست آنها گرفتار و محبوس گردید تا

مرد. (سال ۵۵۶ ه).

مدت خلافتش یازده سال و یک ماه بود.

المستنصربالله (سی و ششمین خلیفهٔ عباسی)

ابوجعفر منصور بن ظاهر ملقب به المستنصر بالله پس از پدر به خلافت نشست. مانند پدر عادل و منصف بود و به امور خیریه علاقه داشت. دانشگاه عظیم مستنصریه را در بغداد، با کتابخانهٔ بی‌مانندی تأسیس کرد که شرحش در سفرنامهٔ ابن بطوطه و کتاب الحوادث‌الجامعه آمده است. و جماعتی از اهل خط و موسیقی و هنر در گرد او جمع بودند.

این خلیفه بعد از شانزده سال و دو ماه خلافت وفات یافت (سال ۶۴۰ ه).

المطیع بالله (بیست و سومین خلیفه عباسی)

معزالدوله بعد از عزل مستکفی، فضل بن المقتدر را با لقب المطیع بالله به خلافت نشاند (سال ۳۳۴ ه) او مدت بیست و نه سال و پنج ماه خلافت کرد.

عبدالرحمن‌السامری وزارت، و معزالدوله احمد امیرالامرایی بغداد را داشت و بعد از وفات احمد پسرش عزالدوله بختیار جای او را گرفت (سال ۳۵۶ ه).

از وقایع زمان خلافت المطیع حمله ناصرالدوله حمدانی با ترکها به بغداد، و فتنه قرامطه در دمشق را می‌توان نام برد که اولی توسط معزالدوله و دومی توسط پسرش عزالدوله خوابانده شد.

المعتزبالله (سیزدهمین خلیفه عباسی)

ابوعبدالله ملقب به المعتزبالله در ۲۵۲ ه به خلافت نشست. این خلیفه، برای تضعیف قدرت ترکان، عده‌ای از آفریقاییها را در لشکر گارد داخل کرد. ولی چون استطاعت پرداخت حقوق قراولان ترک را نداشت از طرف ایشان از خلافت خلع و کشته شد (سال ۲۵۵ ه).

در این موقع در بغداد هر سردار ترکی برای خود صاحب اختیاری بود. سرداران برای به‌دست آوردن قدرت، کشمکش و اختلاف داشتند، و نتیجهٔ آن ضعف خلیفه، غارت اموال و ظهور سرکشیها و آشفتگی داخلی بود.

از وقایع مهم زمان وی، ظهور یعقوب لیث صفاری، در شرق ایران است که در سیستان و خراسان و کرمان قدرت یافته، طاهریان را برانداخته بود. و نیز احمد بن طولون در مصر که با ایجاد خاندان طولونی، مصر نیز از قلمرو خلافت بغداد بیرون رفت.

دیگر از وقایع زمان معتز، شهادت امام علی‌النقی (ع) است که به سال ۲۵۴ هـ در سامره وقوع یافت. المعتزبالله مدت ۴ سال و چند ماه خلافت کرد.

المعتصم‌بالله (خلیفهٔ عباسی)

مأمون در دوران خلافت خود به عنصر ایرانی تکیه داشت. و نفوذ زیاد ایرانی در این عصر دست عنصر عرب را به کلی از کارها کوتاه کرد. ولی در اواخر دوران خلافت مأمون ایرانیان به فکر تشکیل سلسله‌های مستقل بودند و دیگر از خلیفه پشتیبانی نمی‌کردند.

وقتی معتصم هشتمین خلیفهٔ عباسیان به خلافت نشست، به هیچ یک از دو عنصر عرب و ایرانی اعتماد نداشت و برای حراست خود، به عنصر ثالثی که قدرت و اهمیتی در بغداد پیدا کرده بود، متوسل شد. آن عنصر ترک هم‌نژاد مادرش بود.

از موقع فتح ماوراءالنهر و ترکستان، سرداران عدهٔ زیادی غلام ترک به‌عنوان اسیر یا پیشکش به دارالخلافه فرستاده بودند. استعداد نظامی و نوکربابی غلامان مزبور به زودی توجه خلیفه را جلب کرد و از آنها جمعی را به‌عنوان مستحفظ داخل سپاه کرد. معتصم معتقد بود که «خدمت را هیچ طایفه‌ای به از ترک نیست» و برای وی لشکری بهتر از غلام ترک میسر نبود. بدین جهت استخدام ترکها را توسعه داد و لشکری

معتبر از آنها فراهم ساخت.

مسئلهٔ لشکریان ترک بعدها برای خلافت مسئلهٔ دشواری شد. اقتدار این سپاهیان و زیاده‌روی ایشان در طلب مال و مقام تا آنجا رسید که خلافت و خود خلیفه را در مشت خود گرفت. رفتار ناخوشایند و خشونت‌آمیز ترکان، مردم بغداد را به ستوه آورده موجب وحشت خلیفه شد و معتصم را مجبور کرد بغداد را ترک کند. او شهر سامره را در سال ۲۲۰ ه بساخت و در آنجا مقیم شد و تا آخر عمرش در آنجا بود و در سال ۲۲۷ ه مرد.

در عهد خلافت معتصم، سرداری ایرانی، افشین‌نام، شهرت و قدرت فوق‌العاده کسب کرد. او پسر کاوس امیر شهر اشروسنه از بلاد ماوراءالنهر بود که در موقع اقامت مأمون در مرو اطاعت مأمون و پرداختن خراج را به مسلمین پذیرفت و پس از حرکت مأمون به بغداد از ادای آن سرپیچی کرد. پسر کاوس خیذر که بعدها به لقب افشین، نام عمومی امرای اشروسنه، در دربار معتصم شهرت یافت، در سال ۲۰۷ ه در نتیجهٔ معارضه با برادر به بغداد آمد و قبول اسلام نمود. خلیفه او را با وزیر خود مأمور فتح اشروسنه نمود. و امارت آنجا را پس از تصرف به خیذر واگذاشت.

افشین از سرداران معروف دربار خلافت در این دوره می‌باشد و اکثر فتوحات معتصم در بلاد رومی به‌دست افشین انجام گرفته است.

در سال ۲۲۱ ه معتصم افشین را مأمور دفع بابک کرد. بابک در شمال و مشرق آذربایجان برای احیای آیین مزدکی قیام و مریدان زیادی به دور خود جمع کرد و مدت بیست سال بر آذربایجان و ارمنستان مستولی بود. و در طی بیست سال بابک چنان قدرت و نفوذی به‌هم رسانده بود که برانداختن آن کار ساده‌ای نبود.

افشین برای برانداختن بابک به

حیله و نیرنگ متوسل شد و از حربهٔ دوستی استفاده کرده او را فدای جاه‌طلبی و مقام‌پرستی خود کرد. بابک چون عرصه را بر خویشتن تنگ دید، به ارمنستان گریخت ولی در آنجا گرفتار شد. افشین او و برادرش را پیش خلیفه فرستاد و خلیفه هر دو را به دار آویخت. ولی چندی بعد خود افشین، به استناد اینکه کیش بت‌پرستان را داشته و همدستی با مازیار بر ضد خلیفه را نموده، در پهلوی جسد او به دار آویخته شد.

مازیار بن قارن اسپهبد طبرستان که به احیای ایران باستان و آیین زردشت علاقهٔ خاصی داشت علیه خلیفه قیام نمود. معتصم، عبدالله بن طاهر امیر خراسان را مأمور دفع وی کرد. عبدالله مازیار را گرفته به سامره آورد و خلیفه او را به ضرب تازیانه کشت و جسدش را پهلوی جسد افشین و بابک به دار زدند.

دیگر از وقایع مهم دوران خلافت معتصم لشکرکشی وی به دیار رومیان و فتح قلعهٔ عموریه با قتل و غارت بسیار است. و بدین ترتیب قتل و غارت اخیر رومیان و تعرض آنها را جواب گفت و اکثر این لشکرکشیها به‌دست افشین انجام گرفت.

خلفای عباسی از آغاز تا جلوس المتوکل علی‌الله، همه مقتدر و صاحب نفوذ بودند. لیکن از این دوره به بعد دوران ضعف خلفا آغاز و دولت عباسی به راه سقوط افتاد و به جای اقتدار خلیفه، امرا و فرمانروایان ترک و ایرانی و عرب مقتدر شدند و سلسله‌های مستقل تشکیل دادند. امرای ترک دربار خلافت به میل خود خلفا را عزل و نصب می‌کردند. اینها با لقب امیرالامرایی چنان در کارها مسلطّ شده بودند که خلیفه را جز اطاعت از فرمان آنها چاره نبود.

به‌علاوه تجزیه دولت عباسی که از عهد هارون‌الرشید شروع شده بود، در عهد متوکل صورت قطعی پیدا کرد و قسمت اعظم ولایات و متصرفات

اسلامی در آسیا و آفریقا از تحت نفوذ و سلطهٔ خلفا خارج شد.

بعد از وفات معتصم تا سال ۶۵۶ ه که هولاکو آخرین فروغ خلافت عباسی را خاموش کرد، بیست و نه تن دیگر خلافت کردند. لیکن به‌جز سه یا چهار تن که به عللی در تاریخ معروفیت پیدا کرده‌اند، بقیه همه مردمی بی‌کفایت و دست‌نشاندهٔ ترکان، دیلمیان، و سلجوقیان بوده‌اند، و این وضع نکبت‌بار قریب به چهار قرن دوام آورد. چون مسلمین از لحاظ احترام مذهبی معترض خلیفه نمی‌شدند، بدین جهت خلافت و حکومت ظاهری خلفا تا عهد هولاکو همچنان ادامه یافت.

المعتضد (شانزدهمین خلیفه عباسی)

معتضد که مردی قوی اراده و کاری و در عین حال قسی‌القلب و بخیل بود بر اوضاع مسلط گشت و فتنه‌ها تا حدی آرام گرفت.

معتضد برعکس خلفای قبلی از همان آغاز خلافت، کمال احترام و اعزاز را نسبت به سادات و علویان مرعی داشت.

سامانیان در زمان وی در خراسان و ماوراءالنهر قدرت یافتند و عمرولیث جانشین یعقوب را گرفتار و به حضور خلیفه فرستاد.

معتضد پس از نه سال و نه ماه خلافت، به سال ۲۸۹ ه وفات یافت.

المقتدی بالله (بیست و هفتمین خلیفهٔ عباسی)

بعضی از مورخین ابوالقاسم عبدالله را پسر قائم، برخی دیگر یکی از نوادگان او نوشته‌اند.

ابوالقاسم با لقب المقتدی بالله پس از وفات القائم بامرالله بر مسند خلافت نشست. وی خلیفه‌ای عادل و دادگستر بود. در مذهب تعصب داشت و در حفظ ظواهر شرع و امر به معروف و نهی از منکر می‌کوشید.

المقتدی در سال ۴۸۷ ه، پس از

نوزده سال و پنج ماه خلافت درگذشت. این خلیفه معاصر با سلطان ملکشاه سلجوقی بود. ملکشاه در سال ۴۸۰ ه، جهت تشیید مبانی و داد و دوستی، دختر خود را به عقد و ازدواج وی درآورد.

المقتفی لامرالله (سی و یکمین خلیفهٔ عباسی)

پس از فرار راشد از بغداد، مسعود با موافقت مفتیان، راشد را خلع و عموی او ابوعبدالله محمدبن احمدالمستظهر را با لقب المقتفی لامرالله به خلافت برداشت. وی خلیفه‌ای عادل، و سخی بود.

المقتفی تا مرگ مسعود از خلافت جز نامی نداشت، بعد از وفات مسعود (سال ۵۴۷ ه) کار خلافت المقتفی رونق گرفت. او با استفاده از ضعف امرای سلجوقی، و اغتشاشات داخلهٔ ایران، محمد جانشین مسعود را اجازهٔ مداخله در کارهای بغداد نداد.

مدت خلافتش بیست و چهار سال و سه ماه بود و در سال ۵۵۵ ه وفات یافت.

اَلمقدیسی

«المطهربن طاهرالمقدیسی» که بعضی المطهربن المقدسی نوشته‌اند، از علمای اواخر قرن چهارم هجری بود. در باب کتابی که موسم است به «البدء و التاریخ» و به او نسبت می‌دهند عقاید مختلف است. کتاب مزبور راجع به ابتدای خلق وقایع امم و تواریخ پادشاهان و خلفا تا زمان مؤلف است.

المقنع

عطا یا هشام یا هاشم که مقنع لقب داده‌اند از کسانی بود که پس از قتل ابومسلِم خراسانی به دعوی برخاست. وی از مردم قریهٔ کاوه کیمردان از قرای مرو بود که خود را جانشین ابومسلم می‌دانست. وی در دوران خلافت منصور دوانقی در مرو دعوی پیامبری

کرد (۱۴۹ ــ ۱۵۰ هـ). سپس به دستور منصور دستگیر و در بغداد زندانی شد. اما چندی بعد از بند گریخت و گروه انبوهی را پیرامون خویش گرد آورده کوس خدایی زد. پیروان المقنع به سبب پوشیدن جامهٔ سپید به سپید جامگان و مبیضه یا مقنعیه نامیده می‌شدند. شهرت المقنع بیشتر برای سه چیز است: یکی نقاب زرینی که به روایات دیگر از پرند سبز بوده و مدام بر چهره داشت تا به گفتهٔ خود وی، پیروانش از نور خیره‌کننده و لمعان تحمل‌ناپذیر سیمایش در زحمت نباشند. یا به قولی برای اینکه کراهت منظر و شکل بی‌قوارهٔ او را نبینند؛ دوم ماهی که به امر وی به دروغ همه شب از چاه نخشب طلوع می‌کرد و به همین جهت ایرانیان به او لقب ماه سازنده داده‌اند؛ سوم خودکشی وی و اصحابش و ظاهراً با این عمل نه‌تنها می‌خواست به‌دست دشمنان خود نیفتد بلکه قصدش این بود که طرفدارانش تصور کنند غیبت کرده و بار دیگر بر خواهد گشت و به همین منظور کوشش کرد جسد خودش و همچنین اجساد اصحابش نابود شوند. وی با زنان و اصحاب برگزیده‌اش به داخل حوض اسید رفته و بسوختند به نحوی که چون سپاه دشمن وارد قلعه شد قلعه را خالی یافت و این یکی از مسائلی بود که باقیماندهٔ پیروانش را دچار گمراهی و اغفال نمود.

المنتصربالله (یازدهمین خلیفه عباسی)

منتصر چند ماهی بیشتر خلافت نکرده درگذشت و معلوم نشد مرگش از بیماری بود یا از مسمومیت. او برخلاف پدرش با سادات طریق مدارا و وفاق پیمود و علویان را محترم می‌داشت و می‌گویند به‌دست ترکان مسموم گردید.

الموت

قلعه ~

الموت از دو واژه «اله» به معنی عقاب و «اموت» به معنی آموزش از

مصدر آموختن است که بر روی هم عبارتند از عقاب‌آموز؛ حمدالله مستوفی نوشته است: «آن قلعه را در اول اله آموت گفته‌اند به معنی آشیانه عقاب که بچگان را بر او آموزش کردی به مرورالموت شد. قدیمترین تاریخ مربوط به بنای دژ الموت در کتاب نزهةالقلوب حمدالله مستوفی به سال ۲۴۶ ه. ذکر شده است. این قلعه جایگاه حسن صباح و طرفدارانش بود که در نزدیکی رودبار قزوین که حسن صباح از زمان ورودش به قلعه تا سی و پنج سال بعد هرگز از آن قلعه به زیر نیامد و در این قلعه بود که اساس دولت اسماعیلیه نزاریه در ایران گذاشته شد و پایتخت و مرکز حکومت حسن صباح گردید.

اُمرای‌الموت

(تواریخ براساس هجری قمری است)

۱ ـ حسن‌بن صباح. (رجب ۴۸۳ ه. ق.)

۲ ـ کیابزرگ امیدالرودباری (۵۱۸ه. ق.)

۳ ـ محمدبن بزرگ امید. (۵۳۲ ه. ق.)

۴ ـ حسن (دوم) کورگیابن محمد. (۵۵۷ ه. ق.)

۵ ـ نورالدین خداوند محمدبن حسن. (۵۶۱ ه. ق.)

۶ ـ جلال‌الدین حسن‌بن محمد. (۶۰۷ ه. ق.)

۷ ـ علاءالدین حسن بن محمد. (۶۰۷ ه.ق.)

۸ ـ رکن‌الدین خورشاه. (۶۵۳ ه. ق.)

المهتدی بالله (چهاردهمین خلیفه عباسی)

ابوعبدالله محمد بن‌الواثق ملقب به المهتدی‌بالله به‌جای المعتزبالله خلیفه شد.

وی مردی دیندار و متقی بود. از همان ابتدای خلافت به جلوگیری از فساد و تأکید در امر به معروف و نهی از منکر پرداخت و به قول مسعودی او در بنی‌عباس نظیر عمربن عبدالعزیز در بنی‌امیه بود.

می‌نویسد: بنایی ساخت که هر روز

خود بر ایوان آن می‌نشست و رسیدگی به دعاوی مردم می‌کرد. به ظالم قیام می‌نمود و در رفتار و کردار و اکل و شراب جانب تکلف را کنار گذاشت و ظروف طلا و نقره را به منفعت بیت‌المال فروخت.

مهتدی به اعتماد غلامان بربر و عامهٔ مردم می‌خواست دست ترکان را از دربار بغداد و خلافت کوتاه کند، کاری که تاکنون اسلاف او جرئت اقدام آن را نداشتند، ولی در موقع عمل، غلامانش گریختند و عامهٔ مردم نیز وی را یاری نکردند. و قبل از اینکه خلیفه فرصتی به‌دست آورد به‌دست ترکان کشته شد (سال ۲۵۶ ه).

یکی از وقایع مهم دوران خلافت مهتدی، خروج علی بن محمد بن احمد است که ادعای علویت داشت، بعضی او را عرب از طایفهٔ عبدالقیس، برخی دیگر ایرانی می‌نویسند. او سال ۲۵۵ ه جمعی از غلامان زنگی را به دور خود جمع کرده، در بصره و در حدود دهانهٔ خلیج و درهٔ علیای شط‌العرب، مکرر با سرداران خلیفه مصاف داد. علی بن محمد که شاید ادعایش خالی از حقیقت نبود، غلامان سیاه را علیه اربابان خود برانگیخت. وی نه فقط از حقوق خانوادگی خود بلکه از عقاید خوارج نیز طرفداری می‌کرد. و چون طبق این عقاید کسی حق و امتیاز خاصی نمی‌توانست داشته باشد، به شدت مورد قبول غلامان مزبور قرار گرفت، و در مدت کوتاهی تمام خطهٔ بصره را متصرف شد.

فتنه علی بن محمد در بصره موجب نگرانی خلیفه و دربار بغداد گردید و بالاخره در زمان خلافت المعتمد بعد از ۱۴ سال قدرت و سلطنت در بصره و توابع آن از پای درآمد (سال ۲۷۰ ه).

علی بن محمد به علت وجود زنگیان در بین طرفدارانش به صاحب‌الزنج معروف شد. صاحب‌الزنج به یعقوب لیث که به جنگ خلیفه آمده بود پیغام فرستاد که با او دست یکی

کند، تا به یاری هم بساط خلیفه را برچینند، ولی یعقوب به دعوت او اعتنایی نکرد و دربار بغداد توانست جدا جدا هر دوی این دشمنان را مغلوب سازد.

المهدی

از خلفای عباسی که پس از منصور پسرش محمدالمهدی (۱۵۸ ـ ۱۶۹ هـ.) به خلافت نشست. او بر خلاف پدر از کشتن بنی‌هاشم احتراز داشت و از آرامشی که مهابت پدر برقرار کرده بود برای عیش و نوش استفاده می‌کرد. در زمان او یوسف‌بن ابراهیم معروف به برم به‌نام اعتراض بر رفتار خلاف اسلام خلیفه خروج کرد و مردم را دعوت به تقوی و پرهیزکاری می‌نمود. او را دستگیر کرده به بغداد آوردند و بر سر پل دجله به‌دار زدند.

پس از مرگ مهدی بر سر جانشینی او اختلاف درگرفت. خیزران که مادر هادی و هارون بود می‌خواست هارون جانشین پدر شود زیرا او را بیشتر دوست می‌داشت. ولی هادی به کمک بزرگان به خلافت نشست (۱۶۹ ـ ۱۷۰ هـ.).

او دست مادر خود خیزران را از مداخله در امور کشور کوتاه کرد، اما خیزران و یحیی برمکی بر ضد خلیفه مشغول توطئه بودند تا اینکه نیمه شبی کنیزان خیزران بر سر خلیفه ریخته او را خفه کردند (ربیع‌الاول ۱۷۰ هـ.).

الناصرالدین بالله (سی و چهارمین خلیفهٔ عباسی)

ابوالعباس احمدبن المستضئی ملقب به الناصرالدین بالله، به موجب وصیت پدر پس از وی خلیفه شد. او سی و پنجمین خلیفهٔ عباسی است. مدت ۴۶ سال خلافت کرد.

می‌گویند خلیفه‌ای لئیم بود و به کارهای جاسوسی علاقه داشت و جاسوسانی در دربار سلاطین دوران گماشته بود.

در مذهب تعصب داشت و به تعمیر و ایجاد ابنیهٔ و آثاری چون مسجد، مدرسه، و کاروانسرا توجه فراوان نشان می‌داد.

در دوران خلافت ناصر، خوارزمشاهیان در ایران حکومت داشتند. و محمد خوارزمشاه به علت رنجشی که از ناصر داشت، می‌خواست عباسیان را براندازد، و سیدی از خراسان به‌نام علاءالدین ترمذی را به خلافت بردارد. و در سال ۶۱۴ ه با سپاهی که مورخین تا سیصد هزار نفر نوشته‌اند، به عزم عزل خلیفه به بغداد رو آورد. ناصر چون تاب مقاومت او را نداشت، برای دوام دولت خود از هیچ عمل ناجوانمردانه‌ای رویگردان نبود و با غوریان وارد مذاکره شده آنها را علیه خوارزمشاه تحریک می‌کرد. و به قولی چنگیز را به دشمنی و حمله به ممالک خوارزمشاهی برانگیخته است و او را غیرمستقیم یکی از مسببین حمله مغول به ایران باید دانست.

می‌نویسند چون لشکر خوارزمشاه به همدان رسید، شیخ شهاب‌الدین سهروردی رئیس رسمی صوفیهٔ بغداد، به سفارت از طرف خلیفه نزد خوارزمشاه آمد. شاه به سردی و بی‌اعتنایی او را بار داد.

شیخ در خصوص فضائل آل‌عباس و اوصاف ناصر سخنانی گفت و اضافه کرد که تعرض به آل‌عباس شوم است و با نقل احادیث ثابت کرد که این ادعای وی بی‌ارزش نیست. ولی خوارزمشاه دلایل وی را رد کرده، جوابهای درشت داد و گفت سیدی از اهل بیت به‌جای آنها خواهم نشاند که دارای همهٔ اوصاف خوب باشد. سفیر به نومیدی و بدون کسب موفقیت، به دربار خلیفه مراجعت نمود و خلیفه به فکر جلوگیری از خوارزمشاه برآمد، ولی خوارزمشاه به علت سرمای سخت از حلوان جلوتر نرفت، و این مهم را به سال بعد موکول کرد. در سال بعد به علت هجوم مغول به ایران اوضاع به کلی دگرگون شد، و

خلیفه نجات یافت.

ناصر در سال ۶۲۲ ﻫ بیمار شد و درگذشت.

الواقدی

در مدینه متولد شده طرف توجه یحیی‌بن خالد برمکی گشت. صاحب «کتاب‌المغازی» است (فوت ۲۰۲).

الوند: ← أئورونت

الوندبیگ

متوفی به سال ۹۱۰ ﻫ. ق. از امرای سلسلهٔ ترکمان آق‌قویونلو؛ پسر یوسف‌بیگ ابن اوزون‌حسن.

الویترا

گزنفون که در اثر خود به‌نام «کروپدی»، «سیروپدی» دربارهٔ تعلیم و تربیت کوروش سخن گفته است، روایت می‌کند که: «کوروش براساس شیوهٔ زندگی و اخلاق پارسیان پرورش یافته است. این شیوه‌ها به سود همهٔ مردم پیش‌بینی شده بودند. در حالی که در بسیاری از سرزمین‌ها، تربیت خیلی جدّی تلقی نمی‌شد، پارسیان لحظه‌ای از تربیت فرزندانشان غفلت نمی‌کردند. گزنفون بر این باور است که عادات و آداب و سنن و قوانین تربیتی پارسیان بسیار خشن بوده و فرزندان را از همان اوان کودکی از ارتکاب اعمال خلاف پرحذر می‌داشتند. پارسیان برای تربیت نوجوانان خود مکانی به‌نام «الویترا ـ Eleuthra » که از نظر لغوی به معنای «خانه اشراف، نجبا و آزادگان» است داشته و این مکان در جوار کاخ شاهی و نزدیک بناهای دولتی قرار داشت. «الویترا» به معنای «خانه آزاد» نیز آمده است.

به روایت یونانیان، پارسیان از میان پیرمردان و افراد با تجربه کسانی را برای تربیت فرزندان خود برمی‌گزینند، که بتوانند اخلاق آنان را نیکوتر کنند. برای نوجوانان ازمیان مردمان کسانی را

انتخاب می‌کنند که بخوبی از عهدهٔ انجام وظایف خود برآیند و برای تربیت مردان افرادی را برمی‌گزینند که بتوانند آنان را برای متابعت از احکام و فرمان‌های حکومت آماده‌تر سازند. پارسیان برای تحقّق این هدف مؤثرترین ابزار را به کار می‌بردند. «الویترا» مکانی بود که نوجوانان در آن، همه آنچه را در مورد تربیت آنها بایسته بود فرا می‌گرفتند. به موجب روایت گزنوفون این مکان، جایی است که ورود بازرگانان و سودگران و سایر شهروندانی که مشاغل آنها موجب سلب آرامش و آسایش از دیگران بوده و با سر و صدا و بی‌نظمی همراه است، به آن ممنوع بوده است. «الویترا» به چهار بخش یا چهار قلمرو تقسیم می‌شده است: بخشی برای تربیت کودکان، دوّمین بخش برای نوجوانان، بخش سوّم برای افراد بالغ و آخرین بخش ویژه مردانی است که نمی‌توانند سلاح به دست بگیرند، پیش‌بینی شده است. به موجب مقرّرات تربیتی پارسیان همهٔ واجدان شرایط و متعلّقان به این چهار بخش اعم از مربیان و یا تربیت شوندگان، باید در زمان پیش‌بینی شده در آنجا حضور داشته باشند.

کودکان و مردان به هنگام طلوع آفتاب و آنان که مسّن‌ترند در روزهایی که دستور داده شده و مقرّر گردیده، باید حضور خود را به موقع به مسئولان الویترا اعلام نمایند، ولی مردان جوان همهٔ شبهای خود را با سلاح‌هایشان پیرامون این ساختمان به صبح می‌آورند.

الی‌پی

ملتی در ناحیهٔ زاگرس. نام آن در شرح لشکرکشی سلمانزر در سال شانزدهم پادشاهی او (در حدود ۸۴۳ پ. م.) برده شده است. احتمالاً این ناحیه همان نهاوند و کوههای لرستان و جاده کرمانشاه به همدان است.

الیس: ← جنگ الیس

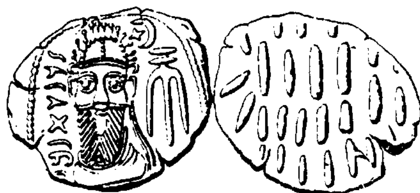
الیمایی

از تـاریخ و فـرهنگ الیـماییان اطـلاعات بسـیار انـدک و نـاچیزی در دست است. آگاهی و شناخت نسبی از این قـوم بـراساس بـررسی سکـه‌هایی است که از آنـها بـر جـای مـانده است. همچنین نوشته‌های مورخان کـه بـیشتر همراه با ذکر تاریخ فرمانروایان سلوکی، پارتی و سایر اقوام معاصر، اشاره‌ای نیز به تاریخ الیـمایی نـموده‌انـد، در روشـن شـدن تـاریخ آنـها مؤثر است. نـقش برجسته‌های انگشت شماری کـه در دل کوهها و صخره‌ها کنده شده و همچنین مجسمه‌ها و آثار معماری محدودی کـه در نـاحیه مسجد سلیمان و حـومه آن سرزمین بـه دست آمـده، مـی‌توانـد تـا حدودی راهگشای پژوهشگران در ایـن باره باشد. در حقیقت الیمایید بر قسمتی از مـنطقه ایـلام کـهن کـه بـین کـوههای بختیاری یا قسمت شرقی شـوش واقـع بود، اطلاق می‌شد. راهـی کـه از اهـواز کنونی گذشته و بـه الیـمایید مـی‌رسید، یکی از شاهراههای اقتصادی و بازرگانی در زمان سلوکیها و اشکانیان مـحسوب می‌شد، این راه خلیج فارس را به فلات ایـران مـتصل مـی‌ساخت. در آن زمـان الیماییان مردمانی بـودند کـه عـمدتاً در مناطقی مانند جلگه رود دز به کشاورزی و دامپروری اشتغال داشتند. از اعتقادات و بـاورهای مـذهبی آنـها اطـلاعات بسیاری در دست نـیست، امّـا بـر طـبق نـوشته‌ها و مـدارک مـوجود، بـعضی از الهه‌های کهن؛ از جمله ایزد بانو «نانایا» را مـی‌پرستیدند و بـرای او در سـراسـر سرزمین الیمایید معابد با شکوهی بر پا نموده بودند. این معابد سرشار از هدایا و نذورات گرانقیمتی بـود کـه گـاه حس طـمع هـمسایگان را تـحریک نـموده، بـاعث جـنگ و سـتیز آنـها بـا الیـماییان می‌گردید. این سرزمین در اواخـر دوره سلوکیها مستقل شـد، امـا مـهرداد اول (۱۷۱-۱۳۷ ق.م.) پادشاه اشکانی پس از تسخیر ماد، این ناحیه را نیز بـه تـصرف



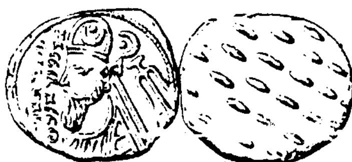
AKLMDURU

۱



AKLM DURU

۲



AKLMDURU RB AKLMTAARP

۳



۴

۱. ارد اول؛ ۲. ارد دوم؛ ۳. فرهاد؛ ۴. خسرو.

نمونه‌هایی از سکه شاهان الیمایی

درآورد و ضمیمه امپراتوری پارت نمود و چون اداره مستقیم آن کار آسانی نبود، شاه محلی را در مقام خود ابقا کرد و شاهان الیمایید تا ظهور اردشیر بابکان (۲۲۴م.) به حیات اجتماعی و سیاسی خود ادامه دادند و بالاخره مانند سایر حکومتهای محلی آن زمان، به وسیله اردشیر، پادشاه ساسانی، منقرض شدند و این سرزمین ضمیمه امپراتوری ساسانی گردید. شاهان اولیه سلوکی از قدرتهای محلی بیمناک بوده، از رشد واستقلال آنها جلوگیری می‌کردند. امّا نوادگان آنها این حاکمیت و حساسیت را نداشتند.

آنتیوکوس سوم که در نبرد با رومیان در سال (۱۹۰ ق. م.) بیشتر قدرت خود را از دست داده بود، کوشید تا با حمله به الیمایی و غارت معبد «نانایا» به اوضاع مالی و اقتصادی خود سروسامان بخشد، اما دو سال بعد به دست الیماییان به قتل رسید.

مبارزات خونین بعدی در مناطق مختلف ایران، به شدت از نفوذ سلوکیان کاست و فشاری که بر شاهان محلی الیمایی وارد می‌آمد اندکی سست گردید و به یکی از آنها به نام هوکناپسس فرصت داد تا در حدود ۱۶۲ق.م. دعوی استقلال نموده، به ضرب سکه‌های برنزی اقدام کند. این سکه‌ها سبکی یونانیگرا دارند و بر روی سکه سری بدون ریش و در پشت سکه تصویر آپولون خدای یونانی دیده می‌شود و به خط یونانی نام هوکناپسس نوشته شده که عبارت بدین مضمون است: «شاه هوکناپسس». ظاهراً این استقلال زودگذر بوده و احتمالاً سرکوب گردیده است؛ اما در سال ۱۴۷ق.م. پس از آنکه الکساندر بالاس ناگزیر به ترک ناحیه شد، حرکت تجزیه طلبانه دیگری با بُعد وسیعتر آغاز گردید. محرک این قیام کامناسکیر بود که به تقلید از سلوکیها به ضرب سکه‌های چهار درهمی نقره و سکه‌های برنزی اقدام نمود. در پشت

سکه‌های کامناسکیر، مانند سکه‌های آخرین پادشاهان سلوکی تصویر آپولو نقش گردیده و عبارت «کامناسکیر شاه پیروز» نوشته شده که حاکی از قیام او علیه سلوکیان است. پس از کامناسکیر اول فرمانروای محلی دیگری به نام تیگرائوس از ۱۳۸ ق.م. به ضرب سکه اقدام نمود که حدود شش سال ادامه یافت. این فرمانروا مسلماً تابع اشکانیان بوده است، چون مهرداد اوّل حدود سال ۱۴۰ ق.م. بر ایلام مسلط بود. تاریخ حک شده بر سکه شاه بعدی ۲۳۱ سلوکی مطابق با سال ۸۱-۸۲ ق.م. است. در این دوره نسبتاً طولانی، شاه یا شاهان دیگری از الیماییان حکومت نموده‌اند که از آنها اطلاعی نداریم؛ زیرا تاکنون سکه‌ای از آنها به دست نیامده یا محتمل است پس از پیروزی و تسلط مهرداد اول، ضرب سکه‌های الیمایی برای مدتی بیش از نیم قرن متوقف شده باشد. احتمال ضعیف دیگر اینکه در این مدت شاهزادگان اشکانی به حکومت این ناحیه گمارده شده باشند، اما با مقاومت مردم ناحیه رو به رو شده، ناگزیر از خاندانهای محلی برای اداره امور کمک گرفته‌اند. این شاه نیز کامناسکیر نام دارد که او را کامناسکیر دوم می‌نامیم. سکه‌های متنوعی از این فرمانروا از چهار درهمی تا درهم و ابول به‌دست آمده و تصویر ملکه او به‌نام آنزازه نیز همراه با فرمانروا بر روی سکه نقش گردیده است. برخلاف سکه شاهان قبل که فقط سر آنها در روی سکه ضرب شده، تصویر شاه به‌صورت نیم تنه مجسم گردیده و لباسی شبیه زره بر تن نموده است. این سکه با زیبایی خاصی طراحی شده و آن را می‌توان از شاهکارهای هنری به شمار آورد. در پشت سر شاه و ملکه علامتی شبیه لنگر نقش شده است، لنگر از نشانه‌های خاص دودمان سلوکی است، اما این نماد به یکی از ایزدان شوش نیز تعلق دارد و مربوط به باورهای دینی قوم الیمایی است؛ زیرا تاج بعضی از شاهان

آنها نیز با این علامت تزیین گردیده است. فرمانروا بر خلاف شاهان قبلی به سمت چپ می‌نگرد و این رسم تا زمان آخرین فرمانروای این سلسله رعایت می‌شود، احتمالاً شاهان قبلی به تقلید از سلوکیان و کامناسکیر دوم و جانشینان او به تبعیت از اشکانیان در ضرب سکه به این عمل دست زده‌اند. از شاه بعدی، کامناسکیر سوم، سکه‌هایی به دست آمده که بر روی آن تصویر فرمانروا و در پشت سکه تصویر شاهک دیگری نقش گردیده که می‌توان گفت آنها پدر و پسر بوده‌اند. در اینجا تصویرسازی سکه‌های الیمایید تا حدودی مُلهم از سکه شاهان محلی پارس است. سکه‌های کامناسکیر سوم حکایت از حکومت طولانی او دارد. تصویر کامناسکیر بر سکه‌های اولیه تصویر شخصی جوان است و در سکه‌های آخر حکومت، فردی پیر و فرتوت با ریش بلند و پشت خمیده است. جانشین او کامناسکیر چهارم است؛ تصویر این شهریار در حالی که به سمت چپ می‌نگرد بر روی سکه نقش شده و در پشت سر او علامت لنگر و ماه و ستاره که سمبلهای مذهبی هستند، دیده می‌شود. پشت سکه حاوی نقوشی است که در متن سکه پراکنده شده‌اند و به نظر می‌رسد، حامل پیامی نبوده و فقط جنبه تزیینی دارند. بیشتر شاهان بعدی برای تزیین پشت سکه‌هایشان از این سبک پیروی نموده‌اند. از زمان این فرمانروا تغییرات چشمگیر دیگری در سکه‌ها ایجاد شد. ضرب سکه‌های نقره متوقف گردیده، سکه‌های مفرغی جانشین آنها شده‌اند. ضرب سکه‌های الیمایی در ضرابخانه شوش متوقف شده و در جای دیگری، شاید سلوکیه هدیفون ضرب می‌شدند. در این زمان دو نوع سکه ضرب شده که در وزن برابر سکه‌های چهار درهمی (۱۴ گرم) و درهم (۳/۵ گرم) و گاهی کمتر بودند و از آلیاژ برنز زده می‌شدند. این سکه‌ها با کمی اختلاف شباهت بسیار به یکدیگر دارند و می‌توان بدون شماره‌گذاری، آنها

را مربوط به دودمان یا سلسله کامناسکیر، یعنی جانشینان کامناسکیر چهارم دانست (حدود ۶۵ ق.م. الی ۴۵م.). به نظر می‌رسد نام کامناسکیر گاهی به عنوان نام فرد و زمانی به‌عنوان لقب شاهان این سلسله به کار می‌رفته ست، مانند شاهان اشکانی که در سکه‌ها اغلب به جای نام خود، نام بنیانگذار سلسله، یعنی ارشک را به کار می‌بردند. کم شدن نوشته‌های یونانی بر سکه‌ها، این نظریه را تأیید می‌کند که سکه‌ها در محل دیگری، غیر از شوش ضرب شده‌اند؛ زیرا در این ایام در شوش شعر یونانی کاملاً به استواری سروده می‌شد و فرمانهایی را به همان زبان بی‌آنکه خطایی در آنها راه یافته باشد، بر روی سنگها می‌کندند. از سال ۴۵م. با نبودن نام کامناسکیر در اغلب سکه‌ها، می‌توان نتیجه گرفت که شاخه دیگری از شاهان الیمایی به حکومت رسیده‌اند. خط سکه‌ها در این دوران خط الیمایی است که منشأ آرامی داشته، اما به ندرت از خط یونانی نیز استفاده می‌شد. روی سکه‌های این گروه نقش شاهی که گاهی از نیم رخ چپ و زمانی از رو به رو نموده شده، دیده می‌شود. تاجی که در بیشتر سکه‌ها بر سر شاه قرار دارد از نوع تاج و سرپوشی است که مهرداد دوّم آن را رواج داده بود و بر روی آن اغلب نقش هلال ماه و ستاره یا لنگر نقر شده، یعنی همان نمادهایی که اغلب در متن سکه‌ها نیز دیده می‌شود. در پشت سکه‌ها گاهی تصویر جانشین فرمانروا یا الهه‌های محلی و گاهی یونانی و نمادهای مذهبی و حیوانات و گیاهانی که مظهر خدایان یا علایم فراوانی و برکت هستند، به چشم می‌خورد، اما در پشت تعدادی از آنها مجموعه‌ای از خطهای نامنظم وجود دارد. توالی حکومت این گروه از شاهان که اغلب محققان در مورد آنها اتفاق نظر دارند عبارتند از: اُرد اوّل کامناسکیر، اُرد دوّم، فرهاد، خسرو که حدوداً بین

سالهای ۴۵ـ۱۲۰م. فرمانروایی می‌کردند. بر روی سکه فرهاد عبارت: «فرهاد شاه پسر ارد»، به خط الیمایی نوشته شده است. سبک نوشته روی این سکه نیز شبیه سکه شاهان پارس است. گروه بعدی که آنها را می‌توان شاهان بدون نام، نامید، اغلب نام خود را در روی سکه ذکر نکرده‌اند. این سکه‌ها از سال ۱۲۰م. تا انقراض این سلسله به دست اردشیر بابکان ۲۲۴م. ضرب شده‌اند. وزن سکه‌ها در این زمان نیز کاهش یافته و گاهی به دو گرم می‌رسد.

محمد بن جریر طبری، مورخ مشهور اسلامی می‌گوید: فرمانروای این ناحیه در زمان اردشیر، نیروفر، نام داشت که به دستور اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی مأمور دستگیری و دربند کشیدن اردشیر گردید، امّا اردشیر او را شکست داد و قلمرو او را فتح کرد. این قعه مسلماً قبل از سال ۲۲۴م. اتفاق افتاده است و بدین ترتیب سلسله شاهان الیمایی منقرض گردید.

سالشمار فرمانروایان الیمایی

نام فرمانروایان دوران حکومت

۱ ـ هوکناپسس حدود ۱۶۲ق.م.

۲ ـ کامناسکیر اول حدود ۱۴۷ ق.م.

۳ ـ تیگرائوس اول حدود ۱۳۸ـ۱۳۲ ق.م.

۴ ـ کامناسکیر دوم و ملکه انزازه حدود ۸۲ ق.م. حدود ۱۶۲ـ۴۵ ق.م.

۵ ـ کامناسکیر سوم حدود ۶۵ ق.م.

۶ ـ دودمان کامناسکیر حدود ۶۵ـ۴۵ ق.م.

۱ ـ ارد اول

۲ ـ کامناسکیر

۳ ـ ارد دوم حدود ۴۵ـ۱۲۰ م.

۴ ـ فرهاد

۵ ـ خسرو

۱ ـ ارد سوم و اولغان حدود ۱۲۰ـ۲۲۴ م

۲ ـ شاهان بی‌نام

الفبای الیمائی

		۱	۲	۳
א	A	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ב	B	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ד	D	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ח	H		[illegible]	
ו	U	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ז	Z		[illegible]	
י	I	[illegible]	[illegible]	
כ	K	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ל	L	[illegible]	[illegible]	[illegible]
מ	M	[illegible]	[illegible]	[illegible]
נ	N		[illegible]	
פ	P		[illegible]	
ר	R	[illegible]	[illegible]	
ש	Š	[illegible]	[illegible]	

تغییراتی که به مرور زمان در الفبای سکه‌های الیمائی پیدا شده است.

۱. حدود ۴۵ـ۱۲۰ م، ۲. حدود ۱۲۰ـ۱۸۰ م، ۳. حدود ۱۸۰ـ۲۲۴ م.

امام حسن (ع): ← حسن‌بن علی (ع)

امام حسین (ع): ← حسین بن علی (ع)

امام خمینی: ← آیت‌الله خمینی

امام رضا (ع): ← علی‌بن موسی (ع)

امامزاده بی‌بی زبیده

قرن اول هجری. به اعتقاد مردم بی‌بی زبیده دختر شهربانو و امام حسین (ع) بوده است. بقعه وی در شهر ری قرار دارد و حرم آن از آثار قرن نهم هجری است. درباره نسب بی‌بی زبیده لوحه مفصلی به تاریخ ۱۲۸۶ ق. در بقعه نصب شده که نتیجه تحقیقات فاضل دربندی است. وی با استناد به احادیث و روایات به تفصیل سفر شهربانو و دخترش زبیده را از کربلا تا ری و تا آنجا که قاسم ثانی ـ فرزند قاسم‌بن حسن مجتبی (ع) ـ از زبیده خاتون به‌دنیا می‌آید شرح می‌دهد. برخی پژوهشگران با تکیه بر بعضی نوشته‌های معتبر تاریخی موضوع آمدن شهربانو به ری و نیز انتساب زبیده به امام (ع) را رد کرده‌اند.

امامزاده بی‌بی علیه‌خاتون

اوایل قرن سوم هجری. او را خواهر امام رضا (ع) می‌دانند. مرقد وی در روستای باشتین سبزوار و در بنایی دوازده ضلعی قرار دارد که مربوط به قرن هشتم هجری و حکومت سربداران است.

امام سجاد (ع): ← علی‌بن حسین (ع)

امام علی (ع): ← علی‌بن ابیطالب (ع)

امامقلی‌خان

امام قلی‌بیک، پسر اللهوردی‌خان و از مادری گرجی بود. پس از آنکه پدرش از جانب شاه عباس به امیرالامرایی فارس و سپهسالاری ایران منصوب شد و لقب اللهوردی‌خان گرفت. او نیز با پدر به فارس رفت.

در سال ۱۰۱۰ هـ. ق. هنگامی که پدرش با شاه عباس در خراسان بود لشکر به جزایر بحرین فرستاد و آن جزایر را که تا آن زمان در قلمرو حکومت هرمز، و در دایرهٔ نفوذ دولت پرتقال بود، در اواسط ماه رمضان آن سال گرفت و چون در همان سال حکومت مستقل لار به‌دست اللهوردی‌خان منقرض گردید، آن ولایت نیز ضمیمه فارس شد. شاه عباس حکومت آنجا را هم به امام قلی‌خان سپرد و مقام امیر دیوانی را نیز بر منصبهای او اضافه کرد. پس از مرگ اللهوردی‌خان، شاه امیرالامرایی فارس و سپهسالاری ایران را به امام قلی‌خان سپرد. وی در سال ۱۰۳۱ هجری قمری، به‌فرمان و اجازهٔ شاه عباس، جزایر قشم و هرمز را از پرتقالیان گرفت و از مغرب تا حدود بندر بصره پیش رفت، به‌طوری که سراسر خاک فارس و کهگیلویه و لارستان‌و بنادرجنوب و تمام‌جزایرخلیج فارس در دایره حکمروایی و تسلط وی بود. شاه عباس با امام قلی‌خان بسیار صمیمی بود و به‌همین جهت یکی از زنان حرم خود را به او بخشیده بود و آن هنگامی که به‌خانهٔ امام قلی‌خان که حاکم فارس بود رفت آبستن بود و پس از شش ماه پسری آورد که فرزند امام قلی‌خان معرفی شد، ولی در حقیقت از شاه عباس به‌وجود آمده بود. پس از مرگ شاه عباس، شاه صفی به‌سلطنت رسید و چون از نفوذ امام قلی‌خان بیم فراوان داشت با حیلت او را به قزوین فراخواند و در آنجا ابتدا به مهربانی از آنان پذیرایی به‌عمل آورد، ولی شبانه توسط جلاد، فرزندان امام قلی‌خان را سر برید

و سرهای بریده را نزد پدر فرستاد و خود سردار را هم به‌توسط دامادانش به‌قتل رسانید. امام قلی‌خان ۵۲ فرزند داشت که همگی کشته یا کور شدند.

امامقلی قرقلوی افشار

پدر نادرشاه که دارای دو پسر بود: نادرقلی و ابراهیم. نادرقلی بعدها نادرشاه و قهرمان و فاتح آسیای میانه و خاورنزدیک و هندوستان گردید. ابراهیم از طرف برادر ملقب به ظهیرالدوله و در سال ۱۱۴۸ ه. ق. والی آذربایجان و قفقاز شد و در سال ۱۱۵۲ ه. ق. پس از پنج سال حکومت در جنگی که با لزگیهای داغستان نمود کشته شد. شغل امامقلی را پوستین‌دوز نوشته‌اند.

امامقلی میرزای افشار

از شاهزادگان افشار؛ پسر کهتر نادرشاه افشار. در آخر عمر، نادرشاه او را با برادر دیگرش نصرالله میرزای افشار به قلعهٔ کلات فرستاد. علیقلی‌خان، که بعد لقب عادلشاه و علیشاه یافت به داعیهٔ سلطنت برخاست و کس به تسخیر کلات فرستاد. و آن دو برادر در صدد فرار برآمدند، اما دستگیر شدند و به امر عادلشاه در مشهد کور و سپس کشته شدند.

امام محمدباقر (ع): ← محمدبن علی (ع)

امام محمدتقی (ع): ← محمدبن علی (ع)

امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)

امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ هجری قمری در زمان «معتمد» خلیفه عباسی متولد شد. پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسگری (ع) و مادر گرامی آن حضرت «نرجس» بود. امام

مهدی (ع) شبیه‌ترین مردم است به جدّش پیامبر اکرم (ص). روی مبارکش چون ستاره درخشان می‌درخشد و قامتی معتدل و زیبا دارد. آن حضرت پنج ساله بود که پدرش امام حسن عسگری (ع) شهید شد. امام مهدی (عج) در پنج سالگی غیبت فرمود و علت غیبت او علاوه بر مصلحت و تقدیر خداوند بیشتر به این واسطه بود که خلفای بنی‌عباس مانند معتمد در صدد قتلش بر آمده و جاسوسهایی برای این کار گماشته بودند. امام دوازدهم را مهدی گویند زیرا خداوند به أمر پنهانی و پوشیده هدایتش نموده است و نیز آن حضرت را منتظر نامند. چون برای مدتی طولانی غیبت می‌نماید و علاقه‌مندان منتظر ظهورش خواهند بود. امام مهدی (عج) از سال ۲۶۰ هجری قمری تا سال ۳۲۹ هجری قمری غیبت صغری را آغاز نمود و در طول این غیبت عده‌ای به‌نام نمایندگان خاص آن حضرت با مردم ارتباط داشتند و پیامهای امام (عج) را به‌مردم می‌رساندند. حضرت مهدی (ع) کسی است که جریان تاریخ زندگی را تغییر می‌دهد و آن را براساس ریشه‌کن کردن ظلم و جور بنا می‌نهد. حضرت مهدی (عج) هنگام ظهور، در مکه ظهور می‌کند و بر کعبه تکیه نموده و خطبه می‌خواند و ۳۱۳ نفر از یاران مخصوص آن حضرت در همانجا به آن حضرت می‌پیوندند.

امام هادی (ع): ← **علی‌بن محمد (ع)**

امامی ــ حسین: ← **حسین امامی**

امان‌الله‌خان افغان

متوفی ۱۱۳۷ هـ. ق. از رؤسای افغان. با محمود افغان در محاصره و تصرف اصفهان همراه بود. در موقع محاصرهٔ اصفهان، وی قافله لارستان را که آذوقه به اصفهان می‌آورد غارت کرد،

اما مورد دستبرد اهالی نواحی اصفهان واقع شد و عده‌ای از همراهان او اسیر شده و به قتل رسیدند. پس از تسخیر اصفهان، امان‌الله‌خان با ۵ هزار نفر جهت دفع شاه طهماسب دوم صفوی به قزوین رفت. طهماسب از قزوین خارج شد و امان‌الله قزوین و قم و کاشان را گرفت. بعدها امان‌الله‌خان از محمود رنجید و با او همکاری نمی‌نمود و کارشکنی می‌کرد. اشرف افغان چون به‌جای محمود به سلطنت نشست امان‌الله‌خان را هلاک کرد.

اُمِّ جعفر

قرن دوم هجری، مادر جعفر (حدود ۱۵۰ ـ ۱۸۷ ق.) و فضل (۱۴۸ ـ ۱۹۸ ق.) و همسر یحیی برمکی (ـ۱۹۰ ق.). برمکیان از خاندانهای ایرانی بودند که وزارت خلفای عباسی را برعهده داشتند. فضل و جعفر در دربار هارون‌الرشید (۱۷۰ ـ ۱۹۳ ق.) خلیفه عباسی، نفوذ و قدرت فراوانی داشتند و حکومت ولایات متعدد و پهناوری در ایران در دست آنان بود. هارون بدانان بدگمان شد و فضل و جعفر را کشت. یحیی و سه پسر دیگرش توقیف شدند و اموال و داراییهای آنان مصادره گردید. ام جعفر، همسر یحیی و مادر جعفر و فضل، از اوج ثروت و مکنت و شکوه به زیر آمد و به فقر و ذلت گرفتار شد. یکی از بزرگان آن زمان گوید که روز عید قربان به دیدار مادرم رفتم. پیرزنی سخنور و محترم را در نهایت افسردگی دیدم. مردی مرا امر به اکرامش نمود و گفت که مادر جعفر برمکی است.

وی خطاب به‌من گفت: پسرم، دنیا، لباسی است عاریتی که مالکش از تن بیرون کرده و رد نماید. از عجایبی که دیده بوده بود سؤال شد. گفت: عجب آنکه در حال زندگانی پسرم در ایام عید، چهارصد کنیز در برابرم می‌ایستادند، باز گلایه‌مند بودم که پسرم در ایفای حقوق مادری کوتاهی می‌کند، اما اکنون در این عید تمام آرزویم این است که دو تا

پوست گوسفند قربانی داشته باشم که یکی را فرش و دیگری را لحافِ خود نمایم. پس بی‌اندازه اندوهگین شد و گریست و پانصد درهم به او بخشیدم. به‌حدی خوشحال شد که نزدیک بود بمیرد.

امرای ارومی

صدقة بن علی بن صدقه در زمان خلافت ابوجعفر منصور خلیفهٔ عباسی، به شهر ارومی آمده آنجا را به زور شمشیر گرفته، بنیاد حکمرانی نهاد.

صدقه را موصلی نوشته‌اند، شاید از کردان آنجا بود و گویا به جهت بستگی‌اش به وجناء بن رواد ازدی او را صدقة بن علی بن صدقه و مولی الازد نیز نوشته‌اند.

در زمان هارون خلیفهٔ عباسی، صدقه و وجنا به همدستی یکدیگر علیه وی شوریدند. خزیمةبن خازم بن خزیمه والی ارمنستان و آذربایجان باروی شهر مراغه را در مقابل آنها استوار ساخت و برای دفع آنها سپاهیانی گرد آورد، ولی نتیجهٔ این شورش و پایان کار معلوم نیست. از علی پسر صدقه اطلاعی در دست نیست و صدقه معروف به زریق پسر علی و نوادهٔ صدقه بن علی به کوهستان میان موصل و آذربایجان دست یافت و فوق‌العاده نیرومند شد. در ۲۰۹ ه از طرف مأمون ولایت آذربایجان و ارمنستان یافته، مأمور دفع بابک گردید و زریق سردار خود احمدبن جنید نامی را به‌جای خود بدانجا فرستاد و احمد به‌دست خرمدینان اسیر گردید.

در سال ۲۱۱ ه زریق با سیدبن انس حکمران موصل جنگ کرد و او را شکست داد و این واقعه سبب خشم مأمون گردید و محمدبن حمید طوسی را ولایت آذربایجان داده مأمور سرکوبی زریق نمود. محمد در ۲۱۲ ه موصل را متصرف، زریق را دستگیر و روانهٔ بغداد نمود و از آنجا عازم آذربایجان شد و توانست سرکشان دیگر را نیز یکایک

دستگیر سازد. پس از این واقعه از پایان کار زریق و خاندانش اطلاعی در دست نیست.

امرای ارومی

صدقةبن علی بن صدقة

|

علی

|

صدقة زریق

۲۰۹ ـ ۲۱۲

امرای اندراب

ناحیهٔ اندراب که آن را اندرابه نیز گویند، «بلده‌ای است میانهٔ غزنین و بلخ»، که رودخانه‌ای به همین نام (اندراب) آن را مشروب می‌کند.

در نیمهٔ قرن چهارم هجری (در حدود سال ۳۵۹)، امرایی در این ناحیه امارت داشتند، که به‌نام شهر سالاران، یا پادشاهان اندراب نامیده می‌شدند. و تا سال ۳۷۴ ه در این ناحیه حکومت راندند.

امرای اندراب

نام	تاریخ جلوس
مکتوم بن حرب	حدود سال ۳۵۹ ه
سهلان بن مکتوم	" " ۳۶۵ ه

امرای ایلکانی: ← جلایریان

امرای تفلیس

امرای تفلیس یا خاندان جعفر (بنی جعفر) قریب به دویست سال در تفلیس حکومت داشتند. متأسفانه در تواریخ اطلاعی از این خاندان در دست نیست و آگاهی مختصری که از این سلسله در دست است از شعرهای قطران و نوشته‌های فارقی است که خود زمانی در سرای دیمتری پادشاه گرجستان به‌سر می‌برده و اطلاعات نسبتاً گرانبهایی دربارهٔ گرجیان و ارمنیان داشتند.

امیر ابوالفضل جعفربن علی فرمانروای تفلیس همزمان «لشکری» و از ممدوحان قطران بوده است. قطران در اشعار خود او را به‌نام کشور ستان و شمشیرزن ستوده است.

امیر ابوالفضل گویا از علویان بود زیرا قطران در اشعار خود همه جا او را سید می‌خواند.

امیر جعفر با لشکری دوم از سلسلهٔ شدادیان گنجه بر ضد گرجیان و ارمنیان متحد شد و باگارات پادشاه گرجیان امیر جعفر را شکست داده تفلیس را مسخر گردید. امیر جعفر به همدستی لشکری بار دیگر توانست بر تفلیس مسلط شود و بار دیگر گرجیان و ارمنیان، تفلیس را محاصره کردند، ولی رسیدن غزان عراقی به آذربایجان و آوازهٔ تاخت و تاز و کشت و کشتار ایشان که همه جا پیچیده بود گرجیان را مجبور به ترک محاصره و چشمپوشی موقت از تفلیس را نمود. تا آنگاه که امیر جعفر درگذشت و گرجیان بدون جنگ و خونریزی تفلیس را متصرف شدند.

طبق نوشتهٔ فارقی پس از فوت امیر جعفر خاندان وی سالیان دراز فرمانروایی تفلیس و حوالی را در دست داشتند و در سال ۵۱۵ ه مدت چهل سال بود که از فرمانروایی آن خاندان سپری شده بود.

امرای کرت

نخستین امیر این سلسله «ملک شمس‌الدین محمد» است که جد مادری او رکن‌الدین بوده و از این‌رو نسبش از طرف مادر به امرای غور می‌رسید. شمس‌الدین محمدابی بکر کرت، طرف توجه منکوقاآن گشت و شهر هرات را مرکز اقتدار خود ساخت و گرجستان و سیستان را بگرفت. پس از فوت هلاکو با اینکه شمس‌الدین خدمت قابل توجهی به آباقاخان نمود طولی نکشید که خاطر آباقاخان را از او مکدر ساختند و در آخر امر در سال ۶۷۶ ه. ق. او را مسموم نمودند.

امرای مرند

حلبس رئیس این خاندان از قبیلهٔ عتبی بود. در زمان ابوجعفر منصور دومین خلیفهٔ عباسی به آذربایجان آمد و مرند را که در آن وقت ده کوچکی بود، برای سکونت و زندگی اختیار کرد.

پس از حلبس پسرش بعیث جانشینی یافت. او یکی از سالکان وجناءبن رواد بود. پس از بعیث پسرش محمد جانشین وی شد و برعکس پدرش خود را از تحت نفوذ وجناءبن رواد خارج ساخت.

محمد مردی شاعر، دانش‌دوست و شجاع بود. شعرهای پارسی و آذری وی معروف بوده است. این اشعار اگر تا امروز می‌ماند، قدیمی‌ترین اشعار فارسی به‌شمار می‌رفت.

محمد به آبادی مرند بسیار کوشید، دور شهر را بارو کشید و شهر را به شهر بزرگ و زیبایی تبدیل کرد و کوشکهای زیادی بنا نهاد. محمد دو دژ محکم تحت اختیار داشت، یکی دژ شاهی در جزیره‌ای به همین نام در دریاچهٔ رضاییه که آن را از وجناء بن رواد گرفته بود و این دژ یکی از مهمترین دژهای آذربایجان به‌شمار می‌رفت، دیگر دژی به‌نام «یکدر» در خارج از دریاچه که محل آن درست معلوم نیست. در سال ۲۰۱ ه چون کار بابک خرمدین در آذربایجان رونق گرفت، محمد جانب وی را نگه داشت و از او و یارانش در همه جا حمایت می‌کرد.

در زمان معتصم خلیفهٔ عباسی که طاهر بن ابراهیم از طرف خلیفه مأمور حکومت آذربایجان و جنگ با بابک گردید، محمد از قدرت خلیفه ترسیده، نامه به معتصم نوشته، فرمانبرداری آشکار ساخت و چندی بعد عصمت نامی از سرداران بابک را که به عادت پیشین بر محمد فرود آمده بود، با چند تن از نزدیکانش دستگیر و به بغداد فرستاد.

می‌نویسند معتصم از این کار محمد

فوق‌العاده خرسند گردید و به اسحق بن ابراهیم برادر طاهر والی آذربایجان گفت: «نزد برادرت چیزی نمی‌بینم و مردانگی جز در پیش پسر بعیث (محمد) نیست.»

از این به بعد خبر درستی از محمد در دست نیست. او در سال ۲۳۴ ﻫ در زمان متوکل خلیفهٔ عباسی در زندان بغداد بود. علت زندانی شدنش بر ما معلوم نیست. محمد در همان سال از زندان خلیفه گریخت و در مرند علیه بغداد طغیان کرد. خلیفه سرداران زیادی یکی پس از دیگری با سپاهیانی جهت دفع فتنهٔ وی روانهٔ آذربایجان نمود و بالاخره در سال ۲۳۵ ﻫ بغا سرکردهٔ معروف توانست او و کلیه کسانش را دستگیر و به بغداد آورد. می‌نویسند خلیفه به شفاعت از کشتن او و صرف‌نظر کرد، ولی تا آخر عمر در زنجیر بود.

محمدبن بعیث سه پسر داشت بعیث، جعفر و حلبس ولی از پایان کار این سه اطلاعی در دست نیست.

امرای مرند

حلبس

|

بعیث

|

صفر	محمد	خالد
۲۳۵	۲۳۴ ـ ۲۰۱	۲۳۵

(فرزندان محمد)

بعیث	جعفر	حلبس
۲۳۵	۲۳۵	۲۳۵

امرتات

به معنی بقای ابدی در دین زرتشت.

امرداد (اَمِرتات)

به معنی بیمرگی است و تجلی دیگری از رستگاری و جاودانی. با گیاه و با پژمرده نشدن آن ارتباط دارد. این امشاسپند مؤنث است. خرداد و امرداد

در متنها معمولاً با هم ذکر می‌شوند و نمایندهٔ رویش و زندگی هستند.

امرداد = امرداد جشن

مرداد که اصح آن امرداد می‌باشد همان کلمه اوستایی امرتات (Ameretaat) است که از سه جزء تشکیل گردیده بدین طریق ا (a) از ادات نفی، مر (Mere) مصدر اوستایی و پارسی باستان به معنی مردن و تات (Taat) هم پسوندی است. و این سه بر روی هم یعنی بیمرک، آسیب‌ندیدنی، یا جاودانی. و بنابراین مرداد معنی عکس داده غلط است. گواینکه بعضی‌ها آن را استعمال کرده‌اند. امرداد که پنجمین ماه سال و هفتمین روزهر ماه بدو سپرده شده از امشاسپندان و مظهر جاودانی اهورامزدا و در جهان مینوی بخشایش ایزدی و جزای کارهای نیکوکاران است، در جهان خاکی نگهبانی گیاه با امرداد است.

اُمِّ‌سَلَمه

قرن سیزدهم هجری. گلین‌خانم از زنان خوشنویس بود. وی دختر چهارم فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۲ ـ ۱۲۵۰ ق.) و برادر تنی محمدعلی میرزا دولتشاه و همسر پسر عمویش زین‌العابدین‌خان بود. گلین‌خانم خوشنوسی را از استادان این فن از جمله آقا زین‌العابدین اصفهانی و حاج علی‌آقا فراگرفت و خط نسخ را با مهارت تمام می‌نوشت. مجموعه نفیسی از کتابهای دعا و قرآن به خط او در آستانه‌های مقدس مشهد و کربلا و نجف و نیز در قصر گلستان و کتابخانه ملک در تهران موجود است. از جمله آنها یک جلد قرآن و یک جلد دعای کمیل در کتابخانه قصر گلستان بوده است.

امشاسپند

به معنای جاودان مقدس، در دین زرتشتی. عنوان شش فرشتهٔ ارجمند و مقرب: بهمن، اردیبهشت، شهریور، اسپندارمذ، خرداد، امرداد. در آغاز پیدایش زردشت، در رأس این شش،

سپنتامینو (خرد مقدس) قرار داشت، بعدها به‌جای او اهورامزدا را قرار دادند و گاهی نیز به‌جای اهورامزدا سروش را جای دادند.

امشاسپندان

قدوسیان یا مقدسین فناپذیر که تحت امر اهورامزدا هستند (در دین زرتشت).

امشاسپندان

اورمزد نخست امشاسپندان را می‌آفریند. امشاسپندان جلوه‌های اورمزد به شمار می‌آیند و هرکدام از آنها دشمن مستقیمی در میان دیوان دارند. تعداد اصلی امشاسپندان شش است، در حالی که معمولاً از هفت امشاسپند سخن به میان می‌آید. این اختلاف از آنجا ناشی می‌شود که در متنهای متأخر، ایزدسروش را یکی از امشاسپندان به حساب می‌آورند و تعداد آنها را به هفت می‌رسانند. گروهی نیز خود اورمزد را به‌عنوان هفتمین امشاسپند در رأس آنها قرار می‌دهند و برخی معتقد به آفرینش «سپندمینو» به‌عنوان نخستین امشاسپند هستند.

امشوسپند

امشاسپند، امشاسفند «فرشته و ملک باشد (برهان)».

اُمّ‌کلثوم روغنی قزوینی

حدود (۱۲۴۳ ــ ۱۳۲۰ ق.) از زنان مجتهد، محدث و نیکوکار. وی دختر شیخ کریم روغنی از فضلا و مدرسین قزوین بود. او علوم اسلامی را از علمای مدرس قسمت زنانه مدرسه صالحیه قزوین فراگرفت و سپس در درس فقه و اصول شیخ محمدصالح برغانی (ــ۱۲۷۰ / ۱۲۷۵ ق.) و شهید ثالث، شیخ محمدتقی برغانی (ــ ۱۲۶۴ ق.) و پدرش حضور یافت. وی به همراه خانواده‌اش به کربلا و نجف مهاجرت کرد و در درس علمای بزرگ این شهر

حاضر شد. در جوانی با شیخ ابراهیم زنجانی ازدواج کرد و دارای چهار فرزند شد که همگی آنها از علما و فضلای عصر خود بودند.

اُمِّ‌کلثوم کوکبی

نیمه دوم قرن دوم هجری. پدرش اسحاق کوکبی، از سادات شیعه و از جاسوسان هارون‌الرشید (۱۷۰ ــ ۱۹۳ ق.)، خلیفه عباسی بود. اسحاق بر ضد بنی‌هاشم و علویان جاسوسی می‌کرد و بسیاری از آنها به‌همین دلیل به شهادت رسیدند. اما سرانجام هارون به اسحاق هم بدگمان شد و او را به زندان انداخت و در همانجا درگذشت. دخترش امکلثوم که تحت تعقیب بود به ایران فرار کرد و به شیراز آمد و در خانه‌ای پنهان گردید و به عبادت مشغول شد. ولی جاسوسان خلیفه به کمک دشمنان او که در دمشق بودند، مخفیگاه او را پیدا کردند و در صدد دستگیری او برآمدند. وی هنگام فرار از دست مأموران به چاه افتاد یا شاید از بیم دستگیری، اقدام به این کار کرد. از آن پس این چاه نزد مردم شیراز مکان مقدسی به‌شمار رفت و بسیاری از عرفا و زهّاد و بزرگان در جنب مدفن او دفن شدند. شیخ احمدبن حسین، چند تن از اتابکان فارس، از جمله منکوبرس، بزابه و همسرش، اَبِش‌خاتون، سعدبن زنگی و پسرش ابوبکربن سعدبن زنگی در آنجا مدفونند. شیخ احمدبن حسین (ــ ۳۶۷ ق.) از عابدان و زاهدان معروف شیراز مدتی خادم بقعه امکلثوم بود و پس از مرگ در همانجا دفن شد.

املش

ناحیه‌کوهستانی‌جنوب غربی‌خزر. اشیاء متعددی در آن پیدا شده که متعلق به قرون ۹ و ۸ پ. م. است.

امنوگ ویژویشنیه

عدم اعتقاد به مینو، ناگرویدن به مینو، اعتقاد نداشتن به عالم مینوی.

امویان

امویان یا بنی‌امیه از نسل امیه دختر عبدشمس قرشی بودند و پس از خلفای راشدین (۴۰ ه.) حکومت نود و دو ساله‌ای را بر قلمرو گستردهٔ اسلام آغاز کردند. شمار خلفای اموی چهارده تن و بنیانگذار سلسلهٔ مزبور، معاویه پسر ابوسفیان است.

أمرا و مدت خلافت امویان

(تواریخ هجری قمری است)

۱ ـ معاویةبن ابی‌سفیان. (از ۴۱ تا ۶۰)

۲ ـ یزیدبن معاویه. (از ۶۰ تا ۶۴)

۳ ـ معاویةبن یزید. (از ۶۴ (شش ماه))

۴ ـ مروان‌بن‌الحکم. (از ۶۴ تا ۶۵)

۵ ـ عبدالملک‌بن مروان. (از ۶۵ تا ۸۶)

۶ ـ ولیدبن عبدالملک. (از ۸۶ تا ۹۶)

۷ ـ سلیمان‌بن عبدالملک. (از ۹۶ تا ۹۹)

۸ ـ عمربن عبدالعزیزبن مروان. (از ۹۹ تا ۱۰۱)

۹ ـ یزیدبن عبدالملک. (از ۱۰۱ تا ۱۰۵)

۱۰ ـ هشام‌بن عبدالملک. (از ۱۰۵ تا ۱۲۵)

۱۱ ـ ولیدبن یزیدبن عبدالملک. (از ۱۲۵ تا ۱۲۶)

۱۲ ـ یزیدبن‌ولیدبن‌عبدالملک. (از ۱۲۶ (۵ ماه و ۱۲ روز))

۱۳ ـ ابراهیم‌بن ولیدبن عبدالملک. (از ۱۲۶ (۷۰ روز))

۱۴ ـ مروان‌بن محمدبن مروان. (از ۱۲۶ تا ۱۳۲)

امیراحمد نباکتی: ← نباکتی

امیرارجمند ـ لیلی: ← لیلی امیرارجمند

امیر اسدالله علم: ← علم

امیر اصلان‌خان قرخلو

(متوفی ۱۱۶۱ ه. ق.) از دلاوران و شجاعان روزگار و از سرداران و امرای افشار. وی عمه‌زادهٔ نادرشاه بود، و از




۱




۲




۳




۴




۵




۶

دینارهای اموی؛ ۱ عبدالملک‌بن مروان، ضرب سال ۷۹ ه. ؛ ۲ ولید اول، سال ۹۳ ه ؛ ۳ سلیمان،
سال ۹۸ ه. ؛ ۴ عمربن عبدالعزیز، سال ۱۰۰ ه. ؛ ۵ یزید ثانی، سال ۱۰۵ ه. ؛ ۶ هشام، سال ۱۱۱ ه.

جانب شاه یک چند سردار آذربایجان شد. بعد از قتل نادر و به هنگام ظهور عادلشاه افشار به‌سبب ترسی که از عادلشاه داشت. به مدعی او ابراهیم‌خان پیوست. اما پس از دفع عادلشاه داعیهٔ استقلال یافت و به آذربایجان رفت. ابراهیم شاه به دفع او لشکر به تبریز برد، و با او جنگ نمود. امیر اصلان به قراجه‌داغ فرار کرد، اما در آنجا به‌وسیلهٔ کاظم‌خان او را کشت. امیراصلان‌خان را پسری بود به‌نام شرف‌خان که شاه سلیمان دوم صفوی در دورهٔ سلطنت کوتاه خویش چند روزی او را به‌جای میر علم‌خان خزیمه، وکیل‌السلطنه نمود.

امیرالامراء

عنوان و لقب مخصوص بزرگترین امرای دولت عباسیان در دورهٔ ضعف و انحطاط خلفای عباسی. اولین کسی که این عنوان را در دوره عباسیان یافت ابن رائق بود که از طرف خلیفه راضی عباسی این عنوان به او تفویض شد، و او بر دستگاه خلافت استیلای تمام یافت، و بعد از او ناصرالدین حمدانی در عهد خلیفه متقی این عنوان را یافت، و بعد از آن امرای دیلمی آل بویه عنوان امیرالامراء را به خود اختصاص دادند.

امیرانشاه سلجوقی

(امیرانشاه ابن قاورد) شاهزادهٔ سلجوقی از سلاجقهٔ کرمان، پسر قاورد. در زمان امارت پدر در سیستان فتوحاتی نمود. در ۴۶۵ ه. ق. پدر و برادرش به‌دست سلطانشاه اسیر شدند. و او را نیز در حبس کور کردند.

امیر اولوس

در حکومت مغول اولوس یک واحد اداری نظامی بود و امیر اولوس ضمن سایر اختیارات خود حق قضاوت هم داشت. «وی در هفته دو روز به اتفاق وزرا و قضات و اعیان حوزه حکومتی خود به رسیدگی به قضایا می‌پردازد و دعاوی را بر طبق قوانین شریعت و

معدلت و انصاف و قواعد یاسا قطع می‌نماید». امیر اولوس حق اجرای مجازات مقرر را نیز داشت.

امیر بهادر جنگ

لقب و شهرت حسین پاشاخان قراباغی متوفی ۱۳۳۶ هـ. ق. از امرا و درباریان مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه قاجار و از مخالفین مشروطیت، در زمان مظفرالدین شاه رئیس کشیکچیان خاصه بود. در واقعهٔ تحصن علما در حضرت عبدالعظیم، که وی برای ارضاء و اسکات و استمالت آنها بدانجا رفت، در مقابل اسائهٔ ادب آنها نسبت به مظفرالدین شاه برآشفت و در مقام اثبات شاهدوستی خویش نیز غش کرد، و پس از آن همهٔ عمر با مشروطیت مخالفت ورزید. محمدعلی میرزا پس از جلوس با وجود سفارشات پدرش او را از ریاست کشیکخانه خلع نمود، اما چندی بعد وی دوباره به دربار نزدیک شد، و شاه دیگربار او را به‌کار سابق گماشت. به مرور ایام، به وزارت جنگ منصوب شد (۱۳۲۶ هـ. ق.) و عنوان سپهسالار اعظم یافت، و کم‌کم مقام اول را در دربار به‌دست آورد و در مخالفت با مجلس و اساس مشروطه و مشروطه‌خواهان جد تمام ورزید. بعد از فتح تهران به‌دست مجاهدین، وی نیز به سفارت روس پناه برد و بعد از خلع محمدعلی شاه تبعید گشت. امیر بهادر شاهنامهٔ فردوسی و سه جلد کتاب وسایل را طبع نمود و شاهنامهٔ طبع او به‌نام شاهنامهٔ امیر بهادر مشهور است. خود او علاقه‌ای تمام به شاهنامه داشت.

امیربیک کججی مهردار

خواجه امیربیک کججی مهردار از وزیران شاه طهماسب اول صفوی.

امیر تومان

در نظام عهد قاجار، عنوان و درجه‌ای بالاتر از سرتیپ اول و میرپنج، و مخصوص عده‌ای از صاحبان عنوان

امیرالامراءالعظام، و همچنین امتیاز و نشان و حمایل مخصوص این عِنوان که به‌طور افتخاری و تشریفاتی به بعضی از شاهزادگان و حکام درجهٔ اول و حتی بعضی از سفرا و رجال ایرانی داده می‌شده است. تقسیم‌بندیهایی به‌نام تومان‌بندی در عهد ناصری قشون ایران متداول بوده است که جمیع افواج پیاده را به ده تومان تقسیم می‌کرده‌اند، و هر تومانی تحت فرمان یک امیر تومان (و گاه یک سرتیپ اول) بوده و به تفاوت شامل ۴ یا بیشتر (تا ۱۱ فوج) می‌شده است. در آن زمان روی بیرقها غالباً اسم و عدد تومان و افواج نقل می‌شده است. تومان لفظ ترکی یا مغولی است به معنی ده هزار، و در عهد مغول امیر تومان عنوان امیری بوده است که بر ۱۰،۰۰۰ تن فرماندهی داشته است. در سال ۱۳۱۱ ه. ق. ناصرالدین شاه، در قانونی که برای بذل مناصب عالیهٔ عساکر دولت علیهٔ ایران وضع نمود، مقرر شد که در تمام قشون بیش از هفت نفر امیرتومان نباشد، و در بذل و اعطای این منصب و سایر مناصب عالیه مقررات سخت وضع کرد. مع‌ذلک نه خود، آن قانون را چندان رعایت کرد، و نه مظفرالدین شاه در مراعات آن اهتمام نمود.

امیرشاه حسین اصفهانی

امیرشاه حسین اصفهانی ملقب به اعتمادالدوله از وزیران شاه اسماعیل اول صفوی بود. وی در سال ۹۲۰ هجری به‌عنوان وزیراعظم منصوب شده و در اندک مدت به امور کشور تسلط یافت. امیرشاه حسین اصفهانی در سال ۹۲۹ هجری در بیرون باغ هشت بهشت تبریز به‌دست مهتر شاهقلی که از تحویل دادن مالیاتهای دریافتی خودداری می‌کرد به‌قتل رسید.

امیرعباس هویدا: ← هویدا

امیرعلیشیر نوایی

نظام‌الدین معروف به امیرعلیشیر

نـوایـی مـعروفترین و کـاردانـترین و دانشمندترین وزیر دوره تیموری است. وی در سال ۸۴۴ هجری در هـرات (یا در نوای مازندران) متولد شـد. پـدر او حاکم سبزوار بود و پس از مرگ شاهرخ برای حفظ جان خـود راه فـرار در پیش گرفت و کودک با استعداد خود را همراه بـرد. ایـن کـودک ایام طـفولیت را در مصاحبت حسین میرزا بایقرا در مشـهد گذرانید و بدین‌علت رشتهٔ دوستی ایـن دو نفر هیچگاه از هم نگسست تا زمانی که حسین میرزا بایقرا به هـرات مسلط شد و قدرت و حکومت یـافت. در ایـن هنگام امیرعلیشیر نوایی بـه خـدمت او شتافت و در دربار سـلطان‌حسین مـیرزا مـقام و مـوقعیت مـهمی کسب کـرد. در سال ۸۷۶ هجری به امارت دیوان خاصه منصوب شد و شـغل مـهرداری بـه وی واگـذار گـردید. در سـال ۸۹۲ هـجری سلطان حسین بایقرا حاکم استرآباد راکه مردی ستم‌پیشه بود از کار برکنار کرد و امـیر عـلیشیر نـوایـی را بـه‌حکومت استرآباد برگزید. در مدت یک سالی که نوایی به کار حکومت استرآباد اشـتغال داشت با مردم به‌عدل و داد رفتار کرد و سپس از این کار استعفا داد. در مرتبه اول استعفای او قبول نشد، ولی پس از چند ماه بار دیگر امیرعلیشیر از کار حکومت کناره گرفت و عزلت اختیار کرد. وی به هدایت عـبدالرحـمن جـامی بـه طـریقهٔ دراویش نـقشبندیه گـروید و در ایـجاد مـدارس و مـحافل عـلمی در خـراسـان تلاش فراوان نمود. در حدود سیصد و هفتاد مسجد و مدرسه و صومعه و دیگر اماکن خیریه در خراسان به‌تنهایی بناکرد و یا تعمیر و مرمت نمود.

امیرکبیر

میرزا تـقی‌خان کـه بـه‌سبب حسـن کفایت و لیاقتی که داشت به لقب اتابک اعـظم بـه صـدارت نـاصرالدیـن شـاه بـرگزیده شـد و بـعد بـه لقب امـیرکبیر مـلقب گـردید. (تـولد حـدود سـالهای ۱۲۱۰ تـا ۱۲۱۴ هـ. ق.) امـیرکبیر از



میرزا تقی‌خان امیرکبیر

افتخارات ایران بود که در آغاز سلطنت ناصری در محیط آشفته و تشنج سیاسی و فتنه‌ها و قیامها و شورشهای گوناگون آن روزگـار، در جهت بهبود وضعیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران کوشید و اصلاحات مهمی را انجام داد که پایهٔ رشد و توسعه امور فرهنگی، مالی و نظامی ایران گردید. از کارهای وی می‌توان تأسیس دارالفنون، تأسیس روزنامه و کارخانه‌های گوناگون و اصلاحات اداری و مالی را ذکر کرد. وی پس از دسیسهٔ بدخواهان و حسب‌الامر ناصرالدین شاه در ۱۴ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ در حمام فین کاشان به قتل رسید.

امیر نویان

عنوان و درجه‌ای نظامی بالاتر از امیرتومان و سردار در نظام عهدنامهٔ ناصری و نیز امتیاز و نشان و حمایل مخصوص این عنوان که گاه به‌طور افتخاری و تشریفاتی به‌بعضی از شاهزادگان داده می‌شده است.

امیر وجیه‌الدین مسعود

وی مردی دیندار و با تقوا و خداشناس و ضعیف‌نواز بوده و چون بر اریکه قدرت قرار گرفت حمایت از تشیع و دفاع از حق را در رأس برنامه دولت خویش قرار داد. شاعر سربه‌داران، ابن‌یمین، در دیوان خود از وجیه‌الدین مسعود با عنوان «سلطان وجیه دولت و دین» یاد می‌کند.

اعمال و رفتار وجیه‌الدین مسعود او را فردی سیاستمدار نشان می‌دهد، که برای افزایش محبوبیت خود در میان مردم و استحکام پایه‌های دولت به آزادی شیخ حسن جوری کوشید، در صورتی که عبدالرزاق توجهی به این امر نداشت. حسن جوری در قلعه طاق یازر زندانی بود و طرفداران او بخصوص دولت سربه‌داری در پی آن بودند که او را از زندان آزاد کنند و چنان نیز کردند.

با آزادی شیخ حسن و ائتلاف او با امیر وجیه‌الدین مسعود، سربداران قویتر

شدند و بر شمار طرفدارانشان افزوده گشت. آنان رهبر معنوی نیز یافتند و برای گسترش سرزمین و از میان بردن مخالفان و صدور انقلاب خویش اقدام کردند. نخست با دولت جانی مغول درگیر شده و با شدت علاقه و ایمان سربه‌داران، نیشابور از دست آنان رها کردند. ارغونشاه از نیشابور به طوس عقب نشست و سپاهش به علت سردرگمی به‌کلی تار و مار گردید و در نتیجهٔ اتحاد نیروی ایمان و معنوی درویشان جوریه و نیروی نظامی سربه‌داریه قسمت بزرگی از سرزمین خراسان در دست امیر وجیه‌الدین مسعود قرار گرفت.

دشمنان سربه‌داران که به اهمیت این قدرت نوپا به‌خوبی پی برده بودند و می‌دانستند که نیروی معنوی و ایمانی شیخیان به سربه‌داران این جرئت و شهامت را داده است، سعی در براندازی آن کردند. در این مورد امیر محمدبیگ پسر ارغونشاه نامه‌ای به شیخ جوری نوشته و شیخ را در دخالت در امور دنیوی نکوهش می‌کند و جواب شیخ حسن نیز از نظام حاکم در این دوره بازگویی می‌کند، اگرچه تفرقه‌اندازی اثر فوری نداشت ولی در جریانهای بعدی بی‌تأثیر نبود.

شکست ارغونشاه سایر امرای حاکم در خطه خراسان را به وحشت انداخت و آنان را جهت اتحاد و براندازی سربه‌داران به اندیشه واداشت. البته موفقیت عمدهٔ سربه‌داران به‌علت درگیریهای سپاهیان خراسان در جریانات سیاسی سایر نقاط از آن جمله آذربایجان بوده است. زیرا در این زمان متحد ارغونشاه، یعنی طغای تیمورخان و برادرش امیرعلی گاون درگیر با مسئله آذربایجان بودند. بنابراین طغای تیمور نتوانست به کمک متحدش ارغونشاه بشتابد و چون از این قضیه فارغ شد خود را به جنگ سربه‌داران آماده ساخت. طغاتیمور با امیر ارغونشاه و امیرعلی گاون به جنگ سربه‌داران رفتند و در

جنگی که در کنار آب گرگان اتفاق افتاد، علی گاون کشته شد و طغاتیمورخان و ارغونشاه هر یک به گوشه‌ای متواری گشتند و سرزمینهای تازه‌ای چون: جاجرم، جرجان، دامغان، سمنان، اسفراین و بسطام به تصرف سربه‌داران درآمد و سربه‌داران، تنها قدرت خراسان شناخته شدند و این دولت شیعی با دولت سنی آل کورت در خطّه خراسان همجوار گشت و اختلاف مذهب، آنان را رویاروی هم قرار داد.

امین‌احمد رازی

صاحب تذکره‌ای است موسوم به هفت اقلیم که در زمان سلطنت شاه طهماسب به رشتهٔ تحریر در آورده است.

امین‌التجار

لقبی که در عصر قاجار به بعضی از تجار در شهرهای مختلف ایران داده می‌شد.

امین‌الدوله کازرونی

خواجه امین‌الدوله کازرونی وزیر اتابک مظفرالدین تکله بود.

امین‌الدین محمود

خواجه امین‌الدوله محمود برادر خواجه افضل‌الدین محمد کرمانی از وزیران سلطان حسین میرزا تیموری.

امین‌السلطان

میرزا علی‌اصغرخان پسر آقاابراهیم امین‌السلطان، در سال ۱۲۷۵ هـ. ق. در تهران متولد شد. تحصیلات خود را در تهران شروع کرد و مقدمات صرف و نحو عربی و ادبیات فارسی را فراگرفت و مدتی هم به آموختن زبان فرانسه روی آورد.

پدرش از درباریان مقرب ناصرالدین‌شاه بود و به همین سبب میرزا علی‌اصغرخان توانست زیردست پدر با رموز کارهای اداری آن زمان

آشنایی پیدا کند. وی در آغاز یکی از مشاغل پدر خود را که رسیدگی به دواب، از قبیل اسب، استر و شتر بود اداره می‌کرد و چون این سمت را صاحب جمعی می‌گفتند، وی به صاحب جمع شهرت یافت و در سال ۱۲۹۹ هـ. ق. به امین‌الملک ملقب گردید.

پس از فوت آقاابراهیم در سال ۱۳۰۰ هـ. ق. ناصرالدین شاه مناصب و لقب امین‌السلطانی را به میرزا علی‌اصغرخان واگذار کرد و او ملقب به امین‌السلطان گردید. وی علی‌رغم بدخواهی افرادی همانند اعتمادالسلطنه و امین‌الدوله اعتماد شاه را جلب کرد و توانست در سال ۱۳۰۵ هـ. ق. از شاه لقب اتابک اعظم بگیرد و عملاً مسئولیت اداره امور کشور را متقبل شود. این وضعیت تا زمان حیات ناصرالدین شاه ادامه داشت.

در دورهٔ مظفرالدین‌شاه، امین‌السلطان نتوانست همانند دوران ناصری خود را به‌شاه جدید نزدیک کند، زیرا از یک‌سو با مخالفت نزدیکان شاه جدید که از تبریز با او به‌تهران آمده بودند رو به‌رو بود و از سوی دیگر افرادی همانند علیقلی مخبرالدوله و عبدالحسین میرزا فرمانفرما پیش شاه از وی بدگویی می‌کردند. مخالفت انگلیسها با او نیز مزید بر علت شد و در سال ۱۳۱۴ هـ. ق. مظفرالدین‌شاه او را معزول و به قم تبعید کرد و در حدود دو سال در آن شهر به‌حالت تبعید به‌سر برد تا اینکه در سال ۱۳۱۶ هـ. ق. مظفرالدین‌شاه مجدداً فرمان صدارت وی را صادر کرد. در این دوره از صدارت اعظمی امین‌السلطان، دولت ایران چند قرضه خارجی گرفت و امتیازهایی به بیگانگان واگذار شد. قرارداد معروف دارسی نیز در همین زمان منعقد گردید.

در سال ۱۳۲۱ هـ. ق. امین‌السلطان عزل شد و به سفر دور دنیا رفت و تا زمان سلطنت محمدعلی‌شاه به ایران بازنگشت. محمدعلی‌شاه که از ابتدای

سلطنت تمایل داشت امور دولت را به امین‌السلطان محول کند، از وی دعوت کرد که به ایران برگردد و کابینه را تشکیل دهد. امین‌السلطان پس از ورود به ایران و تشکیل کابینه، در بین دو قوهٔ کاملاً متضاد قرار گرفت و چون نتوانست خواسته‌های افراطی هیچ کدام از آنها را تأمین کند، از ناحیه مجلس متهم به طرفداری از محمدعلی‌شاه و مستبدین و از طرف محمدعلی شاه متهم به‌مشروطه‌خواهی شد و در همین گیر و دار، در ۲۱ رجب ۱۳۲۵ هنگام خروج از مجلس شورای ملی هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد. قاتل او یکی از فداییان انجمن تبریز بود.

امین‌الضرب

حاج حسین‌آقا امین‌الضرب تنها پسر حاج محمدحسن امین‌الضرب که تمام ثروت خویش را از طریق تقلب در ضرب سکه و به‌جریان انداختن سکه‌های مسی ایران در سالهای هشتاد قرن نوزدهم به‌دست آورد. بانک شاهنشاهی او را ثروتمندترین مرد ایران می‌دانست.

امین (خلیفه عباسی)

هارون در اوایل خلافت خود (سال ۱۷۳ ه) پسر خود محمد فرزند زبیده دختر جعفربن منصور که از دو طرف از بنی هاشم بود، به ولیعهدی خود برگزید. پسر دیگرش عبدالله با آنکه از محمد بزرگتر بود ولی چون مادرش کنیز بود به این سمت انتخاب نشد.

ده سال بعد عبدالله را نیز خلیفهٔ بعد از محمد اعلام کرد. و از هر دو برادر به وفاداری نسبت به هم نوشته گرفت و آن را در خانهٔ کعبه آویخت که محفوظ بماند. ضمناً قرار گذاشت بغداد مرکز حکومت امین و مرو مرکز امارت مأمون باشد. و پس از چندی نیز قاسم پسر سوم خود ملقب به المؤتمن را به جانشینی عبدالله برگزید. البته با قید اینکه در دوران خلافت خود در خلع یا

اثبات او آزاد است.

بعد از مرگ هارون، مردم بغداد دور محمد را گرفتند و او با لقب امین (ششمین خلیفه) به‌جای پدر نشست. پسر دیگر هارون عبدالله که مادرش ایرانی بود در موقع مرگ پدر در مرو اقامت داشت و قبلاً با امین بیعت کرد ولی یک سال بعد که امین به دستور وزیر بی‌تدبیر خود فضل بن ربیع، نام موسی پسر خود را در خطبهٔ جمعه پیش از نام مأمون ذکر کرد، مأمون بر برادر قیام نمود. و ارتباط خراسان را با بغداد قطع کرد.

ایرانیان مایل به شیعیان علوی که از ظلم و جور علی بن عیسی، حاکم دولت هارون در خراسان و رفتار زشت خلفا نسبت به آل علی سخت متنفر بودند، دور عبدالله را گرفتند و او را در مقابل امین که برگزیدهٔ سران عرب و مردم بغداد بود، با لقب مأمون به خلافت انتخاب نمودند. مأمون به علت اینکه وزیر کاردان و لایقی چون فضل بن سهل (از ایرانیان تازه مسلمان سرخس) داشت و اکثر سرداران هارون در خدمتش بودند، کارش بالا گرفت و به آسانی توانست رافع بن لیث را که همچنان در ماوراءالنهر نافرمان بود با صلحی وادار به تسلیم نماید. جنگ بین دو برادر در حقیقت جنگ بین دو عنصر عرب و ایرانی بود.

از موقع سقوط برامکه، بزرگزادگان ایران قدرت و نفوذ خود را در دولت اسلام از دست داده بودند. کمک به مأمون و جنگ با امین در حقیقت بهانه‌ای بود که ایرانیان بتوانند قدرت و نفوذ از دست رفتهٔ خود را در دستگاه خلافت بار دیگر به‌دست آورند.

امین مردی عیاش و ضعیف‌النفس بود و چون در خود یارای مقاومت در مقابل خراسانیان را نمی‌دید از راه خدعه مراسلاتی به مأمون نوشت و او را به بغداد دعوت نمود تا خلافت را به او واگذارد. فضل بن سهل وزیر با تدبیر مأمون وی را از رفتن به بغداد بازداشت

و به جمع کردن سپاه پرداخت و مصمم شد که بغداد را به‌دست یاران ایرانی مأمون فتح کند. امین ناچار از بغداد، علی بن عیسی را با لشکری به قصد خراسان روانه کرد. ولی این لشکر قبل از اینکه به خراسان برسد در ری به‌دست طاهربن حسین ذوالیمینین سردار معروف مأمون شکست یافت (سال ۱۹۵ ه). لشکر دیگری از بغداد به جلوگیری آمد و این لشکر نیز در حلوان از پای درآمد. امین دیگر لشکری نداشت و عده‌ای از شام آوردند و این عده نیز در اولین برخورد با لشکر مأمون فرار کردند. طاهر و هرثمه پس از تسخیر خوزستان بغداد را به محاصره گرفتند و شهرهای بصره، کوفه، مدینه و مکه خلافت مأمون را قبول کردند. و بغداد در سال ۱۹۸ ه ، پس از جنگی سخت به‌دست طاهر افتاد. طاهر امین را دستگیر و سپس او را کشته سرش را به خراسان به خدمت مأمون فرستاد. مدت حکومت امین پنج سال بود.

امینی

علی امینی فرزند محسن‌خان امین‌الدوله در سال ۱۲۸۵ ه. ش. در تهران متولد شد. وی تحصیلات مقدماتی را در تهران به‌پایان رساند. و پس از اخذ دیپلم عازم عراق شد و چندی در نجف به تحصیل معارف اسلامی پرداخت. سپس جهت ادامه تحصیلات جدید به اروپا رفت و در رشته اقتصاد درجه لیسانس و دکترا گرفت و به ایران بازگشت و از طرف داور، وزیر دادگستری وقت، به‌خدمت قضاوت دعوت شد، اما بعد از چندی به‌عنوان رئیس گمرک ایران معرفی گردید. سپس مدیرکل وزارت دارایی شد و تا شهریور ۱۳۲۰ این سمت را حفظ کرد.

امینی قریب یک سال مدیرکل گمرک بود. در سال ۱۳۲۱ از طرف قوام، نخست‌وزیر وقت، به معاونت نخست‌وزیری برگزیده شد و به همراه او

حزب دموکرات ایران را پی‌ریزی کرد. سپس به‌عنوان نماینده مردم تهران به‌مجلس شورای ملی راه یافت.

امینی در کابینه‌های علی منصور و محمد مصدق به‌عنوان وزیر اقتصاد منصوب گردید و در کابینه زاهدی به سمت وزیر دارایی رسید و به‌عنوان رئیس هیئت نمایندگی ایران برای حل مسئلهٔ نفت انتخاب شد.

سرانجام امینی پس از استعفای کابینه اول جعفر شریف امامی، از طرف شاه به‌عنوان نخست‌وزیر معرفی شد و در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۰ کابینه خود را به‌مجلس معرفی کرد.

بزرگترین مشکل امینی در دوران نخست‌وزیری مسئله کسری بودجه کشور بود. وی برای حل این مشکل تلاش زیادی نمود. امینی با مسافرت به کشورهای خارجی سعی در جلب حمایت و کمک آنها داشت، ولی هیچ کدام از کشورها نخواستند او را از لحاظ مالی کمک کنند. از طرفی تلاش امینی به منظور تعدیل بودجه ارتش جهت توازن بودجه کشور با مخالفت شاه رو به‌رو شد و اختلافات این دو را عمیقتر کرد. انتشار این خبر توسط شاه موجب شد که افسران ارتش به امینی بدبین شوند و حتی عده‌ای از آنها تصمیم به از بین بردن رئیس دولت گرفتند.

سرانجام دولت امینی به‌علت کارشکنی‌های شاه و وابستگان دربار و عدم همکاری دوستان آمریکایی وی، پس از چهارده ماه، در تیر ماه ۱۳۴۱ سقوط کرد.

از جمله وقایع دوره صدارت امینی می‌توان به طرح اصلاحات ارضی و تحدید مالکیت، فرار سپهبد تیمور بختیار از ایران، فوت آیت‌الله کاشانی و تشکیل سازمان اوپک اشاره کرد.

کابینهٔ دکتر علی امینی

۱. وزیر دادگستری: نورالدین الموتی.

۲. وزیر امور خارجه: حسین قدس نخعی ــ عباس آرام.

۳. وزیر کشور: سپهبد صادق امیر عزیزی.
۴. وزیر جنگ: سپهبد علی‌اصغر نقدی.
۵. وزیر دارایی: عبدالحسین بهنیا.
۶. سرپرست وزارت گمرکات: عبدالحسین بهنیا.
۷. وزیر فرهنگ: محمد درخشش.
۸. وزیر راه: مهندس جمال گنجی.
۹. وزیر بهداری: دکتر عبدالحسین طبا.
۱۰. وزیر بهداری: دکتر ابراهیم ریاحی.
۱۱. وزیر پست و تلگراف و تلفن: مهندس هوشنگ سمیعی.
۱۲. وزیر بازرگانی: جهانگیر آموزگار.
۱۳. وزیر کشاورزی: دکتر حسن ارسنجانی.
۱۴. وزیر کار: عطاءالله خسروانی.
۱۵. وزیر صنایع و معادن: مهندس غلامعلی فریور ــ مهندس تقی سرلک.
۱۶. وزیر مشاور و سرپرست امور اقتصادی: دکتر علی‌اصغر پور همایون.
۱۷. وزیر مشاور: هادی اشتری ــ ناصر ذوالفقاری ــ دکتر تقی نصر.

اناست

دیو تباهی است در تاریخ اساطیری ایران.

اناهید: ← **ناهید**

انبار

از مناطق مهم مرزی ایران در حاشیه صحرای عربستان، که از لحاظ سیاست جنگی ایران با روم هم دارای اهمیت فراوان بود، شهر انبار بود که منطقهٔ گسترده‌ای را در بر می‌گرفت. این شهر در فاصلهٔ ده تا دوازده فرسخی شمال غربی تیسفون پایتخت ساسانی قرار داشت و از شهرهای استوار و شناخته شدهٔ ایران در کنارهٔ غربی فرات و در حاشیهٔ صحرا و مرز روم بود، و گذشته از جنگهای عربی، در جنگهای ایران و روم هم بارها نام آن برده شده

است. در نوشته‌های رومی این شهر به‌نام «پریساپور» خوانده شده. این لفظ شکل یونانی ـ رومی نام اصل این شهر است که فیروزشاپور بوده، و این نام از آن رو بر این شهر نهاده شده که آنجا را شاپور دوم (۳۷۹ ـ ۳۰۹ م.) آباد کرده و بر استحکامات آن افزوده و به یادگار پیروزیهایش بر روم آن را پیروزشاپور نامیده بود. ولی با این حال باز به‌تدریج نام انبار بر آن غلبه یافته و بیشتر به این نام خوانده می‌شد و این نام بدان سبب بوده که آنجا مرکز انبارکردن خواربار و علوفه و جنگ‌افزار و سایر نیازمندیهایی بود، که در جنگ و صلح و بیشتر در جنگها مورد استفاده بوده است.

انبارداریاشی

در دولت قاجاریه نگهداری و ذخیره خواربار و مواد غذایی با وی بوده است.

انبارگبد

یکی از مراتب بسیار مهم دولت ساسانی بود که سرپرستی و ریاست بر انبارهای کشور می‌نموده است و یکی از مناصب عالیه نظامی به‌شمار می‌رفته و جز از خاندانهای ممتاز هفت‌گانه کسی نمی‌توانسته عهده‌دار آن شود، و آن هم مانند برخی از مناصب بزرگ در خاندانهایی موروثی بوده است. اهمیت این منصب از اهمیت کاری که بر عهدهٔ صاحب آن بوده سرچشمه می‌گرفته، چون وی وظیفه داشته که پیوسته حتی در زمان صلح انبارها را آنچنان از هر لحاظ آماده و انباشته نگاه دارد که اگر جنگی هم هرچند ناگهانی پیش آید در کمترین مدت بتواند به تجهیز سپاه و تأمین احتیاجات آنها بپردازد و در تمام دوران جنگ هم همچنان نیاز میدانهای جنگ و جنگاوران را برآورد.

انتاکیه کالّیره

سلوکیان در ادامه سیاست شهر سازی در مناطق مختلف امپراتوری، در بین‌النهرین نیز چندین شهر بنا کردند که

مهمترین آن شهرِ اِدِسا است که اورفا هم به آن گفته می‌شود. این شهر در ابتدا به انتاکیه کالّیره موسوم بود و عنوان شهری را داشت که مردم آن کاملاً یونانی نیستند و صد در صد هم بیگانه و غیر یونانی نمی‌باشند. در واقع به آنان «نیمه بربر» یعنی «نیمه بیگانه» می‌گفتند.

انجمن بوعلی سینا

پس از انحلال لژ همایون (پهلوی) و باشگاه حافظ وابسته به آن، انجمن بوعلی سینا نخستین انجمن فراماسونری وابسته به فراماسونهای فرانسه توسط کارگردانان لژ مولوی در تهران در هفته اول (فروردین) ۱۳۳۸ ه. ش. تشکیل شد.

انجمن سقراط (دموله یا دمولای)

سازمان فراماسونری به‌خاطر استمرار طریقت ماسونی در خانواده ماسونها، تشکیلات جنبی برای جلب و جذب فرزندان، همسران ماسونها و سایر جوانان مستعد تحت عنوان «طریقت دمولای» یا «دموله» تأسیس کرد. این طریقت در سال ۱۹۱۹ م. توسط فرانک اس لند در کانزاس‌سیتی ایجاد شد. این تشکیلات بین‌المللی جوانان بین ۱۲ تا ۲۱ سال را جذب می‌نمود و تحت راهنمایی طریقت فراماسونری قرار می‌داد.

هدف شاپیتر می‌بایست حداقل ۲۵ عضو داشته باشد و زیر نظر یک گروه و یا یک شخص ماسون فعالیت کند.

در ایران نیز انجمن رأی‌داری سقراط (دموله) زیر نظارت شورای عالی، توسط جوانان وابسته به انجمن خواجه نصیر طوسی اداره می‌شد. رئیس انجمن رأی‌داری سقراط در سال ۱۳۵۵ـ۱۳۵۴ ه.ش. حسین دفتریان بوده و علیرضا امیرسلیمانی نیز از گردانندگان آن به شمار می‌رود. پیتر آوانسف فرزند ژرژ آوانسف، کمال خداپناهی و کامبیز امینی خویی نیز از اعضای جوان این طریقت بودند. در

ایران شاپیتری با نام (Pianerr Chapter) در رابطه با طریقت دمولای فعالیت می‌کرد.

انجمن طرفداران حکیم زکریای رازی (باشگاه رازی)

این انجمن از مراکز و کانونهای تشکیل جلسات و «مهمانیهای سفید» و گردهمایی علمی فراماسونهای ایرانی وابسته به لژ بزرگ اسکاتلند بود. انجمن حکیم زکریای رازی ابتدا در تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ هـ. ش. با نام «باشگاه رازی» شروع به فعالیت کرد. اما در سال ۱۳۴۳ هـ. ش. / ۱۹۶۴ نام باشگاه به «انجمن طرفداران حکیم زکریای رازی» تغییر یافت. پیش از تأسیس این انجمن، محل تشکیل جلسات فراماسونهای وابسته به لژ بزرگ اسکاتلند در محل لژ روشنایی در ایران بود. مدتی بعد، انجمن موفق شد، شعبه‌ای در اهواز به‌وجود آورد تا زمینهٔ تشکیل لژ اهواز را فراهم سازند. جالب توجه این است که اساسنامه انجمن طرفداران حکیم زکریای رازی با اساسنامهٔ باشگاه حافظ وابسته به فراماسونری فرانسه کلمه به کلمه یکی و مثل هم می‌باشد و تنها تغییر موجود کلمه رازی به‌جای حافظ می‌باشد. درآمد باشگاه طبق اساسنامه باشگاه، که در وزارت کشور به ثبت رسیده بود از محل کمکهای نقدی اشخاص، امور خیریه و انجام خدمات ملی، علمی، ادبی و فرهنگی و... می‌گردید.

انجمن مخفی

انجمنی که به پیشنهاد سید محمد طباطبایی تشکیل شد و معتقد بود که قدرت تا در دست خود مردم نباشد هیچ‌گونه اصلاحی امکان‌پذیر نخواهد بود.

انجو، انجبور

انجبور در حکومت مغول به زمینهای خالصه‌ای اطلاق می‌شد که

میان اعضای خاندان سلطنتی قسمت می‌شد و عایدات آن به مصرف مخارج دستگاه شاه و اعضای خاندان شاهی می‌رسید.

انجو: ← اینجو

اِنْدَر / ایندَر / ایندره

دشمن اردیبهشت است. در آثار ودایی نام خدایی بسیار نیرومند است و بیشتر صفات او به ایزد بهرام و تعدادی از صفاتش به مهر منتقل شده است و خود در باورهای ایرانی به صورت دیوی درآمده است که آفریدگان را از نیکویی کردن باز می‌دارد. او ضد نظم و ترتیب است. تحت تأثیر تفکرات روحانیان ساسانی، این صفت را هم به او نسبت داده‌اند که مانع کُستی بستن می‌شود.

اندرز آتورپات مارسپندان

رساله‌ای بزبان پهلوی، در پند و اندرز آذربد مهرسپندان به فرزند خود.

اندرز آذرپاد مار سپندان

رساله‌ای به زبان پهلوی، در پند و اندرز آذربد مهرسپندان به فرزندان خود.

اندرز اوشنردانا

به اوشنر، دانای کیانی، که نام وی در اوستا و پهلوی با صفت بسیار دانا و پُرخرد آمده است، اندرزنامه‌ای منسوب است. به روایت دینکرد، وی مشاور کیکاووس بوده و به روایت بندهشن، وی در زمان همین پادشاه کشته شده است.

اندرز اوشنر داناک

رساله‌ای اخلاقی بزبان پهلوی که ظاهراً در حدود ۱/۶۰۰ کلمه است. و نسخهٔ این متن که با دو ورق نقص به‌دست آمده و در ۱۹۳۰ به طبع رسیده در حدود ۱/۴۰۰ کلمه می‌باشد. ترجمه

فارسی، چاپ تهران، ۱۳۱۳ هـ. ش.

اندرز بذ

در عهد ساسانی آموزگار را می‌گفتند.

اندرز بهزاد فرّخ پیروز

از هویّت بهزاد فرّخ پیروز اطلاعی در دست نداریم و نام او در جای دیگری نیامده است. احتمالاً وی از روحانیان اواخر دورهٔ ساسانی یا اوایل دورهٔ اسلامی بوده است. اندرزنامهٔ منسوب به وی دارای دو موضوع اصلی است: یکی خرد که متن با مدح آن آغاز می‌گردد. سپس بعد از ذکر چند اندرز کوتاه، مطلب از سرگرفته می‌شود (بند ۶ تا ۱۸). موضوع دیگر دربارهٔ گذرایی و بی‌اعتباری جهان مادی است (بند ۱۹ تا ۳۱ پایان متن). بخشی از متن که در مدح خرد است، زبان شاعرانه دارد و نگارنده صورت شعری قطعه‌ای از آن را (بند ۸ تا ۱۸) به دست داده است. این قطعه شعر دارای نوعی قافیه یا هم‌آوایی در آخر ابیات است. بخش اوّل متن با اندرزنامهٔ خیم و خرد فرّخ مرد شباهت دارد. متن آن در متون پهلوی به چاپ رسیده و به فارسی نیز ترجمه شده است.

اندرز پوریوتکیشان

این اندرزنامه با ذکر اصول عقایدی که بر هر فرد زردشتی پانزده ساله دانستن آنها و اعتقاد به آنها واجب و لازم است مانند ثنویت و این که اصل همهٔ خوبی‌ها اورمزد و اصل همهٔ بدی‌ها اهریمن است، آغاز می‌گردد. این عقاید، بنابر گفتهٔ پوریوتکیشان و براساس آنچه در «دین» بیان گردیده، نخست به صورت پرسش مطرح شده است (هر کس باید بداند که «کیستم؟») و سپس به آنها پاسخ داده شده است («آفریده هستم»). پس از آن، عقاید دیگر مانند اعتقاد به حساب پس از مرگ، گذشتن از پل چینْوَد (= صراط)، آمدن سوشیانس، موعود زردشتیان، و رستاخیز ذکر

می‌گردد. علاوه بر اصول اعتقادی، به وظایف عملی مانند هر روز سه بار به آتشکده رفتن (بند ۴۵) نیز اشاره شده است. گرچه این اندرزنامه از نوع اندرزنامه‌های دینی است، در آن اندرزهای عمومی نیز دیده می‌شود مانند کوشا بودن در کسب فرهنگ (بندهای ۴۱ و ۴۲)، پرهیز از استهزا (بند ۴۳) و نیازردن پدر و مادر و سالار (بند ۴۶). این متن در مجموعهٔ متون پهلوی چاپ گردیده و به فارسی ترجمه شده است.

اندرز خسرو قبادان ← اندرز خسرو کواتان

اندرز خسرو کواتان

رساله‌ای به زبان پهلوی، در پند و اندرزهای منسوب به خسرو انوشیروان پسر قباد، پادشاه ساسانی. مشتمل است بر ۱۳ بند و در حدود ۴۰۰ کلمه. اول بار با ترجمه‌ی گجراتی و ترجمهٔ هفت بند آن بانگلیسی در ۱۸۸۵ به اهتمام پشوتن دستور بهرام جی‌سنجانا در بمبئی ضمن مجموعه‌ی گنج شایگان، و سپس مکرر نیز در بمبئی با ترجمهٔ انگلیسی و گجراتی به طبع رسیده است. ترجمهٔ فارسی در ۱۳۲۶ هـ ش در تهران منتشر شده.

اندرز دانایان به مزدیسنان

متن در نسخه‌های خطّی چنین عنوانی را ندارد و در آغاز عبارت، اندرز اورمزد و اَمَهْرَسپندان (= امشاسپندان) آمده است، ولی تهذیب‌گر کتاب از روی بند ۱۷ این عنوان را بدان داده است. موضوع اصلی این اندرزنامه «مرگ» و «ناپایداری» جهان است. متن اندرز (بند ۲) با توصیه دربارهٔ تطهیر در بامداد و پوشیدن جامهٔ پاک و بستن کُستی (=کمربند دینی) آغاز می‌گردد و سپس مطلبی در بی‌ثباتی جهان مادّی و ثروت آن می‌آید و به دنبال آن بر وفاداری به عهد و پیمان و پرداختن به اندیشهٔ نیک و

گفتار نیک و کردار نیک و پرهیز از اندیشهٔ بد و گفتار بد و کردار بد تأکید شده است. بندهای ۱۳ تا ۱۶ نیز دربارهٔ بی‌ثباتی جسم وگله از بازماندگانی است که پس از مرگ برای مرده خیرات نمی‌کنند.

بند ۱۷ تا ۲۰ قطعه شعری است مقفّاکه آن نیز ناپایداری امورگیتی است. این اندرزنامه، که از نوع اندرزنامه‌های دینی است، به فارسی ترجمه شده است.

اندرز دستوران به بهدینان

این اندرزنامه مشتمل بر اندرزهایی است که بیشتر خصوصیّت دینی دارند مانند توصیه به مردم که هر روز پگاه، آداب طهارت را به‌جا آورند و به آتشکده روند و نیایش کنند، پرهیز از سخن گفتن در هنگام غذا خوردن، پرهیز از تن‌پروری و حسد. بندهای ۱۲ تا ۳۵ (پایان متن) مشتمل بر پرسش‌ها و پاسخهایی در مورد بعضی از عقاید و آداب دینی است مانند «چه‌کسی جان به جانوران موذی بخشیده است؟» (بند ۱۲ و بعد)، «آیا در دوزخ از سوی اورمزدکسی گماشته شده است که روان بدکاران را مجازات کند؟» یا «چرا در خانه‌ای که کسی درگذشته است، تا سه شب نباید گوشت تازه خورد؟» عنوان این متن از جملهٔ آغاز اندرزنامه گرفته شده است. این متن به فارسی ترجمه شده است.

اندرز زاوشنرداناک

در اوستایی اَئوشْنَرَ، در پهلوی اوشنر، و در کتابهای متاخر پهلوی هوشور یا هوش‌آور، به معنی استاد است. رساله‌ای اخلاقی است به زبان پهلوی که ظاهراً در حدود ۱۶۰۰ واژه است. وبه اوشنر وزیر کیکاوس کیانی نسبت داده شده است.

اندرزگر

در زبان ساسانی به معنی مشاور و

معلم است، و این یک عنوان بوده است نه نام عادی. ظاهراً رئیس کل فرقهٔ مزدکی را اندرزگر می‌خوانده‌اند، باری مالالاس و تئوفان روایت کرده‌اند که این اندرزگر در قتل عام مزدکیان به هلاکت رسید.

اندرزنامه

از جمله رساله‌هایی که به زبان پهلوی باقی مانده رساله‌ای چند است به‌عنوان اندرزنامه، هر یک مشتمل بر حکم و پند و اندرز و دستورهای اخلاقی و دینی که متعلق به دورهٔ ساسانیان می‌باشد.

اندرزنامه تحفةالوزرا

از جملهٔ رساله‌هایی که به زبان پهلوی باقی مانده رساله‌ای چند است به عنوان اندرزنامه، هر یک مشتمل بر حِکَم و پند و اندرز و دستورهای اخلاقی و دینی، و متعلق به دوره‌ی ساسانیان می‌باشد، و مفاد بسیاری از آنها در دورهٔ قبل از ساسانیان و در اوستا نیز موجود است. هر یک از اندرزنامه‌های مزبور به یکی از بزرگان دین زردشت و یا به یکی از سران و پادشاهان باستانی و یا داستانی نسبت داده شده، و ترجمه‌ی فارسی برخی از آنها در شاهنامه محفوظ مانده. متون پهلوی قسمتی از این اندرزنامه‌ها امروز در دست است، و بعضی از آنها به زبانهای انگلیسی و گجراتی و فارسی ترجمه گردیده و به طبع رسیده. از آن جمله است اندرز خسرو کواتان؛ اندرز آذرپاد و مارسپندان؛ اندرز بزرگمهر؛ اندرز زردشت پسر آذرپاد؛ اندرز آذرپاد زرتشتان؛ اندرز اوشتر داناک؛ اندرز بخت آفرید؛ اندرز آذرباد فرنبغ؛ و غیره. تاریخ تألیف این رساله‌های درست معلومَ نیست. و برخی از حکم آنها به عربی ترجمه شده و در کتب اسلامی ضبط گردیده. و گاهی به یکی از فلاسفهٔ یونان نسبت داده شده، و چه بسا که کلمات یونانیان و ایرانیان در هم

آمیخته شده و به یکی از بزرگان اسلام منسوب گردیده.

اندرزنامه‌ها

یا پندنامه‌ها از جمله رساله‌هایی که به زبان پهلوی باقی مانده، رساله‌ای چند است به‌عنوان اندرزنامه، هر یک مشتمل بر حکم و پند و اندرز و دستورهای اخلاقی و دینی، و متعلق به دورهٔ ساسانیان، که مفاد بسیاری از آنها در آثار دورهٔ قبل از ساسانیان و در اوستا نیز موجود است. هر یک از اندرزنامه‌های مزبور به یکی از بزرگان دین زرتشت و یا به یکی از سران و پادشاهان باستانی و یا داستانی نسبت داده شده و ترجمهٔ فارسی برخی از آنها در شاهنامه محفوظ است.

اندرزهای مَزْدَک

یکی از حکمای دورهٔ ساسانی که از وی سخنان حکیمانه‌ای در کتاب‌های عربی نقل شده، مردک است که غالباً نام او به‌صورت مزدک وگاه مروک تصحیف شده و بعضی دانشمندان نیز به خطا وی را همان مزدک معروف دانسته و به وجود رُمانی به نام مزدک‌نامه (مزدک نامگ) قائل شده‌اند. از میان آثاری که ابن مقفّع از پهلوی به نثر عربی ترجمه کرده و ابّان لاحقی به شعر عربی درآورده بود، کتاب مردک بود. مسلماً این کتاب ارتباطی با مزدک نداشته است، زیرا هیچ یک از نویسندگان دوران اسلامی که به شرح عقاید مزدک پرداخته‌اند، از این کتاب یاد نکرده‌اند. حمزهٔ اصفهانی کتاب مردک (مروک) را در کنار کتابهایی مانند سندباد و شِماس (؟) و غیره از زمرهٔ کتابهای دوران اشکانی یاد کرده است و البته حمزه به خوبی می‌دانسته است که مزدک در زمان قباد ساسانی ظهور کرده بود و نه در زمان اشکانیان. طبری در شرح وقایع ۲۲۵ هجری از قول‌هارون بن عیسی، که ناظر وشاهد محاکمهٔ افشین بوده است، نقل می‌کند که افشین متهم بود که کتاب

کفرآمیزی را در خانهٔ خود نگاه می‌داشت. وی در دفاع از خود خطاب به مسلمانانی که در محاکمهٔ او شرکت داشتند، گفت که آن کتاب از پدرش به وی به ارث رسیده بود و سخنان حکمت‌آمیز ایرانیان را در بر داشته (فیه أدب من آداب العجم) و داشتن آن دلیل نامسلمانی وی نبوده است، چنانکه: «شما هم کتاب کلیله و دمنه و مردک را در خانهٔ خود دارید». به نوشتهٔ جاحظ، دبیرانِ زمان او از نصایح و حِکَم بزرگمهر و عهد اردشیر بهره می‌گرفته و برای آنان کتاب مردک همچون معدن علم و کتاب کلیله و دمنه به مثابهٔ گنج حکمت بوده است. همین نویسنده شعری را از اصمعی (د ۲۱۳ ه) در ذمّ برمکیان نقل می‌کند که در آن آمده است که: «هرگاه بر آنان آیه‌ای از قرآن خوانده شود، از مزدک نقل قول می‌کنند».

تمام این شواهد و قرائن می‌رساند که کتاب مردک همچون کلیله و دمنه و گفته‌های بزرگمهر از زمرهٔ کتابهای ادب و اخلاق بوده که از پهلوی به عربی ترجمه شده و نزد ادبا از محبوبیّت برخوردار بوده است. این کتاب امروز در دست نیست، امّا از آن نقل قولهایی در کتابهای عربی آمده است: ۱) نقل قولی از آن در شعر ابوالمظفّر البلخی به نقل از ثعالبی، ۲) دو نقل قول از آن در کتاب طرطوشی. علاوه بر آن، آبی نیز جملهٔ حکیمانه‌ای را از او به صورت سؤال و جواب آورده است: «از مردک پرسیدند که: تفاوت میان اندوه و خشم چیست؟ گفت: هرگاه کار از جانب کسی باشد که برتر از توست، تو را اندوهگین می‌کند و هرگاه از جانب کسی باشد که از تو فروتر باشد تو را خشمگین می‌کند.»

اندیمان‌کاران

از تشکیلات اداری عصر ساسانی، به معنی رئیس تشریفات.

اندیمان کاران سردار (سالار)

رئیس تشریفات دربار عهد ساسانیان.

انزان = انشان : ← عیلام

انزان سوسونکا

اهالی عیلام دولت خود را بدین نام می‌نامیدند.

انزانی

قدیمترین زبان اهالی عیلام که در سه هزار سال ق. م. متروک شده است.
نیز ← عیلامی، زبان

انزو: ← حماسهٔ انزو

انسان پیش از تاریخ (ایران)

عهدی که آن را می‌توان بین ۱۰,۰۰۰ تا ۱۵,۰۰۰ سال ق. م. قرار داد. در این عهد انسان پیش از تاریخ در نجد ایران می‌زیست و در سوراخهایی که در جوانب پر درخت کوهها حفر می‌شد و به‌وسیلهٔ شاخه‌های درختان مستقف می‌گردید، زندگی می‌کرد و یا غالباً یکی از غارها یا پناهگاههای سنگی متعدد را که اغلب آنها عبارت از بستر زیرزمینی رودهای کهن بود اشغال می‌نمود.

اَنشان

شهری معتبر که پیش از هخامنشیان از پایتختهای عیلام به‌شمار می‌رفت. این شهر در ابتدای سلطنت کوروش دوم و اسلاف او مدتی پایتخت بود و پس از تصرف هگمتانه و بابل از رونق افتاد و مرکزیت خود را از دست داد. کوروش بزرگ هنگامی که در سال ۵۳۹ ق. م. قدم به بابل نهاد خود را «شاه اَنشان» پسر کمبوجیه، شاه (شهر) انشان، نوهٔ کوروش، شاه بزرگ، شاه (شهر) اَنشان، نبیرهٔ «چیش‌پیش» شاه بزرگ، شاه (شهر) اَنشان خوانده است.

اَنشان باستان، تل ملیان امروزی در بلوک بیضای فارس است.

اَنغْران

ایزد روشنی بی‌پایان است. از ایزدان ایران باستان.

انقلاب آذربایجان

مقاومت و مبارزه آزادیخواهان و مجاهدین تبریز در مقابل استبداد صغیر محمدعلی شاه قاجار، که جمعاً قریب یک سال طول کشید، و در اواخر منجر به محاصرهٔ طولانی چهار ماههٔ تبریز از طرف قوای مستبدین شد، و عاقبت با ورود قوای روس به تبریز به بهانه و عنوان حفظ جان اتباع خارجی در آنجا، محاصرهٔ خاتمه یافت. آزادیخواهان آذربایجان به مجرد اطلاع از خبر توپ بستن مجلس به‌وسیله محمدعلی شاه انجمن ایالتی آذربایجان را تشکیل دادند و در مقابل عین‌الدوله، که مقارن همان ایام به‌جای مخبرالسلطنه به ایالت و فرماندهی قوای آذربایجان منصوب شده و مستبدین هم همه جا او را حمایت می‌نمودند، ایستادگی کردند، و بعد از مدتی مقابله و منازعهٔ داخلی با مستبدین شهر و اعضای انجمن موسوم به اسلامیه، عاقبت تمام تبریز را به‌دست گرفتند، و اردوی عین‌الدوله از محل باغ صاحب دیوان عقب‌نشینی کرده به باسمنج در ۲ فرسخی شهر رفت و مجاهدین، تبریز را امن نموده از اطاعت محمدعلی شاه سر فرو پیچیدند و چندی بعد به‌خوی و سلماس و مرند و مراغه نیز مجاهد روانه کردند. از این‌رو محمدعلی شاه بر عین‌الدوله فشار آورد و او را که ظاهراً از قوای ملیّون مرعوب شده بود واداشت که به کوشش تمام به دفع غائله بپردازد. و بدین سبب، عین‌الدوله به کمک صمدخان شجاع‌الدوله و رحیم‌خان چلیپانلو و دیگر خوانین مستبد، تبریز را در محاصرهٔ کامل انداخت (ذیقعده ۱۳۲۶ ه. ق.) و بر اثر این محاصره به‌تدریج در تبریز ارزاق نایاب شد و عرصه بر محصورین تنگ گشت و چون این محاصره مدتی طولانی دوام یافت، قحط و گرسنگی به غایت رسید و مردم از فقر و گرسنگی تلف شدند مع‌هذا، در طی این چهار ماه با توجه به محاصرهٔ

کامل و قحطی شدید، مردم و مجاهدین آذربایجان مقاومت و رشادت بسیار از خود نشان دادند. عاقبت نمایندگان دولتهای روس و انگلیس به‌عنوان ضرورت حفظ جان اتباع خود در تبریز، بعد از مذاکرات مفصل قبلی با محمدعلی شاه و یأس از جلب موافقت او در رفع محاصرهٔ شهر، و با وجود اکراه و مخالفتی که مجاهدین و آزادیخواهان تبریز نسبت به این امر داشتند، با یکدیگر موافقت نمودند که تعدادی از قشون روس از طریق جلفا وارد تبریز شوند و راه آذوقه را بگشایند. بدین‌گونه قشون روس از ارس گذشته وارد خاک ایران شد و با ورود آن قشون اجنبی به تبریز (۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷)، تبریز از محاصره نجات یافت. و در تهران نیز مقارن آن محمدعلی شاه ظاهراً با خیالات مشروطه‌خواهان روی موافق نشان می‌داد و اردوی عین‌الدوله و عشایر نیز دست از محاصره کشیده پراکنده شدند. انجمن ایالتی تبریز به‌وسیلهٔ مبادلهٔ تلگراف با تهران و ولایات دیگر، مشغول تهیهٔ قانون انتخاب شد که به رویت شاه هم رسید. در این بین بعضی از رؤسای مجاهدین مانند ستارخان و باقرخان و دیگران به سبب عدم اعتماد به روسها، در محل کنسولگری عثمانی در تبریز متحصن شدند تا اینکه چندی بعد تهران به‌دست مجاهدین گیلان و بختیاری فتح شد و بساط استبداد صغیر برچیده شد.

انقلاب اصفهان = انقلاب بختیاری

عنوان ازدحام و شورش و کشمکشی است که در عهد استبداد صغیر محمدعلی شاه قاجار، در اصفهان بین عمال او و مشروطه‌خواهان آن ولایت در گرفت و منتهی به مداخلهٔ بختیاریها در قضیه و فتح اصفهان به‌دست آنها شده اردوی بختیاری از اصفهان عازم فتح تهران شد. بعد از بمباران مجلس، محمدعلی شاه اقبال‌الدولهٔ کاشی را به حکومت اصفهان

فرستاد، و رفتار او در آن ولایت نیز موجب ناراحتی عامه گشت، و آقانجفی و برادرش حاج آقا نورالله اصفهانی با او به خصومت‌برخاستند. چون در این میان صمصام‌السلطنهٔ بختیاری نیز به فرمان محمدعلی شاه از ایلخانیگری بختیاری معزول شد از جریان امور ناراضی گشته، به تحریک و تشویق برادر کهتر خویش، سردار اسعد که در آن ایام در پاریس بود، عازم قیام بر ضد دولت و حاکم اصفهان گشت. در این میان تطاول و تعدی سربازان دولتی، اهل بازار را به خروش آورد. مردم در مسجد شاه اجتماع کرده بازارها را بستند، و از اهل روستاها نیز افرادی به آنها پیوستند، و اقبال‌الدوله جهت تهدید مردم توپ به‌میدان آورد. بعد از سه روز تعطیل و ازدحام عامه، ضرغام‌السلطنهٔ بختیاری به عزم تسخیر شهر آمد، و بعد از جنگی، به کمک اهل شهر بر آنجا استیلا یافت. پس از آن صمصام‌السلطنه به شهر آمد و حاکم و افرادش به کنسولگری انگلیس متحصن شدند، و بدین‌گونه انجمن ولایتی در اصفهان تشکیل شد. محمدعلی شاه، فرمانفرما را عنوان حکومت اصفهان داده و او را به قلع و قمع شورشیان مأمور کرد و او، بی‌آنکه خود جرأت خروج از تهران را داشته باشد، سردار ظفر بختیاری را با عده‌ای بختیاری که از طرفداران محمدعلی شاه بودند بدان سو فرستاد، و سردار ظفر هم هرگز از قم تجاوز نکرد. صمصام‌السلطنه در اصفهان بود تا سردار اسعد از اروپا رسید، و با اخذ ارتباط با مجاهدین گیلان و تبریز، به‌سوی فتح تهران حرکت نمود.

انقلاب بختیاری: ← انقلاب اصفهان

انقلاب گیلان

نهضت آزادیخواهان گیلان در اواخر عهد استبداد صغیر بر ضد محمدعلی شاه قاجار، و تصرف

دارالحکومهٔ رشت، و قتل حاکم مستبد گیلان و جمعی دیگر از مستبدان آن سامان، که منتهی به استیلای مشروطه‌خواهان بر آن ولایت و عزیمت مجاهدین گیلان از رشت، به سرپرستی سپهدار تنکابنی و سایر رؤسای مجاهدین گیلان، به قصد تسخیر تهران و پیوستن به قوای مجاهدین بختیاری و سرانجام فتح تهران و اعلان مشروطیت گشت. کمیتهٔ آزادیخواهان گیلان، بعد از بمباران مجلس به‌وسیلهٔ محمدعلی شاه، فعالیت نهایی خود را جهت اعادهٔ مشروطیت، با وجود شدت و خشونت آقابالاخان سردار افخم، حاکم گیلان، همچنان ادامه داد، و با حزب سوسیال دموکرات باکو و انجمن انقلابی تفلیس رابطه یافت، و بدین سبب تدریجاً، غیر از مشروطه‌طلبان گیلان، عده‌ای فدایی گرجی و قفقازی نیز به هدایت و دستور آزادیخواهان باکو به آن ولایت رفته، به همراهی کسانی مانند عبدالحسین‌خان معزالسلطان و یفرم‌خان ارمنی و میرزاحسین‌خان کسمایی به فعالیت پرداختند، و حیدرخان عمواغلی و سپس میرزا کریم‌خان رشتی (برادر کهتر معزالسلطان) نیز از قفقاز به جمع آنها پیوستند، و یک کمیتهٔ سری به‌نام کمیتهٔ ستار تشکیل داده و اسلحه و مهمات از قبیل بمب و نارنجک را نیز پنهانی تهیه نمودند. در ۱۶ محرم ۱۳۲۷، مخصوصاً به‌تدبیر و تشویق میرزا کریمخان، فدائیان و اعضای کمیتهٔ سری آقابالاخان، حاکم گیلان را در باغ یکی از اعیان شهر غافلگیر کرده کشتند، و پس از توقیف و قتل عده‌ای دیگر از مستبدین و تصرف دارالحکومه و خلع سلاح قشون دولتی، رشت و گیلان را ضبط کرده تفنگداران ملی و انجمن ولایتی در آنجا تشکیل دادند، و آمادگی خود را جهت اعادهٔ مشروطیت به تهران و تبریز خبر دادند. روز بعد (۱۷ محرم) سپهدار تنکابنی، که خود قبلاً در تنکابن قیام کرده مجلس شورا در آنجا تشکیل داده بود، با عده‌ای سوار به انزلی و

سپس به رشت وارد شد، و حکومت گیلان از طرف کمیته به وی پیشنهاد و واگذار شد. در این بین شعاع‌السلطنه را که از اروپا باز می‌گشت در انزلی توقیف کرده و بعد از اخذ جریمه آزاد نمودند. مجاهدین گیلان، با وجود تهدیدات شدید مرکز، بعد از مشاوره و مخابره با رؤسای مجاهدین بختیاری، عازم قزوین شدند، و شهر قزوین تقریباً بدون مقاومت و خونریزی به‌دست مجاهدین تسخیر شد (۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷)، و بعد از چند روز توقف در قزوین، قوای مجاهدین و سپهدار تنکابنی، با وجود نصیحت و منع و حتی تهدید عمال سفارت روس، که برای انصراف و منع آنها از حمله به تهران، علی‌الخصوص بعد از صدور دستخطها و فرمانهای امیدبخش محمدعلی شاه، اصرار داشتند به‌جانب تهران حرکت کردند (۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷)، و بعد از ارتباط و اتصال با مجاهدین بختیاری تهران را فتح کردند.

انکی (Enki)

«خداوندگار زمین» پیش‌کسوت سومری ائا.

انگره مینو

اصل همهٔ زشتیها و بدیها و تاریکیها در دین زرتشت. اهریمن.

انگیانا

نام باستانی ایالت زرانگار در محل سیستان امروزی (از ایالتهای باستانی ایران).

انلیل (Enlil)

ایزد هوای کیهان، رب‌النوع مهم شهر نیپور.

اِن‌نوناکی = آنوناکی (Anunnaki)

خدایان سومری کهن؛ نماد باروری و جهان زیرین بودند که بعدها به داوران تبدیل شدند، رهبر آنها ال‌لیل بود.

انو

خدای آسمان (آسمان ـ خدا)، در اصل خدای بزرگ دوران سومری بود. سلطان قدیم و رب‌الارباب کهنسال.

انوشبرد

قلعهٔ فراموشی، قلعهٔ مستحکم قدیم در خوزستان که در عهد سامانیان متهمان سیاسی را که خطرناک شمرده می‌شدند در آنجا حبس می‌کردند. وجه تسمیه آن از آنجاست که نام زندانیان را کسی حق نداشت بر زبان براند و حتی اگر کسی نام آن مکان را به زبان می‌راند، حیاتش در خطر می‌افتاد.

انوشیران: ← خسرو انوشیروان

انیس‌الدوله

۱۳۱۴ ق. فاطمه از زنان کاردان و خیّر. وی دختر نورمحمد، از گرجیانی بود که در زمان صفویه، اجدادش را از گرجستان کوچانده و در مازندران سکونت داده بودند. پدرش در جوانی درگذشت و از آن پس نزد عمه‌اش زندگی می‌کرد و به‌توسط او به حرم‌خانه ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴ ـ ۱۳۱۳ ق.) راه یافت و جبران خانم فروغ‌السلطنه ـ که در آن زمان زن سوگلی شاه بود ـ دختر را به‌خدمت خود نگاه داشت. پس از مرگ جبران‌خانم و در سفر سلطانیه، شاه او را صیغه کرد (۱۲۷۶ ق.) و به‌دلیل لیاقت، کفایت، کاردانی و آداب‌دانی به‌تدریج مورد توجه و علاقه شاه قرار گرفت و مقام و منزلت ممتازی در میان زنان عقدی و صیغه‌ای شاه به‌دست آورد. حتی شاه چند بار خواست او را به‌عقد دائم خود درآورد ولی او نپذیرفت.

انیس‌الدوله در اندرون، دستگاه عظیم جداگانه و آشپزخانه‌ای مخصوص و مواجب معینی داشت. پس از مرگ مهدعلیا، مادر شاه، وی همسران سفرای خارجی و رجال دولت را به‌حضور

می‌پذیرفت. در سفر اول ناصرالدین‌شاه به اروپا انیس‌الدوله به‌همراه یکی دیگر از زنان همراه شاه بود، اما در میانه راه او را به تهران باز گرداندند. ناصرالدین‌شاه به او علاقه زیادی داشت و او نیز به شاه مهر می‌ورزید. گویند پس از مرگ ناصرالدین‌شاه او بسیار غمگین و افسرده بود. یکبار وقتی که مقداری اسکناس برایش آوردند که تصویر ناصرالدین‌شاه بر روی آن بود، به‌قدری شیون کرد که بیمار شد و مدتی پس از آن درگذشت. هنگامی که میرزای شیرازی استعمال توتون و تنباکو را تحریم کرد شاه غلیان خواست و او اظهار داشت که کشیدن غلیان حرام است. شاه گفت: چه کسی آن را حرام کرده وی گفت: همان کسی که مرا به‌تو حلال کرده است. او به اهل بیت ارادت داشت و بخش قابل توجهی از مال و ثروت خود را به‌شرح زیر به آستانه‌های مقدسه بخشید: تاج الماس به روضه امیرالمؤمنین علی (ع)، ضریح نقره‌ای برای شهدای کربلا (ع)، پرده‌ای مرواریدنشان برای آستان امام حسین (ع)، نیم تاج الماس هدیه آستانه امام رضا (ع)، تعمیر در نقره‌ای طلاکوب مسجد گوهرشاد، وقف ده باب مغازه برای روضه‌خوانی امام رضا (ع)، وقف کاشانک برای شاهزاده حسین در روستای امامه، بنای پل در ناصرآباد لواسان و چاپ و توزیع رایگان کتاب ناسخ‌التواریخ، جلد حضرت صدیقه طاهره (س). همچنین به‌دستور او رساله عملیه فارسی زینة‌العباد، اثر شیخ زین‌العابدین مازندرانی حائری (ـ ۱۳۰۸ ق.) که در سال ۱۳۱۳ ق. در کلکته چاپ شده بود، در همان سال در تهران به اهتمام شیخ مهدی شیرازی ملقب به سلطان‌المتکلمین به‌چاپ رسید.

انیس‌الدوله در تهران درگذشت. پیکر او را به نجف اشرف منتقل کردند و در مقبره مخصوص زنان ناصرالدین‌شاه در ایوان صحن امیر مؤمنان دفن کردند.

اواغ زن

در دوره ساسانیان به زنی که تنها فرزند خانواده بود گفته می‌شد.

اواگوراس اول

اواگوراس وقتی به سلطنت رسید، قسمت مهمی از جزیرهٔ قبرس را ضمیمهٔ سالامین کرد و چون از گرفتاری اردشیر شاهنشاه ایران در آسیای صغیر اطلاع یافت، با کمک یونانی‌ها و مصری‌ها به فنیقیه حمله کرد و شهر صیدا و چند شهر دیگر را به تصرف درآورد. پس از معاهدهٔ آنتالسیداس در سال ۳۸۷ ق.م اردشیر، تریباذ و اورونت را مأمور سرکوبی اواگوراس کرد و در اواخر سال ۳۸۶ ق.م قوای بحری ایران شکست بزرگی به قوای اواگوراس وارد ساخت و سالامین را محاصره نمود. اردشیر در نهایت بزرگواری پس از عقد قرارداد صلح، قبول کرد که اواگوراس مانند گذشته در تحت حمایت ایران، تخت و تاج خود را در سالامین حفظ کند.

اوان (Awan)

سلسله‌ای که از سال ۲۴۵۰ تا ۲۱۵۰ ق. م. در ایلام = عیلام سلطنت کرده‌اند.

اوتکین

برادر چنگیزخان مغول.

اوتوخگال

پادشاه شهر «اوروک» و دشمن بی‌رحم کوتیان که در کتیبهٔ خویش کوتیان را «مارگزندهٔ کوهستان» و متجاوز به حریم خدایان، می‌نامد.

اوخَشْتَر

یکی از بزرگان بلخ در زمان داریوش و اسکندر.

اودَگ

دیو زنی است در تاریخ اساطیری

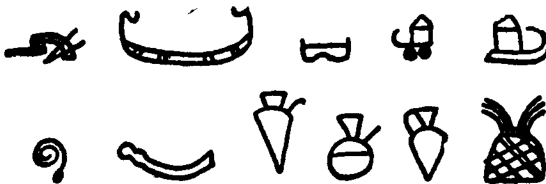
ایـران کـه بـه قـولی هـفت سَرْ دیو (کـماریگان) و ضـحاک را بـه وجـود می‌آورد. او جمشید را به سوی لذتهای دنیوی می‌راند و مردم را به سخن گفتن در جایی که باید سکوت کرد وا می‌دارد.

اودوندارباشی

در دورهٔ قـاجاریه اودونـداربـاشی (اتاقدارباشی) مسئول حفاظت کاخها و تنظیم وسایل حرکت برای سفر یا شکار شاه بود. افسـر زیـردست او مشـعل‌دار باشی مسئول روشنایی کـاخها و خـود، رئیس مشعلداران به شمار می‌رفت.

اور (Ur)

یکـــی از شـــهرهای ســـومر، (بـین‌النــهرین جــنوبی) کـه آثـار تمدنهای باستانی در حـفریات نـزدیک آن کشـــف شـده است. الواح کشـف شـده در بـین‌النـهرین نشـان مـی‌دهد کـــه در ایـــن مـنطقه در آغـاز دورهٔ تاریخی، سه پـادشاهی عـمده تشکیل شده که اولی در شهر کیش، دومـی در اوروک، و سومی در اور تشکیل گردیده که سومی آن سلسلهٔ اول «اور» خوانده می‌شود که به‌وسیلهٔ امرای لاکاش ساقط شدند. پس از حملهٔ گوتها، بـین‌النـهرین جـنوبی کـه آسیب کـمتری دیـده بـود هـدایت مـبارزه بـا گـوتها را در دست گرفت و پس از بیرون راندن آنها، سومر و اکد تـحت رهـبری سـلسلهٔ سـوم اور متحد شدند.



علایم تصویری الواح اوروك

سلسله سوم اور

(۲۲۲۰-۲۳۲۸)

اورنامو ۱۸۰ سال

شول ژی، ۴۷ سال

بورسین، ۹ سال

جمیل سین، ۹ سال

ایبی سین، ۲۵ سال

دورهٔ تاریخی

سلسلهٔ اول اور (۲۹۳۰-۳۱۰)، چهار پادشاه

سلسله آوان، سه پادشاه

دوره افسانه‌ای

سلسله دوم کیش، هشت پادشاه

سلسله آوان و همازی در شوش

سلسله همازی (۵)، یک پادشاه سلطنت کرده‌اند.

سلسله دوم اوروک ۴۸۰ سال

سلسله دوم اور، چهار پادشاه، ۱۰۸ سال

سلسله آداب (۱)، یک پادشاه، ۹۰ سال

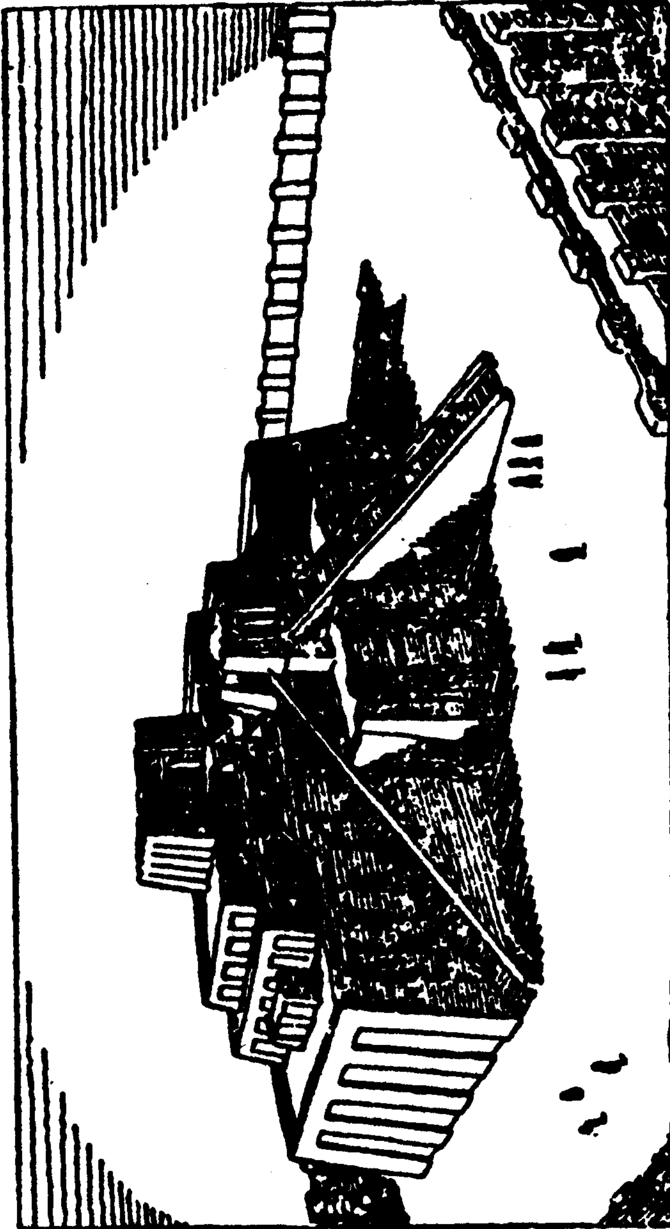
سلسله ماری، شش پادشاه، ۱۳۶ سال

سلسله سوم کیش، ۱۰۰ سال

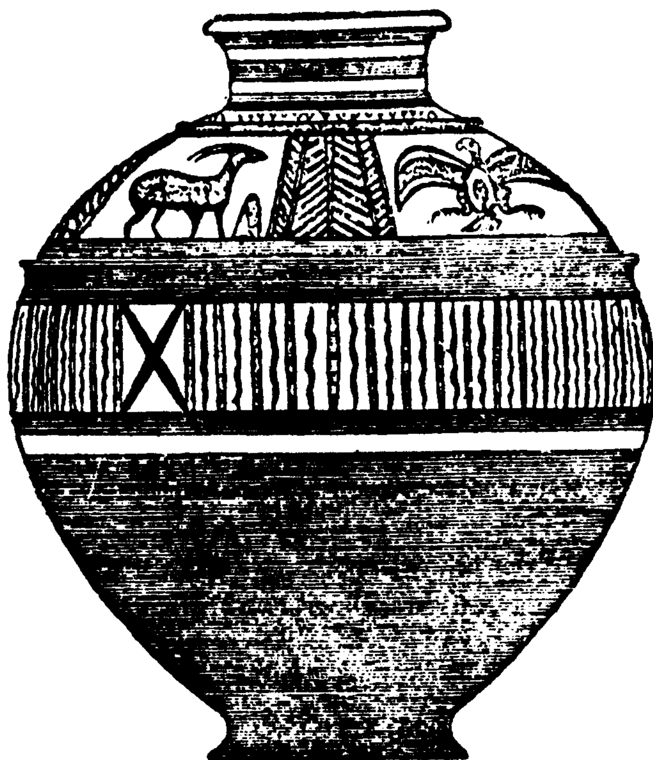
سلسله آشاک، شش پادشاه، ۹۳ سال

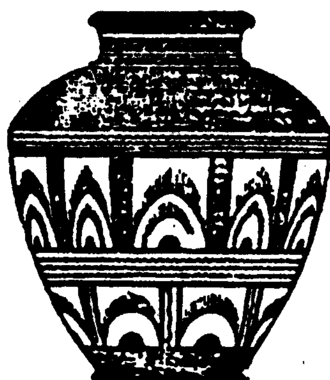
اورارتو

سرزمینی که از اوایل قرن ششم قبل از میلاد ارمنستان نامیده می‌شد، قبل از آن تاریخ، کشوروان یا آرارات نام داشت. و تمدن آن متخذ از مدنیت آشور و بابل بود. در کتیبه‌های آشوری نام این قوم اورارتو Urarta و در تاریخ هرودوت آلارود Alarode آمده است و در تاریخ به نام دولت وان یا آرارات یاد می‌شود، که هنوز نام کوهی در شمال غربی ایران است که مأخوذ از لفظ اورارتو می‌باشد. قوم اورارتو پیش از قرن ششم ق.م. و آمدن ارمنی‌ها، در آن نواحی سلطنت می‌کردند، و کشور ایشان میان سه دریاچهٔ وان و ارومیه و گوگچه بود. پایتخت ایشان در محل وان‌وتوپراق قلعه بود. و پیش از آنکه ارامنه به این نواحی مهاجرت کنند، اورارتوها تمدن عالی و درخشانی داشتند. در کتیبه‌هایی که از پادشاهان وان تاکنون کشف گردیده، اسم شش شاه برده شده است.

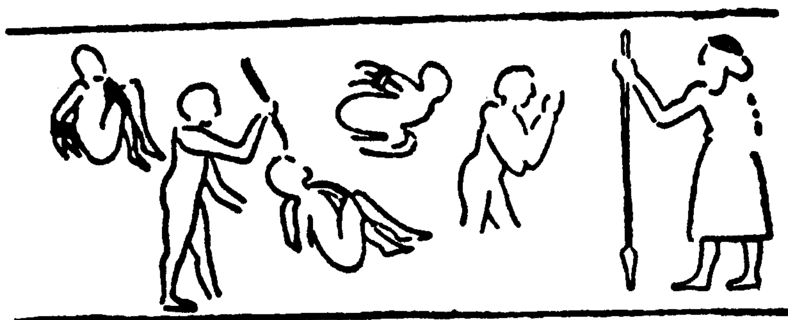


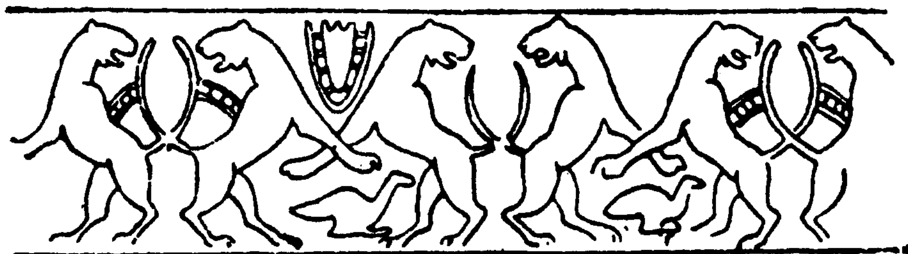
معبد رب‌النوع سین در اور

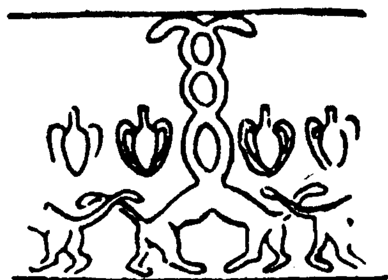


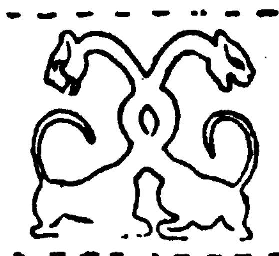


نمونه ظروفی که از موسیان (تپه علی‌آباد) به دست آمده









مهرهای استوانه‌ای از دورهٔ اوروک

اوراق سلطان بیگم

قرن نهم هجری. وی از زنانِ فاضل و ادیب و شاعر بود. پدرش امیراسکندر (۸۲۳ ــــ ۸۴۱ ق.) از امرای سلسله قره‌قویونلو بود. این سلسله شیعی مذهب بودند و بر آذربایجان حکومت می‌کردند. وی مانند خواهرش آرایش بیگم، طبع شعر داشت.

اورانامو

پاتسی اور دولت دیگری از سومر و اکد به وجود آورد، و برج زیگورات در زمان این خاندان سومری ساخته شد. در زمان دونکی Dungi دومین پادشاه این سلسله استعمال کمان، که تا آن زمان مخصوص سامیها بود، بین سومری‌ها معمول شد، و آن پادشاه استیلای خود را بر عیلام و لولوبی بسط داد. طبق اسنادی که از تلوکه در محل لاگاش پیدا شده، در این موقع عیلام کاملا تحت تسلط سومر بود. دونگی معبد شوشیناک را که در شوش بود مرمت کرد.

اورتاگنس

برادر گندوفارس که او یکی از پادشاهان دودمان پهلواست؛ و در نیمهٔ دوم قرن اول میلادی سلطنت می‌کرد.

اورت و هیشت

اردیبهشت، نام یکی از امشاسپندان است و ماه دوم سال و روز سوم هر ماه است.

«اردیبهشت: در اوستا aša vahišta جزء اول این کلمه از جمله لغاتی است که معانی بسیار دارد و راستی و درستی و تقدس و قانون و آیین ایزدی و پاکی جمله از معانی آن است، جزء دیگر کلمه که وهیشت باشد صفت عالی است یعنی بهشت، بهترین و اردیبهشت یعنی بهترین راستی و درستی. اردیبهشت در عالم روحانی نمایندهٔ صفت راستی و پاکی و درستی است.

اورگنج

اورگنج واقع در مغرب رود جیحون که به‌نامهای جرجانیه و گرگانج نیز معروف است و در ادوار اسلامی از شهرهای آباد و پر جمعیت ناحیهٔ خراسان بزرگ شمرده می‌شد. ناحیهٔ مزبور که بعداً به‌خوارزم شهرت یافت، به‌پایتختی سلسلهٔ خوارزمشاهیان، آخرین سلسله قبل از یورش مغولان انتخاب شد و همواره در طول تاریخ شاهد جنگها و ویرانی و آبادانی بوده است.

اولین سلسله‌ای که در خوارزم به‌حکومت رسید به‌نام آل‌مأمون یا مأمونیان معروف است. ابوعلی مأمون به سال ۳۸۵ ه. ق. به خوارزمشاهی رسید و در تاریخ ۳۸۴ ه. ق. وفات یافت.

شهر خوارزم به‌هنگام آبادانی از تجارت و اقتصاد پر رونقی برخوردار بود و همیشه کاروانهای تجارتی از خوارزم به‌شهرهای دیگر چون گرگان در رفت و آمد بودند. شهر خوارزم در سال ۶۱۷ ه. ق. به دست مغولان ویران گردید و بر اثر این حمله سدهای رودخانهٔ جیحون شکسته و آب رودخانه تمام شهر را فرا گرفت و اثری از آن باقی نماند. بعد از حملات مغول، شهر جدید را بنا نهادند که مجدداً این بار توسط امیر تیمور به‌ویرانی کشانده شد.

اورلیوس ویکتور (سکتوس)

اورلیوس ویکتور (سکتوس) مورخ رومی که در اواسط قرن چهارم میلادی در افریقا زاییده شد و بعدها به کنسولی روم رسید. ولی او زندگی در روم را ترجیح داد و تا آخر عمر به دین مسیحیت در نیامد و همچنان به کیش باستانی رومیان باقی ماند. کتاب معروف او زندگینامه مردان درخشان روم است در هجده فصل که در آن تذکره حال مردانی از اگوست تاژولیان را نوشته است. دیگر کتاب «قیصران» است که در آن زندگینامه قیصران روم را با کمال

ایجاز و با اسلوبی شیوا و روشن از زمان اگوست تا کنستانس اول به رشتهٔ تحریر درآورده است.

اورمزد

اورمزد، هرمزد، اهورامزدا.

«اورمزد، نام ستارهٔ مشتری باشد و نام روز اول است از هر ماه شمسی. نیک است در این روز نو پوشیدن و سفر کردن و مهر بر کاغذ نهادن و بد است قرض و وام دادن و نام فرشته‌ای است که تدبیر امور و مصالح روز اورمزد تعلق به او دارد».

(برهان)

اورنامو

مؤسس سلسله سوم اورها اورنامو (۲۳۱۱ ـ ۲۳۲۸) می‌باشد. وی هیجده سال سلطنت کرده و در زمان زمامداری اوتوهگال حاکم اور بوده و بعدها عنوان شاهی بر خود گذاشته است. از اقدامات اولیه او ترمیم خرابیهای پایتخت و تجدید بنای معبد نانار در اور و بنای برج بزرگی نزدیک آن بوده و سپس برای توسعه کشاورزی و راههای ارتباط، به حفر ترعه‌ها پرداخته است. قوانین موجود را، وی اصلاح کرد و پس از تصرف اوروک و لاگاش و لارسا و نیپور و یک قسمت از آکاد، عنوان پادشاه سومر و آکاد برخود گذاشت. از مختصات حکومت وی قدرت حکومت مرکزی است که به‌دست او و به‌وسیله سازمانهای اداری مرتب بر تمام نواحی مملکت حکمفرما بود؛ بر روی ستونی وی را در حالی که یک کج بیل و یک قطعه طناب مساحی در دست دارد (معرف اقدامات خیرخواهانه اوست) نقش کرده‌اند.

اوروسا: ← آرگیشتی

اوروک (uruk)

برابر «ارخ» کتاب مقدس، گونهٔ جدید آن «ورقا» است، شهری مهم در

جنوب بین‌النهرین که ایزدبانو «ایـنانا» مـعبد مـهم اور در آن است. پادشاهان نخستین آن «دوموزی» را همچون عنوان خود به‌کار می‌بردند و تا حدودی با آن ایزد یکی تصور می‌شوند. گیل گمش، شهریار شهر اوروک بود.

سلسله پنجم اوروک

(۲۲۸۰)

اوتوهگال، ۷ سال

سلسله چهارم اوروک

(۲۴۷۰)

اورنیژین، ۷ سال

اورژیژبر، ۶ سال

کودا، ۶ سال

بوزورایلی، ۵ سال

اوربابار، ۶ سال

سلسله سوم اوروک

(۲۶۰۵-۲۶۳۰)

لوگال زاگی‌زی ۲۵ سال

اوروه

(طوس) یا غزنه ــ در اوستا.

اوزون‌حسن

مؤسس سلسلهٔ آق‌قویونلو، که به دلیل قامت بلندش به‌ترکی اوزون‌حسن (حسن دراز) می‌خواندند. چون مادر او یکی از شاهزاده خانمهای عیسوی از خاندان امپراتور یونانی طرابوزان بود، با سلاطین طرازبوزان متحد شد و برادرزادهٔ آن امپراتور را به زنی گرفت. از این زن امیرحسن یک پسر و دو دختر پیدا کرد. از این دو دختر یکی را که نامش مارتا یا علمشاه خاتون بود به شیخ حیدر صفوی به زنی داد و این مارتا مادر شاه اسماعیل و جدهٔ پادشاهان صفوی است.

از وقایع دوران اوزون‌حسن جنگ با دولت عثمانی بود که در آغاز فتح با اوزون‌حسن بود، ولی بار دوم در محل ترجان یعنی در سال ۱۸۷۹ م. از سلطان

محمد فاتح شکست سختی خورده و پسرش زینل در جنگ کشته شد. مرگ اوزون‌حسن در شب عید فطر سال ۸۸۲ م. در تبریز اتفاق افتاد.

اوژن فلاندن

«اوژن فلاندن» نقاش و سیاح و باستان‌شناس و نویسندهٔ فرانسوی به اتفاق دوست هنرمند خود «پاسکال کیست» در دوران سلطنت فتحعلیشاه قاجار در سالهای ۱۲۱۹ و ۱۲۲۱ هجری قمری به ایران آمدند و آثار تاریخی تخت‌جمشید و نقش رستم را با دقت هرچه تمامتری مورد بررسی قرار دادند. فلاندن شرح این مسافرت را در یکی از تألیفات خود به‌نام مسافرت به ایران در سالهای ۱۸۴۰ و ۱۸۴۱ میلادی نگاشته است که حاوی مطالب سودمندی دربارهٔ آثار تخت‌جمشید و نقش رستم است.

اوستا

کتاب دینی زرتشتیان. پیش از اسلام به بیست و یک نسک (کتاب) تقسیم می‌شد ولی پس از اسلام بسیاری از نسخهای آن گم شد و اوستای موجود به پنج کتاب تقسیم گردید.

۱ ـ یسنا، به‌معنای نیایش است و سرودهای گاتها که قدیمترین قسمت کتاب اوستاست در این جزء قرار دارد. یسنا هفتاد و دو فصل است و گاتها مشتمل بر هفده سرود است که سراسر آن به‌نظم است.

۲ ـ یشتها، به‌معنای ستایش و قربانی دادن است و بیست و یک فصل دارد.

۳ ـ ویسپرد، به‌معنای همه ردان و بزرگان دین است و بیست و چهار فصل دارد.

۴ ـ وندیداد به‌معنی قانون ضد دیو می‌باشد و بیست و دو فصل دارد.

۵ ـ خرده اوستا، به‌معنای اوستای کوچک، که مشتمل بر دعای روزانه است. موضوع زمان تنظیم قدیمترین بخش اوستا هنوز روشن نشده است.

۱ـ نسک اول: سوتکَر Sutkar یا شودکر Shudkar.

۲ـ نسک دوم: وَرِشْت مانسَر Varshtmānsar یا وَهیشت مَنتَر Vahisht Mantar

۳ـ نسک سوم: بَغ Bagh یا بک Bak.

٤ـ نسک چهارم: دامدات Dāmdāt.

۵ـ نسک پنجم: ناتَر Nātar.

٦ـ نسک ششم: پاجَگ Pādjag یا پاجَم یا پاگگ.

۷ـ نسک هفتم: رَتُودات آئی نیگ Rato-dāt-āitag یا رَتوش تائی Ratushtāi.

۸ـ نسک هشتم: بَریش Barish.

۹ـ نسک نهم: کَش کیسْرُب Kashkisrob

۱۰ـ نسک دهم: ویشتاسپ ساست Vishtāsp-sāst.

۱۱ـ نسک یازدهم: وَشْتَگ Vashtag یا Vashti یا Dodak

۱۲ـ نسک دوازدهم: چیتْرادات Chitrādat یا Djirāsht

۱۳ـ نسک سیزدهم: سْپَنْد Spend

۱٤ـ نسک چهاردهم: بَغان یَشْت Baghān-Yasht

۱۵ـ نسک پانزدهم: نیکاتوم Nikātum یا نْیاروم Nyārum.

۱٦ـ نسک شانزدهم: گَنْباسَرْنی جَت Ganabā-Sar-Nidjat

۱۷ـ نسک هفدهم: هوسْپارَم Huspāram

۱۸ـ نسک هیجدهم: سَکاتوم Sakātum یا Askāram

۱۹ـ نسک نوزدهم: وَنْدیداد Vandidād.

۲۰ـ نسک بیستم: هادُخت Hādokht.

۲۱ـ نسک بیست و یکم: سْتوت یَشْت Stot-Yasht

بیست و یک نسک اوستا

بعضی از محققان معتقدند زرتشت که آفرینش بخشهای اصلی اوستاو زرتشتیگری منسوب به اوست، معاصر داریوش اول بوده است. دیگر محققان، پیدایش قدیمترین بخشهای اوستا را مربوط به زمانهای کهنتری می‌دانند.

نامهای جغرافیایی در کتاب اوستا

در فصل اول کتاب وندیداد (وی دیودات) که از کتب پنجگانه اوستا است از شانزده سرزمین بدین قرار یاد شده است.

۱ ـ ائیریان وئجه Airyanvaeja (کشور آریاها

۲ ـ سوغده (کشور سغد)

۳ ـ مورو (مرو)

۴ ـ باخذی (بلخ و باختر)

۵ ـ نیسایه (حوالی نیشابور یا سرخس)

۶ ـ هرای و (هرات)

۷ ـ وای کرته (کابل)

۸ ـ اوروه (طوس) یا غزنه

۹ ـ وهرکان (گرگان)

۱۰ ـ هرهواتی (رخج در جنوب افغانستان)

۱۱ ـ ای تومنت (وادی هیرمند)

۱۲ ـ رگا (ری)

۱۳ ـ شخره (شاهرود)

۱۴ ـ ورنه (صفحه البرز یا خوار)

۱۵ ـ هپت هندو (پنجاب هند)

۱۶ ـ ولایاتی که در کنار رودخانه رنگهه بوده است.

اوستای گاهانی

متون گاهانی شامل گاهان (یا چنان که در فارسی مصطلح شده «گات‌ها» یا گاثاها)، یسنهای هَپتنگهایتی و چهار دعای مذکور در یسن ۲۷ است.

اوستایی ـ زبان

زبان اوستایی، زبان یکی از نواحی شرقی ایران بوده است، اما بدرستی معلوم نیست از کدام ناحیه. تنها اثری که از زبان اوستایی در دست است اوستا، کتاب دینی زردشتیان است. این زبان را

نمونه‌ای از خط دین دبیره یا اوستایی و نویسهٔ فارسی آن، **دعای آشِم وُهو:**

𐬀𐬴𐬆𐬨	𐬬𐬊𐬵𐬏	𐬬𐬀𐬵𐬌𐬱𐬙𐬆𐬨	𐬀𐬯𐬙𐬌
آشِم	وُهو	وَهیشتِم	آستی
راستی	نیکی	بهترین	است

𐬎𐬱𐬙𐬁	𐬀𐬯𐬙𐬌	𐬎𐬱𐬙𐬁	𐬀𐬵𐬨𐬁𐬌
اوشتا	آستی	اوشتا	آهمایی
خوشبختی	است	خوشبختی	از آن کس است

𐬵𐬌𐬌𐬀𐬝	𐬀𐬴𐬁𐬌	𐬬𐬀𐬵𐬌𐬱𐬙𐬁𐬌	𐬀𐬴𐬆𐬨
هیَت	آشایی	وَهیشتائی	آشِم
که او	راستی	برای بهترین	راستی

راستی بهترین نیکی است، خوشبختی است خوشبختی از آن کس است که او راست باشد برای بهترین راستی.

به ملاحظات زبانشناسی باید دو گویش دانست: گویشی که در گاهان به کار رفته و قدیمتر می‌نماید؛ گویشی که در دیگر بخشهای اوستا به کار رفته و جدیدتر است. گویش نخست را گویش گاهانی یا قدیم و گویش دوم را گویش جدید می‌نامند.

گاهان سخن خود زردشت است و تاریخ آن به تاریخ زندگی زردشت می‌رسد. متأخرترین تاریخی که برای زمان زندگی زردشت فرض شده سدهٔ ششم پیش از میلاد است.

بخشهای دیگر اوستا در دوره‌های مختلف از سدهٔ ششم پیش از میلاد تا سدهٔ سوم میلادی تألیف شده‌اند. اوستای امروزی حدود یک سوم اوستای دورهٔ ساسانی است. اوستای دورهٔ ساسانی آن‌طور که از دین‌کرت ـ کتابهای هشتم و نهم ـ برمی‌آید بیست و یک نسک (کتاب) داشته است. اوستای امروزی به بخشهای زیر تقسیم می‌شود:

۱ ـ یسنها: یسنها از هفتاد و دوها، یا هات (فصل) تشکیل شده است. یسن در اوستایی yasna است و آن اسمی است از ریشهٔ yaz به معنی ستودن. یسن به معنی ستایش است. این واژه در فارسی دری «جشن» شده است. یسنها را دو روحانی زردشتی ـ که یکی زوت و دیگری راسپی نامیده می‌شود ـ در مراسم دینی ـ که یزش نامیده می‌شود ـ با هم می‌خوانند.

گاهان ـ که تعداد آنها پنج و سخن خود زردشت است، هفده‌هات از هفتاد و دو هات یسنهاست؛ بدین شرح:

گاه نخست هاتهای ۲۸ تا ۳۴؛ گاه دوم، هاتهای ۴۳ تا ۴۶؛ گاه سوم، هاتهای ۴۷ تا ۵۰؛ گاه چهارم، هات ۵۱ و گاه پنجم، هات ۵۳.

یسن هفت‌ها (هفت یسن) هاتهای ۳۵ تا ۴۱ یسنها را در برمی‌گیرد. این بخش اوستا به زبانی نزدیک به زبانی که گاهان بدان نوشته شده، نگارش یافته است. گمان کرده‌اند که این بخش را یکی از شاگردان زردشت نوشته است.

نمونه‌ای از متن پهلوی: قسمتی از نیایش آفرینگانِ دَهمان

۲ ـ ویسپرد. ویسپرد از دو واژهٔ «ویسپ» به معنی همه و «رد» به معنی مولا، ترکیب شده است. در دین زردشتی هر یک از موجودات ردی دارند. در جهان مینوی اهوره‌مزدا و در جهان مادی زردشت رد است. از ردها، گاو سیاه موی زرد زانو رد گاوان است، گندم رد غلات ستبر دانه است و بازوبند رد زره‌هاست. چون این بخش از اوستا در ستایش ردهاست، ویسپرد نامیده شده است. ویسپرد کتاب مستقلی نیست و مطالب آن از یسنهاست.

ویسپرد در مراسم دینی با یسنها و وندیداد و در مراسم شش گاهنبار به تنهایی خوانده می‌شود. این بخش اوستا در بیست و چهار کرده (فصل) تنظیم شده است.

۳ ـ وندیداد. وندیاد تصحیف شدهٔ ویدیواد به معنی قانون (داد) ضد (وی) دیو است. وندیداد بیست و دو فرگرد (فصل) دارد. فرگرد نخست آن در آفرینش و فرگرد دوم آن در احوال جم است. فرگردهای دیگر اوستا قوانین و مقررات دین زرتشتی را در بردارد. در مراسم بزرگ، وندیداد ساده ـ که مجموعهٔ وندیداد و یسنها و ویسپرد بدون ترجمهٔ پهلوی آنهاست ـ خوانده می‌شود.

۴ ـ یشتها. یشتها از بیست و یک یشت تشکیل شده است. هر یک از یشتها دربارهٔ کسی است که یشت دربارهٔ او سروده شده است و آنها امشاسپندان و ایزدان دین زردشتی‌اند. یشتها عبارتند از: ۱) هرمزدیشت، ۲) امشاسپندان یشت، ۳) اردیبهشت یشت، ۴) خردادیشت، ۵) آبان یشت، ۶) خورشید یشت، ۷) ماه یشت، ۸) تیریشت، ۹) گوش‌یشت ۱۰) مهریشت، ۱۱) سروش یشت، ۱۲) رشن یشت، ۱۳) فروردین یشت، ۱۴) بهرام یشت، ۱۵) رام یشت، ۱۶) دین یشت، ۱۷) اردیشت، ۱۸)اشتاد یشت، ۱۹) زامیاد یشت، ۲۰) هوم یشت، ۲۱) ونند یشت.

جدول سادهٔ الفبای اوستایی

صدادار ــ کوتاه:

شماره	حرف اوستایی	فارسی	لاتین	تلفظ فارسی	واژهٔ اوستایی	واژهٔ لاتین	معنی
۱ــ	[illegible]	اَ	A	اَهورَ	[illegible]	Ahura	خدا
۲ــ	[illegible]	ای	I	ایذَ	[illegible]	Idha	اکنون ــ اینک
۳ــ	[illegible]	او	U	اوروَرا	[illegible]	Urvarā	گیاه ــ رُستنی
٤ــ	[illegible]	اِ	ə	اِوِرزیک	[illegible]	əvərez Zika	بیکار
۵ــ	[illegible]	اِ	E	یَزَمَئیدِ	[illegible]	Yazamaide	می‌ستاییم
٦ــ	[illegible]	اُ	O	گَئُونَ	[illegible]	Gaona	گئونِ گونه

صدادار ــ کشیده:

شماره	حرف اوستایی	فارسی	لاتین	تلفظ فارسی	واژهٔ اوستایی	واژهٔ لاتین	معنی
۷ــ	[illegible]	آ	Ā	آدا	[illegible]	Ādā	دَهش
۸ــ	[illegible]	ای	Ī	ایشتی	[illegible]	Īsti	دارائی ــ خواسته
۹ــ	[illegible]	او	Ū	اوث	[illegible]	Ūtha	پی ــ چربی
۱۰ــ	[illegible]	اِ	ə̄	اِمَوَنت	[illegible]	ə̄mavanṯ	نیرومند
۱۱ــ	[illegible]	اِ	ē	دَئِنا	[illegible]	Daēnā	دین ــ وجدان
۱۲ــ	[illegible]	اُ	Ō	نوئیت	[illegible]	Nōiṯ	نه
۱۳ــ	[illegible]	آو	Å	آونگهَن	[illegible]	Åṅhan	دهان
۱٤ــ	[illegible]	آن	Ą̊	آنسو	[illegible]	Ą̊su	تاک ــ شاخه

حروف بی صدا:

شماره	حرف اوستایی	حرف فارسی	حرف لاتین	واژه (فارسی)	واژه (اوستایی)	واژه (لاتین)	معنی
۱۵ــ	𐬐	ک	K	کَرَ	𐬐𐬀𐬭	Kar	کردن
۱۶ــ	𐬑	خ	X	خرَتو	𐬑𐬭𐬀𐬙𐬎	Xratu	خرد
۱۷ــ	𐬔	گ	G	گم	𐬔𐬀𐬨	Gam	گام زدن ــ رفتن
۱۸ــ	𐬖	غ	Y	غژر	𐬖𐬲𐬀𐬭	Yžar	روان شدن
۱۹ــ	𐬗	چ	Č	چیترَ	𐬗𐬌𐬚𐬭𐬀	Čithra	چهره
۲۰ــ	𐬘	ج	J̌	جاماسپ	𐬘𐬁𐬨𐬁𐬯𐬞𐬀	J̌āmāspa	جاماسپ
۲۱ــ	𐬙	ت	T	تَفنو	𐬙𐬀𐬟𐬥𐬎	Tafnu	تب
۲۲ــ	𐬚	ته (ث)	th	گاثها	𐬔𐬁𐬚𐬁	Gāthā	گات
۲۳ــ	𐬛	د	D	دورَ	𐬛𐬏𐬭𐬀	Dura	دور
۲۴ــ	𐬜	ذ	dh	بَئُوذَ	𐬠𐬀𐬊𐬜𐬀	Baodha	بو ــ بوی خوش
۲۵ــ	𐬝	ت	T	نَپات	𐬥𐬀𐬞𐬁𐬝	Napāṭ	نوه
۲۶ــ		پ	P	پرِتو	𐬞𐬆𐬭𐬆𐬙𐬎	Peretu	پل
۲۷ــ	𐬟	ف	F	فرَئِشت	𐬟𐬭𐬀𐬉𐬱𐬙𐬀	Fraešta	فرستاده، فرشته
۲۸ــ	𐬠	ب	B	بَر	𐬠𐬀𐬭	Bar	بردن
۲۹ــ	𐬡	و	W	اَورَ	𐬀𐬡𐬭𐬀	Awra	ابر
۳۰ــ	𐬢	اَنگ	ṅ	وَنگهو	𐬬𐬀𐬢𐬵𐬎	Vaṅhu	خوب، نیک
۳۱ــ	𐬣	اَنگ	Ṅ	دَئینگهو	𐬛𐬀𐬌𐬣𐬵𐬎	Daiṅhu	دِه
۳۲ــ	𐬥	ن	N	نمانَ	𐬥𐬨𐬁𐬥𐬀	Nmāna	خان و مان
۳۳ــ	𐬧	ن	N	هئتومَنت	𐬵𐬀𐬉𐬙𐬎𐬨𐬀𐬧𐬙	Haētumanṭ	رود هیرمند
۳۴ــ	𐬨	م	M	میَزدَ	𐬨𐬌𐬌𐬀𐬰𐬛𐬀	Myazda	میزد، خوراک مقدس غیر مایع در مراسم دین
۳۵ــ	𐬫	ی	Y	یَسنَ	𐬫𐬀𐬯𐬥𐬀	Yasna	ستایش، پرستش

شماره	حرف	Latin	تلفظ	اوستایی	Word	معنی
۳۶ــ	ی	Y	نیاگ		Nyāka	نیا، جد
۳۷ــ	رئوخشن	R	رَئوخشنَ		Raoxšna	روشن
۳۸ــ	وِرز	v	وَرِز		Varez	ورزیدن
۳۹ــ	و	V	هاوَنَ		Hāvana	هاون
۴۰ــ	س	S	سَرِث		Sareta	سرد
۴۱ــ	ش	Š	اوشترَ		Uštra	أشتر
۴۲ــ	ش	SH	شو		Shu	شدن
۴۳ــ	ش	Ś	شیا		Śvā	شاد شدن
۴۴ــ	ز	Z	زیا		Zyā	زیان رساندن
۴۵ــ	ژ	Ž	ژناتَر		Žnātar	شناسا
۴۶ــ	ه	H	هونَرَ		Hunara	هنر
۴۷ــ	خ	ḫ	خیَئونَ		ḫyaona	خیون،نام قبیله ایست
۴۸ــ	خو	K̇h	خوَفنَ		K̇hafna	خواب

دربارهٔ منظوم بودن یشتها و نوع نظم آنها بسیار گفتگو شده، اما تاکنون نتیجه‌ای به‌دست نیامده است. یشتهای بلند از کرده‌های مختلف تشکیل شده است.

۵ ـ خرده اوستا. خرده اوستا، اوستای کوچک معنی می‌دهد و خلاصه‌ای است از اوستای دورهٔ ساسانی از آذرباد مهراسپندان، موبدان موبد زمان شاپور دوم تا ذوالاکتاف (۳۰۹-۳۷۹). این بخش همهٔ مطالبی را که زردشتیان در طی زندگی بدان نیاز دارند در بردارد.

اوستای دورهٔ ساسانی به سه بخش تقسیم شده است. هر یک از بخشها هفت نسک از بیست و یک نسک اوستا را در برمی‌گیرند؛ بدین شرح:

بخش نخست «گاهانیک» نامیده می‌شود و مطالب آن در امور آن جهانی است؛ بخش دوم «هاتگ مانسریگ» نامیده می‌شود و مطالب آن در امور آن جهانی و این جهانی است و بخش سوم «دادیگ» نامیده می‌شود و مطالب آن در امور این جهانی است. وندیداد یکی از نسکهای این بخش از اوستاست که به طور کامل به‌جای مانده است.

اوستی

ناحیه‌ای از قفقاز مرکزی که در آنجا قومی از نژاد ایرانی سکنی داشتند.

اوسیوس

اوسویوس که او را به زبان فرانسه اوزب می‌خوانند، لقب اوپامفلیت است که آن را به علت ارادت از نام قدیسی بهمین اسم گرفته بود. وی در ۲۶۷ میلادی زاییده شد و در حدود سال ۳۳۸ درگذشت. تولد او در فلسطین و تحصیلات وی در بیت‌المقدس و انطاکیه بود و به فلسفهٔ افلاطون تمایل داشت. وی از دانشمندان معروف مسیحی است و ملقب به پدر تاریخ مسیحیت می‌باشد. او در سال ۳۱۳ به اسقفی قیصریه فلسطین رسید و از نشستن بر مسند

اسقفی انطاکیه صرف نظر کرد. سپس در مجمعی که از اسقفهای مسیحی در نیقیه تشکیل شد شرکت کرد.اوزب کتابهای بسیاری در علم کلام و تاریخ مسیحیت نوشته است. چون قسطنطین، نخستین پادشاه و مؤسس مسیحیت در روم بود از این جهت ازب به او عشق میورزید و کتابی در زندگینامهٔ او نوشت که در سال ۱۸۳۰ به چاپ رسیده است. وی به تاریخ بزرگی در ده جلد از آغاز خلقت تا سال بیستم سلطنت کنستانتین (قسطنطین) نوشته که ژروم از دانشمندان قرون وسطی آن را به زبان لاتینی ترجمه کرده و ذیلی بر آن نگاشته است. ترجمه‌ای به زبان ارمنی نیز از این کتاب در دست است، که توسط زهراب نامی از دانشمندان ارمنی در سال ۱۸۱۸ به چاپ رسیده است. قطعات اصلی متن ترجمهٔ ارمنی را قبلاً اسکالیژه از آثار مختلف نویسندگان قدیم استخراج کرده و در ۱۶۵۸ میلادی در دو جلد تدوین کرده است. ازب کتاب دیگری دربارهٔ تاریخ کلیسا داردکه اخبار مسیحیت را از زمان عیسی تا زمان شکست لیسینیوس نوشته است. اصل یونانی این کتاب با ترجمه لاتینی آن توسط دووالوآ de Valois در ۱۶۳۹ میلادی منتشر شده است. این کتاب را تورانیوس دوفینوس (۳۶۰-۴۱۰م.) به زبان لاتینی ترجمه کرده و خود نیز ذیلی تا سال ۳۹۵ میلادی برآن نوشته است. تاریخ کلیسای اوسیوس توسط کرسوپ کیک در ۱۹۲۶ در دو جلد به انگلیسی ترجمه و با متن یونانی آن توسط کتابخانه لوب منتشر شده است.



اوُش بام

ایزد بامدادِ روشن است. از وظایف او به هوش داشتن مردمان است؛ چون مردم در هنگام بامداد هوشمندترند. از ایزدان ایران باستان.

اوشتوئیت

نام یکی از بخشهای گاثاهاست.

تا ازیرینگاه امتداد می‌یابد.

أوشَه

عبارت از سپیده‌دم است؛ از نیمه شب تابرخاستن خورشید.

اوشهین‌گاه

اُشهنگاه. از نیمه شب تا برآمدن خورشید است و نیز ایزد موکل بر این گاه، یکی از همکاران اوبَرجیه (بَرْنج) ایزد موکل بر حبوبات است و دیگری نمانیه ایزد مستحفظ خان و مان است. اشهینگاه به دو قسمت شده: نخست اوشَم سورَمْ که عبارت است از نیمه شب تا سپیده دم، و دوم رَئوچَنْگهَم فَرَگَتی که از سپیده دم تا برآمدن خورشید است.

چهار وقت دیگر شبانه‌روز عبارتند از رفتون، هاونگاه، ازیرینگاه و ائیوی سروتریم گاه که در ردیف خود آمده‌اند. در زمستانها که روز کوتاه است چهار وقت محسوب می‌دارند، رفتون نمی‌گیرند و هاونگاه از برآمدن خورشید

اوکتای قاآن = اگتای قاآن

(۶۲۶ ــ ۶۳۹ هـ.) سومین فرزند چنگیزخان، از خانان مغول. چنگیزخان در هنگام مرگ پسر سومش اگتای را به جانشینی خویش برگزید. پس از مرگ او شاهزادگان مغول در بهار سال ۶۲۶ در قوریلتای بزرگی گرد آمده و بنا به وصیت چنگیز، اگتای را به پادشاهی



«اوکتای» جانشین چنگیزخان،
گالری پرتره‌های امپراتوری چین

انتخاب کردند. وی پادشاهی جوانمرد و بخشنده بود که از جهت کرم و بخشایش، او را حاتم لقب داده‌اند. وی برخلاف پدرش چنگیز مردی سلیم‌النفس و نیک سیرت بود. وی فرمان داد که مهندسان و معماران چینی در سال ۶۳۱ در یورت «اردوبالیغ» در شمال مغولستان شهری ساختند که به مناسبت نزدیکی آن به کوههای قراقروم موسوم به‌شهر قراقروم گردید و پایتخت مغولان شد.

اوکسوس: ← آمودریا

اَوْگِمَدَیْچا

تنها قطعاتی از آن در دست است و به نام اولین کلمهٔ متن، آن را چنین نام نهاده‌اند. این متن احتمالاً در اصل بخشی از هادُخت نسک اوستایی بوده و در آن جملات اوستایی همراه با ترجمه به سنسکریت و برگردان پازند و ترجمهٔ پهلوی و تفسیر آمده است. متن شامل ۲۹ جملهٔ اوستایی است که ۵ تای آنها در جای دیگر اوستا نیز آمده است و موضوع اصلی آن «مرگ» است. احتمالاً اوگمدیچا آفرین دعایی بوده که پس از آفرینگان، پیش از سحرگاه چهارمین روز پس از مرگ، به یاد شخص درگذشته می‌خوانده‌اند. متن پهلوی آن از روی پازند در زمان متأخرتری برگردانیده شده است.

اولتن

بنابر روایت هرودوت پس از اولتن، پسرش سیروموس به سلطنت سالامین رسید، ولی سکه‌ای که به‌نام او باشد، به دست نیامده است و پس از او خرسیس که سلطنتش بسیار کوتاه بوده است، جانشین پدر گردید.

خرسیس سه پسر داشت به‌نام‌های گورگوس، اونزیلوس و فیلاعون که سومی هرگز به سلطنت نرسید و بین دو برادر دیگر برای حکومت، همیشه کشمکش بود تا سرانجام اونزیلوس با

کمک یونانی‌ها موفق شد دست برادر را از سلطنت آن منطقه کوتاه کند، ولی دورهٔ قدرتش نپایید و در سال ۴۹۹ ق.م کشته شد و شاهنشاه هخامنشی گورگوس را به جای او به سلطنت منصوب کرد. قوای بحری قبرس در زمان داریوش و خشایارشا جزء بحریهٔ ایران در جنگهایی با یونانی‌ها شرکت کرد و در سال ۴۸۰ق.م گورگوس پادشاه سالامین نیز بین سایر رؤسای سپاهی عهده‌دار قسمت مهمی از قوای بحری بوده است.

گورگوس در حدود بیست سال سلطنت کرده است (۴۸۰-۵۰۰ ق.م). بسیار تعجب‌آور است که با وجود سلطنت طولانی گورگوس، سکه‌ای به نام او به دست نیامده است. آقای ارنست بابلون در کتاب ایران هخامنشی چند سکهٔ نامشخص را که دارای نقش قوچ و صلیب دسته‌داری است، به او منتسب نموده است.

اولجایتو (محمد خدابنده)

(۷۰۳ ـ ۷۱۶ ه.) از ایلخانان ایران، پسر ارغون‌خان و برادر غازان‌خان که حکمرانی خراسان را داشت و چون غازان‌خان وفات کرد به تبریز آمد و جای وی را بگرفت. وی در ۱۳۰۷ م. دستور بنای شهر سلطانیه را داد که تا پایان سلطنت ایلخانان در ایران پایتخت آنان ماند. در سال ۱۳۱۰ م. مذهب تشیع را پذیرفت. از وقایع ایام سلطنت محمد خدابنده تسخیر سرزمین گیلان است که تا این موقع به‌دست مغول فتح نشده بود. اولجایتو رصدخانهٔ مراغه را که به فرمان هلاکو بنا شده و روی به خرابی گذارده بود، دیگر بار احیا کرد و اصیل‌الدین پسر خواجه نصیرالدین طوسی را به‌عنوان منجم درباری به ادارهٔ آن گماشت و سرانجام در ۲۸ رمضان سال ۷۱۶ ه. درگذشت. جسد او را در گنبد سلطانیه به‌خاک سپردند.

اولوس

واژهٔ مغولی به‌معنای طایفه، ایل و جماعت.

اولوس: ← امیر اولوس

اولهی ULHI

نوعی از اراضی شاهی در عصر هخامنشیان اصطلاح اولهی ulhi است که در کتیبه‌های شاهی با اصطلاح «ویث vic» در فرس قدیم و «بیتو» bītu در زبان اَکَدی مطابقت می‌کند و این هر دو اصطلاح به معنای «خانه»اند، یعنی کمتر از یک ساختمان که مجموعهٔ اشخاصی که در یک «ملک»، که شامل اراضی و کشتزارهای متفاوت است، در آن زندگی می‌کنند و یک رئیس خانواده آن را اداره می‌کند. این درست همان معنایی است که در بند ۱۴ کتیبه بیستون به زبان پارسی قدیم به ویث داده شده و در متن عیلامی همین کتیبه معادل آن به کار رفته است که همان لفظ ulhi است.

اولیویه (Olivier)

اولیویه شخصی بود که هیئت مدیرهٔ انقلاب کبیر فرانسه، او را به‌دربار آغامحمدخان قاجار فرستاد تا با دولت ایران روابط سیاسی و تجارتی برقرار کند، ولیکن وی بدون حصول نتیجه به فرانسه برگشت. اولیویه سفرنامه‌ای نگاشت که حاوی مطالب سودمندی دربارهٔ اوضاع سیاسی آن زمان ایران و شرح ظلمهای آغامحمدخان قاجار است.

اوما

از شهرهای سومر؛ حاکم آن به‌نام «زاگی‌زی» بر زمامداران لاگاش غلبه یافت و بر قلمرو وسیعی از بین‌النهرین حاکم شد و «اوروک» را پایتخت خود قرار داد، و خود را پادشاه سومر و سراسر بین‌النهرین خواند و سرانجام به‌دست سارگن خلع شد.

اون‌باشی

(دَه‌باشی) از مناصب نظامی دوران زندیه که در دوره‌های گذشته نیز وجود داشته است.

اونتاش‌گال

پادشاه ایلام (قرن ۱۳ پ. م.) سازنده معبد چغازنبیل ـ نام او روی یک تبر برنزی شده است.

اون ـ سلسله اول ایلام

(۲۵۷۰ ـ ۲۴۷۰ ق. م.)

در حدود سال ۲۵۷۰ ق.م. برای نخستین بار سلسله‌ای در ایلام تشکیل شد. مرکز این سلسله، شهر اون (احتمالاً در نزدیکی دزفول کنونی) بود. نام بنیانگذار این سلسله معلوم نیست، اما مشخص است که او در حدود سال ۲۵۵۰ق.م. به سومر حمله کرده و با شکست دادن سلسلهٔ اول اور (از شهرهای سومر)، بر بخش اعظم بین‌النهرین تسلط یافته است. نام شاه دوم این سلسله نیز معلوم نیست. در حدود سال ۲۵۲۵ق.م. سو [...]، بنیانگذار سلسلهٔ دوم کیش، ایلامیها را شکست داده، از بین‌النهرین بیرون راند. در فهرست باستانی شاهان سومر این رویداد در زمان کو ـ اول ـ [...]، شاه سوم سلسلهٔ اول اون، پیش آمده است، اما با توجه به فاصلهٔ زمانی شاهان به احتمال زیاد این رخداد مربوط به زمان شاه دوم این سلسله است.

در اوایل سلطنت کو ـ اول ـ [...]، اور ـ ننشِ، بنیانگذار سلسلهٔ اول لگش (از شهرهای سومر)، بخشهای کوهستانی شمال ایلام را مورد حمله قرار داد و اشیایی را به غنیمت از کوههای ایلام با خود برد. لوگل ـ انِّ ـ موندو، شاه ادب (از شهرهای سومر) نیز در همین زمان به نبرد با ایلامیها پرداخت.

اغتشاشات داخلی ایلام در اواخر سلطنت کو ـ اون ـ [...] سرانجام به

سقوط او و انقراض سلسلهٔ اون توسط پلی منجر شد.

اون ــ سلسلهٔ دوم (۲۴۷۰ ــ ۲۱۸۳ ق. م.)

در حدود سال ۲۴۷۰ ق.م پلی سلسلهٔ دوم اون را بنیانگذاری کرد. پس از وی در سال ۲۴۵۰ ق.م. تتَ اول به سلطنت رسید. در زمان سلطنت اوائانّتوم، شاه سلسلهٔ اول لگش، ایلام را مورد تهاجم قرار داد و حاکمان دو شهر ایلامی «اورو ـ اَ» و «اورو ـ از» را شکست داد و بسیاری از ایلامیها را قتل عام کرد. مدتی بعد زمانی که ایلامیها بر ضد لگش شورش کردند، اثانّتوم آنها را به عقب راند.

در اواخر سلطنت شوشونترن، شاه ایلام (۲۳۵۰ ق.م.)، نیرویی ششصد نفری از ایلامیها لگش را مورد تهاجم قرار دادند که در رویارویی با ارتش بزرگ و مجهز لگش به سختی شکست خوردند و پانصد و چهل نفر از آنان کشته یا اسیر شدند و فقط شصت نفر از آنها موفق شدند فرار کنند.

سارگون، بنیانگذار سلسلهٔ اکّد، در اواخر سلطنت خود (۲۲۸۸ق.م.) به نواحی شرقی کوهستانی لشکرکشی کرد و پس از مقهور ساختن کوه‌نشینان شمال ایلام به سمت ایلام رفت. وی پس از تصرف ایلام به لوه ـ ایشّن، شاه ایلام، اجازه داد که به عنوان تابع او بر تخت سلطنت باقی بماند.

لوه ـ ایشّن در سال ۲۲۸۵ق.م. پس از اتحاد با حاکمان ورهشی (در شمال غربی ایلام) و حکمران شیریهوم (در مجاورت ایلام) در برابر سارگون قرار گرفت، سارگون آنان را شکست داد و لوه ـ ایشّن در جنگ کشته شد. سپس سارگون شوش را تصرف کرده، شوش و اون را غارت کرد.

با مرگ سارگون (۲۲۷۹ ق.م.)، هیشپ ـ رتپ، شاه ایلام برای آزادی از یوغ اکّد با بعضی از حکمرانان سرزمینهای مجاور متحد شد، ولی

ریموش، جانشین سارگون، در سال ۲۲۷۵ق.م. ایلامیها و متحدینشان را شکست داده، شوش را به تصرف درآورد. او ایلام را غارت کرد و تعدادی از مردم آن را به بردگی گرفت.

نخستین حکومت سه نفره که جزء اساسی نظم حکومتی ایلام بود، در زمان هیشپ ـ رتپ پدیدار شد. علاوه بر شاه دو زمامدار مقتدر دیگر که مرئوس شاه محسوب می‌شدند در حکومت بر ایلام سهیم بودند. این دو نفر برادر جوانتر شاه (نایب السلطنهٔ ایلام) و پسر شاه (حاکم شوش) بودند.

در سال ۲۲۴۳ ق.م. نرام ـ سین، شاه اکّد، با هیتَ شاه ایلام که تابع او بود پیمان اتحاد بست تا با استفاده از کمک نظامی ایلام با قوم گوتی که در کردستان کنونی به سر می‌بردند مقابله کند. برای سرکوب شورشیان در شمال غرب ایلام نیز سربازان ایلامی به نرام ـ سین کمک کردند.

در اواخر سلطنت هیتَ، کوتیک ـ اینشوشینک، نایب‌السلطنه ایلام، با اتحاد با سرزمین زَهر به اکّد حمله کرد. شاه اکّد در این زمان شر ـ کلی ـ شرّی بود که در مقابل نیروهای متحد مقاومت کرد و آنان را به عقب راند. هر چند این تهاجم به شکست اکّد نینجامید، از آن پس استقلال ایلام در سایهٔ قدرت نظامی کوتیک ـ اینشوشینک محرز شد.

کوتیک ـ اینشوشینک در سال ۲۲۰۳ق.م. به سلطنت رسید. او موفق به کسب استقلال ایلام از اکّد گردیده بود. در پی استقلال سیاسی ایلام، کوتیک ـ اینشوشینک برای زدودن کامل آثار تسلط گذشتهٔ بیگانگان به احیای تمایلات ملی در میان اتباع خود پرداخت. تجلی عمدهٔ این کوشش، استفاده از خط ترسیمی ایلامی بود. در طول سلطنت او مردم ایلام از استقلال سیاسی و فرهنگی برخوردار بودند، اما این استقلال با تهاجم گوتیها به ایلام خاتمه یافت. لازم است یادآوری کنیم که گوتیها درهزارهٔ سوم ق.م. در کردستان

کنونی به سر می‌بردند. این قوم در سال ۲۲۱۱ ق.م. با تهاجم به بین‌النهرین و تصرف قسمتی از این سرزمین، سلسلهٔ گوتی را در بین‌النهرین تشکیل دادند. گوتیها در سال ۲۱۸۳ ق.م. بر سرزمین ایلام تسلط یافتند و با پایان یافتن حاکمیت کوتیک ـ اینشوشینک، سلسلهٔ دوم اون نیز منقرض شد. گوتیها با برانداختن کوتیک ـ اینشوشینک بر سرزمین ایلام مسلط شدند. آنها در همین اوان بر سراسر بین‌النهرین نیز تسلط یافتند. سلطهٔ گوتیها بر ایلام تا سقوط سلسلهٔ گوتی در بین‌النهرین به طول انجامید. تنها اطلاعاتی که از وضعیت ایلام در دوره اول فترت در اختیار داریم به کتیبه‌هایی از گودِاَ (۲۱۴۱-۲۱۲۲ ق.م.)، حکمران سلسلهٔ دوم لگش، مربوط است. روی یکی از مجسمه‌هایش نوشته شده است: «شهر انشان را درایلام با اسلحه» تسخیر کرده است. همچنین روی استوانه‌ای ذکر کرده است که برای بازسازی یک معبد «ایلامیها از ایلام، شوشیها از شوش» به کمک اوآمدند. این امر نشان می‌دهد که در زمان سلطهٔ گوتیها، حکمرانان لگش که تابع گوتیها بودند به نمایندگی آنان حکومت ایلام را در دست داشتند.

دولت گوتی در سال ۲۱۲۰ ق.م. به وسیله اوتوخگل، شاه سلسلهٔ پنجم اوروک، منقرض شد و نواحی تحت حاکمیت آن، از جمله ایلام، تحت تسلط سلسلهٔ پنجم اوروک قرار گرفت. اوتوخگل نیز در سال ۲۱۱۳ ق.م. مغلوب اورنمّو، شاه سلسلهٔ سوم اور شد و به این ترتیب حاکمیت بر ایلام نیز به دست اور افتاد.

اوهرمرد

۱) هرمزد، اورمزد، اهورامزدا، خدا، ۲) ستارهٔ مشتری، ۳) نام روز اول هر ماه.

«هرمز یکی از نامهای مشتری است».

اویس ایلکانی

اویس دوم جلایر، متوفی ۸۲۴ ه. ق. از امرای کوچک سلسله سلاطین ایلکانی معروف به آل جلایر، پسر شاه ولد و تندو خاتون. وی در سال ۸۱۸، بعد از برادرش محمود ایلکانی به امارت نشست، و البته تا مادرش تندو خاتون حیات داشت، امارت واقعی با او بود. اویس در جنگ به قتل رسید و بعد از او برادرش محمد ایلکانی به حکومت رسید.

اویس جلایر

اویس اول ایلکانی، معروف به سلطان اویس یا شیخ اویس ۷۲۹ ـ ۷۷۶ ه. ق. ،دومین پادشاه از سلسلهٔ ایلکانی معروف به آل جلایر پسر و جانشین حسن ایلکانی. وی از دلشاد خاتون به‌دنیا آمد، و در ۷۵۷ در بغداد به‌جای پدر نشست.

اویسی

غلامعلی اویسی، فرزند غلامرضا، در سال ۱۲۹۷ در قم به‌دنیا آمد. او در سال ۱۳۱۵ دورهٔ شش ساله دبیرستان نظام مرکز و در سال ۱۳۱۷ دورهٔ دانشکده افسری را به پایان رساند.

اویسی در سالهای ۱۳۱۷ ـ ۱۳۳۱ در مشاغل گوناگون نظامی (فرماندهی گروهان و گردان و آموزشگاه گروهبانی لشکر ۲، ریاست شعبه بازرسی دژبان مرکز و فرماندهی هنگ ۵۲ دژبان) قرار داشت و در سال ۱۳۳۲ فرمانده هنگ ۱۶ تیپ کازرون بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، اویسی به دریافت نشان درجه ۲ رستاخیز نائل شد و به‌تدریج ترقی وی نیز در هرم دیوانسالاری نظامی آغاز گردید. او پس از طی دورهٔ دانشگاه جنگ در تهران و دورهٔ ستاد و فرماندهی در آمریکا، در سال ۱۳۳۹ به ریاست ستادگارد و در سال ۱۳۴۱ به فرماندهی لشکر یک گارد رسید و در



ارتشبد غلامعلی اویسی

همین سمت بود که به‌عنوان فرماندار نظامی تهران به قتل عام قیام کنندگان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ دست زد. او در سال ۱۳۴۸ فرماندهی ژاندارمری کل کشور و در سال ۱۳۵۱ فرماندهی نیروی زمینی ارتش را عهده‌دار بود. اویسی در جریان انقلاب اسلامی بار دیگر در سمت فرماندار نظامی تهران قرار گرفت و به علت موقعیتش در رأس نیروی زمینی فرمانداری نظامی سایر شهرها را نیز تحت کنترل داشت. او در دیماه ۱۳۵۷ به بهانه معالجه از ایران خارج شد و تقاضای بازنشستگی نمود.

اویسی از زمرهٔ نخستین افسران عالیرتبه متواری رژیم پهلوی بود که با سرمایهٔ سرویسهای اطلاعاتی غرب فعالیت تروریستی علیه نظام نوپای جمهوری اسلامی را از خاک عراق و ترکیه آغاز کرد. او در تاریخ ۱۳۶۲/۱۱/۱۸ توسط افراد ناشناسی در پاریس به قتل رسید.

اویغور

اویغورها، قوم آسیایی ترک نژاد، که اولین بار در قرن ۷ م. که در اطراف رود اورخون سکنی گزیدند و چندین شهر بنا کردند، که از جمله قراقوروم است. اویغورها به‌سرعت قلمرو خود را گسترش دادند. و در اوایل قرن هشتم تمام مغولستان را از دست سلسلهٔ تانگ خارج نموده مملکتی تأسیس کردند که

از ۷۴۵ تا ۸۵۶ دوام یافت.

اویغوری: ← **تقویم اویغوری**

اویماق

قبیله و طایفه‌ای در عهد تاتار. عنوان هر یک از دسته‌های مستقل و مجزای طوایف و قبایل. مثلاً در عهد سلطان ابوسعید بهادر، طوایف قره تتاریه به ۵۲ اویماق تقسیم می‌شده‌اند و در عهد صفویه عنوان هر یک از ۳۲ تیره‌ای که اتحادیهٔ آنها در عهد صفویه و تحت ریاست و ارشاد پادشاهی صفوی طبقهٔ نظامی قزلباش را تشکیل می‌داد اویماق نام داشت. از این تیره‌ها شانزده اویماق به سبب آنکه رؤسای آن در جانب راست شاه جای می‌گرفته‌اند، اویماقات راست، و شانزده اویماق که با یکدیگر در سمت چپ شاه می‌ایستاده‌اند، اویماقات چپ نام داشته‌اند. افراد یک اویماق با یکدیگر جز اشتراک در نام قبیله هیچ نسبت دیگر نداشته‌اند. لفظ اویماق در کتب عهد تیموریان به بعد به معنی قبیله و طایفه آمده است.

اهریمن

اهریمن، انگره‌مئینیو، مینوی خبیث نیرویی است که پدیدآورنده بدیهاست و در برابر اهورامزدا قرار گرفته است ولی سرانجام شکست یافته نابود می‌گردد. در اهریمن به‌صورتهای گوناگون: اهرمن، اهرن، اهریمن و اهریمه آمده است، «راهنمای بدیها باشد، چنانکه یزدان راهنمای نیکیهاست و شیطان و دیو را نیز گویند (برهان)».

اهورامزدا

خدای یکتا در دین زرتشت، مظهر همهٔ خیرها و خوبیها و در اوستا به معنی: سرور دانا خالق زمین و آسمان و آفریدگان. امشاسپندان و ایزدان نیز آفریده اویند. او عین قدرت و دانش،

منبع خیر و راستی و تقدس و تقوی است. هر یک از امشاسپندان مظهر یکی از صفات اهورمزد است. به‌هر یک از این مظاهر، پاسبانی و حفظ قسمتی از عالم هستی سپرده شده تا در امر آفریدگار جهان به‌کار پردازند. ایزدان نیز کارگزاران اهورامزدا به‌شما می‌آیند. اهورامزدا را در فارسی هرمزد یا اورمزد و هورمزد، هرمز و یا مزدا نیز گفته‌اند. ایرانیان باستان به‌عنوان تیرک، نخستین روز ماه را به‌نام خدای بزرگ خود نامیده‌اند.

اهورای

اهورا، اهورامزدا، خدا، سرور، خدایگان.

اهورای‌مزد

اهورامزدا، خدای بزرگ، سروردانا، اورمزد، هرمزد.

اهورای مزدیز

پرستنده اهورامزدا، مزداپرست، زرتشتی.

اَهونوَر

دعای اَهونوَر (Ahunvar) یا اَهونه وَئیریو (Ahunavairyo) مقدس‌ترین دعای زردشتی است که در آن «راستی» ستایش می‌شود. این دعا هستهٔ اصلی این دین به شمار می‌آید.

ایئریرشیانا: ← ایئریوشَیَنَ

ایاتکار زریران

یا یاتکار زریران [= یادگار زریر]، رساله‌ای حماسی و مذهبی، به زبان پهلوی، مشتمل بر قریب ۳۰۰۰ کلمه، که ظاهراً در حدود قرن ۶ ب. م. تدوین شده. مستشرق فرانسوی، بنونیست، در ۱۹۳۳ ثابت کرد که این رساله نظم است، و در زمان اشکانیان تصنیف گردیده، و در دوره‌ی ساسانیان تغییراتی در آن راه یافته و بوضع فعلی درآمده. ظاهراً کلماتی که برای توضیح و تفسیر

اشعار این منظومه آورده شده است وارد متن کتاب گردیده،و آن را از سیاقِ نظم دور کرده، و گویند این منظومه‌ی دوره اشکانیان، که اساس رسالهٔ فعلی یادگار زریران است، بتقلید و بر اثر منظومه‌ای که در دورهٔ هخامنشیان منظوم گردیده بوجود آمده. موضوع ایاتکار زریران جنگ میان ایرانیان و تورانیان (گشتاسب و ارجاسب) بر سر دین زردشت می‌باشد. پهلوان این داستان زریر، برادر و سپهسالار گشتاسب است، که به‌دست ویدرفش (vidarafs) جادو و کشته می‌شود، ولی پسر او بستور (bastavar) ویدرفش را به قتل می‌رساند، و ارجاسب به توران می‌گریزد. این رساله در ادب ایران تأثیر فراوان کرده است، و دقیقی (شاید با واسطه) از آن متأثر گردیده، و در شاهنامه (داستان نخستین جنگ گشتاسب با ارجاسب) این تأثیر نمایان است. این منظومه به فارسی ترجمه و در تهران طبع شده است.

ایاسریم

نام چهارمین گاهانبار است که پنج روز طول می‌کشد و از بیست و ششم مهرماه شروع می‌شود.

«چهارمین گهنبار را ایاسرم خوانند، موقع آن مهرماه و در روز انیران می‌باشد. در این روز گیاه آفریده شد».

ایاسریم گاه Ayasrim

به معنای بازگشت به خانه و به یادبود آفرینش گیاه در مهر ماه.

ایاغچی

به‌معنی جام دار و آبدار است، و ساقی خاص سلطان را در عهد مغول و حتی صفویه به این عنوان خوانده‌اند. به شربت‌دارخانه یا آبدارخانه، ایاغی‌خانه گفته می‌شده است. ایاغی در دستگاه قاآن مغول مقام مهمی بوده است، چنانکه یک چند یکی از پسران جوجی

دارای ایـن مـنصب بـوده است. الفـاظ ایـاغچی و ایـاغی‌خانه از لغت مـغولی ایاغه (جام شـراب) است کـه در تـرکی به‌صورت ایاغ و ایاق درآمده است.

ایبری‌ها

ایـبری‌ها هـمان گـرجـی‌ها هسـتند و سـرزمین گـرجسـتان پـیشتر ایـبری نـام داشـته است و در مـنابع یـونانی و رومی ـ لاتینی به هـمین نـام ثـبت شـده است.

ایدئوگرافی

یا مفهوم‌نویسی که نوعی خط بود و پس از خط تصویری به‌وجود آمد، بدین تـرتیب کـه حـروف یـا عـلامتی کـه می‌نوشتند دلالت بر کـلمه یـا مـفهومی می‌کرد. خط قدیم مصریها چنین بـود و در خـطوط سـومری و بـابلی و پـارسی قدیم، هر چند کـه خـط از ایـن مـرحـله گذشته و ترقی کرده، باز علاماتی هست که به کلمه‌ای دلالت می‌کند.

ایذه

ایذه یا ایذج یا ایذک که اکنون به‌نام مالمیر (مال‌آمیر) خـوانـده مـی‌شود، از نواحی بختیاری است. این شهر بر روی تپهٔ بزرگی بوده است. یاقوت و مقدسی و ابن خرداذبه از این شهر نام مـی‌برند. آتشکده‌ای هم در آن شهر بـوده کـه تـا زمان هارون‌الرشید فـروزان بـوده است. در این شهر پلی بر روی مسیلی بود که از عجایب بوده است. و گردابـی از سـنگ در این مکان موجود بوده که هر که در آن مـی‌افتاده آن‌قـدر چـرخ مـی‌خورده تـا مـی‌مرده است. ایـن شـهر در راه بـین اصفهان و اهواز بـوده است؛ کـرسی لر بزرگ، شـهر ایـذج بـوده کـه مـالمیرهم خوانده می‌شده است.

لسـترنج مـی‌نویسد: ایـذج بـه پـل سنگی بزرگی که در آن شهر روی کارون بسته بودند مـعروف بـود. پـل مـزبور را یاقوت از عجایب جـهان شـمرده است. این پـل کـه خـرابـه‌های آن هـنوز دیـده

می‌شود به‌نام مادر اردشیر بابکان «خره زاد» نامیده می‌شد. دو فرسنگ زیر این پل، گردابی بزرگ و سهمگین معروف به فم‌البواب یعنی دهان دروازه‌بان وجود داشت که در قرن چهارم هجری وزیر رکن‌الدوله دیلمی آن را مرمت کرد و کار آن دو سال به طول انجامید.

عروج یا شوسن به گفتهٔ بعضی از مورخان محل همان قصر شوسن مذکوردر تورات است که در ایذج بوده است.

لایارد عالم انگلیسی مدتی از عمر خود را در ایذه گذرانید. آثار بسیاری از زمان ساسانی و قدیمتر در مالمیر کشف شده است و این آثار بیشتر در غاری موسوم به شگفت سلمان و دژ «کول قره» به‌دست آمده است. مجسمه‌هایی نیز از تمدن دورهٔ یونانی و پارتی در اینجا کشف شده است.

ایران

ایران سرزمینی است که به‌مناسبت موقعیت جغرافیایی خویش، سنگ زیرین آسیا و مهد تمدن آسیا و جهان محسوب می‌شود؛ در کتاب وجه تسمیه شهرهای ایران آمده است که: «آزیا (آسیا) را مردم مشرق، آسیا تلفظ می‌کنند و آن اسم اقلیمی از اقالیم خمسهٔ کرهٔ ارضی می‌باشد و از چهار اقلیم دیگر وسیعتر و مهد نسبی نوع بشر و ظهور تمدن در آن از همه جا پیشتر شده بوده است. ایران که در نگارشهای مختلف از آن به نامهای:

«آئیریانم وَئِجُه»

«آئیریا»

«آیرین وئجه»

«آئیریه»

«آریان»

«ائبرین»

«ایران ویج»

«ایران ویژ»

«آریان ویژن»

«ایران شَتْر»

«اِران»

نام برده می‌شود و کلمهٔ آریا از نام جغرافیایی و سیاسی «آریا نام خشاترام» به معنی کشور ایران = ایرانشهر، انشقاق یافته است.

زردشتیان وطن نخستین خود را به‌نام «ایران ــ وئجه» یعنی وطن آرییاییها می‌نامند. استرابون کلمهٔ «آریانا» را برای سرزمین استعمال کرده است که تقریباً با آنچه امروز به‌نام «ایران» می‌نامیم، تفاوتی ندارد.

منابع اساطیر ایران

الف) منابع هندی به دلیل فرهنگ مشترکی که از دوران مهاجرت آریاییان به بعد میان هند و ایران وجود داشته است، آثار هندی باستان در بسیاری از موارد منبع مناسبی برای اساطیر ایران به شمار می‌آیند. این منابع عبارتند از:

۱. وداها. قدیمی‌ترین اثر هندی به زبان سانسکریت است و خود چهار کتاب را شامل می‌شود:

ریگ ودا. قدیمی‌ترین بخش وداهاست که آن را همردیف گاهان یا گاتهای اوستا دانسته‌اند. این کتاب مجموعه‌ای افزون بر هزار سرود است که سالیان متمادی به صورت شفاهی و سینه به سینه نقل شده و سپس به صورت نوشته درآمده است. سرودها و نیایشهای آن خطاب به خدایان دوران کهن آریایی است.

یا جور ودا. بیشتر کلام منثور است و دعاهایی را که در ریگ ودا آمده تکمیل می‌کند.

سامه‌ودا. سرودهایی است که برهمنان موقع قربانی و نیایش می‌خواندند.

اثروه ودا. مشتمل بر افسونها و وردهای سحر و جادوگری دوران باستانی هند است که از ترس و غضب و شهوت و نفرت و همچنین از دردهای جسمانی سخن می‌گوید و برای شفای بیماریها دعاهای فراوان دارد و در عین حال، صورت عملی طب قدیم را نیز نشان می‌دهد.

۲. اوپانیشادها. مجموعهٔ جدیدتر ادبیات ودایی و شامل دعاهاست.

۳. مهابهاراتا. این کتاب مربوط به خدایان دوران متأخرتر است.

۴. پورانا. این کتاب داستانهای باستانی را در بر دارد.

ب) منابع اوستایی کتاب اوستا که زبان آن جزء زبانهای دورهٔ باستانی ایران است و مدتها سینه به سینه نقل می‌شده، در دورهٔ ساسانی با تکیه بر آگاهیهای همهٔ موبدان و با خطی که در دورهٔ ساسانی بر مبنای خط پهلوی اختراع شده بود، تدوین یافته است. اوستای ساسانی شامل بیست و یک نسک (کتاب) بوده است که خود مختصرتر از اوستای دورهٔ باستانی است. اوستای موجود در حدود یک چهارم اوستای دورهٔ ساسانی و شامل پنج کتاب است.

۱. یسنها. مشتمل بر سرودها و دعاهای دینی است و هفتاد و دو «ها» (فصل) دارد. گاهان (گاتها یا گاثه‌ها) که باستانی‌ترین بخش اوستاست و آن را سروده‌های خود زردشت می‌دانند، هفده فصل از هفتاد و دو فصل یسنها را شامل می‌شود.

۲. ویسپرد. مجموعه‌ای از ملحقات یسنهاست و بیست و چهار کرده (فصل) دارد.

۳. یشتها. مشتمل بر سرودهایی خطاب به خدایان باستانی است. مجموعهٔ موجود این سرودها بیست و یک یشت است.

۴. وندیداد یا ویدیوداد. در اصل کتابی است مربوط به آیینهای عملی زندگی در کیش زردشتی، ولی مطالب اساطیری نیز در جای‌جای آن دیده می‌شود و شامل بیست و دو فرگرد (فصل) است.

۵. خرده اوستا. خلاصه‌ای از اوستای دورهٔ ساسانی و مجموعه‌ای از دعاها و نیایشهاست.

نیرنگستان و هیربدستان و بخشهای پراکنده دیگری نیز جزء منابع

اوستایی به شمار می‌آیند.

ج) **منابع مانوی** منابع مانوی شامل نوشته‌های مانی و پیروان اوست. اسطوره‌های متعلق به سه دورهٔ آفرینش از دیدگاه آیین مانوی و خدایان ودیوان مانوی در این منابع آمده است. کهنترین آثار مانوی در سدهٔ سوم و چهارم میلادی تدوین یافته است و آثار متأخر آن به قرن هفتم و هشتم میلادی تعلق دارد. این اسطوره‌ها در مواردی به شناخت نکاتی دربارهٔ اساطیر ایرانی کمک می‌کند.

د) **منابع پهلوی** گرچه تدوین و تألیف اغلب این منابع در حدود قرن ۳ه‍./۹م. به بعد انجام یافته است، سنت آنها متعلق به دورهٔ ساسانی است و حتی این آثار روایتهای بسیار قدیمی‌تری را نیز بازگو می‌کنند. از میان این منابع به چند اثر اشاره می‌کنیم.

۱. دینکرد. در اصل مشتمل بر نه کتاب بوده است. کتاب اول و دوم و بخشی از کتاب سوم از میان رفته است. کتابهای بازمانده پر از مطالب اسطوره‌ای است.

۲. بُنْدَهشن. به معنی آغاز آفرینش یا آفرینش اصلی است و تاریخ اساطیری و واقعی ایرانیان را از دورهٔ پیشدادیان تا رسیدن تا زیان در بردارد. مطالب جالب توجهی نیز دربارهٔ جغرافیای اساطیری به دست می‌دهد و دو روایت ایرانی (مفصل) و هندی (مختصر) از آن در دست است.

۳. گزیده‌های زادِسْپَرَم. دربارهٔ آفرینش، ظهور زردشت و رستاخیز و پایان جهان مطالبی دارد.

۴. روایات پهلوی. شرحی از آداب و رسوم و آیینهای دینی است یا مطالبی مربوط به آفرینش آسمان و داستانهایی دربارهٔ شخصیتهای اساطیری مانند جمشید، گرشاسب، مشیه و مشاینه. دادِستان مینوی خرد، زند و هومن‌یسن، دادِستان دینیک و ترجمه و تفسیرهای

اوستا به زبان پهلوی و... نیز جزء کتب و منابع پهلوی محسوب می‌شوند.

ه) منابع عربی و فارسی منابع عربی و تاریخهای نوشته شده به زبان عربی در سده‌های نخستین پس از اسلام و همچنین نوشته‌هایی که از این دوران به زبان فارسی موجود است و همگی براساس خداینامه یا روایتهای کتبی و شفاهی تدوین یافته است، مطالب باارزش و قابل استفاده‌ای دربارهٔ روایتها و سنتهای باستانی بخصوص در دورهٔ ساسانی به دست می‌دهند.

شاهنامه. شاهنامه منبع اصلی روایتهای اساطیری و حماسی ایران به زبان فارسی به شمار می‌آید که براساس خداینامه سروده شده است. همچنین می‌توان در شاهنامه روایتهای سینه به سینه حفظ شده و سنتهای شفاهی را که از قول «دهقان» نقل می‌شود ملاحظه کرد. ویژگی شاهنامه این است که روایتهای گوناگون را با هم تلفیق می‌کند و قهرمانانی در آن دیده می‌شوند که در اوستا و منابع پهلوی ناشناخته‌اند. به عبارت دیگر روایتهای ملی ایرانی در دورهٔ متأخر ساسانی در راه تکامل و توسعه سیر می‌کرد و در شاهنامهٔ فردوسی به صورت کنونی خود رسید.

منابع فارسی زردشتی. منابع فارسی زردشتی عبارت از آثاری است که زردشتیان در دوره‌های اسلامی به فارسی نوشته‌اند و در آنها نشانه‌های فراوانی از سنتها و آیینهای مربوط به ایران باستان می‌توان یافت، از قبیل کتاب صد در نثر، صد در بندهش و روایات داراب هرمزدیار.

و) نگاره‌ها نگاره‌های بازمانده از دوران هخامنشی، اشکانی و ساسانی بر دیواره‌ها و روی مهرها و سکه‌ها و ظرفها که تصویرهایی از خدایان و قهرمانان گذشته را منعکس می‌کنند با تفسیرهایی که در مورد آنها می‌شود، می‌توانند راهگشای مطالب اسطوره‌ای باشند.

ز) نوشته‌های مورخان غیرایرانی

نوشته‌های تاریخ‌نویسانی چون هرودوت، کتزیاس و پلوتارک و همچنین منابع ارمنی و منابع سریانی نیز می‌توانند در مواردی در تدوین اسطوره‌های ایرانی مفید باشند.

ایران آسان کرت‌کوات

ایران آسان کرت‌کوات یعنی شهر قباد که ایران را امن کرد، یکی از استانهای سواد که در نزدیکی موصل بود و به امر قباد پسر پیروز بنا شد.

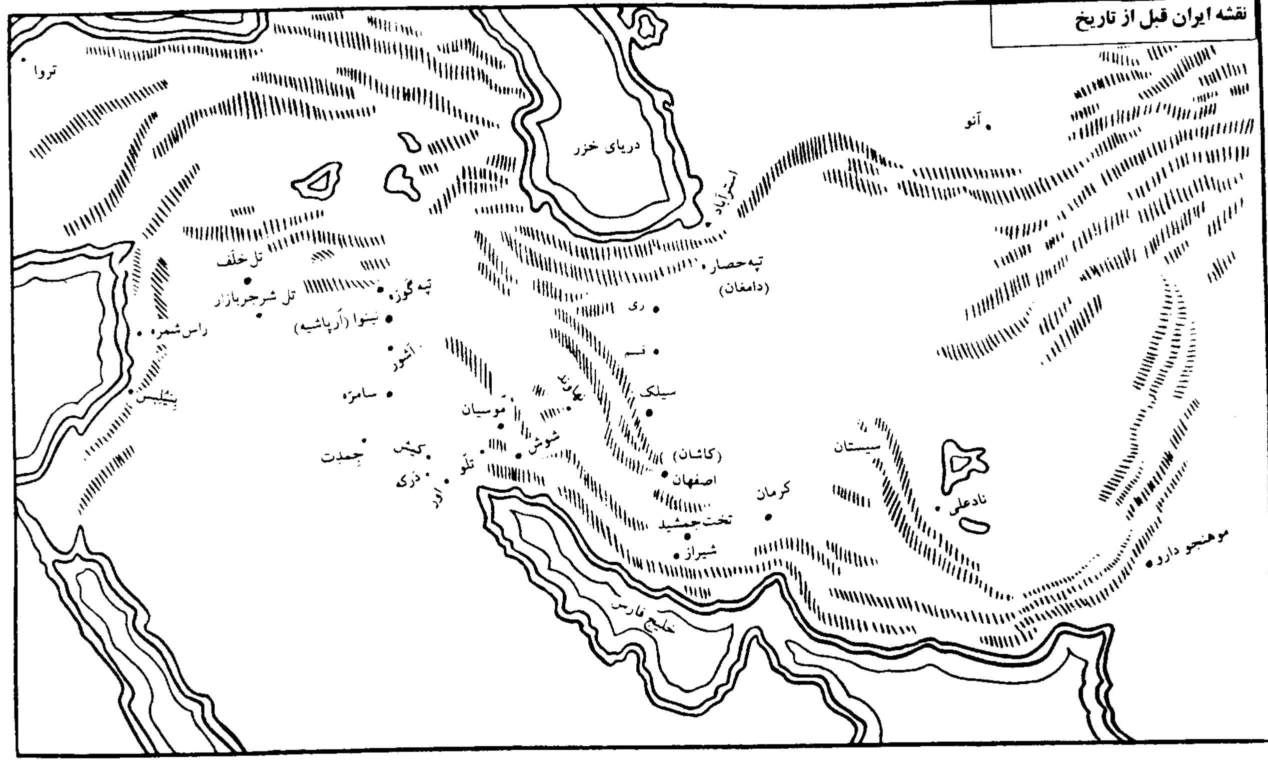
ایران باستان

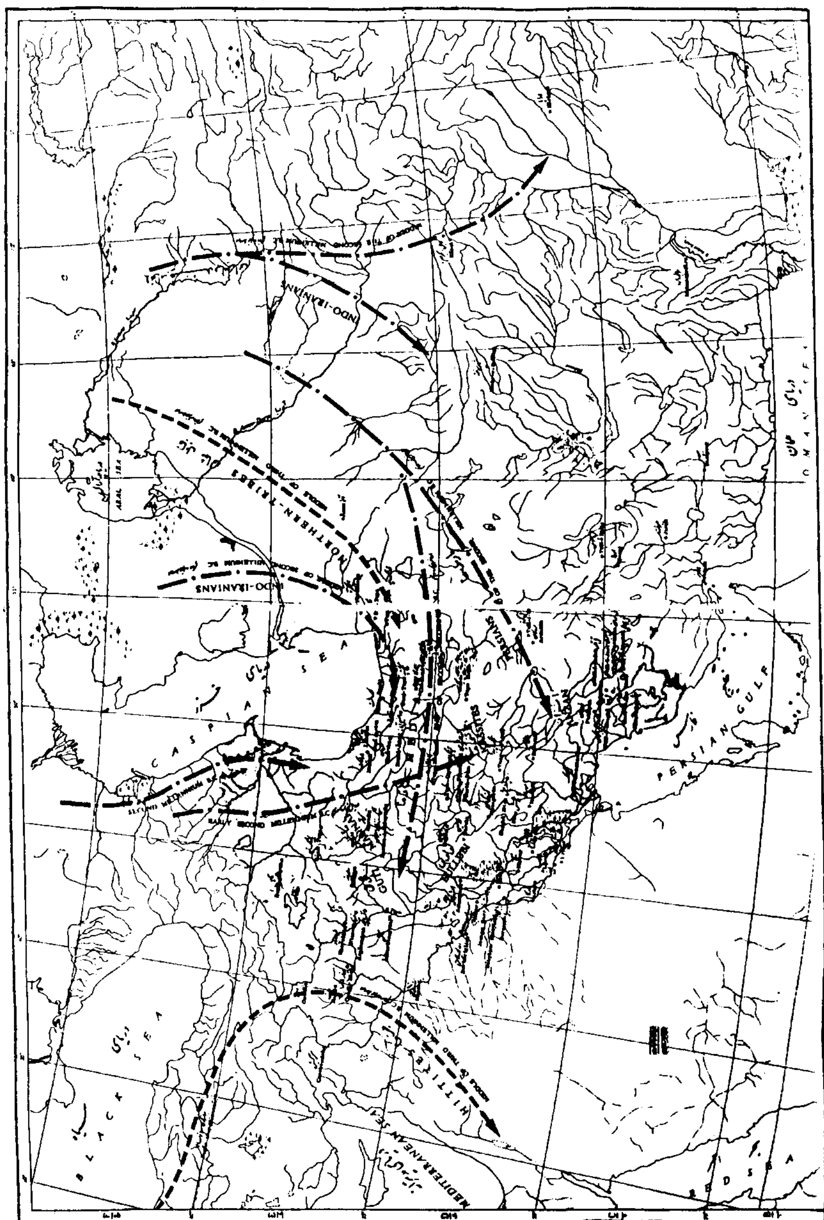
محدوده‌ای که از شمال به دریای خزر و از جنوب به خلیج فارس و دریای عمان و از غرب به سرزمین باستانی بین‌النهرین و از شرق تا جلگه‌های سند قرار داشت و تمدنهای کهن را در خود جای داده است. وسعت این سرزمین و ارتباطهای متفاوت و قابل توجه آن، این امکان را داده است که این منطقهٔ وسیع، نمایانگر تاریخ و فرهنگ ملل مختلفی باشد.

ایران باستان «جغرافیای تاریخی»

ایرانیان و هندیان پیش از آنکه در سرزمین ایران و هند سکنی گزینند با یکدیگر می‌زیستند. عصر با هم‌زیستی ایرانیان و وداییان را بنا به کتاب ودا که قدیمیترین کتابهای آریایی است عصر ودایی گویند. قدیمیترین قسمت کتاب ودا «ریگ ودا» نام دارد. ریگ ودا در عصری سروده شده که آریاهای ایرانی و هندی با هم می‌زیستند و یا تازه از هم جدا شده بودند. در ریگ‌ودا به مسکن اصلی آریاهای ایرانی و هندی اشاره شده و از آن به آریا ورته Aryavarta (یعنیَ چراگاههای آریاها) یاد گردیده است.

پس از آنکه آریاهای ایرانی از هم نژادهای هندی خود جدا شده و به سوی مغرب رفتند، آریاهای هندی نیز


نقشه ایران قبل از تاریخ
تروا
دریای خزر
استرآباد
تپه حصار
(دامغان)
آنو
تل حلف
تپه گورَه
تل شرجرباز
نینوا (آرپاشیه)
راس شمره
آشور
سامرّه
بیبلس
ری
قم
سیلک
موسیان
شوش
کیش
جمدت
ذری
تلو
اور
(کاشان)
اصفهان
تخت جمشید
شیراز
کرمان
سیستان
نادعلی
موهنجو دارو
خلیج فارس



ایران در هزارۀ سوم و دوم پیش از میلاد

از آنجا به سوی جنوب آمده و از رود سند گذشته در سرزمین هند مسکن گزیدند. نام سرزمین اصلی آریاهای ایرانی در مغرب در کتاب اوستا ائریاناوئجا Aeryana Vaeja (ایران ویج) آمده است که بیشتر خاورشناسان، این سرزمین را در مشرق ایران و بعضی در خوارزم قدیم دانسته‌اند. بنابه بند سوم و چهارم وندیداد که یکی از بخشهای پنجگانهٔ اوستا است ائریاناوئجا جایی بوده که رود «وانگوهی» و «دایی‌تیک» Daitik و «داراگا» Daraga از آن می‌گذشت. یکی از کوههای آن سرزمین «کندراس» Kondras یاد شده است.

محققان معاصر، رود «وانگوهی درای‌تا» Vanguhi Draita را با اکسوس یا جیحون یکی می‌دانند و گویند تا عصر ساسانی کلمهٔ وانگوهی به شکل پهلوی خود «وه» Veh در مورد جیحون به‌کار می‌رفته است. رودخانهٔ دوم که در بندهش آمده همان دراگا است که آن را با رودخانهٔ «زرافشان» امروزی یا به احتمال قویتر با رود سیحون که به قول سرپرسی سایکس در قدیم «آرانگ» گفته می‌شده در اوستا «رنگه» Rangha تطبیق می‌کند. بنابراین ایران ویج در سرزمین بین سیحون و جیحون و دامنه‌های جبال هندوکش واقع بوده است. بنا به تحقیقات «گیگر» آلمانی و کشفیاتی که در نیمهٔ قرن اخیر در ازبکستان نزدیک سمرقند به عمل آمده علمای مزبور محل ایران ویج را در فرغانهٔ علیا دانسته‌اند. بعضی از دانشمندان تاریخ، این مهاجرت را در حدود ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد می‌دانند. راجع به اینکه آریاها پس از ورود به فلات ایران چگونه منتشر شده‌اند بنابه نوشتهٔ وندیداد این ممالک شانزده‌گانه خط سیر آنها بوده است:

۱ - ائیریان وئجه، ۲ - سوغده (سغد)، ۳ - مورو (مرو)، ۴ - باخذی (باختر)، ۵ - نیسایه (در حوالی سرخس - یا نیشابور)، ۶ - هرای وه (هرات)، ۷ - وای کرته (کابل)، ۸ - اوروه (طوس یا

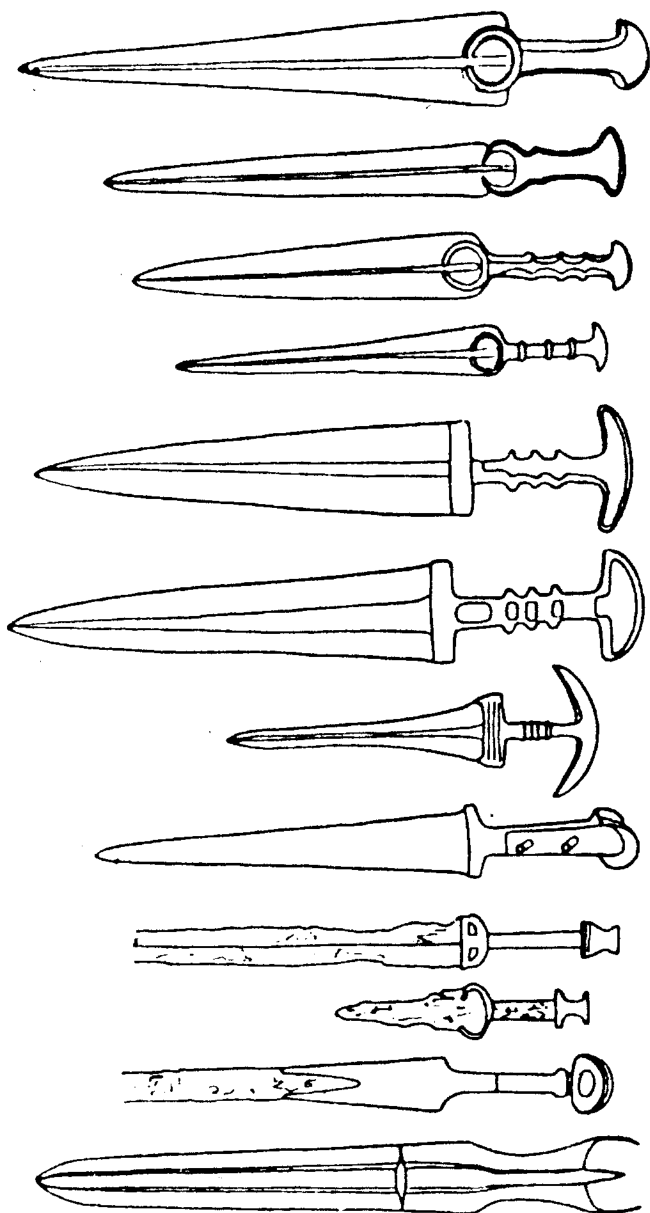
غزنه)، ۹ ـ وهرگان (گرگان)، ۱۰ ـ هرهواتی (رخج در جنوب افغانستان)، ۱۱ ـ ای تومنت (وادی هیرمند)، ۱۲ ـ رگه (ری) ۱۳ ـ شخره یا چخره (شاهرود)، ۱۴ ـ ورنه (صفحهٔ البرز یا خوار)، ۱۵ ـ هپته هندو (پنجاب هند)، ۱۶ ـ ولایاتی که در کنار رود رنگه واقع بوده است.

ایران باستان «مردم‌شناسی»

هرودوت می‌نویسد: «ایرانیان ساکن مملکتی هستند که تا دریای اریتره Erythraeah یا دریای جنوبی امتداد دارد. در بالای آنان در سمت شمال مادها هستند و آن سوی مادها ساسپیرابها Saspeirians هستند و آن سوی آنان کولچی‌ها Colchians که به دریای شمالی (دریای سیاه) می‌رسند. این چهار ملت همه ناحیه را از یک دریا به دریای دیگر پر کرده‌اند».

در مورد قبایل، هرودوت می‌گوید: «... ملت ایران از قبایل بسیار تشکیل یافته است. آنهایی را که کوروش جمع‌آوری و به طغیان علیه مادها واداشت قبایل عمده بودند که همهٔ قبایل دیگر به آنها بستگی دارند. اینها عبارتند از پاسارگاده‌ها، مرافی‌ها Marphians و ماسپی‌ها Maspian و از بین آنها پاسارگاده‌ها از همه شریفترند. هخامنشی‌ها که سلاطین ایران از آنها هستند یکی از طایفه‌های آن قبیله است. قبایل دیگر ایران عبارتند از: پنتیاله‌ها Panthialacans ، در وسیائه‌ها Derusiaeans ، جرمانی‌ها Germanians که به کشاورزی اشتغال داشتند و دانها Daans ، ماردیانها Mardians ، دروپیک‌ها Dropicans و ساگاریت‌ها Sagartians که بادیه‌نشین بودند».

لارنس یادداشت زیر را دربارهٔ مطلب بالا نوشته است: «قبایل ایران مانند قبایل سایر اقوام مشرق زمین دائماً در حال انحلال و تشکیل بودند. از جمله گزنفون تعداد قبایل را به جای ده، دوازده ذکر کرده است. و دسته‌های



نمونه‌های مختلف خنجرهای ایران مربوط به اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول قبل از میلاد

(Medvedskaya, 1982)

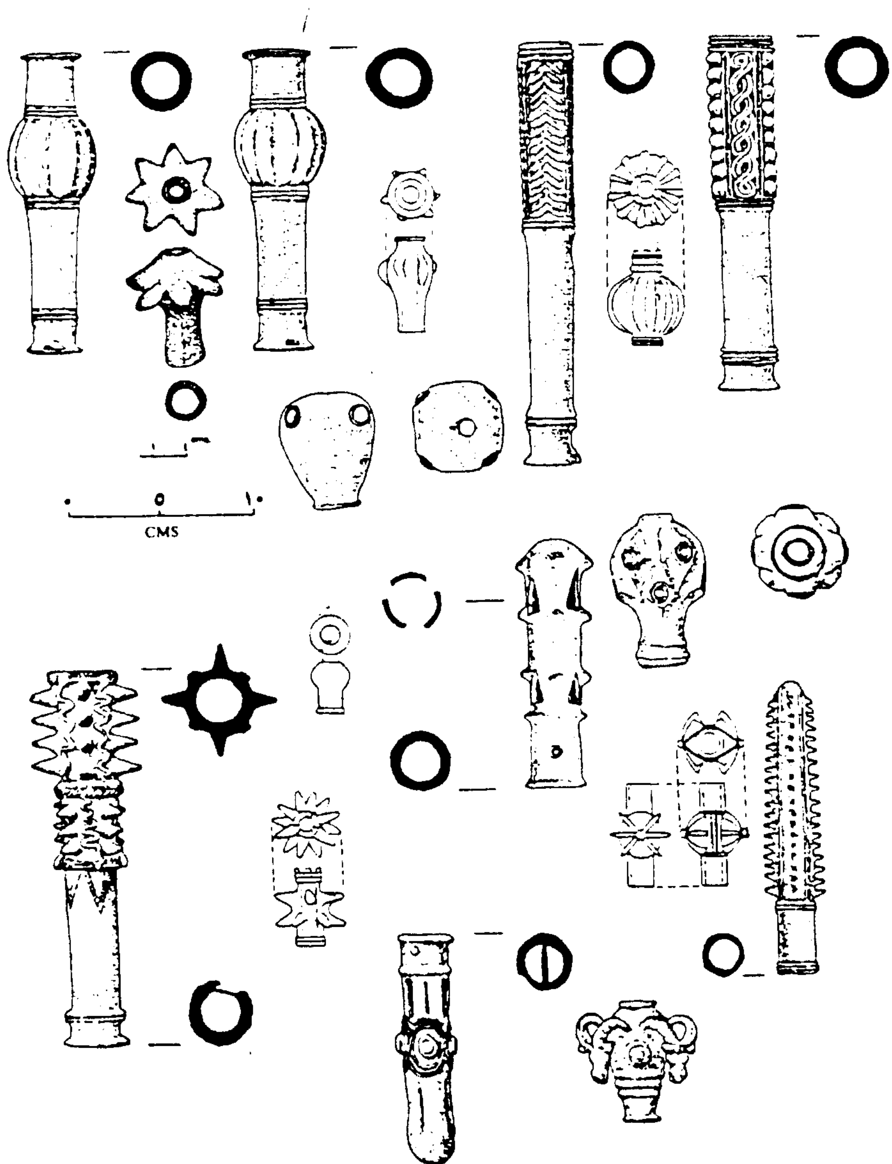
جداگانهٔ بعضی از این قبایل بعدها در همهٔ نقاط خاورمیانه پیدا شد.

بعضی از رؤسای قبایل در دربار هخامنشی مقام عمده داشتند و خود قبایل در آن موقع دارای درجه و امتیازات معمول بودند. ساگاریت‌ها یگانه قبیله‌ای هستند که در بین اقوام خراجگذار، نام آنها برده شده است. این عده شاید رشته جداگانه‌ای بوده‌اند ولی احتمال می‌رود که قبایل بدوی از دادن خراج معاف نبودند.

یونانیان پازارگاد را پاسارگاد نیز خوانده‌اند و این نامی است که بعداً به یکی از قبایل کارمانیا اطلاق شده است.

پایتخت کوروش در هفتاد میلی شمال شرقی شیراز بهمین نام خوانده میشد و معلوم نیست یونانیان در تصور اینکه قبیله‌ای باین نام وجود داشته اشتباه نکرده باشند. داریوش خود را پارسا یعنی ایرانی خالص می‌خواند و ممکن است که نام صحیح قبیله باشد.

دانها Daans یا دهانه‌ها در نقاط دیگر ایران مخصوصاً در مشرق دریای خزر وجود داشتند. این نام به‌صورت ایرانی آن در اوستا «دها» آورده شده که ممکن است چیزی شبیه بربری معنی داشته به شرط آنکه از کلمه داهیو یعنی ده مشتق شده باشد (کتاب کریستینسن ص ۲۱۷ و ۲۳۶). ماردیها نیز نام زشتی داشتند زیرا کلمه ماردا را می‌توان اراذل ترجمه‌کرد و این نام در جاهای دیگر نیز دیده شده است. در واقع معلوم نیست آیا کلمهٔ «دهایا» یا «ماردیها» معنی نژادی داشته یا نه. پادشاهان هخامنشی به ماردیها یا آماردیها در شمال ایران (نزدیک تهران) مقرری می‌دادند تا باعث اغتشاش نشوند و دانها را «قبیلهٔ جنگجو که دارای مراسم و آداب زننده بودند خوانده‌اند» در کوهستان غارهایی می‌کنند و خود و زنها و اطفال خود را در آن مدفون می‌سازند. از گوشت گله یا حیوانات وحشی تغذیه می‌کنند. زنان آنان از مردان ظریف‌تر و لطیف‌تر نیستند. موی آنها پشمالو و لباس آنها



نمونه‌هایی از سرگرزهای فلزی ایران در اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول قبل از میلاد

(Moorey, 1971; Muscarella, 1989; Talai, 1984)

بزانو نمی‌رسد، پیشانی را با فلاخن و زنجیر می‌بندند و از اسلحه آلت زینت می‌سازند.

بطلمیوس می‌گوید دریبیس‌ها Dribyces در کنار دریای خزر بودند در حالی که دربیکاها Derbiccac یا Derbices یا Terlissi در مشرق ترکستان زندگی می‌کردند این اسامی ممکن است از کلمهٔ دریگویا دریوی ایرانی آمده باشد که معنی آن بیچاره است و ممکن است به همه‌گونه نژادی اطلاق شود.

در زبان فارسی باستان ساگاریت‌ها را آساگارتا Acagarta نوشته‌اند که ممکن است معنی آن «سرزمین غارها» باشد و ممکن است بموطن عشایری شمال کوه زاگرس اطلاق شود. عدهٔ دیگری از ساگاریت‌ها در حوالی مرکز ایران جدید زندگی می‌کردند و اینها قبایلی بودند که مانند مردم جنوب شرقی ایران مالیات می‌دادند.

در حدود ۳۶۰ میلادی ـ آمیانوس مارسلینوس Ammianus Marcellinus شرح زیر را از ایرانیان همزمان خود می‌دهد: «تقریباً همه دارای جثهٔ کوچک و رنگ گندم‌گون با رخسار رنگ‌پریده هستند. قیافهٔ خشمگین با چشمانی مانند چشمان بز و ابروان پیوسته و هلالی و ریش آراسته و موی بلند دارند... چنان شل قدم برمی‌دارند و چنان با راحتی و آزادی حرکت می‌کنند که تصور می‌رود زن صفت باشند اگرچه از دور مهیب بنظر می‌رسند. کلمات تو خالی فراوان دارند و خودسرانه و سبعانه سخن می‌گویند. حرف بزرگ می‌زنند و مغرور و رام نشدنی هستند در کامیابی و در سختی هر دو بسیار تهدیدآمیزند. مکار و پرمدعا و بی‌رحم می‌باشند و بر بردگان خود و همهٔ مردم پست عامه قدرت مرگ و زندگی اعمال می‌کنند.

در دورهٔ آسوریها قوم کوچکی به‌نام اسمیت زیکیرتو Semiteszikirtu در پارسوآ Pars ua در زاگرس شمالی سکنی داشتند ولی ارتباط بین این قوم و آساگارتا را نمی‌توان به‌درستی معین

کرد. این اسامی را با کردها نیز ارتباط داده‌اند که در یونانی و لاتینی با گرد Kord-Gord شروع می‌شود.

کرتیها Cyrtians که طبق گفتهٔ استرابون کنار دریای خزر و در میان ایرانیان می‌زیسته‌اند به‌عنوان کرد شناخته شده‌اند.

جرج راولینسون خصوصیات کلی جسمانی نژاد باستانی آریاها را از روی مجسمه‌های پادشاهان هخامنشی بطریق زیر شرح می‌دهد: هیکلی بلند و خوش اندام و باوقار و قیافهٔ خوشگل و جذاب که اغلب شبیه قیافه یونانی‌ها است. دکتر پریچارد در تاریخ طبیعی بشر ص ۱۷۳ راجع به این نوع، چنین اظهار عقیده می‌کند: «محیط مرعی صورت و قیافه در اینجا کاملاً یونانی نیست ولی باوقار و شریف است. اگر سیما وحالت صورت با روح و قریحه نیست ولی خردمندانه و دارای نشانهٔ عقل و فکر است. شکل سر کاملاً هند و اروپایی و هیچ گونه اثری از تاتارها و مغول در آن دیده نمی‌شود، پیشانی صاف و بلند و بینی در همان خط و بلند و خوش ترکیب و گاهی عقابی شکل است. لب بالا کوتاه و اغلب با سبیل پوشیده شده و چانه گرد و معمولاً با ریش پوشیده شده است. ظاهراً موی تن آنها فراوان بود و به آن افتخار می‌کردند... از زنان ماد روی حجاریها نمونه‌ای دیده نمی‌شود ولی گزنفون می‌گوید که آنها بلند قد و زیبا بودند.

بلیو می‌نویسد «اقوام عمده که ساکنین افغانستان را تشکیل می‌دهند عبارتند از پاتانها ـ قلزاییها ـ تاجیک‌ها و هزاره. بغیر از آنها اقوام کوچکتر دیگری نیز وجود دارند که عبارتند از چهار آیمک که در مرز غربی در حدود هرات ساکنند و ازبک‌ها که در سواحل جنوبی سیحون و کافرها که در نواحی جنوب کوه هندوکش سکنی دارند.»

وی ادامه داده و می‌گوید که «به موجب روایات، این قوم (افغانها) را بخت نصر در موقعی که در سوریه

سکنی داشتند به اسارت درآورد و آنان را در نقاط مختلف ماد و پارس پخش کرد. در ادوار بعد، از این نقاط بسوی مشرق و نواحی کوهستانی «گور» مهاجرت کردند و در آنجا اقوام مجاور آنانرا «بنی‌افغان» و «بنی اسرائیل» می‌نامیدند. برای تأیید این نظریه گواهی عزرای نبی را نقل می‌کنیم که گفته است ده قبیله اسرائیل که به اسارت برده شدند بعدها فرار کردند و به ناحیهٔ ارسارث Arsareth پناه بردند. از قرار معلوم این محل با هزارهٔ فعلی که «گور» قسمتی از آن است یکسان است.

بلیو می‌گوید: «تاجیکها یا پارسیوانها قسمت عمده و عدهٔ زیادی از ساکنین افغانستان را تشکیل می‌دهند و از حیث زبان و حکومت داخلی و آداب و رسوم با افغانها فرق دارند. اینها نماینده اولاد ساکنین ایرانی این کشور می‌باشند، در حالی که افغانها از اولاد ساکنین هندی افغانستان هستند. کلمه تاجیک را باید نام باستانی و قدیمی روستایی یا زارع ایرانی دانست. این کلمه در حقیقت در اصل فارسی است و مختص و محدود به نواحی است که در قدیم تحت حاکمیت ایران بودند و به همین جهت در هندوستان با این کلمه مواجه نمی‌شویم در حالی که در ترکستان به‌کار برده می‌شود. تاجیکها در ناحیهٔ بزرگی در افغانستان که از هرات تا خیبر و از قندهار تا سیحون و حتی کاشغر ممتد است سکنی دارند و کلمه تاجیک در این ایام به‌طور کلی به همهٔ مردم فارسی زبان آن کشور غیر از هزاره و افغان و سید اطلاق می‌شود. از جمله مردم نژادهای هندی در کوهپایه‌های جنوبی هندوکش که بدین اسلام گراییده‌اند و علاوه بر زبان بومی خود به فارسی نیز سخن می‌گویند معمولاً تاجیک نامیده می‌شوند؛ ساکنین ایرانی بدخشان و دره‌های کوهستانی آن نیز تاجیک خوانده می‌شوند».

بلیو نمی‌تواند تصمیم بگیرد در چه دوره‌ای افغانهای «گور» پیش آمده و در

ناحیهٔ قندهار که نام خود را به آن دادند مستقر گردیدند و می‌گوید «از نوشته‌های مورخین اولیه دورهٔ اسلامی چنین به نظر می‌رسد که در قرن اول هجری یعنی قرن هفتم و هشتم میلادی ایالت سیستان مقر سکونت یکی از اقوام هندی بود. در آن موقع حدود مرزی ایالت سیستان خیلی وسیع‌تر از حدود استان فعلی بود و نه بندان و دشت نومید در سمت مغرب و از دره‌های رودخانه‌های هیرمند و ارغنداب در سمت شمال و جبال خواجه عمران و صحرای بلوچستان در سمت جنوب. سیستان در حقیقت شمال نواحی بوده که یونانیان قدیم آنها را درانگیانا Drangiana و اراکوسیا Arachosia می‌خواندند. ناحیه اولی بعدها از روی کلمهٔ ساکاسیتیان Saka Seythian، سجستان خوانده شد و ساگاسیت‌ها در قرن اول میلادی آن را اشغال کردند و ناحیه دوم بعدها قندهار نامیده شد زیرا مردم موسوم به گندهارا در زمان بعد از حمله یونانیان، آن محل را بتصرف خود درآوردند.

«محتمل است که در طی لشکرکشی‌های مکرر اعراب از ایران به ناحیه سند انواع مختلف نژادهای جدید به ناحیهٔ جنوبی کشور امروزی افغانستان آورده شدند و در توزیع و پخش ساکنین آن ناحیه تغییرات عمده به عمل آمده است».

بلیو معتقد است که «کلمه خلیج به معنی شمشیر است و خلیچی یعنی شمشیر زن و طبق رسم ترک‌ها قبیله را در اثر یکی از خصایص فردی آن نام می‌گذاردند.

بلیو متذکر می‌شود که «قلجایی» که جمع آن قلجی است یا قلزیی قومی هستند کثیر و پراکنده که از جلال‌آباد در مشرق تا کلات قلجی در مغرب ساکنند وکوهپایه‌های سفیدکوه و سلیمان‌کوه و گل کوه (مغرب غزنه) را نیز اشغال کرده‌اند».

بلیو می‌گوید: «در اوایل قرن

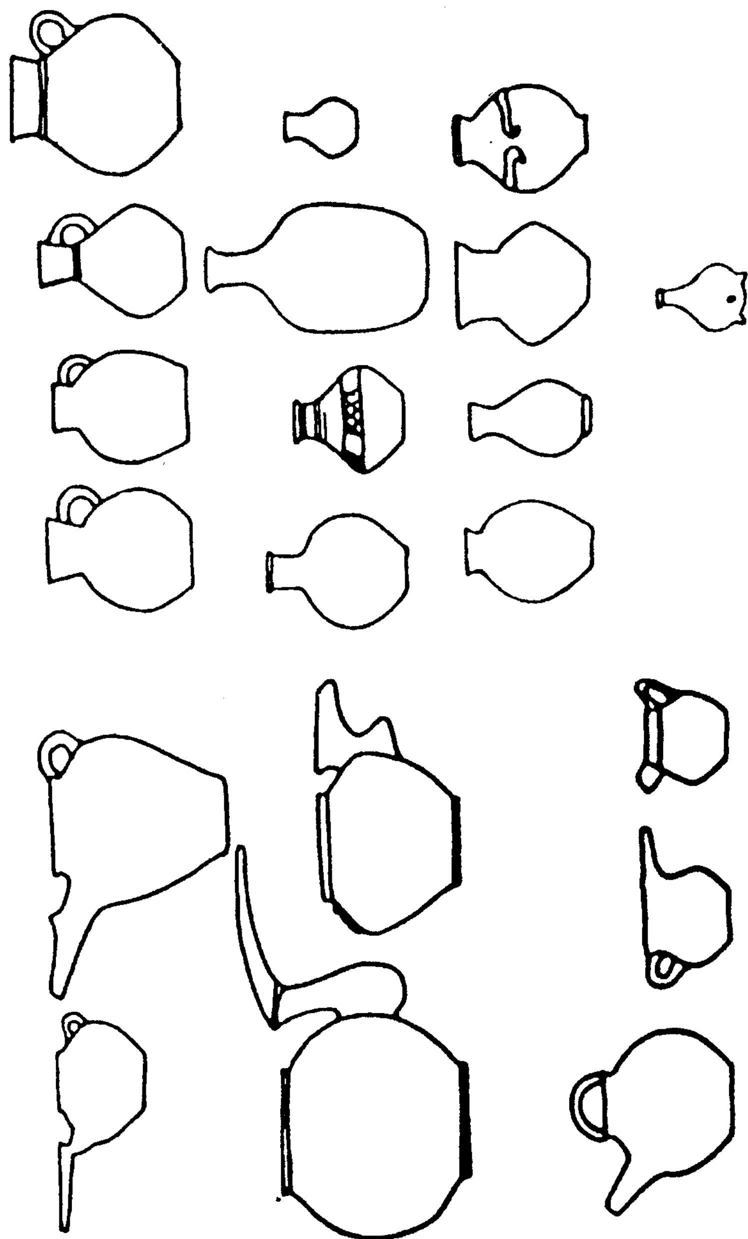
گـذشته، افـغانستان کـه در آن زمـان خراسان نامیده می‌شد (کلمهٔ فارسی که به ناحیهٔ مشرق ایـران اطـلاق مـی‌شود) به‌طور مساوی بین امپراتـوری مـغول و امپراتوری ایران تقسیم شده بود، یـا بـه عبارت دیگر غـزنه و کـابل بـه مـغول و هرات و قندهار بایران تعلق داشت.»

ایران در دوره پارینه سنگی جدید

از ویـــژگیهای دوره پـارینه‌سنگی جدید تنوع ادوات سنگی و علاوه بر این تأثیر عوامل بومی و مـنطقه‌ای در نـحوه ساخت ابزارهاست. آغاز این دوره را در ایران، به‌ویژه منطقه زاگـرس، از حـدود نزدیک به چهل هزار سال پیش تـخمین زده‌انـــد. آثـار مـتعلق بـه ایـن دوره «بردوستین» نیز نامیده می‌شود که نام آن از یکی از ارتفاعات فرعی زاگرس به نام «بـردوست» واقـع در کـردستان عـراق گرفته شده است. این آثـار از غـار خـر واقع در نزدیکی کرمانشاه به‌دست آمده است. بقایای باستانی متعلق به این دوره در غار مزبور حدود یک متر ضـخامت دارد.

ایران در دوره پارینه سنگی قدیم

به درستی معلوم نیست که ایران، با مرزهای سیاسی مشخص کنونی، از چه زمانی برای زندگی و استفاده از امکانات طبیعی غذایی آن مورد توجه انسان قرار گرفته است. قدیمترین آثار به‌دست آمده متعلق به حـدود صـد هـزار سـال پـیش است و به این عـلت دوره پـارینه‌سنگی قـدیم در ایـران از هـمین زمـان آغـاز مـــی‌شود. مـطالعات انســان‌شناختی و باستان‌شناختی مربوط به دورهٔ سنگ در ایــران بســیار جـدید و مـحدود است. اطـــلاعات مـــوجود دربـــارهٔ دوره پارینه‌سنگی قدیم ایران نیز بسیار اندک است و گزارشهای ارائـه شـده از طـرف دانشمندان در این زمینه از حد خبرنامه یا مقالات کوتاه اخباری تجاوز نمی‌کند. براساس این اطلاعات، وجود آثار دوره پارینه‌سنگی قدیم در سه محل گـزارش شده است:



ظروف سفالی عصر آهن I

۱. خراسان. دو باستان‌شناس به نامهای آریایی و تیبو در نزدیکی روستای بقبقو در کنار آبراه خشک کشف رود در شمال شرقی مشهد، حدود ۶۰ عدد ادوات سنگی به دست آوردند. به عقیده آنان در این ناحیه در اوایل دوره پله‌ایستوسین در دوران چهارم زمین‌شناسی، دریاچه‌ای وجود داشته که به‌تدریج خشک شده است.

۲. بلوچستان. هیوم در منطقه لدیز بلوچستان ادوات سنگی‌ای را کشف کرد که به دوره پارینه سنگی قدیم تعلق داشتند.

۳. آذربایجان شرقی. هندکوروس در منطقه بین تبریز و میانه و مراغه نمونه‌هایی از دست‌افزارهای سنگی متعلق به دوره پارینه‌سنگی قدیم را به دست آورد.

علاوه بر این مناطق در لرستان، نزدیکی خرم‌آباد، و کرمانشاه نیز نمونه‌هایی از دست‌افزارهای سنگی این دوران به دست آمده است. آثار به‌دست آمده در این مناطق در نتیجه بررسیهای سطحی پیدا شده است، به همین دلیل درباره انسانهای این دوره و محل زندگی آنان اطلاعی در دست نیست. با اینکه در حال حاضر اطلاعات ما درباره فرهنگ دوره پارینه‌سنگی قدیم در ایران به چگونگی بخشی از تکنولوژی سنگ آنها محدود است، در اینکه ایران از معدود مناطقی است که آثار دوره پارینه‌سنگی قدیم از آن به‌دست آمده است شکی نیست.

ایران در دوره پارینه سنگی میانه

آثار دوره پارینه‌سنگی میانه در ایران از مناطق مختلفی به دست آمده است. اغلب این آثار از منطقه زاگرس به دست آمده که قدمت آنها به حدود ۶۰ هزار سال پیش می‌رسد. ساکنان منطقه زاگرس برای سرپناه از غارها و پناهگاههای سنگی طبیعی استفاده می‌کردند. در فاصله سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۵ در نزدیکی خرم‌آباد در غارهای

کُنْجی و قَمَری و پناهگاه سنگی ارژنه (ارجنه) در سطحی محدود جِغرافیاتی انجام گرفت که قدمت آثار به‌دست آمده از آنجا حدود چهل هزار سال پیش تعیین شده است. در سال ۱۹۴۹ کارلتون استانکی کن در حفاری غار بیستون در نزدیکی کرمانشاه قطعه‌ای از استخوان بازوی انسانی را به دست آورد. این قطعه تنها نمونه از بقایای اسکلت انسان دوره پارینه‌سنگی میانه است که در ایران یافت شده است.

در ایران از بیش از بیست محل باستانی دیگر نیز آثار دوره پارینه‌سنگی میانه به‌دست آمده است. پایان این دوره (دورهٔ پارینه سنگی میانه) را حدود چهل هزار سال پیش تعیین کرده‌اند.

ایران در دوره تولید غذا و استقرار در روستاها

در این دوره، انسان نیازهای غذایی خود را از طریق جمع‌آوری و شکار تأمین، و فقط بخش کوچکی از آن را از طریق اهلی کردن حیوانات و کشت گیاهان تولید می‌کرده است. خانه‌های آنان به صورت کومه یا کلبه‌های کوچک بوده که گاهی آنها را از تنه درختان می‌ساختند. در تپه‌گوران آثار و بقایایی از کلبه‌های چوبی پیدا شده است. گیرشمن معتقد است نخستین ساکنان سیلک در کلبه‌هایی زندگی می‌کردند که با نی‌های نزدیک محل استقرار خود می‌ساختند. در حقیقت این دوره مشابه زندگی «کوچ روی» و «کوچ‌نشینی» قبایل امروزی بوده است و می‌توان آن را مرحله‌ای بین تردد دائم و استقرار دائم تلقی کرد.

در دوره استقرار دائم، انسان توانست با استفاده از مواد اولیه فراوان در اطراف خود سرپناههای دائمی ایجاد کند. بیشتر ساختمانهای این دوره از چینه و بتدریج از خشتهایی که در آفتاب خشک می‌شدند بنا می‌گردیدند. بتدریج برای استحکام بیشتر دیوارها استفاده از پی‌های سنگی متداول شد. از ویژگیهای

مهم این دوره انتخاب محل برای سکونت بود. معمولاً محل استقرار در نزدیکی محیطهای طبیعی مساعد و مناسب برای تولید غذا از طریق کشاورزی یا دامداری، یا متناسب با هر دو نوع اقتصاد بود. قبل از تولید سفال و استفاده از آن، از سنگ، چوب، صدفهای بزرگ و حتی قسمتهایی از استخوان حیوانات مانند کاسه سنگ پشتها، برای ساخت ظروف مورد نیاز استفاده می‌شد. با تولید سفال و استفاده از آن تحول بزرگی در صنایع به‌وجود آمد که اگر آن را انقلاب صنعتی بنامیم به خطا نرفته‌ایم. ابتدا ظروف سفالی و ظروف گلی‌ای بودند که آنها را در مقابل آفتاب خشک می‌کردند. سپس به‌تدریج با حرارت دادن و پختن ظروف گلی در کوره، سفال واقعی را تولید کردند. پس از استفاده از آتش انسان کم‌کم کنترل آن را در اختیار گرفت و در صنایع دیگر از جمله فلزگری از آن استفاده کرد. انسان با ساختن ظروف و اشیای فلزی، دوران نوسنگی را پشت سرگذاشت و وارد دوران فلز و آغاز شهرنشینی گردید.

آغاز دوره استقرار کامل در روستاها و تولید غذا در ایران تقریباً همزمان با اواخر هزاره هفتم و اوایل هزاره ششم پیش از میلاد است. آثار این دوره در نقاط مختلف ایران به دلیل وضعیت طبیعی و اقلیمی حاکم بر آن بررسی و حفاری شده است.

ایران در دوره فراپارینه سنگی

این دوره از حدود سیزده هزار سال پیش آغاز شده و تا دوره نوسنگی ادامه دارد. ریز تیغه‌ها از ادوات سنگی این دوره هستند که گاهی از آنها برای ساختن ابزارهای ترکیبی استفاده می‌شده است. بهترین نمونه از ابزارهای ترکیبیِ داسهایی است که از قرار دادن چندین ریزتیغه در کنار هم در داخل شکاف تعبیه شده در استخوان یا چوب ساخته می‌شد و از آن برای درو کردن غلات و حبوبات خودرو استفاده

می‌گردید. در این دوره برای ساختن ادوات سنگی کوچک و ظریف از شیشه سنگ استفاده می‌کردند. نخستین بار در حوزه دریای خزر در غارهای هاتو و کمربند و علی‌تپه آثار متعلق به این دوره به‌دست آمده است. از غارهای هاتو و کمربند بقایای استخوان اسکلت انسانی به‌دست آمده است که در مشخص کردن وضعیت جسمانی انسان این دوره اهمیت بسیاری دارد. غار علی تپه حدود یازده هزار سال پیش متروک شده است. مک بورنی که در این محل تحقیقاتی انجام داده است معتقد است احتمالاً گوسفند و بز در این دوره اهلی گردیده و گندم و برخی غلات محلی دیگر نیز در این دوره کشت شده است. حوزه دریای خزر از این لحاظ اهمیت بسیاری دارد.

از آنجا که سابقه مطالعات باستانشناختی و انسانشناختی در مورد سنگ در ایران از سه دهه تجاوز نمی‌کند و تقریباً تمام اطلاعات موجود در نتیجه بررسیهای سطحی به‌دست آمده، نه حفریات دقیق و مستمر، درباره جزئیات روند فرهنگی ادوار مختلف سنگ اطلاعی در دست نداریم. بیشتر یافته‌های این دوره به‌صورت تک یافته است و از این لحاظ نیز اطلاعات درباره چگونگی تطور و تکامل صنعت ادوات سنگی بسیار اندک است. در سال ۱۳۷۲ در ناحیه‌ای واقع در جنوب ورامین دست‌افزار سنگی‌ای به‌دست آمد که از نوع تراشنده بود و از لحاظ فن ساخت به دوره پارینه‌سنگی میانه تعلق داشت. قدمت آن بین ۴۵ هزار تا ۶۰ هزار سال پیش تعیین شده است.

در دوره فراپارینه سنگی انسان در سرپناههای طبیعی مانند غارها و پناهگاههای سنگی استراحت می‌کرده است و به استثنای ساختن اجاقهای ساده برای کنترل کمیت آتش، معماری مشخصی نداشته است. غذای مورد نیاز خود را نیز از طرق مختلف مانند جمع‌آوری غلات و حبوبات و میوه‌های درختان، یا صید و شکار تأمین می‌کرده

است و دخالتی در تولید مواد غذایی نداشته است؛ از این رو این دوره را «دوره جمع‌آوری و شکارورزی» نیز نامیده‌اند. او هر چه را به‌دست می‌آورده مصرف می‌کرده و به دنبال غذا از محلی به محلی می‌رفته است.

نخستین تحول چشمگیر فرهنگی در روند زندگی انسان در دوره بعد رخ داد که کم‌کم به صورت تنها موجود تولید کننده غذا درآمد و زندگی او وارد مرحله جدیدی شد. بدین ترتیب استقرار دائم در یک محل و ایجاد سرپناه ـ هر چند با معماری ساده و اولیه ـ آغاز گردید و به تدریج روستاهای کوچک نخستین با ازدیاد جمعیت و نیازهای اجتماعی، اقتصادی، صنعتی و... به صورت شهر، دولت شهر و سرانجام به صورت امپراتوری‌ای بزرگ درآمد.

ایران در دوره نوسنگی

گوردون چایلد، در سال ۱۹۳۶، از این دوره به عنوان دوره‌ای که در آن در روند فرهنگی زندگی انسان انقلابی پدید آمد یاد کرد و آن را «انقلاب نوسنگی» نامید. به عقیده وی این دوره، دوره‌ای است که انسان در طی آن یکجانشینی را بر حرکت دائم از نقطه‌ای به نقطه دیگر ترجیح داد و با استقرار در یک محل و تولید غذای مورد نیاز ـ یا دست کم بخش مهمی از آن ـ شالوده آنچه را امروزه تمدن نامیده می‌شود بنا نهاد. کلیه حوادث و رویدادهایی که سبب شد انسان از وابستگی کامل غذایی به طبیعت رها شود وکنترل تولید بخشی از آن را بر عهده گیرد در آغاز دوره نوسنگی روی داد که می‌توان آن را «دوره گردآوری خوراک» نامید. چایلد عوامل شکل‌گیری دوران «انقلاب نوسنگی» را به ترتیب ذیل برشمرده است:

۱. نو بودن این دوران نسبت به ادوار پیشین،

۲. تهیه و تولید ادوات و ابزارهای

سنگی متنوعتر و کارآمدتر و استفاده از آنها،

۳. تولید غذا با اهلی کردن حیوانات و کشت گیاهان،

۴. استقرار در یک محل و ساخت پناهگاه با معماری ساده،

۵. تولید سفال و استفاده از آن.

بعدها دوره سنگی خود به دو دوره کوتاه‌تر نوسنگی بدون سفال و نوسنگی با سفال تقسیم شد.

ایران در دورهٔ جمع‌آوری غذا

در دورهٔ جمع‌آوری غذا انسان با جمع‌آوری غلات خود رو و میوه درختان و شکار و صید حیوانات امرار معاش می‌کرد و به همین دلیل به‌طور دائم از محلی به محل دیگر می‌رفت و برای استراحت و خواب از سرپناههای طبیعی، بویژه غارها و پناهگاههای سنگی استفاده می‌کرد. ابزارها و وسایل مورد استفاده او بسیار ساده بود و معمولاً آنها را از سنگ، استخوان یا چوب می‌ساخت.

از آنجا که اغلب ابزارهای باقیمانده از این دوره نمونه‌هایی است که از سنگ ساخته شده است این دوره را «دورهٔ سنگ» نیز می‌نامند. انسان‌شناسان و باستانشناسان با توجه به تغییرات اندکی که در ساختار و کاربرد ابزار مورد استفاده انسان پدید آمده است، این دوره از تاریخ فرهنگ انسان را به دوره‌های کوتاه‌تری تقسیم کرده‌اند: دوره‌های پارینه‌سنگی، فراپارینه سنگی و نوسنگی. دورهٔ پارینه‌سنگی نیز به سه دوره کوتاه‌تر پارینه‌سنگی قدیم، پارینه سنگی میانه و پارینه‌سنگی جدید تقسیم شده است.

دوره پارینه‌سنگی قدیم با حضور انسان در پهنه جهان آغاز می‌شود. این دوره با دوره پله‌ایستوسین ـ که دورهٔ اول از دو دورهٔ مشخص دوران چهارم زمین‌شناسی (کوارترناری) است ـ همزمان است. درباره آغاز دورهٔ پله ایستوسین نظریات مختلفی ارائه شده

است. پس از تعیین قدمت بقایای اسکلت چند انسان و دست افزارهای سنگی که از شرق افریقا به دست آمده، با روش فیزیکی شیمیایی موسوم به پتاسیم ـ آرگون، مشخص شد که این گروه حدود ۳/۵ میلیون سال قبل، از این ابزار استفاده می‌کردند؛ بنابراین می‌توان به موجب این مدارک، نظر عده‌ای از دانشمندان را که آغاز دوره پله‌ایستوسین را حدود چهار میلیون سال قبل تخمین زده‌اند قابل قبول دانست.

دورهٔ دوم (هولوسین) با دورهٔ نوسنگی همزمان است که از حدود ده هزار سال قبل آغاز شده است و هنوز ادامه دارد.

ایران شاه

نام آتشی است که ایرانیان پس از مهاجرت به هند در سنجانْ (گجرات) برافروختند.

ایرانشاه سلجوقی

ایرانشاه ابن‌تورانشاه، متوفی ۴۹۵ ه. ق. یا ۴۹۴ ه. ق. پادشاه سلسلهٔ سلاجقهٔ کرمان، پسر تورانشاه اول، که بعد از پدر به سلطنت نشست (ذی‌القعده ۴۹۰)، اما به‌سبب اشتغال به مناهی و تمایل به الحاد و زندقه، علما او را تکفیر نمودند، و فتوا به قتلش دادند. یکی از خالصان او را که «کاکابلیمان» نام داشت و موجب تشویق او به کفر و الحاد بود بکشتند، و او خود از بردسیر به بم گریخت ولی توسط مردم بم هلاک شد. مدت سلطنت او ۵ سال بود.

ایرانشهر

واژهٔ پهلوی اِرانشهر در عهد ساسانیان به کشور ایران اطلاق می‌شده: سرزمین ایران، کشور ایران.

اَیرانَ وَاج

به معنی مملکت آریانها که در اوستا آمده است.

ایرمتام

نوعی از اراضی و املاک در عصر

هخامنشی بود که اصطلاح معادلی در فرس قدیم ندارد. در روایت عِیلامی کتیبه بیستون این اصطلاح در مورد ویوانَ که «ساتراپ در هرخواتیش» بوده به کار رفته است. در زمان شورش‌های بزرگ سال ۵۲۲، ویوانَ در نزدیکی قلعهٔ اَرشادا، در هرخواتیش نبرد بزرگی با شورشیان کرده است که پس از آن، این قلعه را به ایرمتامِ ویوان موسوم کرده‌اند. تعبیر این عنوان از دو جهت دشوار است: نخست آنکه این اصطلاح در زبان پارسی قدیم هیچ معادلی ندارد، زیرا در فرس قدیم برای قلعه فقط عنوان dida مانند روایت اَکَدی آن birtu به کار رفته است. و دیگر آنکه یافتن معنایی که نویسنده عیلامی از این اصطلاح منظور داشته است آسان نیست. از آنجا که در لوحه‌های شوش قبل از عهد هخامنشی، اصطلاح «ایرمتام» نوعی «مِلک» را (به مفهوم نامعین این اصطلاح) تداعی می‌کند و خود این کلمه ظاهراً از زبان پارسی به عاریت گرفته شده است، بنابراین دلیلی نیست که تصور کنیم در کتیبه بیستون از کلمه مذکور معنای دیگر منظور نظر بوده است. اما به چه دلیل روایت پارسی در اینجا از اصطلاح dida استفاده کرده است؟ و در یک ولایت ساتراپ‌نشینی در سال ۵۲۲ رابطهٔ یک قطعه و یک ایرمتام چه بوده است؟ ممکن است که در لوحه‌های پرسپولیس، اصطلاح «قلعه» (به عیلامی halmarris) تواماً هم یک مرکز نظامی و هم یک مراکز اداری گسترده و نوعی حاکم نشین که تولیدات محل را گردآوری می‌کرد، بسنده می‌کرده است؛ و اگر ساتراپ ویوانَ در این محل «ملک»ی در اختیار داشته است، معلوم است که شورشیان هدف عمده حمله خود را تصرف آن ملک قرار داده بودند. متن مذکور در همان حال نشان می‌دهد که این نوع املاک قبل از استقرار حکومت هخامنشی نیز وجود داشته‌اند، چنانکه از الواح شوش نیز می‌توان این نکته را دریافت.

اصطلاح ایرمتام در سی لوحه قلعه

(که نه تای آن هنوز منتشر نشده) تکرار شده است و در هر بار اسم یک شخصیت به دنبال آن آمده است: ایرمتام ایش‌تی‌مانک، ایرتوپی‌یَ، دَیَ کَ، میش‌پَرَم، و غیره... در اغلب متون، از به انبار گذاشتن کالا در ایرمتام‌ها یاد کرده‌اند که در آنجا موجودی انبار در اختیار یک مدیر اداری قرار گرفته است و بعداً به وسیله توزیع‌کننده‌ای که او هم از سوی سازمان اداری تعیین شده به کنار گذاشته شده است، تا به‌صورت جیره میان کورتش‌ها یا در میان حیوانات براساس فرمان ممهور شاه توزیع شوند. از این نقطه نظر، ایرمتام‌ها نیز مانند پرتتش‌ها جزء سازمان عمومی مملکت و مراکز جمع‌آوری، انبار کردن و تقسیم و توزیع محصولاتی که از اطراف به محل می‌آوردند، بوده‌اند.

ایزِوان: ← جنگ ایروان

ایزَرِش

همکار استویداددیو است که با روان درگذشتگان در آن سه شبانه‌روزی که هنوز در گیتی هستند نبرد می‌کند و آنان را می‌ترساند. او بر درِ دوزخ می‌نشیند و روان گناهکاران را با زنجیر تا پل چینود می‌کشد.

ایزکیه

پرستش ایزدانی که متعلق به دین مزدیسنا نیستند. پرستش ایزدان دروغین، عدم پرستش.

ایزیوتو

پایتخت پادشاهی مانا در سرزمین ماد.

نام تختگاه مانا نخستین بار به‌سال ۸۲۸ ق. م. هنگام لشکرکشی سردار آشوری دیان آشور سپهسالار شلمنصر سوم ۸۵۸ تا ۸۲۸ ق.م. به خوبوشکیه، مانا و پارسوآ به‌میان می‌آید. لشکریان آشوری نخست از درهٔ زاب علیا (زاب بزرگ) حرکت کردند و به‌سمت خوبوشکیه در جنوب دریاچهٔ وان رفتند. سپس از سرزمین شاهکی به‌نام

مَگدوبی ـ سرزمین مَلخیسی ـ گذشتند و به‌سوی جنوب شرقی روی کردند و به‌خاک مانا وارد شدند. پادشاه مانا به‌نام «اولکی» به کوهستان گریخت. آشوریان دهکده‌های خالی را متصرف شدند و دامهای بسیار غنیمت گرفتند. در همین زمان «شهر شاهی» ماناییان، که در اینجا زیرتَ (Zirta) نامیده شده به‌دست آشوریان غارت شد.

ایسوس: ← جنگ ایسوس

ایسیدورخاراکسی (Isidore decharax)

مورخ یونانی در قرن اول پیش از میلاد که کتابی درباره هجده ایالت پارتی به‌نام «استاتمس پارتیک» نوشته و در آن شهرهای کشور اشکانی را شرح داده است. او را از اهالی خاراکس دانسته‌اند.

ایشبی‌ایرا

پس از سقوط سلسلهٔ سوم اور هر یک از شهرهای مهم بین‌النهرین جنوبی سر به استقلال برداشت و معروف‌تر از همه شهرایسین و شهر لارسا می‌باشد. مؤسس سلسله ایسین (۲۰۱۲-۲۲۳۷) ایشبی ایرا است که سامی و از اهالی آمورو (مغرب) بوده. جانشین وی شوایلی شو که در اور سلطنت می‌کرد مجسمهٔ نانار رب‌النوع ماه را که ایلامیها به مملکت خود برده بودند به اور باز گرداند. منتهی معلوم نیست که این کار به مسالمت انجام گرفته یا بر اثر غلبه او بر ایلامیها بوده.

دربارهٔ پادشاهان نخستین این سلسله اطلاعات مشروحی در متون آن دوره باقیمانده در صورتی که از زمامداران لارسا باختصار یاد شده است. نام پادشاهان اولیه لارسا باسامی سومری و آکادی به هیچ وجه شبیه نیست، بلکه از اسامی آموری یعنی سامیهای مغرب می‌باشند. وجود کلمهٔ داگان (که یکی از خدایان سامیهای مغرب بوده)، در نام ایدین داگان و ایشم‌داگان سومین و چهارمین پادشاه ایسین، نفوذ عمیق سامیان مغرب را در

بین‌النهرین سفلی تأیید می‌کند و این اقوام نفوذ خود را به جایی می‌رسانند که پس از ایجاد دولت بابل غلبه قطعی در آکاد و سومر نصیب آنها می‌گردد.

مقارن همین ایام، سلسله سلطنتی لارسا نیز تشکیل یافته بود (۱۹۷۵ - ۲۲۳۷) و پسر ایشم داگان با آنکه پدر خود را پادشاه سومر و آکاد می‌خواند معبدی به افتخار گونگونوم پنجمین پادشاه لارسا در شهر اور بر پا کرد. این عمل شاید از لحاظ حسن روابط همجواری بوده ولی عده‌ای تصور می‌کنند که پادشاه لارسا عنوان سلطنت را از پادشاه ایسین گرفته و او را فقط با عنوان روحانی بزرگ اور در آن شهر ابقا کرده است، به هرحال این پادشاه که لی‌پیت ایشتار نام داشته به حدی در نظر سومریان محبوب بوده که در سرودها باو مقام خدایی داده‌اند و از جمله زمامدارانی است که نخستین بار بانتشار قوانین اقدام کرده.

عنوان «پادشاه سومر و آکاد» را، بورسین، هفتمین پادشاه ایسین نیز داشته است ولی بر سر تصرف شهر اور، میان او و سوموایلوم هفتمین پادشاه لارسا اختلافی بروز کرده و یکی از جانشینان بورسین به‌نام زام‌بیا برای کوتاه ساختن دست زمامداران لارسا از اور، ایلامیها را به کمک خواست و پادشاه لارسا موسوم به سین ایدینام بر حریف غلبه کرد و خود را پادشاه سومر و آکاد خواند.

سلسله ایسین
(۲۰۱۲-۲۳۳۷)
سومرآبو ۱۴ سال
سومر لاایلوم ۳۶ سال
صبیوم ۱۴ سال
آپیل سین ۱۸ سال
سین موبالیت ۲۹ سال
حمورابی ۴۳ سال

ایشپاکای (Ichpakai)

رئیس قبیله‌ای از سکاها که متحد ماناها شد (قرن ۷ پ. م.) و در ضمن جنگی با آشوری‌ها کشته شد. می‌گویند

ایشپاکای در اصل اسپاکا (اسب‌سوار) بوده است یا اسپاکا یا مشتق از اسپاکا.

ایشپوینی (Ishpuini)

شاه اورارتو (۸۲۴ــ ۸۱۶ پ. م.).

ایشتار

الههٔ بزرگ دین سومر و اکد، به سومری «اینانا».

وی الههٔ جنگ و الههٔ مادر بود و در کشور بابل و آشور، او را حربه به‌دست و سوار بر شیر مجسم می‌کردند. پرستش ایشتار در شرق نزدیک رواج عام داشت، و در همهٔ ادوار تاریخ آشور و بابل مورد ستایش سلاطین بود.

ایشتوویگو

فرزند «هوخشتره» از پادشاهان ماد که در سال ۵۵۰ ق. م. در اثر حملات کوروش هخامنشی شکست خورد و این شکست منجر به سقوط دولت ماد گردید.



«ایشتار» الههٔ باروری، آب حیات را به وسیلهٔ کوزه‌ای تقدیم می‌دارد. سدهٔ نوزدهم ق. م.

ایشنی کرب

پروردگار ایلامی.

ایشنیکرب ولگمر

از الهه‌های ایلام؛ الهه‌هایی که مردگان را به سمت اینشوشینک در جهان دیگر راهنمایی می‌کردند.

ایشیک آقاسی

از مناصب دورهٔ صفوی، افشاری و زندیه که در عهد قاجار نیز وجود داشته است. وظایف وی در هر دوره معمولاً در سمت ریاست تشریفات و انتظامات خلاصه می‌شده است.

ایگِ ـ هلکی ـ سلسله

(۱۳۵۰ ـ ۱۲۱۰ ق. م.)

ایگِ ـ هلکی در سال ۱۳۵۰ ق.م. در ایهیتک (احتمالاً نزدیک اصفهان کنونی) سلسلهٔ کوچکی را تأسیس کرد. وی حاکمی تابع هورپتیلَ شاه ایلام بود. پَهیر ـ ایشّن اول، شاه بعدی، در سال ۱۳۳۰ ق. م. با استفاده از غیبت کوریگلزوی دوم به شوشون روی آورد و ایلام را از سلطهٔ بابل آزاد کرد. اونتش ـ نپیریشَ (۱۲۷۵ـ۱۲۴۰ ق.م.) یکی دیگر از شاهان این سلسله، شهر دور ـ اونتش (چغازنبیل کنونی) را بنا کرد و در این شهر یک زیگّورات (معبد مطبق) عظیم ساخت. وی با حملهٔ غافلگیرانه به شهر توپلیش (اشنونَ) در بین‌النهرین، کشتی لیش چهارم، شاه کاسی بابل، را شکست داد و توپلیش را ویران کرد.

آخرین شاه این سلسله کیتنِ ـ هوترَن بود که در سالهای ۱۲۲۶ و ۱۲۱۸ ق.م. با پیروزی بر شاهان کاسی بابل که در آن زمان تابع آشور بودند شهرهای نیپور وایسین را تسخیر کرد. توکولتی ـ نینورتَ اول، شاه آشور، در سال ۱۲۱۰ق.م. با لشکرکشی به ایلام و پیروزی برکیتن ـ هوترن و برانداختن او، سلسلهٔ ایگِ ـ هلکی را منقرض کرد.



ایشتار، خدای جنگ، ایستاده بر روی شیر در مقابل یک پرستنده



شمش ــ رش ــ اوشور، فرمانروای سوخی و ماری در مقابل ایزدان اداد و ایشتار. از بابل



اثر مهری از سنگ سبز چکه خدای اِآ را نشان می‌دهد که از شانه‌هایش آب و ماهی می‌ریزد، سمت چپ او وزیر دو چهره‌اش، و سمت راست او یک پرنده (شاید اِنزو) و یک ایشتر بالدار بر فراز خورشید ــ خدای

ایل ارسلان

متوفی به سال ۵۶۸ هـ. ق. پادشاه (۵۵۲ ـــ ۵۶۸ هـ. ق.) سلسلهٔ خوارزمشاهیان؛ پسر اتسز. از جند به خوارزم آمده ختای‌خان را مغلوب کرد و خود جای پدر را گرفت. خراسان و ماوراءالنهر را گرفت و در اواخر عمر لشکر او با قراختاییان جنگ کرد و شکست خورد. پس از وفات او، پسرش سلطانشاه در خوارزم و پسر دیگرش علاءالدین تکش در جُند به‌جای او نشست.

ایل = ال

به معنی تابع، زیردست. مانند: «دولت ایلخانان در ایران» که به معنی تابع خان بزرگ است. لغت ترکی یا اویغوری، به معنی صلح و انقیاد، قوم، طایفه، ملت، رعیت و تابع و منقاد و مردم و اهل شهر یا ولایتی. این لغت از عهد مغول در تاریخ ایران مکرر به‌صورت مفرد و در ترکیبات به‌کار رفته و ایلی به معنی انقیاد و متابعت نیز استعمال شده است.

ایلام (پیش از تاریخ)

باگمانه زنیها در چند محل کوچک در دشت شوشون، زمان زندگی بشر در این ناحیه تا هزارهٔ هشتم ق.م. به عقب برده شده است. در آن زمان نخستین تجربیات در موردکاشت گیاهان و اهلی کردن حیوانات به دست آمد.

قدیمترین مراحل تعیین شده در شمال سرزمین ایلام مربوط به ناحیهٔ علی‌کش در ۲/۵ کیلومتری غرب موسیان است که به سه دوره بزمرده، علی‌کش، و محمدجعفر تقسیم می‌شود. علاوه بر این سه دوره، دورهٔ پیش از تاریخ دیگری نیز در شمال ایلام در نزدیکی علی‌کش وجود داشت که دورهٔ تپهٔ سبز (۵۲۰۰-۴۰۰۰ ق.م.) نامیده می‌شود. در این دوره ظروف سفالی نخودی رنگ و همچنین سبو ساخته

شد. سگ در این دوره اهلی شد. کشاورزی نیز به مرحله‌ای پیشرفته رسید؛ چنانکه جو شش شیارهٔ غلافدار و بدون غلاف، گندم دانه‌ریز و دانه درشت، گندم پیوندی، عدس، نخود علفی و کتان کشت گردید. در این دوره آبیاری در اشکال اولیهٔ آن به کار گرفته شد. از این دوره نقشهای مهر، میخهای گلی خمیده، قطعاتی از ابزارهای مسی، ابزارهایی از چخماق و شیشهٔ معدنی، تبرهایی از سنگ صیقلی، کج بیل سنگی و دوکهای منقوش به دست آمده است.

ادوار متوالی پیش از تاریخ در دشت شوشون یا سوزیانا از هزارهٔ ششم ق.م. به بعد به ترتیب عبارتند از:

۱ ـ دورهٔ سوزیانای a (۵۶۰۰ ـ ۵۲۰۰ ق.م.) نخستین دوره از ادوار متوالی سوزیاناست که در سی وچهار نقطه سفالهای مربوط به این دوره کشف شده است.

۲ ـ دورهٔ سوزیانای b (۵۲۰۰ ـ ۴۳۰۰ ق.م.). در نقوش سفالهای این دوره و دورهٔ قبل از آن موضوعات مربوط به طبیعت کم است. نقوش مزبور اغلب تصاویر زنان رامشگری است که دستان یکدیگر را گرفته‌اند. روی سفالهای این دوره‌ها نقوشی با خطوط منکسر و موجدار و لوزیهای قلم زده شده به چشم می‌خورد.

۳ ـ دورهٔ سوزیانای c (۴۳۰۰ ـ ۴۰۰۰ ق.م.). در این دوره ساختمانهایی با ابعاد بزرگ ساخته شده.

۴ ـ دورهٔ سوزیانای d (۴۰۰۰ ـ ۳۸۰۰ ق.م.). از این دوره سفالهایی به دست آمده است.

پس از این ادوار، دورهٔ سوزیانای e (۳۸۰۰ـ۳۵۰۰ق.م.) که نام دیگر آن شوش A است فرا می‌رسد. سفال این دوره به نحوی زیبا و هنرمندانه طراحی شده است. در این دوره پختن سفال، از جمله لیوانهای بلند، کار فنی برجسته و ماهرانه‌ای محسوب می‌شد که با کنترل حرارت کوره برای اجتناب از فرو ریختن دیوارهای نازک سفال در مراحل ابتدایی

حرارت دادن، صورت می‌گرفت. از این دوره علاوه بر سفال تعداد قابل ملاحظه‌ای نقش مهر که بسیاری از آنها نیمکره‌ای شکل است و چند مهر دگمه‌ای به دست آمده است. از مهمترین معیارها برای تشخیص تکامل یافتن دوره شوش A، فلزگری این دوره است. از این دوره تعدادی ابزار مسی شامل تبرهای پهن، اسکنه‌ها، سنجاقها و آینه‌های مدور به دست آمده است. دیگر ابزارهای یافت شده از این دوره عبارتند از مغز سنگها، تیغه‌های ساخته شده از چخماق و شیشهٔ معدنی، تبرهای سنگی پهن، چکشهای حفره‌دار و پیکانهای چخماقی.

پس از دورهٔ شوش A، دورهٔ شوش B (۳۵۰۰-۳۱۰۰ ق.م.) فرا می‌رسد. در این دوره ساخت سفال غیر منقوش افزایش یافت و ظروف فلزی پیچیده‌تری ساخته شد. مهرهای نیمکره‌ای در این دوره نسبت به دورهٔ قبل تکامل پیدا کرد و شکلهای انسان یا دیو با بدن انسان و سر حیوانات مختلف بر روی این مهرها پدیدار شد.

پس از دورهٔ شوش B، دورهٔ شوش C (۳۱۰۰-۲۹۰۰ ق.م.) فرا می‌رسد. در این دوره حکاکی روی سنگهای قیمتی انجام می‌گرفت. اثر مهرهای نیمکره‌ای و استوانه‌ای از این دوره به دست آمده است. در پایان این دوره خط تصویری ایلامی پدیدار شد.

ایلام نو، سلسله ــ (۷۶۰ ــ ۶۴۴ ق. م.)

هومبن ـ تهره در سال ۷۶۰ ق.م. سلسله ایلام نو را تأسیس کرد. شاه بعدی، هومبن ـ نیکش اول بود که در سال ۷۲۰ ق.م. سارگون دوم، شاه آشور، را شکست داد. پس از او شوتروک ـ نهّونت دوم به پادشاهی رسید. وی در منازعات داخلی بین‌النهرین مداخله کرد؛ چنانکه مردوک ـ اپل ایدّین دوم، شاه بابل، پس از شکست از آشور در سال ۷۱۰ ق.م. به ایلام گریخت. شاه ایلام به او پناه داد و در سال ۷۰۳ ق.م.



سوار آریزانت مادی. تصویر از مهر ایلامی. قرن هفتم و ششم پیش از میلاد

سپاهی در اختیار او گذاشت. او با کمک این سپاه توانست دوباره بر تخت سلطنت بابل بنشیند.

هنّ حاکم ایالت ایپیر (واقع در ایذهٔ کنونی) که تابع شوتروک ـ نهوّنت دوم بود، در تاریخ بیش از سرور خود شهرت یافته است؛ زیرا تعدادی سنگ نگاره و سه کتیبهٔ ایلامی در کول فرح و اشکفت سلمان نزدیک ایذه از او باقی مانده است.

در قرن هفتم پیش از میلاد جنگهای متعددی بین ایلام و آشور رخ داد. بابل در مواردی به صورت متحد ایلام در این جنگها شرکت می‌کرد؛ برای مثال در سال ۶۹۱ق.م. نیروهای متحد ایلام و بابل در جنگ حلوله با قوای آشور درگیر شدند که این جنگ به نتیجهٔ قطعی نرسید. جنگهای ایلام و آشور در زمان سلطنت آشور ـ بانی ـ اپلی (۶۶۹ـ۶۲۶ق.م.) شدت گرفت. آشور ـ بانی ـ اپلی در سال ۶۵۳ق.م. در جنگ تولّیز بر تپتی ـ هومبن‌ـاینشوشینک، شاه ایلام پیروز و شاه ایلام در جنگ کشته شد.

در همین زمان اتّ همیتی ـ اینشوشینک در شوش که از تصرف آشوریها مصون مانده بود به عنوان شاهی مستقل بر تخت نشست؛ اما آشوریها در نواحی تحت تصرف خود در ایلام شاهانی دست نشانده از خاندان سلطنتی ایلام را بر تخت نشاندند. چنانکه هومبن ـ نیکش دوم در شهر مدکتو (به قولی دره شهر کنونی و به قولی نقطه‌ای بین شوش و شهر هیدلو) و تمّریتوی اول در شهر هیدلو از طرف آشوریها به سلطنت منصوب شدند. در مورد محل هیدلو به نظر ارفعی: «رود شش‌َپیر و رود شیرین در نزدیکی کوسگان به هم می‌پیوندند و رود فهلیان را تشکیل می‌دهند. در شرق محل تلاقی این دو رود، تپه‌ای بلند به‌نام اسپید دژ جای دارد که این دژ طبیعی را باید مکان

باستانی شهر هیدلو دانست». به این ترتیب هیدلو در شرق فهلیان کنونی بوده است.

در سال ۶۵۱ ق.م. هومبن ـ نیکش دوم که دست نشاندهٔ آشور بود وارد اتحادیه‌ای از شاهان بابل، یهودا و عربستان و کلدانیها، فنیقیاییها و نبطیها بر ضد آشور شد، اما در این زمان به دلیل جنگ قدرت بین زمامداران ایلام، تا مدتی از آشور غافل شدند.

در سال ۶۴۸ ق.م. هومبن ـ هلتش سوم شاه واحد ایلام به سلطنت رسید و به دوران تفرق حکومت و جنگ قدرت در ایلام خاتمه داد. در سال ۶۴۷ق.م. جنگ بین او و آشور ـ بانی ـ اپلی آغاز شد. آشوریها بر ایلامیها غلبه کردند و شاه ایلام به کوهها گریخت. سپس آشوریها تا انشان پیشروی کردند. کورش اول هخامنشی، حکمران انشان، به شاه آشور ابراز وفاداری کرد. آشوریها در سال ۶۴۶ ق.م. شوش، پایتخت ایلام را تصرف کردند. هومبن ـ هلتش سوم به ناحیه الیپی فرار کرد. جنگجویان الیپی او را دستگیر و به آشور ـ بانی ـ اپلی تسلیم کردند و به این ترتیب سلسلهٔ ایلام نو به دست آشور ـ بانی ـ اپلی منقرض شد و حیات سیاسی مستقل ایلام برای همیشه خاتمه یافت.

ایل بیگی

رهبر ایل، رئیس ایل، در رتبه دون ایلخانی.

ایلچی

تقریباً مرادف صلح‌چی و صلح‌ساز. در عهد مغول، عنوان مأمور صلح و فرستادهٔ مخصوص جهت استقرار مصالحه بین قبایل و طوایف مغول و ترک، و نیز فرستادهٔ مخصوص و فوق‌العاده‌ای که برحسب تقاضای متظلمان و شاکیان از جانب خان به ولایات می‌رفته و به‌دعاوی مردم و به

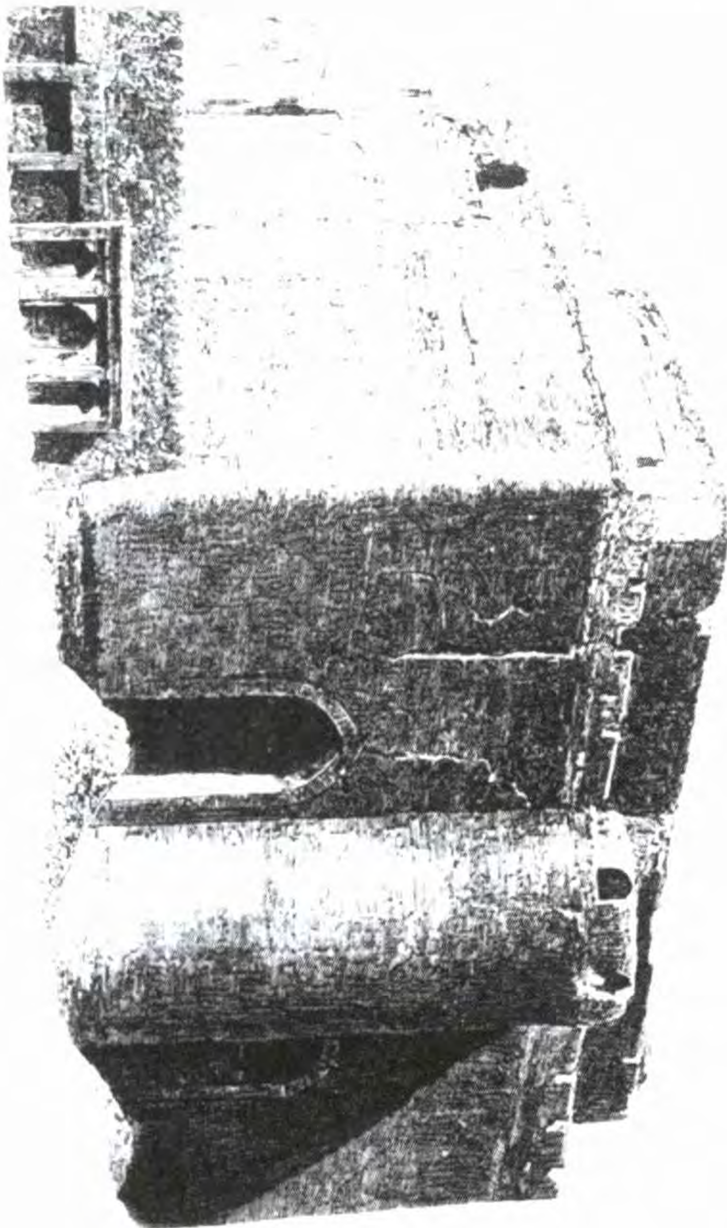
رفع ظلم از آنها رسیدگی می‌کرده است. چون خود آنها علوفه و علیق خود را در بین راه از مردم می‌گرفته‌اند، گاه وجود آنها سبب مزید شکایت می‌شده است. غازان‌خان جهت آمد و شد ایلچی‌ها مقررات و قواعدی وضع نمود و در رفع جور و تعدی ایشان اهتمام کرد. بعدها مخصوصاً در عهد صفویه و قاجاریه (قبل از مشروطیت) ایلچی عنوان سفیر و فرستاده رسمی که از طرف پادشاهان به‌دربار دیگر سلاطین می‌رفته است بوده و غالباً وزرای ایرانی در دربار سلاطین اروپا عنوان وزیر مختار و ایلچی مخصوص داشته‌اند.

ایلچی‌خانه

سفارتخانه، محل سفیر، خانه‌ای که در شهرها مخصوص ایلچیان ازطرف دولت تخصیص داده می‌شد.

ایلخانان کوچک

(۷۶۳ ـ ۷۵۶ ه. ق.). پس از مرگ ابوسعید فرزند غازان‌خان سلسلهٔ ایلخانان بزرگ مغول پایان یافت و مقام ایلخانی بازیچهٔ دست امرایی شد که با یکدیگر در به‌دست آوردن قدرت رقابت می‌کردند و هر کدام یکی از شاهزادگان مغول را آلت اجرای مقاصد خویش در می‌آوردند. بعد از ابوسعید یکی از فرزندان اریق‌بوقا برادر هولاکو به اسم ارپاخان بر تخت سلطنت نشست، اما به‌زودی معزول شد و موسی‌خان از فرزندان بایرو جای او را گرفت. شیخ حسن بزرگ ایلخانی موسی‌خان را به رسمیت نشناخت و چون رقیب خاندان چوپانی بود ابتدا ساتی‌بیگ خواهر ابوسعید و همسر امیر چوپان را به ایلخانی برداشت و سرانجام او را به شخصی به‌نام سلیمان به همسری داد و سلیمان‌خان ایلخان شد. آخرین فرد ایلخانان کوچک، انوشیروان عادل نام دارد که به‌سال ۷۵۶ وفات یافت. نیز ← چوپانیان



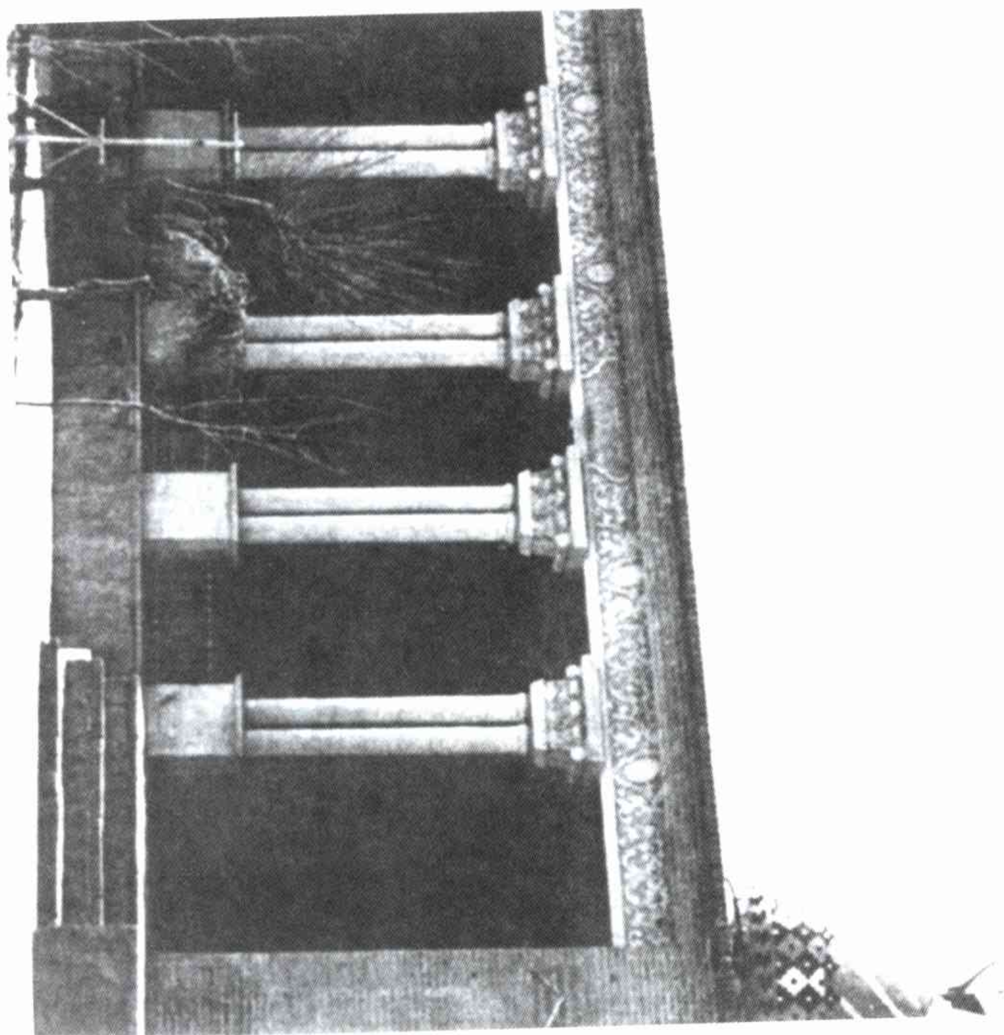
تبریز، ارگ علیشاه، دوره ایلخانی

ایلخان = ایلخانی

در تاریخ ایران، عنوان خاص عده‌ای از سلاطین مغول، از اخلاف هلاکوخان مغول، که در ایران سلطنت کرده‌اند، و در ادوار اخیر به‌معنی رئیس یا ریاست ایل. کلمهٔ ایلخان از جهت لفظ به‌معنی رئیس قوم و به‌قولی به‌معنی خان تابع است، و هلاکوخان این لقب را به‌سبب آنکه دولت وی، لااقل از جهت اسم و عنوان، تابع برادرش قوبلای قاآن بود به‌کار برد و اخلاف او نیز آن را همچنان استعمال نمودند. بعد از زوال دولت مغول و تاتار مخصوصاً در ادوار صفویه و قاجاریه غالباً به‌معنی رئیس ایل به‌کار گرفته می‌شده است و هر یک از ایلات بزرگ مانند بختیاری و دیگران ایلخانی داشته‌اند.

ایلخانیان

سلسله‌ای از پادشاهان مغول، که از حدود سال ۶۵۴ هـ. ق. در ایران فرمانروایی کرده‌اند. مؤسس این سلسله هولاکوخان مغول، پسر تولی‌خان و برادر کهتر منکوقاآن بود، و چون منکوقاآن او را لقب ایلخانی داد عقاب و اخلاف او به‌همین عنوان مشهور شدند. بعضی از پادشاهان این سلسله مانند آباقاخان به عیسویت تمایلی نشان دادند. اما، در بین آنها، کسانی مانند تکودارخان و غازان‌خان و الجایتو، ظاهراً با اخلاص به اسلام گرویدند، و غازان از جهت اهتمام و علاقه‌ای که در بسط عدالت و تأمین رفاه مردم داشت، نمونهٔ عادلترین سلاطین به‌شمار می‌رفت. قلمرو ایلخانیان، در آغاز تأسیس دولت آنها، از سیحون تا دریای هند، و سند تا فرات، و حتی قسمتی از بلاد قفقاز و آسیای صغیر را شامل بود. اما بعدها، قسمتی از مشرق آن دولت به اولاد جغتای واگذار شد، و در عین حال، قلمرو سلاطین و امرای فارس ضمیمهٔ حوزهٔ عمل



قزوین، امامزاده علی، دوره ایلخانی

ایلخانان گشت. ایلخانان برای تسخیر مصر، در آغاز حال، سعی بسیار کردند، اما توفیق نیافتند. همچنین، ایلخانان نخست سعی در نشر عیسویت کردند، لیکن بی‌نتیجه ماند؛ و از ارتباط با سلاطین اروپا نیز جهت دفع سلاطین مصر نتیجه‌ای حاصل نشد. پادشاهان این سلسله عبارتند از:

۱ ـ هولاکوخان نوهٔ چنگیز (جلوس ۶۵۱ هـ. ق.).

۲ ـ آباقاخان پسر هولاکو (جلوس ۶۶۳ هـ. ق.).

۳ ـ سلطان احمد تکودار پسر هولاکو (جلوس ۶۸۰ هـ.ق.

۴ ـ ارغون پسر آباقا (جلوس ۶۸۳ هـ. ق.).

۵ ـ گیخاتوخان پسر آباقا (جلوس ۶۹۰ هـ. ق.).

۶ ـ بایدوخان پسر طرغای (جلوس ۶۹۴ هـ. ق.).

۷ ـ غازان‌خان پسر ارغون (جلوس ۶۹۴ هـ. ق.).

۸ ـ الجایتو خدابنده ارغون (جلوس ۷۰۳ هـ. ق.).

۹ ـ ابوسعید پسر الجایتو (جلوس ۷۱۶ هـ. ق.).

۱۰ ـ ارگاپاون (جلوس ۷۳۶ هـ. ق.).

۱۱ ـ موسی‌خان پسر علی (جلوس ۷۳۶ هـ. ق.).

۱۲ ـ محمدخان (جلوس ۶۳۶ هـ. ق.).

۱۳ ـ طغاتیمورخان (جلوس ۷۳۷ هـ. ق.).

۱۴ ـ ساتی‌بیک دختر الجایتو (جلوس ۷۳۹ هـ. ق.).

۱۵ ـ شاه‌جهان تیمور (جلوس ۷۴۰ هـ. ق.).

۱۶ ـ سلیمان‌خان (جلوس ۷۴۱ هـ. ق.).

۱۷ ـ انوشیروان عادل (جلوس ۷۴۴ هـ. ق.).

سلسله ایلخانان به‌دست سربداران و چوپانیان منقرض شد.



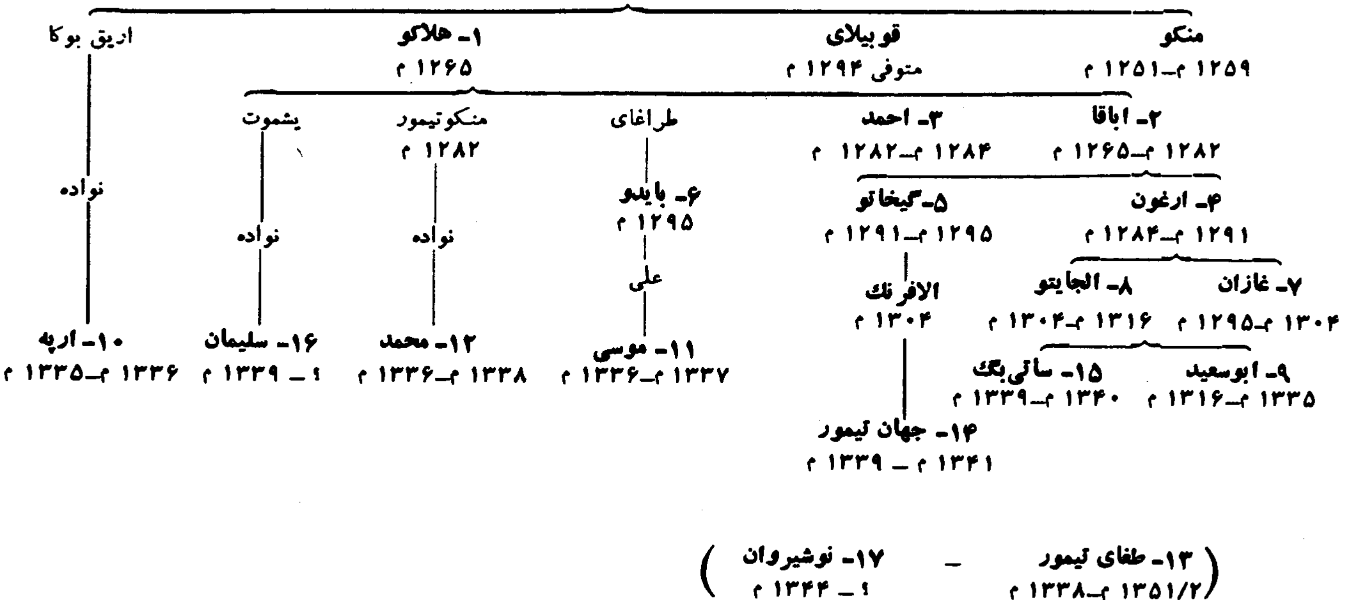
مراسم تشریفات رسمی به سبک مغول در دوره ایلخانان که همراه با نواختن سرنا و دهل و طبل بوده است،

از نسخه‌های کتاب مقامات حریری، سده هفتم هجری

شجره‌نامهٔ اعضاء اصلی خاندان ایلخانان

چنگیزخان متوفی ۱۲۲۷ م

تولی تاریخ وفات درحدود ۱۲۴۰ م



سالشمار ایلخانان رقیب یکدیگر

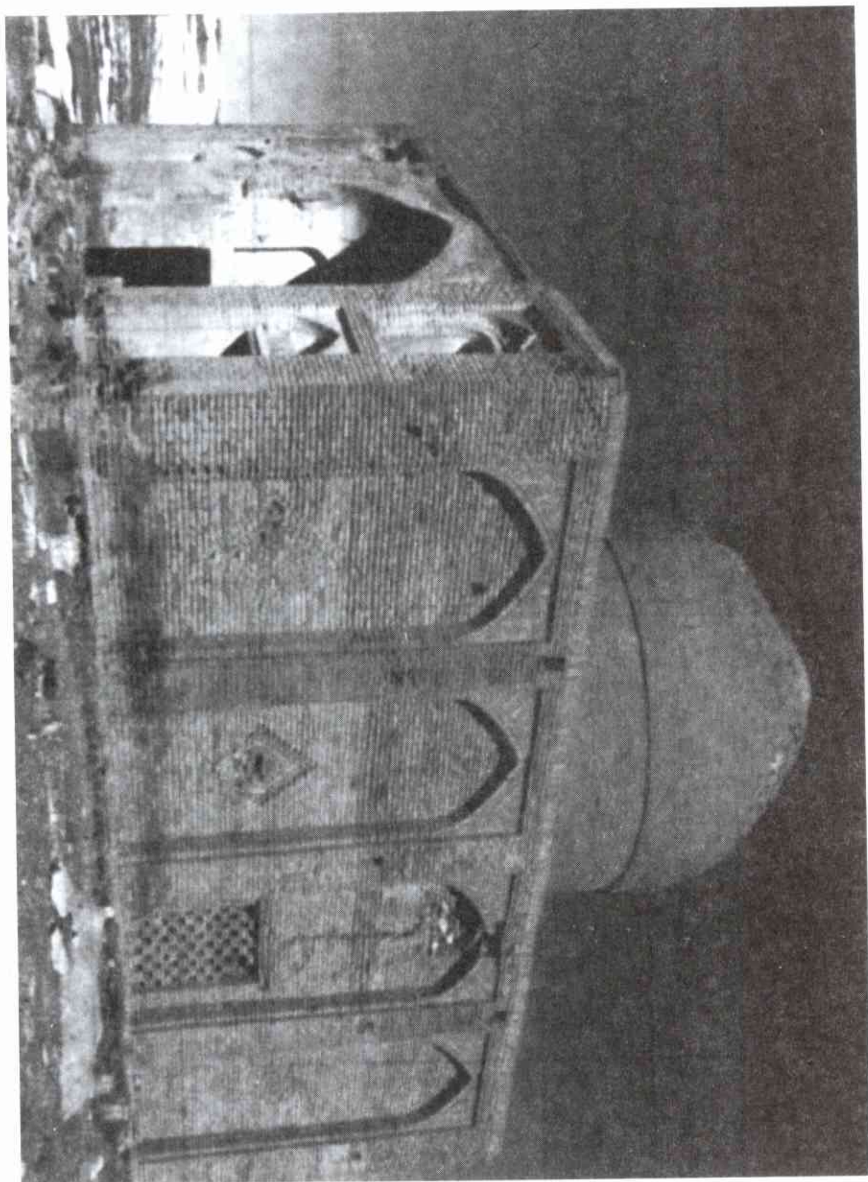
ردیف	نام فرمانروایان	دوران حکومت
۱	محمد	۷۳۶_۷۳۸ هـ / ۱۳۳۶_۱۳۳۸ م
۲	طغاتیمور	۷۳۹_۷۵۲ هـ / ۱۳۳۸_۱۳۵۱ م
۳	جهان تیمور	۷۳۹_۷۴۱ هـ / ۱۳۳۹_۱۳۴۰ م
۴	ساتی بیک	۷۳۹_۷۴۰ هـ / ۱۳۳۹ م
۵	سلیمان شوهر ساتی‌بیک	۷۴۰_۷۴۴ هـ / ۱۳۳۹_۱۳۴۳ م
۶	نوشیروان	۷۴۵ هـ / ۱۳۴۴ م

سلاطین مملوک مصر معاصر با ایلخانان

۱. شَجَرةالدُّر
۲. عزالدین ترکمان
۳. الملک المظفر قوتوز (قُطُز)
۴. الملک‌الظاهر بیبرس رکن‌الدین بُنْدقْدار
۵. الملک السعید ناصرالدین محمد برکه‌خان
۶. الملک المنصور سیف‌الدین قلاوون الألفی
۷. الملک الاشرف صلاح‌الدین خلیل
۸. الملک‌الناصرالدین محمدبن قلاوون
۹. الملک‌العادل کیتوبوغا (کُتْبُغا)
۱۰. الملک‌المنصور لاچین‌المنصوری‌السلحداری
۱۱. الملک الناصر محمدبن قلاوون
۱۲. الملک‌المظفر بیبَرس الجاشَنْگیر (چاشنی‌گیر)
۱۳. الملک الناصر محمد قلاوون دوم
۱۴. الملک المنصور ابی‌بکر

خلفای عبّاسی مقیم مصر

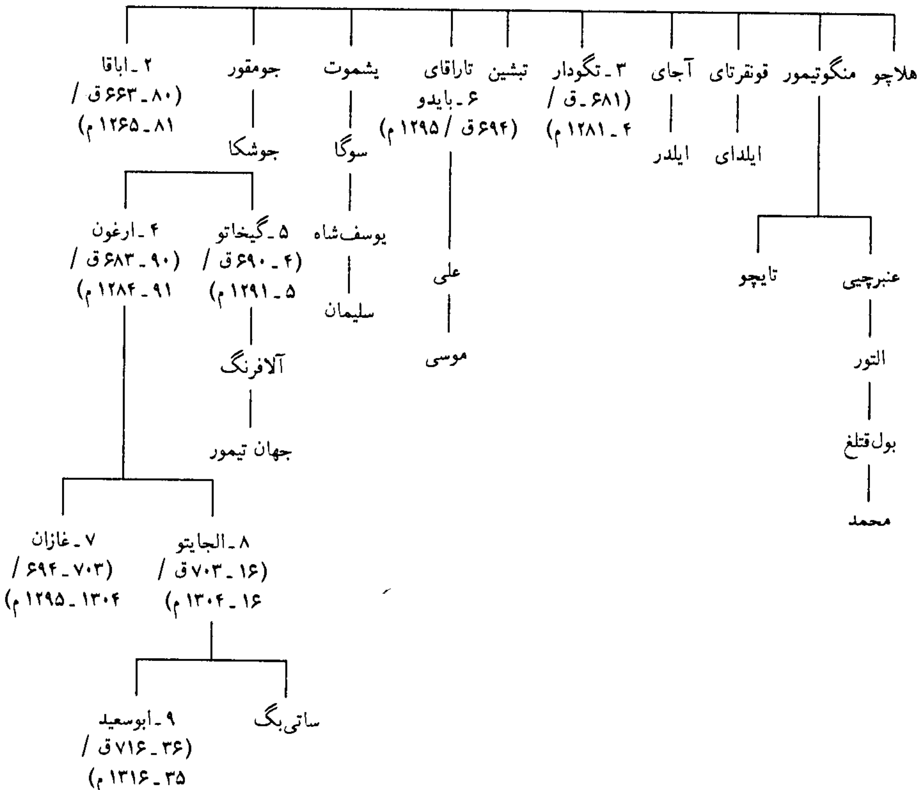
۱. امیرابوالقاسم احمد الأسمر، المستنصربالله
۲. ابوالعباس احمدبن حسین‌بن ابی‌بکر، الحاکم بامرالله
۳. ابوالربیع سلیمان، المستکفی بالله
۴. ابی عبدالله محمد، المستمسک بالله (ولیعهد که به خلافت نرسید.)
۵. ابوالعباس احمد، المستعصم بالله
۶. اباا‌سحق ابراهیم، الواثق بالله
۷. ابوالعباس احمد، المعتصم بالله (دوبار به خلافت رسید.)



قزوین، امامزاده هفت صندوق، دوره ایلخانی

ایلدگز

شمس‌الدین ایلدگز، که اتابکان آذربایجان توسط وی تشکیل شد، غلامی بود از ترکان قپچاقی و هنگامی که وزیر سلطان مسعود سلجوقی چهل غلام ترک را می‌خرید، ایلدگز را به‌خاطر زشتی صورت و منظر قبول نکرد. اما ایلدگز به گریه درآمد و به وزیر گفت: «ای امیر این سی و نه نفر را برای خاطر شاه خریدی مرا هم به‌خاطر خدا بخر.» وزیر متأثر شده او را خرید و برای بیگاری به مطبخ شاه فرستاد و وی همان شخص شد که با نظر وی سلاطین سلجوقی انتخاب می‌شدند.



شجرهٔ انساب ایلخانان ایران

ایلکان نویان: ← **ایلکانویان**

ایلکانویان = ایلکان‌نویان

عنوان مغولی مخصوص عده‌ای محدود از امرا و شاهزادگان و رجال بسیار محترم مغول، که از صاحب آن به‌عنوان امیرالایلکاه نیز یاد می‌کرده‌اند، و گویند صاحب این عنوان، در هر نقطه‌ای که سکونت می‌نموده، بر تمام عمال حکومت و حتی بر حاکم و والی آنجا نیز تفوق داشته است. بعضی از امرای مغول به همین عنوان در تاریخ مشهور شده‌اند. از جمله امیری از قوم جلایر، که جد شیخ حسن ایلکانی بوده، و ایلکانیان آل جلایر به‌نام او منسوبند. وی با هولاکوخان به ایران آمد و گویند ده پسر داشت، در سال ۶۵۹ ه. ق. به امر هولاکوخان به‌جانب شام عزیمت کرد، و چون ملک صالح اسماعیل‌ابن بدرالدین لؤلؤ از عزیمت او و بدانجا آگاه گشت از موصل بگریخت. همچنین در عهد سلطان ابوسعید، چون امیر شرف‌الدین احمدابن رشیدالدین مورد دشمنی ایلخانی واقع شد، او را از درگاه دور کردند، اما به‌سبب قربت و حشمت برادرش غیاث‌الدین، مرتبهٔ امیرالایلکاه را به او دادند.

ایلکانیان: ← **جلایریان**

ایلک‌خان

شهرت شمس‌الدوله نصرابن علی، متوفی ۴۰۳ ه. ق. پادشاه (۴۰۳ ــ ۳۸۳ ه. ق.) سلسلهٔ ایلک خانیان ترکستان؛ خواهرزاده و جانشین بغراخان. وی بعد از برادر به سلطنت نشست، و چندی بعد بخارا را از دست عبدالملک دوم سامانی گرفت، و دولت سامانی را منقرض نمود (۳۸۹ ه. ق.). بعد بین او و امیر منتصر سامانی چند جنگ روی داد، و آخر امیر منتصر متواری و کشته شد. ایلک‌خان مدتی نیز با سلطان محمود غزنوی بر سر تقسیم

ممالک سامانیان جنگ کرد. عاقبت مقرر شد ماوراءالنهر از آن او باشد، و خراسان و غزنه از آن محمود؛ لفظ ایلک که ظاهراً از لغت «ilk»، به معنی نخست و اول، آمده است، بعدها مدتی لقب اعقاب شمس‌الدوله نصر ابن علی بوده، و به‌معنی «خان اول» و «خان نخستین» به‌کار می‌رفته است، و ملوک ایلک خانیان یا ملوک خانیهٔ ترکستان یا آل‌افراسیاب به همین جهت یک چند به ایلک خانیه معروف بوده‌اند.

ایلک خانیان = ایلک خانیه

یا آل افراسیاب یا آل خاقان یا خانان ترکستان یا ملوک خانیه، عنوان مشهور سلسله‌ای از پادشاهان مسلمان ترک که از قرن چهارم تا هفتم هـ. ق.، جمعاً حدود ۲۳۰ سال در سرزمین ترکستان و ماوراءالنهر حکومت کرده‌اند، و چون بعضی از پادشاهان این سلسله عنوان ایلک داشته‌اند، این سلسله به این نام مشهور شده است. در باب امرای این سلسله و حدود قلمرو آنها اطلاعاتی که از تواریخ اسلامی به‌دست می‌آید مختصر و ناقص و تا حدی در بعضی موارد مشکوک است. در هر حال این سلسله ظاهراً به‌سبب انتساب به افراسیاب تورانی، از قهرمانان معروف اساطیر ایرانی، عنوان آل افراسیاب داشته‌اند. هر چند ابتدای ظهور این خاندان و آغاز انتشار اسلام در بین آنها درست روشن نیست، لیکن این طایفه به‌سبب آنکه سلسلهٔ سامانیان را در ماوراءالنهر برانداخته‌اند، و در آنجا دولتی غالباً مقتدر به‌وجود آورده و به‌تربیت شعرا و ترویج ادب و فضل اهتمام کرده‌اند، در تاریخ ایران بعد از اسلام شهرت و اهمیت یافته‌اند، و از شعرا، امثال سوزنی، رشیدی سمرقندی، رضی‌الدین نیشابوری شهاب‌الدین نسفی، شمس طبسی و عثمان مختاری آنها را ستایش کرده‌اند. اولین کسی که از این خاندان در تاریخ ایران مشهور شده است بغراخان ثانی

است که هارون ابن موسی یا سلیمان نام داشته است، و در سال ۳۸۳ ه. ق. بخارا را گرفت، و چون اندکی بعد در مراجعت از آنجا وفات یافت، برادرزاده‌اش ایلک‌خان موسوم به احمد ابن علی به‌جایش نشست، و او در ۳۸۹ مجدداً بخارا را گرفته، دولت سامانیان را در ماوراءالنهر منقرض نمود. از اواسط قرن پنجم ه. ق. این سلسله به دو شعبه تقسیم شد که از آن جمله یکی در کاشغر و یکی در بلاسغون حکومت کردند. آل افراسیاب در عهد سلاجقه تا حدی دست‌نشاندهٔ سلاطین بزرگ سلجوقی بودند، و با آنها نیز قرابت و پیوند داشتند. دولت آنها در ۶۰۹ به‌دست خوارزمشاهیان منقرض شد.

۱ ــ عبدالکریم ستق.

۲ ــ موسی پسر ستق.

۳ ــ بغراخان پسر سلیمان، شهاب‌الدوله هارون.

۴ ــ ابونصر احمد پسر علی ۳۸۴ (بخارا را فتح کرد و سامانیان را برانداخت).

۵ ــ طغاخان شرف‌الدوله پسر علی (جلوس ۴۰۳ ه. ق).

۶ ــ ابوالمظفر ارسلان پسر بقراخان (وفات ۴۰۸ ه.ق.).

۷ ــ یوسف، قدرخان پسر بقراخان (وفات ۴۲۳ ه. ق.).

۸ ــ ارسلان‌خان پسر قدرخان (به‌دست برادر کشته شد).

۹ ــ بقراخان پسر قدرخان (وفات ۴۴۹ ه. ق.).

۱۰ ــ ابراهیم پسر بقراخان.

۱۱ ــ ابوالمظفر طمغاچ خان (وفات ۴۶۰ ه. ق.).

۱۲ ــ شمس‌الملوک نصربن طمغاچ (وفات ۴۸۲ ه. ق.).

۱۳ ــ خضرخان طمغاچ .

۱۴ ــ احمدخان پسر خضرخان (وفات ۴۸۸ ه. ق.).

۱۵ ــ محمودخان (وفات ۴۹۰ ه. ق.).

۱۶ ــ خضرخان پسر عمرخان (فوت ۴۹۵ ه. ق.).

۱۷ ــ محمدخان پسر سلیمان‌خان (جلوس ۴۹۵ هـ. ق.).

۱۸ ــ حسن تکین پسر علی.

۱۹ ــ محمودخان پسر محمدخان (فوت ۵۲۶ هـ. ق.).

۲۰ ــ طمغاچ خان پسر محمدخان (جلوس ۵۵۰ هـ. ق.).

۲۱ ــ چغری‌خان جلال‌الدین علی (زنده در ۴۵۳ هـ. ق.).

۲۲ ــ سلطان عثمان پسر علی که در ۶۰۹ به‌دست سلطان محمد خوارزمشاه کشته شد و این سلسله پایان یافت.

ایلک خانیه: ← ایلک خانیان

ایماق

لفظ ترکی شرقی و مغولی، به‌معنی ایل یا طایفه. چهار قبیلهٔ چادرنشین افغانی (جمشیدی، هزاره، فیروزکوهی، یتمانی) را چار (چهار) ایماق نامند.

ایناروس

در واپسین روزهای زندگی داریوش، مصر دچار شورشی شد که به وسیله یک لیبیایی به‌نام ایناروس (Inaros) سازماندهی شده بود. در آن زمان هخامنش یکی از پسران داریوش والی مصر بود و در مقابله با این شورش به دست ایناروس کشته شد. با روی کار آمدن خشایارشا، طبعاً ادامهٔ این طغیان موجب بیرون رفتن مصر از زیر سلطهٔ ایرانیان بود، البتّه این یکی از تبعات این شورش می‌توانست باشد. این امکان وجود داشت که برخی دیگر از سرزمینهای زیر سلطه هخامنشیان نیز به تأسی از مصر، دیگر فرمانبردار هخامنشیان نمانده و از زیر فرمان آنها بیرون بروند. لشکرکشی کمبوجیه به مصر و فتح مصر به سال ۵۲۵ ق.م. توسّط او و عملکرد وی پس از شکستش از فتح حبشه و بی‌احترامی به مقدّسات مصریان که ناشی از این ناکامی او بود، هنوز در اذهان مصریان باقی‌مانده بود. انتصاب آریاندس به ولایت مصر و عملکرد این والی در تحریک مصریان به

شورش علیه داریوش و آرام کردن مصر به‌وسیله داریوش با تکیه بر سیاست مذهبی ویژه داریوش که با تسامح و تساهل همراه بود، مصر موقّتاً در دست ایرانیان ماند. این بدان معنا نیست که با کیفر دادن آریاندس توسط داریوش، عوامل ضد سلطهٔ داریوش بر مصر کاملاً پاکسازی شده‌اند. پس از کشته شدن هخامنش و بسیاری دیگر از ایرانیان به‌دست ایناروس و همدستانش، خشایارشا دو سال پس از فوت داریوش با حمله‌ای برق‌آسا و تحمیل تلفات سهمگین بر مصریان، مصر را یکبار دیگر برای ایرانیان به‌دست آورد.

ایناق‌خان

از خوانین و رؤسای ایل زند. کریم‌خان زند و برادرش صادق‌خان زند فرزندان او بودند. بعد از مرگ ایناق، زنش که مادر کریم‌خان و صادق‌خان بود، به ازدواج برادر کهتر او، به‌نام بوداق‌خان، درآمد و زکی‌خان زند از او متولد شد. بنابراین، زکی‌خان از جانب مادر با کریم‌خان برادر بود، و از جانب پدر عموزادهٔ او محسوب می‌شد.

اینجو = انجو = اینچو

اینجویان سلسله‌ای از امرای فارس (۷۰۳ ــــ ۷۵۸ هـ. ق.) منسوب به شرف‌الدین محمود شاه اینجو وکیل املاک خالصه ایلخانی، یعنی املاک اینجو که وزارت فارس و بحرین و یزد و کیش داشت، می‌باشد و نسب خود را به خواجه عبدالله انصاری می‌رسانند. در اواخر سلطنت ابوسعید بهادرخان مکنت زیاد و استقلال تام یافت. بعد از او پسرانش مسعودشاه اینجو و شیخ ابواسحاق اینجو در فارس قدرت تمام به‌هم رسانیدند. اما استقلال واقعی آنها درواقع با شیخ ابواسحاق اینجو شروع شد که در ۷۴۲ هـ. ق. ملک اشرف‌الدین چوپانی را از آن ولایت رانده، خود علم استقلال برداشت. با قتل او سلسلهٔ خاندان اینجو انقراض یافت

(۷۵۸ هـ. ق.). اینجو یا انجو (enju) لغت مغولی است به‌معنی ملک خاص یا املاک اختصاصی سلطان، و بعدها به معنی صاحب «دیوان اینجو» و به اصطلاح ضابط املاک پادشاه شده، و خلاصه بر «هر کس که خاص پادشاه و از متعلقان و منسوبان او باشد» اطلاق یافته است.

امرای این سلسله عبارتند از:

۱ ـ شرف‌الدین پسر محمد «آق خواجه» (جلوس ۷۲۴ هـ. ق.).

۲ ـ غیاث‌الدین کیخسرو پسر محمود (جلوس ۷۳۵ هـ. ق.).

۳ ـ جلال‌الدین مسعود پسر محمود (جلوس ۷۳۸ هـ. ق.).

۴ ـ جهان‌الدین شاه شیخ ابوالقاسم پسر محمود (جلوس ۷۴۳ هـ. ق.).

این سلسله را آل مظفر منقرض ساخت.

اینچو: ← اینجو

ایندرا

از مهمترین خدایان عصر «ودایی»، رب‌النوع رعد و جنگ.

اینشوشی

یکی از رب‌النوعهای عیلامیها همسر ربة‌النوع «شالا»

اینشوشینک

خدای شهر شوش. وی نیز مانند هومبن همسر الههٔ کی‌ریریشَ محسوب می‌شد. او قاضی مردگان بود و در گور به قضاوت دربارهٔ آنها می‌پرداخت. او و نهّونتِ، خدای خورشید، هر دو سروران روشنایی و تاریکی و سروران زمین و قلمرو مردگان بودند.

ایوان مداین

ایوان مداین کاخ سلطنتی انوشیروان بوده است. هنوز آثار این کاخ بزرگ در خاک عراق به‌چشم می‌خورد.

خاقانی شاعر بزرگ ایران هنگامی که خرابه‌ها و آثار این کاخ عظیم را مشاهده کرد قصیدهٔ معروف ایوان مداین را سرود.

ایوک‌زن (Evakzan)

در عهد ساسانی، دختری که تنها دختر والدین باشد چون شوهر کند «ایوک‌زن» نامیده می‌شود و اولین فرزند خویش را باید عوض خود به والدین واگذارد و از این پس پادشاه زن می‌شود.

ایونی Ionie

یکی از خشتره‌های عصر هخامنشی که داریوش این ایالت را «یَه‌ئونه» خوانده است. این قوم مهاجران یونانی‌ای بودند که از ۹۰۰ سال پیش از میلاد آن ناحیه را تصرف کرده بودند. این ایالت دارای ده شهر بود که مهمترین آنها میلت (ملاطیه) Milet و میونت Myunte و کلوفون Colophon و لبه دوس Lebedos و جزایر ساموس Samos و خیوس Chios می‌باشد - نوسیوم Nothium از بلاد تابع کلفون بود. دیگر از شهرهای ایونی، پانیونیوم و شهر تئوس Theos ، کلازومن Clazomene و فوسه Phocee و اری‌تیره Erythres است. اهالی ایونی به چهارزبان تکلم می‌کردند. پانیونیوم Panionium در دماغه میکال واقع بود که در آنجا معبدی برای خدای دریاها ساخته بودند.

پانیونیوم به معنی محل اجتماع همهٔ ایونی‌ها است. شهر می‌تیلن یکی از مستعمرات یونانی در آسیای صغیر بود. کنید Cnide نیز یکی از شهرهای یونانی در آسیای صغیر بوده است.

ایویس روتریم‌گاه (Aiwisruthrimgah)

از تقسیمات نماز شبانه‌روزی در دین زرتشت که موقع آن از ابتدای شب تا نیمهٔ آن است.